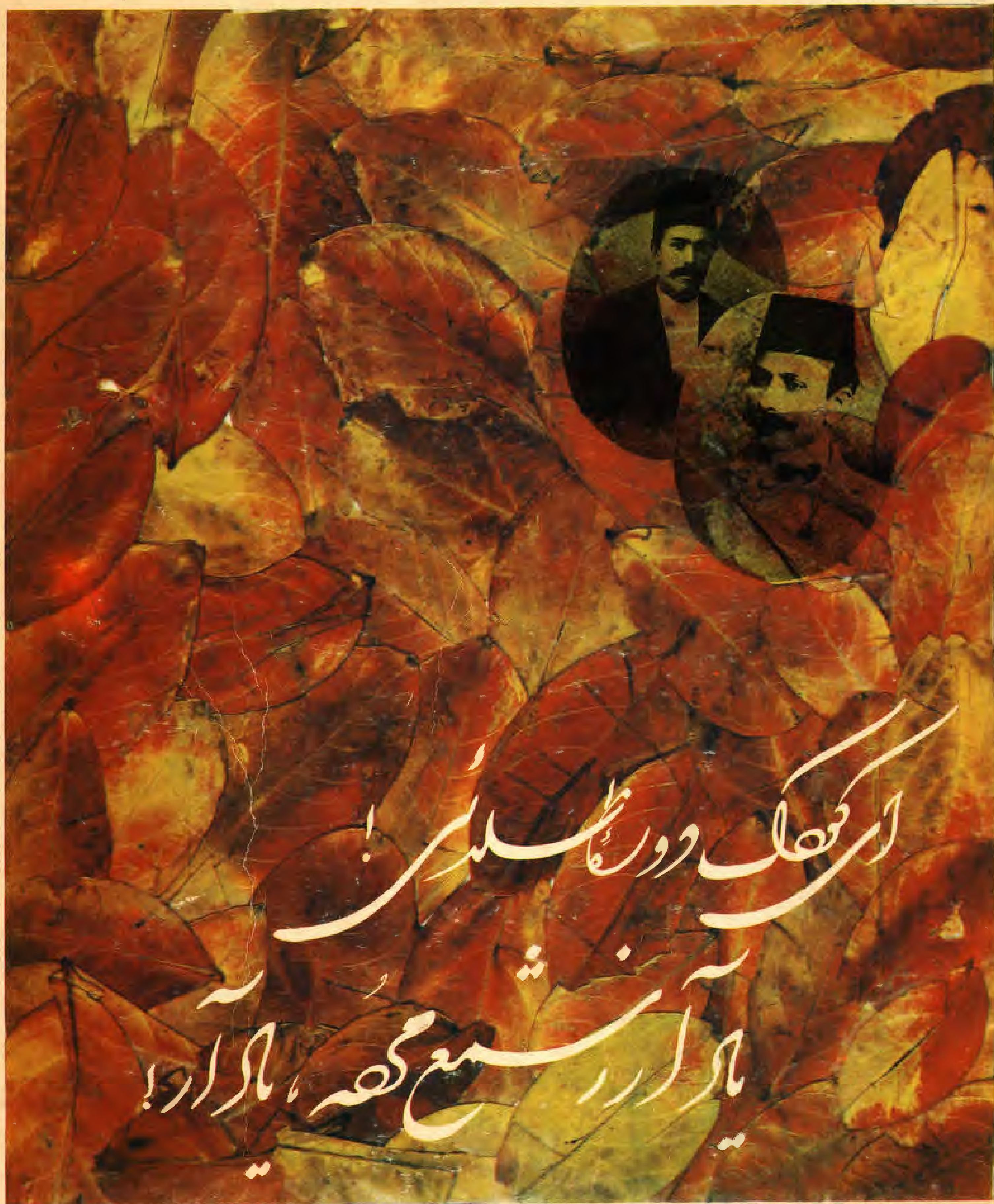
مجموعهٔ متون و اسناد تاری[خی]

کتاب پنجم

(قاجاریه)

نشر تاریخ ایران
۶

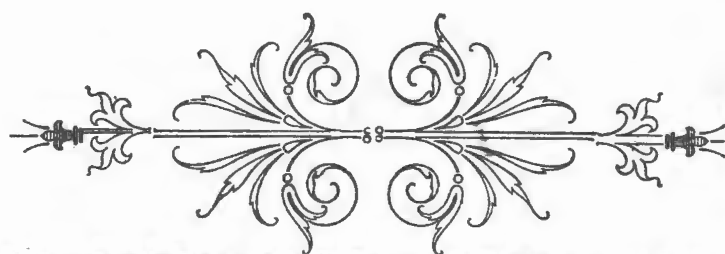


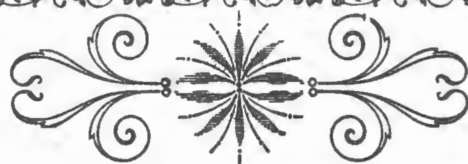
صوراسرافیل

نشر تاریخ ایران

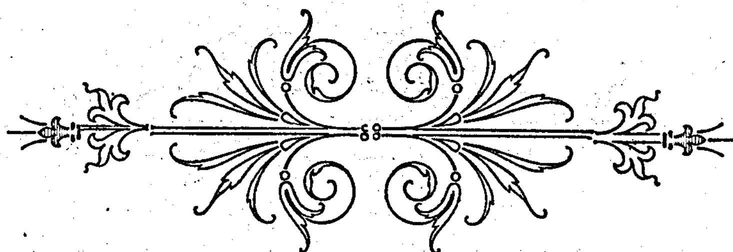
کتاب ششم

صوراسرافیل









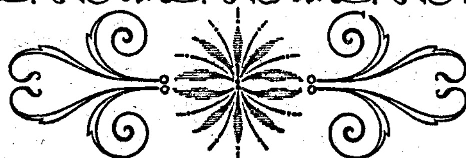
نشر تاریخ ایران
۶

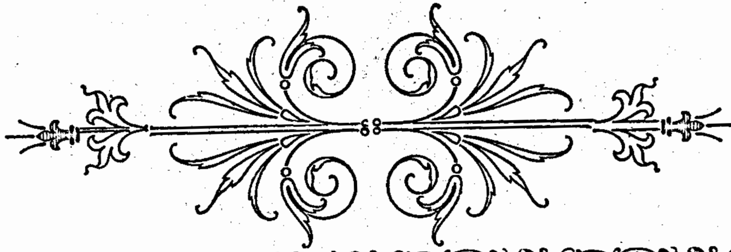
مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی

کتاب پنجم

(قاجاریه)







معارفه

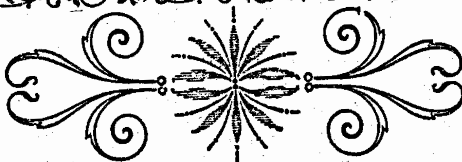
موضوع آثاری که نشر تاریخ ایران منتشر می‌کند، اختصاص دارد به متون، اسناد و پژوهش‌های تاریخی در باب گذشتهٔ ایران. این آثار تحت عناوین:

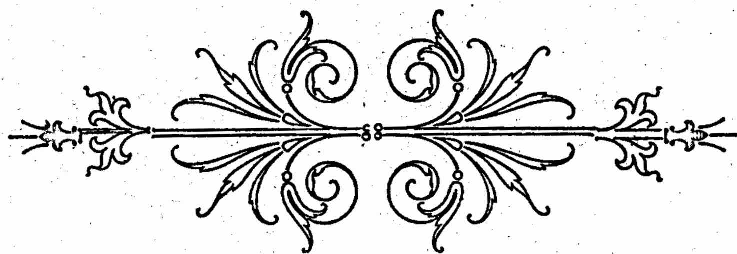
مجموعهٔ متون و اسناد تاریخی

مجموعهٔ پژوهش‌های تاریخی

ارائه می‌شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آن‌ها است به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند و بر ایشان چه رفت.

نشر تاریخ ایران



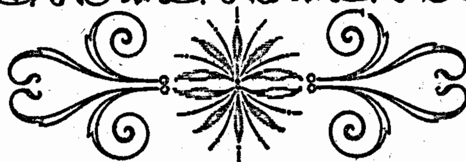


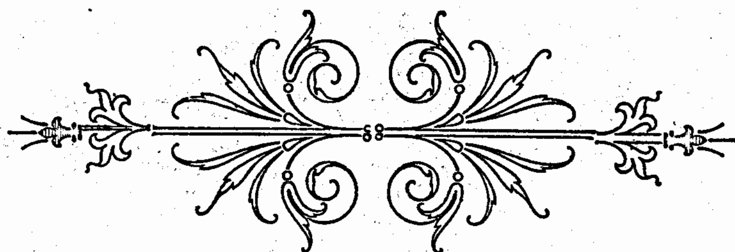
میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا، میرزاجهانگیرخان صوراسرافیل

صوراسرافیل

(دوره‌ی کامل)

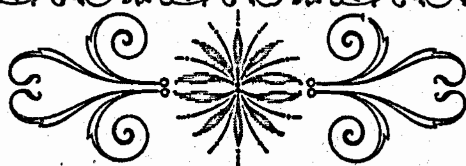








نشر تاریخ ایران: تهران، فلسطین‌شمالی، پلاک ۱۴۶، شماره‌ی ۱۵، طبقه‌ی سوم، تلفن ۶۵۹۸۴۴.
صوراسرافیل (دوره‌ی کامل)
لیتوگرافی: پیچاز.
طرح جلد: سیروس.
چاپ: نقش‌جهان
تاریخ چاپ: ۱۳۶۱ هجری شمسی، ۱۴۰۳ هجری قمری؛ چاپ اول.
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه.



«یاد آر ز شمع مرده، یـاد آر!»

چو در میان مراد آورید دست امید
ز عهد صحبت ما در زمانه‌یاد آرید!

وینك بهار وچه خوش؛ کان همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود، عاقبت‌در قدم باد بهار آخر شد. انقلابی دیگر، الهی، شکوفا و پرتوان برلاله‌زار آزادگان و شهیدان سایه‌گستر. در رویش هرگیاه، ریزش هر خون، زلال‌هراشك، شادکامی هر لبخند، پیامی است به‌خون طپیدگان قرون را دراین بوم که:

شکر ایزدْ که به‌اقبال کله گوشه‌ی گل
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

نك! یاد شهیدی از شهیدانَ: **میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل.** وین‌دفتر: آن نغمه‌ی دمیده به‌صور؛ بازمانده یادگاری به‌جان بافته و به‌خون‌سرشته؛ سند رادمردیِ آن عاشق سرباخته؛ گویای آزادگیِ جور ستیزی دیگر: **میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا.**

روزگاری، نه‌چندان دور کز یاد زدوده آید، کودکان این خاك،شتابان،به‌فریاد نوید نسختی می‌دادند آن لوح‌را. اما، مع‌التاسف کان لحن به‌صور دمیده را اینك، جز یادی در خاطر و ضمیر نمانده بود نزد همگان. و گاه‌طلب، طالب بود و شماری معدود، رنگ‌باخته و به‌فرسودگی اندر، مضبوط به‌کتبخانه‌ها؛ یاکه نسخی اندك، چندان که شمار انگشتان، محصور در حصن‌مجموعه‌های خصوصی و لاجرم از دسترس دور و روزن دیدار فرو بسته. زینروی، نشر تاریخ ایران رفع این نقیصه را به‌طبع مجدد آن جریده دانسته،بدین‌کار اقدام ورزید؛ باشد که یکی از مهمترین منابع تاریخ ایران را از گزند حوادث دهر بدور داشته، امکان دستیازی محققین را میسر گرداند.

و چه خوش اینك، پیام آن راد را شنیدن، وصیت‌نامه‌ی جهانگیرخان‌راخواندن‌که:

چون گشت ز نو زمانه آباد — ای کودك دوره‌ی طلایـی!
وز طاعت بندگان خود شاد — بگرفت ز سر خدا خدایی
نه رسم ارم ، نه اسم شداد — گل بست زبان ژاژخایـی
زان کس که ز نوك تیغ جلاد — مأخـوذ به جرم حق ستایی
تسیم وصال خورده ، یاد آر !

***

کتاب حاضر، دوره‌ی کامل «صوراسرافیل» را شامل است: ۳۲ شماره‌ی‌منطبعه‌ی تهران و ۳ شماره‌ی چاپ ایوردون.

طبع این کتاب مرحون زحمات هنرمندان «لیتوگرافی پیچاز» (بمدیریت‌آقای محمدخانی) و چاپخانه‌ی نقش‌جهان. (بمدیریت آقایان راشدی وقالیباف) می‌باشد؛ خداوند یار و مددکارشان باد. امید آنکه پروردگار منان حامیان‌دین و دانش، و پاسداران معارف ایران اسلامی را تأیید فرماید؛ وین‌دفتر نیز پسند خاطر طالبان اوفتد. بمنه و کرمه.

نشر تاریخ ایران

«توضیح»

شروع طبع نامه‌ی هفتگی صوراسرافیل به‌مدیریت میرزاجهانگیرخان‌شیرازی و میرزاقاسم‌خان تبریزی بود؛ از شماره‌ی ۱۵ به‌بعد، میرزاعلی‌اکبر خان دهخدا با سمت دبیر و نگارنده به‌ایشان پیوست. صوراسرافیل ازپرفروش‌ترین جریده‌های عصر مشروطیت بود[1]، و بطور هفتگی، گاه در ۸ یا ۱۵صفحه، به‌قطع رحلی با چاپ سربی منتشر می‌شد. اولین شماره‌ی آن در ربیع‌الاخر۱۳۲۵ هجری قمری ،نه‌ماه پس از صدور فرمان مشروطیت، و آخرین شماره‌ی آن در جمادی‌الاول ۱۳۲۶، سه روز قبل از بمباردمان مجلس منتشر شد. پس‌از بمباردمان مجلس، میرزا جهانگیرخان به‌قتل رسید؛ ولی، میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا و میرزاقاسم خان جان به‌در بردند. دهخد به‌اروپا رفته[2]، درآنجابه‌مساعدت معاضدالسلطنه پیرنیا و تنی چند از حرار، توانست سه شماره از صوراسرافیل را به‌همان سبك منتشر سازد. ولی، وجود مشکلات بسیار، سرانجام‌به‌تعطیل گشتن این جریده انجامید.

شعار صوراسرافیل، چنانچه در سرلوحه‌ی آن آمده، حریت، مساوات‌واخوت بود؛ مسلك آن: تکمیل معنی مشروطیت و حمایت از مجلس ومعاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین. محل اداره آن اول کتابخانه تربیت[3](خیابان ناصری) و سپس در خیابان علاءالدوله، و آنگاه به‌کوچه مسجد فاضل خلخالی (محله‌ی امامزاده یحیی) انتقال یافت.

صوراسرافیل دوبار از جانب دربار و دولت توقیف شد. اول‌بار، پس‌از نشر شماره‌ی ۶ به‌تاریخ ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ به‌مدت یك‌ماه. در نتیجه شماره های ۷ و ۸ باهم در ۲۱ جمادی‌الاخر منتشر شدند. بار دوم، پس از درج‌شماره‌ی ۱۴ در ۱۵ شعبان همان سال. این توقیف تا ۲۹ رمضان به‌طول‌انجامید.

انتشار صوراسرافیل دوبار نیز به‌علت وقایع سیاسی به‌تعویق افتاد. اول‌بار، پس از نشر شماره‌ی ۱۹ به‌تاریخ ۲۸ شوال، که از اینروی تا تاریخ ۱۱ ذیحجه منتشر نشد. بار دوم، پس از شماره‌ی ۲۵، به‌تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۶الی ۲۱ ربیع‌الاول انتشار آن به‌تأخیر افتاد. تأخیر اول، به‌علت وقـایع میدان توپخانه بود که محمدعلی‌شاه به‌مدت یك هفته، قوائی درآن میدان جمع‌کرد و مجلس را تهدیدکرد. وکلا و اعضای انجمنها نیز در مجلس جمع‌شده، درصدد دفاع از مجلس بودند. ولی، بالاخره شاه منصرف شد و قوای خودراعقب‌خواند[4].

علت تأخیر دوم، بنابه‌نوشته‌ی خود روزنامه، بیماری علی‌اکبردهخداو «پاره‌ای از مصالح راجع به‌دوام جریده» بود. باید یادآور شد که در ۲۵ محرم بمبی به‌سوی کالسکه شاه پرتاب شد که رابطه‌ی شاه را با مشروطه‌خواهان‌ومجلس برهم زد و وضع را کاملا بحرانی گرداند. علت تعطیل روزنامه، شاید به‌واقعه‌ی فوق باز گردد.

دوره‌ی دوم صوراسرافیل، همان‌طور که ذکرشد، در اروپا منتشرگشت. دهخدا با کمك مالی معاضدالسلطنه در ایوردن سوئیس مستقر شده، و مرکز پخش و دفتر روزنامه را درآن شهر دایر ساخت. ولی، چاپ روزنامه‌به‌علل فنی در پاریس انجام می‌گرفت. همین امر، ایجاد مشکلاتی کرد که سرانجام به‌تعطیل جریده انجامید[5].

اهمیت روزنامه‌ی صوراسرافیل را در نقد اوضاع اجتماعی و سیاسی،و بیدارکردن مردم، و بخصوص در مقالات طنزآمیز «چرند و پرند» دهخدا و سبك نگارش نوین آن دانسته‌اند. ولی، تحقیق جامعی از پیام سیاسی صوراسرافیل و اهداف آن نشده است. صوراسرافیل جزء جراید تندروی آن زمان

۱ــ ظاهراً تیراژ آن به‌بیست و چهار هزار می‌رسید. مستوفی، عبدالله،«شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه.» جلد۲، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۴۹

۲ــ برای شرح حال آنها رجوع شود به: بامداد، مهدی، شرح حال‌رجال ایران. تهران، زوار، ۱۳۴۷، جلد ۱، ص ۲۸۳ و جلد ۵، ص ۱۷۸. نیز: صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. جلد ۲، ص ۱۴۳.نیز مقدمه‌ی لغتنامه دهخدا.

۳ــ بنا به قول آقای ایرج افشار، رابطه‌ای مستقیم بین گردانندگان‌روزنامه صوراسرافیل و صاحبان کتابخانه تربیت وجود داشت. امکان دارد که دفتر روزنامه را ازاین محل به‌علل درگیری‌های سیاسی تغییر دادند، تا کتابخانه در امان باشد.

افشار، ایرج، «صوراسرافیل» مجله آینده، شماره ۹/۸ ۱۳۵۸، ص ۵۱۳

۴ــ صوراسرافیل در این باره می‌نویسد: نخست «بواسطه‌ی هیجان‌عمومی‌وتعطیل عمومی بود که کمتر از یك ماه قاطبه‌ی ملت را در ساحت مقدس مجلس شورا، شب و روز به‌خدمات لازمه مشغول داشت؛ علت دیگر تاراج‌شدن و شکستن دروپنجره اداره و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود.»

۵ــ رجوع شود به: افشار، ایرج، «مبارزات دهخدا و یارانش علیه‌محمدعلی‌شاه در اروپا» ماهنامه نگین، شماره ۱۶۸، سال ۱۱، ۱۳۵۸ و شماره ۱۶۹ همان سال و نیز، افشار، ایرج «صوراسرافیل» مجله آینده.

محسوب شده، ولی، باید دانست که این تندروی تنها یك جملهی ساده علیهقوای استبداد و هیات حاکمه و اوضاعسیاسینبود؛ بلکه، تندرویصوراسرافیل جهت خاص و مسلك مشخص داشت.

میرزاجهانگیرخان و میرزا علیاکبر دهخدا علاوهبرانتشارصوراسرافیل، بهفعالیت سیاسی نیز اشتغال داشتند؛ ولااقل، عضو یکی ازانجمنهای انقلابی و تندروی پایتخت بودند.

از آغاز نهضت مشروطه، انجمنهائی در تهران و شهرستانها برایحمایت و رهبری این نهضت تشکیل شد، که ازآن جمله «انجمن ملی» بود[6]. این انجمن کمیتهی کوچکتری داشت بهنام «کمیتهی انقلاب» با عضویت۱۵نفر، و از آن جمله میرزا جهانگیرخان و دهخدا[7]. کمیته انقلاب یکی از شعب حزب کوچك و مخفی اجتماعیون عامیون بود[8]. این حزب توسطحیدرخان عمواوغلی، نخست در مشهد و سپس در تهران دایر گشت[9]. بنابه گفته خود حیدرخان، وی کمیته کوچکی در تهران تشکیل داد که بعداً تصمیم بهقتل اتابك گرفت[10]. بدون شك کمیته حیدرخان همان کمیته انقلاب است، چرا که آن کمیته نیز مدعی کشتن اتابك بود.

مرکز اجتماعیون عامیون درباکوبود. مرامنامهی آن اولبار در ۱۳۲۳ درآنشهر بهچاپرسید[11]؛ وباردوم، بعد از تشکیل مجلس، در ۱۳۲۴درمشهد[12]. مرامنامهی مشهد از مرامنامهی باکو میانهروتر است. ظاهراً این تغییر بهعلتآن بوده که با شرایط ایران بیشتر منطبق گردد. جهت پرهیز از درگیری بامخالفین، وجود این حزب، عمداً پشت پردهی ابهام نگاه داشته میشد. ولی، باوجود آن که اجتماعیون عامیون مخفی بود و کوچك، تشکیلاتی درسطوح مختلف اجتماع داشت، و توانست در جریانات سیاسی کشور نقش بسیارمهمیرااجرا کند که بالاخره نیز منجر بهبرهم خوردن مجلس شد.

این حزب نمایندگانی در مجلس داشت که اهداف حزب را سربستهدنبال میکردند[13]. هدفاجتماعیون عامیون، چنانچه در مرامنامهی آنهـا ذکر شده، مشخص بود. در داخل مجلس، از طریق وکلا و در خارج ازطریقانجمنهای ملی و بعضی از جراید که صوراسرافیل از آن جملهبود، این هدف دنبال میشد. اگر ما مذاکرات این وکلا و مقالات روزنامهها ومرامنامهیمشهدرامورد بررسی و تطبیق قراردهیم، خواهیم دید که هـدف و مسلکشان یکی بود؛ تا آن حد که میتوان صوراسرافیل را یکی از ارگانهای آنحزب شمرد.[14]

در اینجا، چند مثال برای روشن شدن این موضوع میآوریم. هدفروزنامه و مرامنامه هردو، دفاع از مجلس ذکر شده. در مرامنامه آمده که ملت بهمجلس و مشروطیت و بهوکلائی که انتخاب کرده، اعتماد دارد؛ ولی، بههیأت وزراء اعتماد و اعتقاد ندارد. در شمارهی اول روزنامه، همهی وزراء خائن نامیده شدهاند و مورد حمله شدید قرار گرفتهاند. یکی از اهـدافمرامنامه، اجرای آزادیهای هفتگانه بود. صوراسرافیل نیز در شمارهی ۱۲ خود بحث مفصلی در معنی آزادی دارد.

یکی از موارد مهم و انقلابی مرامنامه، راجع بهاصلاحات ارضی استو مینویسد: «دهات و املاك سلطنتی و همچنین دهات و املاك مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولیها بلاعوض و دومیها توسطبانك خریداری شده بین دهاقین تقسیم گردد.» درشمارههای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ صوراسرافیل مقالهی مفصلی هست بهقلم دهخدا در لزوم توسعه فلاحت واصلاحارضی، از طریق تشکیل بانك زراعی و خرید املاك از مالکین و تقسیم آن بین دهقانان.

همچنین، اجتماعیون عامیون در مرامنامه و صوراسرافیل در شمارهی۲۲، خواهان تعدیل مالیاتاند تا مالیات نسبت بهدارائی و یا عایدات شخصی گرفته شود. در شمارهی ۲۳ صورسرافیل، راجع بهلزوم تشکیل یك قشونمرتب بحث شده و در مرامنامه نیز پیشبینی خدمت نظام اجباری برای تشکیل قشون منظم شده است. در شماره ۲۴ صوراسرافیل، مقالهی مفصلی راجعبهرفاهکارگران درج شده؛ و مرامنامه نیز خواهان تقلیل و تحدید ساعات کار است به۸ ساعت در روز.

مقالات صوراسرافیل گفتگو برانگیز بود و حملاتی را بدنبال داشت.لاجرم بهاین حملات پاسخ داده، از مرام خود دفاع میکرد، ولی، پیوستهرابطه خود را با اجتماعیون عامیون مخفی نگه میداشت و مطالب مورد نظر رابا احتیاط بیان میکرد. مثلا در شمارهی ۲۴، مالکین و اربابان رااشعارمیداد که از حقوق خود محروم نخواهند شد ولی میتوانند از طریق مزارعه ویا مضاربه، یعنی قرارداد بین ارباب و رعیت یا صاحب سرمایه وکارگررضایت طرفین را بهاین اصلاحات جلب کرد. در شمارهی ۲۹ بهسؤالاتیدربابِاصلاحاتپیشنهادی خود جواب داده؛ که در واقع، توضیحی است ازلزوم انقلابواقعی و اصلاحات بنیادی. مینویسد که: آیا باید اصلاحات اجتماعی بطور تدریجیو پس از اصلاحات سیاسی انجام بگیرد یا خیر. صوراسرافیل در این موضوع بحثکرده، بهاین نتیجه میرسد که اگر ایرانیان بخواهند اصلاح اموراجتماعیخودرا بعد از تصفیه مسائل سیاسی قرار دهند، از پیشرفت بازمیمانند.

مقالات دورهی دوم صوراسرافیل، از جهت حملات آن نسبت بهشاهتندروتر بود، و سربسته خلع او را خواستار. این چند شماره با اشتیاق بسیار مردم روبرو شد، ولی همانطور که گفته شد، دهخـدا و معاضدالسلطنهنتوانستند انتشار آن را ادامه دهند. پس از استبداد صغیر و مراجعتبهایران، دهخدا و معاضدالسلطنه عضو حزب اعتدالیون شدند، و رابطه خود را بااجتماعیون عامیون که اکنون دموکرات خوانده میشدند، قطع کردند. علت این تغییر مسلك روشن نیست.

پرداخت تحلیلی و تعلیلی محتوای آن جریده را مجالی در خور استبیش از این، و نیازمند پژوهشی جامعالاطراف، این مهم را بهفرصتی دیگر ایکال میداریم. بعونالله. منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۶ـ برای لیست کامل اعضای انجمن ملی رجوع شود به: ملكزاده،مهدی، «تاریخ مشروطیت ایران»، تهران ۱۳۲۹، جلد ۲، ص ۱۸ـ۸.

۷ـ سایر اعضای این کمیته از این قرار بودند: ملكالمتکلمین، سیدجمال واعظ، سید محمدرضا مساوات، تقیزاده، حکیمالملك، سید برهانالدین خلخالی، سید جلیل اردبیلی، سلیمان خان میکده، حسینقلیخان نواب،میرزا ابراهیم آقا، میرزا داود علیآبادی، ادیبالسلطنه سمیعی، و معاضدالسلطنه. رجوع شود بههمان ماخذ.

۸ـ اتحادیه (نظام مافی) منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسیمشروطیت دورهی اول و دوم مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۱ـ۶۸

۹ـ اقبال ، عباس «ورقی از تاریخ مشروطیت ایران، حیدرخان عمواوغلی» مجلهییادگار، جلد ۵، سال ۳ و نیز رضازاده ملك، رحیم، «حیدر خان عمواوغلی، چکیده انقلاب»، تهران ۱۳۵۱، ص ۴۵.

۱۰ـ مرحوم اقبال در مجلهی یادگار ـ سال ۱۳۲۵، شماره ۷۱۶ ـنوشته است که در بعضی از نسخ صوراسرافیل، شماره ۱۴، پنجشنبه ۱۵شعبان ۱۳۲۵ این عبارت چاپ شده است: «اعلان از طرف مجاهدین اسلامی! اعلانمیشود قرعه برای کشتن میرزا علیاصغرخان خائن سلطان باسم عباسآقا درآمد. اما حسن برادرش بواسطه وطنپرستی گمانکرد که او بهتنهائی ازعهده برنمیآید. لهذا در همان شب آن دو برادر غیور اقدام بهکار ورفع شرآن خائن ملك و ملك را نمودند.» نقل از افشار، ایرج، «صوراسرافیل» آینده.

ظاهراً این اعلان بطور خصوصی برای عدهای ازخوانندگانصوراسرافیلچاپ شده بود و در واقع رابطهی نزدیك بین کمیته و اینروزنامه را نیز مینمایاند.

۱۱ـ این مرامنامه که بطور ناقص بهدست آمده، در مجلهی «دنیا» تحت عنوان «سندی ناشناخته دربارهی حزب دموکرات ایران» منتشر شدهاست. دنیا، ۱۳۴۵، سال ۷، شماره ۲.

۱۲ـ این مرامنامه در «دنیا» در ۱۳۴۲ چاپ شد. شعار آن عدالت،مساوات، و آزادی بود که توسط کنفرانس مشهد تهیه شد. بعضی از نکات مهم این مرامنامه از این قرر بود:

دفاع از مجلس، حق رأی عمومی و مستقیم و مساوی، آزادی قلم،مطبوعات، نطق، مجامع، بیان، شخصیت، جمعیتها، اعتصاب، تقسیم املاك دولتی و فروش املاك خصوصی بهزارعین، نگهداری دولت از فقرا، تعدیلمالیات، تهیه قشون منظم، محدود کردن ساعات کار به۸ساعت، مسئولیت وزراء در مقابل مجلس.

۱۳ـ عدهای از وکلای تندرو عضو کمیته انقلاب بودند ولی علاوهبرآنها تعداد دستهای که در مجلس بهعنوان آزادیخواه یا تندرو خوانده میشدند تقریباً ۲۵ نفر بود. اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب، ص ۱۳۲.

۱۴ـ روزنامه دیگر «مساوات» بود که توسط محمدرضا مساوات منتشرمیشد.

(سـال اول)

(شمارهٔ ۱) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلَی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)



عنوان مراسلات

میرزا جهان گیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی.

طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت

پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری
۱۴ دیماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی
۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی

فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات ولوایحی
که موافقت بامسلک ماداشته باشد باامضا پذیرفته
میشود و درطبع وعدم طبع اداره مختاراست.
پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهدشد

قیمت اشتراک سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خدایرا که ما ایرانیان ذلت ورقیت خودرا احساس کرده وفهمیدیم که باید بیش از این بندهٔ عمر و زید ومملوک این و آن نباشیم. ودانستیم که تاقیامت بارکش خویش وبیگانه نباید بود. لهذا بایک جنبش مردانه در درچهاردهم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۲۴ هجری قمری مملکت خویش را مشروطه ودارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده. وبهمت غیورانهٔ برادران محترم آذربایجانی مادر بیست وهفتم ذی حجهٔ ۱۳۲۴ دولت علیهٔ ایران رسماً درعداد دول مشروطه وصاحب (کنستی توسیون) قرار گرفت. دورهٔ خوف ووحشت باخر رسید. وزمان سعادت وترقی گردید. عصر نکبت وفترت منتهی شد. وتجدید تاریخ واول عمر ایران گشت. زبان وقلم درمصالح امور ملک وملت آزاد شد. وجرائد ومطبوعات برای انتشار نیک وبد مملکت حریت یافت. روزنامه های عدیده مثل ستارگان درخشان بامسلک های تازه افق وطن را روشن کرد. وسران معظم بنای نوشتن وگفتن را گذاشتند. مانیز باعدم لیاقت وبضاعت مزجاة قلم برداشته که بخواست خدا شاید بتوانیم بدین ودولت ووطن وملت خود خدمتی کنیم وبابنای این آب وخاک موروثی که باخون پدران ونیاکان ماعجین وسرشته است ابراز ارادتی نمائیم. در تکمیل معنی مشروطیت وحمایت مجلس شورای ملی ومعاونت روستائیان وضعفا وفقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. وازاین نیت مقدس تازنده ایم دست نکشیم. وبا صدای رسا میگوئیم. که از تهدید وهلاکت بیم وخوفی نداریم. وبزندگی بدون حریت ومساوات وشرف وقعی نمیگذاریم. و بجز ذات پروردگار واحکام آلهیه وقوانین ملکیه از احدی نمیترسیم. وازاین عقیدهٔ راسخ ومحکم تخطی نمیکنیم. تملق ازکسی نمی گوئیم. وبرشوه گول نمیخوریم.

قدح و مدح بیجا ازهیچکس نمی کنیم • واغراض نفسانی بکار نمی بریم • بعبارة اخری بدرا بد وخوب را خوب مینویسیم • درنگارش این روزنامه انتفاع وسود شخصی را منظور نمی نمائیم • واین کار را کسب وشغل خود قرار نمی دهیم • وبفریاد بلند بتمام برادران ایرانی وایرانی نژاد خود عرض میکنیم • که اگر خدای نخواسته ازما نسبت بوطن خلافی مشاهده فرمایند مارا متنبه نموده واز راه کج بازدارند • وتاخیر آثار آمیخواهیم مارا ازخود دانند بمنه وکرمه والصلواة والسلام علی محمد وآله الطاهرین المعصومین

دو کلمه خیانت

اعلیحضرتا پدر تاجدارا • آیا هیچ تاریخ زوال سزار روم را میخوانید؟ آیا حکایت پادشاه انکلیس را بخاطر می آورید؟ آیاقصهٔ لوئی شانزدهم را بنظر دارید؟ آیاقتل جد تاجدار بزرگوارخودرا متذکر میشوید؟ آیا کمان می کنید که این اشخاص بزرگ تاریخی بشخصه گناهکار وسزاوار اینوع از رفتار بوده اند؟ قسم بذات پاك احدیت و قسم بقوهٔ عدالت کاملیه الهی این پادشاهان بدبخت که سؤ عاقبتشان مایهٔ رقت هر صاحب حسی است • همه شخصاً مثل ذات مقدس تو پاك وبی گناه وبری بوده و آنچه را که ملت بآنها نسبت دادند وبآن گناه آنها را گرفته سر بریدند یا زیر شمشیرهای غیورانه پاره پاره کردند گناه آنها نبود پس چه امری سبب این انتقامات وخیمه واین نمك ناشناسیهای ملل شد ؟

اگر اجازه فرمائی اینك من بادلی پر از محبت وقلبی حق شناس بشهادت تواریخ دنیا بخاکپای مقدست معروض میدارم • وامید وارم توهم مثل یك پدر مهربان عرایض مرا استماع فرموده وبا وجدان خود که زبان گویای الهی دردلهای ما نوع بشر است مشاوره کنی اعلیحضرتا تجارب تاریخی و احکام انبیا واولیا وقوانین مخفی طبیعی بما میگوید • که ملل دنیا نیز مانند افراد ناس دورهٔ رضاع • زمان طفولیت • وحد رشد وبلوغ دارند حاکمیت صرف وتصرف مطلقه ولی دراموال واعمال صغیر تاوقتی است که طفل بحد رشد وسن بلوغ نرسیده اماهمینکه باین مرتبه رسید بشهادت قواعد ثابت دنیا واحکام محکم شرایع عالم این اختیارات بطیب خاطر ورضای ولی یاعنف وجبر تازه بالغ همیشه بصاحبش برگشته و برمیگردد وچنان این امر طبیعی است که تاحال تدبیر ودسیسهٔ هیچ وزیر سیاسی • قوت ورشادت هیچ سردار شجاع • وشوکت وابهت هیچ سلطان مقتدر ازآن جلوگیری نکرده است • پس چه باعث شد که سلاطین وقت ازادای حقی که تااین حد طبیعی است سر زدند وخود وملت خودرا دوچار آن پیش آمد های ناگوار کردند ؟

بحکم کتب تاریخی دنیا نکتهٔ مهم ونقطهٔ باریك تنها یك اشتباه کاری وزرا خائن عصر درچنین موقعی بوده که خانهٔ دنیا را ویران نموده است •

منبع این اشتباه کاری چیست ؟

منبع این اشتباه کاری در تمیز رشد وصحت بلوغ است • اولین حرفی که وزراء خائن برای سد راه حریت وآزادی واغفال پادشاه درصحت رشد وبلوغ ملت با اولین هیجان ملی برای استرداد حقوق لاینفك خود میگویند این دوکلمه است •

(این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست)

عجبا با اینکه این دو کلمه همیشه مایهٔ آن همه سفك دماء ونهب اموال شد • با اینکه این دو کلمه موجب آن قدر هرج ومرج ممالك وضعف قوای دول گردید • بااینکه این دو کلمه مورث برباد رفتن خانواده های بزرگ سلطنتی وافناء وجود سلاطین باعزوتمکین گشت • بااینکه سوء خاتمت این دوکلمه اول مرتبه بهمین وزراء خائن برگشت • باز بواسطهٔ یك قوهٔ خودپسندی پدشاهان عصر یك تعمیهٔ از حقیقت فهمی بزرگان وقت • ویك میل بهوا پرستی واعتیاد بخیانت وزراء دوره این کلمه درتمام دول عالم در مواقع بلوغ ورشد هر ملت حرف بحرف تکرار شده است •

اعلیحضرتا • اگر فقط پنج دقیقه پردهای غرور جوانی مناعت سلطنت • وکبر شرافت خانوادگی خودرا ازجلو نظر کیمیا اثر دور فرمائید ومثل یك نفر دیپلومات عارف بمقتضیات وقت حال کنونی ملت ورعیت خود را بادوره های بلوغ ممالك دیگر مقایسه نمائید می بینید • که اطوار وکردار همین ملت که (هنوز لایق این مذاکرات نیست) همان اطوار وکردار رومی ها در ۵۰۹ قبل ازمیلاد وانگلیسان در ۱۶۴۹ وفرانسه ها در ۱۷۹۳ میباشد •

ممکن است یك نفر آدم سیر بواسطهٔ کثرت آز باز غذا بطلبد • یایك شخص متمول اسباب زیادی حرص مزید ثروت بخواهد • اما هیچوقت ودر هیچ یك ازادوار تاریخی

ملت پیش از استحقاق و پیش از رشد و بلوغ حقیقی رد حقوق واختیارات خود را نخواسته است · یک دانشمند فرانسوی میگوید · در دنیا کلمهٔ راست تر از آن کلمه که ملتی برای استرداد حقوق خود میگوید نیست چه هیچوقت این کلمه بیجا و در غیر موقع خود استعمال نشده است ·

با این همه در مقام تضرع و ابتهال خدای علیم را در محبت خود بتو و خانوادهٔ تو و بیغرضی خویش گواه می گیرم ·

و بخاکپای مبارکت عرض میکنم · که ای پادشاه آگاه پیمانهٔ مصائب ملت لبریز است · فقر و فلاکت در خورد و بزرگ عمومی · اعمال خود سرانهٔ دربار یان مرضی علاج ناپذیر · آشوب و انقلاب در چهار جهتهٔ مملکت برپا · تهدیدات خارجه از هر طرف محیط · دست اجانب برای تحریک عوام و ابناء سلطنت بهزار و سیله درکار · مملکت شش هزار سالهٔ ایران و چندین هزار سلاطین آن منتظر · که آیا در این موقع باریک و دورهٔ انقلابات با این کشتی چهار موجه چه معامله خواهید فرمود و بچه حسن تدبیر و سیاست ابواب خلاص و نجات بر روی ملت خود خواهید گشود · و بعد از همهٔ اینها معروض میدارم که حالت ابو عبدالله شقی اسپانیولی ، و میکادوی ژاپونی هر دو ثبت تواریخ و آثار است و عالم نیز بحسب ظاهر عالم اختیار و انسان هم فاعل مختار والسلام علی محمد و آله الاخیار.

ع ۰ ۱ ۰ ده خدا

﴿ شورش عملجات ﴾

(قابل توجه وزارت فوائد عامه وشوارع ومعادن)

چندروز قبل درمسجد شاه جمعی دور چندنفر عملهٔ دهاتی ازدحامی غریب داشتند ، هیئت مظلومانه وگفتگوی جانسوز آنها طوری جالب ومؤثر بود که همه کس را بطرف خود جلب مینمود ، وحرفشان ازراه شوسهٔ طهران وخراسان بود · یکی ازآنهارا که سوادداشت بگوشهٔ برده بتحقیق حالشانرا نموده اینطور بیان کرد —

درچند ماه پیش ازاین شرکت ایرانی راه طهران وخراسان تسطیح وساختن راه طهران تا سمنانرا بدو نفر روس (پلاتانوف) و (زاکالوفسکی) که سابقاً هم جادهٔ قزوین وهمدان را ساخته‌اند بمقاطعه دادند · ویکی ازشرایط مقاطعه نامه این بود که باید عملجات ومقاطعه گرهای جزو ایرانی باشند · ولی این دونفر بعدازاینکه ایرانی‌ها از عهدهٔ راه سازی بر نمیایند این فصل کنترات را ترک کرده وعـدهٔ روس ویونانی را سرکار آورده وراه را بقطعات کوچك قسمت نموده وازطرف خود بدانها مقاطعه دادند · یکی از این مقاطعه گران جزء که از قشلاق تاده نمك خوار را مقاطـعه کرده (گزانتوپول) یونانی تبعهٔ عثمانی است که متجاوز از پانصد نفر عملهٔ فقیر بی بضـاعت مسلمان را درقسمت مقاطعهٔ خود بکار واداشت ودر مدت پنجماه یکدینار بانها نداد ، وهمه را بوعدهٔ امروز وفردا فریب داد · وآن بیچاره هاهم بقرض ونسیه از دهات عرض راه بهرطوربکه بود معیشت کرده وبامید مزد گرفتن تأمل کردند و (گزانتوپول) خودش درطهران بود وعملجات برای وصول طلب خود بطهران آمده وبه اغلب ادارات دولتی شکایت وتظلم کرده نتوانستند دیناری ازاو دریافت کنند روسها هم میگویند ما وجـه را باو پرداخته ایم ، آخر عملجات مجبور شـدند که ازطهران مراجعت نمایند ، ودرراه بقوت شخصی حقوق خودرا بگیرند ، ودرماه گذشته که مسیو (دوبوروك) بلژیکی ازطرف شرکت بهمراهی (زاکالوفسکی و (پلاتانوف) برای تحویل گرفتن راه بطرف سمنان رفتند یك صـد نفر عمله در قشلاق ، ویکصدو پنجاه نفر دیگر درپاده جمع شده ازحرکت ایشان ممانعت کردند ، مقاطعـه گرها هم بی میل نبوده اند که فسادی برپا شود ، بدون اینکه راه را تحویل بگیرند بمعاونت حاکم بطرف سمنان رفتند · و مسیو (دوبوروك) نیز بطهران مراجعت کرد — وزارت فوائد عامه بهتر میدانند که امروز چه روزیست وکارما تاچه اندازه اهمیت پیدا کرده عمله جات هـم که دیپلومات نیستند واز فقر وفاقه نیز بجان آمـده اند ناچار بفساد وشرارت اقدام کرده اسباب هزارگونه زحمت دولت و ملت را فراهم میآورند خوب است فـوری رفع غائله را بنمایند ، والا مادست‌ازاینکار برنمیداریم ، و باقدر ممنون نیستیم تا دفع ظلم وبیحسابی را ازآقایان عملجات بنمائیم

﴿ ایران تغییر کرده ﴾

آدم هرچه فکر میکند می بیند این مردم آدمهای پارسالی نیستند! هرجابروی حرف مجلس است · هرکس را به بینی صحبت ازایران میدارد ، هنوز یك صدائی بلند نشده بیننده چه خبراست · تاپنجنفر وکیل کمیسیون میکنند

میدانند چه گفته‌اند . ازمجلس عالی وخصوصی وکلاء کما هوحقه آگاهند . وکلمه بکلمه حرفهای آنهارا از حفظ میگویند . ازوقایع درباری ومطالب سری وجهری دولت مستحضرند . ازباطن هرکاریکه تصور شود باخبرند. درهروزارتخانهٔ حاضرند . درهرکجاکه دونفر صحبت کنند سراپا گوشند . روزها دورملك المتکلمین جمعند . وشبها پای منبر آقاسیدجمال الدین ازدحام می‌کنند . در هیچ انجمنی نیست که حاضر نباشند . ودرکدام مجلس است که حضور پیدا نکنند؟ نه‌شب راحت هستند نه‌روز آرام میگیرند. واقع عجب دوره‌ایست ! چندروز نظامنامهٔ انجمن ایالتی را میخواهند . مدتی قانون اساسی را مطالبه می‌کنند. این ایام می‌گویند قانون اساسی چرا باید جرح و تعدیل شود. واسباب سرگردانی ومعطلی یك مملکت گردد . هرکه را که می‌بینی بایك عالم اندوه آه وناله میکنند . که‌ای حامیان اسلام و ای مروجین مذهب خیرالانام برغربت اسلام رحم آرید . و بیش‌ازاین مارا ذلیل وخوار نخواهید . و دنیارا منحصربااین یك قطعه خاك ویران مدانید . وبسایر ممالك متمدنهٔ عالم‌نظر افکنید . آبادی وترقی وآسایش وامنیت وحریت ومساوات آنان‌را ملاحظه کنید . به بینید دراین صدسال‌اخیر بسایر ممالك‌اسلامی عموماً وبمملکت ایران خصوصاً چه روی داده . محضاًلله تاریخ این قرن‌را بخوانید . وحالت مسلمانان‌را در اروپا وافریقا وآسیا ملاحظه نمائید واین موهبت الهی وپیش‌آمدایران‌را غنیمت شمارید . وباقتضای‌وقت عمل کنید . مذهب‌ما که سهلهٔ سمحه‌است . وشارع مقدس عرصه‌را برمابقدرپهنای فلك وسعت داده . کاری مکنید که‌ندامت آرد وکاررا بدتر ازاول کند.

﴿ مسئولیت قلم ﴾

قلم‌روی کاغذ گذاشتم که‌این‌سطوررا بنویسم درهمان‌حین‌رقیب وعتید یعنی کرام‌الکاتبین هم قلم روی الواح گذاشتند که به‌بینند ازمن چه کلماتی صادر میشود . زشت یازیبا آن‌را درنامهٔ‌اعمال من ثبت کنند . چراکه‌انسان بالغ‌رشید ممیز مکلف درهرعملی خواه‌قولی خواه‌فعلی مسئول پیش خداوند ومالك یوم‌دین‌است . کتابت هم‌درنظر آن‌دودیر غیب مثل تلفظ‌است آنچه‌ازنوك قلم‌درآمد نسبت بمکلف همچنان‌است که‌اززبان‌صادرشود . وهیچ فرقی میان‌این‌دوآلت ناطق‌وصامت‌ازاین‌حیث‌نیست . اینست‌که من‌هم باکمال‌احتیاط ومراعات‌مراقبت آن‌دوناظر ومفتش الهی خودرا مسئول ومکلف دانسته بنوشتن آغازکردم . بلی‌قلم روی‌کاغذ گذاشتم . ضمیر انسانی یاوجدان طبیعی بشری‌یارسول‌باطنی که‌هرقومی بیك‌عبارتی ازآن‌تعبیر کنند. بقول‌قدمادیانت فطری باصطلاح فرنگیها کونسیانس . این قوهٔ‌مسلمه دروجود انسان هم باذره بین‌مو شکافی بصیرت بنای مراقبت در قلم رانی میگذاشت . وبشدت هرچه تمامتر مرا پیش خودمسئول‌خود قرار داد . ونگران کلمات صادرهٔ از قلم من شد اگرچه مسئولیت‌ظاهراً سخت و مشکل است و برای بعضی ناگوار میآید . ولی من از مسئولیت در مقابل اینگونه مفتشین بسیار دلخوش بوده و خیلی متشکرم و مثل وزراء مسئول ایران گردن ازمسئولیت نمی پیچم .

قلم روی کاغذ گذاشتم در حالتیکه نفوس‌یك مملکت وروح یك ملت با هزاران چشم ناظر اعمال من شدند استقبال بیست کرور مخلوق از من حسن‌ادای و ظیفه میخواست وسعادت ملت را ازغیرت‌من میطلبید . تاریخ هم که رئیس هیئت تفتیش عالم و ثبات اعمال ابنای دهر است . این مفتش بسیار بزرگ و مهیب هم بنای نظارت در اعمال ما گذاشت و قبول مسئولیت را در مقابل خود بمن تکلیف نمود . باری بعداز تأمل زیادورجوع بقوای خود که آیا ادای این تکالیف و از بوته استنطاقات صاف در آمدن از عهدهٔ من ساخته است یا نه . بالاخره همه این مسئولیت ها را بادل و جان پذیرفتیم . و توکل بخدای مستعان کرده واو را بقلم قسم داده یاری جسته دست بکارزدم وقلم روی کاغذ گذاشتم . دراین بین پس ازهمه این ملاحظات و خلاصی از دست این همه مفتشین باز یکی بازوی مرا گرفت ونگاهداشت برگشتم دیدم یك دیوسیاه گنده مهیبی است که میگوید اسمم اداره پوسیدهٔ انطباعاتست ومن‌هم در این کاردخالت‌دارم اولاشیرینی‌مارا بده‌ثانیاًبایدمن‌هم تفتیش کنم‌و پیش‌من مسئول باشی! من‌ازپر روئی و بی شرمی این هیکل حیرت کردم‌که بعد از این همه مفتشین که من مسئولیت را در مقابل آنها قبول کرده‌ام این دیگر چه طورخود را داخل مونز میکند

. نظر به بالا کردم دیدم جلو چشم من بخط بر جسته هلالی نوشته شده «دارالشورای ملی ایران» نظر بر زمین افکندم دیدم همهٔ بسیط خاك ایران پر است از خطوط و نقوش جلی که آن خطوط با ثلث و نستعلیق و نسخ و غباری لفظ مشروطیت را تکرار می کند . لهذا بیاری قوت قلب حاصله از این مناظر یك مشت بسینهٔ آن دیو زده عقب راندم و آیهٔ (یریدون لیطفئوا نور الله و یابی الله الخ) را خواندم انگاه رجوع بوکلای جریده و صاحب اختیار خودمان اسرافیل کرده دفع این دیو هولناك را از او خواستم . او هم از برادرش عزرائیل خواستار شد . حضرت عزرائیل وعده داد که این چندروزه بزودی باذن مجلس شورای ملی ایران . وبامر خدای ایران وزمین و آسمان جان این دیو خبیث را قبض کرده بانیجه فولادی قانون اساسی چنان بر مغز او بکوبد که ایران وایرانیان را از شر او الی الابد آسوده کند . و این لفظ منحوس فرنگی سانسور را از صفحهٔ این خاك براندازد (ولو کره المشرکون) بلی قلمی را که خدا در قرآن مجید بدان قسم خورده نمیتوان اسیر سلاسل و اغلال یك ادارهٔ مستبدهٔ کرد . و مقید بقیود نظارت و ممیزی مستبدین و ظالمین نمود . خداوند اعضای افعال محرمه را در انسان آزاد آفریده . و آلت دروغ و تهمت و زنا و سرقت وغیره را در بشر که مکلف و فاعل مختار است گذاشته وفقط حدود تعزیرات و مجازات دنیوی وعقاب اخروی برای هر عملی پس از اتیان قرار داده . ولی هیچ ملك و فرشته را هم نگماشته که پیش از وقت اعمال صادرهٔ از انسان را تفتیش کنند و هرکدام منکر است آن عضور را از کار بیندازد تا چه رسد بوکل نمودن شیاطین . هم . چنین قلم . این آلت عدل و حق اعظم که نه تنها فوایدش مثل سایر آلات بشخص واحد راجع است بلکه ضامن عدل و آسایش یك کشور است نباید محبوس چاه زندان بخت النصرها باشد . ولشکر ظلم شریعهٔ فرات معارف و آداب را بروی تشنگان اردوی ملت مظلوم به بندند . حاشا کلا غیرت ملت مشروطیت خواه جمیع این عقبات را دفع خواهد کرد . و دست غیبی کار خود را در سعادت و آزادی ایران خواهد نمود « انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون »

خلاصهٔ نطق جناب . . . حاج میرزا نصر الله ملك المتکلمین اصفهانی در انجمن مقدس اتحادیهٔ طلاب محترم علوم دینیه شید الله ارکانه .

بعد از خطبه و نعت . حالات گذشتهٔ انسان آینهٔ آیندهٔ او است یعنی اگر انسان بخواهد آیندهٔ خود را بفهمد بواسطهٔ ایام گذشته میتواند درك آن کند . دو کال در شخص انسان هست که بواسطهٔ آن راه حجاز را از ترکستان فرق میدهد و چاه را از راه می شناسد . و بواسطهٔ قوه فراست که شرط اعظم آن سیاحت در میان طوایف و ملل مختلفه است انسان بدرجهٔ کال میرسد . و بعلم تاریخ عادات اقوام و ملل را بایکدیگر موازنه میکند . که فلان ملت مثلا تا چندی قبل گرفتار ظلم و استبداد وفقر وفاقه بودند و باهم نفاق داشتند . و رؤسای آنها رشوه گرفتن وتاراج وچپاول اموال زیر دستان میپرداختند .

تاداخل عالم نورانی مشروطیت شدند . وکسی که عالم بعلم تاریخ شد آنوقت می فهمد که آنچه بر آن قوم تاری شده بر این ملت هم روی داده . مثلا در آنجا فلان حکیم تخمی از مشروطیت افشانده و پس از آن تخم سر از خاك بدر آورده و دیگران آنرا حفظ کرده تا شجرهٔ طیبهٔ عدالت شده واشجار خبیثهٔ خوف و وحشت را بمرور در زیر سایهٔ خود خشك و نابود کرده .

اینجا هم همانطور پیش آمده . مثلا تاریخ فرانسه را هرکس ملاحظه کند می بیند غالب اوضاع آنجا شبیه بحال ما بوده . و تاریخ همین دوسالهٔ روسیه را هر که به بیند میداند کال شباهت را باوضع حالیهٔ ما داشته منتها شدت و استعداد آن ملت بیشتر از ما بوده . وسفك دماء وقتل و خسارت آنها زیادتر شده . وچون در ایران مستبدین ضعیف تر از ملت بودند آن طوری که باید خونریزی . نشد و میتوانیم بگوئیم که دومای روسیه و شورای ملی ایران بمثابهٔ دو شاخهٔ تازه روئیده و دونهال نورسند که از زمین عدالت ومشروطیت سر بر آورده اند . و بادهای مخالف همه روزه بد آنها میوزد . وهمین اوقات جواب تبریك نامهٔ شورای ملی را تلگرافاً ایفاد داشته و گفته اند . که ما هردو دو نهال تازه هستیم که در هوای حریت و مساوات قد بر افراخته ایم و اینکه این بنده اتصالا فریاد میزنم و بشما برادران ایمانی و وطنی خود عرض میکنم مدرسهٔ اکابر لازم است بجهته این است که اولیای اطفال ما از ترقی و تنزل ملل مطلع شوند و اطفال خود را بمکاتب و مدارس بفرستند که بوضع زمان تربیت شوند هر وقت اقلا ده کرور مردم در مملکت ما با سواد

شدند آنوقت ما جزو ملل متمدنه محسوب میشویم . ومعنی احکام الهیه و کتب شرعیه را می فهمیم . ومیتوانیم بگوئیم که ابواب ترقی وسعادت بروی ما بازشده . پس علم لازم داریم وباید با سواد شویم . اگر بگویند که در این باب خبری از معصوم ع بگو اکتفا میکنم بفرمایش حضرت امیر مومنان ع که بحضرت حسن مجتبی ع فرمودند (انظرفی آثارالماضین الی آخر) یعنی ای پسر عزیزم در تواریخ گذشتگان نظر کن . معلوم است که این خطاب فقط بحضرت مجتبی ع نیست . و خطاباتی که ازمصدر قدس معصومین صلواة الله علیهم اجمعین صادر میشود عمومی است یعنی ای مسلمانان بروید آثار گذشتگان مثل شوش و همدان و فارس و بیستون وطاق بسطام وغیره را به بیند تا بفهمید که سلسله های دولت ما قدیم است وتمام علوم حالیه را داشته ایم . اگر بگویند بچه دلیل؟ جواب میدهم که در دو هزار وچهار صد سال قبل اگر علم جر اثقال نداشتیم ممکن نبود ستونهای مرتفع تخت جمشید را بروی هم سوار کنیم ، وقطعه سنگ های بدان عظمت را با هم متصل نمائیم ، باری از مطلب خارج نشویم اگردربین ما با سوادی هم پیدا شود کتاب رموز حمزه یا حسین کرد وچهار درویش را میخواند ، امیدوارم طلاب کرام همتی فرموده این قبیل کتب را از قهوه خانها بنصایح مشفقانه خارج کنند ، وبحکم محکم امیر مومنان ع نظر مردم را بتواریخ گذشتگان و آباء عظام خود معطوف نمایند . تا نجابت و شرافت ملی خویش را بدانند که این خاك و آب چندین هزار سال مهد عدالت و مساوات بوده اگر عدالت نداشتند و مساوات و حریت و اخوت رفتار نمی کردند همای بنت بهمن که یکی از ملکه های ایران است ممالك بدان وسعت را نمیتوانست حفظ کند .

یك حکایتی از عهد همین هما عرض کنم تا بدانید در آنزمانهم قانون مشروطیت بوده — در آن عصر مرسوم بوده که در هرسال یك روز جشن حسن فروشی در بین ملت ایران منعقد میشده و دختران صاحب حسن راجوانان متمول بنکاح خوددرمیاوردند ومهریهٔ راکه بدانها میدادند بموجب قانون آن زمان در صندوق اعانه میریختند . و آن وجوه بمصرف جهیز دختران زشت بدسیما میرسید که بواسطهٔ جهیز و ثروت آنارا خواستگار شوند . به بینید تا چه درجه قانون مساوات و قواعد مشروطیت در آنها جاری بوده بارها عرض کردهام و شنیده اید کهباعتقاد تمام حکمای عالم قانون وشریعتی محکم تر و بهتر از قانون و شرع محمدی ص نیست ولی انقلاب زمان وجوروستبداد بدبختانه مارا بی قانون تر از تمام ملل کرده . (بقیه دارد)

﴿ چرند پرند ﴾

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمدلله . به تجربه بزرگی نائل شدم . و آن دوای ترك تریاك است اگر این دوا را در هر یك از ممالك خارجه کسی کشف میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد . انعامات می گرفت . در همهٔ روز نامه ها نامش ببزرگی درج میشد اما چکنم که در ایران قدر دان نیست ! ! !

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین آسانیها نمیتواند ترك کند . علاج منحصر باین است که بترتیب مخصوصی بمرور زمان کم کند تاوقتیکه بکلی از سرش بیفتد .

حالا من بتمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان میکنم ، که ترك تریاك ممکن است باینکه اولا در امر ترك جازم و مصمم باشند ، ثانیاً مثلا یك نفر که روزی دو مثقال تریاك میخورد روزی یك گندم ازتریاك کم کرده دو گندم مرفین بجای آن زیاد کند . وکسیکه ده مثقال تریاك می کشد روزی یك نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید وهمین طور مداومت کند تا وقتیکه دو مثقال تریاك خوردنی به چهار مثقال مرفین وده مثقال تریاك کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد . بعد ازآن تبدیل خوردن مرفین به آب دزدك مرفین وتبدیل حشیش بخوردن دوغ وحدت بسیار آسان است . برادران غیور تریاکی من در صورتیکه خدا کارهارا این طور آسان کرده چرا خودتان را از زحمت حرفهای مفت مردم وتلف کردن این همه مال ووقت نمیرهانید . ترك عادت در صورتیکه باین قسم بشود موجب مرض نیست وکار خیلی آسانی است .

وهمیشه بزرگان ومتشخصین هم که میخواهند عادت زشتی

ازسر مردم بیندازند همین طور میکنند مثلا ببینید واقعاً شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدیگراست مثلا وقتیکه بزرگان فکر میکنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند ورعیت همهٔ عمرش را باید به زراعت گندم صرف کند و خودش همیشه گرسنه باشدببینید چه می کنند ·

روز اول سال نان را باگندم خالص می‌زنند · روز دوم درهر خروار یك من · تلخه · جو · سیاه‌دانه خاك اره · یونجه · شن · مثلا مختصر عرض کنم · کلوخ · چارکه · گلولهٔ هشت مثقالی میزنند · معلوم است دریك خروار گندم که صد من است یك من ازاین چیزها هیچ معلوم نمیشود · روز دوم دومن میزنند · روز سوم سه‌من · و بعداز صدروز که سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه · جو · سیاه دانه · خاك اره · کاه · یونجه · شن · شده است درصورتیکه هیچکس ملتفت نشده وعادت نان گندم خوردن هم ازسرمردم افتاده است ·

واقعاً که عقل‌ودولت قرین یکدیگراست !

برادران غیور تریاکی من البته میدانید که انسان عالم صغیراست و شباهت تام بعالم کبیر دارد یعنی مثلا هرچیز که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان · درخت · سنگ · کلوخ · در · دیوار · کوه · دریا · هم اتفاق بیفتد وهرچیزهم برای اینها دست میدهد برای انسان هم دست میدهدچراکه انسان عالم صغیر است وآنها جزو عالم کبیر · مثلا این را میخواستم بگویم همان طور که ممکن است عادتی را از سرمردم انداخت همان طورهم ممکن است عادتی را از سرسنگ وکلوخ و وآجر انداخت چرا که میان عالم صغیر وعالم کبیر مشابهت تمام است · پس چه انسانی باشد که ازسنگ وکلوخ هم کم باشد ·

مثلا یك مریضخانهٔ حاجی شیخ هادی مجتهد مرحوم ساخت موقوفاتی هم برای آن معین کرد که همیشه یازده نفر مریض درآنجا باشند · تاحاجی شیخ‌هادی حیات داشت مریضخانه بیازده نفر مریض عادت کرد همینکه حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه به پسرش گفتند ماوقتی‌تو را آقا میدانیم که موقوفات مریضخانه را خرج ما بکنی · حالا به بینید این پسر خلف ارشد باقوت علم چه کرد ماه اول یکنفر از مریضهارا کم کرد · ماه دوم دوتا · ماه سوم سه تا · ماه چهارم چهارتا · وهمین‌طور تا حالا که عدهٔ مریضها به پنجنفر رسیده · وکم کم بحسن تدبیر آن چند نفرهم تا پنج ماه دیگر از میان خواهد رفت · پس به بینیدکه باتدبیر چطور میشود عادت را ازسر همه کس و همه چیز انداخت حالا مریضخانه که بیازده مریض عادت داشت بدون اینکه ناخوش بشود عادت ازسرش افتاد چرا برای اینکه آنهم جزو عالم کبیراست ومثل انسان که عالم صغیراست میشود عادت را ازسرش انداخت ·

(دخو)

حرف گفتنی

ای کسانیکه لخت جگر بیچارگان میخورید · وخون دل مظلومان‌می آشامید · و آه جانسوز بیوه‌زنان ویتیمان را نغمهٔ بساط عیش خودقرار میدهید · و نوع خود را گوسفند قربانی خویش‌میدانید · بهوش آئید واین ایام را مشابه روزگار گذشته نشمارید · و از این مسئله‌مهم غافل مباشید که این مردم آن آدمهای سابق نیستند · در این اواخرهم آنچه دست‌وپاکردید و بدسائس الحیل ما را فریب دادید گذشت · بیش از این ما را زحمت مدهید · و آهن سرد مکوبید · بیجهت سرگردان مباشید · وباین در وان در مزنید · شب زنده دار نشوید · و انجمن منعقد مکنید · پارتی تشکیل ننمائید · پولهای خود را مفت برایورتچی مدهید · که بجان خواجه قسم آنچه رشته اید پنبه میشود · و هرچه بدوید عقب می افتید · آنچه ازپیرواستاد دارید و بکار ببرید بی ثمر می ماند · زیرا که حریف پر زور است واز میدان درنمی رود · و از این توپ و تشرها نمی ترسد · چراغ ایزدی‌است که نورش تمام مملکت را فرا گرفته و هیچ بادی آنرا خاموش نمیکند · خوبست از خر شیطان پائین آئید و پیاده شوید باهم‌راه برویم ·

چند هزار سال معدودی از جنس شماها برکرورها مردم مظلوم تاختید · وعرض وناموس و مال وجان همه راصرف شهوات خویش کردید · اینك روزگار بخلاف سابق

وضع را تغییر داده و آنهارا بر شما غالب کرده که حقوق خود را حفظ نمایند و نگذارند فعال ما یشاء باشید و خود سر حرکت کنید . در که همیشه بیك پاشنه نمی گردد . و آسمان همواره بکام جمی گردش نمی کند تا چار یك روز هم گذار پوست بدباغخانه می افتد واید الدهر مظلوم قبول ظلم نمی نماید . راستی ما یك عمر می شنیدیم که شماها بادرهوا حرکت می کنید. ودوغ را از دوشاب تمیز نمیدهید باور نمیکردیم . ولی اینك دانستیم که آنچه می گفتند حقیقت داشته وخلاف نبوده . چرا که می بینیم راه را رها کرده از بیراهه میروید . و کعبه مقصود را گذاشته بطرف ترکستان مرحله می پیمائید . آخر شما هم اهل این خاك و آبید . و در این مملکت اهل و عیال دارید . اگر بر خود رحم نمی کنید برابنای خویش ترحم نمائید . مگر بکیفر و مجازات معتقد نیستید . وفرزندان آن اشخاص را که امثال شما بودند نمی بینید . که زمانه با نها چه کرده و بچه روز سیاهشان نشانیده : خودتان که بهتر آنان را می شناسید . و از اوضاعشان آگاهید . مگر آباء و اجداد اینها نبودند که با شاه پالوده نمی خوردند . و از کبر و نخوت نه کرسی فلك را زیر پای خود نمی گذاشتند باری از مطلب دور افتادیم . مشروطه بودن ایران بجهة شما ها از الزم امور است . زیرا که خداوند نجار نیست ولی در و تخته را خوب بهم جفت می کند . و خر را از پل می گذراند . اگر امنیت مالی و جانی در این مملکت پیدا نمیشد همان آش بود و همان کاسه . و آتش بیداد تر و خشك این خاك را میسوخت . آیا فراموش کرده اید که تا دیروز دارای مال وجان نبودید ؟ آیا بخاطر ندارید که وقت مردن هنوز جان نداده بودید وارثهاتان را از ارث و ترکه بی نصیب مینمودند؟ آیا از نظرتان محو شده که موجهای دریای استبداد همه را بدون استثنا غرق و هلاك میکرد ؟ آیا بیاد ندارید که دراین بحر متلاطم مثل ماهیان آکل ومأکول یکدیگر بودید و هر که قوی تر بود ضعیف تر را میخورد ؟ دراین مدت تمادی سر و کار شما بدو سه نفر بیشتر نبود که آنها را گاهی بتملق زمانی برشوه . وقتی بر پشخند فریب میدادید . وبار خود را بار میکردید . ولی الحال باتمام ملت طرفید که همه در اعمال شما نگرانند . و حفظ حقوق خود را از فرایض عمده میدانند . بهتر این است که ازعقاید سخیفه دست بکشید و بمشروطیت تن در دهید . وخود را بیش از این مردود ملت مکنید . که صرفه نمی برید . و آخر الامر بجائی میروید که عرب نی انداخت .

﴿ تعزیت و تسلیت بباز ماندگان شهدای آذربایجان ﴾

ای مادران و خواهران داغ دیده . ای پدران پسر کشته . ای تازه عروسانیکه شوهران شمارا درمقابل چشمتان بخون کشیدند . ای اطفال معصوم که پدران شمارا در مد نظرتان سر بریدند . شهادت ارث پیشقدمان ماست . و کسان شما پیروان و شهیدان آنانند . وسعت دنیای استبداد همیشه بر آزادمردان تنگ بود . و زندگی بیشرف همواره در چشم حریت طلبان ننگ مینمود . ضجه مکشید . ناله مکنید . چهره مخراشید . گیسو مکنید . بگذارید آن نفوس مطمئنه . و ارواح راضیهٔ مرضیه تا پیشگاه قدس آسوده بروند . و در محکمهٔ بزرگ عدالتکاهٔ الهی انجام مأموریت خود را بی الم و رنج اظهار کنند . بروید ای ارواح طیبه . بروید ای اجساد طاهره . بروید آنجا که قطره ها بمحیط می پیوندد . بروید آنجا که شعلهای ارواح محو میشود . بروید بروید که فرقه احرار نیز دیر یا زود دسته دسته از دنبال میرسند . تسلیت باز ماندگان شما با ما . عنقریب بحکم قوه انتقام خداوند قهار که بدست اعلیحضرت اقدس همیون محمدعلی شاه اجرا میشود اعقاب شما جسد ناپاك پسر رحیمخان را در سر دار خواهند دید . و روح خبیث او را نیز در اعراف غلاظ و شداد از نظر حق بین شما خواهند گذرانید . وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

﴿ اخطار ﴾

این جریدهٔ ناقابل (چنانکه در ایران معمول است روزنامه ها و جراید را بدون اینکه مشترکین بخواهند یا اعلام کنند بخانه ها و منازل آنان میفرستند) برای هیچکس و بدر خانه احدی فرستاده نمیشود و بتوسط اطفال در مجامع عمومی و کوچه وبازار بفروش میرسد . هر کس باشتراك سالیانه مایل باشد بکتابخانهٔ تربیت (خیابان ناصری قرب شمس العماره) اطلاع دهد .

﴿ در مطبعه پارسیان بطبع رسید ﴾

(سال اول)

(شماره ۲) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (صفحه ۱)



فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

عنوان مراسلات
میرزا جهانگیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی.
طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت
پنجشنبهٔ ۲۴ ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری
۲۱ دیماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی
۶ ماه ژون سال ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات ولوایحی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضأ پذیرفته
میشود و درطبع و عدم طبع اداره مختار
است . پاکتهای بدون تمبر قبول
نخواهد شد

قیمت اشتراك سالیانه
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان
قیمت تك نمره
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

هنوز وقتی در ایران حقوق می گویند فلان مستوفی به مواجب یعنی مزد تقلب وغلط کاریهای خودش ترجمه میکنند . فلان طلبه معنی آنرا وفا وحق شناسی میداند فلان عوام با لفظ عقوق اشتباه می نماید .

حکمای ما می گفتند که بدیهی گاهی بواسطهٔ کمال بداهت نظری میشود . من میگویم گاهی بواسطهٔ مداومت براضداد ممکن است یك امر طبیعی منسی بماند .

در هیئت وجود موالید ثلثه هم تمام به تکالیف خود عمل می کنند وهم از اختیارات خود صرف نظر نمی نمایند . میمونهای استرالی موافق یك قانون نا معلوم کابینهٔ خودرا اداره می کنند . اما یك مشت مردم بدبخت ایران برای اینکه آدم باشند و استیفای حقوق ادمیت کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود . فلان مجتهد اجازه بدهد وفلان پادشاه امضا نماید .

چرا ؟

برای اینکه کامبیز پادشاه هخامنشی دل پسر وزیرش را هدف تیر کرد . برای اینکه فلان شاهزاده خانم میگوید عمامه چه داخل آدم است ! برای اینکه . چه فرمان یزدان چه فرمان شاه از اشعار فردوسی است . برای اینکه سید محمد مجاهد چندین هزار آدم ونصف یك مملکت را فدای تعصب وبی اطلاعی خود نمود . برای اینکه فلان حاکم رعیت را گاو شیرده خود حساب میکرد . برای اینکه ملت ایران به انقیاد کورکورانهٔ آقا . میرزا . کدخدا . آخوند . و ... به باشی عادت کرده‌اند .

آدمیکه یك ذره شعورداشته باشد میداند افراد بشر درزندگی به کمك یکدیگر محتاجند . جذب ملائم ودفع منافر قوت میخواهد وقوت بی جمعیت حاصل نمیشود .

یکی باید گوسفند بچراند . یکی باید پشم برید یکی زمین شیار کند یکی دست آس نماید . یکی نان

بیزد . آیا در صورتیکه از این (کنترات) طبیعی که بی حکم حاکم و بی اجازهٔ مجتهد بسته شده بخواهند منتفع شوند باز برای اینکه بیل زارع را شبان نبرد . سر آسیابان را زارع نشکنند . رشتهٔ پیرهزن را آسیابان پنبه نکنند . وهریك از خدمتی که قبول کرده‌اند قصور نورزند . فرمان جهانمطاع همیونی . وسجل و توقیع حضرت ملاذالانام لازم است . ؟ ! !

من اگر دریك صحرای و سبعی دور از مردم زندگی کنم تکلیفی بهیچکس و حقی از هیچکس ندارم . شب تا صبح فریاد میزنم . بی هیچ کار نمیروم . لباس نمی پوشم . وچون کس دیگری با من نیست برای من هم حقی متصور نمیشود *

اما وقتیکه درك کردم لذت حیات . ترقی افکار و آسایش طبیعی من در این است که با چند نفر از نوع خود زندگی کنم در دفع مضار و جلب منافع از آنها مدد بجویم و بانها مدد بدهم . ناچار شب ها سکوت میکنم برای اینکه رفیقم مائل بخواب است . برهنه نمیمانم برای اینکه خلاف ادب است . مال رفیقم را نمی دزدم برای اینکه نمیخواهم مالمرا بدزدند . کار میکنم برای اینکه میدانم در هیئت و انجمن بیکار و مفت خور دو کلمهٔ مترادف است *

در تمام دنیا مواد این (کنترات) طبیعی را در روی یك پارچه سفال . یك قطعه سنگ . یك پاره پوست . یا یك دسته کاغذ بی ترتیب یا به ترتیب مخصوص تدوین کرده اسمش را حقوق آدم گذاشته اند . در ایران . عربستان . بین النهرین . شام و فلسطین همین اختیارات و تکالیف را انبیا کرام مبعوث شده امضا فرموده احکام الهی نامیده اند . قل انی اتبع ملة ابراهیم حنیفاً . و فطرة الله التی فطر الناس علیها ذلك الدین القیم ﴾ آهوی صحرا از جلو تیر فرار می کند . گنجشك در زیر تیغ جلاد دست وپا میزند . خروس از مادهٔ خود دفاع مینماید . کبوتر و کلاغ بجفت خود قناعت میورزند . سگ از محلهٔ خویش تجاوز نمینماید . زیرا که بواسطهٔ یك الهام غیبی حقوق خود را حس کرده اند . نه اختیارات خودرا از دست میدهند . و نه از تکالیف خویش قصور می کنند .

اما در ایران یك برزگر حاصل یك سال زحمت خود را حق ثابت ارباب میداند . یك ادیب چاپلوس برای اظهار خلوص العبد و ما فی یده کان لمولاه و بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست . میخواند . یك رئیس الوزرا تمام یك ملت را بندهٔ هوی وهوس شخصی و ثروت یك مملکت را سرمایهٔ شهوترانی خود قرار میدهد یك نفر متدین مسئله دان گرفتن شپش پیراهنش را بقضا و قدر حواله می نماید . بچه جهت ؟ — برای اینکه گاهی بواسطهٔ مداومت بر اضداد ممکن است یك امر طبیعی منسی بماند *

(ع . ا . دهخدا)

—»﴿ ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند ﴾«—

مدتیست که سرکشی شاهزادهٔ سالارالدوله والی لرستان وبروجرد نقل مجالس و محافل داخله و خارجه است . وچند روز قبل در مجلس مقدس شورای ملی رسماً تفصیل یاغیگری او بدولت ایران مطرح مذاکره شد .

اینگونه مدعیها همیشه در خانواده های عموم سلاطین غیر مشروطهٔ عالم خاصه پادشاهان مشرق زمین و ایران بوده که تاریخ دنیا همه را باسم ورسم بما معرفی میکند . در سلسلهٔ قاجاریه نیز در سلطنت هریك از پادشاهان بعضی از شاهزادگان مدعی تاج وتخت شدند . وهیچ یك بخیال خویش موفق و کامروا نگردیدند . خودرا بکشتن دادند و نابینا شدن را قبول کردند . وباز متنبه نشدند . و این خیال خام را از سر بدر ننمودند . تا در این اواخر که انتخاب ولیعهد های ایران شکل قانونی پیدا کرد . و مثل سایر دول متمدنه ولایت عهد باطلاع وجوه و روسای ملت ودول متحابه معمول شد . وهیچکس را بعد از منتخب شدن ولیعهد حق تردید و عدم قبول باقی نماند . در این اواخر هم یکی دو نفر که در عرصهٔ خیال خویش را وارث دیهیم و اورنك خسروی میدانستند ودر دیگ سینه این آرزو را می پختند . تا تغییر سلطنت شد جرأت ابراز طلب نکردند . وجز

اطاعت پادشاه وقت چارهٔ ندیدند زیرا که عارف به مقتضیات زمان بودند ٠ وحفظ دولت ومملکت را بالاتر از اسم سلطنت چند روزهٔ بی ثبات خود تصور میکردند تا چه رسد به امروز که بقا ودوام وطن مابموئی بسته ٠ و موقعی بس باریك وزمانی بسیارخطرناك است که باید ملت ودولت آنی از پشت و روی کار غفلت نکنند ٠ وقافیه را نبازند زیرا که درهرجا صدائی بلند شود ناچار دست غیر در کار است ٠ وهر کجا آتشی روشن شده لابد از خارج دیگری دامن بدان زده ٠ ما بفریاد بلند میگوئیم که این مملکت ویرانرا که نیاکان ما تقریباً ده هزار سال با جان خویش تا امروز حفظ کردند و از دستبرد اجانب این قطعه را تا الحال نگاه داشته‌اند مدعی نمیخواهد و بقول شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی
﴿ ودو پادشاه در اقلیمی نگنجند ﴾

ای جوان کم تجربت از این ملت مظلوم بی رمق چه میخواهی ؟ وچه خیال خام در سر پر هوس داری ؟ چرا دنیارا منحصر بلرستان وبروجرد میدانی ٠ وبه پشت گرمی جمی دزدان صحرا گرد که نقط انتفاع شخصی وچپاول وغارت را در مد نظر دارند گول میخوری ٠ وزمان حالیه و ایام سالفه را باهم مشابه میدانی ٠ اگر محمد حسین میرزای پسر دولت شاه با محمد تقی میرزای حسام السلطنه در عصر مرحوم فتحعلی شاه در آنخاك بجهة حکومت باهم جنگیدند ٠ سر مشق این عصر قرار نمیتوان داد ٠ وبا پادشاهی که ولیعهدیش درزمان مشروطیت امضا شده طرف نمیتوان شد ٠

اگر کسی بنظر دقت در اعماق خیال و ضمیر این شاه زادهٔ جوان از عالم جدید بیخبر نگاه کند میفهمد که خیالات وخیم و اندیشهای بیمناك اورا کم کم از شدت واهمه وجبن بر این کار وا داشته و رفتار سلاطین قبل را با برادران و خانواده‌های خویش شاهزادهٔ جوان خودسر ما را بدین اقدامات جاهلانه راضی نموده ٠

گاهی روزگار سلطنت مرحوم آقا محمد شاه ﴿ مؤسس سلسلهٔ قاجاریه ﴾ وحبس رضا قلیخان را در بارفروش ٠ وفرار مرتضی قلیخان را به مملکت روسیه ٠ وکور کردن مصطفی قلیخان ٠ وشب وداع جعفر قلیخان را برای حکومت اصفهان وبعد از صرف غذا در کریاس عمارت تخت مرمر خفه شدن ﴿ وشال کمر وخنجرش را برای نشانه نسقچی باشی بحضور آوردن ﴾ برادران آن پادشاهرا بنظر میاورد ٠

وقتی ایام پادشاهی مرحوم فتحعلی شاه و نابینا شدن حسین قلیخان برادر آن پادشاه را تصور میکند ٠

لمحهٔ عصر شهریاری مرحوم محمد شاه وکور شدن خسرو میرزا وجهانگیر میرزا و فرار بهمن میرزا ﴿ به قراباغ ﴾ برادران آن شهریار ومیل زدن چشم شجاع السلطنه ﴿ حسنعلی میرزا ﴾ عمش را وحبس اعمام وبنی اعمام آن پادشاهرا در قلعهٔ اردبیل ملاحظه می‌نماید ٠

لحظهٔ اوقات سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه و سر امیر اصلان خان را در زیر سر پوش بعنوان طعام در خراسان جلو پدرش محمد حسن خان سالار ﴿ پسر الله یار خان آصف الدوله دولو ﴾ می بیند که آن پدر غیور با انگشت چشمهای خودرا از غصه و اندوه از حدقه بیرون آورده وپس از کور شدن کشته شده ٠

بدین جوان غیر مجرب اطمینان میدهیم که این خون ریزیهای غیر منصفانه وشقاوتهای ظالمانه یادگار دورهٔ خوف ووحشت بود امروز عصر مشروطیت وعدالت است ٠ خوف بخود راه ندهید ٠ واز اعمال وافعال ناشایسته توبه کنید ٠ وقلب پادشاه وقترا از خود مکدر ننمائید ٠ وخانهٔ دهاتیان بیچاره را آتش مزنید ٠ و عقول سلیمه را در اینموقع مهم که باید صرف اصلاح ملك وملت شود آسوده بگذارید ٠

٠ ما بعقل ناقص خود چاره را منحصر بمطالب ذیل میدانیم وبه پیشگاه خسروانی عرض می نمائیم —

اعلیحضرتا ٠ پدر تاجدارا ٠ عرائض خائنانهٔ آنهائیرا که خویش را فدویان دولت خواه وجانثار سلطنت میدانند و معنی مشروطیت را در نظر مبارکت بعقیدهٔ سخیفهٔ مغرضانهٔ خود تفسیر وتوجیه میکنند گوش ندهید ٠ و بدون درنگ و تأمل امر و مقرر فرمائید که هیئت وزرا باجد وجهد تمام تا آخرین نقطهٔ معنی مشروطیت را منظور دارند ٠ وحقیقت ﴿ کنستی توسیون ﴾ تکمیل را کنند ٠ وکلائی را که حکام مستبد تا بحال نگذاشته اند حرکت کنند تلگرافاً بخواهند ٠ از تمام ایلات که حکم اعضائی اصلی سالم مملکت را دارند

وکیل انتخاب کرده به شورای ملی روانه نمایند · نظام نامه‌های وزارتخانه‌ها و حکام را بی استخوان لای زخم گذاشتن نوشته بامضاء همایونت موشح دارند · وتمام وزرا در شغل وکار خود آنچه لازمهٔ تکالیف آنهاست عمل کنند · رسماً از جانب اعلیحضرت بتمام دول عالم مشروطه شدن دولت و مملکت ایران را اعلام نمایند · بعبارهٔ اخری آن چیزی را که ملت بالغ مکلف میخواهد بدانها بدهند · تا ملک وملت از دشمنان خانگی و خارجی آسوده گردد · و سالارالدوله نیز با خیال مطمئن در هرگوشهٔ مملکت که میخواهد فارغ‌البال مثل سایر شاهزادگان دول وملل مشروطهٔ عالم زندگی کند · و بر جان ومال خویش ایمن باشد ·

﴿ ترجمه از مجلد نهم روزنامهٔ شریفهٔ المنار ﴾

مکتوب طهران　بعد ازآنکه در مملکت ایران دست آزادی ومشروطیت بساط استبداد را برچید ومشورت وکنکاش جای خودسری وخودکامی گرفت آوازهٔ این واقعهٔ بزرگ در اطراف و اکناف عالم پیچید · هر گویندهٔ در این باب سخنی گفت · وهر نویسندهٔ شرحی نگاشت · وحق دشمنان باحسد وخبث باطن از تمجید خود داری نتوانستند کرد · تا چه رسد بدوستان ملت اسلام ومملکت ایران که در ستایش این ملت واظهار بشاشت دراین اتفاق به بهترین زبان وخوبتر بیانی سخن سرائی کردند · خاصه جراید مصر که همه ریختهٔ کلک دانشمندان بزرگ و حکیمان فاضل است در این خصوص داد حق گوئی دادند ·

من جمله مجلهٔ شریفهٔ المنار · که از شرح وصف مستغنی است مقالهٔ بعنوان (الشوری فی بلاد ایران) مشورت وکنکاش در ایران انتشار داد و جناب ذکاء الملک نگارندهٔ جریدهٔ تربیت در نامهٔ گرامی خود ترجمه ومنتشر کردند بعد در روزنامهٔ مجلس هم نقل شده · والبته آن مقاله بنظر معارف پژوهان و اهل اطلاع رسیده · خلاصه اش این بود که بنای شریعت اسلام بر مشورت است هر دولتی که کار مملکت خودرا بر مشورت گذارد مطیع شریعت مطهره و اطاعت او بر مسلمین

فرض است · پس مسلمین عالم را واجب است در صورتیکه بنای مشروطیت در ایران محکم شود همه بان دولت اطاعت کرده و از دل وجان هوا خواه او باشند · ودر حفظش باتمام قوت بکوشند · سفیرعثمانی از طبع ونشر این مطلب رنجیده و بوزارت خارجه اعتراض کرد · که چرا روزنامه های شما مطلبی که موجب رنجش دولتین است می نویسند · شرح این مجمل را مفصلا روزنامهٔ المنار در ذیل عنوان مکتوب طهران نگاشته است · چون دارای اهمیت می باشد خلاصهٔ آنرا ترجمه کرده و انتشار میدهیم ·

ترجمهٔ مکتوب طهران

حضور مبارک دانشمند یگانه و حکیم فرزانه مربی ملت و مروج شریعت اسلام بدر واستادما سید محمد رشید رضا مدیر و نگارندهٔ جریده شریفهٔ المنار اطال‌الله بقائه · غرض از تصدیع خاطر شریف بعرض این چند سطر آنست · که آنجناب را از اعتراض سفیر کبیر دولت عثمانی امیر شمس‌الدین بیك بروزنامه های فارسی مستحضر سازد

چند ماه پیش مقالهٔ (الشوری فی بلاد ایران) را که در شمارهٔ هفتم جلد نهم جریده المناردرج بود جناب ذکاءالملك ترجمه کرده ودر روزنامهٔ تربیت انتشاردادند · وبرای آگاهی دانشمندان وبزرگان ایران شرحی از مقام ومنزلت آن حکیم دانشمند و فرزانهٔ بزرگوار در پیش مسلمانان عالم عموما ونزد اعراب و مصریان خصوصا نگاشته · پس سران و کار روایان ایران را بدینگونه مخاطب داشته بودند · که ای بزرگان مملکت و سران ملت فرصت را غنیمت شمارید · لختی در گفتار این مرد دانشمند بچشم تأمل بنگرید · الحق شایسته است که مقالهٔ این فاضل یگانه را بر سر منبرها و میان رهگذرها باواز بلند بخوانند تاعارف وعامی شهری وروستائی از آن آگاه شوند پس روزنامهٔ مجلس که تازه دایر شده و عموم مردم از زن و مرد وبزرگ وکوچك بخواندن آن شوقی زایدالوصف دارند وهمهٔ اهل طهران و سایر شهرهای ایران آن را میخوانند مقالهٔ تربیت را نقل کرده ومنتشر ساخت · امیر شمس‌الدین

بیك سفیر کبیر عثمانی بوزیر امور خارجه اعتراض کرده کاغذی بدین مضمون بانهایت سختی وشدت بوی نوشت · مقاله که روزنامهٔ المنار نوشته وروزنامهٔ مجلس و تربیت ترجمه کرده اند یکی از اسبابی است که دشمنان دولت وملت انگیخته اند برای اینکه میان دو دولت اسلامی دشمنی افکنند · وآتش خصومت را میان این دو دولت وملت دامن زنند · پس لازم است بجراید فارسی قدغن کنید اینگونه مقالات را که باعث قطع رشتهٔ الفت است انتشار ندهند

و زیر امور خارجه چنین جواب داده که صاحب اصل مقاله تابع دولت ما نیست که بتوانیم از انتشار این گونه مقالات منعش کنیم · وروزنامه های داخله را نیز اعلیحضرت همایونی آزادی مرحمت فرموده اند · بنا بر این نمیشود آنهارا مزاحمت کرد ·

این خلاصهٔ کاغذ سفیر کبیر و جواب وزیر امور خارجه بود که بچشم خود دردست جناب اقا سید محمد صادق مدیر روزنامهٔ مجلس فرزند حضرت مستطاب اقا سید محمد مجتهد طباطبائی دیدم · روزی در مجلسی پر از طلاب علوم دینیه بودم گفتگو از ایراد سفیر کبیر بوزیر امور خارجه در میان آمد یکی از آنان برخواسته خطابهٔ غراء بدین مضمون خواند · دولت عثمانی میخواهد افکار وعقول ما را مثل اعراب بیچاره بفشارد ودر آگاهی وهشیاری را بروی ما به بندد ·

میخواهد چیزیکه مایهٔ آگاهی دل وروشنائی فکر ما ایرانیان است روزنامه ها انتشار ندهند ونگویند وقتی اساس مشورت درمملکت ایران محکم ودولت دستوری وشوروی در این کشور مینو نشان برقرارشود احکامش احکام شریعت مطهرهٔ محمدیست · و بر مسلمین عالم است که احکام اسلام را هرجا مجری دیدند سر ارادت بدانجا بنهند وهردولتی را که مجری قوانین محمدی یافتند سر اطاعت باستانش فرود آرند · ما از دولت عثمانی چه دیده ایم · اولا تجاوز بحدود ما از طرف تبریز ثانیا ستم و تعدی بربرادران و هموطنان ما درعراق عرب مگر نه ماه گذشته جمعی از ملت مارا بی گناه بخاك هلاك انداختند · ای عثمانیان قدری بخود آئید وچشم از خواب غفلت بگشائید و پنبهٔ جهالت از گوش بیرون کنید · امروز مثل دیروز نیست فردا نیز بامروز نمی ماند · امروز اروپائیان بر ممالك رخنه کرده وگروه گروه همی آیند یکی باسم تجارت اموال مارا از کفمان میرباید ومارا بخود محتاج میکند · دیگری بعنوان سیاحت اسرار مملکتی مارا کشف کرده و خیالها برای ما می پزد · یکی دیگر باسم دعوت بدین خود در کشور ما رخت اقامت می افکند · مقصود عمده وغرض اصلی همه خوردن ممالك ما مسلمانان است اگر بهوش آمدیم چه بهتر اگرنه شمارا لقمهٔ صباح کنند ومارا لقمهٔ عشا · خداوند انروز را نیاورد ومارا بفضل خود از شر ایشان در پناه دارد · ای ملت ترك ای عثمانیان بیائید دست بدامن یك کلمه زنیم که ما وشما هردو بدان معتقدیم جز خدا بندگی دیگری نکنیم وکسی را بااو در پرستش انباز نسازیم مستبدین و خود کامان را جز حضرت احدیت خدای خود نشمریم فرمان برداری ایشان را اطاعت حق ونافرمانی هوای ایشان را معصیت او نه بنداریم · بلکه با مستبدین از دل وجان وکلك وزبان بجنگیم · اگر از ما برگردید ما شمارا گواه میگیریم که مسلمانیم واز مستبدین بیزار · دست توسل بدامان قول خداوندی زده ایم که میفرماید و (امرهم شوری بینهم) یعنی مسلمانان ومؤمنین کارهای خودرا بکنکاش و مصلحت گذرانند · از آنانکه جای دیگر دروصفشان فرموده اگر آنان را در زمین بزرگی وسروری دهیم نماز گذارند وزکواة دهند و نهی از منکر کنند · بعد از این مدیر جریده المنار میگوید · که از دیدن این نامه برخوانندگان معلوم می شود که طلبهٔ طهرانی عاقل تر و داناتر از سفیر دولت ماست · که گمان کرده حق گوئی وبیان قاعدهٔ دین اسلام در ترتیب حکومت جز از زبان دشمن دولت او بیرون نیاید · و اگر این معنی در شهرهای ایران آشکار شود سبب دشمنی میان ملت ایران وعثمانیان گردد

نمی دانم خود سفیر ملتفت شده یانه · که معنی این حرف را وقتی درست بشکافیم این است که دولت او دشمن دین و قوانین اسلام است · وهرکس را که به بیان قوانین اسلام بردازد · ویا آن قوانین را بکار بستن خواهد دولت مشار الیها وی را دشمن

بقیه دارد

صورت استنطاق تلگرافی (نمرهٔ ۱۱۴)
اسدالله خان که از طرف اکرام السلطان
بجهت کشتن چهار نفر از وکلای
محترم انجمن تبریز مأمور بوده

خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تائیداتهم · اینکه در تلگراف دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم می شود چون ملت راضی نشده استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستکار شدند که استنطاق دیشب مشارالیه تلگرافاً وعیناً معروض شود · اینست لایحهٔ استنطاق با امضاء اعضاء مجلس که عیناً مخابره میشود —

بعداز مراجعت از گیتی اکرام السلطان مرا خواسته · گفت · اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغیها خواهند آمد از آنها میخرم · دو روز بعد کربلائی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانهٔ رحیم خان بود · بعداز ورود بحیاط مرا توی اطاق خواست گفت · کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی مگوئی · بعد مرا به قرآنی که از بغلش درآورده قسم داد وگفت به هیچکس بروز ندهی حکم ···· است این چهار نفر کشته شوند · میرزا حسین · آقا شیخ سلیم · حاجی مهدی · حاجی محمد جعفر · پرسید تفنگ داری گفتم یك تفنگ ورندل دارم · یك تفنگ بردانقا گفت با آن تفنگها کار نمیتوانی بکنی · یك تفنگ آلمانی بایك قطار فشنگ آورد بمن داد · مراجعت کرده آمدم · دو روز اتصالا بتلگرافخانه آمده ورفتم · روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد · گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر بکن تا من فرصتی بدست آرم · گفت که چرا اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود · گفت اینها سخت مطالبهٔ قانون میکنند و از طهران هم باشدت بمن تأکید می کنند هر چه زود تر عمل را باتمام برسان · یعنی حالا که این طوراست امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لا اقل یکی از آنها را بکش · واگر هم توانستی دوسه تا تیر در میدان توپ خانه خالی کن · بعد آمده آقامیرزا حسین را در میدان توپخانه دیدم با دوسه نفر وفانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته وهرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه از توی دربند رفته ومن هم از عقب سر او میرفتم · دیدم امشب را امکان نداردنوکرم را گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهیم کرد · در بازارچه صفی حاجی مهدی آقا را دیدم خواستم کاری بکنم باز پشیمان شدم · مرتبه دیگر ایشان را دیدم سلام دادم و از اقدام نادم شدم · بعداز آن بخانهٔ خود رفتم · صبح کربلائی محمد نوکر اکرام السلطان در قهوه خانهٔ حاجی عبدالله آمد باهم چای خوردیم وبیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائید و امشب کارها تمام کنید بعد هم هرچه بخواهید خواهم داد شب را هم اکرام السلطان را به بینید · عصر رفتم بمن گفت · چرا کارها تمام نمیکنی معلوم می شود پشیمان شده گفتم حضرات را پیدا نمیکنم · دوشب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخوابد · جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست · بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کن · شب چهارشنبه آمدم تلگرافخانه گرفتار شدم · چهار شب قبل هم با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم · درمیان تقریرات خود اظهار نمود که یکشب هم با اشخاص مفصلهٔ ذیل بخانهٔ آقا میرزا حسین رفتیم شاید اورا بزنیم ·

تقی · حاجی آقا · اسمعیل ·

تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه دهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ ·

به همین نحو است که درمحضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرده ·

علی بن موسی · معین التجار · حاجی میرزاتقی آقا · دبیر السلطنه · صادق · رفیع الدوله · بیگلربیگی · محمد صادق خان پسر ساعدالملك · اقبال لشکر · محسن طباطبائی · آقا سمیع · رضی · خازن لشکر جعفر · امین التجار · بصیر السلطنه ·

(انجمن ملی تبریز)

نیم ساعت دار الفنون

در شمارهٔ اول هفتگی صور اسرافیل بعد از قبول مسئولیت نرد عقیده و رقیب یعنی کرام الکاتبین با قوت قلب و اعتماد قلم روی کاغذ گذاشتیم و ادارهٔ انطباعات را ادارهٔ پوسیده نوشتیم . یعنی ادارهٔ مردهٔ که وجود خارجی نداشته باشد زیرا که مملکت و دولت ما مشروطه است . و مطبوعات نیز باید مثل سایر دول مشروطهٔ عالم آزاد باشد . و کلمهٔ منحوسهٔ (سانسور) یعنی تفتیش در مطبوعات با سایر الفاظ منفورهٔ دیگر که یادگار دورهٔ خوف و وحشت است بکلی از وطن ما محو و نابود شود . و بعدها این کلمات فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند . و معلمین علم تاریخ در مدارس و مکاتب بجههٔ اطفال و اخلاف ما در وقت درس دادن قرون قبل از مشروطیت وطن این کلمات را شرح دهند . که مثلاً در زمان استبداد دوائر چند بود : مثل ادارهٔ انطباعات که هر کس میخواست کتاب و رسالهٔ چاپ کند باید چند روز از شغل و کار خود دست بکشد و دوندگی کند و بدر خانه رئیس انطباعات و نایب رئیس و منشی و ثبات و فراش آن اداره برود و هزار تملق بگوید و دو ریال پول نقد و سند دو جلد از عین کتاب بسپارد تا حاشیهٔ کتاب را مهر و امضا نمایند . با اینکه ما از صاحب امتیاز خود اسرافیل استدعا کردیم که بعزرائیل بگویند روح آن دیو را بپنجهٔ فولادی قانون اساسی قبض فرماید . معلوم شد که آن اداره هنوز رمقی دارد و اظهار حیات میکند و بوزارت علوم و اوقاف شکایت کرده که چرا نویسندهٔ هفتگی صور اسرافیل نوشته که ما شیرینی می گیریم .

وزارت علوم و اوقاف هم در روز شنبهٔ نوزدهم مکتوباً نگارنده را در یکشنبه احضار نموده بودند ولی فراش بیچاره مدتی در شهر سر گردان بوده و بنده را پیدا نمی کرده عصر آن روز قرب مجلس شورای ملی دیدم فراش از این و آن میپرسد که نویسندهٔ صور اسرافیل کیست یك نفر مرا بدو معرفی کرد گفتم آقا مگر بشما نگفته اند که پاکت را بکجا ببرید گفت خیر . عرض کردم در صفحهٔ اول هفتگی صور اسرافیل عنوان مراسلات را که نوشته بودیم چرا شما را بزحمت انداخته اند پاکت را گرفته دیدم نوشته اند —



(وزارت معارف و اوقاف)

ادارهٔ جرائد

نمرهٔ ۱۷۰

مورخهٔ ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

جناب میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل دام مجده لزوماً زحمت میدهم صبح یکشنبهٔ بیستم در مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون تشریف بیاورید که ملاقات شما لازم است *

مخبر السلطنه

چهار ساعت قبل از ظهر یك شنبه وارد مدرسهٔ شریفهٔ دار الفنون شده وباطاق کوچك مخصوص وزارت علوم و اوقاف که در ضلع شمالی ومتصل بدالان زاویهٔ شمال شرقی مدرسه است داخل گردیده . جمعی از سادات قمی در خصوص عمل موقوفات قم صحبت میکردند . بعد از لمحهٔ جناب وزیر علوم با نگارنده بنای صحبت را گذاشتند که بعرض خانندگان محترم میرسد .

سؤال — من دیروز رفتم بمجلس شورای ملی ودر خصوص جریدهٔ صور اسرافیل صحبت کردم وقرار شد شما را سیاست کنیم . ولی بشما میگویم که بعد از این اینطور چیز نوشتن را ترك کنید .

جواب — همان آن که در مجلس خصوصی صحبت شد رجال الغیب و ارواح مجرد صورت مجلس را بجههٔ بنده نقل کردند . چیزی نوشته نشده که سیاست بشوم . ودر راه آسایش وآزادی ملت وخیر خواهی دولت اگر هم سیاست بشوم کمال افتخار را دارم . جریدهٔ ما تاریخی است آنچه نوشته شده از وقایع مهمهٔ عالم است .

سؤال — من نمی گویم وقایع تاریخی را ننویسید ولی باینطور چرا .

جواب — بنده که از عوالم ادب خارج

نشده ام . هیچیك از ملل مشروطه خطاب بخاکپای امپراطور خود نمی نمایند ما باز محض رعایت احترام پادشاه خودمان عقیدهٔ قدیمهٔ خودرا تغییر ندادهایم .

سؤال — من نمیگویم که باید بخاکپای سلطان خطاب کنید اما بزبان ملایم باید چیز نوشت .

جواب — عرض کردم چیزی نوشته نشده که خلاف ادب باشد .

سؤال — غرض شما از این وقایع تاریخی چهبوده .

جواب — مقصودم این بود که بلکه یك نفر خواجهسرا یا عملهٔ خلوت آن را بحضور پدر تاجدارمان برساند وبه پیشگاه همایونش مشهود گردد که ملت بالغ ومکلف شده و آنچه متملقین خائن بگویند دروغ و بی اصل است (در بین صحبت یك نفر از بادنجان‌دور قاب چینها که در تمام وزارتخانها حضور دارند گفت بشما چه رجوعی دارد که بنویسید عرض کردم کهمنهم یکی از افراد ملتم وباید آنچه را صلاح دولت و ملت است بنویسم) اگر جنابعالی در آن دوروز شورش و هیجان عمومی درمجلس شورای‌ملی تشریف نداشتید لکن شنیده اید که سی هزار جمعیت چه هیجانی داشتند وچه میگفتند .

سؤال — اعلیحضرت اقدس همایونی تمام مطالب ووقایع را میدانند ومن‌هم همه روزه آنچه را که بدانم بعرض میرسانم .

جواب — وقایع را جناب عالی بحضور همایونی عرض میکنید اما بعد دیگران یعنی فدویان دولتخواه وچاکران جان نثار که جز خیانت واغراض شخصی خیالی ندارند همه راباطل می کنند .

سؤال — از این‌ماده میگذریم چرند پرند یعنی چه .

جواب — چرند پرند قسمت اخلاقی صور اسرافیل است .

سؤال — اخلاق را مگر نمیشود بطرز دیگر نوشت .

جواب — اخلاق را بطرزهای مخصوص نوشته و مینویسند طباع بشری باینگونه سخنان بیشتر راغب است .

سؤال — در این خصوص هم خود دانید مطلب دیگر راجع بمسئولیت قلم است من اگرچه خوب نخوانده ام ولی شنیده ام که چه نوشته اید ونمی دانم‌در کدام ستون درج شده (هفتگی صور اسرافیل را به بنده دادند) پیدا کنید . ستونی‌را که مقصودبودخواندم‌که دوسیاه‌مهیب‌گنده‌بازوی‌مرا گرفت‌وگفت شیرینی‌مرابده .

سئوال — برای‌چه‌نوشته‌ایدشیرینی‌خواستند مگراز شمایا سایر مدیران‌جرائد چیزی گرفته شده .

جواب — امروز مملکت‌مامشروطه است برای چه اشخاصیکه کتاب میخواهند چاپ کنند دو ریال پول و دو جلد کتاب برئیس انطباعات بدهند کتاب هم حکم روزنامه و جراید را دارد مفتش نمیخواهد همان مسئولیتی راکه مدیران جراید قبول کرده صاحبان کتاب هم همان حال دارند .

سوال — این‌دوریال پول‌ودو جلد کتابی را که ملت میدهد حکم مالیات رادارد بعد از این هم که نظامنامهٔ علوم و معارف امضا و مجری شد باید پیش از این بدهند ❊

جواب — این چطور مالیاتی است که نان‌خانهٔ رئیس انطباعات است . دوسه ماه‌قبل آن شبی که در شورای ملی دو هزار نفر برای آزادی مطبوعات شورش کردند و در پای ستونهای سر سرا دور جنابعالی را احاطه کرده بودند و بدآنها اطمینان میدادید و سایر وکلاء محترم نیز از طرف مجلس مقدس مردم را مطمئن کردند بنظر شریف نیست ؟ که بعد از سه روز اعتماد السلطنه از ریاست عزل و تفتیش‌درانطباعات موقوف شد

سوال — وکلاء همچو حرفی‌رانزده‌اند نوشتهٔ در اینخصوص در دست‌دارید .

جواب — از ایجاد شورای ملی تا بحال که ملت مکرر شورش و هیجان کرده هیچوقت از طرف مجلس بدانها لایحه داده نشده که در اینمورد نوشتهٔ داده باشند . غرض بنده این است کهملت بیچاره بیجهة متضرر گردد وپول بدهد کهبخزانهٔدولت داخل‌نشود

و خرج سفرهٔ عمر و زید باشد

سؤال — من این حرفهارا گوش نمیدهم شما باید در نمرهٔ دوم صور اسرافیل مخصوص شیرینی شرحی بنویسید که مشتبه برشوه نشود والا روزنامهٔ شمارا توقیف میکنم . مطلب همین بود که گفتم خود دانید .

جواب — چگونه این وجهی را که بدون سبب وجهت ملت بیچارهٔ مظلوم برئیس انطباعات میپردازد بنده مالیات بدانم درصورتیکه بعدازآزادی انطباعات وعزل اعتمادالسلطنه معروف بود که رئیس انطباعات بحضور اعلیحضرت شاه عرض کرده که این دوریال ودوجلد کتاب نان‌خانه ومدد معاش چاکر است .

ای وکلای محترم ملت . آیا دولت ومملکت ایران مشروطهٔ صاحب « کنستی توسیون » است یاخیر ؟ آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد ؟ آیاماکه‌نوشته‌ایم شیرینی خواستند افترا وبهتان‌بوده . آیا درتبریز رئیس انطباعات برای اجازهٔ طبع کتب یك کله قند و دوجلد کتاب نمیگیرد . ! آیا قند شیرین نیست یاباسایر موادشیرین فرقی‌دارد ؟

ای‌هیئت مقدس (کمسیون) مالیه‌شمارا بقوهٔ عدالت کاملهٔ الهی وبشرف ووجدان خودتان قسم میدهیم که‌آیادرکتابچهٔ جمع وخرج وطن این‌مالیاتیرا که‌رئیس انطباعات ازملت‌بیچاره میگیرد نوشته‌شده آیا درجزو صورت کتب کتابخانهٔ دولت صورت کتبی‌را که‌تا بحال چاپ شده وازصاحبان کتب گرفته‌اند دیده‌اید .

چون‌این مسئله ازمسائل عمومی استوباید درمجلس مذاکره شود استدعا داریم درمجلس عالی درحضوروقایع نگاران جرائدجواب عرایض‌فوق‌رابفرمائیدتا درروزنامهٔ‌شریفهٔ مجلس وغیره درج‌شود وتکلیف ملت‌معلوم ومعین گردد

چرند پرند

مکتوب شهری

کبلائی دخو . توقدیمها گاهی بدرد مردم میخوردی مشکلی بدوستانت رو میداد حل می‌کردی . این آخرها که سر و صدائی از تو نبود می گفتم بلکه تو هم تریاکی شدهٔ . درگوشهٔ اطاق پای منقل لم دادهٔ اما نگو که تو ناقلای حقه همان طور که‌توی صور اسرافیل نوشته بودی یواشکی‌بی‌خبر نمیدانم برای‌تحصیل علم کیمیا ولیمیاوسیمیا گنتاشتی‌دررفتی‌بهند . حکماً گنج نامه هم پیدا کردهٔ . در هرحال اگر سوء ظنی در حق توبرده ام باید خیلی خیلی به‌بخشی عذر میخواهم . باز الحمدالله بسلامت آمدی جای‌شکرش باقی است چرا که‌خوب سروقتش رسیدی . برای اینکه کارها خیلی شلوق پلوق است .

خدا رفتگان همه را بیامرزد خاك براش خبر نبرد . درقاقازان ما یك ملا اینکعلی داشتیم روضه‌خوان خیلی شوخ بود . حالا نداشته باشد با من هم خیلی میانه داشت وقتی که میرفت روضه بخواند اول یك مقدمهٔ دورو درازی می چید . هرچند بی ادبی است می گفت مطلب این طور خرفهم تر می شود در مثل مناقشه نیست بنظرم می آید برای شما هم محض اینکه درست‌مطلب پی ببرید یك مقدمه بچینم بد نیست .

در قدیم‌الایام در دنیا یك دولت ایران بود در همسایگی ایران هم دولت یونان بود . دولت‌ایران‌آنوقت‌دماغش پرباد بود . از خودش خیلی راضی‌بود . یعنی بی‌ادبی می شود لواهنگش خیلی آب می گرفت . کیادهٔ ملك‌الملوکی دنیا را می کشید . بلی آنوقت‌درایران‌معشوق‌السلطنه . محبوب‌الدوله . عزیزالایاله . خوشگل خلوت . قشنگ حضور . ملوس‌الملك نبود . در قصرها هم سرسره نساخته‌بودند . ملاهای آنوقت هم چماق‌الشریعه حاجب‌الشریعه . یارك‌الشریعه‌نداشتند . خلاصه‌آنوقت کالسکة‌الاسلام . میز وصندلی‌المذهب . اسب‌روسی‌الدین وجود نداشت . خوش آنروزها واقعاً که درست عهد بادشاه وزوزك بود . مخلص کلام . یکروز دولت ایران لشگر های خودش‌را جمع کرد . یواش یواش . رفت‌تاپشت دیوار یونان . برای‌داخل شدن یونان یکراه بیشتر نبود . که لشکر ایران حکماً باید از ان راه‌عبور کنند . بلی پشت این راه هم یك کوچه آشتی کنان مسجد آقا سید عزیزالله یعنی یك راه باریك دیگر بود

ولی لشکر ایران آن‌راه‌را بلد نبود . همینکه لشکر ایران پشت دیوار یونان رسید دید این یونانیهای بد ذات هفت خط با قشون جلو راه را گرفته اند . خوب حالا ایران چه خاك بسرش کند ؟ برود چطور برود . برگردد چطور برگردد مانده سفیل وسرگردان . خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است . نه درغربت دلم شاد ونه روئی در وطن دارم الخ . از آنجاکه باید کار ها راست بیاید یك دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی یك نفر از آن جعفر قلی آقا هـا پسر بیگلر آقاهای قزاق یعنی یك نفر غریب نواز یك نفر نوع پرست یك نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد . و همه جا پاورچین پاورچین آمد تا اردوی ایرانیها . وگفت سلام علیکم خیر مقدم خوش آمدید صفا آوردید سفر بی خطر ضمناً آهسته با انگشت شهادت آن کوچهٔ آشتی کنان راباایرانیها نشان داد گفت مایونانیها آنجا لشکر نداریم اگر شما از آن راه بروید می توانید مملکت مارابگیرید . ایرانیهاهم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاك یونان شدند . حالا مطلب اینجا نیست . راستی تایادم نرفته اسم آن غریب نواز راهم عرض کنم . هر چند قدری بزبان ما سنگین است اما چه میشود کرد . اسمش (افیالتس) بود خدا لعنت کند شیطان را نمیدانم چرا هروقت من این اسم را می شنوم بعضی سفرای ایران یادم می‌افتد . باری برویم سر مطلب درآنوقت که جناب جکیدهٔ غیرت نتیجهٔ علم وسیاست . معلم مدرسهٔ قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاقخان مهندس بعد از سه ماه پیاده روی نقشهٔ جنگی راه مازندران را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد . بیست نفر سه‌شبانه روز هی نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم چیزی بعقلمان نرسید حالا از همـه بدتر خوش سلیقه هم هستند . میگویند لقبی که برای من میگیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد . از مستوفیها پرسیدم گفتند دیگر لقب بکر نیست . کتابهای لغت را باز کردیم . دیدیم در زبان فارسی عربی ترکی فرنگی از الف تا یا یك کلهٔ نیست که اقلاً ده دفعه لقب نشده باشد . خوب حالا چه کنیم ؟ یعنی خدارا خوش میاید این آدم همین طور بی لقب بماند ؟

از آنجا که کارها باید راست بیاید . یك روز من درکال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم همینکه کتابرا باز کردم در صفحهٔ دست راست سطر اول دیدم نوشته است (از آن روز به بعد یونانی ها به افیالتس خائن گفتند و خونش را هدر کردند) ای لعنت بشما یونانی ها مگر افیالتس بشما چه کرده بود که شما اورا خائن بگوئید . مگر مهمان نوازی در مذهب شما کفر بود . مگربغریب پرستی شما اعتقاد نداشتید ؟ !!! خلاصه همینکه این اسم را دیدم گفتم هیچ بهتر از این نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاقخان لقب بگیریم . چرا که هم بکر بود هم این دو نفر شباهت کامل بهم داشتند . این غریب نواز بود اوهم بود . این مهمان پرست بود اوهم بود . این میگفت اگر من اینکاررا نکنم دیگری میکرد . اوهم میگفت . تنها یك فرق درمیانه بود که تکمه‌های سرداری افیالتس از چوب جنگل وطن نبود . خوب نباشد . این جزئیات قابل ملاحظه نیست . مخلص کلام . ما دوستان جمع شدیم یك مهمانی دادیم شادیها کردیم فوراً یك تلگراف هم بکاشان زدیم . که پنج شیشه گلاب قمصرو دوجعبه جوزقند زود بفرستند که بدهیم لقب رابگیریم . در همین حیث وبیث جناب حاجی ملك التجار راه آستارارا بروس ها واگذار کردند نمیدانم کدام نامرد حکایت این لقب‌راهم باو گفت دوپاش را توی یك کفش کرد که ازآسمان افتاده ام این لقب حق ومال من است . حالا چندماه است نمیدانی چه‌الم سراتی راه افتاده . ازیکطرف میرزا عبدالرزاقخان بقوهٔ علم هندسه . ازیك طرف حاجی ملك التجار بزور فصاحت وبلاغت وشعرهای امرء القیس وناصرخسرو علوی کیلانی دخو نمیدانی درچه انشر و منشری گیر کرده‌ایم . اگر بتوانی مارا ازاین بلیه خلاص کنی مثل این است که یك بندهٔ درراه خدا آزاد کردهٔ خدا انشاالله پسرهاترا ببخشد . خدا یك روز عمرت را صد سال کند . امروز روز غیرت است دیگر خود میدانی زیاده عرضی ندارم خادم باوفای شما

خرمگس

در مطبعهٔ پارسیستان بطبع رسید

(سال اول)

(شماره ۳) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (صفحه ۱)



فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

عنوان مراسلات
میرزا جهانگیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی.
طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت
پنجشنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری
۲۸ دیماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی
۱۳ ماه ژوین سال ۱۹۰۷ میلادی .

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات و لوایحی
که موافقت با مسالک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود و درطبع و عدم طبع اداره مختار
است . پاکتهای بدون تمبر قبول
نخواهد شد

قیمت اشتراک سالیانه
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (٥) شاهی

امروز بمجلس وعظ حاضر میشویم مارا باتحاد دعوت میکنند . بروضه میرویم باتحاد دعوت میکنند . از ازکوچه عبور میکنیم باتحاد دعوت میکنند . درمسجد مدرسه . سرگذر . وسط خیابان . باتحاد دعوت میکنند فضای ایران پراز صدای این یک کله است .

حقیقت اتحاد چیست

حقیقت اتحاد هنوز در مملکت ما مجهول است . اگر کسی جرأت کرده بگوید گذشته از (داروین) انگلیسی تمام دانشمندان دنیا بهزار دلیل عقلی نقلی وحسی مدلل میکنند که اجداد ما اشرف مخلوقات یکروز در دنیا باسایر فرق حیوان تفاوتی نداشته اند . برهنه میزیسته اند . حرف زدن نمیدانسته اند . درشکاف سنگها درمیان جنگلها وروی شاخهٔ درختها متفرق زندگی میکرده اند . بانواع سختی و بدبختی گرفتار تلونات طبیعت بوده اند وتنها بوسیلهٔ اتحاد رفته رفته آدم شده اند .

باز فورا یک مورخ عصر که اسناد تاریخش مجهولات هنود و افسانهای گاتائیان و آجامیان است بواسطهٔ غرابت این حرف یک ذرع اززمین میجهد . یک نجیب اصل مندکه قبالهٔ نجابتش را بافاده های بیمعنی . وخوردن حاصل زحمت یک مشت برزگر بیچاره ممضی ومسجل نموده ازاین سوء ادب نسبت باجداد عالی تبار خود از جا در میرود . یک نفر متدین محدود که سرحد قدرتهای الهی و حقایق مرموزهٔ شریعت غرای اسلام را چهار دیوار مغز خالی خود قرار داده چماق لم ولا نسلم را برمیدارد .

باهمهٔ اینها به همان دلیل انکار ناپذیر که نوع بشر هرچه پیش میرود نواقص معیشتش را تکمیل میکند . افکار وعقول خودرا توسعه میدهد برقوت و قدرت شخصی می افزاید باز بهمان دلیل بحرکت قهقرائی یک روز همین انسان تجربهٔ بکار بردن دستهای خودرا هم نداشته وبرای چیدن میوه دهان و دندان خود را

زحمت میداده است ٠

بلی تنها مزیت انسان برسایر انواع حیوان یك سر مخفی عالم خلقت یا یك و دیعهٔ بدیعهٔ الهیه است ٠

آن سر مخفی وودیعهٔ الهی چیست ؟

آن ودیعه قوهٔ انس وباصطلاح حکمت مدنی الطبع بودن انسان است ٠

لفظ تمدن ومتمدن که دراین اواخر موضوع سخریهٔ بعضی کهنه پرستهاست نتیجهٔ همان سر مخفی واطیفهٔ غیبی ومشتق از مدنی ومدنیه است ٠

برای درك خدماتیکه این قوهٔ بدنیاوبانسان کرده است افهام وعقول بشری هنوز قاصر است ٠

بواسطهٔ این قوه نوع انسان به جنس ما دینهٔ خود میل کرد ٠ بواسطهٔ این قوه اطفال محفوظ مانده خانواده ها تشکیل شد ٠ بواسطهٔ این قوه اتصال خانواده ها بیکدیگر معمول گردیده طایفه وقبیله بوجود آمد ٠ بواسطهٔ این قوه ازطوایف وقبایل ملت وبالاخره دولت تولید وتأسیس شد ٠ هرچه اثر این قوه بیشتر دخیل زندگی بشری گردید بهمان نسبت انسان قاهرتر قوی تر وخوش بخت تر شد ٠

انسان ضعیف مغلوب ازکجا قوی وغالب شد ؟

بقوهٔ انس ٠

بچه استعداد راه ها را تسویه نمود ؟

به قوهٔ انس ٠

بچه وسیله انواع حیوان را مطیع ورام خود کرد ؟

به قوهٔ انس ٠

بچه قدرت امواج دریا وسینهٔ کوهرا شکافت ؟

به قوهٔ انس ٠

قوت بخار و الکتریکرا چطور کشف نمود ؟

به قوه انس ٠

آدم از کجا آدم شد ؟

به قوهٔ انس ٠

بچه دلیل ؟ به دلیل یك پایه و بنیان اساس ترقی ٠ یك مفسر خواسته های خدائی ، یك حکم محکم اسلامی ٠ و یك کلمهٔ شریفهٔ یدالله مع الجماعه ٠

تمام ترقیات محیرالعقول امریکائیها فرانسه ها انگلیسها آلمانها و ژاپونیها در سایهٔ تهییج وتحریك این یك قوه است ٠ و تمام بدبختی بد نامی فقر و فلاکت ملل دیگر بواسطهٔ خفه کردن و خنثی نمودن همین یك قوه میباشد ٠

پس اتحاد کدام است ؟ اتحاد همان نتیجه و ثمره و خلاصهٔ قوهٔ انس است ٠ امروز دانشمندان دنیا بقدری لذت ثمرات این قوه را حس کرده اند ٠ وباندازهٔ برای آسایش نوع انسان توسعه آن را مفید میدانند که بانس و اتحاد خانواده ٠ طایفه ٠ ملت ٠ و دولت ٠ قناعت نکرده و در همان حین که سلاطین حریص دنیا در صدد خوردن ملل همجوار وبلعیدن دنیا هستند ٠ سعی میکنند که یکروز در زیر یك لوا موسوم به لواء بشری در یك انجمن مسمی به انجمن اطفال خاك از تمام دنیا یك هیئت تشکیل دهند بیکزبان حرف بزنند و در تحت یك نظم حرکت کنند برای اینکه فهمیده اند قدرت دو نفر بیش از یك نفر است ٠ برای اینکه دانسته اند یکدست صدا ندارد ٠ برای اینکه ملتفت شده اند تفرقه وپریشانی در معنی همان ضعف و ناتوانیست ٠

ولی در چین ٠ افغانستان ٠ عثمانی و ایران برای منهدم و بی اثر کردن این قوهٔ انس و ثمرهٔ آن که اتحاد است میکروب های ابدان بشری انواع تدابیر بکار میبرند ٠

چین دور خودش دیوار میکشد برای اینکه این قوه را بی اثر کند ٠ عثمانی دخول روز نامه های ایران را بخاك خودش قدغن مینماید برای اینکه این قوه رابی اثر کند ٠ افغان معاشرت خارجه را حرام میشمارد برای اینکه این قوه را بی اثر کند ٠ در ایران فلان سید مذهب بابی اختراع مینماید ٠ فلان آخوند شیخی و بالا سری ترتیب میدهد ٠ فلان درویش صوفی و متشرع میسازد برای اینکه این قوه را بی اثر کنند ٠ یکمشت باقی مانده راهم یك مسئله گوی مسجد شاه از روی بلندی و کوتاهی لباس و پاکی و چرکی بچه (یقه) تقسیم و جدا مینماید ٠

برای چه ؟

برای اینکه حقیقت کلمهٔ اتحاد هنوز در مملکت ما مجهول است ٠

ع ٠١٠ ده خدا

﴿ من لم یشکر الناس لم یشکر الله ﴾

حق شناسی گذشته از آنکه ازصفات حسنهٔ بشری

است . زبان شریعت نیز برای انتباه این قوه بهزاران اداءٔ مختلف گویا ست . وکیست که نداند امروز چشمهای ملت ما بلکه دستهای توانای عالم اسلامی وکلای مجلس شورای ملی ایران است . واعمال و افعال ایشان گذشته از اینکه ملت مارا عاجلا از قید مذلت میرهاند سرمشق ونمونهٔ نیز برای آتیه بتمام مسلمین دنیا میدهد . در اینصورت شکرگذاری ما از آنان انجام وظیفه بلکه ادای فریضه است . خاصه برخی از آنها که اگر زندگی میخواهند برای صرف خدمات ملت میخواهند . واگر حیات می طلبند برای سعی در پیشرفت وترقی مملکت می طلبند . ما دراین دسته در هرجا که باشند همیشه بچشم حق شناسی خواهیم دید . و تا بقای نام ایران و ایرانی است یعنی بقای زمان نامشان را بمجد وبزرگی خواهیم برد . وجناب آقامیرزا ابوالحسن خان وکیل محترم فارس یکی از آنانند که اینک بواسطهٔ اصلاح مزاج در سوئیس مشغول معالجه اند .

وباز بنالهٔ های دورا دور در رنجوری خود می افزایند ورنج خود وراحت یاران می طلبند . چنانکه لایحهٔ را که ذیلا درج می شود دراین ایام بتوسط جناب اقا سید حسن تقی زاده وکیل محترم آذربایجان بمجلس شورای ملی تقدیم داشته اند . و ما امیدواریم که وکلاءٔ معظم و وزراء مسئول در مسطورات این لایحه بنظر دقت بهبینند . وپیش از اینکه این اتحاد ثلاثه باتحاد خمسه (پانتارشی) مبدل شود در اصلاح امور داخلی وخارجی لحظهٔ از پا ننشینند ودقیقهٔ فرو نگذارند .

صورت لایحه

امناءٔ معظم دولت ووکلاءٔ محترم ملت . شما که کلید نجات ایران دردست شماست . شما که دلهای امیدواری ایرانیان بسوی شماست . شما که چشم مملکت و برگزیده ملت هستید . برای نجات ایران چو خیال کرده اید ؟ پولتیك (کابینهٔ) وزارتخانهٔ خارجه چیست ؟ . مجلس شورای ملی بچه کار مشغول است ؟ چه شد اصلاح بودجهٔ مالیه که اساس آسایش مملکت ودولت دراو ست ؟ کجا ست بانك ملی ایران که ایران بدون آن باقی نخواهد ماند ؟ آیا رجال ما که صاحب کرورها از دولت سر ایران شده منتظر بترحم وتفضل همسایکان هستند ؟ بمالك الملك سوگند که یك نفر از شاهزادکان بزرگ ما ایران را میتواند از ذلت قرض خارجه برهاند . وقت ما تنگ است تنگ . مگر روز نامجات ایران را نمی خوانید ؟ نمی بینید چهار روز قبل صدر اعظم دولت آلمان در خصوص عقد اتحاد دولتین روس و انگلیس در مسئلهٔ ایران در مجلس پارلمان نطق کرده که خلاصهٔ آن این است .

« دولت آلمان را در خصوص اتحادیکه دولتین روس و انگلیس در مسئلهٔ ایران میخواهند بنمایند ایرادی و وحرفی نیست آلمان را در ایران جز آزادی تجارت صرفهٔ نیست و بهیچوجه مقصودسیاسی (پلتیکی) ندارد . دولتین مشار الیهما کاملا دولت آلمان را دراین خصوص اطمینان داده اند »

روزنامهٔ نیم رسمی مسمی به (نورهپا) مینویسد نطق صدر اعظم آلمان راجع به آزادی دولت مشار الیها در ایران اسباب امید واریست .

ولی امید واریم که این کله آزادی تجارت برای ما بان قیمت گرانی که جهت فرانسه ها در مراکش تمام شد تمام نبود .

میتوان گفت که این همهٔ سخنان بیهوده است ؟

لا والله بیهوده سخن بان درازی نمیشود هرکس که از مجلس الجزیره ومراکش مطلع باشد اینمطالب را قصه نخواهد پنداشت .

چرا شما بزرگواران وکلاءٔ که حافظ حقوق این ملت بیچاره هستید از صحت این اخبار نمیخواهید مطلع شوید ومقصود از این اتحاد را نمیخواهید بدانید . باید بوزیر امور خارجه اخطار کرد . سئوال نمود . دانست و فهمید . اگرچه میدانم جواب خواهند داد تحقیقات میکنم وجواب میگویم . و پس ازمدتی بااصرار جناب آقاسید حسن تقی زاده خواهند فرمود . تحقیقات کردم اتحاد آنها مبنی بر یك صرفه وصلاح دولتی است . باستقرار و استقلال سلطنت ایران ضرری نمیرساند .

بلی سلطان مراکش را باز تامدتی سلطان گویند و خدیو مصر را خدیو .

ای ایرانیان اگر خواب نیستید چرا نمی بینید . اگر نمرده اید چرا جنبشی نمیکنید . بیائید و بشکرانهٔ این

مرحمت بزرگی که پدر تاجدار مهربان شما بشما فرمود . و این منت عظمی که بر گردن شما دارد متحد شوید . اتفاق کنید . و راضی نشوید که این کوکب مجد و شرف ایران که هنوز درست طالع و ساطع نشده غروب نماید . نزدیک است که مرا کش شوید اگر نشده باشید . ای برادران محترم . و ای هموطنان عزیز من اگر راست میگویند که از معنی شرف ملی باخبر و در محافظت حقوق وطن حاضر هستید . ملل با شرف و ناموس از مال عزیز و جان شیرین در حفظ حقوق ملیت میگذرند . و برای جان دادن وجان گرفتن بانهایت افتخار مهیا و حاضر میشوند شماهم حاضر شوید . اگر خواستند مملکت شما را بفروشند یا بخرند بقیمت جان بفروشید و گران نه ببهای مال و ارزان . بخدای زمین و آسمان قسم که اگر مهیای اینکار شوید وبجان بایستید ایران نخواهد مرد و ایرانیان زنده خواهند ماند

(العبد ابوالحسن الحسینی)

(مکتوب کرمان)

چون مستبدین ظالم میدانند . که مدار کار دولت وملت بر داشتن پول و ثروتست . کسوق عسکر وقشون و جمع آوری اسباب مدافعه وفراهم کردن جمعیت اجتماعات ونیل بهر مقصد ووصول بهر امل پایه اش بر مکنت ومایه است تامیتوانند بهر وسیله ودست آویز وحیله درصدد تخریب اساس بانک ملی برمیایند . وتامیتوانند نمیگذارند رعیت بیچاره مالیات ببانک ملی بدهند وفواید وعواید مملکت درخزینهٔ ملت جمع شود . لهذا فرمانفرما که خودش را اول .... دنیا میداند ولوکان کید الشیطان کان ضعیفا باشد . ومکرو ومکر الله والله خیر الماکرین از آیات صریحهٔ متین مبین است . باز برحسب صفت ذاتی این .... حیله ودسیسه درعمل مالیات کرمان بکار برد . به پسرش نوشت که تصدیق وتلگرافی از بعضی نمك پرورد های بی حقیقت وفروشنده های ملت بثمن بخس ودراهم معدوده بطهران مخابره کنند . که مردم ورعیت کرمان اگر در اینموقع ازسال مالیات نپردازند مایهٔ اغتشاش کار وکسادی بازار تجار است . وحال اینکه قضیه برعکس است واینوقت ازسال رعیت بیچاره نه حاصلی برداشته ونه مایهٔ ازسال گذشته داشته حواله کردن دو ثلث از مالیات

دراین اوقات تومانی سه تومان دراین عسرت اسباب خسارت رعیت خواهد بود . خلاصه اثر این تلگراف از کرمان بطهران این شد که در بیست روز قبل از وزیر داخله تلگرافی بنصرة الدوله رسید که عمال را تعیین کنید ومالیات را نصف حواله بدهید . دراین کار فرمان فرما دو تدبیر بکار برد که این تلگراف را صادر کرده بود . یکی امررا برعیت عوام که ابداً بوی عدل وداد بمشام آنها نرسیده وازهزار نفریك نفر آنها معنی مشروطیت دولت وکیفیت اساس مجلس مقدس رانشنیده ونفهمیده مشتبه کند . که همهٔ آنچه مجلسیان شهرت دادند دروغ وبی فروغ بود . ظل الله است ومالك رقاب باید مالیات را مثل سابق اصلا وفرعاً ورشوه وجریمه را بهتر وخوبتر بدهید . دیگر اینکه اینفقره مایهٔ انزجار رعیت از این اساس معدلت شود . ونقداً پولی جمع وبصند وقخانهٔ حضرت والا داده میشود . هر وقت توانستند مالیات شیراز را که خوردند وبه بغداد رفتند پس بگیرند مالیات امسالهٔ کرمان راهم بگیرند . کی بگیست !

اینها همه حرف سست واهی است . پسرش عمال و ضباط را از اطراف واکناف خواست ودراینموقع گوشی برید وچوبی زد که بمردم مشتبه کند که این سخنهای مجلسیان پیشرفت ندارد . ما مالك رقابیم وبد تر ازپیشتر اقتدار داریم . عمال ستمگر بی خبرهم درکمال .... حاضر شدند که مبالغی تقدیمی ورشوه بدهند ودوباره مثل شمروسنان بمحل حکومت خود بروند . وانتقام از اشخاص هواه خواه عدل وداد ومشروطیت بکشند . ومیگویم ومیاهمش ازعهده برون . محمدرضاخان عدل السلطان پسر مرتضی قلیخان وکیل الملك که یکی از فدائیان استبداد و هوا خواهان فرمانفرماست . در اقطاع و افشار کرمان حکومت دارد . اولا بیست هزار تومان مردم آنجارا جریمه کرده و در سه ماه قبل که این سخنها شهرت گرفته است در اقطاع و افشار بخوف و هراس حکم کرده که هرکس اسم مجلس مقدس را برزبان بردزبان اورامیبریم ویکصدتومان جریمه میگیریم . بیچاره مردم بظلم پرورش یافته تمکین کردند وهرچه مردم را چاپیده است دم در نیاوردند . ولی منتظر برپا شدن مجلس عدل ودادند . این دو روزه عدل السلطان را بکرمان خواستند که دوباره مبلغی از او گرفته بحکومتش بر قرار کنند . (از لقب عدل

السلطان) رسم ورویهٔ اورا میدانید ربنا عاملنا بفضلك ولا تعاملنا بعدلك . میرزا لطفعلی خان حاکم کوهستان را سه روز است خواسته اند وبشهر آمده قریب هزارو پانصد تومان تقدیمی وعلاوه بر عمل پارسال میخواهند و مأمور سر او گذارده اند که این پول را نقد بدهد و بمحل حکومت خود برود . مقصودشان این است که در شهر نباشد مبادا این حرفها را بشنود .

فرمانفرما ده ماه در کرمان حکومت کرده یکصدو بیست هزار تومان ببانك شاهنشاهی در کرمان پول سپرد ماهی چهارده هزار تومان خرج خودش و اجزأ شخصی کرد . در هرماهی اقلا بیست نفر از اجزاء محترم پنجهزار تومان دخل از کرمان بردند . این یك کرور زیادی را از کجا آورده نهایت تفاوت عمل کرمان دویست و پنجاه هزار تومان باشد باقی رشوه وجریمه و تقدیمی عمال بوده است . حالا هم که مردم بیچاره چشم وگوششان باز میشود ودر مقام تظلم بر میآیند خودی بطهران میاندازد وهرروز تلگرافی برجز خواندن انتشار میدهد وخودرا وزیر عدلیه ورئیس ملت ودولت قلمداد نموده که احدی جرأت تظلم کردن نکند . یك نفر وکیل علمای کرمان هم که میتواند دو کله حرف حسابی در مجلس مقدس شورای ملی بزند اسباب در کرمان وطهران فراهم میآورد که مبادا او دراین مجلس داخل شده حرفی بزند وسیعلم الذین ظلموای منقلب ینقلبون باقی بایست آتیه .

صور اسرافیل

بدیهی است که امروز بخلاف ایام گذشته در رفع ظلم از مظلومین ودادرسی بیچارگان وزارت عدلیه مکلف است . وسر موئی ملاحظه و تأخیر باید درکار نیاید اگر چه فرزند و برادر شخص وزیر باشد . خاصه که در روز پنجشنبهٔ دهم ربیع‌الاخر حضرت والا فرمانفرما وزیر عدلیه در مجلس شورای ملی اینطور نطق کردند « از روزی که این مجلس تأسیس شده بنده بکلی از ترتیبات سابق دست کشیده‌ام وکلای کرمان مسبوق هستند حضور هم دارند » (شمارهٔ ۹۸ روزنامهٔ شریفهٔ مجلس) ولی بااین نطق دراین هفته مکتوب فوق از کرمان باداره رسید که عین آنرا با جزئی تحریف وتصحیف برای آگاهی خاطر مبارك وکلای محترم شورای ملی درج کردیم و منتظریم که اخبار این هفته هم از کرمان برسد و در این خصوص شرح مفصلی بنگاریم .

خواب شگفت

شب گذشته (۲۴ع۲) شدت خیالهای مختلف وتصورات گوناگون که در این یکسال اخیر عموماً ودر این ایام خصوصاً برای هر ایرانی بافکری است تا پایان شب نگذاشت خواب بروم . ولحظهٔ ازخودو این قطعه خاك بیخبر شوم . گاهی بر میخواستم . زمانی می‌نشستم . لحظهٔ راه میرفتم . وقتی نور چراغ را زیاد میکردم . باری مثل دیوانگان حرکت وسکون و رفتار منتظم و از روی قاعده نبود . آخر از اطاق بحیاط رفتم و استنشاق هوای تازهٔ نمودم . وباجرام و سیارات فلکی نگاهی عمیقانهٔ متفکرانهٔ کرده ولی فوری منصرف شده وآن همه کرات لاتعدو لاتحصی وفضای لایتناهی آسمان و عوالم سیر وحرکت وبعد وقرب وجذب ودفع شموس وسیارگان واقمار و ذوات‌الاذناب خیال را جلب نکرد . زیرا که سوای پیش آمد و اوضاع وطن به هیچ چیز توجه نداشتم . از طرف آسمان عطف نظر بجانب فضای خانه کرده وبه اطراف وجوانب خود نگریستم . از سمت مشرق ماه را با حالت ضعف ونقصان نور مثل دوشیزگان بیمار با یك حالت مخصوص از پشت ابرهای متحرك وشاخهای درخت دیدم که گویا اوهم بحسرت بدین مملکت نگران است و از شدت هم وغم سر بگریبان فرو برده . در آنوقت شب آن قطعهٔ از افق را مثل یك پردهٔ نقاشی میدیدم که قلم هیچ نقاش ماهر نمیتواند از عهدهٔ تصویر آن برآید . سایهٔ اشجار و ابرهای قطعه قطعه‌جونیزدرو دیوار خانه را باشکال مخصوص منقش کرده بود . آنچه گوش دادم که صدائی از جائی بشنوم جز حرکت برگهای درختهای باغچه که نسیم ملایمی آنها را باهتزاز درآورده بود صدائی نشنیدم . وسوای ناله‌های حزن وحیرت انگیز مرغهای شب آهنگ که از باغهای اطراف می آمد هیچ نوائی شنیده نمیشد . سکوت صرف شهررا فرا گرفته وتمام ذیروح وجنبندگان همه در خواب بودند .

مجدداً باطاق آمده وبرای خواب مهیاشده وچشمهای خود را بروی هم گذاشته انتظار غلبهٔ خواب را داشتم که ناگاه از عوالم خیالیه آسوده و بخود گردیدم .

نمیدانم چه قدر بی خبری طول کشید که درعالم رؤیا دیدم سطح کرهٔ ارض بخلاف حالت طبیعی خود به همان طورکه آباء و اجداد چند هزار سال قبل ما معتقد بودند مسطح ومنبسط شده . ازطرف مشرق اهالی ممالک هندوستان . تاتار . مغول . چین . هند . چین . ژاپون واسترالیا . از جانب جنوب مردم افریقا وجزیرهٔ ماداگاسکار . از سمت مغرب نفوس تمام ممالک اروپا وبریطانیا . ازناحیهٔ شمال جمعیت روسیه همه بایران نگاه میکردند . و این قطعه خاك ویران بدوقسمت روشن وتاریك منقسم شده بود . قسمت غربی وشمال غربی منور ودرخشان وملیونها فرشتگان و ارواح مجرد مردمش را در آغوش کشیده و هر یکنفر آدم را چندین نفر از آنها در کنار گرفته . نورهای الوان از آسمان مثل قطرهای باران بسر وصورت آنها میبارید دشت وصحرا و کوه وبیابان آنجا را بهار جاوید فرا گرفته وشبیه به بهشت موعود کرده . مردم همه متبسم وخندان وزندهٔ ابدی بودند . فرشتگان دیگر سه هودج از نور الوان بدوش داشتند وبیدقهای نور از پیش وپس آنها میکشیدند . هودج نخستین از نور سفید بود که با نور آبی بقلم ثلث بر ان (طهران چهاردهم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۲۴) نقش بود . هودج دوم بزرگتر و از نور قرمز بود که بانور سبز (تبریز هشتم ذی حجهٔ سنهٔ ۱۳۲۴) باخط نسخ بر آن درج شده . هودج سوم بزرگتر از هردو و ازنور آبی آسمانی رنگ بود که بانور قرمز بلون خون باقلم نستعلیق بر آن (طهران یکشنبهٔ ۱۳ ودوشنبهٔ ۱۴ ربیع الاخر ۱۳۲۵) نوشته . از عرش وقاب قوسین اوادنی لمعهای نور الوان وطبقهای ریاحین و ازهار معطر بر آنها میریخت . که فضا را خوشبو و دماغ جانرا تازه مینمود . بخلاف این قسمت قطعهٔ شرقی و وجنوبی تاریك وتیره بود که اهالی یکدیگررا نمیدیدند و کرورها شیاطین دور آنهارا گرفته وبطرزهای مخصوص آنان را میخوابانیدند . در بارکها وبساتین بعضی را بصدای آواز وچنگ مشغول کرده . و هزارهارا بجام باده و زلف یار پای بست نموده . نفوس کثیره‌را به حشیش وتریاك سرخوش داشته . باقی را بخواب جهل وغفلت گذاشته . از آسمان حمیم وغساق بر آنها میبارید . و صاعقه و برقهای سوزاننده تر وخشك آنان‌را میسوزانید . همه مثل اموات حرکت نمیکردند ولاو نعم نمیگفتند . در هوا شیاطین تابوت قیر اندودی که روپوش سیاهی داشت بدوش گرفته و علمهای کبود ونیلی جلو وعقب آن حرکت میدادند و با خط شکسته چلیپا بسواد ظلمت صرف درجلو تابوت (طهران ۱۶ ربیع الاخر سنه ۱۳۲۴) دیده میشد . وبوی عفن آن فضا مشام را متنفر میکرده صاحب امتیاز ما حضرت اسرافیل نیز در منتهای جو در قسمت منور بانظر حیرت وتعجب درآن نور وظلمت نگاه میکرد .

وقتی بیدار شدم بکلی از حال طبیعی خارج وغرق عرق وبهت محض بودم وآفتاب طالع شده قدری که آرام گرفته و بخود آمدم آنچه که در عالم رؤیا مشاهده کرده بدون کم و زیاد ازقوهٔ خیال گرفته و به امداد قلم بر روی کاغذ آوردم

﴿ بقیهٔ ترجمهٔ ازمجلد نهم مجلهٔ المنار ﴾
﴿ از شمارهٔ دوم ﴾

میدارد ما ملت ودولت عثمانی را کلیتاً ازاین گمراهی دور و بمشورت مایل واز استبداد روگردان میدانیم . هرگاه صدها عمال وکارگذاران مثل جناب سفیر پیدا میشدند قانون اساسی مجلس مبعوثان برقرار شده بود .

از کجا کسیکه دولت دستوری وعدالت بخواهد دشمن دولت است وانکه برای تحصیل مال وجاه هوا خواه استبداد وظالم است دوست او . کدام یك ازدو مطلب ضامن بقای دولت عثمانی وازدیاد شوکت اوست. آیا ننگ ما نیست که سخن درست اززبان طلبهٔ ایرانی شنیده شود وسخن نادرست ازدهان یکی ازوزرای عثمانی بیرون آید ؟

آنچه خطیب ایرانی مسلمانرا ازآن ترسانده اگرفکر کار خود نکنند وچارهٔ برای درد خود نجویند خواهد شد . دراین صورت عثمانی ها زودتر هدف تیر هلاك واضمحلال خواهند شد . ما از حضرت احدیت

خواهانیم که پیش از آنکه دست روزگار خاك ذلت برسر ما ریزد وپست وزیردست دشمنان شویم چشم بینا وگوش شنوا بما مرحمت کند تا پیش پای خودرا به بینیم . واز شاهراه همت خودرا بمنزل سعادت رسانیم ﴿بینش﴾

﴿ بقیهٔ نطق جناب ملك المتکلمین از شمارهٔ اول ﴾

ما در این چند هزار سالهٔ عمر خود هیچوقت بی قانون نبوده ایم . و مثل سایر ملل بدون شریعت ومذهب زندگی نکرده ایم . قبل ازظهور مذهب مقدس اسلام هزار ها سال موحد وخدا پرست بوده ایم . ودوره های تمدن را مکرر دیده ایم تا امروز باز بتوجهات غیبیه و همم عالیهٔ دوسید بزرگوار اعنی السیدین السندین حامی الملة والدین حجتی الاسلام آقای آقاسید عبد الله مجتهد بهبهانی و آقای آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی دامت برکاتهما خون صالح در ابدان ما بجوش آمد واز استبداد وپیش آمد های خارجی نجات بخشید . تمام طبقات را حس ملیت وقومیت از نفاق باز داشت . وهمهٔ آحاد و افراد این مملکت را نفس واحد نمود . مثلا از همین برادران محترم کلاه نمدی خودم حرفهای غیرت آمیز میشنوم که مایهٔ امیدواریست . نظر تمام عقلا و بزرگان هم بهمین آقایان کلاه نمدی و کسبهٔ است چرا که شما ها مظلومین دارای فطرت پاك وساده اید . و آلایش ورنگی را دارا نیستید . وبرشوه وریشخند ووسائل دیگر گول نمیخورید وازصراط مستقیم منحرف نمی شوید . وپیر وطفلتان با یکدیگر فرق ندارید . روح مشروطیت در همهٔ شماها حلول کرده . مثالی حاضر تر از این پیران سالخورد محترم ایل شاهسون بغدادی که مدتی است در این شهر سرگردانند ونفوذ اجنبی را ازوطن خودمیخواهند دفع کنند ندارم . و نمونهٔ بالاتر از نوباوگان خورد سال شاگردان مدرسهٔ ینگی دنیائی که در همین اوقات حفظ شرف خودرا نموده و بالاجماع ترك مدرسه را کرده خارج شده اند نمی بینم . و لی بشما ها برادران محترم عرض می کنم . و نصیحتی مشفقانه می نمایم که هیچوقت با فرنگیها بدون رعایت ادب رفتار مکنید . و بخوبی و ملایمت با آنها مماشات نمائید دیگر بشما مظلومین عرض می کنم که مظلومیت خود را آنقدر اظهار کنید تا بکلی از قید رقیت وجور خلاص شوید . ودرحفظ حقوق خود بمنتها درجهٔ شجاعت و رشادت قیام نمائید . و از جان ومال در این نیت مقدس دریغ نداشته باشید .

دیگر بعضی حرفهای واهی را که در این شهر شهرت دارد باور مکنید و اعلیحضرت اقدس همایونی را با شورای ملی و قوانین مشروطیت همراه بدانید . وتا هفته دیگر آنچه را که آرزو می کنید بدان موفق میشوید .

عجالهٔ رشتهٔ تاریخی را که صحبت میداشتم برای هفتهٔ آتیه

(بقیه دارد)

﴿ تظلم سادات و اهالی قم ﴾

مامتظلمین قمی که ازظلم واجحاف متولی باشی مدتیست دراین شهر سرگردانیم واحقاق حقوق خودرا میخواهیم منقسم بچند طبقه ایم که هردسته بنحوی شکایت ازاین خدا ناشناس داریم اگر بخواهیم کماهو حقه شکایات وتظلمات خودرا شرح دهیم کتاب مفصلی باید بنویسیم . عجالتاً برای آگاهی برادران مسلمان خود مختصری از تاریخ اعمال وافعال متولی باشی وپدرش راعرض میکنیم . خدا وتمام مردم قم واغلب اشخاصی که درآن ارض مقدس مشرف شده اند میدانند که ما هزاریك آنرا بنگاشته واطلاع نداشته ایم .

قبل از میرزا محمد رضای اصفهانی جد متولی باشی حالیه عمل تولیت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت معصومه سلام الله علیها باسادات رضوی بحرینی بودکه آباء واجدادشان از جزیرهٔ بحرین بقم هجرت نموده اند . میرزا محمدرضا باالقای نفاق دربین خدام آستانه کم کم ریاست پیدا کرد تاآنکه بشغل تولیت رسید وباکمال فقر وپریشانی در گذشت . بعدازاو پسرش میرزا سید حسین پدر متولی باشی تولیت یافت وبعنوان درویشی وعرفان جمعی ازمردم قم را مرید خودکرد . واز موقوفات آستانه همه ساله غلهٔ زیادی احتکار میکرد تادرسال مجاعه هزارو دویست هشتادو هشت از قیمت غله ثروت فوق العادهٔ تحصیل کرد . اولاد متولی باشی قدیم را بکفر وخلاف عقیده متهم نمود وهمه را از قم متواری کرد . وفرزندان

بقیه دارد

صندوق پست

(طهران)

۰۰۰آقا میرزا شیخ علی زرگر ۰

۱– تقویت مقاصد مجلس شورای ملی ۰ تکمیل معنی مشروطیت ۰ حمایت فقراوضعفا وکارگران مظلومین

۲– برای اینکه هرگفتهٔ را نمیتوان گفت ۰

۳– عقل وفطرت را باعلم اکتسابی توأم فرمائید ۰

(حضرت عبدالعظیم)

۰۰۰آقا شیخ حسن مدیر مدرسهٔ عظامیهٔ ۰

تشکر میکنیم ۰ از قرار اخطار آخرهمین صفحهٔ بکتابخانهٔ تربیت رجوع فرمائید ۰

چرند پرند

اخبار شهری

دیشب بعداز آنکه راپورت مجلس را بسفارت روس بردم از آنجا دستورالعمل سفارت را به پالکونیك رساندم ۰ از کلیسهارا برای پارهٔ مطالب دیدم ۰ واکبر شاهرا ملاقات کردم ۰ از آنجا گذشته صورت تظلمات تازهٔ سادات قمرا بمتولی باشی گفتم ۰ بعد مراجعت کرده خدمت پسر حاجی آقامحسن رسیدم ۰ ودر سه چهار انجمن مخفی که بهزار حیله وتدبیر خودم راداخل کرده‌ام حضور بهمرساندم ۰ آخر شب که خسته ومرده ازپارك برمیگشتم جلو مدرسهٔ ارمنی ها یکمرتبه دیدم جناب دکتر ۰۰۰ وسر کار دکتر ۰۰۰ توی دوتا کالسکه نشسته چهار نعل میرانند خیلی متوحش شدم‌که مباداخبریکه درباب ورمدن پای جناب حاجی ۰۰۰ منتشر شده راست باشد بسرعت پیش رفتم وبواسطهٔ سابقه محبتی که بودکلاه برداشته شب بخیر گفتم مقصدرا پرسیدم گفتند هیچ ۰۰۰ جناب مستطاب حاجی ۰۰۰ چون این روزها یك چند هزار تومان ازحاجی آقامحسن ۰ یك ۰۰۰ هزارتومان ازحشمت‌الملك ۰ یك ۰۰۰ هزارتومان از آصف‌الدوله یك ۰۰۰ هزارتومان ازقوام

بفاصله چندروز نخته‌نخته روی‌هم‌میل فرموده‌اند تخمه‌کرده اندوسدهٔ روی‌دلتان پیدا شده شما مبدا نبد که ماشاءالله این جماعت اختیارشکمشانرا ندارند هواهم گرم است ۰ این‌قبیل اتفاقات می‌افتد مسئله‌ نیست گفتم خدانکند خداوند دردو بلای‌این‌نوع علمای مارا بزند بجان ماشیبیان ۰ خدا ازروی عمرمابردارد روی عمرآنها بگذارد ۰

(سگ حسن دله)

(اختراع جدید)

یك‌نفردکتر اطریشی موسوم به‌آف شنیدر وقتی‌که حکایت نانهای طهرانرا شنیده برای اینکه مینای روی‌دندان‌نرود ودندانها ضایع‌نشود غلافی ازفولاد برای دندان‌اختراع کرده بااستعمال این‌غلاف دندان حکم‌آسیائی‌راپیدامی‌کند که‌قوهٔ چهاراسب‌داردوسنگ وچارکه و کلوخرا‌بخوبی‌خورد می‌کند ۰ آد رس لازا رت گاسه فنگو هبلا شتال نمرهٔ ۲۱ ۰

جواب مکتوب

عزیزم خرمگس اولا آدم مثل توسرسلامت بگور نمیبرد تورا چه‌افتاده خودت‌را داخل کارهای دولتی‌بکنی لقب بدهی لقب‌بگیری ۰ مگرنشنیدهٔ که شاعر میگوید صلاح مملکت خویش خسروان دانند ۰ ازاین‌گذشته توچرا باید حق نمك‌رافراموش کنی وخدمت های دوکتر میرزا رضاخان پرنس ارفع‌الدوله را ازنظرت محونمائی ۰ مگرمواد قرار داد قرض ایران را از روس‌نخواندهٔ ؟ مگرغریب‌نوازیها ومهمان دوستیهای اورا مسبوق نیستی ؟ مگرروزنامه‌های خارجه رانمی بینی که هرروز پرنس بیچاره ازکوتاهی اسم خودش گله می‌کند ۰ اگرمن جای توباشم این لقب را میدهم به‌پرنس ودعوارا کوتاه میکنم ۰ وبعداز این‌هم ایشان‌را اینطورخطاب می‌نمایم ۰ سفیرکبیرافیالتس پرنس صلح دکتر امیرنویان میرزا رضاخان ارفع الدوله دانش

بقیه دارد — مخلص‌شما (دخو)

(اخطار)

این هفتگی ناقابل بدون اعلام واطلاع برای احدی وبدرخانهٔ کسی فرستاده‌نمیشود ۰ بتوسط اطفال درمجامع وانجمن‌های‌عمومی‌وکوچه وبازار بفروش میرسد ۰ هرکس باشتراك‌سالیانه مایل باشد به کتابخانهٔ تربیت (خیابان‌ناصری قرب‌شمس‌العماره) رجوع فرماید ۰

﴿ سال اول ﴾

(شمارهٔ ٤) (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِنَ الأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ١)



فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ

﴿ عنوان مراسلات ﴾
میرزا جهانگیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی.
﴿ طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت ﴾
پنجشنبهٔ ٨ جمادی الاولی ١٣٢٥ هجری
٥ بهمن ماه سال ١٢٧٦ یزدگردی پارسی
٢٠ ماه ژوین سال ١٩٠٧ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
و لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته
باشد با امضا پذیرفته و درج میشود
پاکتهای بدون تمبر قبول
نخواهد شد

﴿ قیمت اشتراک سالیانه ﴾
طهران دوازده (١٢) قران
سایر بلاد ایران هفده (١٧) قران
ممالک خارجه دو (٢) تومان
﴿ قیمت تک نمره ﴾
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران پنج ﴾

﴿ سواد کاغذی است که جناب پرنس ﴾
﴿ ملکم خان وزیر مختار دولت علیهٔ ایران ﴾
﴿ در دربار روم در پنجم ربیع الثانی ١٣٢٥ ﴾
﴿ بوزارت امور خارجه فرستاده اند . ﴾

فدایت شوم . دیگر نمیتوان پنهان کرد که دولت ایران به یک نقطهٔ رسیده که سکوت مأمورین خارجهٔ ما بدترین خیانت خواهد بود . آن جوش ترقی طلب که این اواخر حواس دنیا را برسر ایران جمع کرد آلان منتهی باین حیرت شده است که ایران چقدر خالی وچقدر خراب بوده است که همهٔ علماء وبزرگان ووزرا سابق ولاحق وپیران هر صنف وجوانمردان هر طبقه با همهٔ همراهی ومساعدت یک پادشاه ترقی طلب جمع شدند وبهر قسم آزادی مجالس تنظیم ترتیب دادند . وامروز عموم ولایات بیش از هر وقت مغشوش . عساکر همه گرسنه . سفرا ومأمورین دولت همه جا فراری . ودولتخواهان غیر ممندراضی بمرگ شده اند .

وقتی سبب می پرسیم بزرگ وکوچک . عالم وجاهل جواب میدهند همهٔ این پریشانی ازاغراض وطمع و نفاق وبی غیرتی وزرای ماست . چه حرف لغوی که از قباحت آن خسته میشنویم !! طبع بشری درهرعهد ودرهر اقلیم صاحب همین اغراض همین طمع وخود پرستی بوده است . والان همهٔ این معایب درهمهٔ دول بمراتب بیش از ایران رواج دارد . فرق واحد دربی علمی ماست سبب بی علمی ما هرچه باشد . وخامت نتیجه این است که امروز دولت ما باشد فقر رسیده است . وکل حکما و وزرا و استادان زمان بما خبر میدهند که با این فلاکت بی پولی محال عقل است که بتوانید سلطنت و استقلال ایران را از ورطهٔ انعدام خلاص نمائید . و یقین است که وزارت جلیلهٔ خارجهٔ ما بهتر از هرکس واقف

است که همین روزها دول بزرگ بجهت ختم پریشانیهای ایران در چه مذاکرات و در تدارك چه نوع تدابیر مجبوری هستند .

چاره چیست ؟

هر شاگرد وزارتخانه های ممالك خارجه بصراحت قطعی خواهد گفت بدون ترك یك دقیقه جهد نمائید که باین ایران از دست رفته بواسطهٔ چند فقره اصلاحات سهل و فوری اقلا بر حسب ظاهر سر و صورت دولتی بدهید . ولیکن لابد باید اینمطلب را هم بدرستی فهمید که در هیچ ملك هیچ اصلاح تازه بدون یك سرمایهٔ نقدی میسر نمیشود . بدبختانه ایران بیك حالتی رسیده که ازبرای هیچ اصلاح جزئی هم قوهٔ هیچ سرمایهٔ نقدی باقی نمانده

در این مقام هولناك میشنوم که اولیای طهران در صدد یك قرض تازهٔ هستند . امان از تجدید چنان خبط مهلك . جای عزای ملی خواهد بود هرگاه ایندفعه هم بزرگان ما بلای قروض حالیه ایران را مشتبه بکنند بدان معجزات نسیه کاری (crédit) که مشاهیر حکمای فرنگستان اسباب شوکت آبادیهای دنیا و شرط حیات دول ساخته اند .

بنا بر این باید جنابعالی بهر زبانی که بتوانید باولیای ما حالی نمائید که نه دولت انگلیس . نه دولت روس . نه بلژیك و نه هم حکومت بلغار بهیچ دولت یك دینار قرضی ندارد . آنچه از آن هزاران ملیونها و از آن معاملات خارج از تصور می شنویم همه از برکات آن فنون مالیه است که نه بگوش جمشید رسیده بود و نه در هیچ کتابخانهٔ ما اسمی از آن ذکر شده است . باید از این دریای فنون مالیه همین یك فقره را حالی فرمائید که دول وکمپانیهای فرنگستان در هر شهر چند کارخانه و مخزن پول ترتیب داده اند که مردم هرقدر پول دارند عوض اینکه در خانهٔ خود حبس بکنند باطمینان کامل میریزند بان مخزنها واز آن مخزنها به نهرهای مختلف جاری میشود بهر نوع اعمالی که موجب آبادی ومایهٔ منفعت باشد .

اگر از آن جناب اشرف بپرسند که این کارخانجات را بچه صنعت ساخته اند داخل هیچ تفصیل نشوید بلت اینکه مطالبی که بچندین سال مدرسه تحصیل میشود بچند دقیقه صحبت اتفاقی هرگز مفهوم نخواهد شد همینقدر بفرمائید که این دستگاه را بهر صنعتی که ترتیب داده باشند حالا رؤسای این مخزنهای نقدی حاضر هستند که دولت ایران هر قدر پول لازم داشته باشد ده مقابل آنرا بدون مداخلهٔ هیچ دولت خارجی و بدون رهن هیچ یك از حقوق ایران با هونوجوه تسلیم وزرای طهران نمایند باین دو شرط .

اولا اولیای دولت ایران به من و به جناب عالی یا بهر ممیز دیگر ثابت نمایند که آن پول فقط وفقط صرف آبادی ایران خواهد شد . ثانیاً بما درست حالی نمایند که ایران هم مثل ادنی دولت فرنگستان امضا دارد وامضای دولت حقیقتاً امضاست .

این دو شرط بحدی سهل و بی ضرر است که کدخدای هرده فرنگستان میتواند در ایران مجری بدارد .

قطعا در ایران خواهند پرسید که راه ودلیل امکان این مسئله چیست ؟

دو جواب دارم .

جواب اول اینست که خود اولیای دولت بروند در مدارس فرنگستان اولا بیست سی سال درس بخوانند .

جواب دوم این است که من حاضر هستم که از هر دولت واز هر وزیر واز هر حکیم سند قطعی بیاورم که این فقرات معروضه تماماً مطابق علوم مقررهٔ دنیاست . وهر وزیریکه این دوشرط را بتواند در ایران برقرار نماید دولت را زنده وایران را بهشت روی زمین ساخته است .

(ملکم)

قربانت شوم عرض مطلب تمام شد . یك استدعای شخصی باقی مانده . چون درمیان این پریشانیهای طهران هنوز نمیتوانم بفهمم عرائض بنده چطور میرسد . وکجا مفقود میشود . منتهای مکرمت خواهد بود اگر مقرر فرمائید این پاکت را در طهران چاپ بکنند . واگر برای وزارت جلیله این فرصت را هم باقی نگذاشته باشند به تلگراف یك اشاره بفرمائید بنده این نوشته را باجمیع تحریرات سابق ولاحق در خارج چاپ

وبدون زحمت احدی درایران بدردمندان وطن میرسانم

(العبد ملکم)

﴿ چکامهٔ وطنیهٔ جناب میرزا ابراهیم خان ﴾
﴿ منشی اول سابق سفارت دولت فرانسه ﴾

﴿ کنم چرا نکنم ناله از برای وطن ﴾
﴿ که من چو نال شدستم زنالهای وطن ﴾
﴿ مگر چه پنبهٔ غفلت فشرده اند بگوش ﴾
﴿ که خود نمیشنود هیچکس صدای وطن ﴾
﴿ وطن سلام فرستد همی بفرزندان ﴾
﴿ کجاست گوش که اوبشنود صلای وطن ﴾
﴿ وطن غریب ووطن بیکس و وطن تنها ﴾
﴿ کجاست آنکه شود یکدم آشنای وطن ﴾
﴿ وطن خراب و وطن درهم ووطن ویران ﴾
﴿ کجاست آنکه گذارد ز نو بنای وطن ﴾
﴿ وطن بناله همیگوید ای جوان مردان ﴾
﴿ مگر نه بیندامروز ابتلای وطن ﴾
﴿ که دست ظلم کشید است تیغ استبداد ﴾
﴿ مخالفین همه آماده در فنای وطن ﴾
﴿ وطن که بود بهشت برین بروز نخست ﴾
﴿ شداز نفاق خزان نزهت وصفای وطن ﴾
﴿ وطن که کرد همه نیکی از برای شما ﴾
﴿ شما بدی زچه کردید خود بجای وطن ﴾
﴿ چگونه چاره نمائید ای سیه بختان ﴾
﴿ زگردش افتد اگر روزی آسیای وطن ﴾
﴿ ز ابتدا یکی اندیشه باید و تدبیر ﴾
﴿ که چیست زین سپس انجام وانتهای وطن ﴾
﴿ همه بهل گرفتند و شیوه و شوخی ﴾
﴿ نظر بفایدهٔ خویش کارهای وطن ﴾
﴿ همه بمصلحت خویشتن پسندیدند ﴾
﴿ هر آنچه بود بهر وقت اقتضای وطن ﴾
﴿ همی نه بینند از کبر این دو همسایه ﴾
﴿ که هردو ازدوطرف گشته اژدهای وطن ﴾
﴿ همی نه بینند این تنگ و این سیه روزی ﴾
﴿ که چون سیاه کند دامن قبای وطن ﴾
﴿ همی نه بینند این فقر و این پریشانی ﴾
﴿ که آه و ناله شده سر بسرنوای وطن ﴾
﴿ منافقند همه خود پرست و سنگین دل ﴾
﴿ که جز نفاق نجویند دروفای وطن ﴾
﴿ باتفاق نفاق آورند و بد خواهی ﴾
﴿ شد اتفاق نفاق آوران بلای وطن ﴾
﴿ منافقان سیه دل بمکرو حیله کنند ﴾
﴿ جداز یکدیگر امروز عضوهای وطن ﴾
﴿ زننگ چشمی وبیعلمی و غرض ورزی ﴾
﴿ نفاقشان شده یکبارگی وبای وطن ﴾
﴿ نفاق کرده و غافل از آن که لعنت کرد ﴾
﴿ منافقان را خود در نبی خدای وطن ﴾
﴿ نظر بچشم یگانه نمی کنند بخلق ﴾
﴿ که جمله یک تن و جانند در ردای وطن ﴾
﴿ همه گلند ز یک شاخ و شاخ از یک اصل ﴾
﴿ همه شکوفهٔ باغ طرب فزای وطن ﴾
﴿ یکی بود گل سرخ و یکی بود گل زرد ﴾
﴿ یکی برنگ دیگر جلوه و بهای وطن ﴾
﴿ یکی درخت تناور یکی گیاه ضعیف ﴾
﴿ ز هردو خرمی بوستان سرای وطن ﴾
﴿ چو باغبان وطن دسته بندد از گلها ﴾
﴿ همی بجوید هرسو بباغهای وطن ﴾
﴿ زرنگ رنگ گل و رنگ رنگ سبزهٔ نغز ﴾
﴿ زسوری و سمن و سنبل و گیای وطن ﴾
﴿ همی بچیند و یک دسته بندد از گلها ﴾
﴿ نمونهٔ دهد از رونق و نمای وطن ﴾
﴿ کدام فخر تواند گل سفید بسرخ ﴾
﴿ که هردو عطر فروشند درهوای وطن ﴾
﴿ کدام ناز تواند گل بنفش بزرد ﴾
﴿ که هردو زیب فزایند درفضای وطن ﴾
﴿ که این بنفشی وزردی خوداز دورنگی نیست ﴾
﴿ برون زرنگ بود جمله رنگهای وطن ﴾
﴿ قوافی ار همه شد هایهای عیبی نیست ﴾
﴿ که هایهای بگریم ز هایهای وطن ﴾

﴿ بقیه دارد ﴾

اخبار داخله

شورش اجزای نظمیه و ژاندرم طهران

روز ۱۵ ربیع‌الاخر صاحبمنصبان نظمیهٔ وژاندرم بواسطهٔ نرسیدن حقوق پانزده ماههٔ خود از صبح تا سه ساعت از شب گذشته در خانهٔ جناب وزیر مخصوص حاکم طهران متحصن شدند وشبانه مأیوسانه بمنازل خود مراجعت کردند . روز ۱٦ نیز کلیهٔ اجزا از صاحب منصب وتابین از کار وخدمت دست کشیده حتی پولیس شهر وگزمه های بازار بصاحبان دکاکین وکاروانسراها اعلام کردند که شب خودشان بازار و حجرات خویش را محافظت کنند وهمه مجدداً در خانهٔ وزیر مخصوص ازدحام کرده و آنچه لابه وزاری نمودند جواب مسکتی نشنیدند . وبهیچوجه اثر امیدواری ورأفتی ندیدند بلکه بآنها جواب دادند بروید بوزارتخانه‌ها و به ... متظلم شوید ناچار به هیئت اجماع بتلگرافخانهٔ مخصوص رفته عریضهٔ ذیل را تلگرافاً بپیشگاه همایونی عرض کردند .

نمرهٔ ۳٦

«تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم . چاکران جان نثار عموم اجزای نظمیه و ژاندرم و مستحفظین بازار . از ابتدای سنهٔ ماضیه تابحال پانزده ماه است یکدینار از بابت مواجب و غیره نگرفته شب وروز بجان نثاری وحفظ امنیت شهر مشغول وبقرض وقناعت درایمدت گذران نموده حال کار بجان وکارد باستخوان رسیده بواسطهٔ سختی طلبکار وخجالت اهل وعیال ناچار بتلگرافخانهٔ مبارکه آمده عرض حال خودرا باکمال امیدواری بخاکپای اقدس همایونی ارواحنا فداه معروض میداریم وعاجزانه استدعا مینمائیم که امر ملوکانه شرف صدور یابد حقوق گذشتهٔ غلامان جان‌نثار را مرحمت فرمایند تا آسوده بشغل جان نثاری وخدمت گذاری مشغول دعاگوئی وجود اقدس اعلی ارواحنا فداه باشیم والا بخاکپای مبارك قسم است که از قوهٔ جان نثاران خارج است واز عهدهٔ خدمت بر نمیائیم وپس از عرض عریضه از تلگراف خانه باستان همایون اعلی پناه آورده و بتوسط جناب اعتمادالحرم منتظر بروز مراحم ملوکانه هستیم .

... سهراب . کلانتر . منتظم‌الملك . هژبر السلطنه . محتسب‌الملك . تقی . معتمدنظمیه . سعیدنظمیه »

بعد از عرض عریضه از تلگراف خانه بمنزل اعتماد الحرم متحصن شدند و مجدداً عریضهٔ بمضمون تلگرام فوق باستان اعلیحضرت همایونی عرض کردند . طرف عصر ناصرالسلطنه از طرف اعلیحضرت همایونی آنهارا مطمئن نمود که تا روز یکشنبهٔ ۱۹ تأمل کنند محض اطاعت امر ملوکانه متفرق شدند . روزشنبهٔ نوزده هم جناب وزیر داخله بر حسب دستخط اعلیحضرت همایونی صاحب منصبان اداره را در عمارت گلستان خواسته که هر طوریست تا روز پنجشنبهٔ ۲٤ باز صبر کنید که بدون تخلف من خودم در آنروز حقوق شمارا میدهم . یکی از آنها میگوید که از این وعده ها سالها بما دادند و تابحال بیکی وفا نکردند . وزیر داخله جواب میدهد من بشماها قول صریح میدهم مطمئن باشید . صاحب منصبان هم با جزأ اداره اطمینان میدهند و آنهاراساکت میکنند که تا ۲٤ ربیع‌الثانی تأمل نمایند .

صبح روز پنجشنبه ۲٤ همهٔ رؤسای نظمیه و ژاندرم بواسطهٔ اعتماد بقول وزیر داخله . در اداره منتظر گرفتن مواجب خود بودند . سه ساعت قبل از ظهر وزیر مخصوص با اعظم‌السلطنه رئیس نظمیه از جلو اداره برای رفتن بدارالحکومه عبور می کنند می بینند که در اداره ازدحامی است وزیر مخصوص با عظم‌السلطنه میگوید بروید باداره وبهر زبانی است اجزارا ساکت کنید که تادوسه‌روز دیگر حقوق آنها داده‌شود . وقتی که اجزأ از رئیس نظمیه کلمهٔ دوسه روزتأمل‌را میشنوند هیجان فوق‌العادة پیدا کرده ومی فهمند که این وعده‌هم از همان حرفهائیست که سالها حکومت ایران را اداره میکرده . واز شاه کارهای موسوم بپولتیك ایرانی بوده مستحفظین‌بازارو پولیسهای‌شهرهم‌خبرشده‌باداره می‌آیند . و رئیس نظمیه را در اطاق حبس ودرب‌اداره را قفل می‌کنند . وسهراب خان میرپنج وعباسقلی خان منتظم الملك وسعید نظمیهٔ داروغهٔ بازار را میفرستند بوزیر مخصوص اطلاع میدهند که اعظم‌السلطنه‌را در اداره‌نگاه

داشته وحبس کرده حتی از نهار خوردن او مانع شده‌اند معین حضور نوکر وزیر داخله باداره می‌آید و آنچه آنهارا بوعده ووعید امیدوار میدهد اعتنا نمیکنند

جناب وزیر علوم نیز از طرف وزیر داخله پیغام می آورند وژاندرم وپلیس را راضی می‌نمایند که یکی دوروز دیگر صبر کنند وخلاصی رئیس نظمیه‌را خواهش می کنند . بعضی‌رؤسا امیدوار شده ومیخواهند جمعیت خودشان را متفرق کنند وبهمین قصد تا دم در اداره نیز میروند ولی بواسطهٔ اتفاق نا معلومی یکدفعه باهیجانی سخت تر از اول مراجعت مینمایند ودر را قفل میکنند و جناب‌وزیرعلوم‌هم مأیوس ازاداره بیرون میروند .

مقارن غروب آفتاب سپهدار رئیس تلگراف خانه باداره میرود و سند مبلغ شصت ودو هزار تومان از بابت حقوق پس افتادهٔ یکساله‌باینها‌میدهد که نصفش‌را روز دوشنبه ۲۷ وباقی را در روز پنجشنبهٔ غره بپردازد . باین ترتیب اعظم‌السلطنه ازحبس مستخلص میشود واجزاء نیز موقتاً متفرق میشوند . ﴿بقیه‌دارد﴾



﴿حرکت اردو از طهران﴾

بعداز آنکه از طرف دولت امر تجهیز مقدمةالجیشی بجهة جلو گیری واضمحلال شاهزادهٔ سالارالدوله رسماً اعلام شد شاهزادهٔ سیف‌الدین میرزا مدیر توپخانه بصاحب‌منصبان توپخانه میگوید . که در این سفر شش عراده توپ کوهی باید همراه ببریم . وهریك ازصاحب منصبان غیور بدون اینکه ادعای حقوق وخرج سفر نماید میل‌دارم داو طلبانه در حضور همهٔ صاحب منصبان‌محض ابرازشرافت‌وطن‌خواهی خودرا‌معرفی کند . اول‌میرزا محمد علی خان سرتیپ فرمانده باطری اول‌با اجزایش قبول آنخواهش‌رانمودند . پس‌از آن کلیهٔ رؤساء توپخانه داوطلب شدند .

سیف‌الدین میرزا تمام‌صاحب‌منصبان‌داو طلب را بحاجی مجدالدوله رئیس توپخانه معرفی کرد و گفت محض غیرت ومردانگی این آقایان غیور هزارو ششصد تومان مواجب مرا در حق ایشان بر قرار‌نمائید وهمین امروز‌فرمان آنرا صادر کنید .

رئیس توپخانه میگوید من‌خودم قول صریح باینها و آنان میدهم که بعداز مراجعت از این سفر معادل همین‌مبلغ مواجب در بارهٔ این هیئت بر قرارنمایم . واگردولت قبول نکند از مواجب شخصی‌خودم که بیش ازمواجب شماست برای ایشان‌معین میکنم .

روز بیستم ربیع‌الاخر قشونی‌را که تهیه شده بود خبر کردند وروز بیست‌و یکم قرب امامزاده معصوم خارج طهران اردوزدند کهازراه قزوین باسایرقشون آن حدود بهمدان که بجهةمرکزقشون تعیین شده در تحت ریاست مدیر توپخانه حرکت نمایند :

روز بیست‌وچهارم بواسطهٔ انتشار خبر آمدن سالارالدوله بطرف نهاوند حرکت آنها از راه قزوین موقوف و از طریق قم بجانب نهاوند مقرر شد . واز امامزاده معصوم کوچ کرده در طرف‌غربی‌حضرت عبدالعظیم ع در زمین های ولی آباد نزول نمودند .

شب یکشنبهٔ بیست و هفتم از راه قم بسمت پل دیز آبادو نهاوند که مرکز ثانوی قشون است روانه شدند .

عده توپچی وپیاده‌نظام وسوار از این قرار بود .

(۱) توپچی‌خرقانی . . . . نود (۹۰) نفر

زنبورکچی بیست‌وپنج (۲۵) نفر

(۲) سربازسیلاخوری صدوهفتادوپنج (۱۷۵) نفر

(۳) سوار قزاق . . . . صد (۱۰۰) نفر

(٤) غلام کشیکخانه . . . . پنجاه (۵۰) نفر

(۵) سوار مهدیه ومنصور پنجاه (۵۰) نفر

کلیهٔ صاحب‌منصب‌و تابین چهارصدونود (٤۹۰) نفر

(٦) توپ کوهی یك (باطری) شش (٦) عراده

(۷) گلولهٔ گرناد و شرپنل چهارصد و پنجاه عدد

(۸) فشنگ هفتاد و سه هزار وپانصد عدد .

(۹) چند روز قبل هم‌چهل بار فشنگ‌روانه شده

قشون قزوین وهمدان نیز از قرار معروف در نهاوند بدانها ملحق خواهد شد . بعداز حرکت شهرت یافت که عدهٔ ازسربازها فرار کرده‌اند .





ظهور جدید

اگر بیك مسلمان ایرانی بگویند مؤمن آب دماغترا بگیر . مقدس چرك گوشت را پاك کن . دشمن معاویه ساق جورابت را بالا بکش . کار باین اختصار برای این بیچاره مشقت ومصیبت بزرگی است !! .

اما اگر بگوئی آقاسید پیغمبر شو . جناب شیخ ادعای امامت کن . حضرت حجة الاسلام نایب امام باش فوراً مخدومی چشمها را باحالت بهت بدوران میاندازد . چهره را حالت حزن میدهد . صدایش ضعیف میشود . و بالاخره سینه اش راسپر تیرشماتت محجوبین : منافقین وناقضین عصر میسازد . یعنی تمام ذرات وجود آقا برای نزول وحی والهام حاضر میگردد . منتها در روزهای اول صدائی مثل دبیب نمل یاطنین نحل بگوش آقا رسیده بعداز چند روز جبرئیل را درکمال ملکوتیتش بچشم سرمی بیند .

عجب اسب . با اینکه امروز مزایای دین حنیف اسلام برهمهٔ دنیا مثل آفتاب روشن شده . با اینکه آیهها آیات محکمه واخبار ظاهره درامر خاتمیت وانقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی ص وارد گردیده . با اینکه اعتقاد بتمام این مراتب از ضروریات دین ماست . باز تمام این پیغمبران دروغی . امامان جعلی ونواب کاذبه همهٔ دنیا را میگذارند ودر همین یك قطعه خاك کوچك که مرکز دین مبین اسلام است نزول اجلال میفرمایند .

یك نقطه اولی . یك جمال قدم . یك صبح ازل . یك من یظهره الله ویك رکن رابع در هیچ یك از کوهستانهای فرنگستان ودر هیچیك ازدهات امریکا باس قانون وبحکم عمومیت معارف قدرت ابراز یکی از این لاطائلات را ندارد واگر هزاردفعه جبرئیل برای اظهار بعثت امرصریح بیاورد ازروی ناچاری جواب صریح میگوید اما ماشاءالله خاك پربرکت ایران درهرساعت یك پیغمبر تازه یك امام نو بلکه نعوذبالله یك خدای جدید تولید مینماید . وعجب تر آنکه هم زودی پیش میرود وهم معرکه گرم میشود علت چیست ؟

علت تحریك خیال مدعیان هرچه باشد . علت قبول عامه وپذیرائی خلق ایران دوامر بیشتر نیست .

یکی جهل . دیگری عادت به تعبد . در مدت هزار و سیصد سال با آنهمه آیات بینات . با آنهمه اوامر صریحه و با آیهٔ وافی هدایهٔ (والذین یجاهدون فینا الخ) چنان ما را به تعبد و قبول کور کورانهٔ اصول و فروع مذهب خودمان مجبور کردند و چنان راه غور و تأمل و توسعهٔ افکار را بروی ما سد نمودند . که امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران یك طلبه . یك عالم . و یك فقیه نیست که بتواند اقلا یکساعت بدون بر داشتن چماق تکفیر که آخرین وسیلهٔ غلبهٔ بر خصم است با یك کشیش عیسوی . با یك خاخام یهودی و با یك حشیشی مدعی قطبیت اقلا یکساعت منظم و موافق اصول منطق صحبت کند .

اطفال ما از تمام اصول متقنهٔ اسلامی فقط بحفظ یك شعر مغلق (نه مرکب بود و جسم و نه جوهر نه عرض الخ) اکتفا می کنند که در سن هشتادسالگی هنوز از عهدهٔ کشف اغلاق همین یك شعر بر نمی آیند .

طلاب و علمای ما بخواندن یك شرح باب حادی عشر که و حدانیت را بسورهٔ توحید ثابت می کنند قناعت مینمایند .

و اگر خدای نکرده یك نفر هم از تحقیقات ابو حنیفه دست کشیده و بر خلاف معنی مجعولی که بحدیث شریف الحکمة ضالة کل مؤمن می بندند بخواندن حکمت و کلام جسارت نماید آنوقت بیچاره تازه در یك منجلاب وهم وورطهٔ خرافات می افتد که جز اعانات وعطوفت الهی برای رهائی اوچاره دیگر نیست حکمت وکلام ما معجونی است مضحك از خیالات بنگی های هند . افکار بت پرستهای یونان . اوهام کاهنهای کلده . و تخیلات رهابین یهود .

پیشوایان پرستندگان گنگ . علمای عابدین لاما و روسای عناصر پرستان هند هر یك اقلا یك یا دو کتاب مختصر و مفصل در فلسفهٔ مذهب باطل خود نوشته در میان ملت و امت خویش انتشار میدهند

اما در هزار و سیصد سال شهوت ریاست . لذت اصوات نعال . و حرص قرب سلطان بعلمای ما فرصت نداد که فلسفهٔ اسلامیرا از این مزخرفات جدا کرده

و یك رسالهٔ مختصر مشتمل بر حکمت طریقهٔ حقهٔ خودشان بزبان عوام نوشته منتشر کنند .

ملت ما بقدری از اسلام پرستی وغیرت دیانتی همین آقایان امروز از معنی و حقیقت اسلام دور مانده‌اند که کمال بی غیرتی ونهایت بی عرضگیست اگر یهودیها درفکر رواج مذهب خود نیفتند . امریکائیها دعات مذهبی بهرده خراب‌ما نفرستند . وهرگوسالهٔ دریك گوشهٔ ایران در صدد اختراع مذهب جدیدی بر نیاید .

هفتهٔ نیست که یك (کاتالك) ادنی کتابخانهٔ فرنگ . یك روزنامهٔ خیلی‌پست امریکا اعلان چندین کتاب در رد اسلام بتازگی ندهد . یك نفر از علمای مانیست که نه برای ابطال مذاهب غیرحقه بلکه اقلا برای دفاع از مذهب حنیف اسلام یك رسالهٔ دوورقی چاپ کند .

بلی اینانند اولیای‌امر . اینانند ورثهٔ انبیا . واینانند جانشینان ائمه دین . واینانند اشخاصیکه هنوز باز میخواهند امین نفوس‌ودماء واموال و ناموس ماباشند .

برای اثبات همهٔ‌این‌مراتب دلیلی‌واضح تر ازاین‌مکتوب نیست‌که ازرشت رسیده وهرمسلمان صاحب غیرت‌رادوچار حیرت میکند . سید جلال وکیل معروف به شهر آشوب که‌چندی‌قبل‌دررشت بواسطهٔ ارتکاب خلافی در حبس حکومت بود زن واطفالش باقرآن بانجمن ملی رشت آمده وخلاصی اورا خواستگار شدند وکلای انجمن برای رحم باطفال صغیر او محبوس‌را از حکومت خواسته‌وپس‌ازاثبات‌تقصیر‌مجازات خودش رسانده مرخصش کردند . سید استدعا کرد حالا که انجمن ملی مرا ازحبس رهائی داده باید درتمام عمر درخدمت همین انجمن باشم وکلا هم اجازه داده سید مدتی مشغول خدمات انجمن رشت بود . تااینکه در لشت نشای جناب امین الدوله رعایا بواسطهٔ فقر وفلاکت به شورش وهیجان‌مجبورشدند . از طهران تلگرامی برای سدجلو بی نظمی بانجمن رشت‌شدو جناب حاجی‌میرزامحمدرضا که طرف اطمینان انجمن اند وقبولیت عامه‌دارند برفع غائله مأمور شدند .

وسید جلال وکیل مزبوررا نیز همراه بردند . پس ازآنکه اندك‌سروصورتی بکارهای آنجا دادند حاجی میرزا محمد رضابرشت مراجعت کردند وسید جلال برای اینکه ازامنیت آنجا کاملا مطمئن شود درلشت نشا ماند که بعداز چند روز مراجعت کند .

همینکه‌حاجی‌میرزا محمد رضا مراجعت کردند سید شهر آشوب خوابی می‌بیند که امام علیه السلام فرموده‌اند تونایب من‌هستی ودر مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی‌است ازجانب من رئیس و پیش وای امتی قول تو قول من . کردهٔ‌تو کردهٔ‌من است . کاغذ خیلی مفصل است ولی خلاصهٔ مطالب این‌است که سید درمدت چندروز دوازده هزارمرید ومعتقد پیدا کرده ومالیات هفت ساله‌راهم باهالی آنجا بخشیده ووعده داده است‌که عنقریب خود حضرت ظهور میکنند و آنوقت دیگر هرچه فرمودند همان‌طور رفتار خواهید کرد . چندین دفعه از انجمن رشت کاغذ های سخت بشهر آشوب نوشته‌اند در جواب گفته این کاغذها معنی ندارد وباطمینان حمقاء دلگرم است .

وهردفعه‌هم امرکرده است که پنج تومان به حامل رقعه بدهند وعجب آنکه بمحض فرمودن این یك کلمه صد نفر هریك باپنج تومان حاضر میشوند که بحامل کاغذ بپردازند وبریکدیگر دراطاعت امر آقامسابقت بورزند (انتهی)

بلی این‌است حال یك ملت بدبخت که‌ازحقیقت مذهب خود بی‌خبر وباطاعت تعبدی وکور کورانه مجبوراست واین‌است عاقبت امتیکه علمای آن جزنفس پرستی و حب ریاست مقصدی‌ندارند .

چرند پرند

﴿ ادبیات ﴾

(کنسرت) ایرانی که دختران‌قوچان درقهوه خانهٔ آواز (کافه شانتان) تفلیس بخواهش روسها و ترکمن ها بوزن تصنیف (ای خدا لیلی یار ما نیست) داده‌اند

(دخترها هم آواز)

﴿ بزرگان جملگی مست غرور رند ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ ز انصاف ومروت سخت دور رند ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ رعیت بی سوادو گنگ و کورند ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

﴿ فلك دیدی بما آخر چه ها کرد ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ ز خویش و اقربا ما را جدا کرد ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ جفا بیند که با ما این جفا کرد ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

﴿ گر از کوی وطن مهجور ماندیم ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ وگر از هجر او رنجور ماندیم ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ نه پنداری ز عشقش دور ماندیم ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

(یك دختر دوازده ساله تنها)

﴿ نفس در سینه ساکت شو که گوئی ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ نسیم از کوی ما آورده بوئی ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ چه بوئی دلکش آنهم از چه کوئی ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

(دختر ها هم آواز)

﴿ نسیم بوم ما بس جان فزا بود ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هوایش روح بخش و غم زدا بود ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ ولی دردا که هجرش در قفا بود ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

﴿ مگر مردان ما را خواب برده ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ غیوران وطن را آب برده ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ که اغیار آب از احباب برده ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

(دختر دوازده سالهٔ تنها)

﴿ که خواهد برد تا مجلس پیامم ؟ ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ که ای دل بردهٔ نا داده کامم ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ چرا شد محو از یاد تو نامم ﴾
(خدا کسی فکر ما نیست)
﴿ هنده و هیجده و نوزده و بیست ﴾
﴿ ای خدا کسی فکر ما نیست ﴾

(جغد)

(تماشاچیان بهیئت اجتماع)

هورا هورا هورا .
اسلاوا گراتسی وزیتم دویت سام پرسی ! !
اسلاوا آصف الدوله ! !
اسلاوا مینسترشت وویرسی ! !
یاشاسون ایران گوزل قزلری ! !
یاشاسون آصف الدوله ! ! !
یاشاسون ملت وزیرلری ! ! !

در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید

سال اول

(شمارهٔ ۵) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَاهُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)



فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ

عنوان مراسلات

میرزا جهان گیرخان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی.

طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت

پنجشنبهٔ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری

۱۷ بهمن ماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی

۲۷ ماه ژوین سال ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با

امضاء پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع

اداره مختار است پاکتهای بدون تمبر

قبول نخواهد شد

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

افسانهٔ خواب ربا — یا داستان بی اصل

امازاویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار در سر گذرهای طهران چنین روایت می‌کنند . که از هزاران سوء قصد و کنکاشهای مخفی آنچه از گوشه و کنار گوشزد این گمگشتگان وادی حیرانی و دور ماندگان از مجامع انسانی شده این است .

که در دو شنبهٔ آخر صفر که به بنی امیه تعلق مخصوص دارد مجلس انّ الشیاطین لیوحون بعضهم الی بعض تشکیل شد آخرین احزاب شیطان و دسته جات قشون شکستهٔ استبداد از هر طرف جمع شد . ناله‌ها سر کردند ضجه ها کشیدند . و بر افول کوکب بخت و زوال نیر خود سری و خودکامی گریه ها کردند . علائم ضعف و شکست خودرا یك یك بر شمردند . و آثار قوت و غلبهٔ ملت را مو بمو شرح دادند . و بالاخره همه یکدل و یکزبان شدند که خواه و ناخواه باید تصدیق کرد که نوبت کامروائی و فرمانفرمائی ما سپری شده . دیگر تاب مقاومت و مجال ایستادگی نماند . اگر دولت روس دوسال و نیم جان کردی کند و باهو گردانی ملت مشغول شد در خزانه پول داشت . برای بر افروختن آتش فتنه در انحاء مملکت هزاران مایه از اختلاف مذهب و تباین ملل متبوعهٔ خود و مخالفتهای اخلاقی وزبانی درکار بود وسالداتهای روس همه بوفای کورکورانهٔ امپراطور خود در اول قبول خدمت قسم میخورند وعلاوه بر آن همیشه سیر و مستغنی بودند . برخلاف ایران که خزانه اش چون مغز ما تهی است . اهل ایران تماماً از یك نژاد . دارای یك مذهب . اهل یك زبان . صاحب یك خلق وعادتند . سربازهای ما گذشته از بستگی که بدین و آئین خود دارند و کشتن مسلمانرا ازینرو بر خود حرام میشمارند همه از سوء رفتار ما ازما متنفر و برای گرفتن کینهٔ دیرینه تا همه جا بر ضدیت مستعد و حاضرند چه هیچوقت نبود که یك سرباز ما برای گذران

یومیه محتاج بهیزم شکنی وکشمش فروشی و حمالی نباشد • از اینرو برای حفظ این جزئی اقتدار صوری واعتبار ظاهری که هنوز برای ما باقی است باید نعـل را وارو نه زد وبا ملت از در مساعدت وهمدردی در آمد وگرنه عنقریب است این ظاهر هم چون باطن خودمان خراب میشود وبل ما آن سر آب میماند •

در این اثنا یك شاهزادهٔ جلیل‌القدر که صدر مجلس را بزیب وجود خویش آراستـه بود به بیانی فصیح و ادائی بلیغ چنین تقریر نمود • که ای یاران من درمدت انقلاب ودورهٔ فتـنه وطغیان همیشه تدبیری در نظر و تیری در ترکش داشتم که آنرا برای‌دست آخر میگذاشتم و امیدوارم که‌هرگز این تیر بخطا نرود وزهرش در بدن ملت بطور دلخواه کارگر شود • واین تدبیر هر چند تکرار حیله عمر وعاص است • لیکن تشبه به کامل نیز دستور بزرگان وشیمهٔ خواص است : حضار مجلس که حیلهٔ عمرورا در جنگ صفین وافراشتن قرآن برنیزه ها برای مخالفت با کلام الله ناطق در نظر داشتند بنای تحسین و تمجیـد گذاشتند وضمناً شرح وبسط آن را خواستـکار شدند •

حضرت والا پس از اندکی تأمل سر بر داشته به بیانی بدیع و ادائی دلنشین چنین گفتند • که بموجب اخبار نبوی و احادیث مصطفوی‌ص وبحکم حس وعیان در این دورهٔ آخر الزمان از علمـای سوء و فقهای دین فروش که جز لیره وامپریال بچیزی اعتقاد ندارند ودر مقابل اسکناس و منات تمام دنیا و آخرت را بهیچ میشمارند بقدر کفایت در مملکت داریم که بهیچ وقت نباید در چنین موقعهـا از آنها صرف نظر کنیم‌ودقیقهٔ ایشانرا ازدست‌بگذاریم • و نیزاعتقاد عوام را تنها به عظم بطن وطول‌لحیه و بزرگی عمامه وگشادی شلوار عالم نماها صرف نظر از تفتیش در علم ودین وتقوی وورع آنها مسبوقید • و میدانیـد که در نظر عامه امام‌رازی و شریح قاضی یکیست • و آنکه حقیقت را از مجاز فرق دهد درمیانه‌نیست ؟ !

بنظر من باید حالا چند نفر از این تجار دین رادیدو دعاوی دینی آنهارا بدراهم معـدود خرید • و آنوقت خود آنهارابرای القأ شبـهه بجان عوام انداخت وکار آزادی طلبـان ومشروطه خواهان را بیکبارگی ساخت و گذشته ازاین خود ماهم از گوشـه و کنار دست بکار میزنیم وبا آخرین قوت خود برای هرج ومرج وقتل و غارت موشك دوانی میکنیم آنوقت ملت از یکطرف بواسطهٔ فتاوی این عالم نماها و از طرف دیگر بعلت سلب امنیت بجان می آیند وناچار بذیل اقتـدار ما دست زده امان میخواهند در آن صورت خواهید دید کـه کار بکام است وتعزیه تمام •

همینکه کلام باینجا رسید صدای احسنت در تمام فضای ... پیچید ویکصـد هزار تومان از خزانهٔ خاص بیرون آمد وباتحاد آرأ تاجر باشی بازار دین فروشان شیخ فضل بی نوررا دعوت کرده مقدمش را باعزاز تمام پذیرفتند وپس از بازار گرمیهـا وچانه زدن های بایع و مشتری معامله دین فروشی ختم شد وبر حسب آنچه در افواه است قیمت دین ملاذالانام را بوجه ذیل بریدند

نقد بتوسط مختارالدوله • • پنجهزار (۵۰۰۰) تومان

سنـد قرض ببانك روسی کـه بخرج قروض ... آمد • • بیست وهشتهزار (۲۸۰۰۰) تومان

حواله ببانك روسی درچهار قسط که فقط قسط اولشرا پرداختـه اند • • دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان

جمع کل • • چهل‌وپنج هزار تومان (۴۵۰۰۰) تومان

بعداز آنکه‌خیال آقا از هرجهت راحت شد • اول در حوزهٔ درس شروع باغوای طلاب نمود • و رفته رفته بعضی از آنهارا که هم سلیقهٔ خودیافت کانون‌دماغشان را بوعده پلو وسینهٔ مرغ مشتعل کرد • و چندروزنیز بیچاره هارا بروزی دوقران موظف ساخت • اگر چه بعدها که‌دست کم شد • وغلائی‌دربازار دین فروشی‌دست داد مزد این نوع‌کارگران بروزی دوهزارو پنجشاهی و دوریال نیز رسید • باری سردار معمم این قشون منظم را از بیت‌المال مسلمین مسلح کرده بسپهسالاری فرزندی آقا هادی مأمور بصحن وحیاط‌بهارستان وتهدیدوکلای عظام وهوا خواهان مشروطیت کرد • و از طرف‌دیگر بنا بر مسموعات بتوسط مجدالدوله مبلغی معتد به برای کور موصلی یا شیخ آملی از مرکز ارسال شد و آن بد بخت شقی هم که قدس وتقوای‌ظاهررا دام تذویر قرار داده بود • وقتی که چشمش باخرین مقصود یك عمر زحمت خود افتاد دین ودل را از دست داد • و فوراً مانند بوزینه بعرشهٔ‌منبر جست و از ضدیت مجلس‌شورای

و بوهین وکلاً وطعن بر حجتین آیتین حضرتمستطاب آقای آقا سید عبدالله وحضرت مستطاب آقای آقا میرزا سید محمد طبا طبائی آنچه یك زبان ژاژگو قوه دارد دقیقهٔ فرو گذار نکرد . وضمناً نقیب السادات را بوسیلهٔ دیگر تحریك کرده چادر زده ختم مرحوم تیول را با شکوه وطنطنهٔ فوق العاده گرفتند ومسمومین تیول را بر ضد حکم قانونی مجلس شوری برانگیختند . و باز بر حسب مسموعات نایب السلطنه ووزیر .... و اقبال الدوله باینقدر از هرج ومرج قناعت نکرده شب وروز آتش فتنه را دامن میزدند . چنانکه در موقعی که فرزند حضرت آیةالله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی عازم زیارت مشهد رضوی ع بودند دو سه دفعه بگمان اینکه میتوان در قلب پاك ونفس مطمئنه ایشان رسوخی کرد و بتوسط حضرت معظم در قلوب حجج اسلامیهٔ عتبات عالیات القاً شبهه نمود در حضرت عبدالعظیم از ایشان دیدن شد . غافل از آنکه علمای حقهٔ ما زنده بنفس رحمانند نه بقرب امرای سلطان .

و نیز متحصنین شاهزاده عبدالعظیم را که چنددفعه درصدد دست کشیدن از نفاق وشقاق بر آمده و در شرف آمدن بطهران بودند . از مراجعت ممانعت نموده از آنها تقویت مالی کردند .

وهم حاجی میرزا لطف الله را تحریص کرده و به بافتن مزخرفات و مواعظ ضاله مضله در بالای منابر وادار نمودند . ودرهمت آباد برای مزید هرج ومرج انجمن همت وامر بمعروف تشکیل نمودند . و جمعی از اشرار واوباش را برای بر هم زدن نظم شهر شبها باجرای حدود شرعی وانجام ماموریتهای ادارهٔ نظمیه حاضر کردند وریاست این دسته را نیز بیك کشیش کلدانی ویك سید ریائی واگذار نمودند . چندین تلگراف هم به نجف اشرف در مذمت اجرای امر الهی در مسئله شوری از هر طرف گفته شد . آقا بالاخان انجمنی مرکب از هشتصد هشتصد نفر از لوطی های طهران برای حمایت استبداد تشکیل داد . وانجمن بعضی روضه خوانها نیز بر ضد مجلس شورای ملی وجناب آقا سید جمال الدین واعظ وجناب ملك المتکلمین تأسیس و تذکار خرافات و کفرهای در لباس دین بالای منابر در هرگوشه رواج گرفت .

سید محمد یزدی وسید علی یزدی عموی او به تذویر و تدلیس اولیه خود رجوع نموده بساختن (تمبر) و (استامپ) فرقهٔ مجاهدین تبریز و قفقاز شروع کردند و از زبان آنها الفاظ کفر آمیز وموهن نسبت بشریعت اسلام ساخته وانتشار دادند وازطرف رؤسای فرقهٔ ضالهٔ بابیه الواح ساخته ودر تمجید وتحسین عدهٔ از وکلاً و برخی از واعظین که بدیانت موصوف و بوطن پرستی معروفند هرچه خواستند نوشتند . وچنین وا نمود کردند که تأسیس مجلس شوری نعوذ بالله مخالف با مذهب اسلام ورواج بازار کاسد بابی هاست . و خدمت بمجلس خدمت بطایفهٔ ضاله میباشد .

فرقه های مخالف از کهنه پرستان روحانیین درهربلد جمع آمدند . در انزلی این فرقه با مجاهدین آنجا زد وخورد های مفصل کردند . ودر کرمان نیز همین فرقه موجب هرج و مرجها شدند . در تبریز میر هاشم نام جمعی از الواد و اشرار و اوباش را دور خود جمع کرده و همه روزه با سیم روسی برای برهم زدن اساس عدالت و تحریك عرق شقاق ونفاق دستورالعمل از طهران گرفت .

میرزا رحیم جن گیر که سابقاً از راپورتچی های مخصوص بود با جمعی دیگر از اهل بغی وفساد تبریز شعبهٔ همان فرقهٔ را در طهران ترتیب دادند . که اعضای رئیسه اش قاطرچی ها و مهترها و فراشهای درب خانه بودند . مسجد سراج الملك برای اجلاسات این فرقه معین شده میرزا غلامعلی نام بی دین ترك . و حاجی میرزا اسدالله تبریزی و سید محمد یزدی دامن زدن آتش فتنه را بتوسط این انجمن بعهده گرفتند . و از قرار مذکور بطور غیر رسمی امر میرسید که عموم قاطرچی ها وفراش ها باید جزء همین انجمن باشند .

اهالی بیچارهٔ نظمیهٔ شهر راتحریك کردند که باسم مواجب از کار خود دست کشیده ورشتهٔ اموررا بدست ... بدهند تا بطور دلخواه به کشتن ملل متنوعه وتبعهٔ خارجه وازدیاد فتنه وفساد بکوشند .

آقای خمامی که از گذشته ها نادم بود وچندین دفعه

عزیمت رشت نمود ممانعتش کردند · وباوجوداعراض خود او بدخول در دائرهٔ فساد وهمراهی با مجتهد تبریز و شیخ فضل‌الله مجبورش نمودند · حاجی میرزا لطف الله مفسد بی دین را برای القأ شبهه وسلب عقیده عوام از شورای ملی در همهٔ این مجامع بمنبر کشیدند · و پسر رحیمخان را بر قتل وغارت محال قراجه داغ · وریختن دمأ مسلمین مأمور کردند · واقبال السلطنه را به سفك دمأ ونهب اموال اهالی ما کو نامزد نمودند · وکار خرابی طالش و کرکانه رودرا بارفع السلطنه گذاشته · وچپاول ویغمای محال خلخال را به شکرالله خان سپردند · وخون ریزی اهالی فارس را از کف کفایت قوام الملك نادان خواستند · آقا محمد مهدی بی دین از خدا بی خبر را برای تولید فتنه وفساد و سنگربندی کرمانشاهان تعین نمودند · وخوردن خون تجار زنجان را بعهدهٔ مظفرالدوله رئیس موزیکانچیها گذاشتند ·

و اسدالله خان را بتوسط اکرام السلطان بکشتن وکلای آذربایجان فرستادند وحاجی آقا محسن را در عراق بجان یك مشت رعیت بی گناه انداختند ·

ملت غیور ایران همهٔ این مراتب را می شنید و پارهٔ را نیز بچشم عیان میدید ولی چون تمام این قوای استبدادیرا در مقابل قدرت اتحاد خودهیچ می‌پنداشت مثل اوقیانوس ساکن همه را بوقر وسکون میگذرانید تا وقتی که خلاف وخیانتهای شیخ فضل الله از حد گذشت ونقشه های مخفی مستبدین بتوسط بی نور منور و علاءالدوله وسایرین یکباره آشکار گشت · آنوقت دریای غضب ملتی که نمونهٔ قوهٔ قهر وانتقام الهی است بجوش آمد وخون درعروق ملت با سرعت برق بنای دوران گذاشت و بر عالمیان هویدا و ظاهر کرد که آنچه را مخالفین درعدم موافقت اصول اسلام با مقتضیات عصر جدید می گفتند حقیقت نداشت واسلام ناموافق اسلام مجعول و شریعت مخترعهٔ پارهٔ علمأ سوء بود وگرنه حقیقت اسلام منبع هر گونه تربیت و ترقی است و جزئی که اندك مخالفت با وصول انسان به منتهای درجات کمال باشد دردین مبین نیست · از اینرو تقریباً بیش از ده هزار نفر روز جمعه نهم شهر جمادی‌الاولی در مدرسهٔ صدر حاضر شدند وپس از آنکه حضرت آیة الله آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی وسایر حجج‌اسلام راباعزازو اکرام تمام بمسجد آوردندیك‌زبان‌دفع مادهای فساد و منابع بغض و عناد یعنی شیخ فضل‌الله و شیخ محمد آملی ومیرزا لطف‌الله روضه خوانرا از حضرت او خواستگار شدند وحضرت آیة‌الله هرچه خواستند مردم را ساکت کنند ودرحفظ‌احترام اشخاصی که خود به بی ناموسی تن داده اند تا آنحد که مهر ومحبت قلب‌اسلام پرست آنحضرت معظم اقتضا میکرد سعی نمودند هیجان ملت بیش ازینها بود ونصایح حضرت حجة‌الاسلام معظم آتش درونی آنانرا تسکین نمود بالاخره معاهدهٔ را که شیخ فضل‌الله نکاشته بود حضرت معظم دوباره بخط‌مبارك خودشان مرقوم فرمودند وپذیرفتن توبهٔ هزار دفعه شکستهٔ اورا از ملت خواهش کردند · چون ملت حق شناس ایران بعد از فضل خدا آنچه دارند از همت‌والای حضرت آیة‌الله آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آنحضرت دارند ناچار بقبول شدند ولی نفی شیخ محمد آملی و میرزا لطف‌الله را جداً خواسته حضرت آیة الله نیز امر فرمودند وحکم کتبی دادند ولی بااینهمه مرحمت های‌حضرت حجة‌السلام بارچون‌خائن بود خوف خیانت مجبورش نمود که ببقعهٔ حضرت عبدالعظیم ع پناه برد و آن ناحیهٔ مقدسه را بلوث وجود خود آلوده نماید این است صورت دستخط حضرت حجة‌الاسلام که بخط ومهر خود شان در اداره موجود است

بسم الله الرحمن الرحیم

من متعهد میشوم اگرجناب حاج شیخ فضل‌الله بر خلاف معاهدهٔ که کرده است رفتار نماید خود بشخصه اورا از طهران بیرون کنم · ملا محمد آملی وحاج میرزا لطف‌الله‌هم باید بروند · ۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵

محل امضای مبارك (محمدبن صادق الحسینی الطباطبائی)

ایضاً

صورت معاهدهٔ او از این قرار است · حرکتیکه‌مخالف وضد مجلس مقدس شورای ملی‌است نکنند · انجمن‌منعقد نکنند · چادر برپا نکنند · همه جا موافق بامجلس باشد

محل مهر مبارك (محمدبن صادق الحسینی الطباطبائی)

والسلام علی من اتبع الهدی

*

اخبار داخله

زندهٔ جاوید

رحمة‌الله خان از صاحب‌منصبان توپخانه را که بر شادت معروف وبحب وطن موصوف بود شاهزادهٔ بی تجربهٔ ما سالارالدوله مجبوراً در اردوی خود نگاه داشته بود . دراین نهضت أخیر بااعتراضات سخت وچندین استعفای أز اقدام بمسلمان کشی باز بریاست توپخانهٔ اردوی کیوان شکوه شاه بی تخت وتاج مجبور میشود . بعداز آنکه بارها بنصایح پیرانه واندرزهای حاکی ازوطن دوستی شاهزادهٔ معظم‌را از اقدام باین خود سری ممانعت میکند ودم گرمش درآهن سرد ایشان اثر نمی‌نماید دروقت مقابلهٔ باقشون همدان که امر بشلیك میکنند تمام گلوله های توپهارا باپك جرأت ورشادت وجوان مردی که اندازهٔ محبت نوع ووطن اورا بخوبی مدلل مینماید بخاك و هوا میزند . واجزأ ناریهٔ حضرت والارا هبا وهدر مینماید . وقتیکه شاهزاده ازاین معنی مخبر میشود حکم بپاره کردن شکم او میدهد . ودل بی کینهٔ پاك‌ومنزه‌ش‌را بتیغ بیداد وشقاوت‌امر میکندمیدرند

روح این جوان مرد غیور درخور هزار نوع تقدیس‌است و برهر مسلمان‌طلب آمرزش برای این وجود بااثر که مرگ خودرا بر اتلاف نفوس مسلمانان واراقه دماء هموطنان ترجیح داده وظیفهٔ مقدس ملی‌است . واز فرائض لازمهٔ بشریست که ابد الدهر نام نامی این جوان‌را بشرف وبزرگی بزبان آورند . وازجملهٔ مشاهیر ایرانی شمارند .



خبر شهری

اگر در هر جای دنیا دراین‌سنوات أخیره بمحبت ذات البین مسلمانان و ارامنه خللی رسیده باشد مسلمین وارامنهٔ ایران در هیچ دوره جز راه وفاق و وداد به پیموده اند و خصوصاً در این انقلابات اخیره همیشه یکدیگر را بنظر برادران وطنی دیده و از کمك و همراهی با هم دقیقهٔ فرو نگذاشته اند . چنانکه در اولین هیجان اهالی رشت ارامنهٔ آنجا لایحهٔ برؤسای مسلمین نوشته و اظهار دوستی و یگانگی و همدردی نموده اجازهٔ آمدن بقونسولخانه و کمك متحصنین مسلمان را خواستکارشدند و متحصنین نیز مقدم نمایندگان ایشان را باکمال دوستی پذیرفته صفا و مودت خود را نسبت بانان اعلان نمودند . در تبریز و سایر بلاد ایران هم همین معامله رفت . ودر اتفاق فظیع آخری آذربایجان و حرکات وحشیانه و خونخواری پسر رحیم خان ارامنهٔ رشت دکاکین خود را بسته در کلیسیا جمع شده ارواح مقدسهٔ شهدای تبریز را بائین خویش تقدیس کردند . در دیگر شهرهای ایران نیز ارامنه همیشه و خصوصاً در این اواخر خود را شریك شادی و اندوه مسلمین دانسته و میدانند . و ازمقتضیات و لوازم همدردی و هموطنی ذرهٔ صرف نظر نمی کنند چه بنظر عیان می‌بینند که ایران وطن ایشان‌است و گذشته‌ازهمسایگی وروابط قدیمهٔ که ما بین ما و آنان بوده امروزه خودی هستند و جدائی و بیگانگی در میان نیست .

اتفاق نامعلوم شب چهار شنبهٔ هفتم این ماه قتل سیمون نام ارمنی درمحلهٔ حسن آباد طهران اسباب پریشانی و اختلال خیال نوع پرستان ایرانی گردیده و بلا استثنا از حدوث این واقعه متأسفند . و ما گمان نمی کنیم که این سوء رفتار و اقدام شنیع ازطرف مسلمین طهران باشد و اگرخدای نکرده هم چنین شد دانشمندان هموطن ارمنی ما میدانندکه وقوع این حادثه بتحریك مستبدین یعنی نانجیبهای مملکت صورت گرفته است و البته ملتفتند که این مستبدین همانند که در روسیه برای القاء شقاق ونفاق وپیشرفت مقاصد نامشروع خود مسلمین وارامنه . یهودو(پراسلاویان) (اینگوش) وقزاقهارا به دشمنی یکدیگر وادارکردند ومایهٔ آنهمه سفك دماء وتولید آنقدر از عداوت و بغضاء گردیدو برادران نوعی ووطنی‌را از یکدیگر جدا واز فواید اتحاد ویگانگی دور ومهجور نمودند .

بااینهمه ما مسلمین وارامنهٔ ایرانی‌را از افتادن بدام حیلهٔ مستبدین باآن تجارب حاصلهٔ از روسیه

دوباره ببعد میدانیم ومزید اتفاق ویگانگی آنهارا از خدا بدعا میخواهیم وامیدواریم اینمعنی و نظایر آن هیچوقت مولد نفاق وجدائی ما بین هموطنان نشود . وموجب تفرقه میان برادران نوعی نگردد یعنی هیچوقت آلت دست مستبدین نشویم و جان ومال خودرا وجه مصالحهٔ آمال وحشیانهٔ آنان قرار ندهیم . مرتکبین قتل که سه نفر مسلمان ویك یك نفرارمنی بودند ظهرچهار شنبه گرفتار ومحبوس شدند تابعد استنطاق شوند .

﴿ بقیه نظم سادات و اهالی قم ازشمارهٔ ۳ ﴾

مرحوم میرزا حبیب‌الله‌رانیز که بنی اعمام ومدعی امر تولیت بودند بمرور باشکال مختلف کشت واحدیرا باقی نگذاشت خدام بیچاره را که سالها پدر بر پدر در آستانه خدمت کرده بودنداز آستانه خارج کرد و اقوام و کسان خود را بجای آنها کاشت و هر یك از خدام را که دارای فرامین واحکام قدیمه بودند بدسائس الحیل احکام وفرامینشان را می گرفت و از شغل و منصب آنها راعزل مینمود . اشیاء نفیسه و جواهرات ثمینه و ظروف و شمعدانهای طلا و نقرهٔ سلاطین و خانوادهٔ صفویه را که وقف آستانهٔ مقدسه بود کم کم فروخت وتصرف کرد . خزانهٔ آستانه نیز آنچه توانست دست بردزد . اگر رجوع بصورت اسلحهٔ مرحوم حسین قلیخان برادر مرحوم فتحعلی شاه نمایند ملتفت میشوند که چه قدر در آنها تقلب و دزدی شده در سفر مکهٔ معظمه بیشتر جواهرات خزانهٔ مبارکهٔ آستانه‌را باخود باسلامبول برد بعضی هارا فروخت وپارهٔ را با سنك های کم قیمت مبادله کرد و پسرهای مرحوم محمد حسینخان خلج که با او همسفر بودند از اعمال آقا باخبر شده و بعد از مراجعت بقم سرّ اورا فاش کردند وبهمین جهت آن خانواده رامضمحل ومتواری نمود وتمام اموال ودارائی آنانرا متصرف شد و مزرعهٔ حاجی آقاخان خلج را که از ملاکین معروف قم بود ضبط کرد

﴿ بقیه‌دارد ﴾

﴿ بقیهٔ نطق جناب ملك المتکلمین ازشمارهٔ ۳ ﴾

و چند کلمه هم در اتحاد حرف میزنم .

اول شرط اتحاد این است که ما فرداً فرد با ظالم وظلم دشمن باشیم . اگر بگوئید برای چه این حرف را میگوییم بجهت اینست که خداوند ظالم و شیطان را همه جا باهم لعن فرموده . و ظالم بهر لباس که باشد ظالم است خواه مکلا خواه معمم . همه میدانید که یکی از معممین در عراق هفت نفر یا بیشتر راکشته تحقیق نمائید اگر راست است آنچه لازمهٔ انتقام باشداز یك همچو ظالم از خدا بیخبر بگیرید . و نگذارید خون پاك روستائیان پایمال شود . بشماها میگویم که این اشخاص جان کندی میکنند . ودر این آخرین نفس دست وپا می کنند که شاید یك آسیای دیگرهم زیاد کنند . یا دو جریب ملك مزید بر املاك خود نمایند : یکی دوتاهم که نیستند از عراق بگویم یا ازقم و اصفهان و شیراز وبروجرد وغیره . ازشماها میپرسم که آیا ممکنست تمام‌دنیا با یك همچو حرکت خلافی که نام ایران‌را بزشتی و لعنت ابدی ثبت تاریخ دنیامیکندبرابر

﴿ بقیه‌دارد ﴾

اخبارخارجه

در بادکوبه چندی قبل یکی‌ازاعضا کمیتهٔ انقلابیون عامیون ایران (سوسیال دمکرات) راکه موسوم به مشهدی عسکر بوده بتحریك یکی از اجزاء قونسولخانه باکو بقتل میرسانند انقلابیون درهمان روز قاتل‌را بمجازات خود رسانیده و درصدد کشتن محرك که مسمی برضی‌خان بوده بر می‌آیند . رضی‌خان از این معنی . مسبوق شده فراراً بطهران میاید وبعداز چندی توقف در ایران هنگامیکه جناب مشیرالملك عازم‌فرنگ بوده‌اند حرکت کرده در رشت بایشان رسیده و استدعای کاری در جنرال قونسول گری تفلیس مینماید وبهمراهی ایشان بهباکومیرود . فرقهٔ انقلابیون چند ساعتی که جناب‌مشیرالملك دربادکوبه توقف داشتندمحض احترام‌ایشان‌متعرض رضیخان نمیشوند اما همینکه جناب مشیرالملك حرکت مینمایند درحالتیکه رضی‌خان بامیرزا محمدعلی‌خان اجزا قونسولخانه سوار درشکه بوده‌اند غفلتاً درشکه‌را تیر باران مینمایند . از قرار مذکور برضیخان آسیبی نرسیده ولی‌بیچاره میرزا محمدعلی‌خان مجروح میشود والان در مریضخانه درتحت معالجه‌است

چرند پرند

اگر چه درد سرهم میدهم . اما چه میتوان کرد نشخوار آدمیزاد حرف است . آدم حرف‌هم که نزند دلش می پوسد . ما یك رفیق داریم اسمش دمدمی‌است این دمدمی حالا بیشتر از یکسال بود موی دماغ ماشده بود که کبلائی تو که هم ازاین روزنامه نویسها پیر تری هم دنیا دیده تری هم تجربه‌ات زیاد تراست الحمد لله بهندوستان هم که رفتهٔ پس چرا یك روزنامهٔ نمینویسی . میگفتم عزیزم دمدمی اولا همین تو که الان بامن ادعای دوستی میکنی آنوقت دشمن من خواهی شد . ثانیاً ازاینها گذشته حالا آمدیم روزنامه بنویسیم بگو به‌بینم چه بنویسیم. یك قدری سرش را پائین می‌انداخت بعد ازمدتی فکر سرش را بلند کرده میگفت چه میدانم از همین حرفها که دیگران مینویسند معایب بزرگانرا بنویس . بملت دوست و دشمنش را بشناسان . میگفتم عزیزم والله بالله اینجا ایران‌است دراینجا این کارها عاقبت ندارد . می گفت پس یقین توهم مستبد هستی پس حکماً توهم بله... وقتی اینحرف را می‌شنیدم میماندم معطل برای اینکه می فهمیدم همین یك کلمهٔ تو هم بله... چقدر آب برمیدارد . باری چه درد سر بدهم. آنقدر گفت گفت تا مارا باین کار واداشت حالا که می‌بیند آبروی کار بالاست دست و پاش‌را گم کرده تمام آنحرفها یادش رفته .

تایك فراش قرمز پوش می‌بیند دلش می طپد .

تایك ژاندارم چشمش میافتد رنگش میپرد ، هی میگوید امان ازهم نشین بد آخر من هم باتش تو خواهم سوخت . میگویم عزیزم من‌که یك دخو بیشتر نبودم چهارتا باغستان داشتم باغبانها آبیاری میکردند انگورش را بشهر می‌بردند کشمشش را می خشکاندند فی‌الحقیقه من در کنج باغستان افتاده بودم توی ناز ونعمت همانطور که شاعر علیه‌الرحمه گفته (نه بیل میزدم نه پایه . انگور میخوردم درسایه) در واقع تواین کاررا روی دست من گذاشتی بقول طهرانیها تومرا روبند کردی . تو دست مرا توی حنا گذاشتی حالا دیگر تو چرا شماتت میکنی . میگوید . نه . نه . رشد زیادی مایهٔ جوان مرگی‌است . می‌بینم راستی راستی هم‌که دمدمی‌است .

خوب عزیزم دمدمی بگو به‌بینم تاحالا من چه گفته‌ام که تورا آنقدر ترس برداشته‌است میگوید قباحت دارد . مردم که مغز خرنخورده‌اند . تاتو بگوئی . ف . من‌می فهمم فرح زاداست . این پیکرهٔ که توگرفتهٔ معلوم‌است آخرش چه‌ها خواهی نوشت .

تو بلکه فردا دلت خواست بنویسی پارتیهای بزرگان ما ازروی هوا خواهی روس وانگلیس تعیین میشود . تو بلکه خواستی بنویسی بعضی از ملاهای ما حالا دیگر ازفروختن موقوفات دست برداشته بفروش مملکت دست گذاشته‌اند . تو بلکه خواستی بنویسی در قزاقخانه صاحب منصبانیکه برای خیانت بوطن حاضر نشوند مسموم (در اینجا زبانش طپق میزند لکنت پیدا می کند و میگوید) نمیدانم چه چیز و چه چیز وچه چیز آنوقت من چه خاکی بسرم بریزم و چطور خودم را پیش مردم بدوستی تو معرفی بکنم خیر خیر ممکن نیست . من عیال دارم. من اولاد دارم من جوانم. من دردنیا هنوز امیدها دارم. میگویم عزیزم اولا دزدنگرفته‌پادشاه است. ثانیاً من تاوقتیکه مطالبی را ننوشته ام کی قدرت دارد به من بگوید تو . خیال راهم که خدا بدون استفتاء ازعلماء آزاد خلق کرده . بگذار من هرچه دلم میخواهد در دلم‌خیال بکنم هروقت نوشتم آنوقت هرچه دلت میخواهد بگو من اگر میخواستم هرچه میدانم بنویسم تاحالا خیلی چیزها مینوشتم مثلا مینوشتم الان دو ماه‌است که یك صاحب منصب قزاق که تن بوطن فروشی نداده بیچاره ازخانه‌اش فراری است ویك صاحب منصب خائن بابیست نفر قزاق مأمور کشتن او هستند . مثلا مینوشتم اگر در حساب نشانهٔ (ب) بانك انگلیس تفتیش بشود . بیش‌از بیست کرور ازقروض دولت ایران را میتوان پیدا کرد مثلا مینوشتم اقبال السلطنه‌دزماکو وپسر رحیم

خان در نواحی آذربایجان وحاجی آقامحسن در عراق . وقوام در شیراز . وارفع السلطنه در طوالش بزبان حال میگویند چکنیم . الخلیل یأمرنی والجلیل ینهانی مثلا مینوشتم نقشه‌را که مسیو ﴿ دوبروك ﴾ مهندس بلژیکی از راه تبریز که باپنج ماه زحمت وچندین هزار تومان مصارف از کیسهٔ دولت بدبخت کشید یك روزازروی میز یك نفر وزیر بردراورده به‌آسمان رفت وهنوز مهندس بلژیکی بیچاره هروقت زحمات خودش در سر آن نقشه یادش می‌افتد چشمهاش پراز اشك میشود . وقتی حرفها باینجا میرسد دست پاچه میشود میگوید نگو نگو حرفشراهم نزن این دیوارها موش‌دارد موش‌هاهم گوش دارند . میگویم چشم هرچه شما دستورالعمل بدهید اطاعت میکنم . آخر هر چه باشد من ازتو پیر ترم یك پیرهن از تو بیشتر پاره کرده‌ام من خودم میدانم چه مطالب را باید نوشت چه مطالب‌را ننوشت آیا من تابحال هیچ نوشته‌ام چراروز شنبه ۲۶ ماه گذشته وقتیکه نمایندهٔ وزیر داخله بمجلس آمد و آن حرفهای تند وسخت را گفت یك نفرجواب اورا نداد ؟ آیا من نوشته ام که کاغذ سازی که درسایر ممالك ازجنایات بزرگ محسوب میشود درایران چرا مورد تحسین وتمجید شده ؟ آیامن نوشته‌ام که چرا از هفتادنفر شاگردبیچارهٔ مهاجر مدرسهٔ امریکائی میتوان گذشت وازیك نفر مدیر نمیتوان گذشت ؟ . این ها همه از سرائر مملکت است این‌ها تمام حرفهائی است که همه جا نمیتوان گفت‌من ریشم را که توی آسیاب سفید نکرده ام جانم را از صحرا پیدا نکرده ام توآسوده باش هیچوقت از این حرفها نخواهم نوشت . بمن چه که وکلاء بلد را برای فرط بصیرت در اعمال شهر خودشان میخواهندمحض تأسیس انجمن ایالتی مراجعت بدهند . بمن‌چه که نصرالدوله پسر قوام درمحضر بزرگان طهران رجزمیخواند که منم خورندهٔ خون مسلمین . منم برندهٔ عرض اسلام . منم آنکه دهٔ‌ یك خاك ایالات فارس رابقهر وغلبه گرفته‌ام . منم که هفتادوپنج نفرزن ومردقشقائی را بضرب گلوله توپ وتفنگ هلاك کردم . بمن‌چه که‌بعد از گفتن اینحرفها بزرگان طهران ﴿ هورا ﴾ می‌کشند و زنده باد قوام میگویند . بمن چه که دو نفر عبا پیچیده باآن یك نفر مأمور ازیك در بزرگی هرشب وارد میشوند . من که ازخودم نگذشته‌ام آخرت هم حساب است چشمشان کور بروند آن دنیا جواب بدهند وقتیکه این حرف‌هارا میشنود خوشوقت میشود و دست بگردن من انداخته روی‌مرا می بوسد میگوید من از قدیم بعقل تو اعتقاد داشتم بارك‌الله بارك‌الله همیشه همین طور باش بعد باکمال خوشحالی بمن دست داده خدا حافظ کرده میرود . ﴿ دخو ﴾

﴿ تلگراف بی سیم فارس ﴾

جناب مستطاب حجةالاسلام ملاذالانام آقای حاج شیخ فضل‌الله دامت برکاته . پنج‌لایحه‌راجع بطراز اول زیارت شد مطمئن باشید مجدداً چاپ میکنم و بتمام دهات وقصبات وشهرهای اطراف منتشرخواهم کرد .

﴿ العبدالاحقر یحیی بن ابوتراب ﴾

﴿ اعلان ﴾

هرکس ملاقات نویسنده را طالب باشد از افتاب پهن تا دم دمهای نهار مدرسه دارالفنون گرفتارمحاکمه . بعداز نهار یعنی دو ساعت از آنطرف تا آفتاب زردی توی ادارهٔ صور اسرافیل اول خیابان‌علاءالدوله روبروی مهمانخانهٔ مرکزی .

﴿ مژده ﴾

ایرانیان وطن خواهرا بشارت بادکه جریدهٔ قانون جناب پرنس ملکم خان ﴿ وزیر مختار حالیهٔ دولت علیه ایران دردربار دولت بهیهٔ ایطالیا ﴾ که‌ازسال هزاروسیصدو هفت هجری تا چند سال درلندن ماهی یك نمره بطبع میرسید وبرای بیماران وخستگان مرض جهل وبیخبری حکم نوش‌دارو دارد . ومرده های چندهزار ساله‌را از گور های غفلت ونادانی بر میخیزاند وزندهٔ جاوید مینماید مجدداً چاپ شده‌و تاشمارهٔ پنج درکتاب خانهٔ‌تربیت ﴿ خیابان ناصری‌محاذی شمس العماره ﴾ تك نمرهٔ پنج‌شاهی وسالیانه دوتومان بفروش میرسد . وقیمت آن نیز بمصارف خیریه ملت خواهد رسید .

هرکس این جریده را خوانده میداندکه ازصدر اسلام تابحال بزبان فارسی هیچکس بدین فصاحت وسلاست که صرف معنی وزبان‌وقت باشد قلم‌روی کاغذ نگذاشته است .

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

سال اول

(شمارهٔ ٦) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذاهُم مِنَ الْاَجْداثِ اِلی رَبِّهِم یَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)

صور اسرافیل

فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُم

عنوان مراسلات

میرزا جهانگیرخان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی.

طهران خیابان علاء الدوله

محاذی مهمانخانهٔ مرکزی

پنجشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری

۲۴ بهمن ماه سال ۱۲۷٦ یزدگردی پارسی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مسالک ماداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع

اداره مختاراست پاکتهای بدون تمبر

قبول نخواهد شد

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (٥) شاهی

سواد استفتائیست که از حضرت حجة الاسلام

ملاذ الانام آقای آخوند ملا عبدالله مازندرانی

مدّ ظله شده وجوابی که مرحمت فرموده اند

بسمه تعالی

سؤال حجة الاسلاما چه میفرمائید در باب مجلس شورای ملی زاده الله شرفاً وقدراً که تأسیس از برای حفظ بیضهٔ اسلام ونشر عدالت و احکام و رفع ظلم از مظلومین و حریت در قلم و افکار و اقوال در مصالح عموم رعایا بر وفق شریعت غرا و مساوات در اجرا قوانین حقه در حق تمام مسلمانان از شاه وگدا وغنی وفقیروعالم و جاهل وترقی مملکت واتحاد ملت و دولت ورفع تعدیات داخله وخارجه وتسویه و هکذا سایر مصالح ملتی و دولتی بر طریقهٔ شریعت غرای ختم المرسلین صم که فی الحقیقه اقامهٔ چنین مجلس در این زمان لازم است چنانچه بر اولو الالباب مخفی نیست آیا حمایت این مجلس بر تمام مسلمین واجب است یا خیر . چون بعضی از استبداد خواهان در بعضی از بلدان جمعی از هوا پرستان را به حبل اطراف خود جمع نموده علم مخالفت برداشته فتنه میان مسلمانان فراهم می آوردند آیا مخالفت چنین مجلس حرام است یا نه و رفع مخالفین بر مسلمین واجب است یا نه و تکلیف مسلمانان با ایشان چیست مستدعی از حضرت حجة الاسلام دام ظله آنکه جواب را مرحمت فرموده تا رفع شبهات ازعوام الناس شود انشاءالله مضایقه نخواهید فرمود والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته .

دستخط حضرت حجة الاسلام در جواب استفتا فوق .



بسم الله تعالی معلوم است تأسیس مجلس که سبب نشر عدالت واحکام شریعت ورفع ظلم وتعدی وملاحظهٔ مصالح ملت ودولت بروفق شریعت باشد هیچ عاقلی ودین داری نمیگوید لازم نیست و حسن عقلی و شرعی او قابل انکار

نیست خداوند عالم جل شانه توفیق دهد باخوان مؤمنین که خیر خواهی رابرخود خواهی و مصالح نوعیه را بر أغراض شخصیه ترجیح بدهند . تامصداق خارجی مطابق مفهوم ذهنی شود .

(حرّره الاحقرعبدالله المازندرانی)

﴿ سواد عریضهٔ ایست که از طرف مدیر اداره حضور باهرالنور حضرت مستطاب آیة الله آقای اقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی مدظله العالی عرض شده است وحضرت معظم وعدهٔ جواب کتبی فرموده‌اند ﴾

بشرف عرض حضور مقدس آیة الله میرساند . این بنده قاسم نوادهٔ شیخ محمد باقر مجتهد طاب ثراه میباشد . که برای انجام مأمور یتهای وجدانی خود واجرای مقاصد حضرت حجة‌الاسلام مصمم شده‌ام باندازهٔ که از عهدهٔ یك نفرآدم ضعیف برآید بکوشم . وازجمله‌نوشتن روزنامه‌صوراسرافیل رامتقبل شده‌وخدای‌خودراشاهدمیگیرم که ازتمام این اقدامات جزقصد قربت وتوسعه افکارملت نیتی ندارم . ودراین موقع خطیر و اوقات هرج ومرج که دست بقلم بردن درمعنی‌همان حکم قتل خود دادن است همیشه مایه استظهار وپشت گرمی خود همان قلب حقیقت دوست وروح حریت طلب حضرت آیة الله را دانسته و میدانیم . چنانکه اگر هزار بار دیگرحکم بقتل ما دهند بازخواهیم گفت که بنابر مصلحت وقت وسدراه فتنهٔ‌مخالفین بوده کهامر بقربانی ضعیفی درراه‌قوت‌اساس اسلام‌نموده‌اند . آیة اللها . ما خود معتقدیم‌که توهین بعلماءً درمذهب حقهٔ اسلام خطاست لیکن پس‌اینهمه اخبار واحادیث در مذمت علماءِ سوءِ آخرالزمان‌راجع بکجاست ؟

اگردوشخص شخیص . یادوروح سعید . یا دو نمایندهٔ خواسته های آلهی و بعضی‌ازحجج‌اسلام‌درعالم ظاهر شوند ورهائی اسلام‌را دراین نفس آخر ازاین غرقاب هلاك بعهده بگیرند این دلیل نمیشود که علماءِ سوء درآخرالزمان نباشند . یا اینکه‌شریح‌قاضی وباقلانی از علمای اسلام نبوده اند .

مادراین دقیقه بعداز آنکه درحضور مبارك اقرار بشیعی وجعفری‌بودن خود میکنیم . باز بحضورمبارکت معروض میداریم که قسم بذات پاك احدیت . وقسم بحقیقت دین حنیف اسلام . اگر دراین هزارو سیصد سال علمای ما میخواستند مذهب اسلام را مذهب رسمی دنیا نمایند میتوانستند . چه عقلادرأسلام حقیقی چیزیکه‌منافی‌بااصول ترقی وآسایش بشری باشدنیست . وشرعاً نیزبعثت‌للابیض والا سود از احادیث نبوی است .

ای وجود مقدس که تاریخ دنیا از آوردن نظیر توعقیم است . آیاخاطرمبارك‌تو بهتراز همه‌کس مسبوق نیست که أسلام امروزی ما بااسلام‌صدر اول مباینت تام دارد ؟ وآیاامروز برهر مسلمان دیندارلازم نیست که کوشش کنند تاگم گشته خودرا بیابد ؟ بااینهمه‌چنانکه‌درچندین‌جای‌روزنامه نوشته‌ایم که تا امروز هرچه داریم از وجود مقدس تو وحضرت مستطاب آقای‌آقا سیدعبدالله مجتهد مدظله‌العالی داریم . باز حالا عرض میکنیم که حکم تو گذشته از مراتب شرعی اسلامی ما از روی وجدان وعقل برهمهٔ مسلمانان مطاع ومتبع است . ودر صورتیکه بقای اسلام را باعدام ما و خانوادهٔ ما منوط بدانی . بخدائی که معتقدیم‌اگر از بذل جان‌خود و اولاد خود مضایقه نمائیم . و درینصورت وبعقیدهٔ پاك خود قاتل‌ومقتول هر دورا دربهشت می بینیم

واگر بقای‌روزنامه را بنحوی دیگر بخواهی آن را هم دستوری بخط‌شریف‌مرقوم‌فرما که ما وتمام هم قلمهای خود از روی آن رفتارکنیم ولی بخدای اسلام قسم‌است . که اسلام علمای سوء بحکم قران امروزواجب‌الاصلاح است . واصلاح آن‌هم بسته بمیل نفس مطمئن ووجدان حقیقت خواه توميباشد والسلام‌علی من اتبع الهدی

﴿ دفاع ﴾

در نمرهٔ سوم صور اسرافیل مکتوبی از کرمان که حوی تظلمات جان گداز اهالی از حکومت حالیهٔ آن ایالت بود درج شد . نواب والا فرمانفرما درجواب آن رقعه بجناب وزیر علوم نوشته وطبعش را هم در روزنامهٔ خواستکار شده‌اند وبالاخره بنا بخواهش جناب وزیر علوم در نمره ١٢٢ روزنامهٔ مقدس مجلس چاپ شده است .

با اینکه مسلك روزنامهٔ ما صلح و سلم است ولی از مدافعهٔ خود خاصه وقتیکه راجع بدفع ظلم از مظلوم باشد

ناگزیریم و تلافی این مختصر خروج از طریقهٔ خودرا بمشترکین عظام وعده میدهیم

حضرت والا مرقوم میفرمایند « روز نامهٔ صور اسرافیل‌را یکی از دوستان بملاحظهٔ الفاظ بی مأخذ و کلمات مستهجنی که نسبت بشخص بنده وحکومت جلیلهٔ کرمان که در هیچ روزنامهٔ آزادی گفتگوئی از شخص بنده نباید بکند در او درج شده بود برای ملاحظهٔ بنده ارسال و از نکات او مستحضر شدم »

اولا از حضرت والا خواهش میکنم که بمنشی محترم خودشان بفرمایند بعد از این ضمیر (او) را که مخصوص ذوی‌العقول میباشد بروز نامه که کاغذ و مرکب است راجع نفرمایند . چه اینگونه صرف نظر های ادبی گذشته از اینکه درنثر جائز نیست آدمهای بی سوادی مثل اجزاءادارهٔ مارا در فهم معنی دچار اشکال میکنند

ثانیاً ظاهر عبارات این رقعه را وقتی با مندرجات حبل‌المتین روی هم بریزیم چنین معلوم میشود که نویسندهٔ صور اسرافیل بواسطهٔ امنیت بلاد و آسایش عباد که ناشی از عدالت ورعیت‌پروری بزرگان وقت‌است دیگر مطلبی برای پر کردن روزنامه بدست نیاورده و مجبور بجعل واختراع مکتوب شده است .

این تصور بکلی خلاف واقع است چه نویسندهٔ این مکتوب جناب افضل‌الملك کرمانی ومخاطب جناب آقا سید حسن تقی زاده است ومکتوب نیز باامضا ومهر وخواهش درج در یکی از روزنامه ها پیش از دوهفته است که عیناًخدمت جناب وزیرعلوم میباشد .

واما اینکه نواب والامیفرمایند « درهیچ روزنامهٔ آزادی گفتگوئی ازشخص بنده نباید بکنند » معنی این عبارت بکلی‌برما مجهول‌است ومفهوم ظاهری آن نیز چون منسوب بنواب والاست خیلی‌مایهٔ تعجب میشود . چه خوردن‌شجرهٔ منهیهٔ آدم علیه‌السلام‌را هم‌در آنوقتها کههنوز آزادی قلم رسمی نشده بودکتب شرعی وتاریخی وملل متبوعهٔ دنیا اسم ترك‌اولی گذاشته ونوشته انتشاردادند .

موافق قوانین تمدن عصرجدید نیز هیچوقت ودر هیچ جای دنیا وزرای مسؤل ازحوزهٔ بشریت خارج نیستند که نتوان در اعمالشان انتقاد کرد . وروز نامه های دنیارا که زبان ملت‌است‌از کاری‌باین اهمیت عزل نمود .

ماگمان میکنیم که‌شاید این‌اشتباه ازراه عدم‌محکومیت وکلاء بدیوانخانها بحضرت والا دست داده و وکلا را باوزرا مشتبه نموده اند . درصورتیکه هیچ‌قانونی تابحال عدم مسؤلیت مطلقهٔ وکلا راهم‌بر عهده نگرفته است . منتهـا محض اینکه وکلاء برای اعمال شخصی خود از کار ملت باز نمانند و مصلحین هرروز بخیال تعویق و سستی امر مجلس برای ایشان گربهٔ تازهٔ نرقصانند حکمیت امور راجعهٔ بوکلاء را از کارهای خود مجلس قرار داده اند . و احدی در این حکم باایشان شریك نمی باشد .

دیگر آنکه اگر کسی در مکتوب مندرجهٔ صور اسرافیل مراجعه کند میداند که این شکایت ما چندان راجع بحضرت والا نبوده ومرجع آن حکمران کرمان فرزند خلف ایشان است . و از سوء اتفاق صفحهٔ اول همین نمرهٔ روزنامهٔ مقدس مجلس که اعتراضات حضرت والا را حاوی است . دعوی صاحب مکتوب را بخوبی ثابت مینماید . چه در ضمن مذاکرات مجلس یکشنبهٔ ۱۱ نمرهٔ ۱۲۲ روزنامهٔ مجلس این طور می نویسد .

« در اوقاتیکه جناب رئیس حضور داشتند پارهٔ مطالب مهمه طرح شد ومذاکراتی بعمل آمد .
جناب بحرالعلوم وکیل کرمان شرح مبسوطی از تظلمات متظلمین کرمان که از دست فرمانفرما وزیر عدلیهٔ‌حالیه واز حکومت او وازدست پسر ایشان حاکم حالیه کرمان شکایت کرده پارهٔ بی موالاتی هائی که از طرف حکومت در عدم رعایت پارهٔ ازدقائق سرحد بلوچستان شده اظهار داشتند . در باب اظهارات جناب بحرالعلوم در تعدیات واردهٔ بر اهل کرمان و سایر مراتب از سایر وکلاء کرمان هم استفسار شد . آنها هم قریب بهمین عناوین اظهار داشتند . قرار شد در این دفعه از طرف مجلس مقدس بوزارت داخله نوشته ورفع آن مفاسد خواسته شود »

البته مشترکین عظام ما مسبوقند که این مذاکرات متظلمانه یا دادخواهانهٔ مجلس در بارهٔ کدام ایالت بد بخت ما وراجع بچه دسته از فقرا مملکت میباشد .

بلی . این مذاکرات راجع بان مردم است که در

عمر خود جز لباس کرباس نپوشیده اند ٠

این مذاکرات راجع بمردمی‌است که ذائقه شان از تمام لذائذ نعمتهای خدائی جز کشك وسبوس ذرت نچشیده است ٠

این مذاکرات راجع ببابالی است که دخترهای بکر آنرا از فقر وفاقه بچند من آرد جو معاوضه میکنند ٠

این مذاکرات راجع بمردمی است که چراغهای شهرشان را از غایت قلت از تلی که مشرف بدانجاست میتوان شمرد ٠

این مذاکرات راجع بمردمی است که هنوز در قرن بیستم میلادی که سیاهان حبش هم مدتی است آزاد شده اند ٠ و کولیهای چین نیز سرشان بیالینی گذاشته شده باز خرید وفروش میشوند ودر خانهٔ هر حاکم عدالت پرور وهر مأمور رعیت نواز که از آنجا برگشته نمونه ها ومسطوره های متعدد از این عبید و اماهای دورهٔ آزادی ایران موجوداست ٠

این مذاکرات راجع بشهریست که مردان آنجا همه ساله دسته دسته از خجالت عیال و اولاد بهند فرار میکنند ٠ و آرزوی دیدار وطن و احفاد خودرا در خاك غربت بگور میبرند ٠

باری بعد از آن عبارات سابق‌الذکر حضرت والادیگر اظهار بی طاقتی در مجازات وکیفر ما فرموده و هفت هشت سطر دیگر بر رقعه افزوده اند ٠ ولی خوب بود که پیش از این حکم بطی وقطعی أول جانی را تعیین می فرمودند و بعد از آن مجازات‌اورا میخواستند ٠ چه ما مقاله را باسم مکتوب کرمان درج کرده بودیم و افعال مسلم راهم کهباید ظاهراً حمل بصحت کرد تاخلاف آن معلوم شود ٠ در اینصورت اگر حضرت والا اول تحقیق در صحت دعوای ما میفرمودند باحتیاط نزدیکتر بود ٠ چه‌آنوقت میدانستند که صاحب مکتوب کیست و بعد از تعیین آن عنان قلم را بطرف او بر میگرداندند و با این اضطراب وقلق روزنامه نگار را که موافق قوانین همهٔ دنیا حق پذیرفتن همهٔ این قبیل مکتوب ها را در صورتیکه ممضی باشد دارد مورد این اعتراضات سخت نمی فرمودند ٠ و ما بواسطهٔ کاغذ های متعددی که دردارهٔ داریم حدس میزنیم که اگر کمسیون محاکمهٔ هم چنانکه میل خاطر ایشان است تشکیل شود و جناب افضل‌الملك‌هم حاضرشوند چندان ازاین دعوی حضرت‌والا طرفهٔنبرند ٠ درهرصورت محض استحضار خاطر عاطر وزارت عدلیه معروض میداریم که طرف شما در کرمان است شخص دیگر یست ٠ و در طهران و ادارهٔ‌صوراسرافیل نیست ٠

اما اینکه نواب والا مینویسند « درخصوص تلگراف راجع بعمل مالیات باندازهٔ این روزنامه بی اطلاع است که در حقیقت این اعتراض‌را بوکلای محترم ملت ووزرای دولت نموده است بملاحظهٔ اینکه این تلگراف از مبادی عالیه بعموم ممالك مقرر شده است که اصلا وفرعاً مالیات هر محل را مطابق سنوات سابقه حکام هر محل دریافت دارند پس در حقیقت اعتراض این روزنامه باین دو مبدٔ محترم بوده است » خوب است حضرت والا اولا لفظ اعتراض را که قدری تند است به (CRITIQUE) و انتقاد مبادله فرموده و پس از آن بفرمایند قدری از روزنامهٔ طمس‌را که در طهران دوره های متعدده‌اش موجود است برایشان ترجمه کنند و آنوقت به بینند که ملت نه فقط بر حضرت والا بلکه برهمان وکلأ محترم و وزرای دولت و همان مبادی عالیه که نمیدانیم‌معنیش چیست قانوناً حق اعتراض دارند ٠ حالا به بنیم صاحب مکتوب چه نوشته

صاحب مکتوب مینویسد « در این وقت سال که رعیت بیچاره نه حاصلی بر داشته‌و نه مایه از سال گذشته داشته حواله کردن دو ثلث از مالیات در این اوقات تومانی سه تومان و این عسرت اسباب خسارت رعیت خواهد بود ٠ »

ایا در مملکت شوروی حق هر ادنی رعیت نیست که باین حکم خانه بر انداز ولو اینکه بقول حضرت والا از مبادی عالیه ناشی شده باشد اعتراض نماید ؟ خاصه اگر نسبت ببابالی باشد که از کثرت ظلم ودوری از مرکز امروز در خوراین باشند که دفتر اعانه برای آنها باز شود ویهود و نصاری از نواحی و اطراف برای آنها آذوقه و لوازم حیات بفرستند ؟ و آیا خود حضرت والا که امروز زمام عدالت یك مملکت را بدست گرفته اند وجداناً مأمور نیستند که بهرسعی‌و کوشش که شده جلو چنین

ظلمی را بگیرند . مخصوصاً وقتی که راجع بجائی باشد که خودشان درآنجا حکومت مینمایند ؟

صاحب مکتوب میگوید « چرا بانك ملی تشکیل نشد و مالیات دیوانی بجمع بانك نیامد » صاحب حبل‌المتین بعد ازآنکه دو هزار فحش و کتره در هزار پرده نسبت بما میگویدجواب میدهد که « وجوه مالیه را باداره جهانیان تحویل میدهند »

جیب و بغل وکلاء و صندوق اداره صور اسرافیل وشاید دفتر مجلس مقدس شوری از نوشتهای جان فرسای اهالی کرمان مملو است . وصدای وکلای کرمان دردارالشورای ملی بفلك میرسد . باز نویسندهٔ مزبور رقیمهٔ وثوق لشکر وزیر کرمانرا سند می‌آورد .

صاحب مکتوب صریحاً اظهار مینماید که « دربیست روز قبل ازوزیر داخله تلگرافی بنصرة الدوله رسید که عمال‌را تعین کنید ومالیات‌را نصف حواله بدهید »
وجناب مدیر حبل‌المتین بواسطهٔ عدم اطلاع وبیچارگی اینطور مینویسند که « اولا اینکه مرقوم داشته تلگرافی ازوزیر داخله بکرمان رسید که مالیاترا نصف حواله بدهید واضح‌است که گرفتن ودادن مالیات ربطی بوزارت داخله‌ندارد وراجع بوزارت مالیه است چگونه میتواند وزیر داخله حکم بگرفتن یانگرفتن مالیات کند » وایتقدر مسبوق نیستند که احکام صادره ازهر وزارت خانه کهباشد اطلاع واخبار آن بحکام تکلیف وزارت داخله است واین استعجابی‌که می‌کنند بیشترش‌راجع به‌بی‌اطلاعی‌خودشان‌است نه بحقیقت مسئله . در هرحال عجالتاً رد وایرادرا بانجا ختم می کنیم وتوضیح وتکمیل آنرا برای صورت رجوع بدعوی میگذاریم و محض مزید بصیرت خوانندگان بدرج یکی ازمکتوبهای کرمان برای این هفته قناعت میورزیم

﴿خلاصهٔ مکتوب کرمان﴾

حالا مدت یکسال است حضرت والا فرمانفرما بحکومت کرمان منصوب شده‌اند . در اول ورود الی چهار پنج ماه مثل حکام سابق بلکه بالاتر همان ظلم و استبداد را داشتند . بعد از آنکه صحبت مشروطه بمیان آمد دو سه ماه هم تا رحلت پادشاه مغفور که در اکثر بلاد ایران اوضاع قدیمه تغیر یافته بود در اینجا کسی از خوف ایشان قدرت حرف زدن نداشت تا مسئلهٔ انتخاب وکلاء بمیان آمد وبعداز حرکت از کرمان نوعی ترتیب کار را دادند که جمیع مداخل در کیسهٔ خود ومسئولیت آن باگیر اهل کرمان‌شود . اکثر اجزای شخصی‌خود را از آنجا حرکت دادند وبجای سالار منصور که امین و معتمدشان بود عدل‌السلطنه کرمانی را نایب الحکومهٔ فیروز میرزای نصرةالدوله پسرشان نمودند .

از علماء جناب مستطاب حجةالاسلام حاج‌میرزامحمد رضا دامت برکاته . که محل وثوق عموم اهل شهرند کمال همراهی را با حکومت دارند وبهمین جهت‌الحمدالله کرمان از فتنه وآشوب آسوده است وسه چهار مرتبه هم که آثار شورش وهیجان پیدا شد همه را جلو گیری فرمودند .

آمدیم بسر مداخل همان‌آش است و همان کاسه . هرطور که در سنوات سابقه با حکام و عمال جزومعامله میشد پیشکش گرفته میشود و ابداً تغیری نکرده است حق کلانتری شهر بادوهزار تومان به آصف لشکر واگذار شد : وهمچنین حکومت بلوچستان اصل مالیاتش را نمیدانم گویا دوازده هزار تومان بیشتر نباشد تاشش‌سال قبل بنده درست میدانستم که باعوارضات هیجده‌هزارتومان‌بود بعداز آن بیست‌وهفت هزار تومان و در زمان‌علاءالملك سی‌وهشت‌هزار تومان‌ودردورهٔ‌شاهزادهٔ ظفرالسلطنه چهل‌وپنجهزارتومان . ودرعصرشاهزاده‌رکن الدوله پنجاه‌هزارتومان وگویا الحال پنجاه وپنج هزار تومان شده است . این روزها دربین وابخان و خوانین بمی بازدر تزایداست‌وهمچنین سایر بلوکها .

چون در روزنامهٔ شریفهٔ مجلس دراصول وعوارض مالیات سؤال وجواب بوده برای نمونه‌عرض‌شد . وبطوریقین عرض مینمایم که عوارض‌وپیشکشی بلوکهای کرمان دربعضی جاها دوسه مقابل اصل آنست وبهر خرابی هم‌که باشد از دومقابل کمترنیست . واین ظلم وتعدی که دراینجاهاست گمان ندارم‌درهیچ نقطهٔ ازبلاد عالم باشد . به‌بعضی اسامی مختلفه وعناوین متنوعه ازملت بیچارهٔ مظلوم پول میگیرند که انسان بدواً از خنده وپس از آن ازگریه غشی میکند . تارؤسای ادارات دولتی از طهران نیایند نظم پیدا نمیشود . اعضای انجمن محلی همان اشخاصی هستند که

درسابق تقدیمی داده واعضای مجالس تجارت وغیره میشدند وعمل حکام دلال مظلمه بودند حالا هم کافی السابق تمام حواسشان بسته بحرکت دولاب حاکم ونایب الحکومه است .

درخصوص تیول الحمدالله که در مجلس مقدس شوری حکم شده برگردد امید وارم تابحال بصحهٔ همیونی موشح شده است .

قدری هم دراینخصوص یاد آوری میشود .

چندفقره تیول درکرمان هست که خیلی معتنابه است ولی علی الظاهر نوعی اسباب کوك کرده اند که از حساب تیول خارج شده .

از جمله یك چشمهٔ معتبریست . که باصطلاح انجا دارای هشتصدو چهل دانك آب وموسوم به (توروده) است که اراضی زیاد برا مشروب مینماید وبعوض مواجب خوانین قاجارکرمان متصرف شده‌اند . وشاید دراواخرسلطنت شاه شهید یااوایل عصرپادشاه مغفور بدویست وپنجاه تومان پول که دردفتر خانهٔ مبارکهٔ دولتی مایه گذاشته‌اند گویا قبالهٔ تحصیل کرده اند که ازبابت محل مواجب مالك ابدی باشند . و این هشتصدو چهل دانك ملك دانگی یکصدو هفتاد تومان خرید و فروش میشود ولی کلیتاً روی هم که هر دانکیرا یکصدو پنجاه تومان قیمت بندیم . یکصد و یازده هزارتومان ارزش دارد ومشتری آن حاضراست . و تعجب دراینجاست که این ملك بکلی مالیات و عوارض دیوانی ندارد .

فقرهٔ دیگر ملك وقنات (بوداق آباد) است که آنراهم خوانین قاجار باجزئی وجهی بعوض مواجب تملك کرده‌اند وگویا جنس دیوانی‌هم دارد که هر گاه حاکمی مقتدر بود عین جنس‌را مطالبه میکرد وبعد تعارفی میگرفت تسعیر مینمود .

نواب والا فرمانفرما بخیال ابتیاع ملك مزبور افتادند وبهمان شاهکار های قدیم آنجارا نامرغوب قلم دادند وباهزار تدبیرسه‌دانگش‌را بمبلغ هیجده هزار تومان‌خریدند . وبانواع دسیسه وتشر باقی‌راهم به قیمت بیست وچهار هزار تومان ابتیاع نمودند . واز قراریکه اهل خبره میگویند دویست و پنجاه بلکه سیصد هزار تومان قیمت آنست العهدة علی الراوی .

نظر علیخان یاور فوج هم که از قریهٔ (قنات غسان) تیول دارد در هذهالسنه به آقا سیدعلی داماد درمبلغ هزار ودویست تومان فروخته .

(بقیه دارد)

چرند پرند

مکتوب شهری

ای مردمکان برای خاطر خدا بفریاد من برسید ای روز نومه‌چی برای آفتاب قیومت برسهٔ من بچه کرد را بنویس . من آزادخان کرندیم . پدرم‌از ظلم حسین خان قلعه زنجیری مرا برداشت واز کرند گریخت . آمد طهران . من بچه بودم . پیش یك آخوند خانه شاگرد شدم بچه درس میداد ماهم هروقت بیکار بودم پیش بچه‌کان می نشستم . آخوند دید من دلم میخاد بخوانم درسم داد . ملا شدم . در کتاب نوشته بود آدم باید دین داشته باشد هرکس دین ندارد جهنم میرد . از آخوند پرسیدم دین چه چیز است ؟ گفت اسلام . گفتم اسلام یعنی‌چه . آخوند یکپارهٔ حرفها گفت و من یاد گرفتم . گفت این دین اسلام است . بعد من بزرگ شده بودم . گفت‌دیگر بکار من نمیخوری . من خانه شاگرد میخواهم که خانه ام برد . زنم ازش روی نگیرد . تو بزرکی برو . از پیش آخوند رفتم گدائی میکردم . یك آخوند بمن گفت برو خانهٔ امام جمعه خرج میدهد پول هم میدهد . وقف مدرسهٔ مروی‌را میرزا حسن آشتیانی از او گرفته میخات پس بگیرد . من رفتم خانهٔ امام دیدم مردم خیلیند . می گفتند دین رفت . معطل‌شدم که چه طور دین رفت . حرفهائیکه آخوند بچه ها بمن گفته است من بلدم . خیال کردم بلکه آخوند نمیدانست دین ملك وقف است . شب شد بیرونم کردند .. آخوند ها پلو خوردند . هرسری دو قران کرفتند . روز دیگر نرفتم . در بازار ها شنیدم میگویند دین از دست رفت . شلوغ بود . خیلی کردیدم . فهمیدم میرزا حسن میخواهد برود گمان کردم دین میرزا حسن است خیال کردم

چطور میرزا حسن را داشته باشم که جهنم نرم · عقلم بجائی نرسید · چندی نکشید میرزا حسن مرد · پسرش مدرسهٔ مروی را گرفت · آنروزها یك روزدر شابدالعظیم بودم خیلی طلاب آمدند می گفتند دین رفت بعد فهمیدم احمد قهوه چی را سالار الدوله بعربستان خواسته پسر میرزا حسن طلاب را فرستاده که ازشابدالعظیم بر گردانند · خیال کردم دین احمد قهوه چی است · اتفاق افتاد احمدکرا دیدم خیلی خوشم آمد گفتم بلکه طلاب راست می گفتند · اما نمیتوانستم داشته باشم · این پسر خرج داشت · من گدا بودم · دیگرآنکه پسریکه در سرش میان سالارالدوله وپسر میرزا حسن جنگ و جدال است من چه طورداشته باشم · دیدم ناچارم بجهنم برم · که دست رس بدین ندارم · بعد پیش یك سمسار نوکر شدم یك دختر خیلی خوب داشت · ویك دختر خیلی خوب هم صیغه کرد · صیغه اش را خدیجهٔ مطرب برد برای‌عین‌الدوله · وبه یك سید که برادرش مجتهد بود دخترش‌را شوهر داد · که بعد از خانهٔ شوهر اورا دزدیدند · سمسار میگفت دین رفت نفهمیدم دین کدام یکی بود · خیال میکردم هر کدام باشند دین خوب چیزیست · چون از دین داشتن خودم نا امید بودم بجهنم راضی شدم وطمع بدین نکردم · این روزها که تیول بر گشته ودر مواجب و مستمری گفتگواست وتسلط یك پارهٔ حاکمان کم شده ومداخل یك پارهٔ مردم ازمیان رفته بازمیشنوم میگویند دین رفت · یك روزی هم خانهٔ یك شیرازی روضه بود من رفته بودم چائی بخورم یك نفرکه نبیرهٔ صاحب دیوان شیرازی بود آنوقت آنجابود · می گفت سه هزار تومان پیش فلان شیخ امانت گذاشته‌ام حاشا کرده‌است دین رفت خیلی مردم هم قبول داشتند که دین رفت · مگر یك نفرکه میگفت چراپولت را پیش جشیدامانت نگذاشتی که حاشا نکند · دین نرفته عقل تو با عقل مردم دیگرازسرشماها رفته · خیلی حرف ها هم زدند من نفهمیدم · باری سر گردان مانده‌ام که آیادین کدام یك ازینهاست · آنست که آخوند مکتبی گفت · ؟ یا ملك وقف است ؟ یا احمد قشنگ قهوه چی است ؟ یاصیغه ودختر سمسار است ؟ یا سه هزار تومان است ؟ یا تیول ومستمری ومواجب است ؟ یا چیز دیگر ؟ برای خاطر خدا وآفتاب قیومت بمن بگوئید که من از جهنم میترسم

غلام گدا آزاد خان علی‌اللهی

جواب

کره آزادخان   اگرچه من وتو بعقیدهٔ اهل اینزمان حق تفتیش اصول عقاید خودرا ندرایم اما من یواشکی بتو میگویم که درصدر اسلام دین عبارت بود (از اعتقاد کردن بدل واقرار نمودن بزبان وعمل کردن بجوارح واعضاء) ولی حالاها چون ماها درلباس اهل علم نیستیم نمیتوانیم ادعای دین داری بکنیم · اما حاج میرزا حسن آقا و آقاشیخ فضل‌الله وقتیکه ازتبریز و طهران حرکت میکردند میفرمودند ماکه رفتیم اما دین هم رفت ·

(روز نومه چی)

تقریظ و اعتراض

عزیزم حبل‌المتین   بعضیها میگویند بلکه تو خدا نکرده با اینکه مذاکرات مجلس شوری را نسبت به تعدیات وظلم و اجحاف پسرنواب والا فرمانفرما درنمرهٔ ۱۲۲ روزنامهٔ شریفهٔ مجلس خواندهٔ با وجود این باز از حکومت کرمان ترسیدهٔ که قلم را بر داشتهٔ و بقول خودت با آن زرنگی زشت وزیبا بهم بافتهٔ و مقالهٔ تقریظ واعتراض برای صور ماساختهٔ ·

اما نسبت ترس که بتو نمیتوان داد برای اینکه به بینم کجائی هستی · آهای یادم افتاد مگراهل آذر بایجان نیستی ؟

چرا · خوب تا حالا کدام آذر بایجانی ترسیده که تو دومی باشی · نه · نه · این حرف مفتی است تو اگر جرأت نداشتی ومیترسیدی اینطور قوچ وار پس نمیرفتی شیروار پیش نمی آمدی وکله بکلهٔ صور نمیگذاشتی · حالا نگاه کن آدمی است بلکه هم ترسیده باشی اگر ترسیدهٔ خجالت نکش زود محرمانه بمن خبر کن یك قوطی مومیائی اصل دارم برات میفرستم · یك انگشت هم نمك دهنت بگذار اما به بین اینهارا تو خون دیدی بیا نمك غریبه نباشد برای آنکه میترسم آنوقت خدای نخواسته مجبور شده رعایت حق نمك بکنی

بعضی ها هم تصور میکنند که زبانم لال هفت قرآن

در میان بلکه تو برای گرانی نان وگوشت وزیادی خرج اداره مجبور شدهٔ که از آن پاکتهای سبك وزن سنگین قیمت باداره راه بدهی . این را هم من قبول ندارم چطور؟ میشود که تو برای پول آنقدر سنگ بچهٔ هیجده ساله را بسینه بزنی وحرفهای وکلا کرمان را با یك صندوق کاغذ متظلمانهٔ اهالی آنجا انکار بکنی . اینها بعضی آخوندها وسیدها هستند که پول میگیرند و بحضرت عبدالعظیم میروند . امّا من وتو که الحمدالله اگر آخوند وسید هم باشیم بعداز تفضلات جناب حاج معین‌التجار بوشهری از جان ومال هرچه داریم در راه ملت گذاشته ایم . خیر - هر کس این حرف‌را بگوید اول کسی که توی دهنش بزند من خودم هستم .

بعضی‌هم که از قدرت قلم تو خبرندارند خیال میکنند که ممکن است این مقاله را از روی مفتاح پرنس ملکم خان برداشتهٔ که این طور شیرین و آب دار نوشتهٔ و ماشاالله بقوت فصاحت اختیارات افراد اهالی یك مملکت را یکدفعه سلب کرده وملت را گرفته وبسته ودست پهلوان دادهٔ . نه . استغفرالله . این هم حرف پوچی است . من خودم میدانم که چشمم کف پات کالك در سلك تو اثرش بیش از اینهاست اینها هیچ کدام نیست . غلط میکنند با هفت پشتش که این نسبت ها را بتو میدهد . امّا رفیق حالا خودمانیم تو که همان روز اول یواشکی از من پرسیدی « رنده مکتوب را قالب زدی ؟ » من هم که در همکاری لوطیانه بتو گفتم بان سبیلهای مردانه جعلی نیست ومال یك نفر آدم خیلی گردن کلفتی است که حاضر است تا کلمهٔ آخرش را جواب بدهد . بازچطور شد که درضمن آن تقریظات دور و نسبت کذب بما دادی وصریحاً اسم افترا روی ما گذاشتی . مگر تو خبر نداری که مردم ایران شرف دارند و با آن گمرك صدی نودو پنج که مسیو نوز مرحوم بشرف بست که ازسرحد داخل نشود باز صدای شرف شرف بر ضد ما هرروز در وزارت عدلیه بلند است .

در هرصورت میرویم سر مطلب .

من یقین دارم که پول نگرفتهٔ . تضمین و قرض التزهم که بکار نبردهٔ . ترس هم که نداری پس چرا این حرفهارا نوشتهٔ ؟ هان . اینجا دیگر تنها یك دخو لازم‌است که سر گاورا از خمره بیرون بیارد .

پس حالا رای دخو چیست ؟ بگذار بگویم . آی نگاه کن میترسم برنجی". حالا بیا مرگ دخو نرنج . میدانی که اگر برنجی کلاهمان توهم میرد . آنوقت روزنامهٔ یك ورقی که بپول بیچاره‌ها مات نوشته میشود با این فقرلدام علمی و فصاحتی ناچار میدان محاربهٔ کاشی وآذربایجانی خواهدشد . مطلب‌را فراموش نکن از اینجا دوکله بحاشیه میرویم .

بله . یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکی نبود . یك وزارت عدلیه بود . یك آصف‌الدوله و یك مسئله اسرای قوچان بود . از اینها گذشته یك روز نامه‌چی بود بله یك متهم در وزارت عدلیه مجلس استنطاق بود . این روز نامه چی هم هرروز برای کسب اخبار در آنجا حاضر بود . استنطاقهم تا نزدیکهای ظهر طول میکشید . هواهم گرم بود . توی خانهٔ روز نامه چی هم جز پنیر وسبزی چیزی نبود . خانهٔ روز نامه چی هم دوربود بوی مسمای بادنجان و کباب جوجه هم وزارت خانه را پر کرده بود . توپ ظهر یکدفعه . . . باقیش یادم رفت .

❊ دخو ❊

❊ بشارت ❊

چند روز قبل وزارت داخلهٔ ما محض کمال عطوفت ومهربانی به هفت وزیر مسئول دیگر درحضور خودشان اجازهٔ جلوس روی صندلی مرحمت فرمودند . واقعاً این مکرمت شاهانه در خور هزار گونه تمجید است امید واریم که جناب معظم همیشه در ذره پروری و بنده نوازی نسبت بما رعایای باوفا یکدل وتا شاعران ما مدح گویند ورمالها وچله نشین ها طلسم و نیرنج نویسند و تقویم جناب حاجی نجم‌الدوله شاید ونشاید بکار برد بر اریکهٔ مجد وسروری پاینده وبرقرار باشند

❊ تعطیل عملجات در حضرت عبدالعظیم ❊

دیروز عملجات بازار دین فروش ازکمی مزد دست ازکار کشیدند واز قرار مذکور آدمی بخشای بمزدشان افزوده‌شد .

❊ توضیح ❊

آقامیرزا اغلامعلی مرتضوی ازفدائیان وطن وازمشروطه خواهان حقیقی‌اند . میرزا غلامعلی ترك که درشماره پنجم ذکرشده دیگری است .

❊ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ❊

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۷ و ۸) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلُونْ) (صفحهٔ ۱)



فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُمْ

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾
﴿ عنوان مراسلات ﴾
﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾
﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾
پنجشنبهٔ ۲۱ جمادی‌الاخره ۱۳۲۵ هجری
۲۰ اسفندماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی
اول ماه ژویت ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
ولوایحی که موافقت با مسلك ماداشته باشد با
امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع
اداره مختاراست پاکتهای بدون تمبر
قبول نخواهد شد

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان
﴿ قیمت تك نمره ﴾
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

درایران مدتهاست رسم شده که صحت وسقم ووجود و عدم حقائق ثابته دنیا را بسته باعتقاد یا انکار شخصی خودشان میدانند

زمین کروی نیست

برای اینکه ما اعتقاد نداریم .

ماه کوچکتراز مریخ نیست

برای اینکه ما اعتقادنداریم .

وبا میکرب ندارد .

برای اینکه‌ما اعتقاد نداریم .

طلا بسیط نیست

برای اینکه‌مااعتقاد نداریم .

هوا مرکب نیست

برای اینکه ما اعتقاد نداریم .

عناصر ممکن نیست از چهار تا بیشتر باشد

برای اینکه‌ما اعتقاد نداریم .

کشتی های انگلیس در کمتر از بیست و چهار ساعت نمیتوانند تمام بنادر خلیج فارس را متصرف شوند

برای اینکه‌ما اعتقادنداریم .

کارخانهٔ دنیا فقط منتظر انکار و اعتقاد ماست . اگر اعتقاد کردیم همه چیز بوجود می آید . و اگر انکار نمودیم همهٔ دنیا معدوم میشود .

عقلای دنیا در مقابل این جهالت بحت واین خود پسندی مضحك اینطور بما میگویند . اخوی . اعتقاد یا انکار شما نسبت بحقایق تغییر ناپذیردنیا یا خواسته‌های ازلی خدا ضرری نمیرساند . چه اقرار کنید وچه‌انکار نمائید حقائق درجای خودش ثابت وتغییر ناپذیراست . نه باردّ شما سیارات از حرکت می ایستد . ونه باقبول شما ثوابت بحرکت می آید .

وباز یکی از مسلمیات همین عقلا که حقاً بر چنین جهالت ونادانی ما میخندند این است . که موافق یك

قانون آشکار عالم . یك حقیقت ثابت انکار نا پذیر دنیا ویك میـل و ارادهٔ خدائی . اساس دنیـا براین است که قوی ضعیف را بخوردو بزرگ کوچك را غذای حیات وسرمایهٔ بقای زندگی خود کند . وساده تر اینکه طبیعت دنیا از ضعیف متنفر است . و بقوی کمك میدهد . طبیعت دنیا میخواهد تمام اعضا واجزاء هیئت خودش رشید وقوی باشند . ضعفا بمرور از میان بروند . واقویا جای آنان را بگیرند

موافق اصول علم احافیر هزاران از انواع حیوان درقدیم بوده که بواسطهٔ ضعف و مغلوبیت امروز نژادشان نیزاز دنیامنقرض‌شده و حتی برای باغ وحش برلن هم یکی محض نمونه باقی نمانده است . و حالاهم موافق تجربه های علمی روز بروز از عدهٔ انواع ضعیفه میکاهد . وبر شمارهٔ دستجات قوی می افزاید .

برای اجرای این مقصود عمده دوقوه در طبیعت حیوان گذاشته شده است یکی شهوت که برای جلب لوازم قوت است . دیگری غضب برای سد جلو ضعف .

اگر صدها دانشمند حکمی برای این دو قوه هزار ثمر ونتیجه بتراشند . عقیدهٔ همان عقلای سابق الذکر این است که موافق حس وعیان ایجاد این دوقوه برای همین یك مقصود عمده است که ضعیف ازمیان برود وقوی‌قویتر بشود . وبعبارة اخری‌اولاد رشید طبیعت بمانند . وفرزندان ضعیف آن پایمال شوند .

ساحت دنیا میدان وسیع این جنگ جهانی است و تمام جاندارهای عالم مبارزان این میدانند . وحکم هم همیشه با غالب است .

. فریادهای جان سوز مقتولین ومجروحین این میدان که ناشی از سوء استعمال قوهٔ غضب و شهوت است . انبیاء کرام حکمای عظام وعلماء اخلاق دنیـارا بر این داشت که بواسطهٔ احکام الهی بوسیلهٔ قوانین اجباری وبتوسط گویا کردن زبان وجدان استعمال این دو قوه را تعدیل کنند .

اگر تمام مواعظ کتب آسمانی همهٔ‌اوراق حکمتی و کلیهٔ رسائل اخلاقی دنیارا ورق ورق کنند جز تعدیل استعمال این دو قوه در آنها دیده نمیشود .

تعدیل یعنی میانه‌روی . نگاه داشتن حد وسط . و منع از افراط وتفریط .

ولی‌بد بختانه در چین در افغان در عثمانی ودر ایران بواسطهٔ یك مشت مردم ضعیف‌النفس ناقص الخلقه که بعلت ضعف قوای دماغی بر ای فکر کردن تنها نیز که در دیوانه های دنیا هم طبیعی است‌محتاج‌باستمداد ازبنگ وافیون بودند چنان این خواسته های خدائی و قوانین انبیا و حکماء ونصایح علمای اخلاق به بدی دنبال‌شد که نه فقط ملل آسیائی از افراط قوهٔ جلب‌نفع و دفع ضرر و مسلط شدن بر تمام گردن کشان دنیا باز ماندند بلکه بکلی تسلیم پیش‌آمدهای طبیعت‌و اتفاقات‌دنیاشدند . بان حد که امروز (درویش باش) . (پشمش بدان) . (دنیادوروزاست) تکیهٔ‌کلام‌هرظریف و ادیب‌واویکی از محکمترین اصول فلسفی زندگی ایران است .

ودر صورتیکه اصرار بجد وجهد وسعی وکوشش وترك رهبانیت از اصول متقنهٔ اسلامی ماست باز مرشد بعدازآنکه بست تریاك را بحقه می چسباند وکلهٔ بی مغز خودرا از دود مسموم پرمی‌کند میگوید

کسب جز نامی مدان ای نامدار
جهد جز وهمی مپندار ای عیار
لخت‌وعورلنگ‌و لوك و بی ادب
سوی او میغیژو اورا می طلب

وفلان مناسب خوان نیز محض اینکه سری توی سرها بیاورد و از قافله بی ننگها عقب نمانده باشدبشعر

چه جای شکروشکایت ز نقش پیش و کم است
که بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند

تمثل میجوید .

اعم از اینکه اهل ایران تصدیق نمایند یا تکذیب کنند حق زندگی در دنیا مال کسی است که قوت‌داشته باشد . وکسی‌که دردنیا قوت نداردحق‌زندگی ندارد .

امروز برای ما اگر بخواهیم زنده باشیم پیش از هر چیزرفع مقتضیات ضعف وبعدتحصیل اسباب قوت لازم‌است

اگر برای ضعف آشکار ما دانشمندان‌ایران دو هزار سبب از عدم قشون منظم نبودن اسلحه و نداشتن کشتی های جنگی بیان کنند مایهٔ ضعف‌مایك چیز بیشتر نیست وآن راه دادن خیالات‌خانه‌خراب کن صوفیه و حشیشیها

درحوزهٔ حقایق اسلام است ۰
برای مدعی حیات یعنی آنکه میخواهد حق زندگی داشته باشد این خیال سمی است مهلک که تریاقش درهیچ دوا خانهٔ بزرگ دنیا بدست نمی آید ۰

اگر درمانی در یک گوشهٔ عالم برای علاج اثرات این سم باشد فقط وفقط دردواخانه مقدس اسلام است ۰

نسخهٔ این دوای معجز نمارا بماهم بنمائید ؟

نسخهٔ این دوا آنطور یکه از شفا خانهٔ مخصوص اسلام بما رسیده این است

لارهبانیة فی‌الاسلام

من دق بابا ولج ولج

من طلب شیئاً وجد وجد

اعقل وتوکل

کن فی دنیاك کانك تعیش فیه ابداً

قدر شربت وطریقهٔ استعمال این دواچیست ؟

اگر کسی واقعاً احساس اثرات این سم مهلک‌را درمزاج خودنموده و درفکر آن‌هم‌افتاده که بعلاج‌عاجل آن‌سعی کند منتظر باشدما درصفحات‌همین روز نامه نسخه های دیگر و طریقهٔ علاج را مفصلا بمرور درج مینمائیم ۰

❀ تشکر ❀

اگر کسی بنظر دقت در تاریخ اجداد ما به بیند میداند ۰ که تمام فتوحات بزرگ تاریخی‌ایران که‌امروز سند نجابت و قبالهٔ شرافت ماست ۰ راجع بقبائل و ایلات این مملکت‌است ودر چندین پیش‌آمد های ناگوار که حیات ایران در خطر وبقای آن مردد بود ۰ همین قبائل و ایلات ما بودند که قدغیرت و مردی علم نموده و ایران را از قید بندگی ورقیت اجانب خلاص کردند ۰

شهرت رشادت وجوانمردی وشجاعت این قبائل بقدری دنیارا پر کرده که تمام دول نظامی عالم از آلمان تا ژاپون بکرات سیاحان مخصوص برای تحصیل اطلاعات در بارهٔ همین قبائل بایران فرستاده اند وهمه دفعه بادست پر و دواوین‌ملو برای مزید اطلاعات جنگی هموطنان خود مراجعت کردند ۰ الحق در مقابل این رشادت وشجاعت که در قبائل وعشائر ایران طبیعی است ماهیچ رعایت حق‌شناسی نکرده وچنان این‌سربازان و فدائیان داو طلب وطن را از نظر دقت گذاشته وقدری از تشویق و تمجید ایشان صرف نظر نموده‌ایم که امروز نزدیکست‌اخلاق وعادات سیئهٔ شهریها بواسطه یأس و ناامیدی وخستگی از خدمت بی مزد غیرت ورشادت این یك مشت حامیان وحافظان وطن را بکلی خراب و فاسد نماید ۰ چه این امر بدیهی است که هنوز رتبه و مقام انسانیت خاصه در ایران بدان حد نرسیده که نیکی را فقط برای اینکه نیکی است پیروی کنند ۰ و بدی را محض اینکه بدیست از دست بگذارند ۰ ناچار آدم امروزی دنیاهرچه هم مایل بخیر و هارب از شر باشد انتظار قدر دانی و حق شناسی از برادران نوعی خود دارد ۰

دولت انگلیس الان سالهاست که بهزار حیله و دسیسه از قبائل افشار و بختیاری وقشقائی وسایر ایلات ما تجنیب میکند ۰ و این معنی را یکی از بزرگترین وسائل نفوذ خود در ایران میداند ۰ و ما سهرابخان قشقائی وحسینقلیخان بختیاری ورضاخان عرب وجعفر آقای شکاك وجوانمیر کرمانشاهانی و غیرهم رافقط محض تحصیل مناصب وبدست آوردن امتیازات دولتی بدشمنی مملکت معرفی کرده وبانواع خیانت وحیله این جوان مردهای غیور شجاع را بدیار عدم میفرستیم ۰ و امروز در صورتیکه در صدد آن هستیم که از ملل متنوعهٔ ایران (چنانکه حق هم همین است) در دارالشورای مقدس ملی خودمان وکیل انتخاب کنیم یك نفر عالم ویك آدم وطن پرست باین خیال نیفتاد که چرا از هرقبیله وطایفه ایلات وعشایر ما یك نفر اقلاً باید انتخاب شود ۰ از تمام این مراتب گذشته در هرموقع که این طوایف غیور بواسطهٔ شجاعت فطری وحب وطن ذاتی خدمتی نمایان بملت کردند یا منشأ اثری بزرگ در وطن شدند ۰ یك‌نفر مأمور دولت تمام خدمات آنهارا بجمع خود آورده وزحمات ایشان‌را باسم‌خویش‌جلوه‌داده صاحب منصب و مواجب ونشان و امتیاز شد ۰ ناچار این حق ناشناسیها واین صرف نظر های‌حقوقی هرشخص شجاع را ازکار میاندازد وهر مرد رشیدی را از جهد و اقدام‌مأیوس میکنند ۰ چنانکه جناب‌امیرالامراء العظام داودخان‌سهام‌الممالك ایلخانی‌قبیلهٔ کلهر دراین عائلهٔ‌شاهزاده

سالارالدوله منشأ خدمات بزرگ شد ودرحقیقت آنچه در باب این غلبه وفتح شبیه باعجاز میشنویم راجع بان وجود غیرتمند وشجاع است . وباز می‌بینیم که حالا خدمات ایشان را بنام شخص دیگری تمام کرده و ابداً اسمی از فاتح وغالب حقیقی در میان نیست — البته اولیای دولت ما در این دورهٔ اخیر دیگر بتجدید رسوم وعادات قدیمهٔ خودشان راضی نخواهند شد وحق را بحق دار خواهند رسانید وما اینک محض بصیرت شرکاء عظام خلاصهٔ مکتوبی که از کرمانشاهان رسیده است درج می نمائیم .

مکتوب

از ورود جناب داودخان سهام‌الممالک ایلخانی ایلکاهر استفسار شده بود تلگرافاً وقایع را مخابره نموده واینک هم مضمون آنرا مجدداً عرض مینمایم .

روز شنبهٔ ۲۶ ماه ربیع‌الاخر ۱۳۲۵ از (کنکاور) اردوی سهام‌الممالک بسمت (نهاوند) که هفت فرسخ مسافت دارد حرکت کرد و در دو فرسنگی نهاوند فرود آمد وخیال اطراق نمودن شب را داشتند که روز بعد باردوی امیر افخم ملحق شوند و از حرکت وورود خود نیز به امیر افخم اطلاع دادند . شاهزادهٔ سالارالدوله که از آمدن ایشان خبر شدند عزم تسخیر شهررا نموده وبطرف نهاوند سوق لشکر میکنند وتمام سنگر هارا از دست سرباز وسوار میگیرند وزن ومرد از خوف وواهمه از شهر خارج میشوند . امیر افخم دو نفرسوار بعجله نزد سهام‌الممالک فرستادند که اگرفوراً خودرا نرسانید کار از دست میرود وشهررا تصرف مینمایند ایشان هم بدون درنگ ضرغام لشکر پسرشان را بادویست نفر سوار زبدهٔ کاری ایلغاراً فرستادند باقی‌سوار هارا هم بترتیب مخصوص روانه نمودند . از گرد و غبار یورش وتاخت‌سوار ها شاه زادهٔ‌سالارالدوله‌بادوربین ضرغام لشکر وقشون اورامی‌بیند طولی نمیکشد که سوار ها شلیک کنان داخل چهار سنگر شده و آنها را شکست داده بطرف کوه میگریزانند و شبانه نیز تا مسافتی آنان راتعاقب میکنندو اگر تاریکی شب‌نبودبکلی آنان را معدوم‌الاثر کرده‌بودند و دوسه روز دیگر هم نمیگذاشتنداین غائله باقی بماند .

سهام‌الممالک خیال داشتند در وقت طلوع آفتاب شش دسته سوارمجرب جنگ آزمای بجهت محاصره آنان امر به یورش بدهند که یکی از آن میان قصد و نیت ایشان را بهشاهزادهٔ سالارالدوله خبرمیدهد که اگر امشب حرکت‌نکنید دستگیر میشوید شاه زاده نیز باتظرعلیخان امرائی شبانه بسمت لرستان رفتند . ازتفضل‌الهی‌تمام قشون سهام‌الممالک سالمند مگر یک‌نفر که در سنگر گلوله خورده وبی خطر است .

مقالهٔ یکی ازمخدرات‌وطن‌دوست

از زمانیکه اهل ایران از خواب غفلت بیدار و از مستی هشیار و از کرده ها پشیمان . واز حرکات خود منزجر . واز افعال خود منفعل . پنبهٔ جهالت از گوش برگرفته . دیدهٔ حسرت گشوده بر همسایکان خود نگرانند . ودست تأسف بدندان ندامت گزیده بر بیچارگی خود گریانند . وبش خود میگویند . بعداز تمام بد بختی ها خوبست بحمدالله باز بیدار شدیم . ودر تمام جریده هاخوانده‌میشود که (کسیکه ازخواب چندین هزار ساله بیدار شد دوباره ممکن نیست بخواب رود .)

یا للعجب ! گویا این مدیران محترم خودشانرا دیده‌اند . یا اینکه مردم ایران رادرست نشناخته‌اند . چه می بینم اشخاصیرا که تا کنون همیشه در صدد بیداری خلق بوده بر مستبدین بی تعصب بد می گفتند و ایشان را از حرکاتشان متنبه میساختند . بیک جزئی تغیبریکه از بزرگترانشان دیدند ورق را برگردانیده با انجمن‌مخالفین وخائنین هم قسم وهم قلم شده اند . پس از اینجا معلوم میشود که خیر اهل ایران هنوز در خوابند وجز معدودی بیدار نیستند

مثلا در بارهٔ شیخ فضل‌الله همه میدانید که مشارالیه چه فتنه ها که بپا کرده است و تاچه اندازه مردم را پریشان خاطر نموده . تاکنون اغلب مردم از غنی و فقیر کبیر وصغیر با مجلس مقدس شورای‌ملی همراه . و با تمام برادران وخواهران وطن هم زبان‌بودند . اکنون

دیده وشنیده میشود که همه هم لسان میگویند مردم بابی شده اند وبا رئیس خودشان در صدد اذیت مشار الیه و پا مال کردن دین اسلامند . انصاف میخواهم . آیا شیخ مذکور دین اسلام است ؟ . اگر میگویند پیشوای دین اسلام است . پس چه شد که آقایان حجج الاسلام آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا میرزا سید محمد دام بقائها پیشوای دین مبین نیستند . بهر حال بنده عرض میکنم که خیر مردم هنوز در خواب هستند . شخصیکه حشیش خورده باشد نخست که بخواب رود چند کلام پرت میگوید وبعد بخواب بسیار سنگین فر و میرود . ودیگر بچماق هم نمیتوان بیدار کرد . خواهید فرمود که آن اشخاصیکه با مستبدین همراه شده اند ؟ بنده هم عرض میکنم از جملهٔ این اشخاص یکی هست که با شما دوست است که من نمیخواهم اسم اورا عرض کنم وبر شخص با هوش شما پوشیده نخواهد ماند و نیز بر آنکسیکه مرتکب این کاراست پوشیده نیست . افسوس میخورم که چرا مرد نیستم تا (گویم آنچیز ها که میدانم . بکنم آنچه را که میخواهم) وتا آخرین قطرهٔ خون خودرا در راه وطن ریزم و (ترسم آخر که کند تیشهٔ غم ریشهٔ ما) آه که نمیدانم مردها از چه می ترسند و از چه می هراسند قلم اینجا رسید سر بشکست

﴿ یکی از نسوان جان نثار وطن ﴾

اگر از درجش مضایقه دارند عودت دهید (تا بدانم که بحرف منت انکاری هست .

﴿ دفاع ﴾

وقتی که مردم ایران طبقه بطبقه و صنف بصنف بتدریج وترتیب مردند ودر قبرستان ظلم و لحد جهل مدفون کشتند وبفنأ مطلق رسیدند نخست طبقهٔ رعیت وفقرأ زیر بار استبداد منقرض شدند پس از آن اشراف واعاظم وعلمأ بواسطهٔ تقهقر وتنزل مدید بورطهٔ انقراض افتادند آنوقت نوبت براولیأ رسید وآنها نیز در گرداب عظیم انمحأ تابع اقتضأ قضأ وتقدیر انقراض شدند در این خاك وسیع که یك وقتی كلزار تمدن آسیا و آباد و مسکون بامللِ حیه بود جز یك مستبد بزرگ وجبار قهار خونخوار جنبندهٔ دیگر نماند وماننـد بوم از عرش عظمت خود بدین ویرانهٔ پر از اطلال دارسه و این اسکلت ها وعظام رمیمه وجماجم متفرقه نکاه انداخته خود بخود میگفت لمن الملك والحكم اليوم . وخود جواب میداد للسلطان الواحد الجبار . بالاخره بعد از آنکه این صحرای خالی مدتها تماشا گاه وحسرتگاه سکنهٔ ممالك دیگر بود دورهٔ موت وفنا بسر آمد وهنگام بعث ونشور در رسید اسرافیل ما نیز از یك گوشه سردرآورد ودهانش را به سر قرن چهاردهم هجری گذاشته وصوری دمید . از آواز روح افزای آن صیحهٔ حق جنبشی درقلوب مرده وتزلزلی در ارکان عالم استبداد پیدا شد . ولی چون تنزل وخرابی در هر شعبهٔ ازشعبات اجتماعیهٔ این قوم راه یافته وتقهقر ومرگ درهرطبقهٔ از طبقات ملت ظاهر شده بود ودر این دیر زمان که این گروه بدرکات سافلهٔ پریشانی وضع تنزل نموده بود همهٔ آداب مدنیه آنها از زبان وادبیات وصنایع وعلوم و ادارهٔ سیاسی ووضع زندکانی وطراوت حیات وتجارت وثروت و حتی دین ومذهب هم دوچار انکسار وضعف گردیده بودوهریك از ملائکه بعث (جرائد) دراین روز (اذا الوحوش حشرت) . به اصلاح یك شعبهٔ از اوضاع این ملت فلك زده و علاج یك عضو از اعضأ این جسد عظیم مشغول شده وهرکدام بنحوی در کنار کشیدن و نجات دادن این کشتی طوفانزده میکوشیدند اسرافیل مانیز برحسب غیرت اسلامیت وتعصب دینی بنای تحسر و تلهف برای دین مبین متروك خودمان گذاشت . وندای (علی الاسلام فلیبك الباكون) درداد . برزوال عزت اسلام و ضعف این دین بزرگ وغریب شدن آن در این آخر الزمان وتقهقر آن در اقطار عالم وسپری شدن دورهٔ ترقی آن دراکناف جهان زاری آغاز کرد . بلی ما از ته دل بر پریشانی حال این مذهب حنیف میگریستیم و بر کتاب خدا که مصادیق (فی قلوبهم زیغ) بمفاد (نبذوا کتاب الله ورأ ظهورهم) آنرا پشت سر انداخته و بدلخواه خود بدون رسوخ در علم آنرا تأویل نمودند به دیدهٔ غم می نگریستیم وبدان آئین مقدس که یك روزی پرچم لواء حقه اش از کاشغر تا نهر (لوار) فرانسه می وزید . و سایهٔ بال همایونش بر معمورهٔ کرهٔ زمین می افتاد . بدان کیش منزه که بد بختانه حقائق عالیه

و معانی مجردهٔ آن جوهر آسمانی بازیچهٔ علماء سوء و آنها که بر امت پیغمبر ما از جیش یزیدبن معاویه مضر تر است شد تأسف می‌بردیم این بود که قلم ما نیز از نمرهٔ اول با هزاران سوز وگداز بعالم طامسه ورسوم عافیهٔ شوکت این دین قیم نظر انداخته و خون می گریست ۰ وکم کم قدم بخط ایقاظ افکار وتنبیه خواطر بر این نقصان فاحش و معالجهٔ این زخم که بزرگترین دردهای ملت متدین محسوب میشود گذاشت و جسته جسته بانتقاد معایب عارضه ونقایص طاریه برداخت اگر چه خود میدانست که این راه سخت تنگ وتاریك و بی اندازه درشت وباریك است گوش مردم باین حرفها مأنوس شده ووضع تنزل خودرا در آئینه ندیده ۰ ملت ما مثل کبك سر در برف کرده ونمیخواهدحال پریشانی خودرا به بیند ۰ بعضی‌هم هستند که بتنزل وخرابی تجارت ملت خود معترفند ۰ ضعف قوهٔ حربیه وسیاسیه‌را قائل اند ۰ و میدانند که ادبیات ما خیلی عقب رفته ۰ زبان ما ناقص شده ۰ از تمدن دوروازترقی اوضاع زندگانی عقب مانده ایم ۰ در علم کشتی رانی مساوی صفر هستیم ۰ زراعت بمنتهای فلاکت مبتلا شده ۰ علوم از خاك ما سفر کرده ۰ بلی به تنزل همهٔ این احوال اجتماعیه معترفند ولی با این همه خیال میکنند که شوکت دین و عزت مذهب بهمان ترقی قدیم است که بوده وهیچ قصور و انحطاطی در آن‌راه نیافته وحال آنکه این خیال بکلی منافی باقوانین سیر تاریخ و اصول ترقی و تنزل اوضاع اجتماعیهٔ ملل و تلازم آن احوال با همدیگر است ۰ در صورتیکه هر کس که اندك اطلاع از تاریخ دنیا دارد میداند که بارقهٔ سطوت اسلام در اندك مدتی انظار اهالی ربع مسکون را خیره نمود ودر ظرف چهل سال عالم متمدن یعنی آسیای غربی و افریقای شمالی را گرفت وروز بروز در اقاصی کرهٔ ارض منتشر می گشت ۰ و هر قوم وحشی باندك زحمتی بحقائق بسیطهٔ این دین وقواعدسهله وسمحهٔ آن شریعت آشنا می شدند ۰ تا در کمترین وقتی سایهٔ وسیع آن بر فرق سکنهٔ جزائر اقیانوسیه هم افتاد و بدانجاها که امروز ها تازه مکتشفین مغرب و سیاحان عالم دنیا قدم بان‌اراضی وجزائر میگذارند و بواسطهٔ کشف آنها افتخار میکنند دعاة دین اسلام در صدر اسلام برای نشر دین حنیف بدان اماکن رخت بسته و بساط انداخته بودند ۰ درسی سال‌شبه جزیرهٔ عربستان از غیر مسلم پاك شد ۰ وایران وشام ومصر و قبرس و قیروان و مغرب مفتوح گشت ۰ و تا اواخر قرن اول قواد ودعاة آن باشمشیر وقلم قدم بخاك اروپا گذاشته و شبه جزیرهٔ اسپانیا (اندلس) ونصف خاك فرانسه را قلمرو خلافت اسلامیه نمودند ۰ چرا ؟ زیرا که اصول اساسیهٔ اسلام مصون از شوائب واکدار بود ۰ چرا ؟ زیرا که اعمال مسلمین مطابق اقوال ایشان بود ۰ چرا ؟ زیرا که علمای اسلام جز کاشانهٔ گلی و فرش حصیری وغذای بی خورش متنعم به نعمتی از لذاید دنیوی نبودندواوقات خودرا به نشر دین خود درمیان اقوام وحشیه وحیوانات عجماً و مصادیق (اولئك کالانعام بلهم اضل) میکردند وبساطت و حلاوت و صفا این دین وتنزه و تقدس پیروان و پیشوایان آن‌بود که اقوام مختلفه از دور و نزدیك مقدمة الجیش داعیان آنرا استقبال میکردند ومفهوم (یدخلون فی‌دین‌الله افواجاً) رامصداق میشدند ۰ ولی چه‌شد بعداز آنکه آفتاب در ممالك اسلامیه غروب نمیکرد که ظل اسلام از ممالك دنیا رو بزوال گذاشت چه شد که باین روزسیاه ماندیم ودویست وهفتاد ملیون از سیصد ملیون نفوس اسلامیه گرفتار تبعیت اجانب شدند ۰ چه‌شد که دین حنیف ما پیش خارجیان منافی تمدن وترقی محسوب والعیاذ بالله منفور شدزیرا بعداز آنکه‌دورهٔ خلفای‌راشدین سپری شد وخلافت ظالمه یاسلطنت جائرهٔ اموی تأسیس گشت برای اخذ جزیه یا باصطلاح ایران مداخل‌اهل کتاب‌را ولاة مسلمین مانع ازتشرف باسلام شدند برای آنکه واردات ومالیات مملکت کم نشودزیرا که‌بعضی‌علمای ما ازحقایق اسلام غفلت کرده وظواهر قشریهٔ آنرا گرفته و تابع هوی و هوس خود کردند ۰ زیرا که جامع‌المعقول والمنقول که در زمان تمدن اسلامی و دورهٔ ترقی آن درمیان متقدمین یکی از خصائص ممتازه و صفات بارعهٔ علمای ما شمرده میشد بعداز علامهٔ‌حلی وخواجه نصیرالدین طوسی جزو القاب وعنوان روی پاکت ودیباچهٔ کتاب شد ۰ زیرا که بعداز آنکه علوم عقلیه‌را درصدر اسلام بهزار زحمت ومنت از یونان

بممالك اسلام نقل وترجمه میکردند و باتعلیمات عالیهٔ اسلامی تطبیق می نمودند در ازمنهٔ اخیره کتب خطی عتیقهٔ آن علوم‌را با آب کر تطهیر میکردند زیراکه‌بعداز بلیهٔ مغول علوم و معارف اسلامی منحصر بمباحث الفاظ واغلاق عبارات والغاز ومعمیات گشت . زیرا . آه . دریغا ! ! چند نفر جهلمند های ملبس بلباس علم تقریباً (۶۰۰) سال قبل درزمان (ولاد یمیریك)پادشاه روس ملت عظیم دنیارا ازتشرف باسلام مانع شدند یعنی ملت روس را فقط سر خوردن گوشت خوك از اعتناق مذهب پاك بازگذاشتند که امروز دویست کرور نفوس متمدن‌را ازماجدا انداخته‌اند که اگر مسلمان شده بودند امروز هم یکی ازبهترین ملل اسلامیه بودند وهم بمرور زمان گوشت خوك هم نمیخوردند یعنی بعداز یك پشت مسلمان صحیح میشدند ولی چه فایده که بعضی علمای آن زمان مثل اغلب علمای سوء آخرالزمان از تعلیمات صحیحهٔ حقهٔ اسلام غافل بودند ودر بدو اسلام فقط اکتفا به (قولو لا اله الا الله) را فراموش کردند . زیرا دراین آخرین نفس ودم واپسین اسلام و انتهای رمق آن که یك لمحهٔ بصر بیشتر بزوال و انقراض استقلال دول اسلامی عموماً ووطن عزیز ما خصوصاً نمانده . باز هستند جمعی ازخدا نشناسها که سر ریاست موهومی چند روزهٔ خود وحسد دیگران میخواهند آخرین دوای این درد مزمن قاتل را بهم زنند وبه تلبیسات شیطنتکارانه مجلس شورای ملی بلکه دین اسلام‌را ازمیان بردارند . وکلمهٔ طیبه‌را از بسیط زمین براندازند . واین مشت مخلوق ذلیل فلکزدهٔ بدبخت گدارا رحم نکرده خانهٔ خراب و ویرانهٔ این مسلمانان را بدست کفار بدهند . برای اینکه چند صباحی قاضی‌القضاة طهران باشند .

واحسرتاه که پس‌از قرن سوم وچهارم هجری بعداز انحطاط شوکت خلافت عباسیه در آسیای غربی و سپری شدن دورهٔ فتح و اعتلای غزنویان وسلجوقیان درایران وهند وافول یاضعف خلافت (اندلس) بعداز عبدالرحمن ثالث دائرهٔ وسعت اسلام روبتقلص و تنگی گذاشت وپس‌ازآنکه مدتی پیشرفت وسیر آن درخارج حدود خود بتوقف دوچار شد کم کم اعضای خودش هم ازوی بتدریج منفصل شدند . وبدنش پاره پاره‌شد هرچه در دورهٔ ترقی بود همه برعکس شد . عوض انتشار دعاة آن درمیان ملل دیگر مبشرین مذاهب‌دیگر مثل مور وملخ درقلب ممالك آن بلکه‌قری و دهاتش پراکنده شدند وآنها مطالب خودرا بزبان خود‌مسلمین هرمملکت خیلی سهل وساده انتشار دادند وانفاق‌اموال نمودند . وبرعکس اجتناب رؤسای ما از ملل دیگر وتولید نفرت در قلوب آنها باوجود اینکه دعوت‌بدون امتزاج‌ومخالطه صورت نمیگیرد‌ایشان کمال سعی‌را درمعاشرت بامسلمین وجلب قلوب آنهاوبیان مقصود بزبان عوام بعمل آوردند تاکار رسید بدانجائیکه نباید برسد . چرا . زیرا رؤسای مسلمین از نواقص و معایب خود ازشدت غرور بکلی بیخبر ماندند و حقایق منزههٔ بسیطهٔ اسلام بمطالب غلیظهٔ تصوف‌وشعریات و سفسطهای مذاهب باطله مخلوط شد . وموهومات واساطیر و عادات‌وخرافات‌وحشیانه به‌قلوب مؤمنین‌راه‌یافت درصورتیکه اسلام هرگونه خرافات‌را ازسائبه . وحام . وفصیله . وطیره . وضرب اقداح . وغیره وغیره منسوخ داشت . رؤسای مانخواستندمعایب‌حادثهٔ امور خودمانرا نه ازدوست ونه‌از دشمن‌بشنوند . وابداً گوش به‌هیچ گونه انتقادات ومباحثات ندادند . ومفاد (یستمعون القول فیتبعون احسنه) را پیروی نمودند . تنقید و دلسوزی‌را باتوهین به شرع ودین مشتبه و ملتبس کردند تا یك کله حرف بر خلاف آراء مسلمهٔ خودشان (بدون آنکه در آن مطلب اجماع و شهرتی باشد) می شنیدند دست بجانب برهان حسی درازکرده ودهن به تکفیر ولعن باز نمودند . هرکس که باصلاح مفاسد ادارات روحانیه وتنقید معایب ونواقص روحانیین بر خاست و مردم‌را متذکر بدان احادیث متروك نمود که در ذم علمأ سوء و ارد است وخاطر هارا متوجه‌ساخت باینکه راهنمایان ما همچنانکه خودمان در این ازمنه وقرون اخیره از معقولات وعلوم حکمیه وعقلیه ومجادلات‌ادبیه در علوم دین غفلت ورزیده اند فوراً کافر و منحرف از دین شمرده میشد چنانکه ما از راه همین دلسوزی بدین وتعصب اسلام و غیرت مذهب در نمرات اولی این‌روز نامه در چندین جا بقول لین و موعظهٔ حسنه بعضی از

علمای خودرا که میدیدیم از راه هوی پرستی درصدد تخریب بیضهٔ اسلام در آمده اند متنبه ساخته و چند کلمه حرف حق باعتقاد خودمان درتنبیه غافلین زدیم غافل از آنکه مدعیان درکمین‌اند · وحسودان نکته چین · نصف کلهٔ توحید را از وسط بدون پس وپیش میگیرند وغلغلهٔ تکفیر بلند و امررا بر اغلب برادران دینی که سهل است بر ورثهٔ انبیا و آیات الهیهٔ حامیان بیضهٔ اسلام هم مشتبه میکنند در صورتیکه آنها بیشتر از ما درد دین دارند و بهتر از ما بر درد کار واقف و بالاثر از خود ما مصدق معانی آن عرایض ما هستند بلی دشمنان حق ولوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند · وقلوب نمایندگان ملت وسر خیلان وپیشوایان امت را به شعریات و مغالطات مشوش ساختند · بعضی‌ها حکم وجوب قتل دادند · و برخی بانتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن یعنی توقیف رای دادند · یکی از رفقاهم که در حق جان نثاران مرحمت مخصوصی دارد وخودرا در مجامع طرف دار آزادی قلم نشان میدهد میگفت این کار مجازات شدید لازم دارد · ولی چون حالیه مشکل است پس اقلاً قتل را مجری بدارند · باری ولولهٔ (خذوه فغلوه) درپای تخت ایران ومرکز آزادی ومقر دارالشورای ملی پیچید · و از هر دهانی طعن ولعن به (صور اسرافیل) که بقول بعضی کتابیست در مصر چاپ میشود وبروایت برخی دیگر نسخهٔ ایست از هند میاید میآورند · بالاخره امر بر خود ما نیز مشتبه شد و نمرات سابقهٔ صوررا از اول آورده پیش چشم گذاشته مشغول مطالعه شدیم · اینک آنچه بنظر ما در این مطالعه رسید بعرض میرسانیم

در سطر ششم از صفحهٔ دوم نمرهٔ (۱) نوشته شده که (اگر خدای نخواسته از ما نسبت بوطن خلافی مشاهده فرمایند مارا متنبه نموده و از راه کج باز دارند وتاخیر آنرا میخواهیم مارااز خو دانند)

در آخر صفحهٔ (۶) از شمارهٔ (۴) دیده شد (اما در هزار و سیصد سال شهوت ریاست · لذت اصوات نعال · وحرص قرب سلطان بعلمای ما فرصت نداد که فلسفهٔ اسلامیرا از این مزخرفات جدا کرده و یک رسالهٔ مختصر مشتمل بر حکمت طریقهٔ حقهٔ خودشان بزبان عوام نوشته منتشرکنند) چون دروقت مطالعهٔ نمرهٔ (۴) در بدو مقالهٔ (ظهور جدید) مرا خواب ربوده‌بود ودر سر همین سطر بیدار شدم این بود که بر خودم هم این دوسطر خیلی غریب بود ومثل جملهٔ (لااله) کفر بنظر آمد لابد حواسم را جمع کرده دوباره از اول مقاله شروع بخواندن نمودم دیدم درجای دیگر همان مقاله نوشته شده (با اینکه امروز مزایای دین حنیف اسلام برهمهٔ دنیا مثل آفتاب روشن شده با اینکه آنهمه آیات محکمه و اخبارظاهره درامرخاتمیت و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی صم وارد گردیده و با اینکه اعتقاد بتمام این مراتب از ضروریات دین ماست الخ ۰۰۰۰۰) باز آنوقت خود بخود گفتم یعنی چه در صورتیکه بنا بر تحقیقات صحیحهٔ دقیقهٔ حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا علی آقای تبریزی وکیل خراسان در مجلس مقدس شورای ملی درباب آزادی قلم که فرمودند معنی وتفسیر هر جمله باشخص نویسنده است نه با خواننده و باید هر جملهٔ که مشتبه شده از کاتب وصاحبش استفسار شود و اگر اقرار کرد که مرادش با مفهوم خواننده مطابق است آنوقت نتیجه ثابت میشود و الا قول کاتب معتبر است بایستی اقلاً تفسیر مرادو توضیح مقصود را از خود ما میخواستند نه اینکه بدون تحقیق به نویسنده در مجامع عمومیه بتازند و مدیر را بارتداد و العیاذ بالله به ضعف اعتقاد قذف کنند این بود که لازم دانستیم چند کلمه باحضرات صاحبان دردین صحبت بکنیم و گفتهٔ خودرا ایضاح نمائیم تا آنوقت آقایانی که ازغصهٔ ضعف اسلام شبها نمی خوابند خودشان حکم عادلانه نمایند و انصاف بدهند · و معلوم است که از بس همین آقایان ما به عدلیه تشریف می برند یا عدلیه خدمت ایشان مشرف میشود یعنی ازتردد با عدلیه از بابت زید عدل سر تا پا عدالت شده‌اند بعدل حکم خواهند نمود

عرض میکنم · که اولا بر واضح است لفظ علما در تمام وسعت ممالک اسلامی یک معنی اصطلاحی و عرفی مخصوصی دارد که دراطلاقش همان متبادر است (یعنی آن صنف مخصوص ازمردم که حرفت ملائی دارند ودر قدیم باطیلسان وردا ودراین زمان باعمامه وعبا ونعلین که لباس مخصوص فرقهٔ روحانیین است شناخته شده و میشوند) هر گز نمیشود به تکلف آنرا از آن معنی اصطلاحی

صرفکرده به معنی لغوی عطف نمایند و بگویند العیاذ بالله در عنوان علمای هزار و سیصد ساله ائمهٔ دین مبین و اولیای مقربین و نواب خاصه هم داخلند زیرا علاوه بر اینکه آن صاحبان علم لدنی اصطلاحا باسم علماء یاد نمیشوند بهر مذبذب و مستضعف بلکه هر بیدین و بی اطلاعی مثل آفتاب روشن است که آن محال وحی و مهبط انوار حق وارباب جوامع الکلم در خدمت بدین اسلام ید بیضا نمودند و در هر فصل و باب هزاران هزار حدیث و اخبار از آن مدائن علم مأثور است فقط در خصوص اثبات اصول دین به ملحدین با دلایل عقلیه و اقوال لینهٔ (توحید مفضل) و (حدیث هلیلج) و (نهج البلاغه) و مباحثات حضرت خاتم باملحد وغیره شاهد صدق و دلیل بین است و از همه معجزتر آنکه همهٔ این آثار و اخبار بر عکس آنچه ما به بعض از علماء قشری نسبت داده ایم خیلی سهل و ساده و بالمره بزبان عوام است . از راه تقلید و تأسی بکتاب خدا همه را به ضرب امثال و حکایات و زبان کودك و بدوی و روستائی و هم بزبان ادبی ذکر کرده و حقایق عالیه را چون شیر بحلق اعراب ریخته اند .

ثانیاً آنچه درخصوص علماء اسلام نیز گفته شده و نسبت این قصور یا غفلت و تقصیر یا ترك اولی را در این باب به حافظین اساس شریعت داده ایم آنهم فقط یك چیزی است که انکارش غیر قابل است و بر احدی امکان تردید نیست . یعنی ما گفته ایم علمای ما از شدت اعتماد یا اغترار به قوت اسلام در دورهٔ عزت آن مطالب حقهٔ خود را بزبان عوام تدوین نکرده و نشر ننمودند . همهٔ کتب معتبرهٔ علمیهٔ دینیهٔ ما بزبانی نوشته شده که جز امثال خودشان کسی بحل آنها قادر نبوده و سایر مسلمین از استفاضه و استفاده از انها بی بهره بودند . بلی عیب جویان ما تمام آن جمله ها را خوانده و فقط از آن قید آخری غفلت نموده اند که صریحاً عبارت (بزبان عوام) قید شده و گرنه چنانچه گفتیم اگر از کلمهٔ توحید هم قید استثنا را حذف کنند همان معنی کفر حاصل میشود که شرایع آسمانی برای رد و بر انداختن آن نازل شده اند بلی ماباز تکرار میکنیم که باوجود اینکه تاریخ اسلام درعالم اسلامی از (اندلس) تا ترکستان علمای متبحر وحکمای متعمق رسانیده و در تمدن اسلامی (ابن سینا) ها (ابن رشد) ها (ابن ماجه) ها (ابن طفیل) ها (غزالی) ها (نصیرالدین طوسی) ها (بهائی) ها (ابن خلدون) ها (ابن بطوطه) ها (مفید) ها (طوسی وطبرسی) ها (شهید اول) و (علامه حلی) و (مجلسیها) ظهور نموده وعالم معارف دینیه را مدیون خدمات و مرهون زحمات خود کرده اند ولی آنچه از معارف اسلامی کشف کرده و استنباط نموده وبا زحمات دراز اندوخته اند همه را در رسالهٔ غامضی به همدوشان اخلاف خود ودیعت گذاشته اند . انچه (شهاب الدین سهروردی) نوشته فهمش را به (ملا صدرای شیرازی) حواله نموده . از (تهافت الفلاسفهٔ غزالی) و (تهافت التهافت ابن رشد) فقط (ابن رشد) و (غزالی) سردرمیاورند . و (فصوص الحکم) را بعد از قرنها بایدیك شارحی پیداشودو معانی عذبهٔ این مطالب عالیه را محبوس اغلاق الفاظو تعقید جمل کرده وعوام مسلمین را از علم به اصول دین خود از روی ادلهٔ تفصیلیه که پیش فرقهٔ از علماء واجب است باز گذاشته اند . رساله جات عملیه را هم مغلق نوشته و مردم را باز بیك شارح و مسئله گو محتاج کرده اند . مقصود آنکه سواد مردم ایران حالا در صورت میل باستفادهٔ از معارف مذهبیه کتاب آسانی پیدا نمی کنند که به مطالعهٔ آن یك وقوفی به ادلهٔ دین پیدا کنند و ما امیدواریم علمای اعلام و حجج اسلام عصر حاضر که الحمدلله از بیداری بخت اسلام واقف به مقتضیات عصرند درآتیه برفع این نقیصه کوشش خواهند نمود . از اینها گذشته حالا به بینیم بر فرض شبهه راقوی بگیریم و قید واضح بزبان عوام را کنار بگذاریم و یا درصورتیکه از نسبت ترك اولی به انبیاء معصومین کفر لازم نیامده اسناد غفلت به غیر معصومین یعنی علماء (که خودشان مخطئهٔ مذهبند) مستلزم الحاد و خروج از دین میشود . بلی باجماع علماء درصورت قصد شماتت و استهزاء و توهین باین صنف جلیل و وجودات مقدسه من حیث أنهم (حافظوا دین النبی و مروجوا قواعدالشریعه) ارتداد و کفر است ولی ازروی دلسوزی وغیرت اسناد تسامح در سنن بشخص ایشان من حیث الاعمال الشخصیه چطور ؟ آیا آنهم ضلال و گناه است ؟ نه خیر بلکه بعقیدهٔ ما در صورتیکه از

راه دلسوزی باشد ولو خطا و سهوا یك استبدادی داده شود ثواب دارد (یعنی ماهم قائل به مذهب مخطئهٔ هستیم) آمدیم بر سر اینکه ما گفته‌ایم طلاب ما از مباحثهٔ باعلمای اهل کتاب ومذاهب دیگر عاجزند من خودم که باز دو باره هرچه فکر میکنم گناهی دراین جمله نمی بینم برای آنکه عجز پیروان یك مذهبی دریکی از ادوار تقهقر آنان از اثبات حقیقت دین خود هیچ وقت دلیل حقانیت طرف مقابل یا العیاذ بالله بطلان آن مذهب نمی‌شود واین هیچ ربط ومناسبتی بااصل اسلام ندارد وتوهینی بر آن دین مبین که حقانیتش مثل آفتاب روشن است نیست . چنانچه مصادیق (یحرفون الکلم عن مواضعه) تأویل کرده و (بما لایرضی به صاحبه) معنی مینمایند خیر هزار دفعه خیر ! پناه میبریم بخدا از توهین بردین وهتك عزت آئین خودمان . بلکه اگر توهینی هست بر آن خدام دین است که در وظیفه وتکلیف خدمت خود قصور کرده واز علوم حکمت و فلسفه استعمالات نجسته زبان دشمن را یاد نگرفته مفتریات اعدارا مطالعه نموده درتاریخ مذاهب عالم واستقصاء ادیان امم غور نکرده . وتنها به قواعد لغت عرب که یك لسان مذهبی خودشان بیش نیست اکتفا کرده وهرچه هم نوشته‌اند تا امروز در آن زبان اجنبی نکاشته وزبان ملی خود را از تحریرات مذهبی وملت خود رااز اطلاعات لازمهٔ دینی خود باز گذاشته اند . پس بگمان بنده ثابت شد که این همه هیاهو وجنجالها که دراین شهر درالسنه وافواه افتاده همه تصورات بلا تصدیق بوده واغلب بدون قرائت مقالهٔ مابمجرد استماع عصای تکفیر بلند کرده اند وبعضی ازفضلاء مخصوصاً دیدم که بدون مطالعهٔ مقاله رجماً بالغیب حکم قتل مارا میدادبرای آنکه مابوحدت واجب الوجود قائل بوده ایم . وگویا این اجماع منقول واین تواتر متحدالمنشأ وغیر متسلسل بوده است . لهذا نزدیك است که بگویم این اوضاع واتفاقات خصوصی هم یکی از قرائن و مؤیدات عمومی آن جملهٔ منحوسه است که گفته شد (یکی نیست که بقانون منطق وبدون چماق تکفیر صحبت کند) استغفرالله ربی واتوب الیه . الله اکبر باز میترسم تسلسل لازم بیاید وبرویم ابرویش را درست کنیم چشمش کور بشود لذا لب می بندیم و مهر خموشی بردهن می نهیم واز سبق لسان وفلتات زبان وعثرات و زلات اقدام استغفار کرده وتبرکاً مقالهٔ ذیل را که جناب مستطاب کاشف رموز الحقیقه ومبین لسان الوجدان والفطره آقاسید جمال الدین واعظ ادام الله ظله علی روس المسلمین باداره مرقوم فرموده‌اند درج مینمائیم . و صریحاً میگوئیم که توضیح ثمرات هتاکی صور اسرافیل و عقیدهٔ نگارندگان آن همان است که حضرت واعظ دراین مقاله اظهار میفرمایند

﴿ صورت مقاله جناب مستطاب آقا سید ﴾

﴿ جمال الدین دامت برکاته ﴾

﴿ بسم الله تعالی ﴾

خدمت ذیمرحمت مدیر محترم جریدهٔ فریدهٔ (صور اسرافیل) ادام الله توفیقاته

بزیارت ومطالعهٔ روز نامهٔ مبارك تا نمرهٔ ششم نائل الحق خالی از اغراق بفرمایش ندای وطن اسمی است با مسمی ولفظی است بامعنی . صور اسرافیل است یاوحی وتنزیل که ابدان مرده را روح بخشد و اجساد بی روح را زنده کند (یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون)

﴿ هین که اسرافیل وقتند اولیا ﴾
﴿ مرده را زیشان حیات است و نما ﴾
﴿ جانهای مرده اندر گور تن ﴾
﴿ بر جهد زآواز ایشان از کفن ﴾
﴿ گوید این آواز زآواها جداست ﴾
﴿ زنده کردن کار آواز خداست ﴾
﴿ ما بمردیم و بکلی کاستیم ﴾
﴿ بانك حق آمد همه برخاستیم ﴾
﴿ بانك حق اندر حجاب ودر حجیب ﴾
﴿ آن دهد که داد مریم را ز جیب ﴾
﴿ مطلق این آوازها از شه بود ﴾
﴿ گرچه از حلقوم عبدالله بود ﴾

و لکن در بعضی نمره ها بعضی کلمات درج شده بود که لازم دانستم در عالم محبت و ارادتی که بنوع روز نامه مخصوصاً این روزنامه دارم باین مختصر مزاحم شوم اهمیت روز نامه در پیشرفت مقاصد مشروطه طلبان وخیر خواهان هر مملکت که غرضشان فقط اشاعهٔ عدل وداد و انهدام اساس ظلم و استبداد است بر احدی مخفی نیست بحدی این مطلب واضح است که اصلا محتاج باقامهٔ دلیل

وفریاد وقال وقیل نیست تا زبان خطبای مملکت و قلم ارباب جراید نگوید ونتویسد دردهای بی درمان مملکت را چگونه بزرگان در صدد استعلاج بر میایند · اینکه درشریعت مطهرهٔ اسلام این همه اصرار فرموده اندبامر بمعروف و نهی از منکر یعنی گفتن که این کار بد است مکن و این کار خوب است بکن حدیث دارد (لیحق الحق بکلماته ویبطل الباطل) بر شما باد ترك نکنید امر بمعروف ونهی از منکررا والاّ اشرار وظالمان بر سر شما مسلط میشوند وبر شما حکومت پیدا میکنند

اما چه کنم که بصریح فرمایش صاحب شریعت مطهره صلوات الله علیه باقی نمانده است از اسلام مگر اسمی و باقی نمانده است ازقرآن مگر درسی · اولا امر بمعروف ونهی از منکر که مثل نماز وروزه بر تمام افراد مسلمین با شرایط واجب است منسوخ شده است و از میان رفته است

❁ زین هردو نام مانده چوسیمرغ و کیمیا ❁ بااینکه در طفولیت در مکتبهای سر محله همه خوانده ایم فروع دین هشت است اول نماز · دوم روزه · سوم زکوة · چهارم خمس · پنجم حج · ششم جهاد هفتم امر بمعروف · هشتم نهی از منکر · اما وقتی که بزرگ شدیم اصلا در هیچ محفل و مجلسی و در نزد هیچ امیر ووزیری این کلمه آخریرا نمی بینیم اگر یك نفر بد بخت فلك زدهٔ باین فکر میافتاد که آخر من درمکتب خواندم فروع دین هشت است پس چرامن هیچ اسمیاز دوعدد آخری که امر بمعروف و نهی از منکر است نمیشنوم خوب است بگردم تا پیدا کنم چرا که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله فرموده است (من طلب شیئاً وجدوجد)

❁ سایه حق بر سر بنده بود ❁
❁ عاقبت جوینده یابنده بود ❁

شما را بخدا اگر پنجاه سال در تمام مملکت ایران وهمه محضرها و مجلسها بگردید آیا اثری از این عبادت بزرگ میدید چرا فقط گاهی بعضی از علمای اعلام و فقهای کرام اگر میخواستند امر بمعروف یا نهی از منکر کنند منحصر بود که یکنفر فقیر لا شیئی که اصلا وجودش منشأ اثری نبود و بستگی بهیچ یك از اعیان و ارکان مملکت نداشت و نوکر فلان وزیر یافلان میر نبود آنوقت حد الهی را در بارهٔ او جاری میکردند

اگر میگفتی ای مسلمانان همان خدائی که فرموده است شراب حرام است همان خدافرموده است ظلم حرام است شما چرا ظلم را جزء معصیت نمیدانید چرا ظالم را سیاست وعقوبت نمیکنید چرا این مردمانی که شب و روز اموال مسلمانان را بغارت میبرند و خون مسلمانانرا میخورند ورحم بر اطفال یتیم و زنهای بیوهٔ مسلمانان نمی نمایند · ناموس · شرف · ثروت · عزت · دین مسلمانان را تمام کردند وهمه را بردند فرنگستان و مبلهای رنگ برنگ برای پارکها وعمارتهای خودشان ساختند حد شرعی نمیزنید از کار خلع نمیکنید جواب میدادند (مردکه این حرفها بتو و تونیامده است) باری ازمطلب خارج نشوم بحمدالله تعالی امروزه مملکت ایران مشروطه شده است وبازار امر بمعروف و نهی از منکر رواج داود امشب کسی خیانتی بملت بکند فرداست که بر منابر میگویند ودر جراید مینویسند حرفهای نگفتنی را آشکار میگویند ورازهای نهفتی را بر ملأ اظهار میدارند

❁ شد آنکه اهل نظر در کناره میرفتند ❁
❁ هزار گونه سخن دردهان ولب خواموش ❁
❁ کنون بلند بگویند آن حکایتها ❁
❁ که از شنیدن آن دیگ سینه میزد جوش ❁

اما آقا جانم جنابعالی ماشاالله خیلی قلمتان تند است کانم اینکه قلم صور اسرافیل شعلهٔ آتش است که تر و خشك را با هم میسوزد چگونه مسلمان غیوری آنهم مثل جنابان عالی که خمیرهٔ فتوتید و چکیدهٔ تمدن راضی میشوید که بگوئید (هزارو سیصد سال الی آخر)

و حال اینکه باتفاق تمام ملل متمدنه درباب اصول عقاید وعلم اخلاق در هیچ ملتی بقدرملت اسلام زحمت کشیده نشده است و کتاب تصنیف نکرده اند حکمای اسلامیین که از صدر اسلام تا این دورهٔ اخیره بودند اسباب شرف تاریخ ایران است جنابعالی خودتان البته از من بهتر میدانید که اروپائیان در ابتدا بعداز آن جنگهای صلیبی و شکستهای فاحشی که از شجاعان اسلام مخصوصاً ملك صالح ایوبی خوردند گفتند ما باید به بینیم باعث قوت وقدرت مسلمانان چه چیز است که ما مغربیان هر قدر جمعیت بیشتر جمع میکنیم زود تر شکست

میخوریم بالاخره گفتند علومی‌است که در میان مسلمین رواج دارد که در ما نیست از همان وقت‌شروع کردند بترجمهٔ کتب عربی وعلوم اسلامی وفلسفه‌های ایرانی غرض اینکه اسلام همه چیز خوب داشته و دارد علمای اسلام . حکمای اسلام . علوم حکمت وفلسفه‌اسلام هنوز حکمای اروپ از وجود حکیم بزرگ اسلام (ابو علی سینا) شگفتها دارند و تمجید ها میکنندکه‌رموزیرا در حکمت طبیعی و مطالب طبیه بدون اسباب کشف کرده است که بعداز نهصد سال با این همه تکمیل الات وادوات تشریحی تازه بر اروپائیها منکشف‌میشود . اگر نبود در میان علمای اسلام مگر مثل وجود محترم حکیم بارع ومروج مذهب حقهٔ اثنی عشریه استادالبشر والعقل الحادی عشر (خواجه نصیر الدین طوسی) قدس‌سره القدوس که تمام حکمای اروپ نام این مرد بزرگ را باحترام یاد میکنند و کتابهایش‌رادرعلوم ریاضی‌مثل (مجسطی) و (تحریر اقلیدس) وغیره ترجمها کرده اند — اما کتاب مستطاب (شرح باب حاد یعشر) این‌کتاب متنش که باب یازدهم (نهج الحق) است از تصنیفات عالمی است که‌گمان نمیکنم مادر دهر دیگر بتواند چنین فرزندی بزاید

(خلف‌الزمان لیاتین بمثله)

(حنثت یمینك یا زمان فکفر)

و آن کس مشهور آفاق وعلامهٔ علی‌الاطلاق (حسن بن مطهر حلی) اعلی‌الله مقامه است که مشهور است بعلامهٔ حلی که باتفاق مؤالف ومخالف وجوداین مرد بزرگ صفحهٔ تاریخ اسلام را مزین وباعث افتخار مسلمین است . در کدام ملت یافت میشود مثل علامه عالمی که بصریح عبارت (مجمع‌البحرین) پانصد مجلد کتاب تصنیف فرموده است این است عبارت مجمع البحرین (وجد بخطهٔ خمس مائة مجلد من مصنفاته غیرخط‌غیره‌من تصانیفه) اگر کسی بگوید این کتابهائی را که در باب اصول عقاید تصنیف کرده‌اند . مثل‌احقاق الحق . مثل شرح تجرید . مثل کتابهای مرحوم آخوند ملاصدرا . مثل‌کتابها وتألیفات مرحوم (ملامحسن‌فیض) کاشانی علم‌الیقین . عین‌الیقین . حق‌الیقین . مثل‌شرح ابن میثم بحرانی برنهج البلاغه . وغیره وغیره . اگر

چه در کمال متانت واستحکام است ولی ازبرای عوام چه مصرف دارد اینها که نمیفهمند وقتی که نفهمیدند ودینشان تقلیدی شد آنوقت بمحض اینکه یکی دعوت پیغمبری یاامامت یاقطبیت کرد فوراً این عوام قبول میکنند عرض میکنم حرف جنابعالی صحیح است ولی این دقیقه هم از نظر مبارك علمای اسلام محو نشده است وکتابها در این باب تألیف وتصنیف کرده‌اند مثل (گوهرمراد) مرحوم ملا عبد الرزاق و (سیف الامهٔ) مرحوم فاضل نراقی اعلی‌الله مقامهٔ و (مفتاح النبوه) مرحوم حاجی ملا محمد رضای همدانی و (صراط المستقیم) مرحوم ملاعلی نوری رحمة الله علیه و (حدیقة الشیعه) مرحوم مقدس اردبیلی و اگر نبود دراین باب مگر کتابهای فارسی مرحوم علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه مثل حق الیقین وحیات القلوب وعین‌الحیات وغیره هرآینه ازبرای اثبات مطلب کافی بود چگونه میتوان گفت علمای اسلام درصدد حفظ بیضهٔ اسلام وترویج دین‌وحفظ‌عقایدعوام‌الناس نبوده‌اند وحال اینکه درهمین دورهٔ اخیرهٔ مرحوم‌حاجی میرزاحسین‌نوری اعلی‌الله‌مقامه دراین باب چه کتاب‌هانوشته بزبان‌فارسی که یکی ازآنها کتاب (نجم‌الثاقب) است ودرزمان نزدیك یعنی تادیروز حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای اقا میرزا سیدمحمد طباطبائی مدظله هر هفته صبحهای جمعه در دولت شرف خود انجمن ملی‌داشتند ازبرای بحث‌درعقاید وردشبهات منکرین‌واثبات‌حقانیت شرع‌شریف‌ودین قویم اسلام و مخصوصاً جناب مستطاب علام فهام اقای فخر الاسلام بزبان فارسی دراین‌باب کتابهای بسیار نافع نوشته اند و الأهم درهندوستان جناب مستطاب شریعتمدار اقای اقا سید محمد علی طهرانی روز نامهٔ هفتگی دعوة الاسلام طبع ونشر میفرماید خداوند همه را جزای خیر دهاد واما مرحوم حجةالاسلام آیةالله میرزای آشتیانی اعلی‌الله مقامه شهدالله تعالی که وجوداً نمرد بزرك در این اواخر خدمات بزرك بعالم انسانیت و اسلامیت کرد که براحدی مخفی نیست مخصوصا مسئله (رژی) و امتیاز دخانیات .

اماسلسلهٔ جلیلهٔ اهل منبر حفظهم‌الله تعالی یقین بدانید که این سلسلهٔ محترمه و این طایفهٔ نجیبه باستثنای دو سه نفر مفسدکه مخرب شرع و شریعت و بدنام کنندهٔ

نکو نامی چندند والحمد لله رسوا شدند و همه کس این دو سه نفر را شناخت شهدالله تعالی اهل منبر ازوعاظ و ذاکرین و ضبع و شریف رئیس و مراوس همگی متحداً متفقاً باکمال دلگرمی و دوستی خیر خواه ملت و دوستدار دولت و هوا خواه مشروطیت و معین مجلس مقدس شورای ملی هستند مخصوصاً در این روز ها که انجمنی هم تشکیل فرموده اند باسم مبارك (انجمن حسینی) و هفتهٔ دو روز . شنبه و سه شنبه گرد هم انجمن کرده در خیر خود و هوا خواهی مجلس مقدس صحبت میدارند . خدا روی ظلم و استبداد راسیاه کند که تاامروز نگذاشت شرافت و مزیت دین اسلام و بزرگواری علمای حقهٔ اثنی عشریه و احکام قرآن رواج پیدا کند بلی درمیان علما درهر عصری بودند اشخاصی که بصورت عالم بودند نه بسیرت . دیوی بودند درصورت ملائکه و شیطانی بودند بصورت انسان . گرگی بودند در لباس میش .

❀ ای بسا ابلیس آدم رو که هست ❀

❀ پس بهر دستی نباید داد دست ❀

یکروز در لباس ابو هریره در مذمت امیر مومنان ع م و تعریف معاویه حدیث جعل میکردند . یکروزدر لباس شریح‌قاضی فتوی قتل حضرت‌سیدالشهدا ع م را میدادند یکروز بصورت یحیی بن اکثم تجویز قتل موسی بن جعفر علیه السلام را میکردند . یك زمان در لباس (ابن ابی دؤاد) سعی در خون امام محمد تقی مینمودند یکروز در شام در لباس قاضی ابن‌الجماعه شهید اول شیخ شمس‌الدین محمد مکی را تکفیر میکردند و بدن مطهرش را بعد از شهادت میسوزاندند . یکروز هم بلباس‌آقای شیخ ۰۰۰۰۰۰۰ در آمده حکم بحرمت مجلس شورای ملی وکفرحضرات وکلاء ومبعوثان میکنند

❀ رك رك است این آب شیرین آب شور ❀

❀ در خلایق میرود تا نفخ صور ❀

❀ خادم ملت ایران سید جمال‌الدین واعظ ❀

❀ قابل توجه وزارت مالیه ❀

❀ مکتوب شهری ❀

چون بدفعات ازوضع ادارهٔ گمرك ازاین بنده‌سؤال نموده‌اند از راه وطن دوستی اطلاع خود را مینگارم .

ادارهٔ گمرك آنطوری که باید منظم باشد نیست و سببش هم معلوم است هنوز یکنفر عالم وعامل از طرف دولت بسمت ریاست یا مفتشی کل مقرر و تعیین نشده که دلسوزانه بکار ها رسیدگی کند و خرابیها را اصلاح نماید و این اداره را که سر چشمهٔ ثروت مملکت است درتحت نظم و نسق صحیح در آورد . مثلاً یکی از بی نظمیهای این‌اداره اینست که اول بنابود که‌مستخدمین تبعهٔ خارجه را که کنترات ندارند و مصدر امور گمرکند و مبلغ معتنابهی مواجب میگیرندازخدمت عزل نمایند و بجای آنها تبعهٔ داخله را بگذارند که برای دولت و ملت بواسطهٔ تفاوت مواجب صرفهٔ منظور شده باشد ودرضمن هم جوانهای تحصیل نمودهٔ زحمت کشیدهٔ وطن را که بی چاره‌ها وقت خودرا ازبیکاری تلف میکنند بکارواداشته و اسباب تشویق دیگران شوند اقدامی نشده و بعکس فرنگیها ئیرا که کنترات ندادند و عالم و کار دان نیستند با مواجب گزاف سر کار میاورند .

دیگر اینکه‌هنوز به (بودجهٔ) گمرك رسیدگی نکرده اند تا اینکه بدانند چه‌اشخاصی در این اداره پول مفت بدون کار میگیرند . مثلاً معزالسلطان که از زمان مسیو (نوز) بواسطهٔ راه نمائی و خدمت باجانب ماهی مبلغ دویست و پنجاه تومان و پسرش ماهی صدو شصت تومان میگرفتند در اینمدت هم که معزالسلطان بگمرك نیامده هر ماهه مواجبش را دریافت نموده . آیا امکان ندارد این مبلغ را بمصرف دارالترجمهٔ وزارت علوم یا در راه معارف و علوم و مکاتب ملی رسانید ؟ یا بمخارج لازمهٔ دیگر قرارداد ؟

تاکی باید حرف نزد و پرده پوشی نمود ؟ تاکی باید گفت وقت مقتضی نیست ؟ تاکی باید خرابیها را کتمان کرد ؟ تاکی باید مال ملت ودولت را هبا وهدر نمود ؟ تاکی باید خیانت خائن را نگفت ؟ تاکی باید زبان ما بسته باشد ؟ تاکی باید جمی دزد کرور ها ملت ضعیف را بچاپند ؟

آیا امروز هم معزالسلطان و پسرش با آن همه تمول و تغییر وضع باید ماهی چهار صد تومان مواجب‌بگیرند ؟ آیا این دو نفرچه‌خدمتی به دولت و ملت کرده اندبلی

بعوض اصلاح و تنظیم با اینهمه اجزای بیکار که درگمرک و صندوق مدتها خدمت کرده اند جناب ناصرالملك وزیر مالیه بتازکی پسرهای (کنت منت فورت) را با عدم علم و اطلاع در کار گمرک وارد گمرك کرده‌اند وفرد است که برای هرکدام مواجب هنگفتی معین میشود و دو نفر اجزای بیچاره را ازکار عزل مینمایند و شغلشان را به آنان میدهند . عجالة به همین مختصر اکتفا میکنند و باز هم‌ازکار های‌این اداره صفحات هنتگی صور اسرافیل را خالی نخواهم گذاشت .

چرند پرند

خراب بماند ده راستی راستی آدم دهاتی خیلی بیکمال میشود . خیلی بیمعرفت میشود واضح تر عرض کنم آدم دهاتی دوراز جناب . دور از جناب . بی ادبی میشود حیوان درست حسابی است . ما دهاتی ها تا شهر نرویم آدم نمیشویم . چشم‌وگوشمان‌باز نمیشود . واقعاً خدا بیامرزشاعر درست فهمیده . که گفته . دهمرو ده مردرا احمق کند جای دیگر گفته . مرغ دم سوی شهر سر سوی ده. دم این مرغ از سر أو به . مثلا همچو بگیریم آدم صبح تاشام بیفتد عقب گاو . گوسفند . بز . میش . دور از رو . مثلا عقب الاغ . شب تا صبح هم با همین ها سر و کله بزند دیگر همچو آدمی چه خواهد شد . خدا بیامرزد شاعر را که گفته است (همنشینم به شود تا من ازاو بهتر شوم) شب از مزرعه بر می گردند نان ساجی را میریزند توی اشکنه قورمه . یك کاو دوش هم آب چشمه را میگذارند پهلوش . حالا بهبین بچه به به میخورند . کوالله هیچ حاجی‌شیخ هم سینهٔ جوجه و افشرهٔ آب لیمورا بان لذت نمیخورد بعدازشام هم جمع میشوند‌دور هم . چه خبر است ؟ شب‌نشینی زنکه شب‌چره بیار . یك لاوك ستول نخود یك جوال گندم برشته را میریزند روی کرسی . حالابیا به بین اویار قلی که تازه تره بارش را در شهر فروخته و بده برگشته چه شیرین زبانی ها میکند . بعینه مثل اینکه خبرنگار (ماتن) از شرق اقصی مراجعت کرده . یا اینکه بلا تشبیه بلا تشبیه . مجاهدین‌شاه‌عبدالعظیم از غارت محله یهودیها برگشته اند . باری جانه اویارقلی گرم میشود . از شاه . از وزیر . از مجتهد . هی بگو . هی بگو . هی‌بگو . مثلا جواهرات‌مال‌ملت‌است . نادرشاه اینهارادر ازأ دو ملیون خون‌ایرانیهااز هند آورده است . چوبدارها داشتند گوسفند زیادی بشهر میاوردند حاکم فرستاد از ساوه برگرداندند که مبادا مردم شکمشان سیر شده بفکر نظامنامهٔ اساسی بیفتند . یك نفر پیشخدمت مخصوصی رفته زانوی یك سید مجتهد را بوسیده که بیا برو شاه عبدالعظیم . سید گفته که من از اول انقلابات از خانه بیرون نیامده ام محض اینکه در این آخرعمر اعانت بظالم نکرده‌باشم . یك فراموش کردم‌خانه درست کرده اند مردم را میبرند آنجا برای اینکه هم قسم بشوند که همهٔ وزیر ها باید از نوکر های شخصی وزیر داخله باشد . باری چه درد سر بدهم اینقدر ازاین دروغها می گفت . مثل اینکه خانه خراب شده این دو ساعت که در میدان قاپوق وکاه فروشها در دکان علافی بارش را میفروخته . آن مردکهٔ توتون بر . آن‌جن‌گیر . ساعد ـ . . منشور . . . نظام . . . دلال . آن چندنفر سید آخوند . آن چند نفر فکلی ها . وهرچه راپورتچی در شهر بوده پیش او آمده اند . وهمه اسرار مگو را باو گفته اند . باری مطلب از دست نرود . صحبت در اینجا بود که آدم تا شهر نیاید چشم وگوشش بسته است . بله مطلب‌اینجا بود . چند سال پیش که همین اویار قلی آمده بود شهر برای عروسی پسرش اسباب بخرد . شب پای تنور میگفت در شهر معروف شده که درتبریز یك حاجی محمد تقی آقای صراف‌هست . که چل صد هزار هزار کرور پول دارد . پانصد تا بیست تا گلهٔ هزار تائی دارد . ده تا پنجاه تا ده شش دانگ دارد . سگ‌دارد . گربه دارد . مادیان دارد . شتر دارد . قاطر دارد . فلان دارد . بهمان دارد . . . . . . ما می‌ماندیم تعجب که چطور میشود آدم حاجی

کاسب . خدا شناس . اینقدر پول داشته باشد . برای اینکه معلوم است که این همه مال از راه حلال که جمع نمیشود ، لابد باید (لکه دیزه) حاجی عباس را آدم بزور تصرف کرده باشد . مال فلان یتیم را فلان صغیر را . فلان بیوه را بضرب چماق گرفته باشد . آنوقت میگفت بله . میگویند میان این حاجی محمدتقی آقا با حکومت تبریز هم خیلی گرم است . می گفتیم ماشأ الله ترا بخداد بگر چشم بسته غیب نگو . این را کمپانی هم میداند که هر کس پول دارد شاه شناس است حکومت شناس است . این مطلبی نشد که تو از شهر برای ما خبر بیاری . می گفت نه گوش بدهید شاهنامه آخرش خوش است . می گفتیم خوب بگو . می گفت بله . این حاجی آقا پهلوان خوبی هم هست ، مطلب که باینجا میرسید ما دیگر باور نمیکردیم . برای اینکه ما دهاتی ها بشهریها میگوئیم تاجیك و مقصودمان ازاین کلمه یعنی ترسو . این را اینجا داشته باش خود اهل شهر هم این قبیل مردم را میگویند حاجی آقا . حاجی زاده . قبا سه چاکی . آن هم یعنی مثلا بقول شهریها خبکی که در حقیقت معنیش باز همان ترسو میشود .

خوب حالا آدم شهری باشد . حاجی زاده هم باشد چطور میشود همچو آدمی پهلوان بشود .

از اینجا دوکله بحاشیه میرویم . ما دهاتیها حق داریم که شهریهارا تاجیك و ترسو بگوئیم برای اینکه مثلا همچو بگیریم که وقتی مأمورها بما زور بگویند هر قدرهم زیاد باشند ده بیست نفر جوانهای دهاتی آدمی یك چماق ارژن برمیداریم می افتیم بجان آقایان مأمور . پنجاه نفر باشند صد نفر باشند آقای مأمور جی خوردی نخوداو — بخور وبدو . مثل همینکه چند سال پیش درهمین (جوق آباد) ورامین که شصت نفر قزاق آمده بودند بزور گندمهای ما را خرواری نه تومان بخرند و حاجیهای طهران باخاك اره در هم کرده بشهریها چهل تومان بفروشند بیست نفر جمع شدیم وبا نه همان تفنگها که دست قزاقها بود چنان شل و پرشان کردیم که بیچاره ها یکسره هشت فرسخ راه رادویده ونفسشان را درقهوه خانه مظفری شاه عبدالعظیم زیر حقهٔ وافور تازه کردند . برویم سرمطلب . مطلب اینجاست که حاجی محمد تقی صراف بعقیدهٔ اویارقلی پهلوان است بله میگفت یکروز صرافی ازاین حاجی آقا طلب کار بود آمد توی بالاخانه پولش را بگیرد حاجی چنان تخت سینهٔ صراف زد که ازبالاخانه پرت شده بزمین نقش بست . ویك طلبکار دیگررا همین حاجی آقا بامشت چنان بمغزش کوبید که با زمین یکسان شده برای طلبکار اولی بان دنیا خبر برد .

وقتیکه مطلب باینجا میرسید ما همه یکدفعه به اویار قلی میگفتیم پاشو . پاشو . آواره شو ما هرچه هم نفهم باشیم بازا آنقدر نفهم نیستیم که هرچه تو بگوئی باور کنیم . بیچاره وقتی میدید ما بحرفهای او باور نمیکنیم می گفت اگر دروغ بگویم زبانم به اشد بر نگردد عروسی پسرم رانه بینم دین شمر . یزید . حاکم . فراشباشی . کدخدا . گردن من باشد .

باری حالا که آمده ایم شهر تازه میفهمیم که بیچاره اویارقلی راست می گفته . مثلا حالا می بینیم که آدم تا بشهر نیاید این چیزها را درست نمیفهمد . چرا که وقتی بشهر آمدیم همین حاجی محمد تقی آقا را دیدیم که خیلی پهلوانتر از آن بود که اویار قلی میگفت مثل اینکه همین روزها بنا بر مذکور به پنجنفر پول و تفنگ داده و مأمورشان کرده بزنند و به بهانهٔ آب بهارستان محقق الدوله ودو نفر دیگر از وکلارا در خانهٔ حاجی معین التجار بکشند . و از زیادی قوت وپهلوانی هیچ فکر نکرده که محقق الدوله گذشته از اینکه وکیل ملت است ومردم همه طرفدار او هستند اولا پانصد نفر شاگرد در این شهر تربیت کرده که کوچك تر از همه شان دخو است که با بزرگترین گردن کلفتهای ما بجوال میرود . پس همچو آدمی پهلوان است . همچو آدمی لولهنگش خیلی آب میگیرد . همچو آدمی حاجی آقا نیست . اما آدم دهاتی تا شهر نیاید این چیزها را نمیفهمد .

بله . آدم دهاتی تا شهر نیاید این چیزها را نمیفهمد . مثلا از چیزهائیکه ما در ده نمیفهمیدیم یکی هم این بود که در این سالهای آخری وقتی بچهای ما بده برمیگشتند می گفتند در شهر یکچیزی پیدا شده مثل سرکه شیره که اسمش کنیاك است این کنیاك را شبها ارباب ها میخورند مست میشوند عربده می کنند آنوقت نوکرهاشان را صدا می کنند و میگویند آهای پسر برو این پدر سوخته رعیت را که امروز مرغ ونان لواش آورده بود

بیار . نوکر ها می آیند مارا از کاروانسرا میبرند خدمت ارباب . آنوقت اربابهم که از کنباك مست شده همچو بدغیظ میشود که خدا نصیب هیچ مسلمان نکند . هنوز ما از راه نرسیده میگوید شنیدهام امسال تو پدر سوخته پنجاه من گندم در یالوعه داری میگوئیم آخر ارباب ماهم مسلمانیم ماهم عیـال داریم . ماهم اولاد داریم . ماهم از اول سال تا آخر سال زحمت میـکشیم . ماهم از صدقهٔ سر شما باید یك لقمهٔ نان بخوریم . آنوقت ارباب چنـان چشمهاش ازحدقه در میرود وخودش باعصا بطرف ماحمله میکند که مسلمان نشنود کافرنه بیند . ومیگوید . پدرسوختهرا بهبین چه طور حالابرای‌من‌بلبل شده بچها بزنید . آنوقت بیست نفر مهتر درشکه چی آبدار میریزند سرما تامیـخوریم میزنند باری مطلب کجـا بود ؟ همان مطلب اینجاست که مادهاتیها تاشهر نیائیم این‌چیزها‌را نمیفهمیم . مثلا همین کنباك که بعقیدهٔ مایکچیزی بود مثل سرکه شیره حالا که من بشهر آمدهام تازه میفهمم که کنباك آدم‌است کنباك سرکه شیره نیست . بله کنبـاك آدم است . کنباك یك زنی‌است . خدایا . حالا اگر کنباك مارا نبخشد ماچه‌خاك‌بسر کنیم . این گناه نیست که ماچندین سال پشت سریك‌آدم غیبت کنیم . وبیچاره یك‌زن دست و پاکوتاهرا سرکه شیره بدانیم . بله . این معصیت بزرگی‌است . من حالا درحضور همهٔ شمامسلمانها اقرار میکنم که کنباك خانم آدم است . کنباك خانم خانهٔ آبدار باشی حضرت والااست . کنباك خانم چهار پنج هزار تومان گوش بزاز و بقال وعطاررا بریده وحالا که جانشین گیلان شده بیچاره طلبکارهـا دستشان جائی بند نیست هرکس ادعای طلب بکند . کتك میخورد . حبس میشود . نفی میشود واگر خدای نکرده آدم بگوید بعضی از .... اصفهان بعدازآنکه دستی بسر و گوش کنباك خانم کشیدند و مطلب بازاری شده کنبـاك را از شهر بیرون کردند و برای گوش بری کسبه بطهران ارمغان‌فرستادند آنوقت‌دیگر‌آدم‌دودفعه‌کافر میشود .

بله مطلب اینجاست که ما دهاتیهـا تاشهر نیائیم هیچ چیز نمی فهمیم . مثلا ما دهاتیهـا تصور می کردیم که‌سید . آخوند . مجتهد . وقتی اسم‌فرنگی‌بشنوند از غایت تقدس دهنشان را کر میکشند . حالا که بشهر آمده ایم می بینیم یك نفر آدم که هم سیداست . هم مجتهد است . هم آخوند است . هم برادر یك مجتهد بزرگ انبـار دار هاست در روز سه شنبهٔ پنجم همین ماه ساعت نه فرنگی بایك نفر دیگر در زرگنده با مینو رسکی شارژ دافر روس خلوت می کنند . بعد از آن یك ساعت ونیم دیگر هم باهمان مینو رسـکی صاحب وآن شخص دیگر خـدمت سفیر مشرف میشوند و یك ساعت و نیم هم با او خلوت‌می کنند . و آخر هم سید بهر دوی‌آنهـا دست می‌دهد وسوار درشکهاش میشود و آن سید کلفته را جلو درشکه نشانده و هیچ دستش را در آن آب هـای جاری زرگنده نمی شورد . بله آدم دهاتی تا شهر نیـاید این چیز هـارا نمیفهمد .

مثلا مادهاتی‌ها وقتی اسم سرتیب . صاحبمنصب . سرهنگ . میشنیدیم بدنمان می لرزید وپیش‌خودمان اینها را مثل‌یك‌لولو تصورمی‌کردیم . و میگفتیم یقین اینهـا آدم میخورند . یقین اینهـا انصاف ندارند‌یقین اینها رحم‌علی‌در دلشان‌نیست . در صورتیکه این مسئله هم اینطور نبود که ما میگفتیم برای اینکه همین صاحب منصب‌هارادیدیم که وقتی نمرهٔ سوم حـ آموز را بدست گرفتندوآنجاحمایت جناب پولکونیك‌رابا آن‌فصاحت‌وبلاغت خواندند . یك دفعه رحم و مروت در دل همین ها که ما می گفتیم هیچ انصاف بو نکرده اندمثل یك‌چشمه جوشید و بالاآمد وفوراً دفتر اعانهٔ نقدی باز کردند وهی پنجهزار شش‌هزار هشت هزار بودکه از جیب ها در آمد تا بیست و پنج تومان و ششهزار هفتصد و نیم شاهی جمع‌شد وبه خدمت مدیر روزنامه فرستادند بله ما دهاتیها تا شهر نیائیم هیچ چیز نمیفهمیم مثلا در این آخر‌ها که صحبت ظلم و عدل بمیان آمده بود همیشه میگفتیم ظالم‌ومستبد باید در سرش یك کلاه باشد درپاش‌یك کفش پاشنه نخواب در تنش هم یك کمرچین . شلوارش هم باید تنگ باشد اما نگاه کن بگذار به‌بنم مطلب کجا بودمطلب این‌جا بود آخ حواس را‌به‌بین بله‌مطلب اینجابود که‌پارچه های‌یزدی‌خیلی از پارچه های‌فرنگی بادوام تر است بله مطلب دراینجـاست که پارچه های یزدی خیلی از پارچه های فرنگی با دوام تراست زیاده چه‌عرض‌کنم

دخو

توضیح

ازقرار اخبار متواتره که‌باداره دادند جناب مستطاب ملاذ الانام آقای آقا سیدعلی آقا یزدی دامت عواطفه‌العالی ازأسناداتی‌که درنمره ۵ داده شده وجود مبـارکشان مبرا ومنزه‌است

در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید

﴿ سال اول ﴾

(نمرهٔ ۹) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذاهُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)



فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنسابَ بَینَهُم

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾

پنجشنبهٔ ۲۸ جمادی الاخره ۱۳۲۵ هجری

۲۴ اسفندماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی

۷ ماه ژوییه ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات ولوایحی که موافقت با مسلك ماداشته باشد با امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع اداره مختاراست با کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

البته خاطر مشترکین عظام ما بدرستی مسبوق است که روز نامهٔ صور اسرافیل تا نمرهٔ شش بر حسب احکام شریعت مطهرهٔ الهی واوامر حقهٔ وجدانی بدون هراس و بیم وبی ملاحظهٔ احدی از خودی وبیگانه شروع بانتقاد اعمال سیئه وخرافات مضرهٔ مملکتی گذاشت . در خودی بچشم بیگانه دید . وبزرگان روحانی را از این نقطهٔ نظر با رؤسای ملکی فرقی نگذاشت ونفخهٔ صور مجازی را با صور حقیقی هم آهنگ کرده وبمفاد کریمهٔ (فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم) دوستی ودشمنی خویشی وبیگانگی وبزرگی وکوچکی را از نظر دقت گذاشته . ومعایب و مفاسد را راجع بهرکس و ناشی از هردسته وهیئت که بود بر نهج واحد عیب جوئی و نکته گیری کرد . بدرجهٔ که دوستان صادق و یاران موافق نیز چون مارا از رعایت حق دوستی . وموافقت بارسوم و اخلاق معاصرین دور دیدند . همه از ما آزرده خاطر شدند ودست از مرافقت کشیدند . وما باز چون مقصد را بالاتر از حفظ مراتب دوستی میدیدیم محلی بدین اقبال و ادبار نگذاشته ودر راه پیروی حقیقت اینقدر از فداکاری را بچیزی نشمردیم و بهآندسته از ملت که غرض ومرضی نداشتند وروز نامه راچون دل پاك خودشان خالی از لوث تملق وطرفداری میخواستند تنزیه و تقدیس قلم خودرا آشکار کرده بقدم راسخ و قلب مطمئن با وجد و شوقی تمام پیش رفتیم . بدان حد که یکباره بدون التفات خودمان طوری عرصه از شش جهة مضیق و فراخنای جهان بر ما تنگ شد که دیگر قدرت قدم از قدم بر داشتن نماند . یعنی چنانکه خاطر قاطبهٔ اهل طهران مستحضر است و مردم بلاد اطراف نیز تا حدی مسبوقند اغراض مغرضین از هر طرف بر ما محیط شد وحتی قلب بعضی از علمای عظام که از هر کدورتی منزه و آئینهٔ سرا پا نمای حقیقت است بواسطهٔ غوغای عام از

ما تیره گردیده وخاطر اولیای دولت نیز باندازهٔ که بحساب نیاید از ما رمید · آنوقت مثل مرشدی که از غلبهٔ وجد وحال باز آید یا مستی که نسیم روح افزای سحری زحمت خواب وخمار از سرش برباید بخود آمده ومتحیر ماندیم که چرا با آنکه حق همیشه غالب است و حقانیت فاتح · حقیقت ما در لباس مجاز جلوه کرد وصلح وسلم ما بصورت تهیج وشورش طلبی معرفی شد ؟ پس از غور وتأمل زیاد عاقبت چنین فهمیدیم که این قصور از خود ما بوده وغرض مغرض یا تحریك مدعی چندان در کار ما اثر تام وتمام نداشته است یعنی ملتفت شدیم که ما مسلمیات دنیای دانا و عالم را در مملکتی مثل ایران که هنوز یکباب مدرسهٔ عالی ندارد وجز معدودی از اهالی آن بی بیارهٔ از حقایق نبرده اند از بدیهیات فرض کرده وهمان طور که در حق پارهٔ ازعلما نوشتیم دانسته های خودرا در خور فهم همه دیدیم و از آن رو بدون هیچ گونه توضیحات لازمه آنچه را که مفید بحال ملت دانستیم بیان کردیم و با برادران وطنی خود بمجمل مجمله مثل دو نفر مسبوق ومطلع گفتگو کردیم غافل از آنکه اگر معدودی محدود از مقاصد حقهٔ ما مسبوق باشند جمی غفیر از فهم آن بکلی قاصرند و بتحریك یك نفر مغرض و نسبت یك کلمه خلاف برای ضدیت ما تا همه جا همراه و حاضر میباشند · وقتی درك دردرا نمودیم فوراً درصدد علاج برآمدیم و در نمرهٔ هفت وهشت روز نامه قسمتی از بیانات حقهٔ خودرا که بپارهٔ از علمای اعلام مشتبه کرده بودند بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم وبرائت ذمهٔ کاغذ وقلم راخواستیم · اما تبیین قسمتی دیگر که از اولی بی اهمیت تر نیست هنوز بر عهدهٔ اداره باقی است و ما اینك پس از آنکه از مشترکین محترم خود اجازه میگیریم به تفصیل آن اجمال می پردازیم وضمناً بحضور مبارکشان عرض می کنیم که اگر درست دقت وملاحظه فرمایند میدانند که ما در ضمن دفاع ومناظرات شخصی سر مشترکین را بی کلاه نگذاشته ایم بلکه در ضمن همین رد و ایرادها خیلی از حقایق مستوره و رموز مخفیه را کشف کرده ایم که بدون این قسم اقدام ابداً دست نمیداد و اظهار یك کلمهٔ از آن هم در قوهٔ این روزنامه بلکه هیچ روزنامهٔ دیگر در ایران نبود ·

باری ما در نمرهٔ اول این روزنامه مقالهٔ در تحت عنوان (دو کلمه خیانت) درج کردیم ودر آن بطور وضوح کمال شاه پرستی خودرا آشکار کرده و مظلومیت سلاطین دنیارا در مواقع انقلابات مبرهن نمودیم و اظهار کردیم که موافق صریح تواریخ عالم سلاطین عظام همیشه درایتمواقع بی‌طرف ومنزه ومقدس بوده‌اند و آنچه را که شنیده و خوانده ایم از سیئات اعمال وزرا خائن هر دوره بوده که دامن اقدس پادشاهان وقت را آلوده‌است و اگر کسی راستی بنظر انصاف صد بار بمقالهٔ مزبوره رجوع کند می بیند که از عبارات آن جز محبت و خلوص نسبت بخاکپای مهر اعتلای پادشاه جوانبخت کار آگاه خودمان چیزی نمی طراود و بلکه هر کلمهٔ آن حاکی از یك دنیا شاه پرستی و یك جهان عشق وشغف است که در دل خود سراغ داریم ومانند گوهری گرانبها در خزانه قلب خود بذخیره نگاه میداریم · ولی باز همان وزرای خائن مندرجات این مقاله را در پیشگاه قدس بطور دیگر بیان نموده وبصریح قول جناب وزیر علوم خاطر مهر مظاهر ملوکانه را بغبار وجود بی بود این بندگان مکدر خواسته‌اند · در صورتیکه قصد ما فقط از نگارش آن مقاله این بود که معروض داریم وزارت ارثی نیست ووزیر همیشه منحصر بخانواده های مخصوص نمی باشد خاصه وقتی که پای قانون بمیان آید وادارات منظم درکار باشد که در آنوقت شخص وزیر بمنزلهٔ همان مترس بستان خواهد بود و ممکن است از احاد و افراد اهالی مملکت انتخاب شود · منتها با رعایت صحت اخلاق و اندازهٔ از معلومات ضروری وقت · دیگر خواستیم بگوئیم زمان شاهنشاه سعید شهید نورالله مضجعه آنچه را که از سوء اعمال وخرابی دیدیم و آنچه راکه درآن فاجعهٔ عظمی مشاهده کردیم بحس وعیان از نتایج اعمال همین چندنفر وزیر محدود ومعین بود که امروز بازبدون هیچ تغییر وتبدیلی بمسندهای اولیهٔ خود مراجعت کرده وعیناً همان حقه بازیهای سابق را حرف بحرف تکرار می کنند آیاما درکدام قسمت از این عرایض یك قدم از مقتضیات شاه پرستی دور افتاده ایم ودر عرایض خالصانهٔ ما چطور میتوان یکذره خدشه کرد ؟ وآیا در استنطاقی که از رضای کرمانی همان ایام درحضور عموم خائنین دوره شد ونسخه های متعددهٔ آن دراین شهر موجود است از صدر

تا ذیل جزئیات اعمال همانها که امروز بر اریکهٔ حکمرانی جلوس فرموده‌اند دیده میشود ؟ و آیا خوداو کراراً نگفت که اعمال این چند نفر مرا بر این خطای بزرگ وادار کرد ؟ بلی فرقی که آندوره با حالا دارد این است که حالا ما وزارت عدلیهٔ منظمی هم پیدا کرده و یک وزیر ثالث باسم وزیر عدلیه بر آن چند نفر اضافه نموده و تتمهٔ بر طنبور افزوده ایم . و امروز تقریباً شاهنشاه عادل و پدر بزرگوار تاجدار ما ایرانیان با آن همراهیهای خارج از بیان که در عهد شاهنشاه کبیر نسبت به استحکام اساس آزادی ملت نمودند و با مراحم ملوکانهٔ که از بدو جلوس میمنت مأنوس خود شفاهاً و کتباً اظهار فرمودند به کلی تنها و بی معاون مانده و وزرای دورهٔ شاهنشاه شهید انارالله برهانه باز مشغول همان کشتی گیری و بازی بازیهای سابق اند و هیچکس در تمام وسعت دربار ایران نیست که در تمام بیست و چهار ساعت یکدقیقه در فکر خدمت شخص شخیص اعلیحضرت شاهنشاهی باشد . و ما هیچ تصور نمیکنیم که این عرایض صادقانهٔ ما را به پیشگاه اقدس راه دهند و بگذارند که این اوراق عشق و محبت از لحاظ انورشان بگذرد ولی ما آنچه مقتضای شاه پرستی خود میدانیم میگوئیم و مسؤلیت وجدانی خودرا بانجام میرسانیم و ذیلا استنطاقی را که از شخص سابق الذکر در محضر تمام وزرای حاضرهٔ ماشده محض مزید بصیرت قرأ عظام نگاشته و تصدیق و تکذیب عرایض خود را بعداز خواندن مسطورات ذیل بانصاف صاحبان وجدان پاک میگذاریم این است صورت استنطاق .

صورت استنطاق با میرزا محمدرضای
کرمانی پسر ملاحسین عقدائی که عجالتاً بدون
صدمه و اذیت با زبان خوش تا اینقدر
تقریرات کرده است و مسلم است بعداز
صدمات لازمه ممکن است مکنونات
ضمیر خود را بروز بدهد

سئوال — شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب — روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم

س — بحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج — روز دویم شوال ۱۳۱۳

س — در راه کجاها توقف کردید

ج — در بار فروش در کاروانسرای حاجی سید حسین چهل و یک روز بواسطهٔ بند بودن راه توقف کردم

س — از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید

ج — من بودم و شیخ ابوالقاسم

س — شیخ ابو القاسم کیست

ج — برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش هیجده سال شغلش خیاطی است

س — او با شما بچه خیال حرکت کرد

ج — برای اینکه برود کرمان بعد از آنکه برادرش را با دو نفر دیگر که میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسن خان هستند در اسلامبول گرفته که بایران بیاورند در طرابوزن توقف دادند . حالا نمیدانم آنجا هستند یا نه

س — بعداز گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج — خبر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش که وطنش آنجاست بسمت وطنش حرکت کرد برادرش شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر تهباغ لله است

س — آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید بچه جرم و بچه نسبت گرفتند

ج — علاءالملک سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت بجههٔ اینکه باو اعتنائی نمیکردند . چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در خانهٔ مسلمان وارامنه و فرنگی برای معلمی مراوده میکنند . هرکس بخواهد تحصیل کند اینها بخانهٔ او میروند گفتند اینها خبر چینی میکنند و در ایران مفسد بودند باین جهات آنهارا متهم کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفر بود . ولی حاجی میرزا حسن خان بواسطهٔ کاغذ هائیکه گفتند بعلماء های نجف و کاظمین نوشته است . و همچو گفتند که این کاغذ ها بدست صدر اعظم آمده بود که آنهارا بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید جمال الدین ودستورالعمل ایشان . غرض سفیر این بوده است که سبب شد جههٔ گرفتاری آنها

س — اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستورالعمل ها هم از طرف آقا سید جمال الدین

بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است

ج — غیر از ابوشیخ‌القاسم کسی با من نبوده‌است شاهد بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف‌السلطنه است در قهوه خانهٔ حاجی محمد رضا که در باطوم‌است‌وجمی ایرانیها آنجا هستند غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یابیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون در راه باطوم با بادکوبه چند پل خراب شده بود در قهوه خانه‌توقف کرده‌ومشغول خیاطی بود که ما رسیدیم ودر بین راه از تفلیس باین طرف‌جوانی ارومیهٔ برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیر خان است • میگفت برادرم درب خانهٔ علاءالدوله منزل‌دارد در راه آهن بما برخورد با هم بودیم تابادکوبه ابوالقاسم باکشتی (پشت وای) ازسمت (اوذون اوده) رفت‌که بعشق آباد وازخراسان بکرمان برود • ومن وغلامرضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیر خان وبرادرش باشند از بادکوبه بمشهد سر و از آنجا بسار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل انتظام‌الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش‌را برداشت ورفت بباغ شاه منزل انتظام‌الدوله سه چهار روز بعد آمد در حالتیکه لباس سفرش را پوشیده بامن مصافحه کرده روانهٔ طهران شد ومن درکاروانسرای حاجی سید حسین منزل کردم و امیرخان هم بفاصلهٔ یك شب در بار فروش ماند وروانهٔ طهران شد والسلام •

س — دستورالعملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید •

ج — دستورالعمل‌مخصوصی نداشتم الا اینکه حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو میکنند • پروائی ندارد • میگوید ظالم هستند از این قبیل حرفهامیزند •

س — پس شما از کجا بخیال قتل شاه شهید افتادید

ج — از کجا نمیخواهد • از کندها و بندها که بنا حق کشیدم • و چوبها که خوردم وشکم‌خود را پاره کردم • از مضیبت ها که در خانهٔ نایب‌السلطنه و در امیریه • ودر قزوین • ودر انبار • وباز درانبار بسرم آمد • چهار سال و چهار ماه‌درزیر زنجیر و کند بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت را خواستم خدمت کردم • قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه

فضولی کرده بودم • اطلاعات خودم را دادم بعد از آنکه احضارم کردند •

س — کسیکه با شما غرض و عداوت‌شخصی‌نداشت در صورتیکه اینطور میگوئید خدمت کرده باشید واز شما آنوقت علامت فتنه جوئی وفساد دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازای خدمت بشما آنطور صدمات زده باشند پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی‌فتنه وفساد دیده بودند

ج — الحال‌هم حاضرم بعدازاین مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی غرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانهٔ خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم وارباب غرض محض حسن خدمت وتحصیل مناصب ودرجات ومواجب ونشان و حمایل و غیره و • و • و • بعکس بعرض رساندند الحالهم حاضرم برای تحقیق •

س — این ارباب غرض کیها بودند •

ج — شخص پست فطرت نانجیب بی اصل رزل غیر لایق که قابل هیچ یك ازاین مراتب نبود آقای آقا بالا خان وکیل‌الدوله • وکثرت محبت حضرت والاآقای نایب‌السلطنه باو •

س — وکیل‌الدوله میگوید همان‌وقت بااسناد وکاغذ جات مفسدانه که بر همه کس معلوم شد شمارا گرفته‌است و اگرآنوقت شمارا نگرفته بود بموجب استنطاق که همان وقت بعمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید شاید همان وقت این کاررا کرده بودید •

ج — پس درحضور وکیل‌الدوله معلوم‌خواهدشد •

س — پس در صورتیکه شما اقرار میکنید که تمام این صدمات را وکیل‌الدوله برای تحصیل شئونات و نایب‌السلطنه برای حب باو بشماوارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت‌منتها مطلب را اینطور حالی ایشان کردند شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلای شما شده بودند و یك مملکتی را یتیم نمیکردید •

ج — پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز اموررا باشتباه کاری بعرض او برسانند و تحقیق نفرمایند وبعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت •

وکیل‌الدوله . آقای عزیزالسلطان . امین خاقان . و این ارازل و اوباش بی پدر و مادر ها ئیکه ثمرهٔ این شجره‌شده‌اند وبلای‌جان‌عموم مسلمین گشته باشند چنین شجررا باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد . ماهی از سر گنده گردد نی ز دم . اگر ظلمی میشد از بالا میشد .

س — در صورتیکه بقول شما اینطور هم باشد در مادهٔ شخص شما وکیل‌الدوله ونایب‌السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود واز منهیات هم خبرنداشت . یك آدمی مثل نایب‌السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلق ا بعرض میرساند خاصه بااسنادیکه از شما بدست آورده وبنظرشاه‌شهید رسانده بودند برای‌شاه تردیدی باقی نمیماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطق حکیم مشرب‌هستید جواب را با برهان باید ادا کنید .

ج — اسناد از من بدست نیامد الاّ اینکه درخانهٔ وکیل‌الدوله باسه پایه وداغی در حضور دو نفر دیگر والی ویکی هم سیدی که یك وقت محض تعرض بصدر اعظم عمامهٔ خودرا بر داشته بود و آنجا آنشب افطار مهمان بود وشاهد واقعهٔ آن شب است که سند را بقهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب‌السلطنه بردند .

س — شما که آدم عاقلی هستید و میدانستید نباید همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند .

ج — عنوان سند این بود . بعد از آنکه من بانها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف وهمهمه‌است بلوا وشورش‌خواهندکردبرای مسئلهٔ تنباکو . قبل از وقت علاج بکنید . بنایب السلطنه هم گفتم تودلسوزپادشاهی . تو پسرپادشاهی . تو وارث سلطنتی . کشتی دولت بسنگ خواهد خورد و این سقف‌بسر تو پائین خواهد آمد . دور نیست خطری بسلطنت چندین هزار سالهٔ ایران وارد شود یکدفعه این امت اسلامیه از میان خواهد رفت . آنوقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصودمن اصلاح است تو یك کاغذ باین مضمون بنویس .

« که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تنباکو داده شد . بانك ایجاد شد . (ترامو) در مقابل‌مسلمین براه افتاد . امتیاز راه اهواز داده شد . معادن داده شد . قند سازی وکبریت سازی داده شد . شراب سازی داده شد . ماها مسلمانان بدست اجنبی خواهیم افتاد . رفته رفته‌دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما بفکرما نیست خودتان غیرت‌کنید . اتفاق و اتحاد نمائید همت کنید در صدد مدافعه برآئید » تقریباً مضمون کاغذ همین است . چنین کاغذی بمن دستور العمل داد گفت همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهیم داد و میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا درصدد اصلاح برآئیم . و نایب‌السلطنه هم قسم خورد که از نوشتن این کاغذ برای‌تو خطری‌نخواهد داشت بلکه قرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند . آنوقت‌ازحضور‌نایب‌السلطنه‌که‌رفتیم‌بخانهٔ‌وکیل‌الدوله آنجانوشته را باز هم بقهروجبرو تهدید نوشتم‌وقتیکه نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیارا خدا بایشان‌داده است . قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه بمیان آوررند سه پایهٔ سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند بسه پایه به بندند که رفقایت را بگومجلستان‌کجاست رفقایت کیست ؟ هرچه گفتم چه‌مجلس . چه رفیق . من باهمهٔ مردم راه دارم از همه افواهی شنیدم حالا کدام مسلمان راگیر بدهم مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جان بازی است وموقع آن است که جانم را فدای عرض وناموس وجان مسلمانان بکنم چاقو ومقراض را که از شدت خوشی وسرور فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بچاقو کردم رجبعلی خان ملتفت شد چاقورا برداشت مقراض پای بخاری افتاده بود والی که رو بقبله نشسته دعا میخواند گفتم شما را بحق این قبله وبحق این دعائیکه میخوانید غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی از نایب‌السلطنه بانها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت و رو گذاشتند . والی گفت دراین کاغذ نوشته که حکم شاه است که‌مجلس ورفقای خودتان‌را حکماً بگوئید و الاّ این اسباب‌داغ و درفش‌حاضراست وتازیانه‌موجود

است · من چون مقراض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه خودم را بمقراض برسانم گفتم بفرمائید بالای مخده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ ودرفش لازم نیست · دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را بمقراض رساندم وشکم خودرا پاره کردم خون سرازیرشد مابین جریان خون بنای فحاشی‌را گذاشتم · پس از آن مضطرب شدند بنای معالجهٔ مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنبالهٔ همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچارهٔ بی گناه را که بخیال خودم خدمت بدولت کرده‌ام ازین محبس بان محبس از طهران بقزوین از قزوین بانبار درزیر زنجیر مبتلا بودم در این دو سالو نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی ازهمه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلعه محمودی) (سیزه علیخان میدان قلعه خ · ل) نایب السلطنه و آقابالاخان شده بودم

س — نوروز علیخان قلعه محمودی که بوده ·

ج — محمد اسمعیل خان وکیل الملك حاکم کرمان هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یك پادشاه و یکنفر یاغی بدوات جعل میکرد و مدتها هم باسم نوروز علیخان قلعه محمودی دولت رامشغول کرده بود · هروقت نایب السلطنه هم یك امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت · هروقت وکیل الدوله اضافه مواجب ومنصب میخواست مرا میگرفت · عیالم طلاق گرفت · پسر هشت ساله ام بخانه شاگردی رفت بچه شیر خوارهٔ‌ام بسر راه افتاد · دفعهٔ اول بعد از دوسال حبس که از قزوین مارا مراجعت دادند ده نفر مارا مرخص کردند دو نفر از آن میان کهبابی بودند یکی یکی حاجی ملاعلی اکبر (شمرزادی) ودیگری حاجی امین بود قرار شد بانبار ببرند چون یکی از آن بابیها مایه‌دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرداورا مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند · واضح است انسان از جان سیر میشود · بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میکند و قتیکه باسلامبول رفتم درمجمع انسانهای عالم در حضور مردمان بزرگ شرح حال خودم را که گفتم بمن ملامت کردند که باوجوداین همه ظلم و بی‌اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته ودنیا را از دست ظالمین خلاص نکرده باشم

س — تمام این تفصیلات‌را که شما میگوئید بسؤال اول من قوت میدهد از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای شاه شهید میشدید نایب السلطنه ووکیل الدوله یك نوشتهٔ بان ترتیب پیش شما میاوردند وآن تفصیلات را بشما میگفتند جز اینکه باور کنید چاره‌داشتید یاخیر پس در اینصورت مقصر این‌دو نفر بودند وبقتل اولویت‌داشتند چه شد که بخیال قتل آنها بیفتادید ودست باین کاربزرگ زدید

ج — تکلیف بی غرضی شاه این بود که یك محقق ثالث بیغرضی بفرستند میان من وآنها حقیقت مسئله را کشف کند چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم بر عامهٔ رعیت جاری است مگر این سید جمال الدین این ذریهٔ رسول صم این مرد بزرگوار چه کرده بود که بان افتضاح اورا از حرم حضرت عبدالعظیم ع کشیدند زیر جامه‌اش را پاره پاره کردند · آن همه افتضاح بسرش آوردند او غیراز حرف حق چه میگفت ؟ آن آخوند چلاق شیرازی که از جانب سید علی اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه اش کنند بعد سرش را ببرند من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند · آیا خدا اینها را برمیدارد اینها ظلم نیست ؟ اینها تعدی نیست ؟ اگر دیدهٔ بصیرت باشد ملتفت میشود که در همان نقطهٔ که (سید) را کشیدند درهمان نقطه گلوله بشاه خورد · مگر این مردم بیچاره واین یك مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند · قدری پایتانرا از خاك ایران بیرون بگذارید در عراق عرب و بلاد قفقاز وعشق آباد واوایل خاك روسیه هزار هزار رعیت بیچارهٔ ایرانرا می بینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی وظلم فرار کرده کثیف ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اندهرچه حمال وکناس و الاغچی‌ومزدور در آن نقاط می‌بینیدهمه ایرانی هستند ·

آخر این گله های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیادشود کههم به بچه های خود بدهند وهم شما بدوشید نه اینکه متصل تا شیر دارند بدوشیدشیر که ندارند گوشت بدنشان را بکلاشید گوسفندهای شماهمه

رفتند و متفرق شدند نتیجهٔ ظلم همین است که می بینید ظلم و تعدی بحد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه میشود گوشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز شکاری خود میدهند . صد هزار تومان از فلان بیمروت میگیرند قبالهٔ ملکیت جان و مال و عرض و ناموس یك شهر و یا یك مملکتی را بدست او میدهند . رعیت فقیر و اسیر بیچاره را در زیر بار تعدیات مجبور میکنند که یك مرد زن منحصر بفرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صدتا صدتا زن میگیرند و سالی یك کرور پول که باین خونخواری و بیرحمی از مردم میگیرند خرج (عزیز السلطان) که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حظ نفس شخصی و غیره و غیره و غیره . آن چیزهائیکه همهٔ اهل این شهر میدانند و جرأت نمیکنند بلند بگویند . حالا که این اتفاق بزرك بحکم قضا و قدر بدست من جاری شد یکبار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد مردم سبك شدند دلها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد بعدالت و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر اگر ایشان چنانچه مردم منتظرانند یك آسایش و گشایش بمردم عنایت بفرمایند اسباب رفاه رعیت میشود بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدوی ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد گرفت و نام نیکشان در صفحهٔ روزگار باقی خواهد بود . و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد . اما اگر ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج بمنزل نمیرسد . حالا وقتی است که بمحض تشریف آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقتاً در این مدت بشما بدگذشته است و کار بشما سخت بوده است آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد . هی محصل پی محصل نرود که یك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و غیره .

س — در صورتیکه واقعاً خیال شما خیر عامه بود و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید پس باید تصدیق بکنید باین که این مقاصد بدون خونریزی بعمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است . حالا ما میخواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاسد برآئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم در این صورت باید بدانیم که اشخاصیکه باشما متفق هستند کی هستند و خیالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب جنایت هستید یا کشته میشوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده است نجات بیابید امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای اینکه صلاح دولت نیست فقط میخواهیم بشناسیم اشخاصیکه با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید یك وقت بمشاورهٔ آنها محتاج بشویم .

ج — صحیح نکتهٔ میفرمائید من چنانچه بشما قول دادم بشرافت و ناموس و انسانیت خودم قسم میخورم که بشما دروغ نخواهم گفت هم عقیدهٔ من در این شهر و مملکت بسیار هستند در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در تجار بسیار و در میان کسبه بسیار و در جمیع طبقات هستند شما میدانید وقتیکه (سید جمال الدین) در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم بزیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند چون هرچه میگفت لله و محض خیر عامهٔ مردم بود همه کس مستفید و شیفتهٔ مقالات او شد و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید مردم بیدار بودند هوشیار شدند حالا همه کس با من هم عقیده است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال الدین و همهٔ مردم است قسم از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشتند سید هم در اسلامبول است هر کاری باو میتوانید بکنید . دلیلش هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با احدی میگفتم حکماً منتشر میکرد و مقصود باطل میشد وانگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست عنصرند و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط اصلاح اوضاع بود وابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان

نبود چقدر از این ملکها ودولهها وسلطنهها که با قلم و قدم ودرم هم عهد شده بودند ومیگفتند تا همه جا حاضریم همینکه دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خودرا کنار کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم چنانچه بجهت همین کتمان سر اگر بعداز خلاصی یك دور میزدم مبالغی میتوانستم ازآنها پول بگیرم ولی چون دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم وذلت کشیدم دست پیش احدی دراز نکردم .

س — در میان اشخاصیکه دفعهٔ اول باسم همخیالی و همدستی شما شدند گویا (حاجی سیاح) از همه برماده تر باشد

ج — خیر حاجی سیاح مرد مذبذب خود پرستی است ابداً بمقصود ما کمك وخدمتی نکرد واو ضمناً آب گل میکرد که برای (ظل السلطان) ماهی بگیرد وخیالش این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و (امین الدوله) صدر اعظم وخودش مکنتی پیدا کند چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در (محلات) ملك دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سید جمال الدین گرفت نهصد تومان به سید داد باقی را خودش خورد .

س — شما قبل از اینکه اقدام باین کار بکنید ممکن بود که بعد از خلاصی دست رس داشتید خودتان را بیك مالئی به بندید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایران ماست که در وقت تعدی به بست میروند و متحصن میشوند وحرف حسابی خودرا عاقبت میگویند و رفع تعدی ازخود میکنند شما هم میخواستید این کار را بکنید اگر ازاین اقدامات شما نتیجهٔ حاصل نمیشد آنوقت دست باین کار میزدید کشتن یك پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست

ج — بلی انصاف نیست از برای گویندهٔ این کلام بتوهم اینکه در دفعهٔ ثانی من رفته بودم عرض حال خود را بصدارت عظمی بکنم باز نایب السلطنه مرا گرفت و گفت چرا بمنزل صدر اعظم رفتی وانگهی شما همه میدانید همین که پای نایب السلطنه در یك مسئلهٔ در میان میآمد صدر اعظم ودیگران ملاحظه میکردند وجرأت نمیکردند حرف بزنند اگر هم حرف میزدند شاه اعتنا نمیکرد .

س — این طپانچه شش لول بود که داشتی .

ج — خیر پنج لول روسی بود .

س — از کجا تحصیل کردید .

ج — در (بارفروش) از شخص میوه خریکه برای (بادکوبه) میوه حمل میکرد سه تومان و دوهزار باانضمام پنج فشنگ خریدم .

س — آنوقت که خریدید بهمین نیت خریدید .

ج — خیر برای مدافعه خریدم بخیال نایب السلطنه هم بودم .

س — در اسلامبول آنوقتیکه در خدمت (سید) شرح حال خودتان رامیگفتید ایشان چه جواب میفرمودند .

ج — جواب میفرمودند باین ظالمها که تو نقل میکنی که بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را کشته باشی چه جان سخت بودی وحب حیات داشتی باین درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س — با وجود این امر مصرح سید پس چرا اورا نکشتید وشاه را شهید کردید .

ج — همچو خیال کردم که اگر اورا بکشم ناصر الدین شاه با این قدرت هزاران نفررا خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ وبرگ را اینست که بتصورم آمد اقدام کردم .

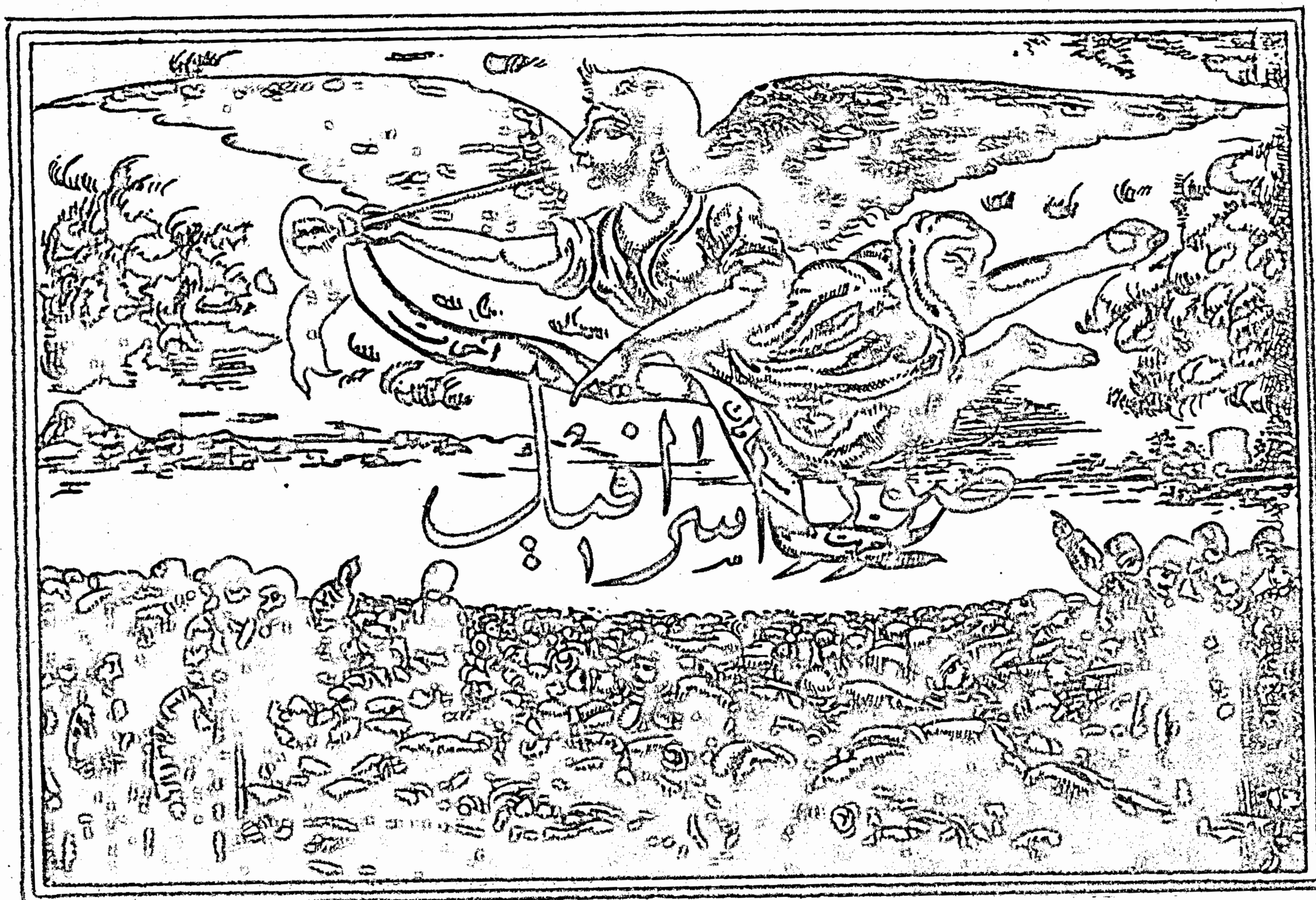
س — من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود وشاه بگردش میامده است اینکاررا میخواستی بکنی .

ج — خیر من همچو اراده نداشتم و این حرف حرف من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد آمد و این قوه را هم در خودم نمیدیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه بحضرت عبد العظیم میاید در خیال دادن عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخواهم عریضه را هم نوشته در بغل داشتم ورفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم از خیال دادن عریضه منصرف شدم ویکمرتبه باین خیال افتادم ورفتم منزل طپانچه را برداشتم آمدم ازدرب امامزاده (حمزه) رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه تا اینکه شاه وارد شد آمد توی حرم زیارتنامهٔ مختصری خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یك قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم .

(بقیه دارد)

(اخطار)

در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید



مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

عنوان مراسلات

طهران خیابان علاء الدوله

محاذی مهمانخانهٔ مرکزی

پنجشنبهٔ ۵ رجب ۱۳۲۵ هجری

۱ فروردینماه سال ۱۲۷۷ یزدگردی پارسی

۱۵ ماه اوت ۱۹۰۷ میلادی

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات ولوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع اداره مختاراست پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

قیمت اشتراک سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

اخطار

(۱) قبوض اشتراک سالیانهٔ صوراسرافیل بعداز اطمینان کامل قانونی از توقیف خدمت مشترکین محترم ارسال شد. خواهشمندیم که درهمین هفته وجه اشتراک سالیانه را به وکلای پایتخت وولایات ما بپردازند — (۲) اشخاصیکه در بلاد داخله وخارجه در آنجا ها که ما وکیل مخصوص نداریم مایل باشتراک باشند بایدوجه آبونه را قبلا بهروسیلهٔ که بدانند باداره انفاد فرمایند و بدون این ترتیب ارسال روز نامه ممکن نخواهد بود — (۳) قسمت اخلاقی موسوم بچرند پرند که در این دو نمره از ما فوت شده در نمرات بعد تلافی کامل خواهد شد .

تعزیت وتسلیت

فاجعهٔ عظمای ارومیه و لطمات واردهٔ بر هموطنان عزیز و تقریباً یکصد نفر تلفات ونهب مبالغی خطیر از اموال و بی اعتدالیهای دیگر عثمانیها گوشزد برادران محترم ماشده و مسبوقند که بیشتر صدمات این واقعهٔ فظیع بر برادران وطنی کلدانی ما وارد شده یعنی بدان دسته از ایرانیان که سالهای دراز باعشایر وایلات وحشی عثمانی در حفظ حدود وثغور وطن مقدس جنگیده و در هر موقع رشادتهای فوق العاده بروز داده اندودراین وقعهٔ اخیره نیزدرمقام دفاع ازوطن سینه های خودراسپر گلوله های بی اعتدالی همسایهٔ مسلمان صورت ما کرده وگوی شرف جان بازی درراه وطن را درمیدان غیرت وشجاعت ربوده‌اند وبا شریفترین مرگی برادران ایرانی خودرا وداع گفته وحفظ وطن را بعداز خود بعهدهٔ جوانمردی وحمیت ما بازماندگان گذاشته گذشتند . ما اینک بعداز آنکه بتمام ایرانیان تسلیت میگوئیم ارواح این شهدای راه وطن رادر هرطریقه وکیش که باشندبواسطهٔ رجاء واثق برحمت شاملهٔ الهی تقدیس میکنیم و مخصوصاً بانجمن کوکب محترم ملی ارومی با سایر انجمنها وروز نامه های ایران همزبان شده شرکت حزن واندوه خودرا ابلاغ مینمائیم .

﴿ بقیهٔ استنطاق با میرزا محمدرضا از شماره ۹ ﴾

س — شاه شهید بطرف شما مستقیماً میامد وشمارا میدید یاخیر

ج — بلی مرا دید وتکانی هم خورد که طپانچه خالی شد دیگر من نفهمیدم .

س — حقیقتاً اطلاع ندارید که طپانچه چه شد میگویند در آن میان زنی بود طپانچه را از او ربوده برد .

ج — خیر زنی در آن میان نبود واینها مزخرفات است پس ایران مایکباره (نهلیست) شده‌اند که میان آنها اینطور زنهای شیردل پیداشوند .

س — من شنیدم وشهرتی دارد که هانوقتیکه سید شمارا مأمور باینکار کرد زیارت نامهٔ برای شما انشاء کرد وبشما گفت که شما شهید خواهید شد ومزار ومرقد شما زیارت گه رندان جهان خواهد بود .

ج — (سید) اصلا پرستش مصنوعات را کفر میداند ومیگوید صانع را باید پرستید وسجده بصانع باید نمود نه بمصنوعات . طلا ونقره نمودن مزار ومرقد را معتقد نیست وجان آدم را برای کار خیر حقیقتاً چیزی نمیداند ووقری نمیگذارد باینکه آن همه بلیات و صدماترا برای او کشیدم صدای چوبهارا که بمن میزدند میشنید هروقت من حرف میزدم وذکر مصائب خود مرا میکردم میگفت « خفه شو روضه خوانی مکن مگر بدوت روضه خوان بود چرا عبوس میکنی باکمال بشاشت وشرافت حکایت کن چنانچه فرنگیها بلیاتی که برای راه خیر میکشند همین طور باکمال بشاشت ذکر میکنند »

س — درحضرت عبدالعظیم که بودید (شیخ محمداندرمانی) مثل آن سفر سابق پیش شما می آمد ؟ شما را میدید وباشما حرف میزد یاخیر .

ج — نه والله بلکه حضراتیکه آنجا بودند او را مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهارآشنائی با من کردند و نه حرفی زدند .

س — (شیخ حسین) پسر دائی شیخ محمد خودش میگفت دومجلس درضمن باشما صحبت کرده بود .

ج — بلی راست است .

س — (ملا حسین) پسر (میرزا محمدعلی) برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد .

ج — خدمتی نکرده بود سه عریضه ودو اعلان که برای جراحی خودم نوشته بودم برای من نوشت دوائی که برای علاج (سالك وکچلی) رامیکند میدانستم اعلان کرده بودم .

س — آنروزیکه همین شیخ با شما بتفرج آمده بود کاهو وسرکه‌شیره خورده بودید درضمن صحبت شما چه گفته بودید که او این شعر را خوانده بود (دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی)

ج — خیلی عجب است من بیك همچو ضعیف العقلی بعضی صحبت ها بکنم که او بمناسبت یك شعری خوانده باشد

س — همان روز بعد از خوردن کاهو وسرکه شیره که مراجعت کردید اومیگفت سه نفر بشما رسیدند یك (سید) ویك (آخوند) ویك (مکلاّ) باشما کنار کشیدند بقدر سه‌ربع ساعت نجوای کردید بعد آنها رفتند وشما بمنزلتان آمدید

(حاجی سید جعفر) هم میگفت من دردرب خانه نشسته بودم دیدم که آنها میایند برخاستم رفتم تو . آن سه نفرکی بودند .

ج — (حاجی میرزا احمد کرمانی) بایك (سیدی) که هیچ نمیشناختم باصددینار که توی عمامه اش گذاشته بودسفر کردند رفتند

س — کجا رفتند شما اطلاع دارید ؟ میگویند بطرف همدان رفتند .

ج — خیروالله من هیچ نمیدانم بکدام سمت رفته‌اند همینقدر میدانم سردوراه استخاره کردند که بکدام طرف بروند استخاره‌اشان بطرف بالای (کهریزك) حرکت کردن راه دا دور رفتند .

س — ازاین حرکت متوکلا علی الله آنها همچو معلوم میشود که ازقصد شما چیزی دانسته‌اند وبرای اینکه باشنائی شما مسبوق بوده‌اند و از ترس اینکه مبادا شما حرکتی بکنید وآنها گرفتار بشوند رفته‌اند

ج — شبهه نباشد حاجی میرزا احمدرا من آدم سفیهی میدانم . مثل من آدمی که یك همچو حرکت بزرگیرا میخواهد بکند بمثل حاجی میرزا احمد آدمی نیت خودرا بروز نمیدهد .

س — شنیدم شما مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدر اعظم را خواهم کشت با صدر اعظم چه عداوت داشتید .

ج — خیر این مقالات دروغ است بلی در اوایل امر که (سید) را اذیت ونفی بلد کردند خدشهٔبرایش حاصل شده بود که او سبب ابتـلا وافتضاح و نفی او شـد ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدر اعظم دخیل اینـکار نبوده و نایب‌السلطنه سبب شده بود من هم بخیال کشتن ایشان نبودم .

س — در انمدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ بشهر نیامدید .

ج — چرا یکمرتبه آمدم مستقیماً بمنزل (حاجی شیخ هادی) رفتم دوشب هم مهمان ایشان بودم ازمن پذیرائی کردند یکتومانهم خرجی از ایشان گرفته مجدداً هماطوریکه مخفی بشهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .

س — دیگر بشهر نیامدید و باکسی ملاقات‌نکردید .

ج — خیر ابداً بشهر نیامدم .

س — پس پسرت را کجا ملاقات کردی .

ج — پیغام فرستادم پسرم را آوردند بحضرت‌عبد العظیم . چند شب اورا نگاه داشتم .

س — همراه پسرت کی آمد بحضرت عبدالعظیم .

ج — مادرش که‌مدتی‌مطلقه است پسرمرا آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد پسرم‌را بر گردانید .

س — شما از کجادرتمام این شهر حاجی شیخ‌هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقهٔ آشنائی و اختصاصی باو داشتید .

ج — اگر سابقه و اختصاصی نداشتم که از من مهمان داری نمیکرد . حاجی شیخ هادی که باحدی اعتنائی ندارد تمام مردم را درکوچه روی خاك پذیرائی میکند .

س — مگر حاجی‌شیخ هادی با شما همعقیده و هم خیال است .

ج — اگر همعقیده وهمخیال نبود بمنزلش نمیرفتم

س — پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه بایشانهم اظهاری کردی .

ج — خیر لازم نبود که بایشان اظهاری بکنم .

س — از طرف سید جمال‌الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی .

ج — مگر پستخانه ووسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جا متهم ومعروف هستم مکتوب برای کسی برسد . وانگهی شماچه میگوئید مگر حاجی شیخ هادی تنهاست که با من همخیال باشد . عرض کردم اغلب مردم با من همخیال هستند . مردم انسان شده اند چشم وگوششان باز شده است .

س — اگر مردم همه با شما همخیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ وکوچك‌زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه میکنند . در خانهٔ نیست که عزا بپا نباشد .

ج — این ترتیبات عزا داری ناچار مؤثر است اسباب رقت میشود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت‌را تماشا کنید . حالا واقعاً بمن بگوئید به بینم بعدازین واقعه بی‌نظمی در مملکت‌پیدا نشده است ؟ طرق وشوارع مغشوش‌نیست ؟ بجهة اینکه این فقره‌خیلی‌اسباب غصه واند وه‌من‌است که‌درانظار فرنگیها وخارجه‌بوحشی گری وبی تربیتی معر وف‌نشویم ونگویند هنوز ایرانیها وحشی هستند .

س — شما که‌آنقدر غصهٔ مملکت‌را میخورید ودر خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال‌را نکردید مگر نمی دانستید کار باین‌بزرگی البته اسباب بی نظمی واغتشاش میشود اگرحالانشده باشد خواست‌خدا و اقبال پاد شاه است .

ج — بلی راست است اما بتواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقاصد بزرگ تاخون ریزیها نشده‌است مقصود بعمل نیامده‌است .

س — آن روزیکه آقای امام جمعه بحضرت‌عبدالعظیم آمده بودند تورفتی دستش را بوسیدی بایشان چه‌گفتی و او بتو چه گفت

ج — امام جمـعه با پسرها شان و معتمد الشریعه آمدند من درتوی صحن رفتم دستشرا بوسیدم بمن اظهار لطف‌ومهربانی فرمودند گفتند کی آمدی ؟ آمدی چکنی ؟

گفتم آمدم که بلکه یك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنندگار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم ۰ ولی پسرهای امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطهٔ نان و گوشت و پول سیاه بر هم خواهدخورد وبلوائی میشود خود امام هم بمن امیدواری و اطمینان داد ۰

س — با معتمد الشریعه چه میگفتی وچه نجوی میکردی ۰

ج — همین را میگفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوید و آقا را او دارد که از من توسط کند

س — (ملا صادق کوسه) محرر (آقا سید علی اکبر) باتو چه کار داشت ۰ بشنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود ۰

ج — خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر نیم ساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که یك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات در امان باشم بیایم شهر ۰ آقا سید علی اکبر گفتند من باین کارها کاری ندارم ملا صادق محررشان هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم از آقای حاجی شیخ هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابداً از آنها خواهش نمیکنم

س — چطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن شهر داشتی وهیچ جاهم غیر از منزل آقای حاجی شیخ هادی نرفتی واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی ۰

ج — خیر کاغذ وپیغامی نداشتم مگر اینکه آقای حاجی شیخ هادی را از سایر مردم انسان تر میدانم با او میشود دوکله صحبت کرد ۰

س — مثلا از چه قبیل صحبت کردی ۰

ج — والله مشرب آقای حاجی شیخ هادی معلوم است که چه قسم صحبت میکنند ۰ او روز که درکنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است ۰ وتاحال اقلا بیست هزار آدم درست کرده است و پرده ازپیش چشمشان بر داشته است و همه بیدار شده مطلب فهمیده اند ۰

س — با سید جمال الدین هم خصوصیت وارسال ومرسولی دارد ۰

ج — چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین (سید) است و اورامرد بزرگی میداند ۰ هرکس که اندك بصیرتی داشته باشد میداند که سید دخلی بمردم این روزگارندارد ۰ حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است تمام فیلسوفها و حکمای بزرگ فرنگ و همهٔ روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است ۰ و هیچ از دانشمندان روزگا رقابل نوکری وشاگردی سید نیست واضح است حاجی شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوند های بیشعور نیست (

) هرکسی که باین آثار و علامات پیدا شد ( ) خودش است ۰ دولت ایران قدرسید را نشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید ومنافع ببرد ۰ بان خفت وافتضاح اورا نفی کردند بروید حالا به بینید سلطان عثمانی چطور قدر اورا میداند ۰ وقتی که سید ازایران به (لندن) رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف باوکرد که حیف از وجود مبارك تواست که دوراز حوزهٔ اسلامیت بسر بری ومسلمین ازوجود تومنتفع نشوند بیا درمجمع اسلام اذان مسلمانان بگوشت بخورد و باهم زندگی کنیم
ابتدا سید قبول نمیکرد آخر (پرنس ملکم خان) وبعضی ها باوگفتند همچو پادشاهی آنقدر بتو اصرار میکند البته صلاح دررفتن است ۰ سید آمد باسلامبول سلطان فوراً خانهٔ عالی باو داد ۰
ماهی دویست لیرهٔ مخارج برای او معین کرد ۰ شام ونهار ازمطبخ خاصهٔ سلطانی برای‌او میرسید ۰ اسب وکالسکهٔ سلطانی متصل درحکم وارادهٔ‌اش هستند ۰ درآن روزیکه سلطان اورا درقصر (یلدوز) دعوت کرد ودرکشتی بخار کهدر توی دریاچهٔ باغش کار میکند نشسته صورت سید را بوسید ودرآنجا بعضی صحبت ها کردند ۰ سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه رامتحد کند وهمه‌را بطرف خلافت جلب نماید وسلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد این‌بود که بتمام

علمای شیعهٔ کربلا ونجف وتمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد وبوعده ونوید واستدلالات عقلیه برآنها مدلل کرد که ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمیتوانند بآنها دست بیابند .

اختلاف لفظ (علی ع وعمر) را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکنند .

وچنین کرد وچنان کرد . درهمان اوقات فتنهٔ (سامره) ونزاع بستگان مرحوم حجة الاسلام (میرزای شیرازی) .طاب ثراه باأهل سامره وسنیها برپا شد سلطان عثمانی تصور کرد که این فتنه رامخصوصاً پادشاه ایران محرك شده است که بلاد عثمانی را مغشوش کنند با سید در این خصوص مذاکرات ومشورتها کرد وگفته بود ناصرالدین شاه بواسطهٔ طول مدت سلطنت و شیخوخیت یك اقتدار ورعبی پیدا کرده است که فقط بواسطهٔ صلابت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمیکنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل نخواهد آمد در بارهٔ شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو در بارهٔ او هرچه بتوانی بکن واز هیچچیز اندیشه مدار .

س — تو که در مجلس سلطان وسید حاضر نبودی این تفصیلات‌را از کجا میدانی .

ج — سید از من محرمتر نداشت چیزی از من پنهان نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سید بمن احترام میکرد در انظار تمام مردم تالی خود سیدتلقی رفته بودم بعد از خود سید هیچکس باحترام من نبود تمام اینها را خود سید برای من نقل کرد وخیلی صحبتها ازین قبیل سید برای‌من نقل کرد ولی در خاطرم نیست سید وقتیکه بنطق میافتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل میگفت مگر میشد همه را حفظ کرد !

س — در صورتیکه شما در اسلامبول بآن احترام بودید دیگر بایران آمدید چکنید که اینقدر باین وآن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند .

ج — مقدر این بود که بیایم و این کار بدست‌من جاری شود . خیال داشتم که آمدم . تحصیل امنیت راهم برای اجرای خیال خودم میخواستم بکنم .

س — خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد سید بعلمای شیعه و ایران کاغذ هائیکه نوشته بود اثر هم کرد

ج — بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها و ملاهای لاش‌خور رامگر نمی شناسید وعدهٔ پول وامتیازات بشنوند دیگر آرام میگیرند ؟ خلاصه بعداز اینکه تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذبذبین منافق که دور و بر سلطان بودند مثل (ابو الهدی) وغیره در میان افتاده خواستند خدمات سیدرا باسم خودشان جلوه بدهند سلطان را در حق سیدبدگمان کردند بواسطهٔ ملاقاتیکه سید از (خدیو مصر) کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید ازتو مأیوس شده است میخواهد خدیورا خلیفه بکند سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال میکند که الان زهرش میدهند و میکشندش — لهذا بسوء ظن افتاده پولیسهای مخفیه بسید کاشت . اسب و کالسکه هم که باختیارسید بود از و منع کرد سید هم رنجش حاصل کرده گفت واصرارکرد که میخواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پولیسهارا از دور او برداشتند . و اسب وکالسکه اش را دادند . بعد ازاصلاح سید میگفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد والا تمام ملل‌اسلامیه را برای‌او مسلم میکردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید باسم او اینکاررا کرد . هرکس سید را دیده است میداند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئونات است نه طالب امتیاز است زاهدترین‌مردم است فقط میخواهد اسلام‌را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه باین نکته ملهم بشود وسید را بخواهد استمالت کند این کاررا بنام نامی ایشان‌خواهد کرد .

س — یعنی سید بعد ازین تفصیلات که ذکرکردید مطمئن میشودبایران بیاید .

ج — بلی من سید را میشناسم همینقدر که یکی از دولتهای خارجه را ضامن بدهد که جان اودر امان باشداو دیگردر بند هیچ چیزنیست خواهد آمد که شاید خدمتی باسلامیت‌بکند وانگهی او یقین میداند که خون او کار آسانی نیست وتا قیامت خشك نخواهد شد .

سواد نگارش میرزا ابو تراب خان نظم الدوله
که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده

(هوالعلیم)

این کتابچه سؤال و جواب واستنطاقی است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه زاد (ابو تراب) وجناب (حاجی حسینعلی خان) رئیس قراولان عمارات مبارکه همایونی مجالتاً بطور ملایمت وزبان خوش از (میرزا محمدرضا.) بعمل آمد . لیکن مسلم است درزیر شکنجه وصدمات لازمهٔ استنطاق بهتر از ین مطالب و مکنونات بروز خواهد داد . اما مجالتاً از ین چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانه زاد کرده است چیزی که باین غلام معلوم شده اینست که او بطوریکه خودش در همه جا میگوید ابداً در خیال وصلاح خیر عامه نبود و تمام این مهملات و مزخرفات را از سید جمال الدین شنیده وفقط از شدت نادانی شیفته وفدائی سید شده و محض تلافی وصدماتیکه بسید وارد آمده بود بدستورالعمل سید آمده این کاررا کرده است حالا اگر سید خیالش بجای دیگر مربوط باشد مسئلهٔ علیحده است ودر خصوص آن مهملات که مبنی بر خیرخواهی عامه اظهار میکند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد . امادراین خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد واگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره هم در زیر شکنجه وصدمات دیگر معلوم خواهد شد .

(غلام خانه زاد ابو تراب) (محل مهر نظم الدوله)

صورت تقریرات میرزا محمد رضا که
عصر روز سه شنبه غرهٔ ربیع الاول هزار
و سیصدو چهارده درباغ گلستان با حضور
فرمانفرما ومخبرالدوله وزیر علوم ومشیر
الدوله وزیر عدلیه وتجارت وسردار کل
و نظم الدوله و امین همایون و حاجی
حسین علی خان امیر تومان کرده است

پدر من ملا حسین عقدائی است و معروف بود بملا حسین پدر . خودمن دراوایل کار ازتعدیات محمداسمعیل خان وکیل الملک که ملک مرا گرفت و بملا ابوجعفر داد از کرمان بیزد رفته مدتی طلبه بودم وتحصیل میکردم بعد بطهران آمدم پس از چندی بشغل دست فروشی مشغول شدم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزارو صد تومان شال وخز نایب السلطنه ازمن خرید مدتها از برای پولش دویدم آخر رفتم بنای فضاحی گذاردم تا قریب سیصد تومان از پولم کم کردم بعد از کتك وپشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم دیگر پیش نایب السلطنه نرفتم تا پنج شش سال پیش که همهمهٔ (رژی) در میان مردم افتاد وکیل الدوله فرستاد عقب من گفت بیا حضرت والا میخواهد تورا ملاقات کند رفتم اول از من پرسید من شاه میشوم گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه میشوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمیکنند گفتم وقتیکه ملت کاری را کرد خارجه چه میتوانند بگویند .

سؤال شد . پس شنیدیم تو باقا وعدهٔ سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع میکنم شاه میشوی . جواب گفت آخر وکیل الدوله بمن گفت آقا این تالار بزرگ صف سلام را ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرفها بزن خوشش می آید منهم گفتم .

بعد آقا گفت . شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت بدولت است وملت .

من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزرا ملاها تجار غیره این گفتگو هست باید فکری کرد جلوگیری کرد بعد از وعده وقسمهای زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند مرا بردند خانهٔ وکیل الدوله عبدالله خان والی آنجا بود با آن سیدیکه یك وقتی به صدر اعظم تعرض کرده بود عمامه اش را برداشته بود بمن گفتند تو یك کاغذی بنویس باین مضمون .

« که ای مؤمنین ای مسلمین امتیاز تنباکو رفت رود کارون رفت . قند سازی رفت . راه اهواز رفت بانك آمد راه (طرموی آمد) مملکت بدست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم »

در اینجا سؤال شد اینها همه که اسباب ترقی بود شما ها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جای شکایت بود .

جواب گفت . بلی اگر بدست خودمان میشد اسباب ترقی بودنه بدست خارجه .

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما میدهیم بشاه می گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم آنوقت اصلاحی خواهند کرد · من نمی نوشتم اصرار کردند منهم نوشتم تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل اینکه گنج پیدا کردند قلمدانرا زود جمع کردند از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کردند بعد بنای تهدیدمرا گذاردند که رفقایت را بگو · داغی آوردند هر چه گفتم رفقای من کسی نیستند میان همهٔ مردم این حرفها هست من حالا کرا گیر بدهم هر بیچارهٔ که یک روزی بمن سلام علیک کرده است حالا گیر بدهم نشد

من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است بچاقو نظر انداختم رحیمعلیخان ملتفت شد چاقو را برداشت نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم بعبد الله خان گفتم نورالله قبلهٔ که بطرف آن نشستهٔ مقصود چیست · گفت مقصود این است رفقایترا بگوئی گفتم تشریف بیاورید تا بشما بگویم اورا کشیدم بطرف بخاری آنوقت مقراض را برداشته شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند من ابداً در مجمع آن اشخاص که کاغذ نویسی وکاغذ پرانی میکردند نبودم آقا سید جمال الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را میشنیدند مثل میرزا عبدالله طبیب میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان گرم می شدند میر فتند بعضی کاغذ ها می نوشتند بولایات میفرستادند که از خارج بتمرپست میخورد برمی گشت مجمع آنهارا میرزا حسن خان نواده صاحب دیوان گرم نگاه میداشت بجهة اینکه سیدرا دیده کلماتش راشنیده بود · بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند مثل حاجی سیاح که میخواست ظل السلطان را شاه کند ویکی دیگررا صدراعظم · خلاصه بعد که اینها را گرفتند یک روز آمدند گفتند شما بیائید امیریه آقا شما را میخواهد به بیند مارا گذاردند توی کالسکه بردند امیریه توی آن تالار بزرک همه را جمع کردند یک مرتبه دیدیم سربازهای (گارد) وارد شدند بیک حالتی کهما ها همه متوحش شدیم میرزا نصرالله خان میرزا فرج الله خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن یک اوضاعی برپا شد بعد مارا نشاندند توی کالسکه باسوارو دستگاه بردند قزوین دونه ساعت بقزوین رساندند آنجا سعد السلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی مافراهم بود · درآن مدتی کهما آنجا بودیم شورش (رژی) برپا شد بعداز شانزده ماه آمدند مژده دادند که مرخص شدید خیاط آمد باندازهٔ ما هر یک لباسی دوختند مارا فرستادند طهران یک راست رفتیم امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آنها گرفتند دو نفر هم بابی میان ما بود یکی از آنها هم پول داشت داد و مرخص شد سایرین هم مرخص شدند باز من بد بخت را با یک نفر بابی دیگر بردند انبار چهارده ماه در انبار بودم یکروز توی انبار بنای داد وفریاد را گذاردم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم به بخشند این چه مسلمانی است حاجب الدوله با یک دسته میرغضب آمدند عوض استمالت مارا بستند بچوب یک چوب کاملی بمن زدند تا آنکه از انبار خلاص شدم · هرچه فکر کردم عقلم باینجا رسید که بروم خودرا بامام جمعه به بندم اوهم رئیس ملت است هم اجزای دولت است در همانجا در منزل آقای امام خدمت صدر اعظم رسیدم عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشباشی بامام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگوئید بیاید آقا میخواهد پولش بدهد من تحاشی کردم از رفتن امام گفت برو ضرری ندارد آمدم خدمت آقا اول بمن گفت تو بمنزل صدر اعظم چرا رفتی گفتم نرفتم بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوقخانه پول بگیر رفتم آنجا دیدم حسین خان صندوق دار یکچیزی بگوش نایب محمود خان گفت او هم گفت بیا برویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر مارفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیجهة و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند وزنجیر بودم چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه میخواهد این دفعه آخر بعد از مرخصی ده تومان آقا دادند پانزده تومان هم وکیل الدوله رفتم بطرف اسلامبول · آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چه قدر جان سخت بودی چرا نکشتی در مراجعت آمدم بارفروش در کاروانسرای حاجی سیدحسین از یک میوه فروش یک طپانچهٔ پنج لول روسی با پنج فشنگ خریدم سه تومان ودو هزار و بخیال نایب السلطنه بودم تا دو روز قبل از تحویل بحضرت عبد العظیم هم

آمدم در این مدت هم غیر از دو شب که شهرآمدهمنزل حاجی شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش باو بنویسید . حاجی شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم دو باره مراجعت کردمدیگر ابداً بجائی نرفتم . رفتن به (سرخه حصار) و (زر گنده) دم باغ نصر السلطنه همه دروغ است در حضرت عبد العظیم هم بودم بهمه آقایان وعلما ملتجی شدم باقای امام باقا سید علی اکبر ودیگران ملتجی شدم که برای من تحصیل امنیت کنید هیچ کدام اعتنائی بحرف من نکردند یکروز هم صدراعظم آمدند بصفائیه عریضه عرض کرده بودم که بعد هم بحضرت عبد العظیم نیامدند .

دراینجا سئوال شد . راست است که این کلفتهای اندرون با تو متحد بودند و بتو خبر میدادند .

جواب گفت . اینها چه حرفی است آنها چه قابل هستند که بمن خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه بزیارت خواهد آمد آب وجاروب میکردند منهم صبح شنیدم صدر اعظم قبل از شاه تشریف میاورند عریضهٔ نوشته بودم آمدم توی بازار که عریضه بدهم نمیدانم چطور شد آنجا باین خیال افتادم گفتم میرزا محمد رضا برگرد شاید امروز اصل مقصود حاصل شود رفتم طپانچه رابرداشتم ازدرب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد وقع ماوقع واقع شد آنچه واقع شدمن (قدری) هستم ومؤمن بقدر ومعتقدم که بی حکم قدر برگ از درخت نمیافتد حالا هم بخیال خودم یك خدمتی بتمام خلایق و ملت ودولت کرده ام و این تخم رامن آب یاری کردهام وسبز شد همه خواب بودند و بیدار شدند یك درخت خشك بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی درنده جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورهارا متفرق کردم حالا از پهلوی آن درخت یك جوانه بالا زده است مثل مظفرالدین شاه سبز وخرم وشاداب امید همه قسم ثمر باو میرود

حالا شما هم فکر رعیتشان باشید همه رفتند همه تمام شدند من قدری از خارجه رادیده ام به بینید دیگران

قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که یك لقمه نان وکباب بحلق طفل تازه متولد شده بطپانند البته خفه میشود ولی بارعیت مشورت کنید مثلا بفلان کد خدای فلان ده بگوئید بچه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهی بود هر طور که اوبگوید باالو رفتار کنید هم کارتان منظم میشود و هم ظلم ازمیان میرود .

در اینجا سؤال شد . تو (قدری) هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز این کارها در اینجا واقع شود .

جواب گفت . همچو نیست پس شماها خانهٔ خودرا جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

سئوال شد . دراین مدت هیچ بخیال کشتن صدراعظم هم بودید

جواب گفت . در این خیال نبودم حالا که من این کاررا کرده ام امید حیات هم ندارم بجهة اینکه یك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا یکپرده پائین تر که مرا عفو کنند .

در خصوص دستور العمل سید جمال الدین وصحبت های سلطان با سید جمال سئوال شد

جواب گفت . وقتی که فتنهٔ (سامره) برپا شده و میان شیعهای اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ بمیان آمده بود سلطان همه را از تحریکات شاه میدانست بسید گفته بود در حق ناصر الدین شاه هرچه از دستت می آید بکن وخاطرجمع باش وقتی که من شرح مصیبتها وصدمات وحبس ها و عذابهای خودرا برای سید میگفتم بمن گفت که تو چه قدر بیغیرت بودی وحب حیات داشتی ظالم را بایست کشت چرا نکشتی و ظالم دراین میان غیر از شاه ونایب السلطنه کسی نبود اگر چه در خیال نایب السلطنه هم بودم دیگر آن روز خیالم در حق شاه مصمم شد گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشك میشوند .

سئوال شد . روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یاخیر .

جواب گفت بلی باشمس العلما اورا دیدم ولی حرف نزدم او آدم مزوری بود بسید خیلی اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود

سئوال شد . کس وکار چه داری .

جواب گفت . یك زن دارم که همشیره خواهرمیرزا ست با دو طفل و یك خواهر پیری در کرمان دارم که پسر اورا که مشهدی علی نام دارد پیش حاجی سید خلف گذارده ام .

چه کردند شما هم بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید

سئوال شد . جهة مناسبت و آشنائی تو با سید جمال الدین چه بوده . جواب گفت . من پیش حاجی محمد حسن بودم وقتی که سید آمد بطهران ودر منزل حاجی منزل کرد من مهمان دار او بودم و از آنجا آشناشدم . سئوال شد . مشهور است که تو یك خواهرت را در کرمان کشتی . جواب داد . خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی (انتهی)

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

﴿سال اول﴾

(نمره ۱۱) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذا هُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُون) (صفحه ۱)



فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنسابَ بَینَهُم

﴿مدیر میرزا قاسم خان تبریزی﴾

﴿عنوان مراسلات﴾

﴿طهران خیابان علاءالدوله﴾

﴿محاذی مهمانخانهٔ مرکزی﴾

پنجشنبهٔ ۱۲ رجب ۱۳۲۵ هجری

۸ فروردینماه سال ۱۲۷۷ یزدگردی پارسی

۲۲ ماه اوت ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی · مقالات ولوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع اداره مختاراست پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿قیمت اشتراک سالیانه﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿قیمت تک نمره﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

صورت دستخط حضرت حجة الاسلام ملاذ الانام آیةالله آقای آخوند ملاعبدالله مازندرانی سلمهالله تعالی است که درجواب رقعهٔ جناب مستطاب عمدة العلماء الکرام شریعتمدار آقای آقاشیخ مهدی نجل مرحوم حاجی شیخ هادی مجتهد نجم آبادی طاب ثراه نگاشته اند

بسم الله تعالی

مخفی نیست بر احدی که در این اعصار تعدیات امرأ و حکام وسرکرده ها و اجزأ دولت بحدی طغیان نموده که تمام خلق بتنگ آمدند دیدند جان ومال وعرض ایشان رفته ومیرود · برودرآمده بالاتفاق گفتند مادولت مشروطه میخواهیم حتی آنهائیکه الان طریقهٔ نفاق رفتار میکنند وآنچه بما ابلاغ نموده و نوشتند ازمعنی مشروطیة اینکه ارباب عقولی منتخب شوند برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت ورعیت که حدود کردار و رفتار دولت با رعیت چه باشد و حقوق دولت را که باید رعیت اداء نماید حقاً و یا باطلا چه باشد تا هریک حدود خودرا دانسته و بنظر و تصدیق اهل مجلس که عبارت از آن عقول منتخبه است رفتار نمایند اگر ظلم باشد محدود باشد تا بتوانند تحمل نمایند نه مثل خروس جنگی همینکه بر طرف مقابل خود غالب شد متصلا بامنقار سر اورا میکوبد هرچه خون بیاید وسر خودرا زیر پر و بال ظالم خود پنهان کند والتجأ بیاورد دست ازکوبیدن سر او بر نمیدارد و هیچ حدی ندارد که ملاحظهٔ آن حد بشود چون حیوان است ودر این زمان از قرار مسموع حال ولاةوحکام همین طور است که سبعیت پیدا کرده از شعار انسانیت بیرون رفتند و کسی بفریاد مظلوم نمیرسد اما اعلیحضرت اقدس شهریاری دام ملکه که دست رس بان ذات اقدس ندارند و اما غیر آن وجود مبارک یا ضعیف و غیر قادرند بر دفع ویا قادرند و لکن شریک الصناعة هستند با آن ظالم و بدیهی است که این مطلب دخلی ور بطی بمخالفت دین و مذهب ندارد نخواستند دین و مذهب مردم مشروطه باشد یا مطلق

ولیکن بتحریک جمله از مستبدین وظالمین که عادت نمودند بظلم وجور چون عمر وبن عاص که بمکر و حیله او مصاحف بر سر نیزه شد تا دست از حق بردارند بعضی را وا داشته که لوایح مشتمل بر کفر وزندقه والحاد با نسبه خود بمجلس محترم نوشته و اشاعه دهد تا باین مکرو حیله مجلس محترم که وضع آن بر رفع ظلم و ستم است در نظر مبارك اعلیحضرت پادشاه اسلام وعلماء اعلام و متدینین از عوام موهون شود و او بمقصد باطل خود نائل شود و یمکرون ویمکرالله والله خیرالماکرین

حرره الاحقر عبدالله المازندرانی

محل مهر مبارك (قال انی عبدالله)

﴿ ایضاً ﴾

عرض میشود رقیمهٔ محترمه زیارت شد از اطلاع بر صحت مزاج شرافت امتزاج جنابعالی خوشوقت و مسرور گشته از حال این ضعیف مستفسر شدند بحمدالله تعالی حیوة مستعار باقی وعمر بدعای آن نخبة الاحباب وعموم مؤمنین مصروف است در این روز ها ملالت خاطر بسیار و پریشانی حواس بیشمار چون از تلگرافات متعدده ظاهر شد که جماعتی از اهل علم بملاحظه تعینات خود و یا بتحریک بعضی از مستبدین علم مخالفت بر افراشته وزاویهٔ حضرت عبدالعظیم را محل اعتکاف ساخته فریاد وادیناه ووا اسلاماه بلند مینمایند (زعما منهم خوف الفتنه الافی الفتنه سقطوا) بتلبیس اینکه حفظ دین و ترویج شریعت حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله مینمایند با اینکه جان ومال وعرض مسلمانان را در معرض تلف در میاورند و انعقاد مجلس شورای ملی که بجهة اصلاح حال عموم رعیت و نظم امور دولت و فوائد آن عائد بعموم اهل ملت است وبجهة ضبط وتحدید ظلم و تعدیات ولاة وحکام وامرا که خارج از قوت وطاقت تحمل خلق بوده شد بدون استلزام خروج ازحدود شریعت مطهره سعی در اجرا و همراهی در قرار و استدامهٔ چنین مجلس راجح بلکه لازم است چون از مراتب نهی از منکر است و بنای تخریب ومخالفت آن در حد مخالفت با صاحب شریعت است مع ذلك این حضرات بسبب مکر و حیل عمر وعاص صفتان این زمان تعبیهٔ اذهان خود نموده اظهار مخالفت مینمایند ویحسبون انهم یحسبون صنعا زیاده زحمت نمیدهد ایام افادت مستدام والسلام علیکم ورحمة الله

حرره عبدالله المازندرانی

محل مهر مبارك (قال انی عبدالله)

البته مشترکین عظام از دقائق ورموز عبارات دودستخط فوق مستحضر شدند ودانستند که عقیدهٔ بزرگان دین و علمای مقلد عتبات مانسبت بمجلس شورای ملی چه میباشد ومخالفین آن مجلس را کافریاد واشریعتاه بلند کرده چگونه درردیف عمروعاص علیه اللعنة والعذاب میدانند . وباز ناچار دانستند که صریحاً حضرت آیة الله میفرمایند که (این مطلب دخلی وربطی بمخالفت دین ومذهب ندارد و مجلس نمیخواهد که دین و مذهب مردم مشروط یا مطلق باشد) و نیز خواندند که حضرت معظم مرقوم میفرمایند « که این عقول منتخبهٔ برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت و رعیت که حدود کردار ورفتار دولت با رعیت باشد وحقوق دولت را که باید رعیت ادا نماید حقاً و یا باطلا انتخاب شده اند » از تمام این دو دستخط صریحاً ظاهر وهویداست که قصد مجلس تعدیل ظلم و تسویهٔ امور معاشی است وبامور معادیه مردم کاری ندارد . دیگر مخبر شدند که عبارتهای صور اسرافیل را علمای عتبات عالیات ایدهم الله نیز چون قصد حق و حقانیت است مینویسند ومیگویند . منتها صوراسرافیل بزبان عامیانه موافق حس و وجدان خود مینویسد . و حجج اسلام وفقهم الله تعالی لتائیدالدین با براهین عقلی وعلمی ادا میفرمایند حفظ این دودستخط بگمان ما برهر مسلمان عموماً لازم وغور و تأمل در مرموزات آن خصوصاً بر وکلای مجلس شورای ملی ادام الله تائیداتهم از فرایض است

﴿ راجع بوزارت عدلیه ﴾

عصر دوشنبهٔ دوم رجب جوانی باداره آمده اظهار کرد که من نصرالله خان بصیرخلوت پسر عماد خاقانم عموی من علیرضاخان گروسی مرا متهم بقتل مراد خان کرده و در غیبت من پیش بعضی مرا تهدید بقتل نموده من کراراً اظهار کرده ام که در عدلیه حاضر شود وپس از تحقیق ورسیدگی درصورتیکه من جانی باشم بمجازات

برسم وگرنه عمو ازاین عناوین دست بکشد ولی او بواسطهٔ عادتی که به بی لگامی کرده اعتنائی باین عوالم ندارد حال خواهش میکنم که لائحه مرا درروزنامه درج کنید که مردم بدانند من برای محاکمه حاضرم ودامن خود را از لوث این تهمت مبرا میدانم و علی رضا خان بجهت میخواهد مرا نیز مثل پسر خود بکشد ولائحه رابادارهٔ سپرده رفت دوسه روز بعد خبر قتل صاحب لائحه منتشر شد ما اینك محض مزید اطلاع وزارت عدلیه درمحاکمهٔ قتل مزبور عین لائحه اوزا درج میکنیم و عقیدهٔ خود را نیز بر حسب اظهاراتیکه بصیر خلوت مقتول کتباً و لساناً شرح داده اظهار مینمائیم که ظاهراً قاتل هرکس باشد بلا شك تحریك از علیرضا خان بوده اگر چه اولیای دولت علیه وقت و فرصت بعدلیه ندادند و بواسطهٔ کمال میلی که به تجدید رسوم عصر جمشید و قباد داشتندقاتل را فوراً بقتل رساندند لیکن ما محض استحضار خاطر مبارك همین اولیا عرض میکنیم که قتل بی محاکمهٔعدلیه با اساس سلطنت مشروطه نمیسازد ۰ واگر درباریان مااطلاعی از این اساس ندارند خواهش میکنیم که شبی یکی دو ساعت با یك نفر از شاگردهای تازه کار فرنك رفتهٔ ما اقلا مذاکرهٔ در حدود ووظائف خود کرده و حالا که مجبور بقبول این اساس شده اند حقوق و تکالیف خود را تا حدی ولو سطحی هم باشد بیاموزند وبیش از این آبروی ملت را در پیش اجانب نریزید (این است صورت لائحهٔ نصرالله خان بصیر خلوت مقتول ۰)



حضور ۰۰۰ مدیر ۰۰۰ روزنامهٔ مقدس صوراسرافیل معروض میدارد ۰ حاجی علیرضا خان عموی بنده درگاه بواسطه اغراض شخصی وعداوت جبلی که با اهل ولایت خود عموما وخصوصاً با خانوادهٔ خود و برادرش که جناب عماد خاقان ابوی باشد دارند ۰

بهمین واسطه قتل آقا مراد نام دزد شرور معروف که سوای قتل تقی خان پسر خود حاجی علیرضا خان اقلا در گروس و کردستان سی نفر مقتول نموده بود به کمترین نسبت داده وشرف وآبروی چندین سالهٔ که باعتقاد خودم در ولایت وجاروب کشی دوازده ساله خاکپای مهراعتلای همایونی ارواحنا فداه تحصیل کرده بودم هدر و بباد فنا داد ۰

هفت ماه است طهران آمده در هر مجلس و محفل مذاکره نموده که فلانی آقا مراد را بقتل رسانیده ۰ باید اورا در خلوت پادشاه هم شده است بقتل برسانم هر قدر صبر کردم بلکه ترك اراجیف را بکنند و یا بمحکمهٔ عدلیه یا جای دیگر شکایت نماید که حاضر شوم و برائت ذمهٔ خودرا نموده کذب وتقلبات و افترای عموی کرام خودرا مدلل وخودرا از تهمت و بی شرفی خلاص نمایم ابداً ترك اراجیف گفتن را نموده معلوم شد مقصودشان همان متهم نمودن بنده وتهدیدات بوده لهذا از خاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری ارواحنا فداه ووزرای عظام ووکلای محترم والا مقام مجلس شورای ملی ادام الله بقائه باکمال عجز و انکسار مستدعی است که امر ومقرر دارند جناب حاجی علیرضا خان را در هرمحضری که مقرر میشود حاضر کنند ۰ که با حضور یکنفر از وکلای محترم ملی یا تهمتی که بچاکر درگاه زده ثابت نماید که مجازات به بینم ۰ ویا کسیکه بیجهة مرد مان باشرفی را متهم واغراض نفسانی خودرا بمحل اجرا میگذارد مجازات قانونی بدهند که عبرت دیگران بشود ۰ دراین ششماه درهرمجلس ومحفل محترمی رفته وباهرکدام ازسردار های معظم من جمله حضرت ۰۰۰ وزیرنظام وامین توپخانه وغیره وغیره ملاقات کرده تهدید قتل بکمترین نموده ۰ اگرچه مردن بهتراز زندگی بی شرف است ۰ ولی مثل خوبی در این مورد هست شخصی از صیادی پرسید خرس آبستن میشودویامی زاید صیاد گفت پس متوقعی تخم بگذارد در جواب گفت هر چه از آن دم بریده بگوئی بر می آید ۰ حال جناب عمو در این شهر معروف وعقل درستی ندارد ۰ و کسیکه پسر خود را بکشد بطریق اولی در قتل برادر زاده اقدام مینماید ۰ شاید کمترین را مقتول نمود لا محا له برائت ذمهٔ خود را نموده باشرف کشته شوم ۰ نه بعد از قتل بگوید بقصاص او را کشتم ۰ مستدعی آنکه این عریضه را در روزنامهٔ مقدس درج فرمائید ۰

چاکر درگاه نصرالله بصیر خلوت گروسی

صورت استنطاق بامیرزا تقی

﴿ پسر میرزا محمد رضای کرمانی ﴾ از شمارهٔ ده

س — چندوقت است پدرت از اسلامبول برگشته است ٠

ج — والله میگفت پیش از عید آمدم ٠

س — توکی رفتی پیش پدرت ٠

ج — بعداز سیزده عید ٠

س — یکی پیغام داد که بیا ٠

ج — شخصی آمده بود پشت درب حیاط بمادرم گفت من نمیدانم کی بود ٠

س — تو با که رفتی پیش او ٠

ج — با مادرم ٠

س — مادرت هم آنجا ماند ٠

ج — خیرآنروز تنها آمده بود شب آنجا نماند مرا آنجا گذاشت خودش برگشت ٠

س — توچند شب پیش پدرت ماندی ٠

ج — یکهفته ماندم ٠

س — درآن مدتی که توآنجابودی کی آنجا آمدورفت میکرد ٠

ج — دوبرادربودندیکی پیرمردیکی جاهل آن جوان که بااوبود (نایب غلامحسین) میگفتند اوبیشترمیامد ٠

س — چه صحبت داشتند ٠

ج — والله صحبت خیلی میکردند اما بعضی اوقات که میخواستند گفتگوئی بکنند بمن میگفتند برخیزآب غلیانرا بریز ٠

س — حرف سفرخودش را که بطرف اسلامبول رفته بود نمیزد ٠

ج — آنچه شنیدم این بود که میگفت اهل اسلامبول مثل مردم اینجا بی غیرت نیستند من آنجا که رسیدم فالج شده بودم برای من طبیب آوردند معالجه شدم ٠

س — از سیدجمال الدین وآنها صحبت نمیکرد ٠

ج — گاهی که صحبت او بمیان میامد من که عرض کردم میگفت برخیزآب غلیانرا بریز ٠

س — پدرتوهم خانهٔ نایب غلامحسین میرفت ٠

ج — یکروز نایب غلامحسین آمدگفت من میخواهم شمانهار تشریف بیاورید آنجا وقت ظهرمن واو رفتیم خانه نایب یکدوری شیدپلو ویکدوری چلو باخورش فورمه سبزی ومخلفات دیگرحاضرکرده بود تاعصرآنجابودیم یکقدری هم شیرینی پیش ازنهار آوردند چای هم آوردند خوردیم آمدیم

س — درآنجا چه صحبت میکردند ٠

ج — همان صحبت فالج شدنش رامیکرد وبعد از نهار بمن گفت تو برخیز برو درصحن برای خودت گردش کن من هم آمدم بیرون قدری گردش کردم وقت چای باز آنجا رفتم یك شب هم از اوپرسیدم رفتی اسلامبول آقارا دیدی شب اول ازمن بدش آمد بعد اصرار کردم گفت بلی آقارا دیدم ٠ پرسیدم چیزی هم بشماداد ٠ گفت بلی بمن خیلی محبت کرد

س — تو باکی مراجعت بشهرکردی ٠

ج — باوالده ام ٠

س — والده ات آنجا بود ٠

ج — خیرآنجا نمانده بود یکروزپیش آمد عقب من شب آنجاماند صبح باهم برگشتیم ٠

س — آنجا که بودی بتوگفت که من آمدم بشهر بخانهٔ کی ماندم ٠

ج — خیربمن حرفی نزد ٠

﴿ صورت سؤال وجواب باعیال میرزامحمدرضا ﴾

س — شماکی شنیدید که شوهرتان از اسلامبول آمده است ٠

ج — من تاآنروز که فرستاد (تقی) بیایدمن اورا به بنم نفهمیده بودم ٠ بعد من خودم تقی را بردم چون آنروزها تنهابودم ومراهم طلاق داده بود پس از رفتن خودش شبرا نماندم برگشتم ولی وقتیکه رفتم تقی رابیاورم رفتم شب راهم ماندم صبح آمدم بشهر و تقی را هم آوردم ٠

س — درکجای حضرت عبدالعظیم ماندی ٠

ج — درهمان بالاخانه یکطرف من وطفلهایم ومادرم خوابیدیم یکطرف هم پدرتقی خوابید

س — دراین مدت که تودرحضرت عبدالعظیم ماندی باتو چه صحبت کرد ٠

ج — صحبتی که صحبت باشد بمیان نیامد همینقدر حرفی که بامن زد میگفت دراین مدت چه خوردید وچه کردید از این قبیل صحبت هابود مخصوصاً کار واسرارخودشرا ازما پنهان میکرد مگربعضی کاغذجات خودش را چه قبل از

کرفتاری وچه بعدازکرفتاری ورفتن چون من کمی سواددارم ازمن پنهان میکرد . من نمیدانم شما درعقب چه هستید هرچه باین مردکرد (سید) کرد بدوستی اوکرد من نمیدانم این عاشق سیدبود چه بود که از همان وقتیکه سیدرا بردند شب وروز گریه میکرد ومثل دیوانهاشده بود . تحقیق کنید به بینید غیراز اینست یااکرمن پیش‌ازین اطلاع داشتم بایدسرمرا برید . ﴿بقیه‌دارد﴾

﴿مکتوب شهری﴾

نویسندهٔ این لایحه از محل موهوم ونقطهٔ نامعلوم مستدعی است هروقت ستون خالی و موقع مناسب در روزنامهٔ خودتان پیدا کردید شرح ذیل را درج واخطارفرمائید .

مدتیست حکایت شرکت‌عمومی‌وتضییع حقوق مشترکین ذکرهرمحفل ونقل هرمجلس است‌بعلاوه درغالب روزنامهای مستحدث مملکتی باعناوین بدیعه وبیانات مختلفه کاهی مصور کاه مکتوب فساد اینکار ومظلومیت شرکاءرا شرح میدهند حق‌هم دارند که انصافاً روز مردم سیاه است وسرشان بیکلاه . پارسال تایك اندازه تعطیل امروابطال حقوق راهم شرکاء محترم وهم عموم نفوس مقدسه منسوب‌بحمایت جناب مجدالملك میدانستند که چون باحاج ملك التجار دوستی داشت و بعلاوه کفتکوی وصلتی‌هم میان آنهاشد تنها ایشان علت غائی عدم احقاق حق وانفاذ امربودند چنانکه حضرات آقایان تجار و مؤسسین در هر موقع دادخواهی مرجع ضمیر و مانع عمده مجدالملك را قرارداده بکنایه وتصریح کاسه وکوزه را سرایشان میشکستند و حال آنکه ما شخصاً وارد به مسئله بودیم و از اخلاق مجدالملك اطلاع کافی داشتیم . وبعرض وناموس وبشرف انسانیت قسم میخوریم که ساحت وجود ایشان ازاین عیب مبری است وهیچوقت رعایت دوستی یا بملاحظهٔ انتساب کتمان‌حق وحمایت بی حق‌را مادام العمر نکرده . رشوه و فایدهٔ شخصی را برفواید عمومی رجحان نداده‌اند . و باز میتوانیم ادعای خود را اثبات کنیم که در یك قرن تصدی ایشان بمشاغل و مناصب دیوانی به هیچوجه کتباً یا لفظاً تصدیق وتکذیبی بی‌مطالعه دیده وشنیده نشده است که دربارهٔ احدی نوشته وکرده باشند بلکه درمقام عدل و اجرای حق از پیوند ان وکسان خیلی نزدیك خود ملاحظه وطرفداری نکرده اندچه‌رسدداین موضوع بیك قرابت بی‌اساس وبی سروته که آنهم منفسخ شده منسوب باشند . بالجمله عرض وغرض‌ماانیست بامسلمیت‌حقوق شرکاء وثبوت حقیت‌آنها واحراز ظلم وفساد حاج ملك التجار حالا که یکسال است مجدالملك از تمام مشاغل دیوانی معاف وازحضور مطلق‌مجالس دولتی وملتی مهجور است ومتظلمین شرکت عمومی‌هم ازاستغاثه ودادخواهی تکاهل فرو کذار نکرده اند پس چرا تاانساعت قراری درآسایش خاطر و استیفای حقوقشان داده نشده . هرکاه حرف مفت‌میزنند چراکسی آنهارا بجای خود نمی نشانند . واکرواقعاً مالشان رفته و ذمتاً ملك التجار مرهون است چرا هیچکس حق‌مردم را از او نمیکیرد برساند وخلق‌را آسوده کنند .



﴿رضی غزنوی﴾

. . . . . بامراء به هندوستان رفته بخدمت شیخ ابو رضای (رتن) بقولی ازحواریون حضرت عیسی ع م و بقولی از اصحاب حضرت ختمی ماب ص بوده و یکهزارو چهارده سال عمر نموده تفصیل این اجمال در کتب این طایفه تصریح و تصحیح یافته است (صفحهٔ ۷۹ ریاض العارفین)

﴿ابو حفص خوزی﴾

از عظماء وقدمای این طایفه و خلف‌الصدق جناب شیخ آکاه . شیخ عبدالله یقضان‌الخوزی است باحضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر معاصر و اتحاد وافر بایکدیکر داشته‌اند . شیخ جامع علوم بوده‌تسخیر ارواح‌فرموده لهذا آن جناب را شیخ‌الجن لقب کرده اند (صفحهٔ ۴۳ ایضاً)

﴿مکتوب یکی از مخدرات﴾

آی کبلا دخو خدا بچهای همهٔ مسلمانانرا از چشم بد محافظت کند . خدا این یکدانهٔ مراهم بمن زیاد نه‌بیند . آی کبلای بعداز بیست تا بچه که کور کرده

اول و آخر همین یکی را دارم آنرا هم بابا قوری‌شده ها چشم حسود شان بر نمیداود به من به بپند دیروز بچم ساق وسلامت توی کوچه ورجه وورجه میکرد پشت کالسکه سوار میشد برای فرنگیها شعر وغزل میخواند

یکی از قوم وخویشهای باباش که الهی چشمهای حسودش درآد دیشب خانهٔ ما مهمان بود صبح یکی بدو چشمهای بچم رو هم افتاد یك چیزی هم پای چشمش در آمد خالش میگو بدچه میدونم بی ادبیست . . . . سلام در آورده هی بمن سرزنش میکنند که چرا سر و پای برهنه توی‌این آفتابهای گرم بچه را ول میکنی توی خیابانها . آخر چکنم الهی هیچ سفرهٔ یکتانه نباشد چکارش کنم . یکی یکدانه اسمش با خودش است که خل و دیوانه است در هر صورت الان چهار روز آزگار است که نه شب دارد نه روز همهٔ همبازیهاش صبح وشام سنگ بدرشکه ها می پرانند تسبغ بی ادبی میشود گلاب بروتان زیر دم خرها میگذارند . سنگ روی خطوا گون می چینند . خاك بسر راهگذر ها میپاچند . حسن من توی خانه ورِدلم افتاده . هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم . روز بروز بد تر میشود که بهتر نمیشود . میگویند ببر پیش این دکتر مکترها من میگم مرده شور خودشان را ببرد با دواهاشان این گرت مرتها چه میدانم چه خالثوخلی است که‌به‌بچم‌بدهم . من این چیزها را بلد نیستم من بچم را از تو میخواهم امروز اینجا فردا قیامت . خدا کور وچلهای تو را هم از چشم بد محافظت کند . خدا یکیت را هزار تا کند . الهی این سر پیری داغشان را نه بینی . دعا دوا هر چه میدانی باید بچم را دو روزه چاق کنی . اگر چه دست و بالها تنگ است اما که قند تو را کور میشوم روی چشمم میگذارم می آرم . خدا شما پیر مردها را از ما نگیرد (کمینه اسیر الجوال)

﴿ جواب مکتوب ﴾

علیا مکرمهٔ محترمه اسیرالجوال‌خانم . اولا ازمثل شما خانم کلانتر و کدبانو بعید است که چرا با اینکه اولادتان نمیماند اسمش را مشهدی ماشاالله و میرزا ماندگار نمیگذارید . ثانیاً همان روز اول که چشم بچه این طور شد چرا بخشش نکردی که پس برود . حالا گذشته ها گذشته است .

من نه دلم روشن است انشأ الله چشم زخم نیستهمان از گرما و آفتاب این طورشده . امشب پیش از هر کار یك قدری دود عنبر نصارا بده ببین چطور میشود . اگر خوب شد که خوب‌شد اگر نشد فردا یك کمی سرخاب پنبهٔ یا نخی . یك خورده شیر دختر . یك کمی هم بی ادبی میشود پشکل ماچلاغ توی گوش ماهی بجوشان بریز توی چشمش‌به بین‌چطور میشود . اگر خوب شد که خوب شد اگر نشد آنوقت‌سه روزوقت آفتاب زردی یك کاسهٔ بدل چینی آب کن بگذار جلو بچه آنوقت نگاه کن به تورکهای چشمش اگر قرمز است هفت تکه گوشت لخم . اگر قرمز نیست هفت دانه برنج یا کلوخ حاضر کن و هر کدام را بقدر یك (علم نشره) خواندن بتکان آنوقت به بین چطور میشود اگرخوب‌شد که‌خوب‌شداگرنشدسه روزناشتا بچه را بی ادبی میشود گلاب‌بروتان میبری‌توی جائی وبهش یاد میدهی که هفت دفعه این ورد را بگوید

﴿ . . سلامت میکنم ﴾
﴿ خودم غلامت میکنم ﴾
﴿ یا چشمم چاق کن ﴾
﴿ یاهپول هپولت میکنم ﴾

امید وارم دیگر محتاج بدوا نشود . اگرخدای نکرده باز خوب نشد دیگر از من کاری ساخته نیست بروحمله حسن آباد بده آقا سید فرج الله جن گیر نزله بندی کند . (خادم‌الفقرأ دخو علیشاه)

خدا رفتگان همه را بیامرزد پدر من خدا بیامرز مثل همهٔ حاجی های جاهای دیگر نان نخور بود یعنی‌مال خودش از گلوش پائین نمیرفت اما خدا بیامرز تم جور آقام نبود او می گفت مال مرد بزن وفا نمی کنند . شلوار مرد که دوتا شد فکر زن نو می‌افتد . ازنجهت هنوز آقام پاش بسر کوچه نرسیده بود که میرفت سر پشت‌بام زنهای همسایه را صدا میکرد « خاله ربابه هو . . آبجی رقیبه هو . . ننه فاطمه هو هو هو . . . . » آنوقت یکدفعه میدیدم اطاق پر میشد از خواهر خوانده های تم آنوقت تم فوراً سماور را

آتش میکرد آب غلیانرا هم میریخت می نشست با آبها درد دل کردن مقصود از این کار دو چیز بود یکی خوشگذرانی دیگری آب بستن بمال خدا بیامرز بابام که شلوارش دو تا نشود . حالا درد دلها چه بود بماند یار باقی صحبت باقی بانجا ها هم شاید برسیم مطلب اینجا ها نیست مطلب اینجاست که گاهی ننم در بین اینکه چانه‌اش خوب گرم شده بود ویك های قائم بغلیان میزدچشمش بمن می افتاد می گفت‌هان‌ور بریده گوشاتر ادرست واکن به بین چی میکنند بازبابات ازدر نیامده از سیرتا پیاز همه را تعریف کن والله اگر گفتی که همسایه ها آمده بودند اینجا گوشتهای تنت را با دندانام تیکه تیکه‌می کنم . من‌در جواب ننم میخندیدم می گفت‌الهی‌روی‌تخته مرده شور خانه بخندی . بعد رو میکرد بخواهر خوانده اش می گفت والله انکار میکنی بچهٔ هو و مه هیچ‌چشم دیدنش‌را ندارم . راستی راستی نه ننم بچش‌را میشناخت من همان از بچگی مثل حالا حشدوقچهٔ سر کسی نبودم حرف توی دهنم بند نمی شد . از اول همین طور خواجه بده رسان بودم مثل‌اینکه با این سفارشها باز بابام هنوز یك پاش توی‌هشتی بود که دادمیزدم داداش . خدا بیامرز می گفت باقیش بگو می‌گفتم امروز باز زنای همساده هامون آمده‌بودنداینجا ننم براشون سماور آتیش کرده بود . خدا بیامرز آقام اخماشرا می‌کردتو هم . ننم هم یك کمی زیر چشمی بمن بربر نگاه میکرد امابیش روی آقام که جرئت نداشت سر این‌حرف کتکم بزند . اما من خودم ننم را برای کتك چرب میکردم برای آنکه میدانستم هر جوری باشد یك بهانهٔ پیدا میکنند و کتـکه را میزند . واستی راستی هم اینطور بود ده دقیقه نمی‌کشید که میدیدم ننم هجوم میکشید سر من میگفت-وربریده آخر من این کفن مانده هارا دیروز شستم . باز بردی توی خاك وخلا غلطاندی الهی گفت بشد به بین من ازعهدهٔ تو وورو جك‌بر می آم ؟ . آنوقت لبهای مرا میگرفت هرقدرزور داشت میکشید چند تا سقلمه هم از هر جام میامد میزد . آخرش که آقام می آمد مرا از دستش بگیرد بیشتر حرصش در می آمد بازوهام را گاز میگرفت . بله بازو هام را گاز میگرفت . هنوز جای آن گازها در بازوهای من‌هست . پیشتر ها هروقت من جای این گاز ها را میدیدم ننم یادم می افتاد براش خدا بیامرزی می فرستادم . اما حالا نمیدانم چرا هروقت چشمم بانها می افتد یحیی میرزا یادم می افتد .

بیچاره یحیی میرزا . بدبخت یحیی میرزا . من‌که آنشب توی حیاط بهارستان بودم غیر از منهم که پانصدتا حاجی ریش قرمز چهار صدو پنجاه تا کربلائی ریش‌دوره کرده سیصدو پنجاه تا مشهدی ریش دراز عقل مدور و اقلاً دویست تا از شاگردهای حوزهٔ درس شیخ ابو القاسم مسئله گو بودند . وهمه هم که حرفهای تو را شنیدند تو که غیراز قصهٔ کشتی جنگی روس در ساحل انزلی . و هفتادو چهار رای پارلمنت دولت علیه و دو ماهو نیم قرآن های زیر عبای سه نفر تاجر ونصف‌شبها بدر خانه های علماً و اعیان رفتن چیزی نگفتی من آنجا بودم غیر ازمن هم دوهزارو ششصد و نودو یك نفر حاجی و کربلائی و مشهدی و قمی یعنی همهٔ عدول شهر بودند . اینها که همه به بی گناهی تو شهادت میدهند . اینها که همه از اشخاصی هستند بشهادت دو نفرشان حلالها حرام و حرامها حلال میشد . چطور شد در مادهٔ توشهادتشان مسموع نیست وحالا میگویند تو خدای نکرده نسبت به بعضی نمایندگان ملت بی احترامی کردهٔ و گفتهٔ آنها که تا دیروز خرهم نمی توانستند کرایه کنند حالا چون آخرالزمان نزدیك شده بقیمت صلوات اسب میخرند . میگویند تو گفتهٔ یك قطعهٔ از زمین های تخت زمرد فرمانفرما عنقریب پارك میشود . میگویند تو گفته نمیدانم وکیل‌قندهار مجلس شورای ملی ایران توی آن تاریکی پشت مسجد سپهسالار به یك سید گفته بود مقالهٔ راکه در روزنامهٔ مجلس بامضای خودم فرستادم نوشتند شیخ پسندید ؟ او هم گفته بود بله . میگویند تو گفته‌که‌در آن‌مجلس‌سر تقسیم پول دعوا شد ویك نفر قهر کرد . میگویند توگفته اگر چهل هزار تومان راست باشد بانك آلمان تاچل صد سال دیگر هم نمیتواند کمر راست کند . میگویند تو گفتهٔ علاف وبنك‌دار وعطار وبقال باوزراً چه داد و ستدی‌دارند که حوالهٔ آنها را سرتجار زردشتی می‌آرند . میگویند تو گفته بر منکرین مجلس شوری لعنت بر

مقیمین شاهزاده عبدالعظیم هم چون مفسد فی‌الارض هستند لعنت اما بر رفیق های دزد و شریك های قافله هم در هر لباس که باشند لعنت . میگویند تو گفته‌ٔ با روزی دویست تومان مخارج یکصدوبیست هزار تومان چطور میتوان ببانك گذاشت . میگویند تو گفتهٔ بعد از نفط گیری چراغها سید ها میروند روی تخته بندی حوض جناب اقبال‌الدوله خستگی میگیرند . میگویند تو گفتهٔ وکیل تیول آبادبرای دستخطی که‌در باب‌تبدیل تولیت صوفیان از شاه گرفته کرایه‌خانه از گردنش‌افتاده است . میگویند تو گفتهٔ تکمیل عدهٔ وکلا بعد از صد وبیست سال بسته بوفات احتشام‌السلطنه مشیر الملك امین الدوله و تمام عقلای دیگر ایرانست . میگویند اینهارا تو گفته غیر از اینها هزار چیز دیگر هم میگویند .

اما به یین والله بالله تو هیچکدام ازینهارا نگفتی من خودم آنجا ایستاده بودم همهٔ حرفهای تورا گوش میکردم غیر از من هم جناب میرزا سید ولی‌الله خان وکیل دارالشوری ایستاده بود تو ابداً نسبت بوکلای محترم سوء ادب نکردی تو فقط گفتی که ملکم روزنامه های قانون را برای زینت کتاب خانهٔ خودش ننوشته که‌حالا پیغام بدهد که چاپ نکنید . تو فقط گفتی که روح آن بیچاره هم از فراموش خانهٔ طهران خبر ندارد . و بعد ازچهل‌سال اطلاع کامل ازتووبیرون‌مخدومی حالادیگر گول زرورق را نمیخورد . تو فقط گفتی باید بجناب وزیر داخله اخطار کرد که گوش ساز باشی اینقدر . . . لشان تعریف ندارد. که درین دست تنگی چهار هزار تومان از اصل مالیات بشوهرشان مواجب داد . تو فقط گفتی‌سمیر نوف های‌روسی در باژیك هم زیاد است در هلند هم زیاد است در فرانسه و انگلیس و سویس هم زیاد است برای معلمی روسی چرا ایشان انتخاب میشوند و با شش کرور کسر عمل پنجهزار تومان پریروز مواجب می‌برند . تو فقط گفتی که مخدومی قول‌صریح‌داد که رئیسها ووزیر هاهمه نوکرهای‌شخصی منند و پیچ و مهره‌شان دست خودم است . تو فقط گفتی که یارو گفت والله من از غایت بلادت هنوز بیلیاردبازی راهم بعد از چندین سال توقف‌در قهوه‌خانه های فرنگ‌یاد نگرفته ام‌من‌چه‌میدانم علم جنگ چه چیز است و بیست و چهار ساعت تمام التماس کرد که مرا ندیده بگیرید گفتند بگذار پیش بینی های تقویم ژلاطینی کامل بشود راضی نشو آبروی من پیش وزیر امور خارجهٔ روس بریزد بله اینها را تو گفتی . چهار تا هم بالاش گفتی . من کتمان نمیکنم . فردا باید یك وجب جا بخوابم . من بگوش خودم شنیدم که گفتی مرحوم وزیر دربار هم سکته نکرد بختك روش افتاد . من شنیدم که گفتی میرزا محمدعلی خان از پشت بام بمبل خودش پائین نیفتاد بضرب شش پر مأمور مخصوص سرش چهار قاچ شد و بشهدای کربلا یعنی اجداد طاهرینش پیوست . من شنیدم که گفتی عفی الله عما سلف مخصوص صدر اسلام‌و مخاطبین‌آن‌اهل زمان‌جاهلیت بودند وهر روز نمیتوان معنی آنرا تجدید کرد وگرنه نظام دنیا بهم میخورد و باز من شنیدم که گفتی اگر نعوذبالله علمای نجف هم بخواهندمعنی این آیه‌را امروز هم مجری بدارند چون مامسلمانیم قبول نخواهیم کرد .

اینها را من شنیدم تمام مقدس های طهران هم شنیدند همه هم برای شهادت حاضریم اما والله تو نسبت بوکلای شوری سوء ادب نکردی تو یك کلمه‌حرف آنها را بزبان نیاوردی . اما . بگذار به بینیم مطلب کجا بود . بله خدا رحمت کند رفتگان همهٔ مسلمانها را خدامن رو سیاه را هم پاك کند و خاك کند . خدا بیامرزد ننه من وقتی که خبر آمدن زنهای همسایه را با قام میدادم به بهانهٔ چرکی رختهام کتکم میزد . بله به بهانهٔ چرکی رختهام کتکم میزد . چنانکه روزنامهٔ حبل‌المتین در ستون اول نمرهٔ یك نسبت بوزیر داخله سوء ادب کرد و در ستون آخر نمره یکهزار و ششصدو نودو چهار اعلان لاطار روزنامه اش را توقیف کرد . بله هی‌ بمن بگو شهادت خودرا بنویس که عندالله مأجور خواهی بود . من هم که نوشتم اما به بین چه روزیست میگویم نواب والا . من مرده شما زنده امروز یك . فردا دو . پس‌فرداسه اگر روز سیم بازمن کافرنشدم اینهارا می تراشم . و ایندفعه مجبورم که مطبعه کاغذ قلم و مرکب و اداره را هم عوض کنم تا مسلمان‌بشوم . باری بیش از این زحمت نمیدهم . خدا حافظ . اما گوش زرنگ نکنیر پارلمانت باش . تا نگوئی دخو دهاتی است . حرفهاش پروپائی ندارد . والسلام

﴿ خادم‌الفقرا دخو علی ﴾

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

سال اول

(شمارهٔ ۱۲) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)



مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

عنوان مراسلات

طهران خیابان علاء الدوله

محاذی مهمانخانهٔ مرکزی

پنجشنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۲۵ هجری

۲۲ فروردین ماه سال ۱۲۷۷ یزدگردی پارسی

۵ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی

فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات ولوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع اداره مختار است یاکتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

وجه آبونه از مرکز و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراک سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت یک نمره

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟ آیا در مرتبهٔ از مراتب کمال انسان متوقف میشود؟ آیا میتوان گفت خط سیر فرزند آدم بفلان نقطه منتهی خواهد شد؟

موافق عقاید کهنه پرستان مملکت یعنی آن دسته از مردم که اوهام آباء کرام خود را بهر درجهٔ از کثافت که باشد دو دستی چسبیده و حفظ آنرا از وظائف مقدسهٔ خود میشمارند نقطهٔ عزیمت انسان چند سال پیش از یعرب ابن قحطان با تسخیر و تصرف رمه های گوسفند و شتر و خانه بر دوشی ایلات وقبائل نواحی بین النهرین شروع شده و بکسالت، تنبلی تن پروری، و بیعاری کنونی ایران منتهی میشود،

مقصود قدرت کلیه از اختراع این آخرین شاهکار کارخانهٔ حق، خلقت اشرف مخلوقات، ایجاد مسجود ملائک، و ابداع مصادیق (انا خلقنا الانسان فی احسن التقویم) فقط عرض یک جنگل مرج و مرج و یک

مزبلهٔ اوهام و خرافات در نمایشگاه دنیاست،

اما بنا بعقیدهٔ آنها که بشأن و رتبهٔ انسانیت احترام میگذارند و اقلا باندک امتیازی ما بین انسان و خراطین قائلند، نقطهٔ عزیمت انسان از رتبهٔ جماد هم که باشد مقصد و منتها و کمال او بلا شک متصل به سقع واجب، ناحیهٔ قدس و علم نا متناهی الهی است،

برای کمال آدمیت نه عقاید سقراط، نه افکار ارسطو، و نه معلومات (اسپنسر) و (کانت) سرحد نمیتواند شد.

انسانیت بهر درجهٔ ازدرجات کمال که برسد بادیوار جهل حد و سد ترقی آن نمیشود، ترقی سیر بشری از هر مرتبه عالی ومقام منیع ممکن است وامتناع عقلی ندارد،

« این حرف مخالف عقاید ماست یا چرا اینطور شد. »

انکار محسوسات و مخالفت با خواسته های ازلی خداست،

اعم از تصدیق و تکذیب عقلای مدرسهٔ ایران

بحکم حس برتری ترقی بشری بهمه مدارج کمالیهٔ او هیچ مانعی درعالم خلقت نیست ، بلکه تمام آلات واسباب کمال وترقی درانسان موجود ومیل به تکمیل نفس درتمام افراد این هیئت طبیعی است ،

اعانت و کمك هیچ پادشاه رعیت پرور ، هدایت وراهنمائی هیچ مقتدی الانام وارشاد وهمت هیچ پیر طریقت بقدر یك خردل درتهیه وتدارك لوازم ترقی وکمال بشری معنی نخواهد داشت ،

فقط واگذاردن انسان را بخود او برای پیروی طریق ترقی خود ویافتن راه کمال نفس کافی است ،

تنها خواهشی که ازهر رئیس روحانی و جسمانی باید کرد این است که ، بعد ازین لازم نیست نه با زور وچوب ، نه با تجشم استدلال ، و نه بتازیانهٔ طریقت ، کمال منتظرهٔ مارا بما معرفی فرمائید ، شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان بشخصه مختار باشیم ، وبعد از آن هم قدغن فرمائید که هوا خواهان ترقی ملت طریق وراه آن را بروی ما سد نکنند ،

معنی کلمهٔ جدید آزادی که تمام انبیا حکما و علمای دنیا مستقیم و غیر مستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده اند و ما تازه با هزار تردید و لکنت اسم آن را بزبان جاری میکنیم همین است که مدعیان تولیت قبرستان ایران کمال انسان را بمعرفی های حکیمانهٔ خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر بهمان وسائل خلقتی درتشخیص کمال و پیروی آن بدون هیچ دغدغهٔ خاطر ساعی باشند

معنی کلمهٔ آزادی که قرنهاست در تحصیل آن سیلهای خون در پستیها و بلندیهای دنیا جاریست فقط تحصیل چنین اجازه یا استرداد همین حق طلق و ملك خالص الملکیهٔ بشری است ،

بی تحصیل این حق تمیز شخصیت انسان امکان ندارد ،

بی تحصیل این حق اعمال و افعال هیچکس اعمال و افعال شخصی او نخواهد بود ،

بی تحصیل این حق انسان بشناسائی نفس خود قادر نمیشود ،

بی تحصیل این حق توسعهٔ افکار و ترقی جسمانی و عقلانی انسان ممتنع است ،

بی تحصیل این حق طرق تمام ترقیات متصوره بروی انسان مسدود است ،

بی تحصیل این حق انسان مسلوب الاختیار واز آن رو در اعمال و افعال صادرهٔ خود مورد تقبیح و تحسین نتواند شد ،

بی تحصیل این حق انسان از درجهٔ انسانیت تنزل کرده از لوازم اسائهٔ آقائی بزرگان ودر ردیف فیل و اسب و استر رؤسای دنیاست ،

انسان فقط بعد از تحصیل این حق یعنی بعد از بدست آوردن آزادی میتواند خودرا آدم شمرده ، اعمال و افعال خودرا نسبت بخود داده ، وبجد وجهد شخصی ، و باکار انداختن لطائف تکمیل ، خودرا ببالاترین رتبهٔ وجود ، وآنجاها که هنوز عقل امروزی دنیا قصور دارد برساند ،

« معنی آزادی که منشأ این همه اثرات شبیه بمعجزه میشود چیست ؟ »

آزادی رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه خود بنحو دلخواه ،

« آیا سرحدی برای این رفتار دلخواه هست »

سرحد این رفتار دلخواه تنها آزادی دیگران است ، ثغور تصرفات کیف مایشأ هر کس در امور مشروعهٔ خود فقط ثغور تصرفات کیف مایشأ دیگران در امور مشروعهٔ خودشان میباشد ، یعنی سرحد این آزادی تا آنجا منبسط میشود که به آزادی دیگران صدمه نرساند ، حدود آزادی هر فرد هیئت دیوار حق آزادی فرد دیگر است ،

« این چه حرف و مطلب تازهٔ ایست که بزرگان دین ما نه اولیای دولت ما و نه یکی از مؤلفین عالم اسلامی یك کلمه از آن مذاکره نکرده اند ؟ ! »

این سئوال شما ناشی از عدم اطلاع شما از حقایق دین مبین خودتان است ، همین یك کلمهٔ متفقهٔ حکما و علمای اسلام که انسان فاعل مختار است معنی همان آزادی طبیعی است که با انسان تولد میشود ، وکتاب آسمانی ما که قرآن است و تمام رسائل ودواوین فقهیه علمای اسلام برای تعیین حدود آزادی است ،

تمام علمای ایران معتقدند که زمین ساکن است،
من یك نفر میل دارم بگویم زمین متحرك است .

همه (گرامر) زبان فرانسه میخوانند ، من میخواهم صرف و نحو زبان عرب تحصیل کنم .

پدر من مستوفی بوده ، من مایلم سرباز داو طلب وطن باشم .

رفقای من همه رای داده اند که آقا سید محمد تقی و آقا سید حسین وکیل مجلس شوری باشند ، من مشیرالملك و احتشام السلطنه را انتخاب میکنم ، همهٔ برادران من نسبت بیکدیگر نیات حسنه دارند ، من تا آن حد که درخارج اثری از آن ظاهر نشود نسبت با نها مقاصد سیئه دارم . هموطنان من میگویند که جبرئیل جسمی کثیف و مانند کبوتر پر و بال داشته ، من میگویم موافق کریمهٔ (نزل به الروح الامین علی قلبك) کبوتر در قلب پاك خواجهٔ لولاك راه ندارد .

تمام این افعال و اقوال وعقاید من چون مؤدی بفساد یعنی تصرف و غصب حقوق و آزادی دیگری نیست از لوازم انسانیت و فاعل مختار بودن من است ، وهیچ آقای ملاذالاسلام و پادشاه دین پناهی حق دخالت در آن نخواهد داشت .

« با اینکه تمام این حرفهای شما بدلیلهای عقلی ونقلی ثابت و مبرهن است ما کهنه پرستها باز از عقاید مندرسهٔ خود دست بر نمیداریم و ابداً میلی به پذیرائی لاطائلات شما نداریم »

اگر همهٔ اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند جمعیتتان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد ، سه هزار و یکصد کرور آدمهای دنیا که تمام با عقاید ما شریکند شما را خواه و نا خواه مجبور بقبول این اصول مسلمه خواهند کرد ، و چون با انکار ظاهر خودتان در حقیقت شما با سائر آدمهای دنیا در خاصهٔ آدمیت همعرضید عنقریب سیل این خیالات تازه اراضی مقدسهٔ شما را یا بهمت خودتان و یا بدبختانه باجبار دیگران گرفته لوث این اوهام وخرافات مندرسهٔ شما را ازروی زمین خواهد شست .

یکی ازآدمیان مشرق زمین در همین موقع اینطور میگوید .

« هذهٔ کلمهٔ حق و صیحة فی داد ، ان ذهبت الیوم مع الریح لقد تذهب غداً بالاوتاد » .

﴿ حرکات مجنونانه ﴾

این مطلب ازبد بهیاتست . شخص هر چند کار آموزده وکار دان بوده باشد بازهنگام رخنمودن یك بلای ناگهان ویك مصیبت غیرمأمول خودرا باخته و درواقع ناچار مانده وبا کمال تلاش ازکسان دیگر و از تدابیر جداگانه استمداد مینماید . فی الواقع اگر در آنگاه کسی بادقت تمام ملاحظه کند موقتاً آثار دیوانگی دراحوال اومشاهده مینماید :

بنده ازنگارش مقدمه صرف نظر کرده و اصل مقصود را به توجه قارئین کرام محول میدارم احوال یك شخص مصیبت زده و یا کسی خانه سوخته و یایك سپهدار تدبیر شکسته را ملاحظه فرمائید بدون شبه شما نیز آنحالات را « حرکات مجنونانه » خواهید نامید و گمان ندارم که شخص در عمر خود اقلا دو سه مرتبه گرفتار آن حالت نشده باشد زیرا

﴿ دنیا شکسته کشتی بحر حوادثاست ﴾
﴿ در کشتی شکسته کسی آرمیده نیست ﴾

و این حالت بشخص واحد اختصاص ندارد هیئت یك ملت . جمعیت یك دولت . در حکم همانشخص واحد است . پس در هنگام ورود مصیبت غیر مأمول دیده شده که روح یك ملت به لرزه در آمده خون هیئت یك دولت در عروق منجمد گردیده چنانچه تقریباً ۱۴ ماه است که هیئت جامعهٔ حکومت عثمانی گرفتار مصیبت غیر مأمول ودوچار بلای ناگهان بوده و خود راباخته و انواع و اقسام « حرکات مجنونانه » در آورده وبا وسایل گوناگون میخواهد خودرارها نماید غافل ازاینکه این مرض (کولرا) و (تیفوئید) و(انفلوئنزا) و غیره نیست که بواسطهٔ تأسیس قرانتین‌ها و با تدابیر صحیه جلوگیری شود و ملك وملت رهائی یابند اینرا بنده مرض نمیگویم « دوأ مسری » مینامم ! تعجب فرمودید ؟ بلی دوأ مسری عرض کردم مواد این دوا عبارت از پارهٔ میکروبهای جوی است که با قرانتین و تصفیهٔ آب وبخار و [دزنفیکته] تلف نمیشود و

بواسطهٔ هوا سرایت نموده و با قوهٔ معنوی طبیعت یك مملكت را بر گردانیده و یك دارالشفا نموده و امراض ملی را باجرای حکم خود معالجه مینماید چنانکه در ملك ایران کرده و خواهد کرد :

زمانیکه آواز مشروطیت دولت علیهٔ ایران بهمهٔ ارکان جهان ولوله انداخت هماندم مربی زمان یك تازیانهٔ سختی سر حکومت عثمانی آشنا نموده و او راهراسان ولرزان از جای خود حرکت داده از تلخی و تأثیر آن تازیانهٔ طبیعی دست وپای خودرا باخته و بهرگونه وسایل دوندگی را مجبور شد ، که در زمین پاك کربلا بقدر صدو پنجاه نفر بیچاره را زخمی و کشته نموده وبا دست ستم بر خاك سیاه نشانید ، که به حدود مشروع ما تاخت آورد ، مکتوبات و جراید ملی ما را توقیف و مصادره نمود ، اعتراضات نمایندگان باکفایت ! ! مارا قبول نکرد ، معاهدهٔ دولتی را رد نمود ، از امضا و قول رسمی خود بر گشت ، نظامنامهٔ اخذ عسکر که در سال هزارو سیصد و پنج جاری شد ومیان سفارت ایران و بابعالی مقاولهٔ نوشته شد بطور واضح انکار نمود ، انواع و اقسام حقارت به ایرانیان کرده و میکند ، جبراً سرباز میگیرد ، شرف و حیثیت نمایندگان ایرانرا قصداً میشکنند ، حق صریح دولت و ملت ما را بزیر پا انداخته وضایع میکنند ، از سکوت و تنبلی و غرور بیجای اولیای دولت ما فرصت را مغتنم شمرده از دلخواه خود ذرهٔ فروگذاری نمی نماید ، مشغولیت داخلی ما را داعی غلبه وموفقیت خود میداند ، علمای نجف را اغوانموده وبیکدیگربد خواه نموده‌ورتبه و نشان میفرستد ، به ملاهای عالم نمای مفسدین ما برای شورش ومنع مشروطیت پول میدهد ؛ برای نگاهداری یکنفربخت بر گشته سوار میفرستد ،درپستخانه هاماًمورین مخصوص گذارده کاغذ های ایرانرا بالکلیه باز نموده صدی بیست آنها را بصاحبانش نمیرساند ، جراید و کتب را هیچ ، فشاروبی اعتدالی را درحق تبعهٔ ایران بیرون ازاندازه مینماید ، بلی « حرکات مجنونانه » میآورد از طرف دیگر در داخل مملکت خود در زیر اخافهٔ هزاران ارباب قلم مانده و نمیتواند از مطبوعات مصر و اسکندریه جلو گیری نماید ،

﴿ هر لحظه جما لشرا نوع دیگر آرایند ﴾
﴿ شوق دیگرا نگیزند شور دیگر افزایند ﴾

: سلطنت ترك ، که تقریباً بیست نه سال است که بصندلی حکومت مستقر شده خون ابدان اولاد وطن را مانند زالو مکیده و از فرط غداری خانهٔ نگذارده که ماتمکده نه نموده باشد :

چون یك هیئت جامعهٔ ملت و یا یك شخص شخیص دولت با مقتضای طبیعت خود راه میرود لهذا نباید گفت « خیلی غریب است » که حکومت ترك در این ۲۹ سال ملك و ملت خود را مانند گوشت قربانی نموده و در هر چند ماه وسال چون شاهد اقبال در مقابل دول اوروپ عرض اندام نموده و وقتیکه بسر وقت ما میرسد ادعای دامادی‌رامینماید ! ! احتیاج به‌تذکارندارد مسئولیت وجدان و نقشهٔ ممالك ویران در پیش است باطوم ، قارص ، اردهان ، قبرس ، کریت ، روم‌ایلی ، مصر ، اسکندریه ، پورت سعید ، عقبه ، . . کجا رفت ؟ ؟ سواحل دریای (مدیترانه) و ولایات (سوریه) و (جبل‌الدروز) چه خواهد بود ؟ از خاك غیر ذی زرع (یمن) که تا حال خون پانصد هزار مظلوم را نوشیده وروز بروز هل من مزید میگوید چه حاصل خواهد شد وچه منفعت بملت خواهد رسید ؟ انجام اینهمه گربه رقصانیدن اوروپائیان که دایم الاوقات به بابعالی داشته و دارند چه‌گونه خواهد بود ؟ انصاف باید داد عادل باید شد اگرچه‌ازهیجده سال بدین‌طرف الفاظ عدالت ، وطن ، حمید ، انتقام ، مظلوم ، و و و . . . بالکلیه در ممالك ترك قدغن شده است‌که گفتن‌و شنفتن‌و نوشتن آنها مجازات‌سخت‌دارد و این کلمات محبوب معکوس واقع شده عثمانیان آنها را چون تیر جان شکار ودر تلخی زهرمار محسوب میدارند . اگر کسی از آن کلمات یکی را استعمال نماید یعنی در کتاب و کاغذ بنگارد خود را در مدت ۲۴ ساعت یا در جزایر (بحر سفید) و یا در ولایات (سوریه) و (یمن) و یا اینکه در بزم مهمانی ماهیان دریا که همه وقت در پیشگاه « اورته گوی » منعقد است خواهد دید و این مطلب را ابداً مبالغه و شبهٔ نه کسانیکه اسلامبول را دیده‌اند و

مدتی در آتصفحات مانده اند البته عرایض ما را قبول و تصدیق خواهند فرمود . گویا از مطلب خیلی دور افتادیم باید به بخشید — .

بلی دوای مسری یعنی عدالت ، که حکم معنوی دارد با معالجات مادی و محسوس نمیتوان آنرا جلو گیری نمود و باید با دقت تمام ملاحظه کرد که در حکم امروز ممالك ایران به یك بحر آتش سوزان می ماند که با جزئی هوای فساد موج در سر موج آورده و سواحل و حدود را در زمان اندکی خاك و خاکستر مینماید ، یا بتکه فرض محال نموده بگویم که خود نیز محو و نابود میگردد . آیا به ملیونها (ژون ترك) وهزاران (منفی) وهزاران ارامنه شورش طلب انتقام جو وجمهوریت خواه که همهٔ اینها انتظار یك اختلال جزئیرا دارند که ممالك ترك را آتش زده ومحو نمایند آیا چه تدبیری در خمود آن آتش عمومی بکار برده خواهد شد ؟ و امتداد اینزمان تا کی خواهد بود ؟ روح یك ملت تا کی در کف پنجهٔ یکنفر عربزادهٔ شامی ومرتکب و بی حیا فشار خواهد دید ؟ که او هم برای استفادهٔ شخصی و غرض نفسانی هزاران عائله را بی صاحب و هزاران مادر را بی معین و هزاران پدر پیر را بی پسر وهزاران مأمورین کار آزموده را معطل و درمانده گذارده و در هر چند ماه استبداد وحشیانهٔ خود را تجدید نموده و عموم مملکت را غرق ماتم و پر از چشم پر نم نماید ! !

امتیازات مردمان کار آزموده را گرفته وچراغ حیات ایشانرا خاموش کرده و بجایش دختران یهودی — شتی — فاحشه را از شام آورده و عاقی در ما بین همایون ملوکانه . . . نگاه داشته و با امر سلطان رتبه و نشان (شفقت) بر آنها بدهد ! !

یهودیان ولایات (سوریه) را حسب المراعات همشهریگری محض برای تلطیف و تطییب خاطر آن دو دختر شتی بمدارج عالیه رسانیده ورتبهٔ قائمقامی و سرتیپی و سرهنگی بدهد (مانند ایام استبداد ایران) ، !

تا کی اهالی بیچاره عثمانیان آواره (بی غیرت) از ترس حکومت مستبد خود آنقدر قدرت نداشته باشد که در بالای سر یکنفر بیمار خود چند ساعت شمع روشن نماید که مبادا پولیس خفیه فردا بوزیر ضبطیه (شفیق) پاشا راپورط بدهند که دیشب در خانهٔ فلان کس تا هشت ساعت از شب رفته چراغ روشن بود آن وقت باید کار و بار و ناخوش خود را بیکطرف انداخته و رفته استنطاق بدهد و اگر اندکی پولدار است فبها والا میرود بر آنجا ئیکه متقدمین رفته اند ! ! تا کی جزای یکنفر مجرم را به دویست نفر زن و مرد فلکزده خواهند داد ؟ چنانکه پارسال یکنفر شریر از اکراد یك وزیر مرتکب و غدار — رضوان پاشا را — کشت همانروز قاتل را گرفتند و بجزاو سزایش رسانیدند ولی بر گرفتاری او اکتفا نشد ، و بمفاد آیهٔ مبارکه (لاتزر وازرة وزراخری) ارادهٔ سنیهٔ حضرت امیر المؤمنین خلیفهٔ روی زمین وکیل رسول رب العالمین ولی نعمت بی منت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت شوکته شرف صدور یافت که ریشهٔ حیات طایفهٔ قاتل از روی زمین کنده شود آنوقت هر کسیکه چشم بینا داشت ملاحظه نمود چه ستمها بود که نکردند چه قدر بچه کان خورد سال بود که از مکاتب ابتدائی بیرون نینداختند ؟ ! وچه پیران علیل وجوانان بی عدیل بود که به بلاد یمن و (فیضان) نفی نکردند ؟ چه زنهای حامله بودند که از ترس جان سقط جنین نه نمودند ؟ وچه افراد عامله از گرسنگی انتحار نکردند ؟

تا کی این پولیسهای خفیه خون اهالی بیچاره را خواهند مکید ؟

تا کی اصناف وکسبه اسیر ایشان خواهد بود که اگر دقیقهٔ از نسیه دهی مسامحه نمایند با دو کلمه راپورط دروغگی باید از حیات خود قطع امید نماید ؟

مگر عدالت منتقم حقیقی و فضای سم چه اندازه وسعت دارد ؟

مگر عذاب وجدان و اضطراب قلبی از عالم بشریت بالکلیه محو و نابود گردید ؟

مگر آسمان سیاست را که ابرهای انتقام فرا گرفته کسی نمی بیند ؟ !

مگر در سیل که خانه ساختن و زندگی نمودن هیچ ترسی ندارد ؟ که یکروز آن لانه و خانه با خاك یکسان خواهد بود

« در زیر تیغ عمر ابد آرزو کنی ؟ »

(بلی حرکات مجنونانه) . ﴿ آصف ﴾

اتفاق شب یکشنبه

تقریباً دو ساعت و نیم از شب یکشنبهٔ ۲۲ رجب گذشته وزیر داخله (میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم) در حالتیکه از مجلس وحیاط بهارستان بیرون آمده و بواسطهٔ سید فقیری که عریضهٔ در دست و مستدعی انجام کاری یا اخذ وجهی متوقف شده بود ، بدست عباس آقانام پسرحاج محمد آقای آذربایجانی باهفت تیر (رولور) کسه تیرش صائب وما بقی خطا کرده بود مقتول شد ، دو تیر خطا بپای همان سید رسیده و سه تیر دیگر از پشت سر یکی بگردن و دو تای دیگر به پشت وکمر وزیر داخله خورده و در هانجاجان بجان آفرین سپرد ،

واز عجایب اینکه کالسکه ومستحفظین وزیرداخله که همیشه دردرب مجلس شوری حاضر بودنداینفعه بقدر بیست قدمی دور بوده وهمین قدر از وقت بعباس آقا فرصت اقدام داده است ،

عباس آقای مزبور محض اینکه جلو روشنائی چراغ برق را بگیرد ابتداً مقداری خاك بهوا وبه‌چشم قزاقها که از دوطرف صف کشیده بودند پاشیده و فوراً تیر ها راخالی می کند ، با تیراول که بگردن وزیر داخله رسیده بود وزیر داخله از پا افتاده و شش تیر دیگر را هم بعد رو بزمین بطرف اتابك می اندازد ، از صدای تیر جمیت زیادی یعنی سه چهار هزار نفر که در درب مجلس حضور داشته پراکنده شده و حتی قزاقها باستثنای سه نفر فرار می کنند حضرت مستطاب آیة الله آقای آقا سید عبدالله مد ظله‌العالی نیز که با اتابیك هم‌دوش بوده اند بشدی بمجلس مراجعت کرده در پای پله های اطاق حالت ضعفی بوجود مبارکشان دست میدهد وبعداز مالش وپارهٔ معالجات فوری که بحال میایند میفرمایند مجلس فردا از صبح زود شروع خواهد شد ، وفردا هم مجلس از صبح زود تشکیل شده وحضرت آیةالله پیش از همه ورود میفرمایند ، عباس آقا پس از آنکه از نتیجهٔ اقدام خود مطمئن میشود رو بفرار میگذارد درنزدیکی خانهٔ حاج مشار الدوله که درصد قدمی مجلس است یکی از سربازهای قراولخانهٔ نزدیك که به تفتیش غوغای آمده است شخص فراری را می بیند و در صدد دستگیری او بر می آید جوان با کاردی که در کمر داشته دو زخم یکی بران‌ودیگری بشکم سرباز زده سرباز بزمین می افتدو بواسطهٔ خیال نا معلومی قاتل (رولور) خودرا بکام خود گذاشته خالی می کنـد و کلوله از مغز خارج میشود ، این جوان در نزدیکی امام زاده زید دکان صرافی داشته متمول بوده وتأهل هم هنوز اختیار نکرده است ، و مدتهاست که در طهران بوده و موافق اخبار همیشه‌ساکت و ملایم‌وابداً آثار فتنه و فساد در او دیده نمیشده است ، بندهٔ نگارنده خود نعش او را دیدم جوانی است بسن بیست و دو الی بیست و سه سال ، وبه‌قیافهٔ اشخاص عصبانی است سرش را با (ماشین) میزده وریش کمی‌داشت ، روز یکشنبه سه نفررا نیز گرفته مشغول استنطاق میباشند و هنوز آثاری بر استنطاق مترتب نیست و گویا بنا بر آنچه ظاهر شده بی تقصیر باشند ، وفقط چیزی کهاز قاتل بدست آمده همان بلیطی است که درجیبش یافته اند باین‌مضمون (عباس آقای صراف‌آذربایجانی نمرهٔ ۴۱) و ۴ دانه (کپسول استرکنین) و مقداری سنك جهنم درگوشهٔ شال اوبوده ، واقعهٔ‌مزبوره‌فردای همان شب بتمام ایالات از طرف مجلس‌مقدس شوری تلگرافاً اعلام شده و عصر همین روز مجلس‌مثل صبح مجدداً تشکیل شد ،

توضیح

در اول نمرهٔ هفتم این روز نامه شرحی درمفاسد مترتبهٔ برعقاید صوفیه درج شد و مجملی از مفصل معایب تمدنی این طریقه برای دنیا عموماً وچین و هند و ایران خصوصاً اظهارگردید ، ازقرار مذکور جمعی ازبرادران عزیز انجمن محترم اخوت دامت تائیداتها تصورکرده اند که مقصودما ازاین بیانات توهین آن انجمن‌صفا ووفا بوده دوصورتیکه ماخدمات‌جناب‌مستطاب ظهیرالدوله رانسبت‌در به برقراری مجلس شوری درهمدان وکرمانشاهان هیچوقت فراموش‌نکرده ونخواهیم کرد ، واز حسن نیات وعدم بستگی باین خرافات برادران انجمن محترم که غالباً از دوستان شخصی خودما هستند بخوبی مسبوقیم و میدانیم که انجمن مزبور اگردر ردیف یکی از انجمنهای عالم باشد همان انجمن (ماسونیك) استکه موجب آبادی دنیا ورفع خرافات‌واوهام باطله میباشد ، از اینرو حالا

از خواص اخوان دائرهٔ اخوت خودمان خواهشمندیم که به بقیهٔ برادران محجوب انجمن که هنوز در بدو مراتب سلوکند سیر ما را معرفی کنند و بفهمانند که اگر ما در دنیا باکسی طرف باشیم آنها هستند که مخل آبادی و آسایش دنیا میباشند ، و اگر زنده ماندیم ناچار بطور تفصیل خدمت صاحبان آن عقاید مندرسه خواهیم رسید ، ولی ما شأن انجمن اخوت و خاصه افراد آن هیئت را از این خطای فکر بالاتر و والاتر میدانیم والسلام علی من اتبع الهدی

چرند پرند

اخبار شهری

دیروز سگ حسن دله نفس زنان و عرق ریزان وارد اداره شده بمحض ورود بی سلام و علیک فوراً گفت فلان کس زود زود این مطلب را یاد داشت کن که درجش خیلی لازم است ، گفتم رفیق حالا به نشین خستگی بگیر گفت خیلی کار دارم زود باش تا یادم نرفته بنویس که مطلب خیلی مهم است ، گفتم رفیق مطلب در صندوق اداره بقدریست که اگر روز نامهٔ هفتگی ما به بلندی عریضهٔ کرمانشاهی ها یومیه هم که بشود باز زیاد می آید ، گفت این مطلب ربطی بآنها ندارد ، اینمطلب خیلی عمده است ناچار گفتم بگو گفت قلم بردار ، قلم برداشتم گفت بنویس « چند روز قبل » نوشتم ، گفت بنویس « پسر حضرت والا در نزدیك زرگنده » نوشتم ، گفت بنویس « اسب های کالسگه‌اش در رفتن کندی میکردند » نوشتم ، گفت بنویس « حضرت والا حرصش درآمد » گفتم باقیش را شما میگوئید یا بنده عرض کنم یکمرتبه متعجب شده چشمهاش را بطرف من دریده گفت گمان نمیکنم جناب عالی بدانید تا بفرمائید ، گفتم حضرت والا حرصش در آمد (رولور)را از جیبش درآورده اسب کالسگه‌اش را کشت ، گفت عجب ، گفتم عجب جمال شما ، گفت مرگ من شما از کی شنیدید ، گفتم جنابعالی تصور میکنید که فقط خودتان چنین رابطه و دوستی با بزرگان ورجال و اعیان این شهر دارید از کارها مطلعید وما بکلی از هیچ جای دنیا خبر نداریم ، گفت خیر هرگز چنین جسارتی نمیکنم ، گفتم عرض کردم مطلب در صندوق

ادارهٔ ما خیلی است ، و این مطلب هم پیش آن مطالب قابل درج نیست ، گذشته از اینکه شما خودتان مسبوقید که تمام اروپائیها هم در بعضی مواقع همین کار را میکنند یعنی اسب را در صورتیکه اسباب مخاطرهٔ صاحبش بشود می‌کشند ، دیگر آنکه شما میفرمائید حضرت والا حرصش در آمد ، شما الحمدلله میدانید که آدم وقتی حرصش در بیاید دیگر دنیا پیش چشمش تیره و تار میشود خاصه وقتی که از رجال بزرگ مملکت باشد که دیگر آنوقت قلم مرفوع است برای اینکه رجال بزرگ وقتی حرصشان در آمد حق دارند همه کار بکنند همانطور که اولیای دولت حرصشان در آمد و بدون محاکمه قاتل بصیر خلوت را کشتند ، همان طور که حبیب‌الله افشار حرصش در آمد و چند روز قبل بامر یکی از اولیا سیف الله خان برادر اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه را گلوله پیچ کرد ، همانطور که نظام السلطنه حرصش در آمد و با آنکه پشت قرآن را مهر کرده بود جعفر آقای شکاك را تکه تکه کرد ، همانطور که آن دو نفر حرصشان در آمد ودو ماه قبل یکنفر ارمنی را پشت نخجال حسن آباد قطعه قطعه کردند ، همانطور که آدمهای عمید السلطنهٔ طالش حرصشان در آمد و آنهائیرا که در (کرگانه‌رود) طرفدار مجلس بودند سر بریدند ؛ همانطور که عثمانیها بخواهش سفیر کبیر های ما حرصشان در آمد چهار ماه قبل زوار کربلا را شهید کردند و امروز هم اهالی بیکس و بی معین ارومیه را به باد گلولهٔ توپ گرفته اند ، همانطور که پسر رحیم خان چلبیانلو حرصش در آمد و دویست و پنجاه و دو نفر زن وبچه و پیر مردرا در نواحی آذربایجان شقه کرد ، همانطور که میرغضبها حرصشان در آمد ودرختهای فندق(پارك)تبریزرا باخون میرزا آقا خان کرمانی ، و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسن خان خبیر الملك آبیاری کردند ، همانطور که یك نفر حکیم حرصش در آمد ووزیر دربار را در رشت توی رختخوابش مسموم کرد ، همانطور که پلیس حرصش در آمد دو نفر پسر میرزا محمدعلی خان نوری را با ضرب شش پر از هم پاچیدهمان طور که اقبال السلطنه درماکو حرصش درآمد و خون صدها مسلمانرا بناحق ریخت ، همان‌طور که دختر معاون الدوله حرصش

در آمد ووقتی پدرش را بخراسان بردند بزورگلو درد خودش را خفه کرد ، هما نطور که مهمان خسرو در (مثر) آذربایجان پشت آندرخت چنار حرصش در آمد ومیزبان را که اول شجاع ایران بود پوست کند ، هما نطور که میرزا علی محمد خان نریا در مصر ومیرزا یوسفخان مستشارالدوله درطهران وحاجی میرزاعلی خان امین‌الدوله درگوشهٔ (لشت نشا) حرصشان درآمد و بقوت دق وسل خودشانرا تلف کردند . و . و و و . . . . بله آدم مخصوصاً وقتی که بزرک و بزرک زاده باشد حرصش که در بیاید اینکار ها را می کند . علاوه بر این مگر برادر همین حضرت والا وقتی یك ماه قبل دراصفهان‌مادر خودش را کشت ما هیچ‌نوشتیم ؟ . ما آنقدرمطلب برای نوشتن داریم که باین چیز ها نمیرسد ، گذشته از اینها شما میدانید که پارهٔ چیزهامثل پارهٔ امراض ارثی است حسین قلی خان بختیاری را اول افطار باسم مهمانی زبان روزه کی کشت ؟ گفت بله‌حق با شما هست ، گفتم پدر همین حضرت والا نبود ؟ گفت دیگر این طول و تفصیل ها لازم نیست ، یك دفعه بگو میدفرمایش‌شما نگرفت ، گفتم چه عرض کنم . گفت پس باین حساب ما بور شدیم . گفتم . جسارت است ، گفت حالا ازینمطالب بگذریم راستی خدا این‌ظلمهارابر میدارد ، خدا از بن خونهای ناحق میگذرد . گفتم رفیق ما درویشها یك شعر داریم . گفت بگو ، گفتم .

﴿ این جهان کوه است و فعل ما ندا ﴾
﴿ باز گردد این ندا هارا صدا ﴾

گفت مقصودت از این حرفها چه چیز است . گفتم مقصودم این است تو که اسمت را سگ‌حسن دله‌گذاشتهٔ و ادعا میکنی که از دنیا و عالم خبر داری عصر شنبهٔ ۲۱ چرا در بهارستان نبودی ، گفت بودم ، گفتم بگو تو بمیری . گفت تو بمیری — گفتم خودت بمیری — گفت به ! توکه باز این شوخیهات‌را داری — گفتم رفیق عیب‌ندارد دنیا دوروزاست .

﴿ بشارت ﴾

دورهٔ‌اول‌کتب ورسائل‌جناب پرنس ملکم‌خان نظام‌الدوله (وزیر مختار دولت ایران‌در دربار دولت بهیهٔ ایطالیا) راجناب هاشم آقای ربیع زادهٔ تبریزی که دارای یازده رساله (اصول تمدن — حرف غریب — رسالهٔ غیبیه — رفیق‌ووزیر — شیخ ووزیر — پولتیك های دولتی — منظیم لشکر و مجلس اداره — سیاحی گوید — توفیق‌امانت — اصول آدمیت — اصول‌مذهب دیوانیان که‌جلتاًدویست‌شصت‌صفحه‌است‌بطبع‌رسانیده‌اند . در شعبهٔ کتابخانهٔ تربیت طهران (خیابان ناصری نزدیك شمس العماره) و تبریز مجلدی پانزده‌قران و بدون جلد دوازده قران بفروش میرسد .

نگارشات پرنس معظم از شرح و بیان‌مامستغنی است و وصف‌نمودن آن‌بدان‌ماند که آفتاب را بنوروضیا بستاید یا گل را برنك و بو توصیف نمایند . ملت حق شناس ایران سالهاست اثر قلم و نتیجهٔ افکار ایشان را مثل کاغذ زردست بدست میبرند . و قدر و قیمت آن نسخ عالیه را بخوبی میدانند

﴿ حقوق و وظایف ملت ﴾

کتابیست در حقوق ووظایف ملت و اولین نگارشی است که دراین فن بزبان فارسی ترجمه شده . بر هر فردی ازافراد ملت عموماً وآنهائی که ازعوالم حقوق و وظایف بشری بی خبرند خصوصاً لازم است که آنرا بخوانند تامقام آدمیت و رتبهٔ انسانیت را کما هو حقه بدانند . وخویش را بندهٔ امثال خود قرارنداده بیش از این‌زیر بارظلم‌وتحکمات‌جابرانهٔ‌عمرو وزید نروند وخودنیزازوظایف‌خویش‌قصورنورزند . درتمام‌کتابخانهای طهران این‌کتاب موجودو مجلدی سی‌شاهی قیمت آنست

﴿ اعلان ﴾

مشترکین سالیانه روزنامهٔ قانون و صور اسرافیل پس از دریافت همین نمره وجه آبونهٔ یکساله را خواهند پرداخت وقبض جاپی‌اداره رادر یافت کرده یاقیمت نسخ سابقه راداده بعد ها هم روز نامه‌ارسال نخواهدشد .

﴿ اعلان ﴾

سرکار روسی خان عکاس معروف بتازکی در اول خیابان علاء الدوله (رو بروی خانهٔ امیر نظام) عکاسخانهٔ بطرز فرنگستان‌دائر کرده و اقسام عکسهای ممتاز اعلا در آنجا گرفته میشود .

﴿ در مطبعه پارسیان بطبع رسید ﴾

﴿ سال اول ﴾

(شمارهٔ ۱۳) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الاَجدَاثِ اِلَی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ) (صفحهٔ ۱)



فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾

پنجشنبهٔ ۳ شعبان ۱۳۲۵ هجری

۲۹ فروردین ماه سال ۱۲۷۷ یزدگردی پارسی

۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات ولوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود درطبع وعدم طبع اداره مختاراست پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت یك نمره ﴾

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

﴿ اخطار ﴾

بنا بر مذکور جمی از برادران دینی و اخوان اسلامی ما در مندرجات مقالهٔ اول نمرهٔ دوازدهم سوء ظنی برده والعیاذ بالله درمسطورات آن بواسطهٔ ابهام و اغلاق پارهٔ کلمات وعبارات یا بعلت تازگی مسلك انشا حسن نیت خودشان را از ماسلب فرموده ونسبت خطای فکر یا عقیده بنگارنده داده اند در صورتیکه ما کراراً شرح عقاید حقهٔ اسلامیهٔ خودرا داده و تا آن حد که اسقاط تکالیف شرعیهٔ اخوان ایمانی ما نسبت بما بشود تصریح بمعتقدات حقهٔ خود کرده ایم . در هر حال توضیح مبهمات این مقاله را انشاء الله برای نمرهٔ بعد کاملا بعهده میگیریم ودر این نمره فقط بث شکوای خود را بخدای اسلام مینمائیم . وازحضرتش کمك و استمداد پیروی حق و حقانیت بطلبیم .

﴿ الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ﴾

انسان یك وقت یا بواسطهٔ بعد ازسادگی وساذجیت اولیه . یا بعلت خود پرستی و خود خواهی . یا به سبب عدم استعمال قوای خوددر موارد موضوعه . و یا بالاخره بجهت مغلوبیت درچنگال استبداد از شاهراه حقیقت یعنی طریقی که به پیروی آن مأموریت طبیعی داشت منحرف شدم . رابطهٔ وجدانی خودرا که وسیلهٔ علاقه و پیوستگی با مبدء و مترجم خواسته های ازلی خالق او بود از دست داده . و عقلش که رسول باطنش بود از تمیز حق و باطل باز ماند . و چون مسافری بی بلد در شبی مظلم و طوفانی گرفتار شعب مختلفهٔ ضلالت شده و از یافتن طریق مستوی و صراط مستقیم عاجز آمد . و انسانیت معجونی از سبعیت و بهیمیت محضه یعنی قوهٔ غضب وشهوت گردید .

آثار اخلاقی وتاریخی بشر براین انحراف وضلالت هنوز دو گواه حی و عادلند .

وبلاشك اگر یك لطیفهٔ قانون خلقت و یك بلد راه حقیقت نبود . چنین غوایت و گمراهی ناچار تا حال

دنیا را خراب تر و نوع بشر را نازل بمرتبه حیوانیت صرفه کرده و بهلاکت ابدی دوچار نموده بود .

این ناخدای کشتی گرداب حیرت وخضر بادیهٔ گمراهی همان قانون نشو و ارتقا و باصطلاح حکمای ما قاعدهٔ ترقی کون است ، که بدون التفات اهل روزگار آدمهای هر دوره را بایك حرکت ملایم مرحله بمرحله بگمگشتهٔ انسانیت و نقطهٔ مأموریت آدم نزدیك کرد ،

فشار احتیاجات دنیا نفرت و جدائی را از میان برداشت ، تشکیل هیئتها موجب مقایسهٔ افکار و تبادل سلق گردید ، و ازاینرو نمو عقلانی و آبادی دنیای انسان شروع شده مرغ هوا گرفتهٔ بشری بآشیان خود میل نمود .

شجاعان دنیا نیز که عبارت از انبیا عظام و حکمای کرام یعنی کاری ترین عمال قانون نشو باشند با بذل جهد وصرف کوششهای فوق العادهٔ خود مانند فشاری که گاهی قوهٔ حرکت متحرکی را مضاعف کند ، یا هوای مواج موافق که وقتی بر سرعت سیر کشتی بیفزاید ، بتقویت عمل همین عامل طبیعی یا قانون نشو و ارتقا سعی فرموده وعالم و آدم را با قدمهای بلند جلو انداختند ،

عمل تدریجی قانون ارتقا و خدمات دفعاتی همان شجاعان دنیا همینطور رفته رفته ومنزل بمنزل انسانرا از وادی جهل و غوایت بسر منزل رشد وهدایت نزدیك می کرد تا نوبت بختم رسل و هادی سبل علیه افضل الصلوات والتحیات رسید ،

دراین وقت کشتی شکستهٔ بحر آدمیت وگمراه طریق انسانیت که بواسطهٔ اثرات سابقهٔ قانون نشو وخدمات سالفهٔ انبیا وحکما مستعد و آماده بود بتوسط نورچراغ شاهراه هدایت ، وشجاعت محیرالقول یکه مبارزمیدان معرفت اعنی حضرت ختمی مرتبت (ص) به نخستین قدم ساحل نجات و اول نقطهٔ عزیمت خودرسید ، وبواسطهٔ کمال این دین مبین انسانیت بصریح (ولکن رسول الله و خاتم النبین) از ظهور پیامبری جدید مستغنی شده ، سر رشتهٔ مأموریتهای ازلی و مقتضیات مشیتی خودرا بدست آورد ، وفرمان قضا جریان الهی بمهر (لانبی بعدی) و (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) ممضی ومسجل شد !

حکمت بعثت انبیا چنانکه سابقاً بدان اشاره کردیم و همهٔ عقلای دنیا بزبانهای مختلفه بیان کرده‌اند همان تجدید رابطهٔ انسان با حضرت ملك منان بواسطه تذکر وقول لین و تجدید قوانین ومااشبه وتوفیق آن بامقتضیات هر دوره بوده ، وواضح است که بدون این دو امر ابداً ترقی انسان که غالباً میل بحفظ حال حاضر دارد محال است و چارهٔ آن منحصر و بسته بشجاعت و رشادت و جد وجهد همین بزرگان دنیاست ، و واضح است که این خدمت انبیا عظام برای ترقی انسان در تمام دنیا عموماً ودرصفحات ما که قوانین و احکام الهی داریم خصوصاً تا چه حد از لزوم وضرورت میباشد ،

پس در صورتیکه وجود این لطف و رأفت برای ترقی روحانی وآسایش جسمانی انسان تااین حداز لزوم وضرورت است سرخاتمیت وقطع این فیض ازمبدء فیاض چیست ؟

آیا آدمیت درچهارده قرن پیش بغایة القصوای کمال رسیده و حقایق به‌اثرهابر او مکشوف شد ؟ وآیا انسان دیگر ازآنروز ازقید متابعت مقتضیات وقت تأویل وترجمه وانقباض وانبساط قوانین بموجب خواهشهای تغییر اوضاع رهائی یافت ؟

حاشا ! نه انسان هنوز منزلی از منازل کمال خودرا پیموده وسم الخیاطی از سماء حقیقت بروی اوگشوده است ونه رهائی او از متابعت مقتضیات زمان وپیروی خواهشهای وقت امکان عقلی دارد ،

یکی از حکمای معاصر میگوید « حقیقت اوقیانوسی است بی کران و انسان تماشاچی ساحل که گاه گاهی امواج آن بحر بیکران دامن او را ترکند یا از ذخایر بی منتهای خود برای او مقداری بیرون افکند »

اینکه انسان هر چه پیش میرود بر معلوماتش افزوده و بکشف حقایق تازه نائل میشود دلیلی بین و برهانی آشکار بر نقص انسان وانتظار کمال اوست ،

وصریح آیات الهیه وشکایتهای نبی اکرم (ص) وحضرت امیر المؤمنین علی (ع) و ائمه هدی علیهم السلام از عدم استعداد کامل معاصرین خود از فهم مقاصد عالیه و علوم و معارف خاندان نبوت و حدیث (لو علم سلمان ما فی قلب اباذر لکفره) و فقرهٔ نهج البلاغه خطاب

بکمیل (ها انّ ههنا لعلماً جماً لو اصبت له حمله) و اشعار حضرت سجاد که میفرماید

﴿ یا رب جو هر علم لو ابوح به ﴾
﴿ لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ﴾
﴿ ولا ستحل رجال مسلمون دمی ﴾
﴿ یرون اقبح ما یأتو نه حسنا ﴾

و حدیث نبوی خطاب بعایشه (لولا قومك حدیثوا عهد بالاسلام . . .) وجواب اجمالی قرآن از امر روح و اهلهٔ قمر و هزاران تصریحات و اشارات دیگر بما ثابت می کند که حقایق کون در پردهٔ خفا مستور است و انسان هنوز از وصول بدرجات منتظرهٔ کاملهٔ معرفت و کشف حقیقت مهجور .

و اما آزادی انسان و قوانین از تأثیر مقتضیات وقت و رهائی آن از خواهشهای انقلابات اوضاع زمان بدرجهٔ ایست که هیچ عاقل انکار آن نتواند کرد . چه گذشته از آنکه ترقیات نوع بشر وتاطیف قوی و حواس او بمرور زمان وتغییر وضع معیشت وازدیاد هرروزهٔ حوائج انسانی درهر عصر بلاشك مستلزم ترجه وتأویل وانقباض و انبساط قوانین سابقه است کریمهٔ (کل یوم هو فی شان) و آیهٔ وافی هدایهٔ (ماننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها) و آیات ناسخ و منسوخ در مدت بیست و سه سالهٔ نبوت حضرت ختمی مرتبت بواسطهٔ تغییر مقتضیات وقت شاهدی صدق بر لزوم این معنی است .

پس با اینکه انسانیت هنوز بکمال خود نرسیده و با آنکه تغییر اوضاع مستلزم تأویل وترجه و انقباض و انبساط قوانین میشود وبالاخره باآنکه مبدء فیاض بحکم وجوب لطف ناچار از افاضهٔ فیض است سرخاتمیت چیست ؟ .

بلی چنانکه سابقاً اشاره کردیم احتیاج انسان بظهور انبیاء جدیده تاوقتی بود که ازشاهراه مأموریت خود دور و سررشتهٔ خواهشهای الهی ومسئولیت طبیعی خویش‌را بتوسط دین مبین اسلام وتأثیر کامل قانون نشو وارتقا بدست نیاورده بود . ولی بعد از آنکه دین ابدی اسلام انسانرا بشاه جادهٔ انسانیت انداخت وقانون نشو اصول تمام مقتضیات کمال وزندگی اورا بدست خودش سپرد و کتاب آسمانی اسلام ماکه فرقان حقیقت و مجاز وحق وبطلان است بصریح

﴿ ما فرطنا فی الکتاب من شیئی ﴾ و ﴿ لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ﴾ و ﴿ نزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیئی ﴾ اصول همهٔ خواهشهای هردوره را بواسطهٔ محکمات ومتشابهات بدست مسلمین داد . و بعد از آنکه حکمت نزول آیات متشابهات بواسطهٔ حدیث شریف نبوی که میفرماید (القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی احسن الوجوه) و قول حضرت ولایت پناهی (الا ان یوتی عبداً فهماً فی القرآن) و (من فهم القرآن فسر جمل العلم) ظاهر گشت آنوقت کالشمس فی وسط النهار معنی خاتمیت و سر و حکمت آن ظاهر است .

و تنها چیزی که آنوقت برای ما مسلمین میماند تدبر در قرآن و استخراج قوانین بمقتضای هر دوره و عصر از آن گنج شایگان و بحر بی پایان میباشد . وبا اصولی که در دست علمای ما کثرالله امثالهم از اختلاف احکام باختلاف احوال و موارد و عنوانات طاریه هست میتوان با بدیت این دین مبین ودائمیت احکام وقوانین آن بدرستی پی برده وسر خاتمیت را چنانکه باید کشف کرد . و ما انشأالله در توضیح این مقام و تبین این مقال باز مراجعه خواهیم کرد ومبهمات این مقاله‌را باداتی واضح ودر خور فهم عامه بیان خواهیم نمود . بعون الله وحسن توفیقه

﴿ مکتوب کرمان ﴾

۱۰ جمادی الاخرهٔ ۱۳۲۵

محمد رضا خان عدل السلطنهٔ پسر مرتضی قلیخان وکیل الملك را در اوایل ورود فرمانفرما یا چندی بعد از آن بحکومت (اقطاع و افشار) بر قرار نمودند و تا سه ماه قبل در مقرحکمرانی بود خدا میداند چقدرمردم آنجا را خانه خراب و رعیت را چاپیده یکما . پیش از آمدنش بشهر کرمان شهرت نمود در آنجا گوش یکیرا بریده ! و قدغن کرده است هر کس اسم مجلس و مشروطه را بزبان آورد چنین و چنانش خواهم نمود هر قدر هم که قدرت داشته در (اقطاع و افشار) که ازبلوکات معظم کرمانست از جرم و مصادره بخرج داده . بعداز آمدن عدل السلطان بکرمان با اینکه نواب و عمال او را در آنجا از رعیت جلوگیری داشتند قریب پانصد نفر رعایای

بیچاره بشهر آمده از تعدیات او تظلم نمودند ، بمجلس مقدس شکایتها کردند ، بعلماًاعلام ملتجی شدند ، یکماه بیشتر در شهر لامکان و بی مخارج برنج غربت درکربت بسر بردند ، اوایل بیست هزار تومان متجاوز مأخوذی عدل السلطان را بعنوان جریمه قلمداد میکردند پس از آنکه بنا شد بامر آنها رسیدگی و تحقیق نمایند ازقرار تقریر خودرعایاوسایر سکنهٔ شهرباحضور (نظار) کرمان با وجود اینکه هیچیک مردمان درست کرداری نیستند ده هزار تومان و بروایتی هشت هزارتومان آنرا درحضور عدل السلطان و جمعی دیگر ثابت کردند ، آخر الامر گفتند یك چیزی عدل السلطان بدهد صلح نمایند ! آن بیچاره ها دیدند بعد از زحمت ومرارت زیاد و دوندگی بسیار باید ده تومان در شهر کرمان خرج نمایند تا پنج تومان وصول شود آن هم در محل شك و ریب ابا نشود یانشود ، هرطور بود همه را به محل خود معاودت دادند دیگر نمیدانم چه شد که در ثانی همان رعیت و همان (اقطاع و افشار) را بعدل السلطان واگذار نمودند ، تصور فرمائید مار زخمی را که ده روز پیش ازاین از او شاکی بودند مجدداً همان شخص را برآنها حاکم قرار دهند چه خواهد شد ؟ ! کار بعدالت و غیرعدالت ندارم چیزی که میدانم اینست که پدر زن عدل السلطان جناب آقا باقرمجتهد کرمان ، وبرادرشان عدل السلطنه نایب الحکومهٔ کرمان ، برادر دیگرشان رستم خان حاکم (رفسنجان) و (انار) داماد جناب آقا باقر ، برادر دیگر محمد مهدیخان همه کارهٔ حکومت ، عموی ایشان ولیخان کلانتر کرمان . آیا بار هم جهت لازم است یا خیر ؟ ! خدا زیاد کند ، مشت نشانهٔ خروار ، گل علامت خار ، شتر برای بردن بار ، قالی و قالیچهٔ افشاری هم که مطبوع ، اسب وتفنك که قیمتی ندارد ،

ایضاً از کرمان

۸ رجب ۱۳۲۵

سه روز است عزل نواب والا نصرة الدوله علنی شده ظاهراً مشغول تصفیهٔ اموراتند ولی باطناً کمال اشتیاق را بحکومت کرمان دارند زیراکه فقیر وبیچاره و بی حرارت تر ازاهالی بیچارهٔ کرمان جائی گمان ندارند ، ریاست میکنند ، دخل میبرند ، ظلم مینمایند ، یك نفر مدعی هم ندارند ، باری دو روزاست جناب آقا باقر و آقا میرزا علی محمد و آقا میرزا محمود و چهارنفر معین الشریعه ، مؤیدالاسلام ، ثقةالاسلام ، آقامحمودرا به استدعا بتلگرافخانه برده ، ولیخان کلانترهم پنجاه شصت نفر پولیس جدید را توی بازار انداخته مجبوراً مردم را به اصرار ، فقرارا بوعدهٔ نهار ، کسبه رابتهدید ضعفا را بزور کشان کشان بتلگرافخانه میبرند که رضایت از حکومت کنند ، نان را دو من یکقران خواهند نمود ، عدل السلطنه نایب الحکومه هم جای خود دارند که ناگفته میدانند و نتوشته میخوانند ، عدل السلطان ضابط (اقطاع و افشار) . و (سار دوییه) رعایای اقطاع راهرکجا سراغ دارد که شهر آمده اند حاضر مینماید ، از آنطرف بر حسب دستور العمل کلانتر زنهائی که متعلقان پولیس ها هستند توی بازار افتاده که دکانها را به بندند ، ولی دکاندار ها زنها را جواب داده زدند که ما مشتی کسبهٔ فقیر را چه بحکومت و ابداً رضایتی از حکومت نداشته و نداریم ، و تظلم خود را از دست حاکم و کلانتر بخدای خود مینمائیم ، نایبان و فراشان که سر دستهٔ محلات و نوکر ایالات و نایب الحکومه اند دیروز عصر قریب بغروب آفتاب ده بیست نفر اطفال قالی و شالباف فقیر کرمانی را هر کدام پنجشاهی داده باعلم و طبل توی بازار انداخته که

(واغریب الغربا) (میرود حاکم ما)

اطفال صغیر مدرسهٔ نصرت راهم که باسم ایالت افتتاح شده بتلگرفخانه برده اند ، خدا شاهد است اهالی کرمان عالی و دانی از این حرکات ناشایسته تعجب وتحیر دارند که این چه رضایتی از حکومت است که بضرب چوب پولیس مردم را بتلگرافخانه ببرند وشهر را بیجهت منشوش کنند ، علماء عظام کناره گرفته اند ، به جناب ملا ذالانام حاج میرزا محمد رضا این دو روزه خیلی اصرار و ابرام کردنددر خصوص رضایت از حکومت بتلگرافخانه بروند اقدامی نفرمودند معهذا از طرف ایشان بعضی شهرتهادادندیروزعصر عیلتاً سوارشده بعزم (جلال آباد رفسنجان) رفتند ، آقای امام جمعه تلگراف رضایت را مهر نفرموده ، جناب حاج شیخ علی هم سر اسباب

رفته اند ، امروز کلانتر و حواشی حکومت قرار گذارده آقایان رامراجعت دهند . تا کنون که پست در شرف حرکت است مراجعت نموده اند فردا نمیدانم چه شود و آقایان که مراجعت فرمودند چه بنمایند ، بملاحظاتی که لازم بعرض نیست این یکساله درجهٔ نفاق تمام طبقات کرمان از اندازه گذشته همین بس که تا چهار روز قبل جناب آقا میرزا علی محمد مقصر دولت و ملت و حکم بتبعید ایشان آمده بود امروز همان حکومت که معظم الیه را شربت و لوطی بقلم داده بود وهمه روزه تهدید مینمود از ایشان تلگراف رضایت گرفته اوهم محض تضییع حکومت فوراً مهر نموده مجدانه درهمراهی استقلال ایالت حاضراست ، دونفر قاتل دونفر مقتوله راهم که چندی قبل دو همشیره زاده های خود را بعنوان بی عصمتی کشته بودند حکومت دو روز قبل مرخص نمود وضمناً شرط کرد با اهل محله (میدان قلعه) در استقلال او بکوشند و اگر میتوانند فسادی که موجب سلب امنیت شهر باشد بنمایند که فساد عظیمی رخ داده دولت وملت مجبور باستقلال ایالتش شوند . این مختصر وقایعی است که بدون حشو وزاید معروض شد تا خداوند چه بخواهد و بخت کرمانی چه مساعدت کند ،

(امضا محفوظ)

صورت استنطاق باملا حسین پسر میرزا محمد علی متولی مقبرهٔ سرور السلطنه ازشمارهٔ ۱۱

س — اول که میرزا محمدرضاواردشد کجاسکنی کرد .

ج — درگوشوارهٔ بالاخانه سمت غربی صحن منزل کرد، ودراین مدت یکدفعه من با او بگردش رفتم ودرباغی که این نزدیکی است ومشهوربه (باغ طوطی) است رفتیم کاهو خوردیم ویکی دومرتبه یکی از تجار معمم طهران نزداو آمده با هم چای خوردند من از مقبرهٔ مقابل آنها را دیدم ولی نزد آنها نرفتم ویکروز همان باغی که با هم رفته بودیم وبرمی گشتیم در بین راه شخصی لباده پوشیده با او بر خورد بمن گفت تو برو من رفتم و او ایستاد به صحبت کردن چند ساعتی با هم حرف زدند . روزیکه من ببالا خانه اش رفتم که عریضه بنویسم در اطاقش قدری اسباب بود و دو جلد کتاب قطور . بمن گفت یك عریضهٔ برایش بنویسم که بهصدارت بدهدنوشتم و یك عریضهٔ هم بشاه نوشت و خرجی خواست که بعتبات برود یکروزهم درصحن یعنی همان روز تفرج من شعر (سعدی) راکه (دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی) خواندم گفت توغلط کردی که این شعررا خواندی هیچ میدانی که من چه دردل وچه در ضمیر دارم خلاصه پدرمن مراه ملامت میکرد که چرا توبااوراه میروی

یکروز هم کتاب (روضة الصفا) را میخواندم دید گفت بارك الله تاریخ هم میخوانی امشب کتابت را بیاور منزل با هم بخوانیم پدر من اذن نداد گفت کتابت را بشخص نا شناس مده . چون سابقاً که سید جمال الدین را اخراج کردند این شخص در آن روز دادوفریاد میکرد و وامحمداه وواشریعتاه میگفت من دیدم ازاو پرسیدم که شما همان شخص نیستید ؟ گفت بلی . باشیخ هم جز در حرم ملاقات نکرد . واگر کرده من ندیدم خودم هم بیش ازیك مرتبه با او بگردش نرفتم آن روز هم باتفاق سرکه شیرهٔ که برای کاهو آورده بودیم ظرفش نفتی بود و بعد از آن روز پیش بچه خدامها نشسته بود گفت (ملا حسین) عجب کاهوئی که سرکه شیره اش نفتی بود داد .

س — باغ طوطی که در جنب صحن حضرت است و تو سمت مغرب آبادی را نشان میدهی در صورتیکه تو اهل آنجا هستی .

ج — نمیدانم این باغ همین جا ست که میگویند باغ طوطی است . به (آقا ملا حبیب) که تعریف کردم که در نزدیك پل جنب مقبرهٔ مرحوم (آقا سید صادق) یك نفر بمیرزا محمدرضا بر خورد با هم باین شکل و تفصیل صحبت کردند گفت این از رفقای سید جمال است مثلا باید این (فضول العرفا) باشد کلاه بر سر داشت یکروز هم گفت من نمك اهل حضرت عبدالعظیم را نچشیده ام مگر یکشب که خانهٔ مشهدی غلامحسین برادر مشهدی ابوالقاسم با پسرم سبزی پلو مهمان بودم .

صورت استنطاق با شیخ محمد در منزل ناظم التولیه

س — ایندفعه میرزا محمد رضا کی آمد بحضرت عبد العظیم ع و کی وارد شد .

ج — بالله ایندفعه هیچ اطلاع از آمدن او ندارم .

س — در سابق بر این چه نوع بود خصوصیت شما با او

ج — چه وقت رامیفرمائید والله بالله من خصوصیت با او ندارم .

س — شما اینقدر قسم نخورید و طابی را که سئوال میشود بگوئید دروغ چه فایده دارد میخواهی ازرقت و اندوهی که در وقت وداع با او داشتی نشانی بدهم که چطور گریه میکردی .

ج — از وقتیکه از پیش مختار خان آمد آنجا قدری اسباب داشت منزل (شیخ حسین) بر داشت ومسافرت نمود .

س — دروقت حرکت میرزا محمد رضا چه اشخاصی پیش او حاضر بودند .

ج — من و شیخ حسین حاضر بودیم .

س — وقتیکه بنا شد سید جمال الدین را نفی بلد کنند چه اشخاصی پیش او مراوده میکردند .

ج — (سیدعبدالرحیم اخرجی) با (حاجی محمد حسن) خصوصیت داشت وکلیتاً با سید جمال کسی جز میرزا محمدرضا رفیق وانیس نبود همیشه شبها وروزها با هم بودند و قبل از آنکه بنای اخراج او شد از ایران همه کس از اهالی حضرت عبدالعظیم و طهران مراوده میکردند .

س — شما چه اوقات با او بودید .

ج — گاهی که حاجی محمدحسن کمپانی میامد منزل سید در حضرت عبدالعظیم با هم بودیم

س — در ایندفعه که میرزا محمد رضا آمد شما چطور فهمیدید .

ج — مردم میگفتند فهمیدم .

س — ورود میرزا محمد رضا را درازان فریاد که نمیزدند کی اول بشما گفت .

ج — (شیخ حسین) که پسره ایست وبا من در امام زاده (آندرمان) بود آمد گفت .

س — چندروز قبل ازین سانح شیخ حسین ورود او را بشما گفت .

ج — دوسه روز قبل ازین حادثه شیخ آمد گفت این مرد که آمد در (اندرمان) بودم

س — شیخ حسین خودش دیده بود یاشنیده بود

ج — چه عرض کنم نمیدانم دیده بود یاشنیده بود من در بالا خانهٔ صحن که او منزل داشت هیچ وقت قدم نگذاشته‌ام که این بالا خانه چه قسم است وبا او خصوصیت نداشتم .

س — شما صریح میگوئید که در این دفعه با او مراوده نکردید .

ج — بلی هیچ مراوده نکردم و اظهار آشنائی هم نکردم . کلیتاً من کمتر بصحن میامدم مگر شبها که گاهی از دور اورا ملاقات میکردم بواسطهٔ اینکه متهم بود میل بصحبت وخصوصیت او نمیکردم .

س — چند روز قبل ازین واقعه شیخ حسین گفت که او آمده .

ج — چه عرض کنم گویا پنج شش روز قبل .

س — با چه لباس او آمد سبب تحاشی شما چه بود .

ج — بواسطهٔ مسئلهٔ سابق که اورا بقزوین به تقصیرات نا شایسته برده بودند تحاشی داشتم و ایندفعه با لباده وکلاه آمده بود بر خلاف سابق که معمم بود .

س — شما که میگوئید بسابقهٔ اعمال میرزا محمد رضا مسبوق بودم و ازو تحاشی نمودم و با او آشنائی ندادم معهذا اورا با لباس تبدیل دیدید چرا بناظم التولیه نگفتید

ج — این گفتگو ها را مربوط بخودم نشمردم و گفتم همه اورا می شناسند که چه کاره است و معروف است در اینصورت گفتم بمن چه ربطی دارد .

س — سابقاً که میرزا محمد رضا در حضرت عبد العظیم بود عیال و اطفالش هم بودند .

ج — خیر در شهر بودند و او میرفت دو سه شب میماند و بر میگشت .

س — میرزا محمد رضا آیا باشما عداوتی دارد .

ج — شاید داشته باشد بجهة اینکه هیچ قسم عالی در میان نبود که دوستی یا دشمنی بامن داشته باشد .

مکتوب از کرمان

بسی واضح و آشکار است که ضدیت ومغایرت جنگ حیدر نعمتی در تمام بلاد اسلامیه ما بین اهالی محلات و جهال مملکت از سالهای دراز حکم طبیعت ثانویه گرفته و

هر سال در هر بلد باین عنوان عوام بجان یکدیگر افتاده غیر از سر و دست شکسته جمی هم مقتول میشوند خاصه در هذه السنه که مردمان نادان از حکومت و سیاست بیم و هراس ندارند البته فتنه بزرگی روی خواهد دادابن بنده بملاحظه حب وطن و نوع پرستی که در واقع یك نوع خدمت بابنأ جنس است خواستم بلکه ورفته رفته این عادت زشت اهالی مملکت را وداع گویند و آنها را بسر منزل مقصود که اساس ترقی و انسانیت است برسانم لهذا بصواب دید جمی ازغیرتمندان وخیر خواهان انجمنی در دولاب ملکی خود در بیرون شهر باسم انجمن حسینی تشکیل نمودم و در هفته قبل که روز جمعه غره شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۵ بود سر دسته های عزا داران و جوانان و رؤسای اهالی محلات را وعده خواستم همه از صمیم قلب آمده قریب دویست نفر حاضر شده و تماماًاین عنوان را بجان و دل سپرده تعهد نمودند که من‌بعدهااسمی از حیدر نعمتی نبرند بلکه اصرار داشتند مجله نوشته همه مهر نمایند و لعنت نامه کنند و قرار این بود که در هر جمعه این انجمن منعقد شود روزگذشته جناب عدل السلطنه نایب الحکومه احضارم فرمودند و بطور تأکید تهدید و منع کردند هر قدر منافع آنرا بیان نمودم قبول نکردند چراکه با استبدادشان اتحاد مردم ضررمیرساند . خیلی عجب‌است ! که بعضی مردم میخواهند اغلب اهل بصیرت را مفاد این آیه کریمه (و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها اولئك کالانعام بلهم اضل) واقع سازند اگر چه هستند اما اشتباهی است که حضرات مستبدین برای چهار روز خودشان کرده اند . ادم بیدار را بهر تدبیر باشد نمیتوان خواب کرد لکن هر خوابیده را باسانی میتوان بیدار نمود . حمد خدا راکه مردم بحقوق خود پی برده اند با این همه او ضاع اگر کسی خواست بنوع خویش و ملت‌خود خدمت نماید از شش‌جهته باکردنهای کشیده و چشمهای دریده و صدای غضب آلوده بر او میتازند و فتوای ریختن خونش را میدهند ومالبهدرش میرود . همین قدر خواستم از قضیهٔ کار بنده مستحضر باشید .

(حاج ابراهیم نایب کرمانی)

﴿ صورت تلگرام ﴾

﴿ از بوشهر به طهران ، دهم سپتامبر ۱۹۰۷ ﴾
﴿ (غرهٔ شعبان ۱۳۲۵) ط م ، ۲ ، ۱ ﴾

حجة الاسلام آقای آقاسید محمد طباطبائی ، و حضرت وزیرداخله ، وزیرخارجهٔ ، ووزیرمالیه ، ووزیرعدلیه ، ورئیس مجلس ملی ، ومستشارالدوله ، ورئیس انجمن عرایض ، وتقی‌زاده ، وصوراسرافیل ، وحبل المتین ، وخطیب الممالك طهران ، بعلت مفلوك بشارت وبسرباز بی مواجب وجیره اطلاع دهیدکه‌دیروز جهاز (کشتی) آلمانی‌موسوم‌به «رجیستان» رفت(جزیرهٔ) هرمز جهت حمل دوهزارو سیصد الی دو هزار و پانصد «طن» (متجاوز ازسه خروار) گل معدنی که جناب معین‌التجار به کمپانی «اسطریك» فروخته وسی هزارتومان نقد گرفته‌است این مبلغ عشری ازمد اخلهای امتیازات معین‌التجار نمیباشد ، بلی حقوق‌ملت باید این قسم پامال شود

(سید محمد)

چرند پرند

﴿ مکتوب از اروپه ﴾

ای کبلائی والله دیگر تمام‌شد ، خانه‌مان‌خراب شد ، زن بچه عیال اولاد برادرپسر هرچه داشتیم یا کشته شدند یا از ترس مردند ، نمیدانی چه قیامتی‌است ، مال رفت عیال رفت اولاد رفت ، والله دیگر کفر و کافر شدیم نزدیك است برویم ارس بشویم ، نصف مان که زیر بیدق ارس رفتند والله باقی مانده هم غیرتمان نمیگذارد ، بخدا اگر ارس بشویم دینمان برود باز دنیامان سر جاش است ، اما حالا که خسرالدنیا والاخره ، آی کبلائی محض رضای خدا محض روز پنجاه هزارسال بوزارت جنگ مابگو اینها توپ‌دارند تفنگ دارند اگر رعیت میخواهید باید خیلی زود چارهٔ بسر ما بکنید که دیگر از پا در رفتیم ، دیگر اگر ما هم فردا ارس شدیم نگوئید اروپهٔ ها اصلا بی غیرت‌بودند اصلا دین و ایمان درستی نداشتند اصلا بالانشان کج‌بود دست ما دامان شما ، امروز اینجا فردا روز پنجاه هزار سال

امضا ﴿ هرچه اروپه‌هست ﴾

﴿ جواب از اداره ﴾

والله آدم در کار مردم این روزکار حیران است ، معلوم نمیشود عاقلند ، معلوم نمیشود دیوانه‌اند ، معلوم نمیشود چه چیزند ، والله تا توله بهوا با چیده‌اند مردم مغز خر خورده‌اند ، عقل از کلهٔ همه دررفته است ، خوب جناب آقایان (هرچه ارومیهٔ هست) بنده چه بکنم وزیر جنگ چه بکنند ، این بلائی است که از آسمان نازل شده ، اینها همه سر نوشت خودتان است ، همهٔ اینها را خود هاتان در عالم ذر قبول کرده اید ، چشمتان چهار تا میخواستید عقلتانرا بسرتان جمع کنید قبول نکنید ، تقدیررا که نمیشود بر گرداند ، شما را بخدا دو دقیقه کلاهتانرا قاضی بکنید ، شما نوشتید که برو بوزیر جنگ بگو من هم تجربهای هفتاد سالهٔ خودم را کنار گذاشتم رفتم گفتم ، آنوقت وزیر جنگ بمن چه خواهد گفت ؟ نخواهد گفت ای احمق ای دیوانه از دست من بندهٔ ضعیف چه بر می آید من باقضای الهی چه چاره بکنم ؟ ، نخواهد گفت این تقدیر اورمیهٔ هاست که زنهاشان اسیر بشود ، مردهاشان کشته بشود ، اولاد شانرا پیش چشمشان قطعه قطعه کنند ، دهاتشانرا آتش بزنند ، مسجد هاشانرا عثمانیها طویلهٔ اسبهاشان قرار بدهند ؟ از شما خودتان انصاف میخواهم خواهد گفت یا نخواهد گفت ؟

بله ! منتها محض رحم ومروتی که دارد در عالم آقائی یك چیز دیگر هم خواهد گفت ، مثلا خواهد گفت این چهار ضرب هم در اینمواقع برای رفع بلا مجرب است ، مثلا خواهد گفت این مرگ ومیری که توی شما افتاده بلکه یکی از مرده هاتان کفن میجود ، خوب حالا پیش از آنکه من خودم را سنگ روی یخ بکنم و شما هم بی عقلی و بی شعوری خودتان را پیش وزیر جنگ ثابت بکنید از من سگ رو سیاه قبول کنید ، و از حالا بروید مشغول لعن چهارضرب بشوید ، بلکه این مرگ و میر از میان شما ور بیفتد ، اگر افتاد یك خدا بیامرزی هم برای رفتگان من سگ روسیاه بفرستید ، اگر نه آنوقت معین میشود که مرده‌هاتان کفن دهن گرفته اند ، جمعیت خبر میکنید آدمی یك بیل نوك تیز هم بر میدارید میروید سر قبرستان قبر ها را یکی یکی میشکافید تا میرسید بقبر مردهٔ که کفنش را دهن گرفته میجود آنوقت یکدفعه بابیل گردنش را میزنید ، اما باید درست ملتفت باشید که با یك ضربت گردنش جدا بشود اگر نه مرده سر لج میافتد آنوقت دیگر خدا نشان ندهد خدا آن روزهارا نیارد که یك دفعه قرمیانتان خواهدافتاد ، به بینم مطلب کجا بود ، هان یادم افتاد

آی خدا بیامرزدت مرد ، ای نور بقبرت ببارد ، این شب جمعهٔ تو هم خدا بیامرزی میخواستی راست است که میگویند حرف بوقتش میکشد ، انکار میکنی همین پریروز بود در همین (ونك مستوفی) خدابیامرز بابا ومرحوم آقا نشسته بودند و خدابیامرز بابا در همین مسئلهٔ کفن جویدن مرده ها تحقیق می کرد ومی گفت این مطلب هیچ شك ندارد من خودم درسال وبائی به تجربه رساندم که در همین قبرستان کهنه گردن یك مردهٔ را که کفنش را می جوید زدند فوراً وبا تمام شد ومردم آسوده شدند ،

باری مطلب از دست نرود خدا رفتگان همهٔ مسلمانها را بیامرزد خدا من روسیاه را هم پاك کند وخاك کند ، بله مطلب اینجا بود که این کاررا هم بکنید به بینید چه میشود اگر این بلا ازسرتان رفع شد که شد اگرنشد دیگر چارهٔ جزصبر نیست صبر کنید خدا صابران را دوست دارد ، بگذارید عثمانیها هرچه ازدستشان بر می آید در حق شما کوتاهی نکنند آخر آخرت هم حساب است بگذار چشمتان کور بشود بیایند آن روز پنجاه هزارسال یك لنگ پا بایستند جوابتانرا بدهند دیگر بهتر ازاین چیست

﴿ دخو ﴾

﴿ اخطار ﴾

(۱) مشترکین سالیانهٔ روزنامهٔ قانون وصوراسرافیل پس از دریافت همین نمره وجه آبونهٔ یکساله‌را خواهند پرداخت وگرنه قیمت نسخ سابقه را داده بعد ها هم روزنامه بجهة آنان ارسال نمیشود ،

(۲) تمام مشترکین داخله وخارجه اگرغیراز ممضی جاپی ممهور بمهراداره را دارا باشند از درجهٔ اعتبار ساقط است

(۳) اشخاصیکه در بلاد داخله و خارجه مایل به اشتراك باشندوماوکیل مخصوص درآنجا نداشته باشیم وجه آبونه را که ارسال نمایندمرتباً روزنامه برای آنان انفاد میشود

﴿ درمطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

﴿ سال اول ﴾

(شمارهٔ ١٤) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَا هُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ) (صفحهٔ ١)



﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾

پنجشنبهٔ ١٠ شعبان ١٣٢٥ هجری

١٦ اردی بهشت ماه سال ١٢٧٧ یزدگردی پارسی

١٩ سپتامبر ١٩٠٧ میلادی

فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنسابَ بَینَهُم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات ولوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع وعدم طبع اداره مختار است پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (١٢) قران

سایر بلاد ایران هفده (١٧) قران

ممالك خارجه دو (٢) تومان

﴿ قیمت یك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (٥) شاهی

یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ،

حضور مبارك حجج اسلام وعلمای کرام وطلاب ذوی‌العز والاحترام وعموم برادران اسلامی و اخوان دینی ادام‌الله توفیقاتهم ،

همه کس در عمر خود اقلا چندین مرتبه باین خیال افتاده که چرا نوع انسان پیروی اخلاق حمیده نمیکنند ؟ وبا اینکه صفات پسندیده در پیش خدا و اولیا و حکما مطلوب است ودر آخرت نیز موجب اجر جمیل است چرا افراد بشر از قبول آن تا این حد تن میزنند ؟

این خیال بارها درمخیلهٔ ما هم جولانی داشت و مخصوصاً می گفتیم دانشمندان قوم وصاحبان مدارك عالیه که پی بمحاسن صدق امانت و دیانت برده اند اقلا بایستی خودرا از جهال و آن اشخاص که از تمیز نیك و بد قصور دارند مجزی کنند ، ودر تخلق باخلاق حسنه سر مشق دیگران شوند ، نه اینکه آنها نیز در جرگهٔ سایرین داخل شده وبگرمی بازار صفات رزیله کمك نمایند ،

بلی این خیال مدتها در کانون دماغ ما سیر می نمود وقوهٔ فکر در کشف آن سعیها میکرد ، کتب فلسفی واوراق حکمتی وعقاید بزرگان سلف وخلف هیچیك برای حل این معما بما امدادی نمینمود وگرهٔ مشکل ما را هیچ دست ماهری باز نمی کرد ،

ولی بهترین خدمتی که نشر دوازده نمرهٔ صور اسرافیل بما نمود این بود که بما حالی کرد غیرت وشجاعت یك نفر ده نفر صد نفر وهزار نفر برای مقاومت در مقابل قسمت عمدهٔ اهالی یك مملکت که قلب دزدی کذب نفاق تملق و مداهنه در آنها طبیعت ثانوی شده کفایت نمیکنند ، و شخص هرچه که در قوهٔ انسانیت خود از رشادت وشجاعت بلکه تهور نیز سراغ داشته باشد باز دربرابر اخلاق رزیلهٔ یك ملت تاب مقابلی ندارد ، وبا همهٔ غیرت و جوانمردی بزودی از پا در می آید و

میدان را بقوم غالب میگذارد ،

بلی نگارندهٔ صور اسرافیل وقتی قلم دردست گرفت احیاناً ملل اسلام را عموماً و مسلمین ایران را خصوصاً در مد نظر نهاد وجان ومال و آنچه را که در حوزهٔ حقوق شخصی و بشری درآید در کف دست گرفته بمیدان جان بازی درآمد ، وچون آقا ونوکر رئیس ومرؤس پیرو ومریدرا درنظر عطوفت الهی یکسان ومساوی دید ناچار رعایت بزرگی بزرگان و آقائی رؤسا و ولینعمتی سران وسروران را نکرده دردرا در هرجا دید باادائی بین گفت ، وعلاج را نیزبقدری که وقت اجازه میداد و اوضاع مملکت اقتضا مینمود بیان نمود ، غافل از اینکه خیانت پیشگان ملك که امروز حکم اغلبیت دارند موافق اصول جنگ حیاتی چنین آئینهٔ سراپا نمای قامت نارسای خودرا نتوانند دید ، وقلمی راکه رعایت مداهنه وتملق وچاپلوسی نکند اگر بابذل مهجه نیز ممکن شود آزاد نخواهند گذاشت ، چه برأی العین میدیدند که اگر این روزنامه چنانکه حالا میرود برود عنقریب صاحبان وجدان سلیم و ارباب ذوق مستقیم را بهیجان آورده و شش ماه نمیکشد که اقلا صد هم قلم مثل خود و بهتر از خود بظهور می آورد ، آنوقت مزاج ظلم فاسدشده وبازار خیانت کاسد گردیده . مظلوم عنان برعنان ظالم میرود ، وزیردست دربرابر قانون الهی هم سنگ زبر دست میشود ،

از ینرو طائفهٔ ظالمه در هرلباس که بودند به پوستین عوام افتاده واذهان آن دسته از مردم را (که قوای دماغیه خود را از فکر عاطل گذاشته اند و به پذیرائی هر چه میشنوند بدون بکار انداختن قوهٔ عاقلهٔ خود اکتفا مینمایند و هیچ غور نمیکنند که عقل و علم ودانائی وتدبر دیگران برای شخص حق درمراتب عالیه حجت نیست وهرفردی بنفسه بایددرتمیز حق ازباطل وصدق ازکذب تأمل وتفکر کند) برما مشوب کردند ، وبالاخره وقتی که رغبت عموم را باین اوراق نالایق ازهر طرف مشاهده نمودند و میل قاطبهٔ مردم را بروزنامهٔ صور اسرافیل از هر جهت ملاحظه کردند و دانستند که باین مختصرها ممکن نیست عشق وشغف مردم را ازاین روزنامه سلب کرد آنوقت رنگی تازه روی کارآوردند و با آن شاه تیر ترکش استبداد که آلان سی چهل سال است در مواقع کمال ضرورت و احتیاج کلی بکار می برند اوراق صور را هدف ساختند یعنی در مقالات علمی و سیاسی صور اسرافیل که فهمش مخصوص علمای عظام و طلاب کرام و بالاخره مصطلحین باصطلاح فنون سیاسی است توجیهات و تأویلات (بما لایرضی صاحبه) را رائج نمودند ، و معنی آیهٔ وافی هدایهٔ (ولا تقولو لمن القی الیکم السلم لست مؤمناً) را ازنظر دیانت دور گذاشته و با آن اعترافات آشکار ما در بیش ازصد موقع دوازده نمرهٔ روزنامه بمسلمان وجعفری مذهب بودن خودمان بازاجتهاد مقابل نص کرده آنچه که ازمعانی باطله ومقاصد سیئه که توانستند بعبارات صاف و سادهٔ صور اسرافیل واعضاء آن که تادیروز مسلمان ومسلمان زاده بودند بسته و ابواب و فصول قضا و شهادات و حدود فقهیهٔ ما را پس پشت انداخته و معنی حدیث شریف نبوی (ادرؤا الحدود بالشبهات) را بچیزی نگرفته و شبهاتی را که ناشی از بی سوادی وبی اطلاعی واغراض نفسانی خودشان بود بمنزلهٔ ادلهٔ کافیه شمرده عوام قوم را العیاذ بالله بر ثبوت سستی عقاید ما یکدل و یك جهت کردند ، و مقالهٔ اول نمرهٔ دوازدهم صوراسرافیل راچون پیراهن عثمان بدست گرفته بکوی وبرزن افتادند و کلماتی را که بواسطهٔ بی سوادی از فهم آن قاصرند از راه (الانسان عدولما جهل) مورد طعن وملامت ساختند ،

بلی مقالهٔ مزبوره تنها منقصتی که داشت این بود که نتوانسته بود حقایق حکمتی اسلامی را باعبارات وصاف و درهٔ نادری بنویسد و سبك جدیدی درانشا پیش کشیده بود و خود این معنی پیش از هر چیز بدعتی گویا نعوذ بالله در دین بوده ، و بعد ازآن گفته بود « کسی نمیتواند کمال منتظرهٔ انسانرا محدود کند » و بگوید انسان بفلان حد که رسید دیگر پیش رفتنش محال است و بالاخره نوشته بود انسانی که مصداق (انی جاعل فی الارض خلیفه) و (یا آدم انبئهم باسمائهم) و (انا خلقنا الانسان فی احسن التقویم) و (ان الله تعالی خلق آدم علی صورته) و (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین) و مخاطب بخطاب (اتزعم انك جرم صغیر ، وفیك انطوی عالم الاکبر) است

خیلی شأن و رتبه دارد ، و هنوز خیلی مانده است تا بتمام شئون کالبهٔ خود برسد و عقل فلان مجتهد یا فلان حاکم یا فلان حکیم امروز نمیتواند بگوید اشرف مخلوقات و معلم ملائك و مسجود سماواتیان و منظور از (خلقت الخلق لکی اعرف) در فلان مرتبه متوقف خواهد ماند ، زیرا که تحدید حد بعد از احاطه است و احاطهٔ بتمام مدارج کمالیه هیچ وقت برای هیچ فرد از ماها میسر نخواهد شد ، واما لفظ مقتدی الانام که در ضمن عبارت است و میخواهند به تجسم اولیا و پیشوایان حقیقی ما صلوات‌الله علیهم را داخل و مندرج تحت این عنوان کنند اولا لفظ مقتدی الانام از اسما خاصه ائمه دین صلوات‌الله علیهم نیست وثانیا متبادر از لفظ مقتدی الانام موافق قوانین اصولی ومعانی وبیان علما هستند و این تقریبا از بدیهیات اولیه است که علمای ما کمال انسانی را بتعریفی نمیتوانند محدود نمایند چه کمال باکملها از صفات خاصهٔ الهی است وانسانی را که خداوند تبارك و تعالی در حق او فرموده (عبـدی أطعنی حتی اجعلك مثلی) چون کمالش تا آن حدوداست که تصورش نیز محال است بلا شك علمای ماخودشان نیز تصدیق دارند که نمیتوانند بحد تعریفی محدود نماینـد و هیچوقت متبادر از مقتدی الانام پیشوایان و ائمهٔ اسلام نمی باشـد وبهیچ سریش تجشمی نمیتوان این مقصدرا بعبارت‌چسباند ، وبر فرض محال وحال آنکه اینطور نیست اگر قصد ما هم‌این بوده است چون پای کمال در میان‌است وکمال نیز تا حـد (مازال عبـدی یتقرب الی بالنوافل حتی ۰ ۰ ۰) کشیده‌شده وبکمال حقیقی متصل میشود آنوقت‌انبیا عظام هم درامیمورد (ما عرفناك حق معرفتك) و (یا دلیل المتحیرین زدنی تحیرا) و (من‌عرف‌نفسه فقدعرف ربه) میفرمایند

حالا به بینیم ضرر این عبارت در کجاست و بکجای دیانت اسلامی صدمه میزند ، و آیا چقدر از این تحریصات و ترغیبات در قرآن مجید و آثار و اخبار نبوی و ائمهٔ هدی علیهم السلام هست ؟

بلی ضرر اینجاست که انسان زیر دست استبداد وظلم یا علم وقدس و تقوای ظاهری هزاران چیز دیگر خواهد فهمید که الی الابد این مقهوریت ومغلوبیت برای او قضای مبرم و تقـدیر بی تغییر نیست ، و میتواند خودش هم سعی کنـد و بهر درجهٔ که رئیس و آقای او هست (سوای‌درجات‌انبیا ص) خودش‌رابرساند وهمیشه رتبه های بلند دینی‌و دنیوی‌رامخصوص به بعضی‌دون بعض ونشمرده‌بداند که‌هرچه هست‌در سعی‌و کوشش‌انسانی است هیچ سدی برای تکمیل جسمانی وروحانی او در دستگاه خدائی نیست ،

فهم این مطالب نه از حیث شرع و نه از حیث‌عرف بقدر یك خردل ضرری برای نوع انسان ندارد ، و فقط خسارت کشف این مقصـد به آن دسته از مردم خواهد خورد که بعوام مشتبه کرده اند که آنچه ماداریم آخرین مرتبهٔ کمال است ، و هیچکس دیگر در خور رسیدن برتبه وشئونات مانیست (قضای آسمان است این‌و دیگرگون نخواهد شد) ۰۰ بلی این حرف ضررش‌بخر سواری بزرگان میخورد وگرنه شریعت مقدس اسلام گذشته از اینکه منافاتی بااین مقصودندارد‌بنیان واساسش بر همین پایه است ،

و اما اینکه صور اسرافیل در این مقاله چند جالفظ کهنه پرست استعمال می کند و دوستان وآشنایان اعضا اداره که وثوق کامل بصحت عقاید ما دارند برای اسکات عوام آنرا کهنهٔ جمع کاهن میخوانند ، حالا ماصریحا میگوئیم این کلهٔ کهنهٔ مقابل نواست‌نه کهنهٔ جمع کاهن ، و در اینجا هم قدری دقت میکنیم به بینیم معنی این لفظ چیست و آیا منافی با صحت عقاید نگارنده است یا نه ؟

امروز قریب یکسال و نیم است که رسما وپیش‌از سی چهل سال است که در پرده وخفا مسلمین ایران دم ازمشروطه میزنند وچنانکه دیدیم ودیدید برای تحصیل این جوهر نفیس از بذل جان وصرف‌مال‌مضایقه نمیمایند ، ولی بلاشك وبتصدیق عقلای هرملك هنوز باهمیت این خواهش برنخورده‌وبزرگی و عظم این‌مطلب ولوازم ومقتضیات آنرانشناخته اند بحدی که ما امروزمجبور شده ایم‌بایشان‌بگوئیم‌تغییرسلطنت مستبده بمشروطه‌مسئلهٔ تبدیل حکومت‌فلان‌قریه نیست‌بلکه این‌بساط‌بساط‌مخصوصی است که‌بعدازخلفای راشدین از عالم اسلامی‌رخت‌بربست والان یکهزار و دویست وکسری است که نه‌تنها ما اساس‌سلطنت مشروطه را بطاق جهل و نسیان گذاشته ایم بلکه تاریخ

اسلامی هم حتی نام آنرا فراموش کرده است تا چه رسد به اصول و اوضاع و معلومات آن که بهیچوجه در دست نیست ·

سلطنت مشروطه چنانکه خود بنفسها شخصیت جدا و علیحده دارد اصول وترتیبات وعلوم آن نیز ازسلطنت مستبده مجزی است ، و آن اصول و ترتیبات وعلوم هر چند موافق با احکام قرآن و اصول حقهٔ اسلامیه است لیکن بواسطهٔ بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آنرا اززبانهای خارجه که مدتی است در تکمیلش کار می کنند بگیریم ، زیرا چنانکه گفتیم هر اساس مخصوصی معلومات مخصوصه دارد وبیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه میخواهد ، به واگن چی ساربان نمیتوان گفت ، وتلگراف را پروانه وبرید نمیتوان نامید ، وگرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز میشویم ، و همین طور که تا حالا گنگ و گیج مانده ایم الی الابد خواهیم ماند ، یعنی امروز اگر ما بخواهیم واقعاً دارای سلطنت مستحدثهٔ مشروطه باشیم ناچار لغات مستحدثهٔ مشروطه میخواهیم ·

مثلا در کتابهای لغت سلطنت های مشروطه درضمن کرورها لغت دیگر دو کلمه هست که اینطور می نویسند

« ر آکسیونر » و « کنسر واتور »

وآنرا هوا خواهان (پلتیک) وامور معاشیهٔ قدیمه ترجمه می کنند و این دو کلمه غیر از لغت مستبده ایست که ماداریم چه لغت مستبده را هم درخارجه دارند ولی هواخواهان وضع قدیم در امور معیشت و (پلتیک) مستبد نیستند بلکه عدالت را هم بدرجهٔ کمال میخواهند لیکن میل به بقای وضع قدیم یا اقلا حالت حاضره دارند تقریباً مثل اینکه روزی اقلا صدبار از فلان پیر مرد یا فلان پیرزن میشنوید که میگوید « مگر پیشتر که ماراه آهن نداشتیم مرده بودیم ، مگر سابق که مجلس نبود مردم نان نمی خوردند و کذلك » برای فهماندن چنین معنائی در السنهٔ خارجه دو کلمهٔ سابق الذکر استعمال میشود و نویسندگان معاصر ما و خاصه پرنس ملکم خان این دو کله را بلفظ کهنه پرست ترجمه کرده اند و درغالب کتب و رسائل و روزنامه های خود بکار برده اند ، در این صورت آیا از این لفظ چه استنباط میشود و آیا معنی آن چگونه میتواند با اسلام منافات داشته باشد و چطور این کلمه با مسلمان بودن قائل مباینت دارد ؟ درصورتیکه اصل آن که درالسنهٔ اروپائی است ترجمهٔ محافظ (پلتیک) قدیم میشود ، و پلتیک از امور معاشیه است و ربطی بمعاد و دین کسی ندارد ، و این دسته از مردم که اصل این لغت را در زبان خودشان دارند ابداً بهدین و آئین کسی متعرض نمیشوند وکاری بوجدان یکدیگر ندارند تاچه رسد باینکه کهنه پرست را بمعنی صاحبان ادیان قدیمه استعمال نمایند ·

بلی این بود معنی کلمهٔ ضالّه مضلّه که بی اطلاعی رفقای ما بواسطهٔ آن غوغائی در شهر انداخته و حکم کفر و قتل مارا مسجل کرده بود ·

حالا یك قدری ترقی میکنیم و میگوئیم بر فرض محال صور اسرافیل خواسته درمعتقدات مردم هم دست اندازی کند وبخواهد حقیقت را ازوهم هم تمیز دهد عبارت صور اسرافیل در نمرهٔ دوازده این است « اگر همهٔ اهلی ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند جمعیتتان بالغ برسی کرور نفر نخواهد شد ، سه هزارویکصد کرور آدمهای دنیا که تمام با عقاید ما شریکند عنقریب خواه و نا خواه با سیل خیالات خود لوث این اوهام و خرافات مندرسهٔ شمارا خواهند شست » آیا لفظ اوهام وخرافات درلغت شما چه معنی دارد ؟ آیا نعوذ بالله اصول دین مبین اسلامی که مخالفین نیز بحکمت آن معتقدند و به اول عاقل بودن مقنن آن اعتراف دارند جزو اوهام و خرافات است ؟ وآیا مسلمان راضی میشود که بگوید چنین مطالبی را درروزنامه های اسلامی نوشته اند ؟ بلی اوهام و خرافات این است که امروز بعد از هزار و سیصد سال پدر برپدر مسلمان بودن باز دویست و نودو نه هزار نفر از سیصد هزار جمعیت طهران از معرکه گیر ها شکر پنیر افسون کرده از روی اعتقاد میخرند ودعای زبان بند و شیرینی پیش ارباب ها وزنها وشوهرهای خودشان از مسلمانان گذشته از یهودیهای محله میگیرند ، شب چهارشنبه مهمان بخانه نمی پذیرند ، اول سال سیاهی وتلخی بخانه راه نمیدهند ، وسقا خانهٔ نوروز خان را بتکدهٔ اسلامی وزیارت گاه مقدس خود میسازند ، و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم و هرروز هزار ها می بینیم وخودمرتکبیم که این مختصر عشری از اعشار آن را نمیتواند شرح دهد ، و ابداً بعقیدهٔ

آقایان سابق الذکر بی غرض ضرری بعالم اسلامیت ندارد ،
چه ضرر دارد روزنامه وقتی هم از این خرافات صحبت کند ؟ و دامن اسلامرا از نسبت این لوثها که مارا مضحکه و مسخرهٔ دنیا کرده است پاك بخواهد ؟ بلی اینها اوهام و خرافات است ، و اینهاست آن مطالب که پشت مسلمین را خم کرده و آنهارا از تمام پیشرفت های علمی و اخلاقی و دینی باز داشته است !، وهیچ دین داری برای جلوگیری آن یکذره زحمت بخودراه نمیدهد !!، ولی برای بدست آوردن دل ، فلان وزیر ، فلان امیر، فلان آخوند صوراسرافیل را بدست گرفته ورعشهٔ مجعول ببدن خود انداخته چهره را حالت گریه داده بهرخانه و مجلس ومسجد وانجمن داخل شده فریاد واشریعتاه میکشد ، با اینهمه ماباز از این کهنه پرستیها بیزاریم ، واگر آقایان مزبور اجازه میدهند صریح قرآن هم موافق آیهٔ (قد وقع علیکم من ربکم رجس وغضب اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم مانزل الله بها من سلطان فانتظروا انی معکم من المنتظرین) ازاین خرافات ابا وامتناع دارد ،

گذشته از اینکه اگر کسی اندك اطلاعی از امور فصاحتی داشته باشد وکمی هم از علم ادیان که پیشوایان ما یکی از دوعلم منحصر دنیا قرار داده (والعلم علمان) فرموده اند مسبوق باشد میداند که تمام سه هزار و یکصد کرور جمعیت عالم دارای یك دین ومذهب نیستند تا ما بگوئیم عنقریب دین شمارا از دست شما خواهند گرفت و شمارا مجبور بقبول عقاید مذهبی خود خواهند کرد ، گذشته از اینکه تازه ترین و آخرترین مذاهب رسمی دنیا مذهب مقدس اسلام است ، وچطور اطلاق لفظ کهنه بر آن خواهد شد ، بلی اینها همه ناشی از اغراض عدهٔ از مردم و سادگی خیالات دستهٔ دیگر است وگرنه مقالهٔ نمرهٔ دوازدهم سر تا پا مبنی بر اساس اسلام است وچیزی که منافی باشریعت مطهره باشد در آن نیست

وبالاخره با قایان سابق الذکر قول صریح میدهیم که چون حالا ما عدالت خانهٔ دنیوی نداریم و قوانین ما هنوز مدون نشده عنقریب در دیوان عدالت کبری و آنجاها که دوستی وزرای عدلیه واعضاء عدالت خانه ها بقدر ذرهٔ بدرد کسی نخواهد خورد قرآن را بیکدست واوراق صور اسرافیل را بدست دیگر گرفته درمحضر انتقام الهی بث شکوای خودرا خواهیم کرد وداد این بیداد های شمارا خواهیم گرفت ومعنی (ولاتقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمناً) رابا هزار جا اقرار بمسلمان بودن خودمان از شما خواهیم پرسید ،

ان موعدکم الصبح الیس الصبح بقریب ؟

بقیه تظلم سادات واهالی قم از شمارهٔ ٥

وحاجی آقاخان بطهران رفته و از طرف دولت مأموری بقم فرستاد آقا امر نمود اسب مأمورا در سر قبرستان گلوله زدند و بعد از مدتی توقف بیچاره بجزئی انعامی قناعت و مراجعت بطهران نمود ، تا چند سال قبل از این آن مزرعه رازور آباد می گفتند و هنوز هم بعضیها بهمان اسم میخوانند ،

مرحوم حاجی سید جواد مجتهد طاب ثراه مکرر آقا را تکفیر کرد واورا فرعون ونمرود عصر میگفت ،

مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا حسن مجتهد نورالله مرقده آنچه خواست جلوگیری از ظلم وجور آقا بنماید از عهده نیامد ،

وآقابا مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان و میرزا علی اصغرخان امین السلطان کمال خصومت را داشت وسر رشته دار صحن جدیدرا امر کرد سر و دست شکستند ، و متولی مقبره امین السلطان را با اینکه سید بود چنان چوب زد که تامدت بیست و پنجسال بعد نمی توانست راه برود وتمام بستگان اورا مشلق نمود و چراغهای روی مقابر آنهارا گفت شکستند وچوب بزوار آنها زده و آنچه لازمهٔ حتاکی بود کردند ، در همان اوقات اعتضادالدوله حاکم قم بود وخواست فی الجمله جلوگیری ازاو کند آقا امر کرد نایب فراشخانهٔ اورا در ملاء عام زدند و خشتك شلوارش را بریده سرچوب کردند حتی گفتند که چوب به . . . نمودند ، مأمور دیگری نیز که از طهران آمده بود امر کرد اوراچوب زدند که بستری گردید وطبیب برای معالجه او فرستاد وبعد از بهبودی بجزئی انعامی جان بسلامت بدر برد ،

ومنتشین مخصوص وراپورتچی های معین داشتند وبه آقا خبر میدادند که زوار ورجال دربار دولت کی وارد قم شدند آقا فوراً بمنازل ایشان میرفت و میگفت اهالی قم همه

گدا وکلاش هستند وشما را تا انجا باشید آسوده وراحت نمی گذارند که بزیارت بپردازید لهذا محض آسایش خاطر شما مأمور مخصوصی معین میکنم تا در قم هستید کسی از اهالی قم در خانه وصحن مقدس نتوانند شما را زحمت دهد ، و این شاه کارهائی بود که بکارمیبرد که مبادا متظلمین از ظلم وتعدی او صحبتی بدارند ؛ یاخدام آستانه شرح خیانت ودزدی های اورانقل کنند ، یااگر زواری درآنجا بمیرد اطلاع داشته باشدکه مال اورا متصرف شود واگر بی پول باشد مال واسباب سفراو را مفت ومسلم بخرد ، یااسب وقاطر والاغ خوبی داشته باشد به بیطارها بگوید بروند بجلهای مخصوص که موقتاً بکار میبرند آن حیوان را ناخوش وشل کنند و آنوقت آقا بفرستد بقیمت نازل ابتیاع نمایند ، (باقی دارد)

﴿ مکتوب نراق ﴾

۱۷ رجب ۱۳۲۵

مدیر صور اسرافیل را بذات احدیت پروردگارقسم میدهم که اینعریضه را در روزنامه درج فرمائید متظلمین رعایای نراق سه ماه متجاوز درطهران ظلم وتعدیات فوق العادهٔ (حسین مباشر) راکه بتقویت حاج نظام الدین کاشی چندین سال است نموده ثابت وازمحضر مبارک حضرت مستطابان حجة الاسلامان آیتی الله فی الارض آقای آقا سید عبد الله و آقای آقاسید محمد دامت برکاتهما ، ومجلس مقدس شورای ملی شید الله ارکانه ، ووزارت عدلیه ، وحضرت والا ظل السلطان حکم احضار حسین مدار الخلافه برای تحقیق و رسیدگی احقاق حق صادر گشت ،وحسین درکاشان تحاشی نمود و عاقبت در قم متحصن گشت ، از طرف ظل السلطان و وزارت داخله حکم بر معاودت متظلمین برای ادای مالیات صادر گشت واطمینان دادند که حسین را در طهران حاضر میسازیم شما هم بیائید احقاق حق شما میشود اطاعت نموده عازم نراق شدیم ، وورودبه نراق حسین مباشر بامر و اجازهٔ حاج نظام کاشی از بست قم در آمده وارد نراق شد جمعی اشرار و الواط را با تفنگ و حربه و چوب وچماق دور خود جمع کرده و در میان کوچه و بازار شرارت و هرزگی میکنند ، روز روشن با اشخاص مفصله که در آخر ذکر شده بکاروانسرا ریخته رئیس التجار ، واسدالله ، ومعاون التجار ، ومیرزا شکرالله خان ، و آقا محمد ابراهیم ، و آقا علی اکبررا سر ودست شکسته ساعت آنهارابردند و فریاد زدند که بگوئید مجلس مقدس و وزارت داخله و عدلیه و ظل السلطان بیایند و و و و تمام رعیت از بیم جان وآبرودرکنج خانه نشسته محصولاتشان بیصاحب و عیال و اطفالشان سرگردان و پریشانند ، ای آقایان حجج اسلامیان ، ای وکلاء ملت ایران ، ای اولیای دولت حال بس است محض رضای خدا، محض آبروی مجلس و دولت ، محض حفظ ناموس ومال رعیت بحاج نظام الدین بفرمائید چه ازجان یکمشت رعیت نراق میخواهی شما از کاشان چه کار بنراقی دارید ، نراق الحمد لله مجتهد جامع الشرایط که نوادهٔ مرحوم فاضل نراقی طاب ثراه اعنی جناب مستطاب آقای آقا محمد و آقای آقا حسین مجتهد دامت برکاتهما رادارد که درعرشان صدمه شان بموری نرسیده ، اگر رعیت نراق نخواهند حسین درنراق مباشر باشد و چندی جان و مال و ناموسشان محفوظ باشد بکجا ضرر وارد می آید ؟ چرا دست از جان بیچارکان بر نمیدارند آنقدر مهلت دهند تامالیات خود را به پردازیم و از نراق جلای وطن کنیم ! ای مجلسیان الامان الامان از ظلم و ستم و شرارت و هرزگی حسین مباشر که بتقویت حاج نظام الدین کاشی مینماید ، یکنفر را بنراق محرمانه روانه فرمائید که هرزگی و شرارت و آشوب آنها را مشاهده کنند وکما هو حقه بعرض مبارکتان برساند

﴿ اشخاص شریر از این قرار است ﴾

حسین مباشر ، نعمت الله آقا صادق ، پسران حسین دلاك ، سید نصر الله قصاب ، سید حسن کله پز ، میرزای قصاب ، نصر الله مراد دشتبان ، حسین رحیم ، کریم فراش ، ماشاالله کاکلی ، کاظم لاله .

(اقل التجار فضل الله معاون التجارابن مرحوم آقا محمد جوادنراقی)

﴿ مکتوب یزد ﴾

در جریدهٔ حکمت نمرهٔ ۸۸۳ منطبعه مصر دیدم که نسبت بقتل یکنفر تاجر معروف زرتشتی که دریزد واقع شده بعضی کلمات زشت بکار برده ، عموم ایملت را منزجر و مکدر فرموده و همگی رامتأثر وشاکی کرده

بودند

﴿ بزرگش نخوانند اهل خرد ﴾

﴿ که نام بزرگان بزشتی برد ﴾

اینمرد مقتول (بدست محمد بهابادی بتحریك . . . بقتل رسیده) بهمان قصهٔ شب پره و آفتاب قرین شمارید که این پرندهٔ منحوس قرص خورشیدرا . . . والا مقتول مرد خیر و هوا خواه درماندگان ودستگیر بیچارگان بود ، وبعد از قتل آن مرحوم هزاران بینوا بفقر وفاقه افتاده چندین بیوه و ایتام که مدار معاششان موقوف بمراحم او بود امروز بانواع مصائب و فلاکت دو چارند

﴿ آتش سوزان نکند با سپند ﴾

﴿ آنچه کند دود دل مستمند ﴾

عماً قریب آه دلهای مستمندان فلکزده وا ویلاه ازخانمان مرتکبین بر آورد ، بهر حال (مزدك) کسی بود که در عهد سلطنت قباد پدر انوشیروان عادل ساسانی بدعوی پیغمبری برخواسته مالرا مال‌الله خواند وعصمت را از میان بر داشت تا آنکه باهشتاد هزار پیروان وامتان خود بقهر انوشیروان باسفل السافلین واصل شدند ، اگر چه (مجوس) بزبان فارسی قدیم کلمهٔ ممدوح و مرغوب بوده و بعدها آنرا مکروه گرفته مذمومش کردند و در انظار عالم منفور آمد ، منظور ازایراد آنکه اینجوان مرد مقتول هوا خواه عالم انسانی بوده عصمت وعفترا شرف مردمی تصور نموده مال را فی سبیل الله انفاق می کرد ، معهذا اگر آنمرحوم را مزدکی بنامند و برائت ذمه نجویند دیگر کی باعمال خیر رغبت می کند ، استغفر الله ربی و اتوب الیه ، رجای واثق دارم که ازدرج این کلمات منت عظیمی برینده نهاده واندرز بفرمائید که در آینده بتحریر این گونه بهتان نپردازند و جبران خاطر از ماضی فرمایند و اوراق جرائد را بمزخرفات نیالائید ، اگر دولت ایران امثال اینمرد که هرسالی یك کرور فایده بملك وملت میرسانند نخواهد پس کدام کس را میخواهد ؟ (هواخواه نوع بشر)

چرند پرند

بعداز آنکه یك دستهٔ پنجاه نفری از طلاب مطول خوان ، نصف حاجی‌ها وکربلائی‌های شهر ، وتقریباً تمام شاگردان حوزهٔ درس شیخ ابوالقاسم حکم قتل مارادادند . و چند دفعه (همانطور که عثمانیها بسرحد ارومیه حمله میکنند ، همانطور که قونسولهای ایران بحاجی‌ها حمله میکنند ، همانطور که شاهزادهٔ نصرة الدوله بنان ذرت خورهای کرمان حمله میکنند ، همانطور که سید عباس‌خان پنگی امامی بر رقبت های خالصه حمله میکنند ، وبالاخره همانطور که بعضی از آقایان بقاب پلو و سینهٔ مرغ حمله میکنند) باداره صور اسرافیل حمله کردند من دست وپام را گم کردم خود مرا باختم وعاقبت باصرار رفقا و از ترس جان رفتم توی خانه ، ومثل وقتیکه مثلا بلا تشبیه بلا تشبیه بعضی آقایان حشمت الملك‌را برای گرفتن بیست و پنجهزار تومان وکار چاق روسها در قاینات بخانه می پذیرند و میسپارند که هرکس آمد بگوئید اقا خلوت دارند من هم سپردم که بگوئید دخو خلوت رفته ، آنوقت یکسره باطاق رفتم وهمان طور که پارهٔ مکتب‌دارها مثلا بلا تشبیه پارهٔ طلبه های مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد که میخواهند شاگردهای مزلف خود شانرا درس بدهند یا میخواهند مثلا مثلا زبانم لال زنهائی را که هنوز بحد یأس نرسیده‌اند صیغه کنند کاغذ لوق حجره را پیش میکنند من هم در اطاق را پیش کردم ، بله در اوطاق راپیش کردم ، برای اینکه لازم بود پیش کنم ، برای اینکه مرا به شش لول وتفنگ تهدید کرده بودند ، برای اینکه ننهٔ من در بچگی همیشه مرا از تفنگ و شش لول می‌ترساند ، برای اینکه وقتی من تفنگ فتیلهٔ خالی یادگار جد مرحومم را دست می گرفتم ننم می گفت ننه ازمن بتو امانت هیچوقت بتفنگ دست نزن ، میگفتم ننه آخر تفنگ خالی است ، می گفت ننه شیطان پرش می کند ، بله من می ترسیدم ، ترس که عیب وعار نیست ، من می‌ترسیدم همان طور که اولیای دولت ازمجلس شوری میترسند ، همان طور که حاجی ملك التجار از آبروش میترسد ، همان طور که نایب هادیخان و اجلال السلطنه از انجمن بلدی میترسند ، همان طور که دزد های طهران از پلیسهای اجلال السلطنه میترسند ، همان طور که پرنس ارفع‌الدوله از بد نامی دولت ایران میترسد ، همان طور که وزرای ما از استقراض خارجه میترسند

، همان طور که انگلیسها بعکس روسها از حکومت حشمت‌الملك در قاینات میترسند ، همان طور که بلا تشبیه بلاتشبیه بعضی از علمای ما از تصرف در اموال وقف وصغیر می‌ترسند ، بله‌من میترسیدم‌برای اینکه حق داشتم بترسم ، برای اینکه من کتك‌زدنهای طلبه های تبریزرا دیده بودم ، برای اینکه‌من دیده‌بودم ، وقتی یك آخوند کسی را میزد همهٔ آخوند ها سر آن یك نفر میریختند ، وغالباً بعد از آنکه در زیر چماق بیچاره میمرد آنوقت تازه از یکدیگر می پرسیدند این ملعون چه کرده بود ، بله می‌ترسیدم برای اینکه میدانستم اگر روزنامهٔ من کهنه پرستی را دنبال کند آنوقت بایددویست و نودو نه‌هزارو ششصدوچهل یك نفر گلو دردی‌نوبه‌جنی ، کهبعضیها بانخ‌دکان عطاری گلو ومچ‌دستشانرامی‌بندند‌همه از ناخوشی‌بمیرند ، بله‌می‌ترسیدم‌برای‌اینکه‌ازحرفهای‌من کم کم‌هیچو در می آمد که‌باید دویست و بیست و هفت هزارنفر دعا نویس ، پانصد و چهل‌و شش هزار نفر فال گیر ، یکصدو پنجاه و یك هزار نفر رمال ، چهارصد و شصت و دو هزار نفر متولی سقا خانه ، چله نشین ، مار گیر ، افسون گر ، جام زن ، حساب گر ، طالع بین از روزی بیفتند ، بله من‌از اینها می ترسیدم اما ازدو مطلب عمده که خیلی باید بترسم هیچ نمی‌ترسیدم ، بله ازآن دومطلب نمی ترسیدم برای اینکه هیچ بعقلم نمی رسید ، برای اینکه عوام بودم ، برای اینکه آدم عوام کوراست . اما وقتی توی اطاق رفتم عقلرا بسرم جمع کردم ودرها را هم مثل وقتی‌که بعضی آقایان در کتابخانه‌را برای شمردن لیره های فشنگ کرده می‌بندند بستم ، آنوقت آن دومطلب هم یادم افتاد ، بله ، من بی عقل فراموش کرده بودم که عدد سیزده نحس است ، من بی شعور فراموش کرده بودم که نمرهٔ دوازدهم صور اسرافیل‌چاپ شده و نمرهٔ سیزدهم مشغول شده ایم ولابداین‌نحسی‌هابمان خواهدآمد ، بله آدم که لوح محفوظ نیست ، آدم که نمیتواند همه چیز رایادش نگاهدارد ، بله اینمطلب را فراموش کرده بودم ، اما مطلب‌دومی را که‌فراموش‌کرده‌بودم‌خیلی اهمیت‌داشت ، و آن را خیلی لازم بود که فراموش نکنم ، و آن این بود که من‌یك وقت درتاریخ مصرخوانده‌بودم که اهالی مصر دو مذهب داشتند یکی مذهب کاهنها وسلاطین بود ، یکی هم مذهب عوام‌الناس ، فرعون وکاهنها خدا را میپرستیدند . وعوام‌الناس‌هم فرعونرا میپرستیدند ، به‌بینم چه‌میخواستم‌بگویم ، بله‌میخواستیم‌بگویم‌یکی‌ازعلمای‌بزرگ بعداز آنکه‌مقالهٔ اول‌نمرهٔ دوازدهم‌صوراسرافیل را برایش خواندم وهمه را درست‌گوش دادو فهمید ، گفت نه ، این‌ها کفر نیست ، اینهامخالف‌با اسلام‌نیست ، همه‌اینها صحیح است اما نباید این مطالب را برای عوام نوشت ، زیاده‌چه‌دردسربدهم ، خدا این شب همهٔ کاهنهارا هم‌رحمت کندبرای اینکه آنهاهم خداپرست‌بودند و آنهاهم‌میدانستند که فرعون‌خدانیست ، زیاده‌جسارت است ، « دخو »

« صورت نظامنامهٔ طرفداران هیئت‌ترقی خواهان تبریز »

اشخاصیکه منسوب بهیئت ترقی خواهانند باید دارای صفات ذیل باشند ،

اولا از روی علم و اطلاع باندازهٔ از حقوق خویش و ابنای وطن آگاه باشند ، و راه ترقی را از روی بصیرت کامله بفهمند ، با ادله و براهین تاریخی بمللیکه وطن را درحضیض نادانی و نکبت گذاشته ملتفت باشند ، وتمام هم خود را در ترویج مدارس و نشر معارف و افتتاح کتابخانه و قرائت خانه و مکاتب صنایع و زراعت مصروف دارند ، وهمچنان از گوشه و کنار بدوایر دولتی که مأمور اجرای قانون و تسویه دعاوی میباشند نظارت نماید ، اگر یکی از رؤسا و مأمورین بنا بهاغراض شخصی ، یا بملاحظهٔ دوستی یا باقتضای طمع از اجرای قانون انحراف نماید و حقوق کسی راباطل سازد ، منتسبین‌هیئت‌را لازم‌است که بمرکز اطلاع بدهند تا باظهارجای لازم تنبیه‌ومجازات‌اورا بخواهند ایضاً اشخاصیکه‌از این هیئت بلیط دارند بهر جا مسافرت نمایند باید اداره را بی اطلاع نگذارند ، و اگر در آن محل سکنا نمایند هیئتی از اشخاص خیر خواه بصیر بتصویب مرکز تأسیس نموده و در ترقی معارف آنجا بکوشند ، هرکسی از صاحبان بلیط سبب افتتاح یك مدرسه و یا روز نامه و قرائت خانه بشود از طرف مرکز بعد از تحقیق نشان افتخاری که عبارت از یك (مدالیون) مخصوصی است باو داده خواهد شد ،

« بقیه‌دارد »

« درمطبعهٔ پارسیان‌بطبع‌رسید »



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خیابان علاءُالدوله

محاذی مهمانخانهٔ مرکزی

دبیرونگارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی

چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری

فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است

با کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

تشکر

از عموم برادران وطنی که در موقع توقیف روزنامه اظهار همراهی فرموده اند کمال امتنانرا حاصل نموده ، ومخصوصاً از اخوان غیور آذربایجانی و گیلانی و کرمانی وفارسی خود و پارهٔ انجمنهای محترمهٔ پای تخت که اجازهٔ اقدامات مجدانه در رفع توقیف اوراق تالائق صور خواسته بودند نهایت متشکر و ممنونیم ، ولی همان طور که کتباً وتلگرافاً خدمت همه معروض داشته ایم چون حکم از مجلس مقدس شوری صادر شده بود و امر مجلس عجالتاً درحکم قانون است مخالفت با آن با تقوای دورهٔ آزادی مباینت دارد وحب قانون و وطن راهی برای تشبثات مخالفانه نمیگذارد .

سیصدو نودونه سال قبل از میلاد مسیح (سقراط) حکیم وقتی که محض اظهار توحید وتحریك وجدان جوانان (آطنی) محبوس ومحکوم بقتل شد یکی از دوستانش راهی برای فرار یا نجات حکیم بدست آورده بسقراط اظهار کرد ، سقراط از قبول آن امتناع نموده گفت « چون قانون وطن حکم بقتل من میکند مخالفت آن شایسته نیست » وکمی بعد جام (شوکران) رابسر کشیده جهان را وداع گفت ، وماهم هرچند در پیش وجدان خود وبشهادت (کمسیون) مخصوص مجلس مقدس دامن خویش را از لوث هر گناهی پاك میدانستیم ولی سرپیچی از اوامر مطاعهٔ دارالشوری را باز بحکم وجدان نمیتوانستیم ، و امیدواریم که برادران وطنی ماهم واره پیروی حکیم مزبوررا از فرائض اخلاقی خود شمرده ووکلای محترم معظم هم در تفکیك قوهٔ مقننه از مجریه سعی فرمایند آمین ،

شاید بعضی گمان کنند که منشأ خرافات در میان ملل عالم سوء استفادهٔ مردم از متشابهات اقوال انبیا و حکماست ، ممکن است بعضی تصور نمایند که منبع عقاید سخیفه حسن قبول عامیان هر قوم ، و قصد

شهادی صاحبان جربزهٔ هرطایفه است ،

تاریخ دنیا شهادت میدهد که هرچند خرافات بعدها سرمایهٔ دکان جمعی شده باشد و به تأویلات غیر حقه نیز پارهٔ کلمات بزرگان هر دوره‌را مؤید پیشرفت مقاصدخود قرار داده باشند ، بلا شك تولید این اوهام پیش از ظهور أنبیا وحکما وقبل از تصور دکان داری و انتفاع از آن بوده است ،

عظمت و شکوه دنیا ، عوامل طبیعی ، ضعف وحقارت بشر ، وجهل بعلل و اسباب طبعاً انسانرا بقبول اوهام دچار می‌نماید ،

ظلمت‌شب ، غرش رعد ، تیرگی‌ابر ، حدوث طوفان ، نزول صاعقه ، زلزله ، ارتفاع کوه ، عمق دره وماهور ، انبوهی جنگل ، جذر ومد دریا ، آتش فشانی ، قحط ، امراض و بائی ، کسوف وخسوف ، برودت ، حرارت ، ذوذنب ، ومرگ همهٔ اینها برای انسان جاهل بعلل موجب احساس ضعف ، مولد هراس وبیم ، و بالاخره‌مایهٔ مزید اوهام است ،

تعمق در احوال وعوائد ملل ثابت می‌کند که شکوه وطنطنهٔ طبیعت‌در هرجا بیشتر بوده آدمهای‌اعصار وحشت را بضعف خود حساس تر و از آن رو بهراس وخوف نزدیك تر وبخرافات و ترهات آشنا تر نموده است ،

عظمت وارتفاع کوههای (هیمالیا) وسعت‌وانبوهی جنگلها ، غرش رعدها وطوفان وابر و صاعقه های ناشی ازبلندی کوهها ، ووسعت جنگلها ، وزیادی حیوانات قوی‌الجثه ، سباع‌وحشرات موذیه‌هند ، هنود را دوچار عقیدهٔ (پانتیئزم) وهندوستانرا مخزن اوهام و اباطیل روی زمین کرد ،

طفل ودیوانه ضعفشان بیشتر وبرای هراس وبیم وقبول هرباطلی حاضر ترند ،

عامی اضعف از عالم وازآنرو به پذیرائی اوهام‌مستعد تر میباشد ،

انسان درظلمت شب وتنهائی ضعیف تر وبیمش بیشتر و برای اعتقاد بخرافات قابلتر است ،

شخص دوچار مصائب ورزایا اضعف از دیگران و ازآن جهت در قبول عقاید سخیفه استعدادش بیشتر میباشد ،

ازینرو دردورهٔ جهل بعلل و أسباب ناتوانی انسان بحدکمال و هراس او بنهایت ومناسب ترین مواقع برای خروج انسان از خط حقیقت است ،

همه چیز قوی است انسان ضعیف است ، همه‌چیز غالب انسان مغلوب است ، همه مهاجمند انسان قوهٔدفاع ندارد ، همه اورا می طلبند ، همه اعدام و افنأ او را مایلند ، همه زوال ونیستی اورا میخواهند ، برای‌او معاون وکمکی نیست ،

اینجاست که انسان وجه ارض را معبر وقبیح‌میگوید و ازهرچه که درظاهر می‌بیند بی گسلد وببافته های‌خیال خود می پیوندد ،

برای انسان دورهٔ توحش قوتی بهتر از این اتکا و اتکال نیست بلکه‌بجهت خلاصی او از وحشت‌آخرالدوا و علاج منحصریست ،

ولی باز اقتضای موقع ومحل دریمورد نیزدخالتی تام‌دارد که انسان از متابعت آن ناگزیر میباشد ،

اگرعظمت‌وجلال نمایش هنداست همه چیز زنده‌است ، همه چیز حساس است همه چیز براز حیات است پس

﴿ سه نگردد بریشم ار او را ﴾

﴿ پرنیان خوانی و حریر وپرند ﴾

اگر هوای شفاف وجو صافی کلده است (شاماس - شمس) و (سین - ماه) و سیارات دیگر مظهر ارادهٔ خدایان ومنبع خرافات طاریهٔ بردانش نجوم است ،

و اگر تملکت گرم و بی باران مصر است ، نیل مقدس با قدمهای صلح برای حیات بخشی دنیا میرسد و خداوند ماهیان و آفریننده گندم وجو میشود ،

در این نهضت اولیه که انسانرا خوف ، خشیت ، قوهٔ شکر منعم یا دفع ضرر محتمل به نقطهٔ اتکالی‌ناچار میکرد بلاشك اگر طریقهٔ حقهٔ توحیدرا مستقیماً درك کرده وبوجود منعم وپروردگار حقیقی خود جلت عظمة پی برده بود بسعادت أبدی وفوز عظیم نائل شده و همان دنیائی را که دیوی مهیب وهولناك بنظر می آورد بهشت عدن ومنشأ تمام لذائذ میدید . ولی افسوس که بجهة

درك این حقیقت هنوز ضمن ادراکات بشری اجازه نمیداد و برای انتشار این عقیدهٔ حق ریختن خون هزاران نبی و حکیم لازم بود ، و بافته های خیال انسانی در آنوقت برای ظهور این حقیقت راهی نمیگذاشت ،

وپس از ارسال رسل و انزال کتب سماوی وقبول موقتی مردم نیز بشهادت سیر دوام وبقا این اصل اصیل دیانت در هیچ یك از بعثت ها طولی نکشید ، وبزودی عقیدهٔ حقهٔ توحید را مؤمنین هر آئین بغالب خیالات موروثهٔ خود ریخته وحقیقت را بامجازهای مندرسهٔ خود آمیختند ،

واقعاً اگر کسی درمندرجات کتب سماوی و اقوال انبیا کرام صلوات‌الله علیهم دقت کند می بیند که عمدهٔ مقصود آنان رواج حقیقت توحید و ازالهٔ خرافت شرك بوده ، ولی آیا ثمرهٔ مطلوبه تا امروز بتمامها حاصل شده و آیا انسان باینفوز عظیم نائل گردیده است ؟ ،

در اینجا فقط سیر اجمالی در معتقدات متدینین بادیان حقهٔ هرزمان برای باز کردن افکار ما کافی است ،

یکی از ادیان معروفهٔ را که ما مسلمین بحقانیت آن در دورهٔ خود معتقد میباشیم شریعت موسی علی نبینا و آله وعلیه‌السلام است ، واحکام عشرهٔ توریة را ناچار همه خوانده ایم و میدانیم که پیش از هرچیزتوریة میفرماید ، « من هستم (یهوه) خدای تو که تورا از زمین مصر واز خانهٔ غلامی بیرون آوردم ، ترا خدایان دیگر غیرازمن نباشد ، صورتی تراشیده وهیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین ودر زمین است برای خود مساز ، نزد آنها سجده مکن ، و آنهارا عبادت منما ، زیرا من که (یهوه) خدای تو میباشم خدای غیورهستم ، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند میگیرم ، وتا هزار پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند رحمت میکنم ، » وباز درجای دیگر میفرماید « بامن خدایان نقره مسازید ، وخدایان طلا برای‌خود مسازید . . . . . . و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی آنرا ازسنگهای تراشیده بنا مکن زیرا که اگر افزار خودرا برآن بلندکردی آنرا نجس خواهی‌ساخت» ،درموقع دیگر میگوید « هرکه برای خدائی غیرازیهوه وپس قربانی کند البته هلاك گردد »

حالا باز بشهادت توریة ببینیم بنی‌اسرائیل بااین حکم محکم چه کرده‌اند ، وآیا چقدر طول کشید که باز این حقیقت را باوهام وخیالات خود مخلوط نموده بت های (بعل) و (استارته) ومذبح سنگی درختهای مقدس و آفتاب وماه وگاو ومار برنجی واحجار موسومهٔ به (بیت ایل) را درمقابل ذات یگانهٔ (یهوه) گذاشتند و باعقاب خود و افکار موروثهٔ خویش باز گشت نمودند و (الیاس) و (الیشع) و (ارمیا) وسایر انبیا عظام را دوچار آن همه مشکلات کردند ،

دیگری از ادیان حقه دین مسیح علیه‌السلام بود گذشته از حکم عقل اگر کسی بنظر غور و تأمل در مندرجات (اناجیل اربعه) نظر کندمی‌یابد که سراپای این چهار کتاب حاکی از توحید میباشد ،

درفصل اول انجیل (متی) آمده است که « عیسی‌پسر داود پسر ابراهیم » در فصل نوزدهم همین کتاب میگوید « ناگاه شخصی آمده ویرا گفت ای‌استادنیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ویرا گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی وحال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام مرا نگاهدار » ودر فصل هفدهم انجیل (یوحنا) وارد است که « مسیح چشمهایش را باسمان برداشته و تضرع کرد بخدای یگانهٔ آفریننده وگفت واجب است بر مردم که بدانند توئی خدای یگانهٔ آفریننده واینکه تو مرا فرستادهٔ »

و باز در انجیل (متی) است که میگوید « شیطان دعوت کرد عیسی را که اورا سجده نماید . . . . . . و مسیح گفت که او عبادت نخواهد کرد مگر خدای تعالی را »

ودر فصل پنجم از انجیل (یوحنا) وارد است که « مسیح فرمود من نیامده ام که کار کنم باراده خودم بلکه باراده کسی که مرا فرستاده‌است »

باز می بینم که ملت مسیح فوراً بواسطهٔ یك اصطلاح وقت یا یك کلمهٔ جاذب که عبارت از لفظ (پدر من که در آسمان است) باشد تمام این آیات را که حاکی از عبودیت وبندگی ورسالت مسیح است پس پشت انداخته

و ان الله ثالث ثلاثه گفته و باقانیم سه گانه معتقد شدند ، یعنی همان عقاید سالفهٔ خویش را بادین یگانه پرست عیسی علیه السلام مخلوط کرده وحقیقت توحید را ازمیان بردند ، در صورتیکه همین لفظ (پدر) در جای دیگر انجیل (پدر من وشما) استعمال شده وخود این معنی قرینه ایست بر اینکه مقصود از این لفظ معنی لغوی آن نیست بلکه کلهٔ حاکی از رأفت ومحبت است ،

و اما دین حنیف اسلام ، مخالف ومؤالف بخوبی میدانند و اغلب آیات قرآن کریم شهادت بین میدهد که فقط وفقط برای تکمیل معنی توحید است و کمتر آیهٔ ایست که صریحاً یا بطور کنایه حاکی از آن نباشد معهذا آیا این دین قیم قویم از دست خوش شرك مصون ماند ؟ و آیا مسلمین فقط بواسطهٔ اختلاط و امتزاج باسایر ملل و یاد آوری دورهٔ توحش خود و میل به عقب نماندن از ملل همجوار در تشریفات مذهبی دوچار شرك خفی بلکه جلی نشدند ؟ !

در این نمره فقط انصاف وذوق هر متدین حقیقی را حکم قرار داده و اطلاعات خردرا برای نمرهٔ بعد میگذاریم ·

فاجعهٔ ادبی

فوت فیلسوف و ادیب مشهور ایران ذکاءالملك طاب ثراه در عصر شنبهٔ یازدهم این ماه ثلمهٔ در علم وتلافی از ادب است که شاید در این نزدیکیها ایران به مرمت آن موفق نشود ، و ایرانیان بوجود عدیل ونظیر آن دانشمند مفتخر نگردند ،

هفتاد سال خدمت خالص بوطن و احیاء ادبیات مردهٔ زبان فارسی و حرارت وحدت وپشت کار جوانان در دورهٔ کهولت از مزایای مختصهٔ اینوجود مبارك وبهترین سرمشق برای تأسی جوانان مملکت است ،

اگر بمقتضای جهل ونادانی قوم یا عدم همراهی دورهٔ استبداد برای ادای حق صاحبان حقوق ایران وایرانیان قدر این وجود محترم را نشناختند ومعرفت رتبه ومنزلت اورا باخلاف دانشمند خود گذاشتند لیکن اهالی اروپ در مدت حیات او داد حق شناسی دادند و در جراید و اوراق خود مکرر آنوجود محترم را بهموطنان خود معرفی کرده تصویر وشرح حال اورا اشاعه دادند و بالاخره فرانسویان مرحوم معظم را به (ویکتور هوگو) ی شرق ملقب داشتند ، یعنی دانشمند ایرانی ما را در ردیف اوبین فیلسوف و ادیب مملکت خود گذاشتند ، در هر حال در این نمره ما از باب شکر منعم با ضیق مجال به ترجمهٔ مختصر حیات فیلسوف معظم می پردازیم ودر صورت بقای حیات ودوام روزنامه بعدها وظیفهٔ خودرا نسبت باوجود محترم کامل میسازیم ·

این است مختصر ترجمهٔ حیات
مرحوم مزبور طاب ثراه

مرحوم میرزا محمدحسین خان متخلص بفروغی وملقب بذکاءالملك درنیمهٔ ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۵۵ در شهر اصفهان متولد شده ودرعصرشنبه یازدهم رمضان سال ۱۳۲۵ در طهران درسن هفتاد سال و پنج ماه وفات نمود ! ! ،

پدرش مرحوم آقا محمد مهدی معروف بارباب است (ارباب از رجال مشهور اصفهان است و هرچند در سلك تجارت بود ولی درفضل وعلم مقامی عالی داشت مخصوصاً در تاریخ وجغرافیا وهیئت ، مصنفات عدیده دارد ، سفری نیز بهندوستان کرده و اقامتی طولانی در آن مملکت نموده و با فضلای انگلیسی حشر داشته ، از معلومات جدیدهٔ علمی وسیاسی نیز بهرهٔ کامل حاصل کرده ، و چون باصفهان برگشت آن معلومات را اظهار و اشاعه داد لیکن آن زمان که پنجاه سال قبل باشد ذهنها ازین مطالب خیلی دور بود و آن حرفها بخرج کسی نمیرفت مرحوم ارباب بزراعت وتجارت ایران خصوصاً اصفهان خدمات شایان نموده و خیلی بیش از ین میخواست ومیتوانست خدمت بکند اما بی مبالاتی و بی اطلاعی مردم ورجال آن زمان نگذاشت که نفعی از آن وجود بمملکت برسد)

مرحوم ذکاءالملك تحصیل عربیت وادبیت ومقدمات علوم را در اصفهان که آن وقت دارالعلم بود کرد سفری هم مخصوص تحصیل بعتبات کرده کار خودرا تکمیل نمود و چون باصفهان بازگشت مرحوم ارباب هم مراجعت کرد و ذکاءالملك بواسطهٔ حشر با ایشان از معلومات جدیدهٔ علمی و سیاسی نیز نصیب وافر برد ، وهواهائی که اکنون تازه در سر ایرانیها متولد میشود آن زمان برای او پیدا شد ، در جوانی بلکه طفولیت قریحهٔ شعر ونویسندگی

در او ظاهر بود واشتیاق کامل باین عوالم اورا به تتبع در دواوین شعر و کتب ادبیه و اداشت تقریباً در سن بیست و پنج شعر و نثر اورا با اساتید این فنون برابر میدانستند ، اول مسافرتی هم که باختیار خود نمود سفر شیراز بود بعشق اینکه آن شهر وطن شیخ سعدی است ، درین اثنا جنگ ولایات جنوبی وشمالی (آتازونی) پیش آمد پنبهٔ آمریکا به کارخانه های فرنگ نرسید و مرغوب وگران شد آن مرحوم نقدینهٔ که داشت پنبه خرید و تجارت را وسیلهٔ سیاحت هندوستان قرار داد اما دریا طوفانی شده اورا مجبور کرد پنبه‌ها را بدریا بریزد وبفارس مراجعت نماید از آنجا بکرمان ، یزد ، عراق ، کرمانشاه ، همدان ، عراق عرب وغیره مسافرت کرد ، مختصر چهارده سال در جهانگردی بود وهمه جا بزرگان وشاهزادگان از قبیل محمد اسمعیل خان وکیل الملك و امامقلی میرزای عمادالدوله واولاد او وکلیهٔ اهل ذوق و کمال وجود او را مغتنم میشمردند لکن پس از این مدت از مسافرت ملول شده درطهران توقف اختیار کرد و مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه او را بمصاحبت خویش گرفت و در اداره واعمال خود معاون خود قرار داد و سالها رئیس ادارهٔ انطباعات ودارالترجمهٔ دولتی و نویسندهٔ روزنامه های دولتی بود ، آن اوقات مطبوعات ادارهٔ انطباعات فقط رسمی ومطالعهٔ آن برای عموم ناس کم فایده بود ذکاءالملك اعتمادالسلطنهٔ مرحوم را باحداث روزنامهٔ اطلاع که اکنون باقی است و روز نامه های دیگر که دوام نکرده ونشر فواید واخبار علمی وغیره وتألیف کتب مفیده وادار وترغیب نمود ودر این اعمال با او معاونت کرد چنانکه اکثر کتب و رسائلی که مرحوم اعتمادالسلطنه بطبع رسانیده بقلم ذکاءالملك نوشته شده ، میتوان گفت اسباب را از کتاب وغیره اعتمادالسلطنه فراهم میکرد وکار را مرحوم ذکاءالملك صورت میداد ، همواره از محنت و رنجی که ابناء وطن در تحت استبداد میکشیدند متألم بود و از خیال اصلاح فارغ نمیشد چنانکه قریب بیست سال قبل بواسطهٔ بر وزبعضی ازهمین قسم خیالات مبنی برخیر اندیشی مغرضین خیال شاه شهید را در بارهٔ او مشوب کردند و یك چند او را در زحمت انداختند بعداز آنکه مرحوم مظفر الدین شاه بسلطنت رسید ذکاءالملك بمحض اینکه بوی فی‌الجمله آزادی شنید روزنامهٔ (تربیت) را احداث کرد و پوشیده نیست که تربیت اول روزنامهٔ آزادی است که در آن وقت درداخلهٔ ایران خصوصاً در پای تخت احداث شده است ، خدماتیکه این روزنامه بوطن ما کرده علاوه بر معلومات وفوایدی که منتشر نموده یکی اینست که مردم ایران از روزنامه آزرده خاطر بودند تربیت بواسطه شیرین بیان ومزایای چند که دارا بود مردم را روز نامه‌خوان کرد ، دیگر اینکه اهل هوش میدانند که تمام مطالب گفتنی را ذکاءالملك در تربیت گفته ، وهنر بزرگ او همین است که چیزهائی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن آن نداشت بقدرت قلم و پرده و حجاب انشاء ادب چنان میگفت که اسباب ایراد نمیشد معذلك زحمت ومرارت و صدماتیکه در زیاده از ده سال روز نامه نویسی کشید و آزار واذیتهائی که از دوست و دشمن دید در چند سال آخر عمر که وقت استراحت و فراغت بود بتصور کسانیکه خارج از کار بوده‌اند در نمی آید تا اینکه در زمستان سال گذشته مبتلا بمرضی شدید وطولانی شد که بکلی قوای اورا تمام کرد ، وپس ازشفای از آن مرض هم دیگر بحال نیامد و از آنجا که عمدهٔ زحمت روزنامه را شخصاً متحمل میشد پس از آنکه آن سال بسر رسید ناچار از اینکار دست کشید ، خدمات دیگر مرحوم ذکاءالملك تدریس و تعلیمی است که در مدرسهٔ علوم سیاسی مدت هفت سال از علوم ادبیه نموده وسه سال هم آن مدرسه را اداره کرده ودرسهائیکه در آن مدرسه گفته متضمن مسائل ادبیه ، معانی ، بیان ، بدیع ، ترجمهٔ احوال شعرا ، ومنتخبات اشعار ایشان میباشد هرگاه جمع و مدون شود تألیفی معتبر است ، علاوه بر این کتب و رسائل متعددهٔ دیگرهم از آن مرحوم باقی است که بعضی بطبع رسیده و برخی نرسیده و آنچه طبع شده اینست ، تاریخ ساسانیان ، سفر هشتاد روزهٔ دور دنیا ، کلیهٔ هندی ، عشق وعفت ، ریحانة الافکار ، داستان (ژرژ) انگلیسی وبعضی کتب که دیگران از السنهٔ خارجه ترجمه کرده و آن مرحوم انشاء واصلاح نموده است

مرحوم ذکاءالملك شعر بسیار گفته و اکثر آنها مخصوصاً اشعار ایام جوانی و جهانگردی مفقود شده

معذلك آنچه باقی مانده دیوان حسابی خواهد بود .

﴿ صورت تلگرام کرمان باسیم کمپانی ﴾
﴿ انگلیس ۲۷ شعبان ۱۳۲۵ ﴾
﴿ (۱۶ اکتبر ۱۹۰۷) ﴾

توسط جناب مستطاب بحرالعلوم وکیل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران معاندین مطابق نظامنامه قبول نمی کنند . امروز رئیس تلگرافخانه چادرهای مارا خوابانیده میخواهد مجبوراً ما را اخراج کند . اگر دفع شر اولادان وکیل الملك را نکنید خون مادر هدر است . (متحصنین تلگرافخانه)

﴿ ایضاً باسیم کمپانی غرهٔ رمضان (۱۹ اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب بحرالعلوم وکیل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران . دیشب دو ساعت از شب رفته قزاق و فراش از دیوانخانه عقب ناظم التجار آمده که حکومت شمارا احضار کرده فوراً رفت . هفت ساعت از شب گذشته خبر آوردند ناظم التجار را چوب زده زنجیر کرده با قزاق بتبعید کردند . هشت ساعت ازشب رفته پنجاه نفر نوکر های عدل السلطنه باکد خدا باشی وصد نفر پلیس وفراش اطراف تلگرافخانه را احاطه کرده همهمه انداخته بخیال اینکه متحصنین تلگراف خانه با آنها طرف بشوند . امروز هم در عبور سخت مردم را اذیت مینمایند . در شهر هم شهرت داده اند که مجلس مقدس بهم خورده واز جانب دولت حکم شده متحصنین تلگرافخانه را گرفته بتبعید نمایند . هر گاه مجلس مقدس بر قراراست تکلیف را معین فرمائید . در حکومت این ظالم از قبیل ما رعیت بیچاره خیلی تلف شده وجان داده اند . ماهم سایر ایشان ؛
(متحصنین تلگرافخانه)

﴿ ایضاً ۳ رمضان (یاز دهم اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب بحرالعلوم وکیل علمای کرمان به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه . جناب ناظم التجار مدتی است زحمت ها کشیده برای مردم اسباب خیر فراهم آورده وجان فشانی از برای مجلس مقدس کرده است اشتباه کاری نموده بدون تقصیر وجهت حکومت او را چوب زده از شهر بتبعید کرده لهذا مردم تمام دکاکین را بسته خیال دارند همگی در تلگرافخانه بروند . در این کار غیر از ضرر رعیت ضعیف بیچاره چیزی نیست . استدعا آنکه مقرر فرمایند ناظم التجار را عودت دهند و تمام اهالی در مسجد جامع جمع شده منتظر جواب هستند . (مجتهدین کرمان)

﴿ ایضاً ٤ رمضان (۱۲ اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب آقا شیخ محسن خان وکیل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران . سه روز است حکومت ناظم التجار را به تهمت شرارت چوب زده بتبعید کرده تمام مردم کرمان درهیجان ، هرچه نصیحت کردیم فایده نکرد هجوم آورده ماها وسایر علماً واعیان را ازخواب بیدار کرده از خانه عنفاً بیرون کشیده بطلب شفاعت جهت استرداد ناظم التجار بردند . نزدیك درب ارك بدون هیچ عنوان تقصیر وشرارت از طرف رعیت با نداشتن حربه بکلی از طرف حکومت و ارك حکم بشلیك شد قریب ده نفر از رعایا مقتول وجمی کثیر مجروح شده اند . (زین العابدین ، محمد قاسم ، علی بن محمد ، محمد حسن)

﴿ صورت تلگرام جزیرهٔ هنکام باسیم کمپانی ﴾
﴿ انگلیس ۱٦ رمضان ۱۳۲۵ ﴾
﴿ (۲٤ اکتبر ۱۹۰۷) ﴾

حبل المتین ، صور اسرافیل ، مجلس ، صبح صادق ، کلید سیاسی ، قانون ، ندای وطن ، کشکول ، رهنما ، مجلهٔ استبداد ، تمدن ، ترقی ، حقوق ، تحقیقاً روشن شد جسارت نسبت بقرائت خانه و انجمن مقدس (آزاد) بندر لنگه از مجسمهٔ ظلم و استبداد (معروف مدیر سابق صور اسرافیل) محمدباقر کلانتر و مستبد دیگر مسعودالممالك (نایب الحکومه) بود ، روزدوم بعداز وقوع این واقعهٔ هائله جناب دریابیگی شکستهای سر لوحه را جمع کرده روی تختهٔ دیگر کوبیده وآوردند بدست خود بسردر قرائت خانه وانجمن نصب کردند سپس درانجمن ورودکرده لعنت براستبداد ومر تکبین آن نمودند ، برای اعانت ضمنا مبلغی بجهة صندوق (انجمن حامیان فقرا) که از تازه زادگان (انجمن آزاد) است فرستادند .

حیرت دارم از اینکه یارچهٔ وا کاسم مقدس مشروطه

بر آن ترسیم شده بود کلانتر حرصش در آمد قورت داد یا سوزانید وبهر حال مسترد نداشت ،

﴿مشروطه باد جاوید باینده باد ایران﴾

چرند پرند

انجمن موقتی در ادارهٔ صور اسرافیل روز یکشنبهٔ پانزدهم تشکیل شد ، ناچار مشترکین عظام میخواهند اعضای انجمن را بشناسند ،

بله ، بنده که بنده ام ، ایشان هم که معروف خدمت همهٔ آقایان میباشند ، اینهم که . . . بله ، ایشانهم که . . . خیر ، ایشانهم که مستغنی ازمعرفی بنده هستند ، اوهم که اه اه ، بله ، خیر ، سایرین را هم که خودتان معرفت کامل درحقشان دارید . جناب سگ حسن دله خلاصهٔ مذاکرات انجمن قبل را قرائت کردند ،

جناب خرمگس — بعقیدهٔ من این قبیل اشخاص خونشان حلال ومالشان مباح است چه ضرر دارد بگیرید بخورید یك آب هم بالاش ،

دمدمی — بله هر چند جسارت است و لی مثلی است معروف که میگویند — ازخرس موئی .

اویار قلی — اگر شما بدانید که تار و پود این فرش ها ازعروق وشریان مادهائی هاست هرگز راضی نخواهید شد که اینمی را بر خود هموار کنید ،

آزاد خان کرد کرندی — جناب اویار قلی صحیح میگویند شما در پای تخت نشسته اید و از تعدیاتی که برعایای اطراف میشود خبر ندارید ،

دمدمی — بلی همین طوراست شیخ علیه الرحمه میفرماید

﴿گفتن از زنبور بی حاصل بود﴾

﴿با یکی درعمر خود ناخورده نیش﴾

خرمگس — باید دید که اگر ما این قالیچه ها راقبول نکنیم حکومت آنرا بصاحبانش مسترد میکنند یا اینکه خودش نگاه میدارد ودر موقع بد تر ازاین بکار می برد ،

جناب ملا اینك علی — بگمان من پس دادن این اشیأ همان طور که جناب خرمگس فرمودند غلط ونوعی از اهانت برانم است ،

دمدمی — احسنت احسنت ، صحیح است ، درست فرمودند ،

آزاد خان — آیا به بینیم که این اشیأ را حضرت والا برای چه به جناب دخو میدهند اگر برای این است که جناب دخو محتاج است که اینطور نیست وعجالتاً بقدر بخورو نمیری ، از راه روزنامه نویسی تحصیل میکنند ، و اگر برای کمك بمعارف است آنهم بهترش این بود که حضرت حکمران در همان قلمرو وحکومت خودشان دو سه نفر از اطفال یتیم بی بانی را انتخاب میفرمودند و از منافع سالیانهٔ این مبلغ ایشانرا بتحصیل وا میداشتند ،

جناب ملا اینکعلی — چهضرر دارد که بگوئیم قصدشان همان کمك بمعارف بوده است ولی اینکه میفرمائید بهتراین بود که اطفال یتیمرا تربیت میکرد تمیز این مطالب بسته بنظرعرف است ، و بعقیدهٔ من کمك بروز نامه رادر عرف بهتر از کمك باطفال یتیمبدانند زیرا که روز نامه میتواند هزاران نفررا به تربیت اطفال یتیم وبیبانی وادار کند در صورتیکه تربیت دوسه نفر طفل محدود و فائده اش کمتر است ،

دمدمی — بنده که سواد درستی ندارم وعبارات آقارا نمیفهمم ولی بنظر من آقاصحیح فرمودند ، احسنت احسنت

اویار قلی — ولی رأی بنده این است که در عرف تربیت اطفال را بر کمك بروزنامه ترجیح بدهند زیرا که روزنامه ها عجالتاً خرج ودخلی میکنند واحتیاجی بکمك ندارند ولی اطفال فقیر در مملکت زیاداست که کمال احتیاج رابکمك دارند پس بهتر این بود که چند نفر طفل را باین وجه تربیتمیکردند تا اسباب تشویق سایر رجال واعیان میشدند و سایرین هم بایشان تأسی میکردند .

آزاد خان — درست است گذشته از اینکه آنطوریکه جناب ملا اینکعلی میفرمایند (این قافله تا بحشر لنگ است) برای اینکه میفرمایند کمك بروزنامه ازجهت اینکه تشویق به تربیت اطفال میکند بهتر است ولی از طرف دیگر در هر موقع هم که مردم بخواهند کمك به تربیت اطفال بکنند باز روزنامهدر ایران هست و بنا بفرمودهٔ ایشان باز روزنامهمقدمخواهد شد ،

دمدمی — مطلب تمام است ،

جناب ملا اینکعلی — مؤمن این مغالطه است ،

اویار قلی — خیر آقا مغالطه نیست صحیح است برای اینکه شما میفرمائید کمك بروز نامه خوب است برای اینکه مردم را به تربیت اطفال یتیم وادار میکند وبنا بر این اطفال یتیم هیچوقت نباید تربیت بشوند برای اینکه همیشه اعانت روزنامه براعانت ایتام مقدم است وگر نه ترجیح فاضل بر مفضول و راجح بر مرجوح خواهد شد .

دمدمی — جناب اویارقلی قدری واضح تر بفرمائید که بنده هم رأی خودم را عرض کنم .

جناب ملا اینکملی — من این چیز هارا نمیدانم رد احسان عقلاً وشرعاً مکروه وهرکه مخالف شرع باشد اجتناب مسلمین از او لازم است واگر نعوذ بالله مخالفتش منجر بارتداد شود قتلش هم واجب میشود .

دمدمی — اعاذناالله من شرور انفسنا

آزاد خان کرد — جناب مستطاب عالی خیلی تند میروید اولا رد احسان فرضاً که در شرع مکروه باشد عمل بمکروه چطور اسباب لزوم اجتناب مسلمین و ارتداد و بالاخره قتل خواهد شد ؟ !

جناب ملا اینکملی — مؤمن تو شکیات نمازت را میدانی ؟

جناب رئیس زنك زده — فرمودند خلط مبحث صحیح نیست (جناب ملا اینکملی متغیراً از مجلس بر خاسته بدون اجازهٔ از رئیس رفتند سایرین هرچه اصرار کردند در جواب فرمودند من حق خودم را میگذرم ولی برای توهین نوع نعوذ بالله . . .)

سگ حسن دله — در موقعیکه من در رشت و اصفهان و شیراز و آذربایجان و مازندران بودم و باحکام هر جا رفت و آمد داشتم میدیدم که همه ساله حکام چیزی برای روزنامه ها علی قدر مراتبهم موضوع کرده میفرستادند این معمولی سنواتی حکام در دورهٔ استبداد بوده حالا هم چه ضرر دارد که بر قرار باشد .

اویار قلی — آقای معظم آیا این حاکم بی انصاف خدا نشناس که گوشواره را از گوش دختران ده و گلیم را از زیر پای یك خانوادهٔ بد بخت روستائی می کشد و بمرغ خانگی پیر زن ابقا نمیکند و از هر دخل نا مشروع حق از طریق فواحش صرف نظر نمی نماید چه علت دارد که باکمال طوع و رغبت سالی مبلغی بروزنامه چی ها میدهد ؟ آیا قصدش این نیست که روزنامه نگار واشریك سئیات اعمال خودش قرار بدهد ؟ آیا در فکر این نیست که در دورهٔ که از همهٔ تنظیمات دول دنیا برای ایران چهار تا روزنامهٔ بی مغز مانده است آنرا هم با خودش همدست کند ؟ آیا معنی رشوه خواری جز این است ؟ و آیا بعد از آنکه روز نامه چی باین سم مهلك مسموم شد دیگر در کلامش در نظر ملت وقع و وقری میماند ؟ و آیا کسی دیگر بحرفهای روزنامه گوش میدهد ؟ افسوس که هنوز پرده های جهل جلو چشم مارا گرفته و هوا و هوس و اغراض بما مجال هیچ ملاحظهٔ نمیدهد ای اعضاء محترم انجمن آیا جناب ملا اینکملی که این قدر در قبول این اشیا اصرار دارند قصدشان جز این است که باب رشوه را مفتوح کرده بلکه خودشان هم محرمانه با دخو دراین اشیاء مرسوله شرکت کنند . من میگویم و از هیچکس هم ابا ندارم تا علماء سوء و بعضی . . . و پارهٔ روزنامه چی های ما دندان طمع را نکنند ، ایران آباد واسلام احیا نخواهد شد ، واگرهم از حد خود زیاد روی کرده و بر وفق قوانین داخلی انجمن عمل نکرده ام چون در راه حق و حقانیت بوده البته عفو خواهید فرمود . واگر نه برای استعفاهم حاضرهستم .

(در اینجا غالب گفتند حق با جناب اویار قلی است و قرار شد لایحهٔ از طرف انجمن بحضرت والا حکمران بنویسند)

این است صورت لایحه

خدمت ذیشرافت نواب امنع اسعد والا شاهزادهٔ نصرةالدوله حکمران کرمان دامت ایام عدالته (پلتیك) حضرت والا نگرفت . یعنی اگر جسارت نباشد جناب ملا اینکملی هم که درمجلس طرفدار شما بودند بور شدند . وپل حضرت والا هم آنسر آب است ، حضرت والا حالا وقتی است که شما در مدارس انگلیس و آلمان مشغول تحصیل باشید نه درخرابهٔ ایران مسئول حکمرانی ایالت کرمان . قالیچه های مرحمتی یکصد تومانی به صوراسرافیل با قبوض مرسوله انفاذ کرمان شد . بعد ازاین آدم خودتان را بشناسید و بی گدار باب نزنید . نه صوراسرافیل رشوه میگیرد ونه آه دل شهدای تازه و نان ذرت و خون گوسفند خور های کرمان زمین میماند .

امضا

﴿ رئیس انجمن لات لوت ها ﴾

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران خیابان علاء الدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾

دبیر و نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

پنجشنبه ۷ شوال ۱۳۲۵ هجری

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است یا کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراک سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تک نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ مسلمین و شرک ﴾

اگر یک نفر مجاهد از یک مسلمان منصف بپرسد آیا نتیجهٔ بعث رسل و انزال کتب چیست ؟ و آیا برای غنی بالذات از اعتقاد و انکار مردم بوجود او چه نفع وضرری متصور است ؟ ناچار اگر این شخص مسلمان عرفانبافیهای بی مغزیعنی شعریات و استحسانات را کنار بگذارد وعقل سلیم را حکم کند در جواب خواهد گفت ، نسبت احتیاج بتمام غنای مطلق کفر محض و مخالف هر عقل و حکمی است ، فقط احتیاج ما بوجود زاجری قلبی مبدء فیاض را بفرستادن کتب و رسل وهدایت قوم بشناسائی ذات یگانهٔ خود وادار میکند ،

دسترس قوانین هر جا فقط بعالم ظاهر است ولی عقیدهٔ قلبی در اعماق جنگلها ، قلهٔ کوهها ، و بیابانهای خالی نیز ناظر اعمال افعال و حتی خیالات معتقد میباشد ، دین مؤید قوانین ومکمل اخلاق اقوام دنیاست ، همهٔ انبیا سلف وحکمای بزرگ ومتدینین با شعور دنیا نیز فائدهٔ عقیدهٔ دینی را این دانسته و کلام معجز نظام (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) نیز برای هیچ سفسطهٔ قدسی مجالی نمی گذارد ،

ولی وقتی از وجود این پلیس مخفی انسان منتفع و این زاجر قلبی مؤید پیشرفت اخلاق خوب میشود که سروکار انسان بایک وجود قاهر غالب ومسئول یک حاکم نافذ الامر باشد ، یعنی اگر مقداری نامعین ازاختیارات این فرمانفرمای مطلق را بکسی یاچیزی واگذار کنند بلا شک آنوقت دین مؤید مهذب اخلاق نشده وبعکس موجب فساد وهرج ومرج وقوت رزائل خلق میشود ،

همه فریاد میکنیم وغالب روزنامه های ما مینویسند تا توسط فلان امیر وبپیغام فلان مجتهد بتواند استثنائی در یکی از کلیات قانونی ما نماید آن قانون بکلی بیمصرف وبقدر ذرهٔ معنی نخواهد داشت ،

همین است حکمت توحید و این است علت اصرار

انبیأ کرام وغالب حکمای بزرگ بر اعتقاد بتوحید و انکار شرك و این است معنی آیات بینات (من ذالذی یشفع عنده الا باذنه) (فما تنفعهم شفاعة الشافعین) (لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع) (وذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله من ولی ولا شفیع) (ما من شفیع الا من بعد اذنه ولکم الله ربکم فاعبدوه) (ما لکم من دونه ولی ولا شفیع) (ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع) (قل لله الشفاعة جمیعاً له ملك السموات والارض ثم الیه ترجعون) و (واتقوا یوماً لا تجزی نفس علی نفس شیأً ولایقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولاهم ینصرون) (یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعه والکافرون هم الظالمون)

مخالف و مؤالف هردورهٔ درفصاحت قرآن یك قول ویك جهتند ، ویك مرتبه تکرار یك مطلب در صورتیکه برای افادهٔ تأکید نباشد موافق قوانین معانی بیانی تمام السنهٔ دنیا بافصاحت قائل نمیسازد ، درینصورت آیامقصود آنکه باکمال قدرت دردورهٔفصاحت عرب میفرماید (قل فأتوا بسورة من مثله وادعوا من استطعتم من دون الله) و (لایاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) از این همه تکرار در مسئلهٔ شفاعت چیست ؟ وچرا تقریباً بیست آیهٔ کلام خدا مخصوص همین یك امر شده است ؟ و آیا قصد چه اندازه از تأکید مستلزم این همه تکرار میباشد ؟

عقل من وعقل هر آدم منصف ازتحدید اندازهٔ تأکید این آیات مبارکات در نفی و انکار شفاعت از همه چیز و همه کس و انحصار آن بذات اقدس احدیت قاصر است ، ولی هرکس که یك ذره شعور در مغز خود سراغ داشته باشد میداند نتیجه آنست که پلیس مخفی و زاجر قلبی ما نافذالحکم تر ، دین ما برای تکمیل مأموریت اخلاقی خود قادر تر وخرافت شرك در میان مردم کمتر باشد .

شاید کسی بپرسد که مسئلهٔ شفاعت چه ربطی بشرك دارد ؟ و انکار آن از کجا مستلزم توحید میباشد ؟

در اینجا قدری تعمق در تاریخ امم ومخصوصاً تاریخ مذاهب آن ها لازم است تا بروشنی آفتاب ظاهر شود که هیچ یك از بت پرستهای دنیا ومعتقدین بارباب انواع خالی از اعتقادی بوجود صانع کل و پروردکار قادر قاهر نبوده اند و آنچه را که در ظاهر از آفتاب ، ماه ، ستارکان ، درخت ، سنك وعناصر می پرستیده اند همه بمنزلهٔ شفیع وواسطه و مظهر بوده است .

همان قرآنی که این همه درامر توحید مصر وآنقدر در نفی شفاعت از همه چیز وهمه کس و انحصار آن بذات اقدس احدیت مبرم است بندای رسا برای کشف این معنی فریاد می کند ودر چندین موقع برای اینکه مسلمانها را از این ورطهٔ هولناك فساد اخلاق ودخول دراوهام آگاه سازد میفرماید

(ویعبدون من دون الله مالا یضرهم ولاینفعهم و یقولون هؤلاً شفعاؤ نا عندالله قل اتنبئون الله بما لایعلم فی السموات ولا فی الارض سبحانه وتعالی عما یشرکون) (ولم یکن لهم من شرکائهم شفعاؤ وکانوابشرکائهم کافرین) و (ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولوا کانوا لایملکون ولا یعقلون) فلسفهٔ توحیداسلام موافق این آیات ظاهرات ثابت میکنند که اعتقاد بشفعا شرك و دکانی در مقابل اسلام میباشد ، واستقصای درقرآن مدلل می نماید که از تمام اسباب شفاعت در اسلام فقطامر توبه است آنهم درصورت اصلاح وعمل بمقتضیات توبه (الاالذین تابوا واصلحوا و بینوا) و (الاالذین تابوا من بعد ذلك و اصلحوا) و آیهٔ وافی هدایهٔ (الان وقد عصیت من قبل) راه همین توبه را هم در صورت یقین بموت مسدود میفرماید .

و از تمام این مقدمات مسلمان محتاط یعنی آنکه در هر مسئلهٔ از مسائل فروعیه هزار احوط واقوی بکار میبرد میداند که توسل بغیر خدا بهراسم ورسم که باشد در اواین مسئلهٔ اصولیه نوعی از اعتقاد بشفاعت واعتقاد بشفاعت هم موافق صریح قرآن اعتقاد بشرك است ، ولابدهر مسلمان میداند که این قرآن همان قرآنی است که معیار ومقیاس صحت وسقم اخبار و احادیث ما و فارق بین حق و باطل می باشد .

حالا باید دید که آیا مسلمین امروزی با یهودیان عصر (ارمیا) و (اشعیا) چه فرقی دارند وآیا آنها چه داشتند که مشرك بودند و ماها چه نداریم که موحدیم .

بر حسب وعدهٔ نمرهٔ قبل اینجا جائی است که ما

مطلب را بشکافیم وعقاید مسلمین معاصر را بادستورالعمل های صدر اسلام تطبیق نمائیم ولی افسوس که نه هنوز دماغهای قوم حاضر برای شنیدن است ونه درما آن شجاعت یا تهور باقی مانده است .

برای صاحبان وجدان سلیمه فقط بتجدید دقیقه غور در مطالب دو نمرهٔ آخری ما ومقایسهٔ آن با رسوم و عادات بلکه معتقدات معاصرین حقیقت را مثل آفتاب روشن میکند ومحتاج بشرح علیحده نمی باشد .

وماهم برای اینکه صحت واستحکام عقاید خودرا ثابت کنیم میگوئیم که ما منکر شفاعت تا آن حد که از شرع رسیده ومنافی با صریح قرآن نباشد نیستیم و محض بیین وتوضیح اغلاقهای این مقاله ومقالهٔ نمرهٔ قبل باز قدری بنقل قسمتی از توریة می پردازیم .

در آنموقع که روس و انگلیس بنی اسرائیل یعنی (کلدانی) ها و (آشوریها) بقوهٔ اسباب باقدمهای بلند پیش می آمدند وپیروان آخری شریعت موسی علیه السلام با فالها ، قربانیها ، سقاخانه ها ، علمها ، تطیرها ، نخل ها ، قبرستانها ، درختها ، سنگها وکلوخهای خواب نما شده توحیدخودرا مستحکم کرده وحفظ وطن ودین و عیال و اطفال خودرا بباطن شریعت حواله نموده از احکام موسی وشعیب باسباب فراموش کرده بودند یکی از انبیا بزرگ موسوم به (اشعیا) قوم بد بخت را مخاطب کرده اینطور میفرماید .

« ولایت شما ویران وشهرهای شما بآتش سوخته شده است ، غریبان زمین شما را در نظرشما میخورند . . . . . خداوند میگوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فائده است . از قربانیهای سوختنی ، قوچها وپیه پرواریها سیر شده ام و بخون گاوان و بره ها وبزها رغبت ندارم . . . هدایای باطل دیگر میاورید ، بخور نزد من مکروه است ، وغرهٔ ماه وسبت و دعوت جماعت نیز . . . . نیکو کاری را بیاموزید ، وانصاف را بطلبید ، مظلومانرا رهادهید ، یتیمان راداد رسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمائید . . . . ای خاندان یعقوب بیائید تا در نور خدا سلوک نمائیم ، زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده چونکه ازرسوم مشرق مملو و مانند (فلسطیان) فالگیر شده‌اند . . . . . . زمین ایشان از بت ها پراست ، صنعت دستهای خویش را که بانگشتهای خود ساخته اند سجده میکنند ومردم خم شده و مردان پست می شوند . . . . . راهنمایان شما گمراه کنندگانند وطریق راههای شما را خراب می کنند . . . . . وقتیکه ایشان بشما میگویند که از اصحاب اجنه وجادوگر اینکه جیک جیک و زمزمه می کنند سئوال کنید شما در جواب بگوئید آیا قوم از خدای خود سئوال نکنند ؟ ! و آیا از مردگان بجهت زندگان سئوال باید نمود ؟ !

بشریعت وشهادت توجه نمائید . . . . . وای بر آنانکه احکام غیر عادله را جاری میسازند ، وکاتبانیکه ظلمرا مرقوم میدارند تا مسکینانرا از داوری منحرف سازند وحق فقیر ان قوم را بربایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند ، ویتیمانرا تاراج نمایند . . . . (در اینجا حضرت اشعیا ازتسلط خیلی نزدیک اجانب وخرابی (اورشلیم) خبر میدهد ومیفرماید) آیا شهر (کانو) مثل شهر (کرکمیش) نیست ؟ وآیا شهر (حماست) مثل شهر (ارفادتی) و آیا (سامره) مانند (دمشق) نمی باشد پس آیا بنهجیکه باسامره وبتهایش عمل نمودم باورشلیم وبتهایش چنین عمل نخواهم نمود ؟

. . . . خداوند یهودیها را بمکافات خبطهائیکه مرتکب شده به (آشوریها) تسلیم خواهد کرد وآنها (اورشلیم) را می گیرند ، وچون این قوم آبهای آرام (شیلوه) را حقیر شمردند خداوند آبهای قهار (فرات) را برایشان برمی انگیزد ، پادشاه آشوری باتمام جلال خود داخل (یهودیه) خواهد شد وطغیان کرده آنرا غرق خواهد نمود »

فرموده های این پیغمبر در جلو آن بستگیهای محکم به مصنوعات خیال قوم یهودرا ازخواب جهل بیدارنکرد و (اورشلیم) را که باطن شریعت حفظ میکرد دشمنان گرفتند ، وختمها ، قربانیها مزارها هیچیک در جلودشمن ایستادگی نمود وکاربدانجا کشید که (ارمیای) نبی یك کتاب برخرابی وطن خود گریست وآن کتاب را اگر کسی درست وبدقت بخواند می بیند که معنی حب وطن چیست و چگونه انبیاء عظام مانند ثکلی بروطن خود می گریستند و چگونه دوستی آنرا از تکالیف مقدسه

میشمرده‌اند . این است خلاصهٔ از مراثی نبی مزبور علیه السلام بر خرابه های وطن خود واین است ثمرهٔ تشبث به شرك وامتناع از توحید .

« چگونه شهریکه پر ازمخلوق بود منفرد نشسته است ؟ ! چگونه آنکه در میان امتها بزرگ بود مثل بیوه زن شده است ؟ ! چگونه آنکه در میان کشور ها ملکه بود خراجگذار گردیده‌است ؟ ! شبانگاه زار زار گریه میکند و اشکهایش بر رخسارش میباشد ، از جمیع محبانش برای وی تسلی دهندهٔ نیست ، همهٔ دوستانش بدو خیانت ورزیده دشمن او شده اند . . . . تمامی زیبائی دختر (صهیون) از او زائل شده . . . . (اورشلیم) در روز های مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسیرا که در ایام سابق داشته بیاد می‌آورد ، زیرا که قوم آن بدست دشمن افتاده و برای وی مدد کنندهٔ نیست ، دشمنانش آنرا دیده برخرابیهایش خندیدند ، ای یهوه (خدا) مذلت مرا به بین زیرا که دشمن تکبر مینماید ، دشمن دست خویش را بهمهٔ نفائس او دراز کرده است ، ای (یهوه) به بین وملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام ، ای جمیع راه گذران آیا این در نظر شما هیچ نیست ؟ ملاحظه کنید و به بینید آیا هیچ غمی مثل غم من بوده است ، آتش از اعلی علیین به استخوان های من فرستاده و آنهارا زبون ساخته است ، دام برای پاهایم گستر انیده مرا بعقب برگردانیده ، و مرا ویران ودر تمام روز غمگین ساخته است . یوغ عصیان من بدست وی محکم بسته شده ، خداوند قوت مرا زائل ساخته ومرا بدست کسانیکه با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است ، خداوندجمیع شجاعان مرا تلف ساخته است ، جماعتی بر من‌خوانده است تا جوانان‌مرا منکسرسازند و خداوند آن دوشیزهٔ (اور شلیم) یعنی‌دختر یهودارا در چرخشت‌پایمال کرده‌است ، بسبب این چیز ها گریه میکنم ، از چشم من آب میریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کنندهٔ جانم از من دور است ، پسرانم هلاك شده‌اند زیرا که دشمن‌غالب آمده است ، (صهیون) دستهای خود را دراز می کند اما برایش تسلی دهندهٔ نیست ، یهوه (خدا) دربارهٔ یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند پس (اورشلیم) در میان آنها مکروه گردیده است ، (یهوه) عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام ، ای جمیع امتها بشنوید و غم مرا مشاهده نمائید ، دو شیزگان و جوانان من به اسیری رفته اند ، محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب داده ، کاهنان ومشایخ من که‌خوراك می جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان داده‌اند ، ای یهوه نظر کن زیرا که درتنگی هستم ، احشایم میجوشد ، دلم در اندرون من منقلب شده است‌چونکه بشدت عصیان ورزیده ام »

این بود قسمتی از مراثی (ارمیا) نبی بر خرابی (اورشلیم) و این بود نتیجهٔ بریدن از سبب وانکارکلام معجز نظام (ابی الله ان‌یجری الا مورالا باسبابها) و این بود پاداش آن ملت که از توحید صرف نظر کرده ودر شرك و خرابیهای طاریهٔ برآن مشی کنند .

و ما باز مزیداً للتأکید میگوئیم که از تمام انواع شفاعت‌آنچه راکه با قرآن منافات دارد بصریح قرآن شرك است و مبنای خرابی امور دنیا و آخرت ما میباشد و آنچه که از شرع رسیده است وبا شریعت منافات ندارد ناچار قبولش برهر مسلمانی از فرائض میباشد .

تلگرام بوشهر با سیم کمپانی انگلیس

۱۹ رمضان ۱۳۲۵

۲۷ اکتبر ۱۹۰۷

وزیر مالیه ، وزیر داخله ، وزیرخارجه ، وزیر عدلیه ، رئیس مجلس ، انجمن‌عرایض ، ناصر السلطنه ، سپهدار ، وزیر افخم ، سعیدالسلطنه ، صور اسرافیل ، رهنما ،

الان هم کشتی موسوم به (موریستان) رفت جزیرهٔ هرمز برای حمل دو هزارو دویست طن (هریك طن معادل با مقدار سیصد وچهل و پنجمن تبریزاست) گل معدنی ، قیمت بیست و سه هزار و سیصدوهشتاد وپنج تومان ، اگر عرایض سابق ولاحق را صدق نمیدانید کمیسونی معین فرمائید تا مطالب دیگر هم کشف‌شود ،

(سید‌محمد)

راجع بکرمان

لایحهٔ جانسوز ذیل از کرمان است و مظلومیت این ایالت و پرگوئی ما در این باب بان حد رسیده است که نه یك نفر وطن پرست صاحب وجدان طاقت شنیدن دارد و نه پیش از این برای یك روزنامهٔ هفتگی وقت توجه بیك نقطهٔ ازنقاط مملکتی وسیع میباشد ، وهمانطور که دبیر محترم حبل المتین مینویسد یکی از مطهرات شرع جدید دولتیان طهران است وعنقریب خواهید دید که خون مقتولین کرمان هم عنان برعنان شهدای آذربایجان وقشقائیان فارس و خمسه و کرگانه رود برود و سرکار والا نصرة الدوله هم بمقامی امنع نائل شود ، سردار معتضد را هم چنانکه صاحب مقاله نوشته همه میدانند که خون ورگ وپوست و استخوانشان از امت خونخواری این خانوادهٔ جلیله بعمل آمده و درحقیقت تبدیل حکومت نصرة الدوله بسردار معتضد تعین نائب الحکومهٔ از جانب همین خانواده برای اجراء واتمام همان مقاصدخانمانسوز میباشد

این است صورت لایحه

۱۲ رمضان از کرمان

حضور مبارك رؤسای مجلس مقدس شیدالله ارکانه با نهایت ادب معروض میدارد اگر پای بلاحظه واغماض بمیان نیاید دور نیست وکلای کرمان شرح حال بنده را کما هو عرض نمایند ، وبهمهٔ آقایان ووکلای ملت واضح گردد که بواسطهٔ بی میلی و ضدیت نواب والا فرمانفرما تاکنون در کرمان چقدر ضرر مالی واعتباری وخسارت الیم بیکاری به بنده وارد آمده ، مسلماً حکومت مقتدری مثل فرمانفرما باسلطنت مستقله در صورتیکه با رعیتی طرف شود میداست بچه اندازه اسباب خرابی کار وبی اعتباری ومعلم شدن اوست ، از قضا بنده درایام استبداد دوچار خسارتهای فوق العادهٔ حکومت شدم تمام املاك وعلاقه فدوی را بعناوین مختلفه سپرده و توقیف کردند ، ومیتوان بجرأت قسم یاد نمود که دیگر آبادی وقوهٔ زیست برای بنده باقی نمانده ، البته هر ملکی در دست کسان حکومت توقیف شود حاصلش از میان میرود ، رعیتش در بدر وفراری خواهد شد بی بذر ولنته ولم یذرع هم میماند سایر خسارات دیگر که از برای همین عنوان بمال و اعتبار فدوی رسیده بر همه کس معلوم است در آن اوقات کسی بکسی نبود وهر چه خواستند کردند اما بنده دست از حقوق از میان رفتهٔ خود بر نخواهم داشت این مختصری از مرحمتهای نواب والا فرمانفرما بود ، امانواب والا نصرة الدوله هم بقدر قوه کوتاهی نفرمودند ، در اوایل که نظامنامهٔ انجمن محلی رسید تا ممکن بود اظهار و ابرازش نفرمودند تا مردم از خارج وداخل شنیده رفته رفته درمقام مطالبهٔ حقوق خود برآمدند مدتی هم این گفتگو بود و ابداً بنای تشکیل انجمن در میان نبود آخرالامر اهالی مجبورشده در مساجد نزد علماً و پیشوایان رفتند و شکایت کردند از آنجاهم مقصود حاصل نشد تا چار دکاکین را بسته ودر جامع کرمان اجماع نمودند و استدعای انجمن کردند و آن تفصیلی که پیش آمد و البته بعرض حضور وکلای ملت رسیده تا اینکه نظارسته را معین کردند و مشغول تعرفه دادن شده از جهة وکلاء مابین طبقات مردم اختلاف روی داد وبه تلگرافخانهٔ انگلیس رفته شرح حال رابمجلس مقدس عرض نمودندتا مدتی جواب نرسید تا اینکه در ۲۸ شعبان تلگرام مجلس مقدس باسیم انگلیس زیارت شد که مطابق نظامنامه منتخبین را معین نمایند و مخالف نظامنامه رفتار نکنند اسباب امیدواری آحاد و افراد مردم گردید ، قرار بود جمعه ۳ رمضان وکلاء موافق نظامنامه مشخص شوند شهرهم در نهایت نظم و امنیت وتمام مردم آسوده بودند وبحمدالله در این دوماه که عموم اهالی در تلگرافخانه بودند از احدی صدائی بیرون نیامد وقدمی مخالف انسانیت وانتظام مملکتی بر نداشتند دیگر معلوم نیست اقتضای پولتیك نواب والا نصرة الدوله چه بود که درشب دوم رمضان بنده درساعت هفت از شب بارك رفته بار حضور یافتم پس ازمرخصی جماعتی از قزاق وسواره باس ایالت درهمان ارك بر سر بنده ریخته فوراً با بیست نفر قزاق وسوار مرا از شهر اخراج کردند ، این قضیه در شهر باعث مأیوسی مردم شده هرکدام بیك مطابی حمل نمودند تا اینکه معلوم گردید که فدوی را ضد با مجلس مقدس و مخالف مشروطه طلبان جلوه داده‌اند وشاید یاغی دولت وشریر هم قلم دادند ز از آنجا که بیشتر مردم فهمیده و

میدانستند که بنده اول مشروطه خواه و تابع امر ونهی مجلس مقدس هستم آن روز جمعی بدر خانهٔ جناب آقاباقر مجتهد رفته بودند که اگر ناظم مقصر دولت بوده حکومت اورا بتبعید کرده اختیار داشته لکن ناظم برای تشکیل انجمن خیلی زحمت کشیده یا اورا ایالت معاودت دهد تا ترتیب انجمن درست شود یا خود حکومت انجمن و وکلای ملت را بمفاد نظامنامه مرتب نماید ، علما بارگ رفته باکمال تضرع عرض و استدعای مردم را بیان کردند آن روز قبول نشد ۰ روز دیگر که جمعهٔ ۳ بود آهالی درب خانهٔ علما اجماع نمودند و آنهارا شفیع کرده روی بارگ میرفتند ، در جلو ارگ نوکرهای حکومت از رفتن مردم مانع میشوند آن بیچاره ها هم در میدان بانتظار مراجعت آقایان از نزد ایالت بودند که آیا چه جواب بیاورند دیگر معلوم نشد جهة چه بوده که عدل السلطنه و کسانش بمیان جمعیت مردم بامر ایالت شلیک کردند جمعی از بندگان خدا مقتول و مجروح شدند وروی بفرار نهادند ، تصور فرمائید اطفال نه‌وده‌ساله که بجرأت میتوان سوگند یاد کرد که بیست نفرشان یك چاقو نداشتند همه پریشان وبیچاره وگرسنه آیا بکدام گناه وبچه تقصیر درکدام آئین ومذهب سزاوار است آنهارا هدف گلوله نمایند !! ، درصورتیکه باقرآن ونهایت تضرع همراه علماء روبارگ میخواستند بروند ، خلاصه پدر ومادر و برادر وخواهر وکسان مقتولین دراین شهر قیامتی بر پا کردند و اجساد کشتگان خودرا بعداز عکس انداختن در تلگرافخانه در عماری گذارده بادستجات سینه‌زن بقبرستان برده‌دفن کردند ! بدیهی است بااین حال دیگر چنین حاکمی که در عوض دادرسی متظلمین بتوسط عدل السلطنهٔ بیرحم حکم بشلیك بدهد بکار اهالی کرمان نخواهد خورد وانگهی تأمین مالی وجانی از تمام اهالی سلب‌شده درنهایت هراس و وحشت بودند وجرأت بازکردن بازار ودکاکین خودرا نداشتند ودرتلگرافخانه‌وقونسولخانه متحصن‌شدند وشرح بیچارگی خودرا بعرض اولیای دولت وامنای‌ملت نموده‌استدعای انفصال حکومت‌را کردند ، سه‌روزقبل‌اخبار عزل نصرةالدوله تلگرافاً رسید قدری هیجان مردم‌فرو نشست‌واندکی‌راحت‌شدند ۰ وروز پیش بازارها ببازشدن آغاز نمود که دراین بین تلگرام حکومت (سردارمعتضد) رسید واز این خبر وحشت اثر اضطرابی در عموم مردم پدید آمد همه بیکزبان وهم آواز میگویند الحق مجلس خوب بعرایض وتظلمات ما رسیدگی و احقاق حق فرمود ! ودفع فاسد بافسد کرد !

غرض سردار معتضد در اینمورد بر تمام اهالی اظهر من‌الشمس است زیرا که نوکر شخصی‌وبستهٔ فرمانفرماست ، بعدازاین قضیه وقتل آهالی خلع حکومت از کابهٔ این سلسله وخانواده‌است و در اینموقع حکومت سردار معتضد مناسب کرمان نیست چرا که علاوه از جنایت مقتولین و مجروحین که احتمال بهبودی درآن نیست مبلغ یکصدهزار تومان مردم‌بیچاره‌ضرر و خسارت‌ایام تعطیل‌را ازنصرةالدوله میخواهند سهل‌است اضعاف مضاعف‌این‌را مأخوذی پدر وپسر قلمداد کرده ومطالبه مینمایند ۰ سردار معتضد بستهٔ بفرمانفرما و مسلماً از دستورالعمل وامر او تجاوز نخواهد کرد و دراین حالت حقوق جمعی از بی‌گناهان‌و ودرماندگان‌از میان میرود وپایمال میشود ، عدل‌السلطنه هم باکسانش از شهر فراراً رفته ومیگویند در (ماهان) است ،

مختصر اینکه هرگاه حکومت سردار معتضدرا تغییر ندهند امکان ندارد هیجان مردم تسکین یابد بلکه بیم‌فتنهٔ خیلی بزرگ میرود و در دولتخواهی لازم بود آنچه بعقل ناقص بنده میرسد بعرض برسانم ۰ اگر چه تمام آهالی مطیع امر دولت ومجلس‌مقدس هستند و هرکس‌را برآنها حاکم فرمایند اطاعتش‌را فرض میشمارند‌لکن صلاح‌وقت واقتضای روز وزمان‌را نباید از دست داد دیگر امرامر امنای ملت ومجلس مقدس است ۰

این مسئله پوشیده نماند که نه بنده‌محتاج و نه قصد وکالت دارم و نه هوای ریاستی درسر داشته اگرزحمتی بکشم محض حب نوع وخیر خواهی ابنای وطن ورفع ظلم است‌وبرای اینکه مبادامرا بحضور ابنای‌محترم‌ملت مغرضین متهم نمایند این چند سطررا عرض کردم والا همهٔ آحاد و افرادملت مکلف‌بهمین اعمال وزفتارند ۰

(محمد حسین‌ناظم‌التجار)

﴿ صورت تلگرام کرمان ﴾

﴿ توسط انجمن محترم کرمان کابینه وزارت داخله ﴾

مردم کرمان از ترس اینکه بد تر میشوند هزار قسم تعدیات مستبدین را تحمل کردند علمأ نیز از اول مشروطیت همراهی نمودند عموماً مأیوس متحصن تلگراف خانه وقونسولخانهٔ روس شده در بین نظار در سروکلاً اختلاف بود ، نصرة الدوله بنده را مانع استبداد خود دانست در ساعت هفت شب احضار و اخراجم نمود فردا آهالی علمأ را شفیع کردند با قرآن نزد حکومت میرفتند هنوز وارد جلو میدان ارگ نشده بمأموریت عدل السلطنه و کمانش شلیك کردند شش نفر صغیر وکبیر مقتول ، دو نفر زن وشش نفر مرد مجروح قریب الموت ، چند نفر مفقود پس از این قضیه عموم آهالی عزل حکومت را استدعا کردند از خبر عزل حکومت شهر امن شد بنده را نیز مراجعت دادند خبر حکومت سردار معتضد بواسطهٔ بستگی فرمانفرما اسباب هیجان مردم شده مستدعی خلع سردار وتعیین حاکم عادل هستند تأخیر در امر عاقبتی وخیم دارد (ناظم التجار)

﴿ ایضاً نمرهٔ ۴۸ ۱۶ رمضان ﴾

توسط انجمن محترم کرمان مجلس مقدس شورای ملی اینکه بعرض رسانیده اند سرباز با اهالی کرمان شلیك کرده کذب محض است قاتلین معین رسیدگی فرمائید تا سیه روی شود هرکه دراو غش باشد (عموم صاحبمنصبان وسربازان حاضر کرمان)

﴿ ایضاً نمرهٔ ۵۲ ۱۶ رمضان ﴾

توسط جناب شیخ الملك و انجمن کرمان مجلس مقدس شورای ملی از قرار راپورت صحیح تقریباً ربع خاك سیرجان لکه کوب سوار (بهارلو) خلیل آباد وحافظ آباد و اسمعیل آباد بالمره غارت باقی مردم در اضطراب سادات محمود آباد خیال فرار مستدعی اقدام فوری است (محمد کاظم ابن مصطفی رضوی محمود آبادی)

چرند پرند

برای آدم بدبخت از در ودیوار میبارد چند روز پیش کاغذی از پست خانه رسید باز کردیم دیدیم بزبان عربی نوشته شده ، عربی راهم که غیر از آقایان علمأ کرام هیچکس نمیداند ، چه کنیم ؟ چه نکنیم ؟ آخرش سالیان پاشا قد داد که ببریم خدمت یك آقا شیخ جلیل القدر فاضلی که با ما از قدیمها دوست بود ، بردیم دادیم وخواهش کردیم که زحمت نباشد آقا اینرا برای ما بفارسی تجربه کن ، آقا فرمود حالا من مباحثه دارم بروعصری من ترجیه میکنم می آورم اداره .

عصری آقا آمد صورت تجربه را داد بمن ، چنانکه بعضی از آقایان مسبوقند من از اول یك کوره سوادی داشتم ، اول یك قدری نگاه کردم دیدم هیچ سر نمی افتم ، عینك گذاشتم دیدم سر نمی افتم ، بردم دم آفتاب نگاهداشتم دیدم سر نمی فتم ، هرچه کردم دیدم یك کلمه اش را هم سر نمی افتم ، مشهدی اویار قلی حاضر بود ، آقا فرمود نمیتوانی بخوانی بده مشهدی بخواند . مشهدی گرفت یك قدری نگاه کرد ، گفت آقا مارا دست انداختی من زبان فارسی را هم بزحمت میخوانم تو بمن زبان عبری میگوئی بخوان آقا فرمود مؤمن زبان عبری کدام است ؟ این اصلش بزبان عربی بود کبلائی دخو داد بمن بفارسی ترجمه کردم ، اویار قلی کمی مات مات بصورت آقا نگاه کرد گفت آقا اختیار دارید راست است ما عوامیم اما ریشهارا که در آسیاب سفید نکرده ایم ، بنده خودم در جوانی کمی از زبان عبری سررشته داشتم این زبان عبری است ، آقا فرمود مؤمن این زبان عبری کجا بود این زبان فارسی است ، اویار قلی گفت مرا کشتید که این زبان عبری است ، آقا فرمود خیر زبان فارسی است ، اویار قلی باز گفت از دو گوشهام التزام میدهم که این زبان عبری است ، آقا فرمود خیر تو نمی فهمی این زبان فارسی است ، دیدم الان است که اویار قلی بآقا بگوید شما خود تان نمی فهمید و آنوقت نزاع در بگیرد ، گفتم مشهدی من وشما عوامیم ما چه میفهمیم آقا لابد علمش از ما زیادتر است بهتر از ما می فهمد ، اویار قلی گفت خیر شما ملتفت نیستید این زبان عبری است من خودم کمی آنوقت که بیناس یهودی بده آمده بود پیشش درس خوانده ام ، یکدفعه دیدم رگهای گردن آقا درشت شد ، سر دو کندهٔ زانو نشسته ، عصارا ستون دست کرده وصداش را کلفت کرده با تغیر تمام فرمود مؤمن تو از موضوع مطلب دور افتادهٔ صنعت ترجمه درعلم عروض فصلی علیحده دارد وگذشته از اینکه دلالت بنا بعقیدهٔ بعضی تابع اراده است

وخیلی عبارتهای عربی دیگر هم گفت که من هیچ ملتفت نشدم ، اما همینقدر فهمیدم الان است که آقا سر اویار قلی را با عصا خورد کند از ترس اینکه مبادا خدای نکرده یك شری راست بشود رو کردم باویار قلی گفتم مرد حسابی کن ، هیچ می فهمی باکی حرف میزنی ؟ کوتاه کن ، حیاهم خوب چیزی است ؟ ! قباحت دارد ! ! مردشور اصل این کاغذ را هم ببرد چه خبر است مگر ، هزار تا از این کاغذ ها قربان آقا ، حیف است ، دعوا چه معنی دارد ؟ ! دیدم آقا روش را بمن کرده تبسمی فرموده گفت کبلائی چرا نمیگذاری مباحثه مانرا بکنیم مطلب بفهمیم ، من همینکه دیدم آقا خندید قدری جرئت پیدا کرده گفتم آقا قربان علمت برم تو نزدیك بودزهلهٔ مرا آب کنی مباحثه ات که اینطور باشد پس دعوات چه جور است ؟ آقا به قهقهه بنا کرد خندیدن فرمود مؤمن تو از مباحثهٔ ما ترسیدی گفتم به ما شاء الله ! ! بمرگ خودت نباشد چهار تا فرزندم بیردبالك خودم راباخته بودم ، فرمود خیلی خوب پس دیگر مباحثه نمی کنیم تو همین ترجمهٔ مرا در روز نامه ات بنویس اهل فضل هستند خودشان میخوانند گفتم بسر چشم اما بشرطیکه تا در اداره هستید دیگر دعوا نکنید ،

این است صورت ترجمه ،

ای کاتبین صور اسرافیل ، چه چیز است مر شمارا که نمی نویسید جریدهٔ خودتانرا همچنانکه سزاوار است مر شمارا که بنویسید آنرا ، وچه چیز است مر شمارا با کاغذ لوق وامردان وتمتع از غیر یائسات درصورت یقین بعدم حفظ مرئه مرعدهٔ خود را و در صورت دیدن ما آنانرا که الان ازحجرهٔ دیگرخارج شده اند ، حالکو بنکه می توانید بنویسید مطالبی عدای آنهارا ،

پس بتحقیق ثابت شد مارا بدلائل قویه بدرستیکه آنچنان اشخاصیکه مینویسندجرائد خودرا مثل شما آنانند عدو ما ، وعدوهای ما آنانند البته عدو خدا ،

پس حالا ما میگوئیم مر شمارا که اگر هرآینه مداومت کننده باشید شما بر توهین اعمال ما یعنی اشاعهٔ کفر وزندقه پس زود است که می بینید بأس مارا هر آینه تهدید میکنیم شمارا اولا تهدید کردنی ، وهرآینه میزنیم شمارا درثانی زدن شدیدی ، وهرآینه تکفیر میکنیم ومیکشیم شمارا درثالث ورابع کشتن کلاب و خنازیر ، وهرآینه آویزان می کنیم شمارا برشاخه‌های درخت توت آنچنانی که در مدرسهٔ ماست تا بدانید که نیست مرعامیان را برعالمین سبیلی . والسلام ،

﴿ اخطار ﴾

بواسطهٔ توقیفهای پی‌درپی اگر مشترکین محترم از قرائت اوراق ناقابل ما باز ماندند وثمرات صور اسرافیل مرتباً انتشار نیافت اکنون باطمینان کامل از توقیف گاه منحوسهٔ توقیف در ظرف چند هفتهٔ متوالی نمره‌های پس افتاده را منتشر خواهیم کرد ، و بعبارهٔ اخری در یکسال چهل وهشت نمره بصاحبان اشتراك میرسانیم و از گفتهٔ خود تخلف و نقض عهد نمیکنیم

﴿ اعلان ﴾

کتب ذیل که بتازگی بطبع رسیده در کتابخانه‌های تربیت و شمس العماره (متعلق به آقا شیخ حسن) و ادارهٔ صور اسرافیل برای فروش موجود است ،

(۱) تربیت نسوان ترجمه و نگارش جناب میرزا یوسفخان اعتصام الملك آشتیانی سه قران ،

(۲) قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب زمخشری نگارش جناب اعتصام الملك سه قران ،

(۳) جلد دوم (مقالات علمی و سیاسی) که دارای اسمی‌است بامسمی‌و مقدمهٔ بعضی علوم وفنون قدیمه وجدیده است تألیف ونگارش جناب (فرصت‌الدوله) فرصت شیرازی‌چهار قران ،

(٤) مثنوی میرزا نصیر شیرازی بخط ملك الخطاطین سی شاهی ،

از بلاد داخله و خارجه هرکس کتب مذکوره را بخواهد وجه پست بر قیمت افزوده میشود ،

﴿ اعلان ﴾

چون اطاعت قانون بر تمام آحاد وافراد ملت فرض است وبرطبق اصل ٦٣ قانون‌اساسی لقب‌وزارت‌افتخاری بکلی موقوف است لهذا از تمام آقایان و برادران استدعا میکنم بعد از این بندهٔ محمد حسن را بلقب (وزیر افخم) نشناسند وباسم اصلی بخوانند ،

(خادم ملت و دولت محمدحسن بن سلطانعلی)

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۱۷) (ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران خیابان علاء الدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانهٔ مرکزی ﴾

دیروکلارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

پنجشنبهٔ ۱٤ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است

با کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراک سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تک نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

امروز هیجان افکار عامه را برای اصلاح خرابیهای مملکت بهیچوجه نمیتوان انکار کرد ، در این ساعت حواس شاه و گدا ، وضیع شریف ، عارف و عامی همه با یک قلق و اضطراب محسوس معطوف باصلاح است .

همه اشاعهٔ معارف را طالبند ، همه قشون منظم میخواهند ، همه دریافتن راه توسعهٔ صنعت و ازدیاد کارخانجات میکوشند ، همه به تسهیل امر حمل و نقل میل دارند ، همه در مزید منافع فلاحتی سعی مینمایند ، وبالاخره همهٔ هوش و عقل یک مملکت بر سر همین یک کلمهٔ اصلاح جمع شده و همه برای پیشرفت این نیت عالی جهد می کنند .

یکی میگوید فرستادن هفت هشت هزار نفر شاگرد بخارجه برای تحصیل کلیهٔ علوم و صنایع لازمهٔ وقت اصل اول ترقی ملت و آبادی مملکت است .

دیگری فکر میکند ساختن راه آهن و نزدیک کردن هند را باروپا ایران را فوراً مرکز تجارتهای عمده وصاحب سالی ملیونها مدخل می نماید .

ثالثی گمان می نماید خواستن معلمین دائما برای اصلاح دوائر دولتی و نظام ما در اولین پایه ضرورت است .

عقیدهٔ چهارمی این است که بستن سد اهواز بهر عجله که ممکن شود و آوردن شاهرود بقزوین بهر صرفی که دست بدهد موجب زیادی ثروت وبالاخره مایهٔ هر آبادی است .

تمام این نقشه ها صحیح و در صورت اجرا و انجام بشهادت همهٔ عقلای دنیا آخرالدوای بیماری ملک واولین ضامن حیات ملت است ، ولی باز بگواهی همان عقلا تمام این نقشه های بدیع چه امروز و چه هزار سال دیگر با عدم سرمایه در ایران وجودش ذهنی است وصورت وقوع خارجی ندارد .

عدم سرمایه مانع پیشرفت هرگونه مقاصد اصلاحیه است .

در مقابل این سد ومانع بزرگ عقل یک مملکت

بصدای بلند لزوم بانك ملی را بهر زودی که ممکن است فریاد کرد ، علمای عظام ، وکلای شوری ، امرای درباری ، انجمن های محلی و هر ایرانی با شعور همه در سر این یك نقطه متفق شدند ودیپلوماتهای دنیا در روز نامه های با نفوذ خارجه نیز بر حسن این رأی ابتدائی عامهٔ اولاد ایران تمجید گفتند .

جای هزار افسوس است که همان مانع بی پولی جلو این آخرین وسیلهٔ دوام وبقای ایران را بزودی سد نموده ، وهمهٔ عاشقان اصلاح ایران را دچار نوعی از یأس ناگفتنی نمود .

امرا ، ورجال ما که برای تحصیل هریك شاهی تمول خودشان هزار بار آبرو وغیرت و انصاف و مراحس لازمهٔ انسانیت را در عوض داده بودند شرف اعانت و کمك بر یك چنین اساس مقدس را بر خود هموار نکردند .

دلالهای قالب کارهای اروپا یعنی تاجر باشی های ایران نیز برای اینکه راه دغلی و تقلب را در همین آخرین وسیلهٔ حیات مملکت باز بوسعت راه خرابی پول ایران و اشاعهٔ زری بدل ودزدی درجزائر خلیج فارس قرار دهند با آن بیك وپروانه های زنانه وهل وکاهای فواحش ایران از هر نوع اقدامی که مایهٔ اعتبار وضامن صحت اعمال بانك ملی باشد جلو گیری نموده و آن حرارت احساسات ملی را که دراولین انتشار این نیت عالی پیدا شده بود بسردی یخ بدل کردند .

اما همهٔ این بی تعصبیهای گذشته وهرچه هم که بعداز این بر آن مزید شود لزوم بانك ملی و منوط بودن حیات ایران را بان رد نمی کند ، بقای مملکت ، دوام سلطنت ، وتوفیق وضع و اجرا هر قانون ونظم تازه بسته بوجود این کارخانه زندگی و منبع قواست .

اما بانك ملی را از کجا وبچه نحو میتوان تشکیل کرد ؟

نه حضرت والا نایب السلطنه ، نه ظل السلطان ، نه عین الدوله ، نه فرمانفرما ، نه امیر بهادر ، نه ورثهٔ اتابیك و نه هیچ نوکر امین و چاکر دولت خواه برای قبول اینکه اقلا خرج یك ماههٔ خانهٔ خودش را هر یك بانك خارجه یا در یك صرافخانه داخله یادر یك صندوق آخرین اطاق پارك خودش دارد حاضر نیستند .

تجار معتبر با غیرت وطن پرست ما هم تازری بدل و شیشه خورده های مزبله های روس و اطریش و آلمان هست از شرف دلالی دست بر نداشته و پولهای حلال خودشان را که از راه تجارت تحصیل کرده اند بمصرف دیگر نخواهند رسانید .

در همین جاست که یك نفر فدائی ساده لوح وطن که دین ، عرض ، ناموس مملکت و مقبرهٔ اجداد خودش را در خطر میبیند و برای سد جلو هر مخاطرهٔ نزدیك بهر گیاه ضعیف متوسل میشود بفروش جواهر آخرین اعتبار و سرمایهٔ سلطنت سه هزار ساله رأی میدهد ، ویك وزیر با تدبیر نیز که اندازهٔ مداخل و دزدیهای سفرا ووزرای سابق را از استقراض روسیه بخاطر می آورد دلش طپیده و بابك شهوت نگفتنی لزوم استقراض جدید را یك دقیقه زودتر اگر چه بگرو گذاشتن و فروختن آخرین حق استقلال ایران باشد از الزم و انفع وسائل اصلاحات لازمهٔ وقت میشمارد .

فروش یك مشت جواهر یعنی از دست دادن آخرین ذخیرهٔ اردوی پرا کندهٔ ایران بعد از آن است که حوادث روزگار بما قول صریح بدهد که نه فردا و نه تا ده سال دیگر ایران روزی از امروز بدتر و احتیاجی از احتیاج این ساعت بالاتر نخواهد داشت ، وضرر استقراض از خارجه نیز پیش از تحصیل اعتبار وقبل از بکار انداختن فنون مالیهٔ مملکت همان است که اولین دیپلومات زبردست مملکت ما پرنس ملکم خان از هزاران فرسخ راه چهار ماه پیش با یك اضطراب تصور نکردنی فریاد می کند که « در این مقام هولناك میشنوم که اولیای طهران در صدد یك قرض تازهٔ هستند ، امان از تجدید چنان خبط مهلك جای عزای ملی خواهد بود هرگاه اینذفعه هم بزرگان ما بلای قروض حالیه ایران را مشتبه کنند بدان معجزات تسبه کاری که مشاهیر حکمای فرنگستان اسباب شوکت آبادیهای دنیا وشرط حیات دول ساخته اند »

پس با این ترتیب بانك ملی را بچه نحو وباچه سرمایهٔ میتوانیم ترتیب داد ؟ و چگونه ایران محتضر بوصول این آخرین دوای ضامن حیات خودش مطمئن خواهد شد ؟

در این جا ما تا هفتهٔ دیگر برای غور وتأمل مشترکین خودمان دریافتن طریق وصول بمطلوب وقت داده و محض ضیق مجال نقشهٔ خودمانرا بنمرهٔ آتیه میگذاریم .

صورت مجلس ونطق آهالی یزد
برای انتخاب وکیل

شب ۹ رمضان ۱۳۲۵ بجهت مذاکرهٔ انتخاب یک نفر وکیل مجلس مقدس شوری و وکلای انجمن ولایتی جلسی در خانهٔ نواب آقا میرزا محمدحسن منعقد شد که باصلاح ورأی تمام اکابر ورجال شهر بهر نحوی که قرار بگیرد در مجلس ثانی وکلارا منتخب نمایند .

اسامی علما واعیان وطلاب وتجار و اصناف مجلس بدون رعایت القاب وشأن و مقام از اینقرار است .

علما و اعیان

آقا میرزا سید علی حایری ، آقا سید یحیی ، صدر العلماء ، آقا میرزا سید علی لب خندقی ، حاج میرزا آقا ، آقا میرزا محمدعلی لب خندقی ، آخوند ملا محمدحسین اردکانی ، حاج میرزا زین العابدین خان ، نواب رضوی ، حاج میرزا سید علی اناری ، حاج میرزا سید احمد خان ، نواب آقا میرزا محمد حسن ، صدرشریف ، نواب آقا میرزاعلی ، شرف الممالک ، نواب آقا میرزا جواد .

طلاب

حاج ملا کاظم ، آقا شیخ علی اردکانی ، آقا سید حسین طهرانی ، آقا شیخ حسین اردکانی .

تجار

ملک التجار ، حاج محمد صادق افشار ، آقا علی مرشد ، آقا غلامحسین معین التجار ، مدیر کمپانی منصوریه ، حاج سید میرزا ، حاج عبدالرسول محله تلی ، حاج علی اکبر محله تلی ، آقا سید ابوالقاسم کلاه دوز ، آقا غلامحسین لاری ، آقا علی حاج عبدالرحیم .

اصناف

حاج محمدابراهیم رئیس ، آقا سید محمد گازر ، حاج سید احمد ، میر بقال وجمعی دیگر .

دوساعت از شب گذشته که تمام اشخاص فوق حضور بهم رسانیدند شروع بصحبت شد ومذاکراتی که نمودند اینست .

نواب آقا میرزا محمد حسن — ای آقایان غرض از انعقاد این مجلس برای انتخاب یکنفر وکیل است .

صدرالعلماء — مطلب از دوشق خارج نیست یا باید یک نفر وکیل را بمیل خود و امضای اهل یزد تعیین کنیم یا بر طبق نظامنامهٔ انتخاب وکلاء باشد که هیچکس ایرادی نگیرد وباصحت عمل رفتار بشود .

آقا میرزا سید علی حایری — آیا در یزد کسی نظامنامهٔ انتخاب وکلاء را دارد ؟ !

صدرالعلماء — من نظامنامه وقانون اساسی هردو را دارم وحاضر است .

آقا میرزا سید علی حایری — خوبست بفرمائید آنرا بخوانند . (آقا غلامحسین معین التجار نظامنامه راقرائت نمود)

نواب آقا میرزا محمد حسن — باین ترتیبی که در نظام نامه ذکر شده خیلی مشکل است خوبست حاج محمدحسین محله تلی را معین کنند که با نوشتهٔ برود درتوابع یزد و آن لایحه را مردم امضا نمایند ! !

صدرالعلماء — این ترتیبی که در نظامنامه نوشته‌شده صحیح است باید بدون کم وزیاد مجری داشت تا محل ایراد نباشد .

حاج محمد صادق افشار — آقایان یکربع ساعت بمن وقت بدهید که آنچه بعقلم میرسد عرض نمایم (اهل مجلس همه ساکت شدند) اگر صلاح است بیست نفر ناظر معین شود که زودتر از سه سال حق عزل آنهارا نداشته باشیم و آنهارا نظار مجلس قرار دهیم وهرکه را بخواهند آنها وکیل نمایند و انتخاب نامه را به توابع وبلوکات بفرستند هرکس امضا کرد فبها و الا بعد از آن حق رأی نداشته باشد . (جمعی گفتند حاجی شما این رأی را که میدهید صحیح نیست باید از قراریکه در نظامنامه ذکر شده رفتار شود)

صدرالعلماء — باید بطور صحیح وکیل انتخاب شود و این کارهم اشکالی ندارد .

آقا میرزا محمد حسن نواب — امشب که ممکن نخواهد شد اینکار بماند تا روز عید رمضان (در این بین آقا

میرزا سید علی حایری بر خواستند وگفتند هرکس را که معین کنید بسیار خوبست بمن هم اطلاع بدهید وبااهل مجلس وداع نموده رفتند)

حاج میرزا آقا — ما نمیدانیم برای چه باید وکیل بطهران بفرستیم ؟ ! !

آقاسید حسین طهرانی — وکیل برای اینست که برود در طهران اگر بخواهند بر مالیات بیفزایند نگذارد ! !

حاج میرزا آقا — ما ها گویا میخواهیم خودمانرا گول بزنیم واقعاً این مجلس مشروع نیست ! ! این چه مجلس است این چه اسلامی است روز نامهٔ مظفری — از آقای آقا سید کاظم یزدی بد مینویسد . آقای آقاسید کاظم حجةالاسلام و مقتدای ماهامیباشند وهمه مقلدایشانیم (بعد بنا خطاب کردند که ای مسلمانان چرا بایدخودتان را گول بزنید وفریب مجلسیان را بخورید و و و)

آقا علی مرشد — ماها اینمطالب را نمیدانیم و آن روز نامه را ندیده ایم .

آقا سید یحیی مجتهد — بر فرضهم اگر ماها همراهی به مجلس نکنیم سکتهٔ به اساس آن و اوامر وکلاً وارد نمیاید ، ازاین مطلب هم گذشته اگردرروزنامهٔ مظفری چیزی نوشته شده باشد تقصیر مجلسیان چیست .

حاج میرزا آقا و آقا میرزا سید علی لب خندقی — در روزنامهٔ مجلس هم نطق آقایان وکلا را در بارهٔ مقصر دیده‌ایم که فرموده اند اگر بقانون شرع مجازات داده نشود بقانون مشروطیت باید مجازات داده شود . پس معلوم میشود که قانونی غیر از شرع انور میخواهندجاری نمایند ، ای‌مسلمانان‌مجلسیان میخواهند مطالب‌خودشان را بلباس خوب بیرون بیاورند که از ابتدا عوام بیچاره فریفته شوند بعد از آنکه اوامرشان محکم شد ونفوذ بهمرسانیدند آنچه در باطن دارند ظاهر کنند . ای اهل یزد بمجرد اینکه شنیدید از مالیات امسالهٔ شما تومانی یکصد دینار کسر میشود فوراً راضی شدید کهدین خودرا از دست بدهید ، چراملتفت نمیشوید ، چرا چشم و گوشتان را باز نمیکنید . ما ها دست از جان خود شسته‌ایم و آشکارا میگوئیم که محال است تسلیم شویم .

آقا سید حسین طهرانی — شما که آخوند ملا عبدالکریم رابجهت وکالت انتخاب کرده وبطهران فرستاده‌اید دیگر این حرف چیست ؟ یك نفر یا دو نفر وکیل فرقی ندارد .

آقا میرزا سید علی لب خندقی و حاج میرزا آقا — ماها آخوند ملا عبدالکریم را بجهة وکالت انتخاب نکرده و نفرستاده ایم بلکه برای کشف دو مطلب بوده یکی‌برای مفتشی حالات مجلسیان که بما راپورت بدهد که تکلیف خودرا بدانیم ، دیگری برای قتل پرویز زردشتی‌است ، و الحمدالله از وقتیکه رفته ابداً کاغذی ننوشته زیرا که از جان خود ایمن نبوده وهمچو تصور کرده که اگر از مجلس بد بنویسد اورا هم مثل صدراعظم‌میکشند ، باوجود رفاقت باما در خصوص مجلس هنوز جرأت نکرده مکتوبی بنویسد که تکلیف ما معین شود همین قدر نوشته است که بساط مجلس هرج ومرج است ، جرأت نمیکنم و هروقت هم میخواهم حرف بزنم رئیس مجلس زنگ میزند حجج اسلام هم با غالب وکلاً ورئیس مجلس هم قسم میباشند و همه متحدند . ای اهل یزد چشم وگوش خودرا بازنمائید وگول‌نخورید ،

آقا سید یحیی — من صریحاً میگویم همان روز که ملا عبدالکریم بجهت وداع به محضر من آمده بود آخرین کلمهٔ حرف من با او این بود که باسلامتی بروید بطهران و نگذارید زردشتیها غالب شوند زیرا که میشنوم یکی‌از فصول قوانین مجلس مسئلهٔ مساوات است . باید در یزد زردشتی خفیف وخوار باشد ! ! بروید بطهران وباهل مجلس حالی کنید که یزدسوای‌سایر بلاد ایرانست ، مثلا میشنوم در شهرهای داخله زردشتیها سوار بر اسب وقاطر والاغ میشوند . البسهٔ فاخر و الوان می پوشند . کلاه بسر میگذارند این کارها خلاف شرع است . زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد ، عمامهٔ کرباس مله بسر بگذارد اگر معمول باشد و الاملا . خلاصه ماملا عبدالکریم را بجهة وکالت فرستادیم ولی الحال چاره از دست ما رفته . آقایان اوامر مجلس مثل احکام نادر شاه افشار است که بغلبه و غضب ایران را تصاحب کرد . غیر تسلیم و رضا کو چاره . و تصور میکنید اگر ماها همراهی نکنیم و وکیل نفرستیم مجلس موقوف خواهد شد ؟

حاج میرزا آقا و آقامیرزاسید علی لب خندق — خواه موقوف شود خواه نشود مادو نفر بخوشی اعانت مجلس وبجلسیان را نخواهیم نمود ! !

حاج میرزا آقا — آقایان من دست از جان شسته ام دیروزهم در مصلی روی منبر گفتم امشب هم واضح میگویم بعدازاین هم خواهم گفت بخوشی تسلیم نمیشوم زیرا که تکلیف شرعی من در اینست !

آخوند ملا محمد حسین اردکانی — عقیدهٔ بنده هم همان فرمایشی است که آقای صدرالعلماء بیان نمودند از قراریکه در نظامنامه ذکر شده رفتار باید کرد .

(بعضی از آقاسیدیحیی سؤال کردند کاگر غیر ازترتیبیکه درنظامنامه درج شده وکیل انتخاب شود صحیح است وقبول میشود ؟ جواب دادند خیر باید از قراریکه نگارش یافته بدون تخلف وکیل منتخب کرد و روانه نمود (بعضی گفتند دراینصورت اشخاصیکه آخوند ملاعبدالکریم را بوکالت انتخاب کردند برطبق نظامنامه نبوده ووکالت اوصحیح نیست باید از نو وکیل انتخاب نمود ؟ آقا سید یحیی گفتند — آری باید از همین قراریکه درنظامنامه نوشته‌شده رفتار کرد)

صدرالعلماء — آقایان از امشب باید بتمام توابع وبلوکات یزد اعلان کنیم وروز عید فطر عمل انتخاب را بطور صحیح یعنی از روی نظامنامه مجری نمائیم زیرا که صلاح عامهٔ مردم درهمین کاراست ، باید اتفاق نمود ونفاق را ترک کرد انشاالله در نهایت سهولت کاربطور صحیح وخوبی انجام خواهد یافت . (بعد از نطق صدر العلماء مجلس ختم شد)

خلاصهٔ مکتوب قوچان

شب ۱۳ رجب ۱۳۲۵ زلزلهٔ شدیدی در قوچان ظهور یافت .

از نفاق و اغراض که ما ایرانیانرا بروز سیاه نشانیده هیئت انجمن متفرق و پراکنده شد و فاضل که بلطایف الحیل خود را داخل انجمن نموده اینک همه روزه شنبهائی در آنجا جلوس میکند ومیگوید شیخ ذبیح الله گفته است که در انجمن باشم .

دستگاه حکومت هم بامأموریت قلی سلطانی دائر است

که از این وآن ده‌تومان بیست تومان بگیرد وبعدازانکار مجدداً خدمتانه از مردم بیچاره دریافت نماید ، این شخص که خاصه تراش سرکار والاست این روزهاشاهکار تازهٔ بکار میبرد و تفصیل آن اینستکه سر نزده داخل منازل اهالی میشود و بعد که از خانه بیرون میرود سر خود رازخم وخون آلود میکند که صاحب خانه مرا زده ودر دیوانخانه ازآن شخص شکایت مینماید ، وازحسین نامی هم بتازگی عارض شد اورا بردند و پس از چوب زدن زنجیر کردندوشبی یکتومان پول تنقلات بازجبر از او میگیرند در صورتیکه حاج سید جعفر نام درآنوقتیکه سلمانی مدعی است حسین سر اورا شکسته حضور داشته ومیگوید خلاف‌واقع‌است . ولی بخرج نرفت و دادرسی نیست ! ! حکومت برای احقاق حقوق مردم و رفع ظلم و اجحاف باید در ولایات باشد والا وجود این قبیل حکام لزومی ندارد .

استنطاق شیخ حسین پسردائی شیخ محمد از شمارهٔ سیزده

س — چه نسبتی با شیخ محمد داری ؟

ج — پسرعمهٔ شیخ محمد هستم ومنزلم در حضرت عبدالعظیم است روز ها را درس میخوانم بعد میروم بامام زادهٔ (اندرمان) که تولیتش با پسر عمه است و از جانب ایشان من آنجا هستم ، دراوایل ورود میرزا محمد رضا من اورا دیدم یعنی هم سن و همسالهای من صحبت مینمودند واحوالات اورا نقل میکردند ، ملا حسین پسر میرزا محمد علی از حال میرزا محمد رضاتعریف میکرد و میگفت با او آشنا هستم و از او صحبت میکرد ، خود میرزا محمد رضا هم از بالا خانهٔ صحن بیرون نمی آمد ، شیخ محمد هم از اوبدش می آمد ومن وقتیکه گفتم میرزامحمدرضا آمده‌اظهار کراهت کرد ، وکلیتاً حرفهائی که از او شنیده شده بود از این قبیل بود — که یك روز خودش آمد در صحن ما نشسته بودیم پهلوی من نشست ومخصوصاً از بعضی وضعهابد میگفت ، مثل اینکه مذمت می کرد که مردم بی غیرت هستند آنهائی که غیرتی دارند تریاك استعمال میکنند ، واز هرقبیل صحبت میکرد که سابقاً چه گونه بظلم و زحمت محبوسش کرده

بودند اغلب رفقا هم که می آمدند اورا میدیدند پهلوی من می نشستند حرفهای اورا می شنیدند ، یك روزدر بین عبور ومرور بامامزاده (اندرمان) میرزا محمد رضا را دیدم او سلام کرد و شیخ محمد جواب گفت دیگر هیچ جواب وسئوالی در میانشان نشد وقتیکه میرزامحمد رضا در صحن گردش میکرد و میخواست با کسی صحبت کند غالباً با من صحبت میکرد یا با ابن حسین پسر میرزا محمدعلی ، وحرف او از این‌قبیل بود که سید میخواست بعضی کارها بکند نگذاشتند و من بر سر این مقدمه یك مرتبه شکم خودم را پاره کردم و همه زحمت‌کشیدم که خیر بمردم برسانیم وصدر اعظم او را بیرون کرد در صورتی که سید میخواست بدری دربارهٔ مردم بکند و مردم مغایرت کردند ، من گفتم شما هم مثل‌سایر مردم هستید چرا پس این حرفها را میزنید مع هذا مذمت میکرد از صدراعظم و نایب السلطنه ●

تقریرات فراشباشی حضرت عبد العظیم

س — این مرد که را که در صحن حضرت عبد العظیم مسکن داد ؟

ج — بواسطه این حادثه از هرکس از فراشهای حضرت تحقیق کردم که کی اورا انجا جا داده است همه از ترس منکرشدند ، منهم‌بواسطهٔ ناخوشی وکسالت بیشتر اوقات منزل بودم درب بالا خانهٔ که او منزل داشت‌روی پشت بام است ودرب‌پشت بام دردالان ، از آن‌صحن‌مدرسه هم اگر آیند وروند کنند من‌مطلع نمیشوم ، درمیان فراشها هم کسی که برش دارد مشهدی ابوالقاسم است که اختیار چهار فراش دیگر دردست اوست ●

تقریر ملا حبیب خادم آستانه

س — فضول‌العرفا کیست ؟

ج — میرزا حیدر علی پسر میرزا یحیی‌زردوز است که در گرفتاری میرزا محمد رضا گرفتار شد این لقب‌را مرحوم آقا سید اسمعیل (ازقندی) باوداده‌بود ، با حاجی میرزا احمد کرمانی ویك‌سیدی که نشناختم بطارف امامزاده ابوالحسن میرفتند ● در بین‌راه‌میرزا محمدرضا را دیدم با آن میرزا حیدر علی کنار کشید و قریب سه ربع ساعت‌حرف‌زدند ، حاجی سید جعفر خادم میگوید من درب خانه نشسته بودم اینها آمدند من رفتم توی دالان از پشت در گوش بصحبت آنها میدادم همین قدر شنیدم که آنها می گفتند یك ده در دو فرسخی باید پیدا کرد و آنجا رفت دیگر چیزی نشنیدم ●

تقریر مشهدی غلامحسین فراش آستانه

روزاول‌که این میرزامحمدرضاوارد شددر کاروانسرای حاج ملا علی مسکن کرد ● چند روز بعد در صحن به بنده گفت که جائی در این صحن من لازم دارم گفتم در این‌حجرات مقابر ممکن‌است مسکن کنی ● بنده‌بفراش باشی اطلاع دادم که یك بستی آمده ومنزل میخواهد او هم گفت چه عیبی دارد در بالاخانه منزلش بدهید عریضه اش را هم بدهید من میدهم فراش ببرد شهر خدمت صدر اعظم کارش راصورت‌میدهم ● کسانی که اورا ملاقات کردند از جمله امام جمعه بود وقتی که بدیدن آقاسید هبةالله بروجردی آمده بود معتمدالشریعه در صحن باقا عرض کرد که میرزا محمد رضاست اوهم دست آقارا بوسید ● آقاهم‌خیلی اظهار التفات ومحبت‌کرد قبل از وقت هم معتمد الشریعه درصحن صحبت میکرد که واسطه بشوید آقا اسباب امنیت وکاسبی مرا فراهم کنند شاید بتوانم بیایم بطهران که بسر کاسبی خودبروم ، و همچنین ملا محمد صادق کوسج محرر آقا سید علی اکبر بصحن آمده بود میرزا محمد رضا با او صحبت میکرد یك مرتبه هم ملا محمدصادق ببالا خانهٔ‌منزل او آمد ، ویك روز هم چون میرزا محمد رضا اعلان کرده بود کچلی و سالك چاق میکند و دختر بنده هم سالك داشت او را درخانه خودم‌دعوت کردم ، پسرش هم‌همراه بود ناهار هم سبزی پلو شب مانده داشتیم دومرتبه هم بنده‌وقت چای بحجرهٔاو رفتم چای‌خوردم ، اشتغالی که داشت این بود که تنها نشسته بود متصل سیگار می کشید ، گاهی هم اول چراغ در صحن نزد اعتمادالتولیه با آقا شیخ جواد وبعضی دیگر می نشستندصحبت‌میکردند ● بعضی از اوقات هم میدیدم شبها چراغ منزلش روشن نیست مثل اینکه در منزل نباشد دیگر نمیدانم آخر شب می آمد یا خیر بعد از آنکه امام جمعه آمد ومردم دیدند که با او خیلی اظهار التفات کرد همه از او خاطر جمع شدند ، آنروز هم که صدر اعظم (بصفائیه) آمد مکرر باو گفتم اگر واقعاً عریضه میخواهی بصدراعظم بدهی امروز

موقع است وتا صفائیه هم راهی نیست عریضه ات راببر
بده گفت خیر حالا موقع نیست ·

﴿ انتهی ﴾

چرند پرند

﴿ ادبیات ﴾

مردود خدا راندهٔ هر بنده آکبلای ! !
از دلقك معروف نمایندهٔ آکبلای ! !
باشوخی وبا مسخره وخنده آکبلای ! !
نز مرده گذشتی و نه اززنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! !

* * *

نه بیم زکت بین و نه جن گیرو نه رمال
نه خوف ز درویش و نه ازجنبه نه از حال
نه ترس ز تکفیر و نه از بیشتو شاپشال
مشکل ببری گور سر زنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! !

* * *

صد بار نگفتم که خیال تو محال است ؟
تا نیی از اینطایفه محبوس جوال است ؟
ظاهر شوداسلام در این قوم خیال است ؟
هی باز بزن حرف پرا کنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! !

* * *

گاهی به پرو پاچهٔ درویش بریدی
گه پردهٔ کاغذ لوق آخوند دریدی
اسرار نهان را همه در صور دمیدی
رودربایستی یعنی چه ؟ · پوست کنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! !

* * *

از گرسنگی مرد رعیت بجهنم
ور نیست در این قوم معیت بجهنم
تریاك برید عرق حمیت بجهنم
خوش باش تو بامطرب و سازنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! !

* * *

تو منتظری رشوه در ایران رود از یاد ؟
آخوند ز قانون وز عدلیه شود شاد ؟
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آزاد ؟
یك دفعه بگو مرده شود زنده آکبلای ! !
هتی تو چه یك بهلو و یك دنده آکبلای ! ! ؟

﴿ برهنه خوشحال ﴾

﴿ مکتوب محرمانه ﴾

پامرزاد · نازجونت بهلوون · اماجون سیلای مردونت حالا که خودمونیم ضعیف چزونی کردی · نه ملا باشی نه رحیم شیشه بر نه آن دو تا سیدا ! ! اینا هیچ کودومشون نه ادعای لوطی گیری شون میشد نه ادعای پهلوونی شون · بخود اینارو چزوندی ! ! حالا نگاکن · جون جوونیت اینم از بی غیرتی بچه محله هاشون بود که تورا توی ولاتشون گذاشتن بمونی · اگر بچه های انجمن ابوالفضل همون فرداش جل وپوستت بدوشت داده بودند چه میکردی ·

خوب رفیق تو توی انجمنهای طهرون اینقدر قسمهای بازخم خوردی که چه میدونم من قداره بند مجلسم · هوا خواه مشروطه ام · چطو شد بات به آنجا رسیده مثل نا بیای قاطر خونه‌ای روز تومه چی آخوندا اولادای پیغمبر چوب بستی ؟ نگو بچه های طهرون نفهمیدن که چطو حقه را سوار کردی · ماهمون روز که شنیدیم زاغ سیات چوب زدیم معلوم شد که همون سیده که تورا برد پیش مشیرالسلطنه حاکم رشتت کرد رونسدت کرده · و با همون سیده دست بیکی بودین · مخلص کلوم پهلوون رو درواسی ازت ندارم توروت میگم اگر آدم از چند سال تو گود کار کردن می تونست حاکم بشه حالا حاجی معصوم ومهدی گاوکش هر کودوم واسهٔ خودشون یك اتابیك بودن · بچه‌های چاله میدون همه شون سلوم دعای بلند بهت میرسونن باقیش غم خودت کم ·

﴿ امضا محفوظ ﴾

کاغذ ما تمام شد اما اینجا میخواهم بی رو درواسی ومرد ومردانه دوکلمه با جناب وزیر علوم و جناب وزیر عدلیه صاف وپوست کنده حرف بزنم یعنی مثلا بگویم آی شما که امروز یك طلبهٔ بدبخت نان و

دوغ خور یعنی نویسندهٔ روح القدس را زیر محاکمه کشیده اید ! ! آیا شما که میخواهید قوت قانون نوشته را بیک بیچارهٔ از همه جا آواره نشان بدهید ! ! اما شما که میخواهید تجارب جراحی خودتانرا در سر کچل ما روز نامه نویسها حاصل کنید ! ! قانون مطبوعات که هنوز از مجلس نگذشته ودر حکم قانونیت داخل نشده ودر قوانین شرعی ما هم که سابقاً قانون مفصلی برای مطبوعات نوشته اند که ما محکوم بان باشیم ، و مجازات بی قانون هم که گویا در هیچ کوره ده مملکت مشروطه صحیح نباشد ؟.

اما در قانون اسلام هیچوقت گوسر زدن بنفس محترم خاصه بعلماً وسادات وارد نشده است . یکی از این بیچاره ها افصح المتکلمین از علمای رشت و مدیر روز نامهٔ خیر الکلام میباشد که با نصف بدن فالج وعدم قدرت بر حرکت در زیر چوب خون استفراغ کرده و امروز از حیات مأیوس است ، آیا برای شما بهتر نبود که .... بحکم قانون اسلام بدیوانخانه جلب کنید وبمردم بنمایانید که هرکس از حد خودش تجاوز کرد ولو پهلوان هم باشد دردورهٔ مشروطیت بمجازات میرسد ، و آیا بهتر نبود که پس از گذشتن قانون مطبوعات مراعات آنرا ازمدیر روح القدس بخواهید ؟ وقانونی را که هزار و سیصد سال است معمول است در بارهٔ .. امروز مجری دارید ؟

﴿ اعلان ﴾

کتب ذیل بتازگی بطبع رسیده و در کتابخانه های تربیت و شمس العماره (متعلق به آقا شیخ حسن) و ادارهٔ صور اسرافیل برای فروش موجود است

(۱) علم عکاسی جدید تألیف مسیو کارنیک خان دالکیجیان (که دردواخانهٔ خودشان هم فروخته میشود) پنج قران .

(۲) کتاب اول کلمات جناب پرنس ملکم خان نظام الدوله — پانزده قران .

(۳) کلید زندگی تألیف جناب دکتر خلیل خان اعلم الدوله — دو قران .

(٤) جلد اول داستان باستان (تاریخ ایران) تألیف و ترجمهٔ جناب میرزا سلیم خان ادیب الحکمای قراباغی ۳ قران .

(٥) استنطاق نامه (ترجمهٔ رمان) سه قران و نیم .

(٦) حقوق و وظایف ملت — سی شاهی .

(۷) رسم المشق (خط نستعلیق) جناب عماد الکتاب که برای اشخاص مایل بخوش نویسی و تعلیم خط و اطفال مکاتب ومدارس بهترین وسیلهٔ برای ترقی خط است دورهٔ (۲۲ دفتر) دوازده قران و نیم ، در منزل خودشان (خیابان ناصری پهلوی دواخانهٔ باباریان) نیز فروخته میشود .

(۸) مارکو فرانسه و فارسی ترجمهٔ جناب ماطه وس خان ملیکیانس — هفت قران درمطبعهٔ فاروس و تمام دواخانهای ارامنه هم فروخته میشود)

(۹) نخست نامه تألیف ایضاسه قران

(۱۰) بادهٔ بیخمار — یک قران .

ازبلاد داخله و خارجه هرکس کتب مذکوره رابخواهد اجرت پست برقیمت افزوده میشود .

﴿ اعلان ﴾

کتابخانهٔ تربیت واقع در تبریز که صیتش را همه شنیده اید از پارسال باین طرف شعبهٔ درطهران (خیابان ناصری) تأسیس نموده بود این اواخر مصالح اداره مقتضی این شد که شعبهٔ درطهران را فعلا موقوف کنند لهذا بعموم معارف خواهان که درداخله وخارجه با کتابخانهٔ تربیت تبریز طرف مراسلات و رجوعات بودند اعلام میشود که از این تاریخ با خود کتابخانهٔ مزبور طرف شده و شعبهٔ طهران راموقوف بدانند . و کتابخانهٔ تربیت طهران بموجب یك قرار دادی با جناب آقا میرزا جواد آقا واگذار شده ، و خود معزی الیه مسؤل اعمال و داد و ستد وقروض مطالبات آنجاست .

﴿ اخطار ﴾

درشماره های اول و دوم صوراسرافیل اخطارشده بودکه این اوراق نالایق بدون اطلاع بدر خانه کسی و برای احدی فرستاده نمیشو ولی بیشتر اهالی طهران معنی عرض مارادرك نفرموده وتصور نموده اند که اگر باشتراك سالیانه مایل باشند برای آنها فرستاده نخواهد شد لهذا اینك محض رفع اشتباه اعلام میشود هرکس بخواهد این جریده را آبونه بشود باید باداره کاطلاع و آدرس دهد از نمرهٔ اول تا شمارهٔ اخیر را موزعین اداره بمنزل او میبرند .

﴿ در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خیابان علاء الدوله
محاذی مهمانخانهٔ مرکزی

دبیر ونگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
پنجشنبهٔ ۲۱ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
یا کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد
وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

بقیه از نمرهٔ قبل

از هر دانشمند عالم باقتصاد ملل وقتی منابع ثروتی ایران را سئوال نمایند ناچار پیش از هرچیز توسعهٔ فلاحت را خواهد شمرد . وبلا شك بهمان ترتیب طبیعی که در پیش اهلش مسلم است اول منبع ثروتی هر مملکت زمین ، وکار ، و امر فلاحت اولین نتیجهٔ این دو منبع عمدهٔ ثروت است .

همان وزرا ورجال ایران که امروز از غصهٔ خرابی مملکت تاب وقرار ندارند ، همان اعضا محترم انجمن خدمت وفتوت که برای حفظ وطن مقدس در اولین دخول هر مجمع ده نفری هزار دفعه قرآن مجید و شرف وانسانیت خودرا گرو میدهند وهمان حاجیها و تاجرباشی های اسلام پرست حلال خور ما که در ضمن هزار نالهٔ جان سوز ناشی از فقر ودست تنگی وکسادی بازار بدو هزار زبان چاپلوسی لزوم بانك ملی را تصدیق میکنند ، ابداً نمیتوانند انکار کرد که در قرن چهاردهم هجری اسلامی محیی رسوم (فئودالیتهٔ) قرون وسطای مسیحیان شده وهریك اقلا خرابی ده الی پانصد پارچه قریه و قصبه و طوق بندگی ورقیت پانصد الی صد هزار نفر آدمهای دورهٔ آزادی ایران رابکف کفایت و مهارت و آقائی خود گرفته اند .

آن نوع پرستان رقیق القلب که یکصد دینار گرانی نان ویك بی احترامی جزئی را نسبت بیکی از افراد هیئت در شهر از آثار وبقایای دورهٔ استبداد میشمارند و باعث و مرتکب را بتوسط محکمه ، روزنامه ، و انجمن ها رسوای دنیا می کنند معلوم نیست که اگر اقلا دو ماه یك سیر اجمالی درقرا و قصبات ایران بکنند آنوقت چه خواهند کرد ؟

یك رعیت بد بخت که موافق قانون اسلام با آقای خودش کفو و برادر است واخلاقاً نیز ولینعمت ارباب خود ورازق کوچك مملکت است حق طلق وملك خالص الکبه ودر ردیف گاو وگوسفند و الاغ ارباب میباشد

، حبس ، تبعید ، زدن ، هجر ، و در بعضی مواقع کشتن رعیت از حقوق مسلمه وطبیعی ارباب ایرانی بشمار می آید .

رعیتیکه بعد از نه ماه تحمل سرما وگرما و رنج و تعب شبانه روزی برای تحصیل نان خالی سه ماههٔ زمستان عیال و اولاد خود باید دوماه اشك خونین بریزد وهزار دفعه به بچهٔ شیری ارباب ، ادنی نوکرمباشر ، وپست ترین خادمهٔ مستأجرمتوسل شده بجاء من گندم یاجو مغشوش بگیرد وپس ازآن که آخرین گلیم زیر پای اطفال صغیر ومعصوم خودرا بوثیقه سپرد نوشتهٔ یکصد وبنجاه من غلهٔ خالص بارکردهٔ سر خرمن داده حاصل یکسال دیگر زحمت ورنج خود و اولاد خودرا در تحت حمایت انصاف ووجدان ارباب مسلمان پیش فروش کند .

نهاین جریدهٔ هفتگی ، نههیچ روزنامهٔ یومیه و نه پانصد جلد کتاب رمان یکصد منشی زبر دست شرح مظلومیت رعایای ایرانرا چنانکه هست نمیتواند داد .

در مقابل این همه ظلم و اجحاف شخص ارباب از تمام حقوق و تکالیف اربابهای دنیا فقط انتفاع از ملك را بدون هیچ فکری برای آبادی زمین نقطهٔ نظرهمت خودقرارداده ، و یکذره زحمت در حاصلخیزی اراضی و ازدیاد آب ، وتسهیل اعمال زراعتی بخود راه نمیدهد .

ارباب بواسطهٔ جهل ونادانی رعیت وسببیت بی لگام خود لوازم معیشتش از همین یك پارچه ، ده پارچه ، صد پارچه ملك (بتفاوت اشخاص) بخوبی میگذرد و بذل هیچ فکر تازه برای او بقدر خردلی لزوم ندارد .

در اینصورت آیا حال مملکت چیست ، و آیا این اولین منبع ثروت یعنی فلاحت بچه حالت فلج وبی تأثیری دچار میباشد ؟ !

علمای علم اقتصاد ، و دانشمندان (سیکولوژی) و تجارب هر روزهٔ خود ما بما ثابت می کنند که شهامت ، انرژی ، وپشت کار که جزواعظم معجونهای تولید ثروت دنیاست وقتی در انسان قوی میشود که کارگر پیش از همه کار مطمئن باشد که منافع کارش کلاً یا اقلاً قسمت عمدهٔ آن بخودش راجع میشود .

کمتر حکیم بزرگ و اولین ارباب صنعت دنیا صرف نظر از منافع مالی یا شهرتی بلکه فقط بقصد انتفاع دیگران بتألیف کتابی یا اشاعهٔ صنعتی اقدام کردهاست .

همینکه دانشمندان ناقص یاکامل ما ، با پارسال دست روی دست گذارده و از هر نوع انتشار معلومات خود دل سرد بودند و امروزهمه کس باندازهٔ که درقوهٔ خود سراغ دارد از اشاعهٔ دانسته های خود کوتاهی نمی کنند بهترین دلیلی است که علماً ودانشمندان قوم هم که در اولین صف اخلاق جا دارند تا فائدهٔ برزحمت خود ولو نیکنامی و اشتهار وحق شناسی دیگران باشد مترتب نه بینند کمتر اقدام بکاری خواهند کرد .

اولین وسیلهٔ تولید و ازدیاد ثروت ملل توسعهٔ فوائد فلاحت است ، وتوسعهٔ فلاحت بدون یك ذره تردید بسته باطمینان کامل رعیت باستماع از منافع دست رنج خودمیباشد .

کمتر اربابی است شکایت نکند که رعایای من از بذر وتخمی که بعد خودشان در حاصل آن با من شریکند می دزدند ، وکمتر عاقلی است که سر این حرکت حماقت نما را نداند .

رعیت خوب میداند که این یك تخمی را که حالا بمصرف شخصی خودش میرساند در صورتیکه بکارد بعداز چند ماه ده تخم میشود ، دو هرطفلی احساس می کند که ده تا بیشتر از یکی است ، اما همان رعیت تجارب موروثی پدران و آزمایش یك عمرخود فهمیده است که فائدهٔ این نما و ترقی راجع باو نخواهد شد ، پس دراین عمل قبیح وعاقلانه یك جلب فائدهٔ فوری ویك رفع ضرر مستقبل که عبارت ازکار وزحمت باشد برای خودتصور میکند .

واما نتیجهٔ آن چه خواهد شد ؟ — وجود فقر و فاقهٔ ناشی از عدم پیشرفت امر فلاحت ، حصول بی اعتمادی درمیان اهالی مملکت ، وظهور تنبلی وکسالت در قسمت عمدهٔ افراد یك ملت

برای جلوگیری از این فقر عمومی و فساد اخلاق مسری بلاشك تنها مالك بودن رعیت در آن قسمت زمین که زحمتش را بعهده گرفته بهترین علاج مجرب وآخرین دوای منحصر است .

ناچار شنیدن این صدا برای صاحبان انگوشها که از عهد داریوش اول رعیت را گاو شیر ده خود حساب کرده و در ردیف مرغ خانگی و بر و ریهای طویله میشمردند قدری سنگین خواهد بود .

اما ضرورت اصلاح و احتیاجات مملکت و حقوق

طبیعی انسان بلاشك بسرعتی هرچه تمامتر رعایای ایران را نیز از قید این ذلت و مملکت را ازاین فقر وبدبختی رها خواهد نمود .

رفتار دوره‌های اولیهٔ اسلامی ما با رعایای‌خودمان بلاشك موافق قانون‌مزارعه بوده‌است وهرروز که مملکت ما در حقیقت قانونی شد یعنی قوانین محکمهٔ اسلام را بمقام اجرا گذاردیم بلا شك همان روزنقشهٔ معاملات کنونی ما بارعایا عرض خواهد شد .

یعنی آنوقت فقط قلم چهاررور نامه ، ونطق بیست نفر روضه خوان های‌ده ، وسعی ششماههٔ پنجاه نفرمجاهد برای خلاص کردن رعیت از این بدبختی کنونی و برای کوتاه کردن دست ملاکین ازهر نوع اجحاف و تعدی‌کافی است (بقیه دارد)

یا مرگ باشرف یا زندگی باافتخار

ای ایران ! ای بیشهٔ شیران وکمینگاه دلیران ! ! بوی خون مردان عرصهٔ جنگ را تهییج میکنند و رنگ آن مرگ را در مذاق گردان هیجا بشربتی انگبین جلوه میدهد ، آیا بوی سیلابهای خون جنگهای‌هخامنشی‌ها هنوز در هوای تو منتشرنیست ؟ و آیا خاك تو هنوز از رنگ دماً جوانهای غیور دورهٔ اشکانیان و ساسانیان گلگون نمی باشد ؟

سر من دور میزند چشمهای من جز رنگ سرخی نمی بیند . خون پدران غیور من در عروقم به تندی برق حرکت میکنند ومشامم از بوی خون پراست .

چرا ؟ — زیرا که فرزندان تورا دزدان خانگی و دشمنان خارجی تهدید میکنند ، و اولاد تو دامن پاك مادر ومقبرهٔ اجداد وخون‌بهای پدران خودرا در خطر نزدیك مشاهده می‌نمایند .

تو با اندوه و یأس سر بزانوی بی کسی گذاشتهٔ و باچشم نا امیدی درپسران شجاع خود می بینی ، زیرا که بغیرت وشجاعت وعصمت پرستی آنها مطمئن نمیباشی نه ! ! سر بردار تو هنوز غریب نیستی ، تو وز بی معین نماندهٔ تو هنوز بیست کرور از فرزندان دارای اول وپسران زال و اولاد کاوه در آغوش مادری داری ، تو هنوز بپاکی نژاد و صفای خون

آنها معتقدی

بلی اطمینان ما بپاکی مولد خود برای تحریك هر عرق مردانگی وغلیان خونهای عروق ما و جان بازی در راه تو کافی است .

زندگی ما بحکم تقدیر ازلی محدود و اجل ماتغییر ناپذیراست دقیقهٔ از آن کسر وثانیهٔ بر آن مزیدنخواهد شد .

فرضاً که این طور نباشد آیا مرگ‌چیست ؟ جز نقل وتحویل ؟ و آیا زندگی کدام است ؟ جزمیدان جنگ ؟ و آیا غنیمت مبارزین این میدان چه خواهد بود ؟ جز تحصیل شرف و افتخار ؟

اجداد ما در تمام ادوار عمر ملیت خود در همین میدان خون آلود برای تحصیل همین غنیمت بزرگ جان های خودرا فـدا کرده خون پاك و نسب عالی و عرق غیرت‌خود را بالوارثه‌در میان اولاد خود گذاشته‌گذشتند ، آیا امروز اخلاف آن اسلاف سرهای خودرا گوی میدان شرو و ابدان خویش را فرش جولانگاه‌افتخار نخواهند کرد ؟

فرزندان ایران پنجهزار سال درمقابل یونانیها در برابر رومیها در قبال ترکها ومغل ها با نهایت سربلندی وکمال استحقاق بندای رسا فریاد زدند —

دین ما ، وطن ما ، ملت ما .

امروز که بواسطهٔ خیانت دزدان‌اهلی ، وجاسوسان خانگی دین ، وطن وملیت خودرا نزدیك است بدست غربا بسپارند ! آیا دیگر حیات برای آنها چه معنی خواهد داشت ؟ و آیا زندگی فانی خود را بامید تحصیل کدام شرف دیگر میگذارند ؟

ای ایران ، ای مادر پیریکه سالیان دراز از خون عروق وشرائین خود ما را شیر دادی ، و از گوشتهای بدن خویش متغذیهٔ مایرداختی ، آیاما باز زنده خواهیم ماند وفرزندان نا خلف تو دامن‌عصمت را بدست‌اجانب خواهند داد ؟ آیا چشم ما خواهد دید که حجاب‌عفت تورا خارجی ها میدرند ؟

حاشا وکلا این نخواهد شد ! ! قسم بخـداوند جبار ومنتقم قادر وقهار هنوز خونهای معاصرین ضحاك در شرائین ما جاریست وهنوز احساسات مردان عهدقباد

وخسرو ونادر و آقا محمد شاه در اعصاب ما متمکن میباشد .

به بین که سرهای ماچگونه بابدان‌سنگینی میکنند ، ببین که چطور خونهای ما از تنگی مجاری‌خودفریاد میکنند ، به بین که دلهای ما چسان درسینه‌ها می‌طپد ، به بین که بازو های ما از کسالت صلح جوئی تا چه حد خسته شده است به بین که‌سینه های ما برای نفس وابدان ما برای ارواح تنگ گردیده ، چرا ؟ . . . زیرا که چشمهای غضب‌آلود پدران خودرا که از آسمانها بر ما خیره می‌نگرند میبینیم . زیرا که ملامت های آنانرا نسبت به بی تعصبی های خود در حفظ وطن یعنی خونبهای اجداد خویش میشنویم .

ما با پنجهزار سال تجربه و دوسال جان بازی و دادن هزاران جان پاك و صرف ملیونها مال و وقت آخر الدوای ضعف و رنجوری تورا تحصیل کرده در تحت نام نامی. شورای ملی برای تو آماده کرده ایم . بگیر و بنوش و جوانی خود را از سرشروع کن ، و به تربیت فرزندان خویش به پرداز .

آنکه میگوید من این جام حیاترا از کف این محتضر گرفته بر زمین خواهم ریخت او از دنائت نسب و پستی مولد خویش خبرمیدهد . اواز قدرت قدمت تاریخ و نجابت ملی و شرافت نسبی بی اطلاع است .

خلل در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل نا بالغ ملت ایران منافیت دارد ، امروز اولاد ایران از حد بلوچ تا آذربایجان . . و ازاطراف شط العرب تا خراسان در تاریکی هر جنگل در صفای هر جلگه در قلهٔ هر کوه ، درعمق هر دره بغرش رعد و صولت شیر فریاد میزنند « مرگ نیست جز نقل و تحویل ، زندگی نیست جز میدان جنگ ، غنیمت نیست جز کسب شرافت و تحصیل اعتبار ، آنکه مجلس شوری ندارد وطن ندارد ، و انکه وطن‌ندارد شرف ندارد ، وآنکه شرف ندارد مرگ برای او هزار باراز زندگی شیرین تر است » . . بقیه‌دارد

اعلام جناب مستطاب بحرالعلوم وکیل
محترم علمأ کرمان بعموم
اهالی کرمان وبلوچستان

از طرف کمترین خادم ملت مهدی (بحرالعلوم) کرمانی (فرزند آخوندملا محمدجعفر کرمانی طاب‌ثراه) وکیل مجلس شوری خدمت‌اهالی محترم کرمان وبلوچستان زیدت توفیقاتهم آنکه —

اغلب شما ها حال حقیر ووالد مبروررا بخوبی میدانید که هفتاد سال در آنجا بخدمت ابنای وطن اشتغال داشت و در آن مدت رشوت نگرفت ، شهادت نا حق نداد ، احکام ناسخ ومنسوخ وغیر ما انزل‌الله صادر نکرد ، مال ایتام و ارامل وضعفا و فقرارانخورد ، املاك واموال وقف را تصاحب نکرد ، مرافعه نداشت ، ربح پول نگرفت ، احتکار ارزاق بندگان و اعانت ظالم کسی ازاو ندید ، ازطرف دیوان وحکام مستمری خور وموظف نبود ، با مستبدین راه نرفت ، باتهی دستی وقناعت زندگی مینمود وترویج شریعت غرا ونشرعلوم وحکمت و اخلاق حسنه ورفع ظلم را کار خود قرار داده بود ، ودر وقت ارتحال همه میدانید تمام دارائی او بده تومان نمیرسید ولباسش دو تومان ارزش نداشت ، و آنچه از والد مرحومش باوارث رسید در راه برادران نوعی صرف کرد .

بنده نیز بعد از آنکه علمأ عظام آن مملکت بوکالت منتخبم فرمودند محض خدمت بوطن و ملت از اهل و عیال وعلاقه ومسجد ومدرس (حسبة لله وطلباًلمرضاته) صرف نظر کرده بدون چشم داشت‌از کسی بخبروبیدرنگ بسوی مقصد حرکت نموده ، درانمدت مهاجرت هم متحمل هر گونه خسارت شده وکمال افتخار و شرف را دارم که شاید بتوانم خدمتی بفرزندان ایران نمایم اگر چه بگذشتن از جان باشد .

از جانب حکومت کرمان مبلغی معتنا به بحقیر میدادند که مثل بعضی از . . . دراعمال ظالمانهٔ او ساکت و بیطرف باشم . بشما هابیچاره‌ها ! بشماهاضعفأ ! بشما ها خانمان بباد داده های ظلم و اجحاف ! بشما ها نان ذرت وکشك خورهای فلك زده ! بشما ها کرباس پوشهای ستمدیده ! بشما ها که از تمام حظوظ و لذائذ بشریت و آدمیت بی نصیبید ! بشماهـا که مظلومترین ایرانیانیـد ! همراهی نکنم تا باقی مانده رمق شما ها را بگیرند ودر این آخرین دقیقهٔ که استبداد در حالت نزع

استدعت و یأس کنند وبار خودرا ببندند . ولی بنده بخلاف میل حکومت درمجلس مقدس شوری . در خارج ، در مسجد ، در منبر ، در مجامع عمومی ، در انجمنهای خصوصی ، درخلوت وجلوت با صدای بلند بدبختی ومظلومی وفقر ومسکنت شماها را گوشزد ساکنین طهران نموده وشب وروز آنی آسوده نبودم و آنچه درقوهٔ یکنفر است در آسایش ابنای آن خاك و آب خودداری روا نداشته . وگفتنی ها را گفته و حقوق شماها را نفروختم .

انجمنی نیز از کرمانیان مقیم اینجا تشکیل داده که بتوسط آن انجمن هریك از مردمان آنجا تظلم و شکایتی دارند کتباً وتلگرافاً اطلاع دهند تا اعضای محترم انجمن دفع ظلم از او بنمایند .

در تفاوت عمل مالیات وپولهای ناحق سرانهٔ انسان وحیوان آنجا آنچه لازمهٔ سعی و کوشش است نموده و بخواست خدا آن همه بدعت وبی حسابی بزودی ازوطن شما برمی افتد .

استمراری وتخفیفات لازمه که داشته اید از تفاوت عمل حسابی کرمان بی کم و کسر وتملق از این وآن باعدم رشوت پس از این دریافت میدارید .

ازطرف وزارت عدلیه هم مأمورین با قانون عدلیه بتمام آن حدود خواهند آمد و رسماً عدالت حقیقی را خواهید دید . ظالم ومقصر هرکس وبهر مقام که باشد بعدازثبوت تقصیر بر طبق قانون جزا می بیند .

چون کرمان از جملهٔ ایالات وسیعهٔ ایرانست بنا بامر مجلس مقدس درشهر وسایر قصبات وبلوکات آنجا انجمنهای ایالتی باید تأسیس شود ووکلای عالم به مقتضیات زمان ملت خواه وطن دوست از قراریکه در قانون انجمن ایالتی ذکر شده انتخاب نمائید .

درخصوص شهدای مظلوم که در ماه رمضان بازبان روزه هدف گلوله های اشقیا شده و در راه آزادی و ترقی وطن در خون خود طپیدند تا آخرین نفس از پا نخواهم نشست تا اینکه خون خواهی وقصاص آنها را بنمایم ولو جانی وقاتل فرزند وبرادرم باشد . وآنهائی راکه بگرفتن دراهم نجس خونهای بنا حق ریختهٔ برادران دینی خودرا پایمال میکنند ملعون ازل و ابد و مردود خدا وخلق میدانم چنانچه حضرت ختمی مرتبت صم میفرماید (لو ان اهل السموات السبعه و الارضین السبعه اشترکوا فی دم حرام لاکبهم الله جمیعاً فی النار)

این بود نیت و فطرت بنده . و تا خون درعروق وشریانم دوران دارد به همین عقیدهٔ راسخ ثابت قدم خواهم بود وحفظ حقوق فرداً فرد ایرانیان را ازفرائض حقهٔ خود شمرده . ودر ایفای تکلیف وکالتی که از طرف شماها دارم موجد کل ووجدان خودرا گواه میگیرم که سرموئی تخلف نکنم . ودین وایمان خودرا بسیم و زر نفروشم . و از طریقهٔ انسانیت منحرف نشوم (والله علی ما اقول شهید وکفی بالله شهیداً)

﴿ تبریك یا تشکر منعم ﴾

تشکیل انجمن محال ثلاثهٔ تفرش وآشتیان وگرگان را در تحت اسم (مجمع انسانیت) ناچار همه شنیده اند وتقریباً همه کس هوش غیرت وشهامت وپشت کار اهالی این سه محل را بتجارب روزگارها دانسته اند . لیکن امروز ما میخواهیم حسن ظن مشترکین عظام خود را نسبت بساکنین محال ثلاثه کاملتر کنیم وبگوئیم مجمع انسانیت که تقریباً دو سه هفته بیش نیست تشکیل شده درهمین مدت قلیل به تأسیس چهار مدرسهٔ ابتدائی درمحال سه گانه و یك مدرسهٔ علمی در طهران موفق گردیده وعلاوه بر این با مساعدت جناب استاد حسن وکیل شوری خدمتی بزرگ ودر اولین درجهٔ اهمیت رانسبت بوطن مقدس پیشنهاد کرده وتقریباً بعهدهٔ کفایت خود گرفته است و آن بستن سد ساوه است ، واهل خبره میدانند که انجام این نیت خیر چه نتایج بزرگ دارد وچه مقدار اراضی را که بواسطهٔ شکستن سد بایر شده دائر می نماید . وتا چه اندازه مایهٔ توسعهٔ ارزاق ملت و آبادی مملکت خواهد شد . از ما فقط دریتمورد تشکر و امتنان است و از سایر انجمن های معظم طهران تأسی وپیروی . خداوند بهمهٔ ما ها توفیق خدمت کرامت فرماید وموفقین را نیز در تحت حمایت خود مؤید دارد ، آمین .

﴿ تلگرام شیراز بطهران با سیم انگلیس ﴾

﴿ ۱۹ شوال ۱۳۲۵ (۲۶ نوامبر ۱۹۰۷) ﴾

متوسط حضرت رئیس مجلس ، وکلای آذربایجان وزارتخانه های ملی داخله و خارجه و عدلیه ، انجمن های خدمت مرکزی وجنوب ، مدیران ندای وطن و صور اسرافیل و صبح صادق —

خدمت وکلای محترم مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه . خداوند گواه آن وزارت محترم عالم که از سعی ماها اسم مشروطه در فارس منتشر و انجمن ایالتی ناقص منعقد و وکلا بمرکز روانه شدند ، گناهی جز مشروطه خواهی نداریم تلگرافچی خان نوکر قوام مارا اجامر جلوه داده و حال آنکه اعتبار نامهٔ وکلا بخط و مهر ماهاست ، هر چند در اجرای مشروطه دست از مال و جان شسته ولی مراقب نبودیم امنای ملت دست ماهارا بسته به مستبدین بسپارند و حاکمی مثل علاءالدوله بر ما بگمارند که از اتلاف جان ومال وشرف ماها گذشته مشروطهٔ فارس هم از میان برود ، پسران مملکت را مغشوش ووسیلهٔ غرض خود قرارداده‌اند ، از برای رضای خدا و حفظ حقوق ملت شرف ما ها را از هتکی علاءالدوله محفوظ وحاکم دیگر بفارس بفرستند ، رسماً مقرر فرمایند تا اجرای قانون نشود قوام دخیل کار دیوانی نباشد که با پنج کرور دارائی و استبداد ذاتی تأمین جانی و مالی و آبروئی نداریم یا علاقه ماهارا بخرند از فارس خارج میشویم .

انجمن اسلامی و ملت متحصن شاه چراغ معروض میدارد ، بذل توجهی در آسایش متحصنین بفرمائید که عرصه برآنها تنگ است بعد اسباب ندامت میشود (الاحقر القاصر محمدباقر ، الاحقرعبدالحسین موسوی)

❊ تلگرام بوشهر باسیم انگلیس بطهران ❊
❊ ۱۴ شوال ۱۳۲۵ (۲۱ نوامبر ۱۳۲۵) ❊

شورای ملی ، وزیرداخله ، وزیرمالیه ، وزیر تجارت ، وزیر معادن ، تقی زاده ، روز نامهٔ مجلس ، صور اسرافیل ، تشویق ، رهنما ، ندای وطن ، حقوق .

چون خدمت بملت و دولت‌را بهترین عبادت میدانم ، چندین راپورت تلگرافی عرض کردم حالا اگرچه جانم در خطر وتأمین ندارم جاب جمعی معاند برای خود نموده‌ام لیکن جان فشانی و خدمت دولت وملت را بر حیات خود ترجیح میدهم ، بازهم باکمال قوت قلب عرض میکنم شاید عرایضم را بغرض یا عداوت مشتبه نموده باشند ، ازاهل خبره و مأمورین داخله وخارجه غیراز حکومت که مطبع وخائف است تحقیق نمائید آیا دوروز پیش کشتی (اوروستان) بکدام جزیرهٔ خلیج (فارس) حرکت کرده وچند (طن) وچه حمل کرده وچه مبلغ قیمت دارد ، غفلت تاکی ؟ ! ! (سید محمد)

چرند پرند

ای عالم سر والخفیات ! به بینی عملهٔ خلوت بچه میگویند ؟ به بینی عملهٔ خلوت چه جور چیزی است ؟ به بینی عملهٔ خلوت از جنس ماست ؟ یا بسم الله بسم الله از جنس ازمابهتران است ؟ به بینی چه چیز است ؟ اینهارا کی میداند ؟ جز یك نفر خدا که عالم سر والخفیات است ؟ بنده چه دهن دارد که بکارخانهٔ خدا دست ببرد ؟ خودش میداند ، هرچه بکند ، هر کس را بگیرد ، هرکس رابه بندد ، هرکس را بخشد ، هرطور بنده‌بیافریند ، اینهاهمه کار خودش است ، هیچکس حق چون وچرا ندارد ، من چه سگی هستم که بتوانم حرفی بزنم . من چه‌داخل‌موجودات باشیم که بخواهم ایرادی بکارخانهٔ خدا بگیرم ، اما من تنها یك حرف دارم ، یعنی استغفرالله استغفرالله من میگویم خداوند تبارك وتعالی هر جنس مخلوق که ساخت همه را یك طرح و یك نواخت ساخت ، مثلا انسان ساخت همه را یك طرح و یك نواخت ساخت ، مرغ ساخت همه را یك طرح ویك نواخت‌ساخت ، کبوتر ساخت همه را یك طرح و یك نواخت ساخت ، بی ادبی‌میشود دور ازجناب‌همهٔ دوستان شترساخت ، اسب ساخت ، الاغ ساخت همه را باز یك‌طرح ویك‌نواخت ساخت یعنی هرچند که بعضی از اینها در قیافه و کوچکی وبزرگی باهم‌فرق دارند اما باز می بینم که اصلا همه‌یك طرح ویك نواختند ، اما به بینی از روی چه حکمت خداوند تبارك وتعالی عملهٔ خلوت را تاپه تا و لنگه به لنگه ساخت هان ! ! اینجاست که آدم درکار خدا

حیران میشود ، اینجاست که آدم نمیداند چه بگوید ، اینجاست که چهار دست وپای عقل انسان بی ادبی میشود مثل خر در زیر تنهٔ آدم میماند ! ! !

بله چار دست وپای عقل انسان مثل خر درزیر تنهٔ آدم میماند ، مثلا آدم یك دفعه یك عملهٔ خلوت می بیند که دیگر کم میماند هوش از سرش ببرد ، طبق صورت مثل ماه ، دهن پستهٔ ، دماغ قلمی ، قد مثل قلع شمشاد ، چشمها بادامی ، ابروها تا بنا گوش ، گردن مثل شاخهٔ گل ، وچه درد سر بدهم که باقیاب میگوید تو در نیا که من در بیام ، سن وسال ده ، دوازده سیزده یا الله پانزده سال ، آدم در اینجا به بعضی ملاحظات در صنعت خد احیران میماند ، این یك جور عملهٔ خلوت .

یك دفعهٔ دیگر آدم یك عملهٔ خلوت می بیند که نزدیك میشود زهله اش آب بشود ، هیکل قوی قد مثل چنار ، سینه به پهنای جرز چارسو ، بازوها به کلفتی نارون ، چشم و ابرو به به به ! ! سبیل ها از بنا گوش در رفته ، سن سی سی و پنج منتها چهل سال ، اینجا هم اهل ، باز آن محقق که ها ن بیند اندرابل ، که در خوبرویان چین و چگل ، صنعت خدا را بیارهٔ ملاحظات دیگر تماشا می کند .

حالا تا اینجاش باز خوب است ، یعنی اگر چه این دو آدم اینقدر ها یك طرح ویك نواخت نیستند ، اما باز هرچه باشد هردو از جنس انسانند .

اما یك وقت آدم یك جور عملهٔ خلوت می بیند که عقل ازسرش می پرد ، آب بدهنش میخشکد ، انگشت بدهن حیران میماند ، مثلا چه جور بگویم ؟ مثلاً آدم دارد میرود عشرت آباد یکدفعه چشمش می افتد بهزار نفرغلام کشیك خانه ، پانصد نفر فراش چماق نقرهٔ ، بیست نفر شاطر ، پنجاه شصت رأس از امرا ورجال و ارکان سواره ، که درجلو وعقب یك کالسکهٔ هشت اسبه حرکت میکنند ، های هوی ، برید ، کورشید ، روترا برگردان .

چه خبر است ؟ چیست ؟ کیست ؟ —

ببری خان — ببری خان ؟ — بله ببری خان های جانمی ببری خان ! عمرمی ببری خان ! ! !

حکماً ببری خان یکی از نوه‌های نادر شاه افشار است که میخواهد سلطنت موروثی خودش راپس بگیرد ؟ بلکه ببری خان یك سردار بزرگی است که تازه از فتح هرات برگشته و ملت باو حق داده اند که امروز باکوکبهٔ خاقان چین حرکت کند ؟ شاید ببری خان یك سفیر با تدبیر ایران است که باکمال مهارت عهد نامهٔ را که ضامن حیات ایران میشود با دول متحابه بسته است و امروز دولت اورا در عوض این خدمت با این شکوه .وطنطنه استقبال میکند ؟ نمیشود ، امکان ندارد ، هرطور هست باید خدمت ایشان رسید ، بهر زحمتی که ممکن است باید اقلا یك دفعه چشم آقای ببری خان را دید .

آنوقت آدم باکمال شوق میرود بالای یکدرخت ، یا میدود بالای یك بلندی چشمش را میدوزد توی کالسکه ، حالا ای برادرهای روز بد ندیده آدم درتوی کالسکه چه می بیند ؟ یك جوان خو اسنم که بگوید حالا آدم توی کالسکه چه می بیند ؟ ده بگوئید ببینم آدم توی کالسکه چه می بیند ؟ هیچ کس نگفت ؟ ؟

حالا من خودم میگویم ، یك دفعه آدم چشمش می افتد به یك گربهٔ براق با زنجیر وقلادهٔ مرصع ، لباسش فاخر ، غرق جواهر ، جواهر های . . . کبان از سر و دمش آویزان ، هو . . . حق . . . جانش بی بلا . . . دشمنش فنا . . . هو هو هو حق . . . قضا بلا دور . . .

حالا مردم خواهند گفت یقین دیگر جنتهٔ دخو خالی شده و از ناچاری این چیزهارا از خودش اختراع میکند ، نه ، قسم به حوزهٔ درس آقا شیخ ابوالقاسم ، قسم به درد دین آقا سید علی آقا ، قسم بمشروطه طلبی قوام الملك وامیربهادر ، قسم بدولتخواهی پرنس ارفع الدوله ، قسم بحقیقت گوئی و بی غرضی جریدهٔ فریدهٔ ندای وطن ، قسم به سوسیالیست بودن شاهزادهٔ نصرة الدوله قسم ، بفقر عفیف حضرت والا ظل السلطان ، قسم بحسن نیات انجمن فتوت ، لال از دنیا برم ، مرگ چهار تا فرزندام که بیشتر اهل طهران درك زمان مرحوم مبرور ببری خان را کرده اند ، وهمه آن ملاطفت ها ، آن کاز چاق کنیها ، آن رعیت نوازیها ، آن قدرت و اعتبار و بزرگی واقتدارورا بنظر دارند ..

از خود همین آقایان ارباب حقوق به پرسید . به رسید . به بپنید آیا بیشتر از حقوقی که تحصیل کرده‌اید و امروز (کمسیون) مالیه کتابچه های آنرا جلو خودش گذاشته قلم دردست گرفته نه از خدا شرم و نه از پیغمبر آزرم هی مثل رنگ کارهای عمارت مسعودیه از بالای صفحه تا پائین صفحه را سیاه میکنند از صدقه‌سر مراحم ذره پروانهٔ همین ببری خان وجانشینهای او بود یا نبود ؟ و آیا غالب حکام ولایات برای کار چاقی خودشان بایستی خدمت ببری خان برسند یا خیر ؟

بلی پیر مردهای ما که سهل است جوانهای ما هم خوب بخاطرشان می آید آنوقتی‌را که مردم عریضه‌جات خودشان را بگردن ببری خان می آویختند و پیش کشی ها را بتوسط ایشان میفرستادند ودوروز بیشتر نمی کشید که اگر مواجب میخواستند فرمان‌میرسید ، اگر بحکومت میل‌داشتند حکم صادر میشد ، اگر منصب می طلبیدند بمقصود میرسیدند ؛ به به ! ! چه شأنی ! چه شوکتی ! چه قدرتی ! چه ابهتی ! ای روزگار چه زود میگذری ! ای ورقها بچه سرعت بر میگردید ! ای دنیا بچه سهولت وارونه میشوی ! درست انگار میکنی همین پریروز بود که یك نفردهاتی بی ادب کالسکهٔ ببری خان را با انگشت نشان داد وجابجا بمجازات رسید ! ! ! واقعاً خوش آن روز ها ! خوش آن روز گار ها ! ! باری مطلب از دست نرود ؛ این هم یك‌جور عملهٔ خلوت بود که بعرض رسید . راستی تا یادم نرفته عرض کنم خبر نگار ما از قم مینویسد جناب متولی‌باشی بعد از آنکه به آب رشوه غسل کرده عازم زیارت قم‌شدند بمحض ورود چهار هزار نفر سید ؛ آخوند ، متولی وکاسب شهررا مسلح کرده خود آقا هم دو شمشیر ، چهار تا سپر و هشت تا ششلول دوازده قبضه تفنك بخود شان آویزان کرده هر روز صبح در صحن مقدس یعنی دارالاماره خودشان جلوس فرموده امر می کنند شیپور حاضر باش بزنند ؛ آنوقت چهار هزار قشون مزبور حاضر شده سر ودم آقا و استر آقا را بوسیده ، یکدفعه فریاد می کنند « زنده باد قرآن مجید . فنا باد قانون جدید . زنده باد قرآن خدا فنا باد قانون اروپا من که سواد درستی ندارم اما بعقل ناقص خودم همچو می فهمم که از حرفهای متولی باشی همچو بر میاید که این مجلس موافق قانون جدید اروپاست و کارهای‌دورهٔ ببری خان بر طبق قرآن خدا . ای مسلمانها اگر این طوراست چرا ساکت نشسته‌اید ، چرا غیرت نمی‌کنید . چرا دست بدست آقای متولی باشی قم و آقا سید علی آقای یزدی نمیدهید ودین خدا را احیا نمی کنید . نکند که از مسلمانی سیر شده باشید ؟ نکند که ازقانون اروپا خوشتان می آید ؟ نکند که خیال‌بدعت گذاشتن در دین دارید ؟ اگر این طور است والله‌خیر نخواهید دید وبمقصود خودتان نخواهید رسید . از من گفتن بود و از شما چه عرض کنم ..

باری برویم سر مطلب ببری خان هم یك جور عملهٔ خلوت بود ، ببری خان هم هرچنداز جنس انسان نبوداما چرا باز با سایر عملهٔ خلوت درخیر خواهی مردم شریك بود ، رحم داشت ، مروت داشت ، بداد مردم میرسید ، مواجب ومرسوم می گذراند ، بحکومت میفرستاد ، بمنصب میرساند و و ...... پس باز کمی باسایر عملهٔ خلوت یك نواخت بود .

اما یك جور دیگر عملهٔ خلوت هست که بهیچ یك اینها شبیه نیست و در همهٔ صفات جدا و بشخصه جنم مخصوصی است .

لابد میخواهید بدانید که این شخص شخیص کیست ، ونام مبارکش چیست . اگر اینطور است پس حالا یك هفته صبر کنید که در این نمره جا نیست و خبر با نمرهٔ عقبی است .

﴿ اعلان ﴾

کتابچهٔ بزبان روسی موسوم به (زاقر اینچی) که پاسپورط اسم این بنده میرزا صالح ولد ملامحمدعلی قراباغی است در ما بین سبزی میدان وتوپخانه گم شده متمنی‌است هرکس از آقایان محترم آنرا پیدا کرده بدون تعلل و مضایقه در مدرسهٔ حاج ابوالحسن معمار (نزدیك باغ پسته بیك) بحقیر رسانیده‌وحق‌الزحمهٔ خودرادریافت فرمایند

﴿ اعلان ﴾

برای معالجهٔ سوزاك بتازگی در فرنگستان دوای مجربی‌که از ادویهٔ‌جدیده‌است پیدا کرده اندو اینك‌در دواخانهای نظامی خیابان‌چراغگاز ونرمال موجود است دستورالعمل استعمال‌آنرا ازمطب جناب احیاٴ خیابان‌وزیر مخصوص بخواهید

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۱۹) « و نفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون » (صفحه ۱)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾

مدیر و نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

پنجشنبه ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است یا کتهای بدون تمبر قبول نخواهد شد

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ بقیه از نمرهٔ قبل ﴾

همان روز که ما توانستیم برعایای چشم بستهٔ خودمان حالی کنیم که مزارعه موافق قانون دین قیم اسلام در تحت عنوان معاملات است ، همان روز که برای ما ممکن شد بمسلمانهای ایران بفهمانیم در طریقهٔ سهلهٔ سمحهٔ اسلامی همیشه اختیار متعاملین شرط صحت معامله واجبار یکی از دو طرف دلیل سقم و بطلان عمل میباشد ، وهمان روز که لطیفهٔ حکم محکم (الزرع للزارع ولو کان تواباً) را حواس دقیقهٔ فرزندان اسلام درك کرد ، همان روز هم بلا فاصله باید یك شورش عمومی حقهٔ رعایای ایرانرا از شمال بجنوب و از مشرق تا مغرب منتظر بود . وقدرت اتفاق جمعیت ومعنی یدالله مع الجماعه ، المؤمنون اخوه ، والجماعه رحمه رامشاهده کرده ومفاد (حلال محمد حلال الی یوم القیمه وحرام محمد حرام الی یوم القیمه) را بایك شکوه وطنطنهٔ تصور نشدنی ملاحظه نمود . آن قسمت عمدهٔ احکام اسلام که اقتضای زمان ومکان در جریان ابدی آن دخالت ندارد همان احکام است که با وجود انسان ایجاد شده و همان قواعدیست که مصداق (قولوا آمنا بالله وما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسی و عیسی و اوتی النبیون من ربهم لانفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون) میباشد ، و همان قواعدیست که در کتاب هر نبی مرسل و هر حکیم متقن حرف بحرف تکرارمیشود ، وبلاشك آن روزمبارك مسعود که احکام ازلی خدا و قوانین تغییر ناپذیر عالم خلقت جای هرج و مرج کنونی ایرانرا گرفت تمام اربابهای دورهٔ توحید دنیا یعنی خداهای بزرك و کوچك رعایای ایران با یك خجلت و خفت تصور نشدنی مجبورند که خود را (پارازیت) هیئت ، مفت خور جمعیت ، وطفیلی و جیره‌خوار کارگران خود بدانند ، ومعنی (اارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار) به بلندی و روشنی آفتاب ساطع و طالع شود .

حقوق طبیعی بشر و قانون معاملات دین قویم و قیم اسلام هیچوقت نمیتواند دید که اعضأ عاملهٔ جمعیت بشری ، اکفأ حقیقی و برادران اسلامی اولیأ دین مبین ، و فرزندان فراش واحد آب و خاك یعنی رعایای فلك زدهٔ ایران در دورهٔ آزادی باز از تمام حقوق انسانیت محروم ، و کارگر گرسنهٔ ارباب وهم ترازوی حیوانات عجمأ دنیا باشند .

هر قدر خود پسندی ، حرص ، وخونخواری اربابها این روز میمون را دور تصور کنند عقلای دنیا که از فقر ، بد بختی ، و فلاکت ما لایطاق رعایای امروزی ایران مستحضرند میدانند که این خیال به سرعت برق و باد بعد از چند ماه در تمام کوره دههای ایران منتشر شده و این اجحاف و تعدی تصورنشدنی در تحت هر حکومت که باشد از ایران بر طرف خواهد شد .

عقاید رئیس آدم پرستهای دنیا (ژان ژرس) را هرکس درباب آتیهٔ ایران دیده باشد و انقلابات قرأ و قصبات رشت را در این اواخر بان ضمیمه نماید میداند که پایهٔ این حرفها بر هوا نیست وبزودی همهٔ این خیالات آدم آزاد کن در ایران از اولین مسلمیات قانونی خواهد شد .

برای سد راه همهٔ این انقلابات شدنی ، برای جلو گیری از همهٔ این هرج ومرج های مقدمهٔ اصلاح ، برای آبادی مملکت ازطریق فلاحت ، وبرای مسلط شدن رعیت بکار وزحمت علاج منحصر همین است که رعایای ایران در همان قسمتی که زراعتش را بعهده گرفته اند مالك وصاحب اختیار باشند .

ولی آیا برای پیشرفت این مقصود کدام ارباب باذل عادل حاضر خواهد شد ؟ و آیا با کدام سرمایه ودارائی رعیت میتواند املاك را از دست مالکین و جان وعرض و ناموس خود را از جنگ آنان مستخلص سازد ؟

بلاشك نه هیچ ارباب موافق هیچ قانونی مجبور به واگذاشتن مجانی املاك برعیت میباشد . ونه هیچ وقت رعیت امروزی ایران بیش از نان خالی ششماه خانهٔ خودش را تحصیل میتواند کرد .

برای پیشرفت این مقصد خیر و نیت اصلاح فقط یك طریق مستوی وصراط مستقیم هست که پیروی آن بلا شك ضامن آزادی رعیت و مالکیت او (با عدم محرومی ارباب از حق مالکیت خویش) و بعلاوه مایهٔ تولید بانك ملی یعنی آخرین مایهٔ استقلال دولت وملت می باشد .

این طریقهٔ مستحدثه و حرف تازهٔ مملکت ما همان طریقهٔ ایست که غالب ممالك دنیا در مقام کمال ضرورت و احتیاج ملت وفقر وفاقهٔ عمومی ملك بکار برده ، و از اثر معجز نمای آن بسرعتی تمامتر گریبان خودرا از دست بی برگی خلاص ووطن شان را منبع ثروت های عمده کرده اند . وبلا شك ماهم هر ساعت واقعاً در صدد اصلاح خرابیهای ملك و مرمت بد بختیهای ملت برآئیم بدون یك لحظه تردید باید از همین جاده عبور کنیم .

چنانکه سابقاً گفته شد وجود بانك ملی امروز در اولین درجهٔ لزوم وتوسعهٔ فوائد فلاحت آخرین ضامن حیات ایران و مالکیت رعیت بدون هیچ شبهه اصل اصیل پیشرفت عمل فلاحتی میباشد . درینصورت اگر مادر پیروی آن طریقهٔ حقهٔ که حاوی همهٔ این مقاصد حسنه باشد هرقدر زودتر ساعی باشیم بهمان اندازه تولید بانك را آسانتر واسباب اصلاح امور فلاحتی را سریعتر وآسایش رعیت را کاملتر وایران را بسرعتی هرچه تمامتر غنی وانبار ثروتهای بزرگ کرده ایم .

ماهیچوقت بی پولی امرا وارکان وتجار محترم خودرا تکذیب نکرده ونمیگوئیم که پولهای بزرگان ماسرمایهٔ قسمتی از معاملات بانکهای خارجه است ، ومیل و رغبت همهٔ سران معظم مملکت را هم باتمام جان ومال در اصلاح امور و مخصوصاً تأسیس بانك ملی تصدیق داریم .

ولی اینرا هم نمیتوان انکار کرد که هر یك از این عاشقان اصلاح ومخصوصاً هوا خواهان تشکیل بانك اقلا دارای یك ده شش دانگی میباشند .

اگر در حقیقت امروز روزیست که رجال واعیان وشاهزادگان و وزرأ واعضأ انجمن خدمت و فتوت ما مملکت وعرض وناموس خودشان ودین قویم اسلام را در خطر نزدیك میبینند . واگر راست است که

همه نوکر امین وخادم باوفای دولت جاوید آیت و جان نثار لوای اسلام هستند ، باید بهرسرعت که ممکن است وبا هر شاهکار اقتصادی که بتصور می‌آید باهمین آخرین سرمایهٔ خودشان که اراضی واملاک است رعیت را آسوده ، مملکت راغنی ، فلاحت را مفید وبانک ملی را مستحکم وقوی کنند .

لابد خواهند فرمود بااین املاک واراضی که وجه نقد در مقابل ندارد اجرای این مقاصدعالیه و نیات حسنهٔ ماچگونه صورت خواهد گرفت و چطور میتوانیم با کیسه‌تهی مملکت راغنی ، اراضی را آباد ، رعیت را صاحب ثروت وبانک ملی را دارای سرمایه یا اعتبار کنیم ؟

این حرف صحیح است در صورتیکه علم وتجربهٔ هم دردهای سلف ما یعنی فرانسه ها ، انگلیس ها ، اطریشها ، آلمانها ، برای ما راهی باستقامت وپاکیزگی ومعلمی خیابانهای خودشان نشان نداده باشند .

اگر کسی بتاریخ دنیا نگاه کند می‌بیند که پیش آمدهای ملل مختلفهٔ دنیا همه بیکدیگر شبیه ؛ همه‌بهم نزدیک وتقریباً همه ازروی یك نسخهٔ اصلی (کپیه) میشود ، و برای لاحقین تنها اطلاع بر اقدامات سابقین و پیروی آن در مواقع مکررهٔ معینه کافی است

(باقی دارد)

تلگراف شیراز بطهران باسیم انگلیس ۲۵ شوال ۱۳۲۵ (۲ دسمبر ۱۹۰۷)

بتوسط حضرت رئیس مجلس مقدس و وکلای محترم آذربایجان ، وکلای محترم فارس ، وکلای محترم رشت ، انجمن مرکزی ، انجمن خدمت ، انجمن آذربایجان ، انجمن برادران ، انجمن جنوبی ، انجمن فارس ، انجمن کرمان ، انجمن اصناف ، روزنامهٔ مجلس ، صور اسرافیل ، روزنامهٔ مساوات ، صبح صادق ، تمدن .

حضور اعضاً محترم دارالشورای ملی دامت تأییداتهم وجناب وزیر داخله عرض میشود . پنجاه روز است ازظلم پسران قوام ظالم شکایت میکنیم فریاد میزنیم یا بعلت بدبختی ماها یا بواسطهٔ رشوتهای قوام قراری در آسودگی ماهاداده نشده ، بعضی ازخدا بیخبران صورت حال را طوری دیگر جلوه داده که ماها متحرك باراده‌ٔ غیریم و حال آنکه خدا شاهد و به حقیقت انسانیت قسم جز رفع ظلم پسران قوام و اجرای مشروطیت و حفظ شرف و آبروی خود از هتاکی علاءالدوله مقصودی نداریم .

اگر تظلم ماها را حمل بر غرض و هوا خواهی عمر وزید نفرمائید استدعا داریم اولا حاکمی غیر از علاءالدوله معین فرمائید ، ثانیاً پسران قوام و معتمد دیوان و نصیرالملك و مدبرالسلطنه و خبیرالدوله و هر کس دیگر را که اولیای دولت صلاح میدانند احضار فرمایند تا یك مملکت آسوده وملت مرفه الحال شود ، امیدواریم عرایض متظلمانهٔ صادقانهٔ ما بی اثر و بلا جواب نماند .

انجمن اسلامی و ملت متحصن شاه چراغ معروض میدارند ، غفلت در انجام مقصود ملت اسباب خرابی مملکت و مسئولیت حضرت احدیتست .

(العبدالاسیر محمدباقر ، الاحقرعبدالحسین‌الموسوی)

خلاصهٔ مکتوب شهری

از بدیهیات مسلمه است که امروز برای آسایش و ترقی فرزندان ایران و آبادی این قطعه خاك ویران که از اغراض و جلب انتفاع زیر دستان (یا مخالفین اساس مقدس مشروطیت) نزدیکست پیمانهٔ حیات سی کرور ما بیچاره ها لبریز کند و بردباری ماوکامروائی آنان وداع ابدی گویند ناچارجای تأمل وملاحظه نیست لهذا با کمال آرزو از هیئت محترم اولیای پارلمان ایران و وزرای دولت خواه استدعا میکنم که من بنده را که این اوقات بچاپاری از فارس بطهران آمده و پنجاه در میان ایل قشقائی بودهام بیدرنگ بخواهند تا علت هرج و مرج و اغتشاش وشورش آن مملکت را بی کم وکاست عرضه بدارم زیرا که هر خبر و اطلاعی را نمیتوان در روزنامه درج و منتشر نمود ، جز دو جمله را که میتوانم محض خیر خواهی ابنای وطن در این جریده نشر دهم

« یا فارس و بنادر و خلیج فارس یا قوام‌الملك و پسرهایش وحکومت علاءالدوله) حالا باید بانتهای بی تابی منتظر

بود که آیا اولیاء مجلس ودولت از این دوکارکدام را در خیر خواهی ملک و ملت اختیار میفرمایند .

(فرج الله وکیل قشقائی)

﴿ خلاصهٔ مجله ومکتوب های یزد که باداره ﴾
﴿ رسیده دهم شوال ۱۳۲۵ ﴾

بواسطهٔ حادثهٔ عظیمی که بتازگی روی داد پشت تمام مظلومین و مشروطه خواهان شکست وسکتهٔ بزرگی در تشکیل انجمن ایالتی روی داد . شرح ماجری اینست — که در ایران هر ایالت وولایتی که دور از مرکز است بهمان درجهٔ مسافت وبعد تا پای تخت ظلم وستم ضعف و شدت دارد چنانچه در یزد بهمین جهت اجحاف وتعدی سالهاست شیوع داشته ودارد . و در این اوقات کهکاسهٔ اهالی بجان وبستوه آمده ودر خیال حفظ حقوق خود بر آمده ویکی از آنان که کمال جد وجهد و کوشش در اجرای پیشرفت معنی مشروطیت وانعقاد انجمن ایالتی داشت مرحوم حاج محمد تقی مازار بود که در صفات حسنه و حب نوع ووطن دوستی مشهور است ، واین مرحوم بدون خوف وبیم از مستبدین تا توانست در این مقصدمقدس خود داری نکرد وشب وروز آنی آسوده نبود و برای انجمن ایالتی خانهٔ آقا سید ابوالقاسم ازغندی را از نو ساخت و تهیهٔ اساسیهٔ آنجارا میدید که مستبدین امانش ندادند، که جلو غلط کارهای آنهارا بگیرد ومردم را از دست ظلم وبی حسابی آنان خلاص نماید .

مخالفین ومعاندین مشروطیت که رئیس آنان مشیرالممالک است از بدو امر با این بیچاره کمال دشمنی را داشتند و این دسته ابوالقاسم برادر این شهید راه وطن را محرک شدند که در سلخ ماه رمضان در معبر عام با رولوه با زبان روزه این مردرا کشت ! وداغ حسرت بردل تمام غیرتمندان و صاحبان وجدان گذاشت ! ! وهمهٔ اهل شهررا ماتم زده وسوکوار کرد ! قاتل نیز در زاویهٔ حضرت معصوم زاده متحصن است وجمعی مردمان گمراه که آن مکان مقدس را سرمایهٔ کسب وشغل معیشت خود قرار داده اند وهر جانی ومقصری را که بر طبق قانون الهی باید بمجزا وقصاص برسند برای جلب انتفاع در آنجا پناه میدهند اورا حفظ کرده اند ! وبا اینکه از تمام علماً احکام قصاص قاتل صادر شده بستگان وکماشتگان مشیرالممالک مسلح از او حمایت میکنند و مانع اجرای امر الهیند ! ! و بجهت مشروطه خواهی وحمایت فوق العادهٔ که این شهید مظلوم از مجلس مقدس شوری داشت یکی از شعرا در ماده تاریخ فوتش اینطور میسراید ﴿ محب مجلس ملی به یزد کشت شهید ۱۳۲۵ ﴾

از تغییر حکومت ونفوذمفسدین که همواره برای پیشرفت مقاصد سخیفهٔ خود آتش فتنه را دامن میزنند اگر بزودی اولیای دولت توجهی به یزد ننمایند اهالی آنجا عموماً وزردشتیان بیچاره خصوصاً دچار مخاطرات عظیمه خواهند شد . (امضای چهل و نه نفر)

﴿ جواب تلگرام نمره ۲۵ حجة الاسلام ﴾
﴿ کرمان از طرف جناب مستطاب بحر ﴾
﴿ العلوم وکیل علماً کرمان ۱۲ ﴾
﴿ رمضان ۱۳۲۵ ﴾

محضر انور حضرت حجة الاسلام دامت برکاته العالیه . از زیارت تلگرام مطاع نهایت حیرت حاصل شد زیرا که برائت ساحت قدس آنحضرت از اغراض و امراض محقق . ولی اعتذار این جنایات عظیمه با این اعذار سقیمه ابداً صحیح نیست چرا که نص صریح (لو ان اهل السموات السبع والارضین السبع اشترکو فی دم حرام لا کبهم الله جمیعاً فی النار) لسان عباذ را مقطوع وحدیث صحیح (ان عاقر ناقه صالح ما کان الارجلا واحدا فلما عموه بالرضا عمهم الله بالبلاءِ) سبیل متعذرین را ممنوع میفرماید ، عبارت اخیره که میفرمائید وقتیکه بنا باشد رجاله با حربه هجوم بارگ بیاورند تکلیف ایالت بیچاره چیست موجب مزید حیرت گردید چرا که با استحکام برج و باروی ارگ کرمان بمجرد بستن دروازه ارگ دیگر برای احدی امکان ورود ودخول بان حصن حصین نبود در این صورت چه احتیاج باستقبال رعیت گرسنهٔ برهنه وشلیک در آنها کردن وجمعی بی گناه را بدون جهت کشتن ، وجماعتی را مجروح کردن . بعینه همین عنوان در مجلس مقدس شد جناب رئیس با تمام وکلاً عظام متفق الکلمه جواب دادند این ادعای حکومت که عمل او دفاعی بوده وقتی مسموع است که رعیت هجوم آورده بخانه

ومسکن حکومت ریخته باشند ، یا اینکه بعضی ازاین مقتولین از اجزاء حکومت باشند ، در صورتیکه اجزاء حکومت در خارج ارک توی رعیت شلیک کرده باشند جمعی را کشته جماعتی را مجروح کرده باشند و ابداً احدی ازاجزاء ایالت مقتول ومجروح نشده باشد ادعای دفاع بکلی از آنها مسموع نیست مجملا از تصدیقات صریحهٔ سفرای خارجه و امنای داخله بی تقصیری رعیت و شرارت ایالت در مجلس مقدس ثابت ومحقق گردید تمام ، حماة واعوان ایالات حتی علمای اعلام ووکلاء عظام متهم باخذرشوه و غرض شدند ودر منابر ومساجد و انجمن ها و مجامع صریحاً واعظین وناطقین سب ولعن ظالمین وقاتلین وطرد وطعن برحماة ومعاونین آنها نمودند ، واز انجمن های سریهٔ طهران هم صریحاً توعید قتل وکلاء کرمان را کردند ، بنده در مقام ارادت ابداً مصلحت آن حضرت را درحمایت نمیدانم ، اگر در سلطنت مستبده کسی اقدام بچنین خیانتی کرده بود تا قیامت خلاصی نداشت در سلطنت مشروطه که خیلی امر عظیم وکار مشکل است چرا که مدتی قبل که یکی از نوکر های سلطنت که در حضور همایونی آقای خود را کشته بود وفوراً بامر همایونی قصاص شد هنوز وکلای مجلس وجراید داخله وخارجه دست ازایراد واعتراض براین قتل و قصاص بر نداشته اند که چرا قبل از محاکمه و استنطاق قصاص فرموده اند در صورتیکه باشخص سلطنت اینقسم رفتار وگفتار و ایراد واعتراض کنند دیگرچطور ازمجازات چندین خون ناحق درمی گذرند بنده که تا بحال سکوت وجلو گیری کرده ولی من بعد قوه ندارم چرا که جان من درخطراست ، تمام هستی و زندگانی من بیچاره روی وکالت علماء کرمان بدون یکذره فایده ومنفعت بباد فنا رفت ، حالا دیگر نوبت جانم رسیده که آنهم روی وکالت وحمایت ایالت کرمان برود خسر الدنیا والاخره ذالك هوالخسران المبین

(خادم ملت مهدی بحرالعلوم کرمانی)

حق شناسی

کمتر کسی است که درپایتخت یا سایر ایالات ایران شمهٔ از شرح شجاعت وغیرت وجوانمردی سرکار والا عزیزالله میرزا معروف بآقا عزیز را نشنیده باشد ، وهمه میدانند که سوء آثار دورهٔ استبداد منابر آنکه طبعاً با رشادت وشجاعت وهرصفت حسنهٔ دیگر مباینت دارد این مرد غیرت مند را نیز مانند همهٔ شجاعان و جوان مردان دیگر وطن دچار هزاران مصائب ورزایا کرد . و بالاتر از همه آنکه دستهای رسای این جوانمرد غیور چنانکه همه شنیده اند درسر غیرت وجوانمردی مقطوع شد ، بااین همه مظلومیت فاحش که هر مردکاری را باید از کار بیندازد باز این شخص با غیرت از پیروی صفات حمیده و اعانت مظلومین و ملهوفین در همان دورهٔ استبداد نیز دست نکشید . ودر دورهٔ آزادی هم چنانکه براحدی پوشیده نیست لشکر های شکستهٔ استبداد درهر موقع که خواستند اظهار حیات و تجدید قوا کنند بوسائل عدیده و مبالغ گزاف در صدد همدست کردن این مرد غیرتمند وطن دوست برآمدند و او بواسطهٔ همان صفات حسنه از همهٔ آن عطایای ننگ آمیز گذشت و پا از دائرهٔ انسان پرستی بیرون نگذاشت و بگمان ما تکلیف وجدانی ما روز نامه نگاران آن بود که بجای آنکه همه روزه از فلان خائن تمجید کنیم و فلان مستبد را در ردیف اولیاء قلم بدهیم اقلا گاهی هم از مزایای این مرد و اخلاق حسنهٔ اوذکری کرده باشیم ، اینك ما بتلافی مافات از طرف هم قلمهای محترم و هم قدم خودمان از این فداکاریها تشکر گفته و ضمناً میگوئیم بنابر اطمینانیکه ما باقوال این شخص محترم داریم نواب والا امیر اعظم درمسئلهٔ مجازات جناب افصح المتکلمین و آن چند نفر دیگر مشتبه شده اند و این برای انسان که بنا بر معروف محل سهو ونسیانست همه وقت امکان اتفاق دردارد ، و بازبعقیدهٔ شاهزادهٔ مزبورشخص امیراعظم با اساس مشروطیت موافق بوده و میباشند منتها چیزی که هست ما باید خاطر ایشان را متذکر کنیم که چوب زدن علما و سادات و روزنامه نگاران دردورهٔ استبداد هم کار کوچکی نبوده تا چه رسد بحالا که موافق قوانین اساسی مجازات عموماً بعد از محاکمات دقیقه و رسیدگیهای منصفانه است وپس از ثبوت تقصیر هم مجازات چوب زدن یادگار دورهٔ سلطنت مغولها نیست . و هیچ قانون و شریعتی چوب زدن را تصویب نمیکند و بعد از همهٔ اینها ما از امیر اعظم خواهش

می کنیم که موافق حسن ظنی که شاهزادهٔ مزبور در حق ایشان دارند خودشان بتلافی مافات پرداخته واسباب رفاهیت و آسودگی این چند نفررا بنحو اکمل در دورهٔ حکومت خودشان فراهم نمایند

﴿ مکتوب فارس ۱۵ رمضان ۱۳۲۵ ﴾

تمام صیفی دهات (کربال) که مقدار دویست هزار من شلتوك بود وصد هزار من آن عاید من میشد وده‌هزار تومان قیمت داشت ایل عرب برد ، در غرهٔ ماه که آقایان (پسران قوام) وارد (بند امیر) شدند حکم به ایل بهارلو (عملهٔ نوفلی) نموده وپنج قریه دیهات را که رحمت‌آباد ، فرح آباد ، ملك آباد ، صید آباد اسمعیل آباداست حتی الوتد فی الجدار باقی نگذاردند بیشتر ازصدو پنجاه هزار تومان گاو گوسفند ، مس ، پوشن وپول بردند ، تمام قلاع این دیهات را باخانه های برزگران آتش زدند ! وپنجنفررا کشته و جسدشان را سوزانیدند ! وچند طفل مفقود الاثر شد ! وبدن دونفر زن را برای ابراز پول داغ کردند ! هزار وپانصد نفر زن و مرد این دیهات الان در کربال گدائی میکنند ! ! مثنوی وصیفی (مرودشت) بکلی ازمیان رفت ! از (فالانیك) هم خبر رسیده که دوهزار وپانصد رأس گوسفند آنجارا (ایل نفر) برده‌اند ! !

میگویند سوار برای غارت (فسا) و (سروستان) وقطع اشجار قریهٔ (بادنجان) هم فرستاده اند ! !

این کارهای بعد از قسم یاد نمودن در مجلس مقدس شورای ملی است !

چرند پرند

های های های ! ! ! من خودم میدانم که الان همهٔ مشترکین دخو چشم انتظارند به بینند دخو بر حسب وعدهٔ نمرهٔ پیش با باقیماندهٔ عملهٔ خلوت چه طور رفتار خواهد کرد . یقیناً حالاهمه گوش بزنگند به فهمند دخو چه جور از خجالت جانشین های بیری خان بیرون می آید .

البته باید هم چشم انتظار باشند ، باید هم گوش بزنگ باشند . چرا نباشند ؟ دیگر از دخو دیوانه تر کجا گیرشان می افتد . از دخو بی شعور تر از کجا پیدا می کنند که با ماشاءالله و بارك الله و آفرین باد باستینش بکنند هندوانه زیر بغلش بدهند، و مثل خروس جنگی بیندازندش به جان بنده‌های مظلوم بی گناه خدا ، ووقتی هم که خدای نکرده ، زبانم لال ، هفت قرآن درمیان ، گوش شیطان کر ، الهی که دیگر همچو روزهاراخدا نیارد دخو زیر دگنك آقایان افتاد بروند دور بایستند و بحماقت دخو بخندند .

به به به به ! آفرین باین عقل و هوش ، مرحبا باین فهم و ادراك ، دیگر بهتر از این چیست ، گمان نمیکنم هیچوقت آن دخوی قدیمی هم باین احمقی بوده .

نه بمرگ خودم این دیگر نخواهد شد . این دیگر برای همه آرزوست که یکدفعهٔ دیگر باز دخورا روبند کنند ومثل دیوانه‌ها بمیدان انداخته بچه‌ها دست بزنند وبزرگها هر هر هر بخندند . بعدازاین خواهید دید که اگر دنیا را آب ببرد دخو را خواب خواهد برد . من چه خرم بکلی خوابیده که بردارم بنویسم وزرای ما تا (ارگانی زاسیون) ادارات خودشان را مکمل نکنند مشروطهٔ ما با یك پف خراب میشود ، من چکار دارم که بگویم انجمنها واجتماعات مشروعه را هر کس جلو گیری بکند معنیش این است که مجلس شوری باید تعطیل شود ، مگر پشت گوشم داغ لازم دارد که بر دارم بنویسم علت تکمیل نکردن عدهٔ وکلای مجلس این است که نبادا خدای نکرده چهار تا آدم بیغرض داخل مجلس بشود و پارتی بی غرضها قوت بگیرد . مگر من از آبروی خودم نمی ترسم که بردارم بنویسم و اعظین صحن حضرت معصومه بدستور العمل متولی باشی بالای منبر داد میزنند (با مشروطه طلب محشور نشوی صلوات دویم را بلند تر بفرست) مگر من از زندگی خودم سیر شده‌ام که بنویسم والله بالله مجازات دوازده قتل نفس محترمی که بدست طفل هیجده سالهٔ آقام فرمانفرما درمیدان کرمانشد درردیف مجازات پسر رحیم خان و اقبال السلطنه و عطف باسترداد اسرای قوچان خواهد شد .

اینها را من چرا بنویسم · هر چه تا حالا نوشتم برای خودم و هفتاد پشتم کافی و دیگر بس است · اینها را همان روزنامهٔ که تازه از سفارتهای خارجه‌ماهانه بگیر است چشمش چهار تا بشود بنویسد · گذشته از همهٔ اینها من همین تازگی ها مسئله اش را هم در یك مسجد پیش یکی ازشا گردهای آقا شیخ ابوالقاسم‌درست کردم · گفت غیبت از گوشت سك حرام تر است یعنی مثلاً اگر کسی بگوید که کار جناب امیر بهادر جنگ بجائی رسیده که حالا دو نفر خطیب درجهٔ اول مملکت مارا میخواهد بعدلیه بکشد : مثل این است که‌از گوشت مثلاً بی ادبی میشود سك قورمه سبزی درست کرده باشد · بعد خواستم مسئلهٔ رشوه را هم همانجا توی مسجد از شا گرد آقا شیخ بپرسم قدری به اینطرف آنطرف نگاه کرده گفت آدمهای آقا دارند می آیند اینجا خوب نیست برو برو می آیم بیرون مسجد میگویم ·

بله· من دیگر محال است یکدفعهٔ دیگر از این‌حرفها بنویسم یا خودم را داخل در این کارها بکنم چرا ؟ برای اینکه آدم آنوقت مثل پارهٔ اهل ریا خسرالدنیا والاخره میشود ·

چرا باز بطور درد دل باشد چه ضرر دارد · آدم مطلبش را هر چه هم که بد باشد وقتی بطور درد دل بگوید اسباب رنجش ومایهٔ گله وگله گذاری نخواهدشد ·

بله من دراین‌نمره میخواهم قدری با جناب شاپشال خان درد دل بکنم · درد دل که عیب و عار نیست · درد دل که بسر من‌نو نشده · آدم‌تادرد دل نکند غم وغصه هایش‌رفع نمیشود · درددل خوب چیزی‌است · آدم همان طور که وقتی دلش درد میگیرد تا دوا نخورد دلش خوب نخواهد شد · همین طور هم آدمیکه غصه داشته‌باشد تا درد دل نکند سر دلش سبك نمیشود ·

بله درد دل عیب و عاربیست · همهٔ بزرگان‌هم‌وقتی غصه دار میشوند درد دل میکنند · همانطور که مثلاً حضرت پرنس ارفع‌الدوله هر وقت از آسودگی سر حد ایران و عثمانی غصه‌دار میشود با بعضی از رجال باب عالی درد دل میکنند · همانطور که پارهٔ علمای ما هم وقتی دلشان از درد پر میشود با بعضی از سفرا درددل می کنند · همانطور که حضرت والا نایب‌السلطنه هر وقت اوقاتشان تلخ میشود با ایادی‌امر درددل میکنند ·

من هم حالا میخواهم با جناب شاپشال خان دو کلمه درد دل بکنم · اما باز میترسم که اسباب گله گذاری بشود · بازمی‌ترسم‌خدای نکرده‌دشمنهای‌من از توی همین درددل‌هم یك‌حرفی‌دربیارند ، می ترسم این درد دل مرا بدجوری برای شاپشال خان ترجمه بکنند · ازشما می ترسم ازخیلی چیزهای دیگر هم هست که‌باز می‌ترسم · چه صلاح میدانید هیچ درد دل نکنم ؟ هان ؟ چطوراست ؟ بله ؟ شتر دیدی‌ندیدی ؟ بله نمی کنیم · اما آنوقت از جای دیگرش میترسم · می‌ترسم سرو همسر بگویند دخو با همهٔ شارت و شورتش ترسید ·

خوب علی‌الله بقول حاجی هـای قار باز خودمان (هرکی ترسید مرد) اینهم بالای همه اما منتها با ادب صحبت میکنیم · وپر پرت پلا نمیگوئیم ·

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم جناب شاپشال خان پیش از هرچیز من چند سؤال ازشما میکنم · یعنی چیزهائی‌است که من شنیده‌ام و باور کرده‌ام حالا مرگ من هرکدام را دیدید اینطور نیست فوراً رد کنید ·

اولاً من شنیده‌ام جنابعـالی مدرسهٔ عـلوم شرقی پطرز بورغ را تمام کرده‌اید یعنی جنابعالی درآن مدرسه علوم رسوم آداب اخلاق ومذهب ما مشرق زمینها را تحصیل فرموده اید · این طور هست یاخیر ؟

ثانیاً بمن‌گفته اند که شما هشت نه سـال در تبریز وطهران در میان مسلمانها زندگی کرده‌اید یعنی مثلاً علومی را کـه در آن مدرسه خوانده بودید بواسطهٔ معاشرت باماها در مقام عمل درآورده اید ؟

ثالثاً من شنیده‌ام سرو کارشما درنمدت بااولین درجه بزرگان‌مملکت ما بوده ·

رابعاً من شنیده‌ام شما میل دارید که محبت ووداد دولتین علیتین ایران وروس همیشه موافق آرزوی‌همهٔ ماهـا بر قرار بماند ·

خامساً من یقین دارم که شما قمه زدنها وخود کشیها یعنی تعصبهای مذهبی‌مارادرتبریزوطهران خوب دیده‌اید ·

سادساً من‌مطمئنم که‌شماحکایت (گری باید اوف) سفیر دولت روس را در طهران و آن‌القاء بغضا و شقاق بی

جهت که دوستی دولتین علیتین را موقتاً از میان بردمیدانید وباز میدانید که پایهٔ آن ظاهراً بر همین تعصب مذهبی ما بود ، سابقاً بر من معلوم است بواسطهٔ همان تحصیلات سابقه و معاشرتهای لاحقهٔ خودتان درینمدت خوب فهمیده اید که از تمام شب های دنیا موافق قرآن ما فقط شب قدر محترم است و آن شب هم ما بین سه شب ماه رمضان مشکوك است .

ثانیاً من شنیده ام وخودتان هم گویا انکار نداشته باشید که موسوی مذهب و تبعهٔ دولت فخیمه روس میباشید .

ثالثاً موافق قوانین حقوق بین الملل مسبوقید که احترام شعایر دینی هرملت برای تبعهٔ خارجه تا چه حد لزوم است .

حالا بعد از همهٔ این اطلاعات که دارید بعد از اینکه شما باید حامی اتحاددولتین علیتین باشید ، بعد ازاینکه مذهب شما موسوی است . بعد از آنکه تاریخ (گری باید اوف) را هم خوانده اید در صورتیکه شب بیست و سوم ماه رمضان یعنی در شب قدر اسلامی وقتی که شما در اولین مسجد پای تخت شیعه یعنی مسجد سپهسالار وارد میشوید و بورود هم اکتفا نکرده چند ساعت هم توقف میفرمائید آیا این کار شما را بچه حمل بایدکرد ؟ آیاباید گفت که شمامیخواستید موجب یك فساد عمدهٔ بشویدیاخیر ؟ ! آیا بایدگفت کهشما میخواستید در دوستی و اتحاد ابدی ایران و روس خللی بیندازید یانه ؟ آیا باید گفت که شما موافق اسلام و قانون دولت فخیمه روس محکوم بمجازاتید یانباید گفت ؟ آی جناب شاپشال خان به پیرم محمد ص به دین هر دومان قسم است که دخو آنقدر (فاناتیك) ومتعصب نیست . وشاید خودت هم صدای تکفیر های صوراسرافیل را شنیدهٔ ، اما همه کس که دخو نمیشود ، همه کس نخواهد گفت شاید در صدر اسلام اهل کتاب پاك بوده اند و حالا احوط اجتناب است ، همه کس نخواهد گفت آنجا که شما تشریف داشتید صحن مدرسه است نه مسجد شاید آن شب دخو یایك مسلمان دیگر تورا بهمدینهاش معرفی میکرد ، آیا فورا غوغا وانقلاب میشد یانمیشد ؛ آیا خدای نکرده جان شما در معرض تلف بود یانبود ؟ آیا این کار اقلا موقتاً موجب القاء عداوت مابین دولتین علیتین میشد یا نمیشد ،

من این حرفهارا بشما نمیگویم بدولتین ایران وروس عرض میکنیم که موافق قواعد حقوق بین الملل به بینند تکلیف چنین آدمی چیست ؟ وبچه نحو باچنین شخصی باید رفتار کرد ، مسئلهٔ پیشتاب هم که جای خود دارد ودر صورت صحت میدانید که مایهٔ چقدر تنفر ایرانیها از همسایگان محبوب خود شده است .

باری مقصود درد دل بود اگر پیش خودمان بماند وجائی درز نکند عرض میکنم که شما لابد همهٔ این مطالب را میدانستید وبهمهٔ این مراتب مسبوق بودید ، اما ماها وقتی بچه بودیم یك بازی در می آوردیم و یك شعر یانثری هم داشتیم میخواندیم حالا اگر اجازه بفرمائید همان شعررا عرض کنم ومقاله را بدعای وجود مبارك ختم نمایم .

رفتم شهر کورا . دیدم همه کور . منهم کور .

والسلام

اعلان

انجمن مدرسهٔ الیانس فرانسه بجهة اشخاصیکه روز وقت تحصیل زبان فرانسه ندارند دورهٔ تدریسی برای تکمیل درس فرانسه شبانه قرار داده است وهمه شب غیراز شبهای جمعه ویکشنبه منعقد میشود هرکس طالب داخل شدن دراین طبقه است ازمسیو ونربوزمدیر مدرسه ترتیب ورود مدرسه را تحقیق نماید .

اعلان

برای معالجهٔ مرض سوزاك بتازگی دوای مجربی در فرنگستان پیدا کرده اند که در دواخانهای نظامی و نرمال هم موجود است دستور العمل استعمال آنرا ازمطب جناب احیاء الملك (خیابان وزیر مخصوص) بخواهند .

اعلام

از تمام مشترکین محترم طهران وسایر بلاد داخله وخارجه که بمیل ورغبت باعدم اجبار قبول اشتراك هفتگی صور اسرافیل را نموده اند متمنی است که وجه ابونه سالیانه را به موزعین ووکلای عظام اداره بپردازند وگرنه قیمت نوزده شمارهٔ دریافتی را پرداخته و بعد از این نمرات آتیه بجهة آنان ارسال نشود .

طهران ، در مطبعه پارسیان بطبع رسید

﴿ سال اول ﴾

(صفحه ۱) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَاهُم مِنَ الاَجدَاثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ) (شماره ۲۰)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران محله امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

بیرونکاونده میرزا علی اکبر خان قزوینی

یوم شنبه ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا اَنسَابَ بَینَهُم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

یا کتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد ،

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ اخطار ﴾

عدم انتشار اوراق هفتگی صور اسرافیل را گویا همهٔ مشترکین محترم ما از دور و نزدیك دانسته‌اند بواسطهٔ هیجان و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یکماه قاطبهٔ ملت را در ساحت مقدس مجلس شوری شب و روز بخدمات لازمه مشغول داشت .

علت دیگر نیز تاراج شدن وشکستن در و پنجرهٔ اداره و تغییر مکان و تهیهٔ اسباب کار بود ، ولی با ضرر و خسارتی که وارد آمده بصاحبان اشتراك همان طوریکه در شمارهٔ شانزدهم اخطار شد مجدداً نیز اعلام میشود که چهل و هشت نمرهٔ را که قول صریح داده‌ایم و دورهٔ کامل یکسال است بخواست خدا منتشر مینمائیم و نقض عهد نمیکنیم

چنانکه در شمارهٔ هیجدهم گفتیم « خلل در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل تا بالغ ملت ایران منافیت دارد » این مطلب بی مأخذ وخالی از حقیقت نیست ، و این دعوی مبالغه و خیال شاعرانه نبود چنانچه چند روز نگذشت که همه کس فداکاری و هیجان های عمومی فرزندان ایران را از ساحل بحر خضر تا کنار خلیج فارس ، و از حدود آذربایجان الی سرحد بلوچستان بحس و عیان مشاهده کردند ، و خونهای پاك اولادان خلف کیخسرو و دارای نخست را همه دیدند که چطور بجوش آمد و از شدت دوران در عروق و شرائین آنان نمی گنجید ، و دیدند کرورها ایرانی یکدل و یکزبان بجهت حفظ حقوق و آزادی خویش چگونه اقدامات غیورانه بروز دادند ، و در میدان جان بازی قدمهای مردانه گذاشته و در نگاهداری شرف و افتخار خود و مخالفتی که با قانون اساسی شده بود با حرارتهای سوزان بچه اشتغال حاضر شده و سر از پا نشناختند .

آنهائیکه بتاریخ ایران نظری دارند میدانند که نیاکان ابنای همین آزاده مردان بودند که از مشاهیر ملل عالم شمرده میشوند و هزار ها سال در دنیا باقبال و سعادت

زندگی کردند ، واین گمگشتهٔ خودرا که اینک میخواهند باز دریابند برای آنان تازگی ندارد .

بشهادت تاریخ دنیا دوره‌های کامروائی و تمدن را ایرانیان بکرات دیده و هیچوقت مثل بعضی از ملل دیگر تن بذلت و خواری نداده اند .

ایرانیان بودند که در سایهٔ درفش کاوهٔ پاك سرشت پادشاهی هزارسالهٔ ضحاکیان را بیکحمله منقرض کردند .

ایرانیان بودند که در زمان شاهنشاهی کورس کبیر (۵۶۰ قبل از میلاد) ممالك وسیعهٔ (مدی) و (لیدی) و (بابل) وآسیای وسطی را باج گذار خود نمودند .

ایرانیان بودند که در عصر (کامبیز) سلطنت چهار هزارو پانصد سالهٔ فراعنهٔ مصر را متصرف شدند .

ایرانیان بودند که با داریوش اول قوانین متقنه ایجاد کردند و بر عمدهٔ معمورهٔ دنیای آنوقت بعدالت حکمرانی داشتند .

ایرانیان بودند که در ایام پادشاهان اشکانی و ساسانی جلوتجاوزات امپراطورهای بزرك وملت‌نامی قاهر (رم) را باکمانهای بلند وشمشیر های برنده گرفته ونگذاشتند آن دولت فاتح قدمی بخاك ایران بگذارد .

ایرانیان بودند که در دورهٔ شهریاری ملك شاه سلجوقی وسلطان‌سنجر ازحلب تاکاشغر رامالك شدند ، باز ایرانیان بودند که درهمین اواخر در زیر پرچم نادر شاه افشار یا ملك الملوك مشرق بسرعت برق صاحب آن همه‌فتوحات نمایان گردیدند .

بواسطهٔ همین مزایای تاریخی و فتوحات مشهور که اسناد شرافت و قباله های نجابت آنهاست طبقات‌مختلفه دسته بدسته در همین اوقات که اساس مشروطیت را میخواستند متزلزل کنند باهم عالیه و امتحانات متعالیه معرفی شدند که جریدهٔ روزگار اعمال و افعال آنان را تا روزیکه نوع بشر حیوة دارند سطر بسطر بطالبان نشان میدهد . و دفتر ایام جزء بجزء کار های همکان‌را در سینهٔ خویش تادامنهٔ قیامت نگاه میدارد .

دراین جنبش غیورانه بیشتر تشکر ما از سلسلهٔ جلیلهٔ حجج اسلام و علمای عظام کثرالله امثالهم است که از عتبات عالیات وسایر ممالك ایران نیات حسنهٔ ملت‌خواهانه خود را تلگرافاً بمرکز مخابره‌فرمودند ، وحجج‌اسلام و سایر علمای کرام طهران هم که قبل از مشروطه شدن دولت تاالحال دراین مرحله پیشقدم بوده و رنج خود و راحت دیگران را خواسته‌اند لمحهٔ غفلت روا نداشته و آنچه که لازمهٔ سعی بشری است ازقوه بفعل آوردند ، و اینهمه از دور و نزدیك بوسائل و طرق عدیده در معاونت و همراهی مشروطه طلبان و ضدیت با مخالفان عدل‌و داد بجد وجهد تمام از آنچه که صلاح حال مملکت است فروگذار نکردند ، ومفاد حدیث شریفهٔ (مداد العلماء افضل من دماء الشهداء) وخبر (علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل) بروشنی آفتاب بنظر خویش و بیگانه آشکار گردید .

باز برای اینکه گمراهان بیمغز و ابلهان پست فطرت از دنیا بیخبر را بدوستی بیاگاهانیم با فریاد بلند که صدای آن بگوش آنها برسد میگوئیم ، این پیش آمد ایران خواست ایزدی است ، واین کوکب سیار یعنی کرهٔ زمین قوس نزول خودرا بپیموده وچندی است قوس صعود را می‌پیماید و وطن ما نیز بحکم طبیعت میخواهد مواجه با خورشید عالمتاب تمدن شود ، اگر عقول سلیمهٔ عقلای عالم ، افکار صاحبان آراء صائبه ، جلادت قشونهای منظم و تدابیر سرداران نامی عالم بخواهد این وضع جدیدرا بهم بزند صورت امکان نخواهد داشت زیرا که این اصلاح امورحتمی است واین ترقی واقبال برای ایرانیان موهبتی است آسمانی .

اگر بر فرض‌محال یك‌فاجعهٔ ناگهانی همهٔ اولادان ارشد ایران رانیست ونابود کنند فقط یکنفرهم که باقی بماند همان یك تن بحکم حقانیت یکه و تنها مساوات‌وحریت و تکمیل معنی مشروطیت را دراین مرز وبوم به منصهٔ شهود می‌آورد تا چه رسد با آنکه بحکم اغلبیت سی‌کرور نفوس که رشادت و جوانمردی واصلاح طلبی را ازاجداد خویش ارث دارند و مهیج و محرکشان رفتاروکردار پیشینیانشان است برای تغییر وضع واصلاح امور با خونهای خودجبههٔ جان نثاری مهیا شده و دیگر بیش ازین تاب مذلت و پستی را ندارند . و همه هم آواز میگویند ، حال در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل تا بالغ ملت ایران مباینت دارد .

توضیح واضحاتیکه تاکنون در ایران بخیال آن نیستند !

البته برهمه کس واضح ومبرهن است که دراین اواخر تمام مردم از خواب غفلت بیدار و ملتفت شده اند که وضع قدیم مملکت یعنی عدم صرف آزادی شخصی ، یعنی رواج بازار استبداد ، یعنی دزدی آشکار ، یعنی ظلم فاحش ، یعنی چشم از شرف پوشیدن واز رتبهٔ انسانیت پائین آمدن ، یعنی برای پول هرکاری‌را متقبل شدن ، و بواسطهٔ پول عرض و ناموس و وطن و تمام آن چیز هائی‌را که انسان برای آنها زندگانی میکند فروختن . یعنی بی علمی ، یعنی کوری ، یعنی کری ، یعنی حماقت ، یعنی نفهمی‌صرف ، یعنی قرض . . . . مضر طبیعت مملکت است و ایران را بحال امروز در آورده است !

مسلم است همینکه کسی ملتفت ضرری شد باید در فکر علاج و چارهٔ رفع آن ضرر بر آید !

آیا ما در این باب چه کرده ایم ؟ بلی به کار بزرگی اقدام کرده‌ایم که هنوز باز نمیگذارند کاری بکنیم ! آن کار بزرگ کدام است ؟ آن کار بزرگ گسیختن‌زنجیر عبودیت ورقیت افراد ملت و داخل کردن آنهارا از برای آزادی بجرگهٔ انسانیت است ! آن کار بزرگ بنای اساس مشروطیت وکندن ریشهٔ استبداد است ! محققاً وقتی که دیگر هیچ‌کس نتوانست بملت بمیل شخصی تحکم کند وحق امر و نهی را داشته باشد آن ملت آزاد است ، آن ملت زمام‌ها و پیشوا ومقنن و تکلیف معلوم کن میخواهد ، چرا ؟ زیرا که آزادی هرفردی از افراد مملکت باید بدرجهٔ باشد که آن آزادی باعث سلب آزادی و اسباب صدمهٔ نوع او نشود ، اما درجهٔ آن آزادی را نه سلطان ، نه وزیر ، نه وکیل ، نه‌قاضی هیچ کس بجز قوهٔ مقننه حق معلوم کردن ندارد ؟!

پس آن پیشوای سی کرور نفوس که نه با کسی خصومت ونه بالاحدی خصوصیت دارد وبدون رودربایستی هر که را قابل رتبه ومقام وهرکسرا لایق وشایستهٔ تنبیه وسیاست است پاداش و کیفر میدهد همان قانون است !

پس (پارلمان) هر مملکتی کارخانهٔ ایجاد قوانین آن مملکت وناظر اعمال قوهٔ مجریه آن دولت است ، اما بدیهی‌است که ، قانون ، یعنی چند جمله عبارت برروی کاغذ خودش بخودی خود نمیتواند مجرا شود والبته یک‌قوهٔ مجریهٔ‌مخصوصی لازم‌دارد ، عاملین قوهٔ مجریهٔ هر مملکتی کیها هستند ؟ عاملین قوهٔ مجریهٔ کابینه یا هیئت وزراست که برای سهولت کارهر کدام یک‌شعبهٔ قوهٔ مجریهٔ مملکت را در دست داشته مسئولیت آن‌را قبول کرده‌اند ، قوهٔ مجریه چیست ؟ فشار واقتدار ملی‌است که بدولت داده میشود یعنی قوهٔ مجریه یا فشار هر مملکتی باید از هرفردی ازافراد آن مملکت زیادتر باشد تاباحدی اجازه ندهد که ازجادهٔ قانونی خود تخلف کند ، واستعدادهایرا داشته باشد که بقوهٔ قهریه هر کسیرا سر جای خود بنشاند تا اینکه حقوق و آزادی افراد ملت محفوظ باشد ، فشار حقیقی هرمملکتی چیست ؟ قشون‌است ! قشون کیست وتکلیف وحقوق این سلسله درهرمملکتی چیست ؟ قشون چنانچه ذکرشد قوهٔ مجریه مملکت‌است ! قشون پاسبان حقوق داخله از تخطیات خارجه وضامن نظم داخله‌است ! قشون حافظ ناموس ملت‌است ! قشون حارس امنیت و آزادی مردم است ! قشون فدائی وطن است !خلاصه قشون پایهٔ هستی‌هر مملکت است ! پس سربازتکالیف بزرگ دارد ؟ بلی ! هرکسی‌سرباز نمیتواند بشود ! سرباز باید از تمام ملت منتخب‌شود وبهترین اشخاص‌هرملتی‌باید بشرافت‌سرباز بودن‌نایل‌شود . سرباز شیر دل مملکت است ! سرباز فرزند رشید وطن‌است ! سرباز نمایندهٔ شجاعت وقوهٔ ملیت ملت است ! سرباز سرباز ملت است ! درعوض اینخدمات بزرگ سرباز محترم‌است ، سرباز شرف دارد ، سرباز عزیز‌است ، سرباز مواجب کافی‌دارد . سربازازپول ملت منزل راحت دارد ، سرباز از پول برادران خود لباسهای قشنگ تمیز وتازه دارد . سرباز غذای لذیذ دارد ، سرباز اسلحهٔ خوب دارد ، سرباز نوکر شخصی کسی نیست ! حق سرباز را کسی نمیخورد ! سرباز فعلگی نمیکند ! سرباز مزدوری نمیکند ! میرپنج که سرباز است قلیان نمی‌آورد ! سرتیپ که سربازاست مهتری نمیکند ! سرباز افتخار داردکه متعلق بخانوادهٔ محترم نظام است !

خوب است نظری بتاریخ افکنید ودرحال گذشتگان غوری فرمائید ، مگر عظمت اسلام بواسطهٔ شمشیر نبود ؟ مگر اقتدار یونان و (رم) بواسطهٔ قشون نبود ؟ مگر قوت ایران قدیم بواسطهٔ قشون نبود ؟ مگر بنا وهیبتی وعظمت و افتخار دولت آلمان بواسطهٔ قشون نیست ؟ اگر ژاپن قشون نمیداشت داخل درجرگهٔ دول معظمه میشد واز منافع تجارتی وثروت (منچوری) و (ساخالین) بهره میبرد ؟ ودولت معظمی‌را مثل روسیه میتوانست مغلوب کند وحقوق خودرا حفظ نماید و جلو دست درازیهای رقیب‌را بگیرد ؟

اگر طرف مقابل قشون مرتبی میداشت آبروی فتوحات قرون گذشته را باین آسانی ازدست میداد ؟ ایا اگر ما هم قشون میداشتیم دولت عثمانی سرحد مارا متصرف میشد ؟ ! آیا همسایه‌گان ما جرأت . . . مارا داشتند . . . . . ؟ ! !

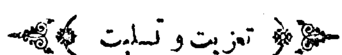
پس معلوم می‌شودکه بی سرباز قوهٔ مجریه حقیقی نیست ، پس امنیت نیست ، قانون نیست ، مشروطیت نیست ، آزادی نیست . . . هیچ چیز نیست !

خوب ! درهمچه مسئله مهمی ملت ، وکلا ، وزراء ، امر او تمام اشخاصیکه رشتهٔ حیات مملکت در دست آنهاست چه‌کرده اند ؟ هیچ ! روز نامه جات ما که حفظ حقوق مشروطیت و ناضر اعمال افراد ملت وآئینهٔ عقیده نمای مردم هستند دراین باب چه نوشته اند و چه یاد آوری کرده اند ؟ هیچ ! چرا هیچ ؟! زیرا که بعضی نمیدانند وبرخی نمیخواهند ! بعضی خیال میکنند که ما قشون داریم ، چه اشتباه بزرگی ! چه خبط عظیمی ! مجدداً تصریح میکنیم که فعله سرباز نمیشود ! گدا سرباز نمیشود ! دلاك سرباز نمیشود دزد سرباز نمیشود ! خائن سرباز نمیشود ! آدم بیشرف سرباز نمیشود ! پیره مرد هفتاد ساله سرباز نمیشود ! بی مجازات وبدون نظم ونسق سرباز نمی‌شود ! بی علم سرباز نمیشود ! چماق تفنگ نمیشود ! . . . . . باین ترتیب پس درایران سرباز نداریم وفقط ازروی بودجه فعله ومستخدم خانه میگیریم ! میگویند که ایران پول ندارد و نمیتواند متحمل مخارج قشون شود ! تندی نفرمائید و بی ملاحظه سخن مگوئید تاقدری از روی قاعده حرف بزنیم ! عایدی امروزهٔ ایران باتمام خرابی هائی که دارد و دزدی هائیکه هنوز رفع نشده است وبه‌این زودیها رفع نخواهد شد بیست وپنج کرور تومان‌است ، دول دیگر اغلب تقریباً یك ثلث عایدی مملکت را به قشون میدهند ما چون فقیر هستیم یك ربع بلکه یك خمس (بودجهٔ) خودمان را بقشون میدهیم ، به عبارت دیگر از پنج الی شش کرور بوزارت جنگ خودمان واگذار می‌کنیم .

با این مبلغ چه قدرقشون‌مرتب میشود نگاه داشت ؟ در صورتیکه ماه بماه مواجب کافی به صاحب منصب و تابین و منزل و لباس و خوراك و سایر مخارج سرباز را بدهیم بیست و پنج هزار وکسری . الی سی هزار وکسری قشون خواهیم داشت که تمام این قشون را به پنج نقطهٔ مهم ایران که آذربایجان ، لرستان ، فارس ، خراسان وطهران باشد تقسیم کرده این ایالات را از هر شری محفوظ میمائیم .

مگراز قدیم بودجهٔ نظام هشت کرور تومان نبود ؟ منتهی این‌هشت کرور را سابق میدزدیدند‌الحال شش‌کرور تومان آنرا بصاحب حقیقی برسانید و دو کرور دیگر را به مصارف دیگر مملکتی خرج نمائید . حالا که‌محل پنج کرورکسرخرج مملکت بواسطهٔ کسرمواجب‌های بیمعنی پیدا شده بلکه یك کرورهم اضافه برمأخذ باقی مانده است پس چرا نظام ایران را مرتب نمی‌کنند ؟ ! باز خواهید گفت پول نیست ؟ ! اما تا قشون نباشد پول هم نیست ! چرا ؟ زیرا که تا قشون نباشد مالیات نخواهند داد ، گمرك نخواهند داد ، حقوق دیوانی را نخواهند داد . یعنی چشمهٔ دخل دولت بکلی خشك خواهد شد و تمام ادارات بد تر از امروز خواهند خوابید ! فرض کنید که امروز فرد است تمام ادارات از بی پولی بسته شده اند .

(بقیه دارد)


تعزیت و تسلیت

۹ ساعت از شب چهارشنبهٔ سوم ذیحجه ۱۳۲۵ گذشته انوشه‌روان ارباب‌فریدون‌پارسی‌یزدی‌مدیر تجارتخانه طهران جهانیان را که درحسن معاشرت و درست کاری و

نوع خواهی مشهور خویش و بیگانه بود یکدسته از اشرار که برای کشتن مشروطه خواهان مأموریت مخصوص داشته‌اند با قمه و غداره آن جوان بیگناه را در خوابگاه خانه‌اش بیرحمانه درجلو چشم اهل و عیالش باچند زخم منکر که بسر و پهلویش زدند هلاک نمودند و صاحبان وجدان و عموم ملت ایران‌را به منتهادرجه‌که حس بشری درك مینماید متألم و متأثر نمودند ! از این پیش آمد ناگوار اعضای ادارهٔ صوراسرافیل کمال هم دردی و اندوه و حزن را داشته و بواسطهٔ اطمینان کاملی که به همم عالیه و همراهی ملت داریم بتمام پارسیان محترم دور ونزدیك تسلیت وقول صریح میدهیم که بخواست خدا در سایهٔ مجلس مقدس شوری شیدالله ارکانه عنقریب مرتکبین گرفتار و قصاص خواهند شد و انشأالله این عقیدهٔ راسخ ما ازقوه بفعل میرسد .

چرند پرند

دیروز از صبح تا ظهر در فکر بودیم که با چشم براه بودن مشتریهای صور اسرافیل درین نمره چه بنویسیم چه ننویسیم که خدارا خوش بیاید ، عجب گیری افتادیم و سر پیری ریشمان را بدست عمر و زید دادیم که ول کن مسئله نیستند و دست از سر ما بر نمیدارند ، لااله‌الاالله . این آخر عمری چه گناهی کرده بودیم ، اینهم کار است که یکمرتبه درواز شد و از پشت پرده سر وکله جناب سك حسن دله با یکمرد نا شناختی نمایان گردید ، بعد از تعارفات رسمی بسگ حسن دله گفتم آقا را نمیشناسم سرگوشی بطوریکه رفیقش نمی شنید گفت خیلی غریب است که هنوز یك همچو آدمی را نشناختهٔ ، امروز صبح نمیدانم بصورت کی نگاه کردهٔ که بخت و اقبال بهت رو نموده که باید بزیارت ایشان برسی ، من هرچه بخواهم تعریف او را بکنم هزو یکش را نگفته‌ام ، همین قدر بدان تو نمیری فرزندام بمیرند ، سیبلا‌نرا با زخم کفن کرده‌ام که در زیر گنبد کبود مثل ومانند ندارد ، خیلی بر است ، یك دریا علم است ، یکعالم کمال است ، هرکتابی رااز عربی و فارسی وترکی وفرانسه وآلمانی و انکلیسی و روسی حتی زبان (سانسکریت) و چینی و ژاپونی و عبری چه میدونم هرزبونی که دردنیا متداولست همه‌را خوانده ، وهیچ جائی دردنیا نمانده که ندیده باشد ، گوش هاش را می بینی باد کرده در سفریکه با (   ) بقطب شمال رفته سرما زده ، هر کس که بعقلت برسد آدمی بوده و چیزی می‌فهمیده همه را دیده و پیشیشان درس خوانده ، هر مرشد و پیر وخلیفهٔ که در ایران و هندوستان است نزدشان سر سپرده و خدمت همشان جوز شکسته ، الان یکسال یکسال و نیم بلکه دو سال تمام است که در جامع آدمیان شب و روز خدمت میکند ، و در شبیکه رئیس آدمیان با دوازده نفر از امنای جامع . . . را دیدند و پول هزار مثقال طلا گرفتند و او را آدم کردند و ورقهٔ آدمیتش امضا شد بمرك خودت اگر مهرش پای آن کاغذ نمیخورد بیك پول نمی ارزید ، و ده تومان وسه قرانی را که رئیس آدمیان از مردم میگیرد و آنها را آدم میکند ده یکش بجیب ایشان میرود ، وعریضهٔ را که روی کاغذ آبی . . . بملکم خان نوشت بخط همین آدم است ، و بعد از آنکه رئیس آدمیان برای رسانیدن آن کاغذ به سمت فرنگستان حرکت کرد رکن‌السلطنه و مختارالدوله و معتمدالدوله و باصرالسلطنه را در غیاب رئیس این نواب جامع قرار داده . و یمین نظام را بواسطهٔ خدمتی که چند سال قبل در سیستان در تعین حدود سر حد ایران و افغانستان بملت و دولت خود کرده و تا بحال هیچ کس یك بارك الله بهش نگفته بود همین‌اوقات در جامع او را ملقب بسفیر آدمیان نمود ، و پرنس ارفع‌الدوله‌راهم شنیده‌ام میخواهد ملقب به (محب‌ایران) کند ، حاج ملك‌التجاررا هم میگویند ملقب به (امین‌ملت) کرده ، چه درد سربدهم ، استخوانها خورد کرده ، دود چراغها خورده تاحالا باین مقام رسیده ، باز هم بگویم ، حسن سلوکش بدرجه ایست که با همهٔ اهل این شهر از مسلمان و زردشتی وفرنکی و ارمنی ویهودی و بابی و مستبد و مشروطه راه دارد ، وباکسی نیست که رفافت و دوستی نداشته باشد ، از شاه و گدا اورا میشناسند ، ماشأالله ماشأالله دل شیر دارد ، درهمین شلوقی که فلك جرئت بیرون آمدن از خانه را نداشت شب و روز بی اینکه یك چاقو همراش باشد یکه وتنها

همه جا میرفت و همه کس را میدید ، سر شب ها در زیر چادرهای میدان توپخانه خدمت حاج معصوم وصنیع حضرت و مقتدر نظام تر دماغ میشد و وقت شام دربالا خانهای توپخانه و ارك و مدرسهٔ مروی حضور آقا شیخ فضل‌الله وسید علی آقا و سید محمد یزدی ته چین پلو و کباب جوجه میخورد ، ووقت خواب بامجلل‌السلطان روی یك تخت خواب میخوابید ، روز ها هم که خودت دیدی دربهارستان نهار میخورد ، با اینکه تو بهتر میدانی من عقل و مقل درستی ندارم و هر را از بر تمیز نمیدهم میدانستم که در آن هرج و مرج نباید همه جا رفت‌هی بهش میگفتم رفیق این چند روز قدری از دیدن این و آن دست بکش که از حزم و احتیاط دور است میگفت تو جوانی و همه چیز را نمیدانی مگر نشنیدهٔ که شاعر گفته (چنان بانیك و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی) (مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند) خوب که حرفهاش را جناب سك حسن دله زد گفتم حالا غرض از تشریف فرمائی چه بوده ، گفت اگر چه روم نمیشود بگویم ولی از تو چه پنهان اینروزها که روز نامهٔ شما چاپ نشده میان مردم شهرت دارد که چنتهٔ شما خالی شده ومطلبی ندارید بنویسید من منکر بودم ومیدانستم همین اوضاع ده بیست روز ایران بقدر یکسال برای شما مطلب تهیه کرد ، گفتم بخیال باش هرچه میخواهند بگویند خوب است آقای تازه رسیده هم قدری از صحبتهای خود بنده‌رامستفید فرمایند ، مگر چشم ما شور است ، یا لیاقت فرمایشاتشان را نداریم ، رو به آقا کرده وعرض نمود چون حضرات دراین مدت در بهارستان بودند وازهیچ جای دنیا خبری ندارند خیلی بجاست اگر اطلاعات خودتان‌را براشان بفرمائید ، جواب دادند ،

این روز ها شر از در ودیوار برای آدم بدبخت میبارد منهم که بخت وطالع درستی ندارم میترسم یکحرفی بزنم وباسم من درز کنند و مأموربنی‌که بتازگی برای کشتن اشخاص مخصوص معین شده اند کارم را تمام کنند و پیش دست پدر مرحومم روانه‌ام نمایند ، مگر سرم را داغ کرده اند یابنگ کشیده‌ام ، مگر از جانم گذشته‌ام ، مگر احمقم ، میخواهی مرا هم بکشتن بدهی . آیا چند شب قبل نبود که بلغداره دوتا کلاه نمدی ویکسیدی که خودت اورا میشناسی سر بهاءالواعظین را شکافتند وکم مانده بود بمیرد ؟ ! میخواهی شکم مراهم مثل شکم فریدون زردشتی شب بیایند پاره کنند و این سرسیاه زمستان بچهام‌را یتیم وبی کس نمایند ؟ ! آیا من ازناصر‌الملك وزیرالوزرای ایران‌متشخص‌ترم ؟ که‌شب‌دوشنبهٔ دهم ذیقعده در گلستان در اطاق تاریك حبسش کردند ! واگر محض حفظ شرف نشان گردن بند انگلیس (جرچیل) بدادش نرسیده بود تابحال هفت‌تاکفن پوسانده‌بود ؟ ! آیا من محترم‌تراز مشیرالدولهٔ وزیر امور خارجه‌ام که‌شب بابر دبام بخانه‌اش رفتند ! واگر سربازهای دم در بیدار نبودند خدا میدانست باوچه‌میکردند ؟ ! من سربازدارم ، من سوار دارم که شبها در خانه‌ام کشیك بکشند ، من خودمم وهمین دوتا گوشام ، میخواهی من هم شب در خانه‌ام تمام خواب راحت نکنم ، جلوروزنامه‌نویس حرف میشودزد ، عجب از عقل تو ، اینها خودشان ازهمه جاخبر دارندیعنی نمیدانند که این دوزوکلکهارا بتوسط نایب‌السلطنه وسعدالدوله ومجلل‌السلطان واقبال‌الدوله ومختارالدوله وامیر بهادر وساطانعلی خان ومحمدحسن خان پسرش که اگرانگشتشرا در دریا بزند خون میشود ومفاخرالدوله چیدند ، و مقتدر نظام وحاج معصوم و صنیع حضرت را لوطیانه بسبیل مردانهٔ آن کسیکه خودت میشناسی قسم دادند که پول بگیرند وجاناً ومالاً درانهدام مجلس بکوشند ومشروطه‌خواهانرا بکشند اینها خودشان روز شنبهٔ ۹ ذیقعده در خیابان چراغ گاز بودند و صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل (کور پاتکین) و (استاسل) دیدند که پیشا پیش بچهای چال میدان و سنگلج و شغال آباد و غیره از دو سمت بانظام بطرف مجلس رفتند واگر بملاحظهٔ جمعیت هوا خواهان مشروطه نبود همان روز دست بکار میشدند ؛ مگر روز یکشنبه بچشم خودشان ندیدند که بچه مچه های طهرون حمله بمجلس آوردندو چندتیر (رولوه) به (طابلو) وسردربهارستان خالی کردند ، وتاچند نفر مشروطه طلب با ششلول و تفنگ آنهارا تعاقب کرد از آنجا به مدرسهٔ علمیه رفته ومعلم ها واطفال صغیر مسلمانان را میخواستند بکشند . وبعد درتوپخانه جمع شدند وبا ذکر (مامشروطه نمیخواهیم) سید محمد یزدی وسیدعلی آقا و شیخ

فضل الله وعاملی و رستم آبادی و سید محمد تفرشی وحاج میرزا ابوطالب زنجانی و نقیب السادات و پسرش و اکبر شاه و حاج میرزا لطف‌الله روضه خوان و سلطان العلماء وجمعی دیگر از سید و آخوند را که قبل از وقت اسمهاشان را در دفتر این (تیاتر) تماشائی خوانده بودند در زیر چادرها و بالا خانه‌های توپخانه حاضر نمودند و اسکناسهای روسی وپلو های چرب پرادوبه وقرابه های عرق محله همه را گرم کار کرد و در آن چند روز بقول خودشان میخواستند خاك مجلس را بتوبره کنند .

مگر قاطر چی ها و مهترها و ساربانها و قورخانه چی ها و زنبورکچی ها و توپچیهای همدانی و همهٔ کتو گرفتنها ویاردم سائیدها وقماربازهای خرابه ها و پشت‌بامهای بازار و کاروانسراهای طهران را ندیدند که بزور تفنك های (وردل) و ششلولهای نو که از ذخیرهٔ مخصوص بآنها داده شده بود عبا وکلاه و پول وساعت برای کسی باقی نگذاشتند و دکاکین کسبهٔ بیچاره را چاپیدند ، و هر مسلمانی را که با کلاه کوتاه و (پالطو) دیدند بگناه اینکه ازهوا خواهان مجلس است با کارد وقمه قطعه قطعه کردند ، و میرزا عنایت بیچاره را برای اینکه گفته بود مشروطه خواهان مسلمانند و عدالت میخواهند کشتند و بعداز مثله کردن جسدش را مثل لش گوسفند یك روز و یکشب بدرخت توی میدان مشق آویختند ، این ها مگر اطلاع نداشتند که ورامینی هارا که اقبال الدوله برای کمك خواسته بود باشیخ محمود و حاج حسن‌خان (قرچکی) و حاجی میرزا علی اکبر خان عرب و حاجی حسین خان و آقا محمد صادق دولابی و حاجی محمد علیخان کلانتر سواره وپیاده وارد توپخانه شدند و نشنیده‌اند حاجی حسن‌خان فریاد میکرد که مجلس را خراب میکنم وقالیهای آنجارا میدهم پالان الاغ های ورامین کنند .

آیا نشنیده اند که یك عصای مرصع بشیخ محمود دادند .

آیا خبرندارند که سید هاشم سمسار وعلی چراغ واکبربلند وعلی خداداد وعلی حاج معصوم و عباس کچل و آقاخان نایب اصطبل وحسین عابدین عرب وحاجی محمد علی‌قصاب ونادعلی قصاب وحاجی صفر قصاب وسید قهوه چی قهوه خانهٔ فکلی‌ها همه‌کبابها وکارد چاقکن توپخانه بودند ومعرکه را گرم میکردند .

مگر اینها خودشان را یورت چی در مدرسهٔ مروی نداشتند که بدانند از چلو و خورشهای پر زعفران آنجا گربه های مدرسه هم مست بودند وزیادی شام ونهارآنها بازار مرغ فروشهارا رنگین کرده بود ولی برای گول زدن ساده لوحان واجتماع بسرداری گوهر حماری معروف که یکعمر در افواج خدمت کرده وعاسبه سی چهل نفرزن و دختر را با چار قدهای سبز دستور العمل داده بودند که‌روی جزوه قرآن نان بگذارند و در انظار مردم گریه کنان بجهت شکمهای تخمه کردهٔ آنها بمدرسه بیاورند .

مگر اینها اهل طهرون نیستند و آب انبار به آن بزرگی جنب مدرسهٔ مروی را ندیده اند که باندازهٔ دریاچهٔ ساوه آب دارد و لی بتعلیمات مخصوص سقاها که از خارج میخواستند آب به مدرسه بیاورند یکی دو نفر سرباز بدستورالعملی که داشتند خیك سقاهارا پاره میکردند ، هر حرفی‌را که همه‌جا نمیشود زد مگر تو خودت همه‌روزه بامن بمدرسه نمی آمدی ونمی دیدی که حضرات بعوض آب (لیموناد قازان) (و سیقون) میخوردند .

یعنی میتوان راستی راستی باورکرد که‌اهل طهرون نفهمیدند که باین حیله ها وتذویرهای واضح وآشکار بعدازآن همه قتل و غارت که بامر آنهاشد میخواستند لباس مظلومیت بپوشند ، اگرمردم طهرون واقع این همه بی اطلاع و زود باور باشند باید یك فاتحه برای همشان خواند و دیگر هیچ امید وار از شان نشد ، ولی من هر چه فکر میکنم می‌بینم اینطورها که من خیال کرده ام نیست ، این مردم باندازهٔ پشت وروی هرکاری را می بینند که خبط نمی کنند . واز زیادی هوش وزرنگی مورا از ماست میکشند ، ودشمن ودوست خودشان رامیشناسند ، وتا بحال بی گدار باب نزده اند .

همهٔ این مطالبی را که گفتم اینها میدانستندولی دو مطلب را نمیدانستندآن را هم‌می‌گویم . یکیش این‌است که همان‌روز های اول توپ‌خانه (بقال اوغلی) معروف را دیدم که با غدارهٔ لخت‌هر کس را میشناخت که مشروطه‌خواه است عقب میکردو کم‌مانده بود که یکی دو نفررا زخم بزند . دیگر اینکه یك روز از همان روز ها دیدم یك دسته از

داشهای توپخانه ازخیابان ناصری بر میگردند و (اکبر بلند) آقا سید باقر روضه خوان را مثل یك بچه کوچولو روی دوشش سوار کرده و با پسرها و قوم خویش هاش آمدند زیر چادرها ، یواشکی از پسرش پرسیدم زنده این چه بازی است گفت والله با لله ماتقصیر نداریم می خواستیم برویم بمجلس در بازار بر خوردیم بحضرات بزور خواستند ما را بتوپخانه بیاورند پدرم هر چه التماس کرد ول نکردند آخر گفت من ناخوشم و راه نمیتوانم برم الاغ یك نفر حاجی را بزور گرفتند و اورا سوار کردند و صاحب خر عقب سر ما فریاد می کرد خرم را بدهید پدرم پیاده شد بعد اکبر بلند او را بدوش خودش سوار کرد ، چون در تعزیه همین اکبر تو پوست شیر میرود داش ها آنروز آقاسیدباقررا ملقب (بشیر سوار) کردند .

این حرفهائی را که زدم همه را اینها شنیده بودند مگر همین دو مطلب آخررا و چون هنوز مرا نشناخته اند و درجهٔ علم واطلاع مرا نمیدانند لازمست که مدتی باهم آمد و شد کنیم تا بدانند که من آدم بی سرو پائی نیستم ، حالا که سرشان‌را درد آوردم اگر وقت دارند چند دقیقه دیگر هم صحبت کنیم ومرخص شویم ؛ گفتم بفرمائید گفت ، این‌روزها ازچند نفرکه سنگ هواخواهی ایران را بسینه میزنند و خود را طرف دارملت میدانند‌می‌شنوم میگویند میخواهیم صلح کنیم ، می گویم آقایان این حرف غلط است ، مگر مابین دولت ایران و یك‌دولتی دیگر نزاعی شده که مصالحه کنید و باز یك معاهدهٔ تازهٔ مثل عهدنامهٔ (ترکمن‌چای) برای‌بدبختی ملت ببندند ، گفتند نخیر ، گفتم پس چه شده گفتند مگر تو اهل این شهر نیستی گفتم چرا گفتند معلوم است که در اینمدت یا خواب بودی یامثل بعضی بی طرفها زیر کرسی لم دادهٔ وحال‌میکردی عرض کردم اینطور نبود من هم جزو همین ملت بیچارهٔ مظلوم بودم که محض مخالفت با قانون اساسی هیجان داشتند و نگذاشتندحقوقشان پایمال بشه نزاعی در میان نبوده ، وقشون کشی نشده ؛

دو سال تمام مردم کرورها ضرر کردند و هزارها خودشان را بکشتن دادند تااین قانون اساسی را که معاهدهٔ بین سی‌کرور ملت و پادشاهان وقت است امضاشد و هنوز مرکبش نخشکیده بود بخلاف آن عمل کردند ، بعد از تعهداتی که صورت آنرا همهٔ مردم ایران حتی پیره زنها و اطفال هم حفظ کرده اند و صورت قسمی که در پای قرآن زدو بدل شد حالاتازه‌باز میخواهند صلح کنند ، از این حرف باندازهٔ کوك شدند که‌خداحافظی نکرده رفتند و دربین راه می گفتند این هم ازهمان آشوب طلب ها و فتنه جوهاست که شهر را بهم‌میزنند .

خیلی شمارا اذیت کردم این حرف را میزنم وبلند میشوم آیا در کدام یك از دول مشروطه وزرای مختار و سفرای دول متحابه که نمایندکان دولت و ملتند حق دارند در خلوت پادشاه مملکتی را ملاقات نمایند که حالا چند روز است حتی ترجمان (دروگما ن) ها و مستشار دولت های آلمان و اطریش و عثمانی وسایر وزرای مختار و سفرا با اعلیحضرت همایونی‌خلوت میکنند !. مگرما نمی‌دانیم که این حرکت مخالف با مشروطیت و شأن و مقام سلطنت ایرانست ! مگرمانمی‌دانیم که جز سفیر کبیر هیچ یك از سفرا حق ندارند به تنهائی با هیچیك از سلاطین خلوت کنند ، مگر ما نمی‌دانیم که برحسب ندوت یك سفیر یا یك وزیر مختار ازطرف شخص امپراطورخویش فقط برای گفتگوهائی‌که دولتی نباشد میتواند پادشاهی را به بیند ، مگر میشود دیگر بمردم گفت این حرفها بشما نیامده ، اگر در واقع این حرفهائی که من زدم خارج از حقوق بین دول و ملل است دیگر نگویم و در دهانمرا مهر بزنم ، هنوز این صحبت تمام نشده بود که جناب سگ حسن دله برخواست و گفت تا یادم نرفته بگویم ، واقع خبر دارید که شب سه‌شنبهٔ ۹ همین‌ماه اول بابا ننه وسردارمیدان‌توپخانه یعنی صنیع‌حضرت‌را ژاندارم ها واجزا ی‌نظمیه‌در خانهٔ حاجی علینقی کاشی پدر زنش با چادرنمازوشلیطه از زیرکرسی دستگیر کردند ، و الان چند روز است در محبس ادارهٔ نظمیه محبوس است این را گفت وهردو ازجابلندشدند هرچه‌اصرارکردم قدری دیگر تشریف داشته باشید گفتند باید برویم اگر عمری باقی ماند باز شمارامی‌بینیم ، گفتم آخراسم شریف آقا راندانستیم‌سگ‌حسن‌دله گفت‌اگرمحرمانه‌بماند وجائی بروزنکنند می‌گویم ، گفتم خیر آسوده باش و بگو یواشی‌تو گوشم گفت (نخود همه آش)

❁ طهران ، در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ❁

﴿ سال اول ﴾

(شمارهٔ ۲۱) (ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

دبیرو نگارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی

پنجشنبهٔ ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

پاکتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد ،

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ بقیه از نمرهٔ نوزده ﴾

نزد ستیهای دانش اقتصاد و شاهکار های فنون مالیه واداری امروز در مقابل اصلاح هیچ ناخوشی مزمن ملك ، و شفاء هیچ درد بیدرمان مملکت بقدر ذرهٔ عذر موجه برای تنبلی ، تن آسائی ، گوشه گیری ، و اعتزال ما نگذاشته است ، در ازاء هر مرض مهلك دوای بر السّاعه مشخص و مقرر است .

تنها چیزیکه برای ما نوادهٔ کیان ، ما فرزندان اقدم ملل عالم ، ما عالمین بما کان و ما یکون ، لازم است : همان است که از روی کمال استحقاق تصدیق کنیم که با اصول کهنهٔ معاشیهٔ پنجهزار سالهٔ ما ایجاد هزار پارلمنت ، تسوید دو هزار قانون اساسی و تعیین صدها وزراء مسئول هیچوقت بقای ملیت مارا مطمئن ، استدامهٔ استقلال مارا محکم ، و اطالهٔ حیات تاریخی ایرانرا تأمین نخواهد کرد .

بهر جلدی و چابکی که ممکن است برای ما لازم است علوم اقتصادی فنون مالیه واداری فرنگیها را سرمشق دوام و بقاء ، نمونه زندگی ، و مسطورهٔ حیات سیاسی خود قرار دهیم

اگر این تصدیق و اعتراف در عقل وکلهٔ ما متمکن شد آنوقت علاج هر مرض صعب العلاج ملك برای ما باسانی وراحتی مسافرت با واگنهای برق و کشتی بخار خواهد شد .

اینکه تابحال در مقابل هر نوع اصلاح عاجز و در برابر هر قسم نظم و ترتیب متحیر مانده ایم علت همین است که هنوز بفساد هرج ومرج اعمال مندرسهٔ خود اعتراف و بصحت اصول حیات عصر حاضر تصدیق نکرده ایم

یك رئیس الوزراء باسم (ارگانی زاسپون) وزارت مالیه هزار نوع استخفاف واستهزاء کرده درازنویسهای عهد خواجه نظام الملك را درقرن بیستم مسیحی بقول خودش بهمهٔ این جقلك بازیها ترجیح میدهد ، و یك امیر جنگ بادویست نفر غلام کشیك خانه در کمتر

از یکساعت تمام قشون پروس‌را براق چین مینماید ·

تصدیق باری بعداز دانائی و دانائی نیز بتصدیق دنیا توانا نیست

همانساعت که ما تصدیق کردیم که این اسلحهٔ کهنه‌ما دراین میدان جنگ حیاتی بقدر یك خردل فائده‌ندارد بلافاصله همراهی باستقامت عقول مستقیم وطراوت‌بهشت عدن برای غناء رعیت ، آبادی مملکت ، و استغناء بانك بدربش پای ما باز خواهد شد ·

ما سابقاً از روی کمال اجبار قبول کردیم که بعلت هزاران سال خودسری و بی لگامی اولیاء دولت ، بی اعتنائی وبی اطلاعی ازامور مملکیه ، و سالی ملیونها وارد در مقابل صفر امروز بجاء ملیون پول در هیچ مغازهٔ تجار ما ، درهیچ صندوق رجال ایران ودرهیچ همیان دهاقین باقی نمانده است ، اما بحکم حس آنچه از املاك واراضی ما از معاهدهٔ ترکمانچای جانی بدر برده باز چهار برابر خاك فرانسه است ·

آنروز که فرانسه هاشروع باصلاح حال خود کردند بشهادت تاریخ مملکتشان ازما غنی تر نبودند وامروز بگواهی مسافرین هر روزهٔ ما بکمك همان آب و خاك فرانسه یکی از دول معظمهٔ دنیاست ·

تشکیل یك بانك زراعی ملی با همین آب و خاك‌حالیهٔ ایران پس از تصویب مجلس شورای ملی · و امضای اعلیحضرت همایونی ، و بعد از تامین مالکین ازحسن اداره و (ارکانی زاسیون) صحیح ، بمدیریت چند نفر عالم فن (بانکیا) عجالتاً برای همهٔ معجونات اصلاحیهٔ ما اولین عنصر است ·

همانطور که سابقاً گفته ایم آن وزیر وطن پرست · آن شاهزادهٔ محب ایران وآن خان دولتخواه که‌فریاد وا افلاساه میزند بهیچوجه مالکیت خودرا در پنج الی پانصد قریه نمیتواند انکار کند ، و وا گذاشتن ده یك این املاك ببانك ملی یعنی فروختن آن ببانك به بیع نسیه با تنزیل عادله و دریافت قیمت آن بطور استهلاك برای استغناء بانك و راه افتادن تمام چرخهای ماشین مملکت کافی است ·

بانك ملی با این املاك چه خواهد کرد ؟

بانك ملی هم این املاك را به اسهام کوچك تقسیم کرده و بهمان بیع نسیه بقسط سنواتی برعایای محل خواهد فروخت ·

ضامن وصول قیمت ملك از رعیت و ایصال آن بارباب چه خواهد بود ؟

ضامن این وصول و ایصال همان رای عالم آرای پارلمانت یعنی نمایندهٔ بیست کرورملت‌ایران · امضای بااعتبارسلطنت مشروطه ، و ازهمه بهتر اطمینان ازحسن اداره‌است ·

بر این قسم سر هم بندی و بقول تجار ما کلاه کلاه برای آبادی مملکت چه فائدهٔ مترتب خواهدشد ؟ ·

فائدهٔ این شاهکار مالیه وتردستی فن سیاست آبادی اراضی ، اعتبار ایران ، خلاصی رعیت ازقیدبندگی ، استغناء بانك و بالاخره شروع بهر نوع اصلاح در خرابیهای انحاء مملکت است ·

در صورتیکه مجلس شورای ملی تشکیل این بانك زراعی ملی را تصدیق کند و در صورتیکه اعلیحضرت همایونی بعد از توشیح و صحهٔ این فرمان زندگی نشان بهیچ افکار وزرأ ، رجال ، شاهزادگان و تجار مملکت‌را در این کار بعهدهٔ رعیت نوازی خود گرفته ادلهٔ واضحهٔ اتحاد ملت و دولت را از این نقطه شروع‌فرمایند همان علوم مسلمه وخدشه ناپذیر دنیا و همان غنا وثروت ممالك متمدنهٔ عالم ضامن میشوند که در کمتر از ده سال شهرهای ایران را باجاده آهن‌بهم متصل · اراضی بایر ایران را حاصلخیز ، قسمت عمدهٔ رعایای مارا غنی ، سد اهواز را مسدود ، و بالاخره ایران را نمونهٔ از بهشت عدن نمایند ·

خریدن ملك از ارباب و فروختن آن برعیت و بعبارهٔ اخری این نوع از دلالی چگونه بانك را معتبر و منشاء این کرامتهای محیرالعقول خواهد کرد ·

همان دوران ثروت بتوسط بانك و همان اجازهٔ نقل انتقال دویست ملیون‌اراضی ، برای هر نوع‌اعتباربانك ، قدرت اقدام وقوت عمل آن کافی‌است · بقیه‌دارد

ع · ا · د

توضیح واضحا نیکه تا کنون در ایران بخیال آن نیستند از نمرهٔ ۲۰ پس اگر لازم است تمام ادارات به بندید و اداره قشون را

مرتب کنید و به قشون موقتاً پولی قرض بدهید و بگذارید اساس کار مرتب شود بعد از آن همان قشون مخارج ادارات شما را خواهد داد . طلب های شما را وصول خواهد کرد ، بمردم امنیت جانی و مالی خواهد داد . زن وبچهٔ شما را از قید اسارت و بندگی تراکمه وغیره خلاص خواهد کرد ، طهران را از حالت قلعهٔ محصوریکه از اول شب تا صبح صدای شش لول بلند است نجات خواهد داد . . . . !

شش کرور نیست صد هزار تومان بدهید و هزار نفر قشون مرتب با اسلوب و وضع جدید در طهران برای امتحان تشکیل بدهید ، اگر فواید بزرگ ندیدید موقوف کنید ! اگر ثمرات آنی و فوری حاصل نکردید مثل سابق رفتار فرمایید !

بی پرده میگوییم هرکس هر نعمتی را برای خودش میخواهد . امروزه چیزی که در مملکت دیده میشود هرج و مرج است و عوام نمیفهمد که لازم ملزوم هر تغییری ابتدا اغتشاش است وهمان مجلسی را که حاضراست در راه بقای آن خونش را بریزند بالقای مستبدین بعوض وزرای مسئول یا هیئت مجریه هیئت مقننه یعنی امنای مجلس را مقصرعدم امنیت میشمارد ! صبر تاکی ؟ ! ملاحظه تا چند ؟ !

باید چشم پیدا کنیم تاخوب را خوب و بدرا بد به بینیم و کورمانند در تاریکی راه نرویم ! لازم است گوش پیدا کنیم تابشنویم ! واجب است شعور پیدا کنیم تاحرف خود غرضان را بفهمیم ! حتمی است تنبلی و تن پروری را از خودمان دور کنیم ! از الزم امور است دست اتفاق بهم داده جداً اصلاح کارهای وطن عزیزرا بخواهیم و تکلیف خودمان را معلوم نمائیم ! ازحرف زدن ثمری مترتب نمی شود از امروز ببعد میبایست از گفتار بکاهیم وبکردار بیفزائیم ! (میرم قلی)

﴿ خلاصهٔ مکتوب شهری ﴾

این بنده محمد باقر (کنگرانی فراهانی) کتابی را قرائت میکردم نظرم بدین چند سطر افتاد . وقت آن است که هرکه را فکر جان است از ذکر خدا بفکر خود آید . ودر راه مشروطیت از کدخدا وداروغه هراسد بلکه حتی الامکان از دل وجان بکوشد شاید راه مدخلی جهت این ملت بیچاره پیدا نماید ، لهذا بواسطهٔ این دستور العمل بزرگ اطلاعات خودرا برای درج در جریده عرض مینمایم .

گویا درقورخانهای سرحدات ایران بقدریک کرورقبضه تفنگ خریداری وضبطی بمرور وارد شده واکنون در همهٔ آنها جز اسلحه های کهنهٔ شکستهٔ خراب چیزی نیست . خواهید گفت چه شده ؟ ! جواب —

در وزارت جنگ دولت علیه معمول است که هروقت بخواهند مثلاهزار قبضه تفنگ ازقورخانهای ولایات بقشون حواله بدهند حکمی باین مضمون صادر میشد « جناب رئیس ذخیرهٔ . . . هزار قبضه تفنگ . . . بفلان امیرپنجه وسرتیپ یا سرهنگ ویاور بدهید وقبض دریافت دارید » رئیس ذخیره هم برای هرقبضه تفنگی پنج تومان اخذ مینمود وتحویل داده قبض میگرفت ، سرباز وسوار نیز در وقت مرخصی از ساخلو تفنگهارا باخود میبردند ، رئیس ذخیره هم که انتفاع خودرابرده ودروقت حساب و رسیدگی باسلحه حکم وزارت جنگ وقبض صاحب منصب را ارائت داده وخودرا درست کار وخادم دولت قلم میداد و درحقیقت نفس الامر تفنگهارا از قرار همان قبضهٔ پنج تومان فروخته بود (وسالهاست که هنوزاز روی حقیقت بحساب ذخیره های ایران کسی نرسیده)

یکی از شواهدمدعی اینستکه در اوایل مشروطیت سرکار والا امیر اعظم که مأمور استراباد شدند پنجاه قبضه تفنگ وربندل تحویل گرفتند آیا مسترد داشتند یاخیر ؟ ! و انکهی بابودن ذخیرهٔ استراباد چرا باو تفنگ دادند ؟ ! خواهند گفت لازم بود !

سوای آن پنجاه قبضهٔ که امیر اعظم برده‌اند اینک هم دوهزار قبضه تفنگ وربندل بزرگ وکوچک و پنج تیره بجناب سپهدار داده شده ، ! آیا این دو هزار قبضه تفنگ برای کدام سوار و سرباز است ؟ ! آیا قشونی که بانجا رفته اند بدون تفنگ بوده اند ؟ !

خوبست نواب وزیر جنگ در جمع و خرج ذخیره های ولایات ومراکز از روی دقت که مثل ایام سابق نباشد رسیدگی کامل نموده و این طلسم را بشکنند

﴿ ایضاً خلاصه مکتوب چادر دوزهای دیوانی ﴾

درسه ماه قبل بجهت عدهٔ از قشون دولت علیه وزارت جنگ خواست تهیهٔ لباس و چادر نماید لهذا در منزل وزیر جنگ کمسیونی تشکیل یافت و خیام و لباس را به قیمت ذیل باما تمام کردند .

(۱) چادر قلندری هفده تومان و ششهزار و پنجشاهی

(۲) چادر قلندری سربیچی سی تومان و دو قران .

(۳) لباس با کفش و کلاه هر یك دست سه تومان و ششقران .

بعد همان خادمین جان نثار و فدویان دولتخواه قدیم که برای ثبوت حسن خدمت در دورهٔ مشروطیت هم در انجمن ها بقرآن کریم و شرف خودقسم یاد فرموده‌اند که بملت و دولت خیانت نمایند از استقرار ما تعین قیمت نمودند .

(۱) چادر قلندری چهارده تومان و شش قران .

(۲) چادر سربیچی بیست و دوتومان و دو قران .

(۳) لباس با کفش و کلاه هر یك دست دوتومان و شش هزار و پنجشاهی .

این معامله که عبارت از یکصدو دوازده باب چادر و یکهزارو چهار دست لباس است با بهجة الملك پیشکار نواب والا فرمانفرما بود که بجناب وزیر جنگ قبل هم اطلاع دادهو اظهار خوشوقتی فرمودند ولی معلوم نیست که آیا بقیمت اول برات صادر شده یا بتقویم ثانی .

یك معامله هم بتوسط بهاء السلطنه پیشکار جناب سپهدار بدوشکل در عالم ظاهر و باطن صورت وقوع یافت (در عالم ظاهر)

(۱) چادر یازده تومان .

(۲) لباس با کلاه و کفش سه تومان و یکهزار و پنجشاهی .

و بنا باین قیمت در باطن حساب کردند .

(۱) چادر ده تومان .

(۲) لباس با کلاه و کفش دوتومان ودو قران .

و مشارالیه باین خدمت شایان هم اکتفا نکردند و برای آسایش قشون بیچارهٔ که باید درصحرا های یموت وگوکلان استراباد با آفتاب و باران مقاومت نمایند دویست باب چادر کهنه پوسیده بعوض خیام نو از محلهٔ یهودیها وهراج سبزی میدان (چادرهای جناب نظام الملك) از قرار بابی بیست و پنجهزار تا هفت تومان خریده حمل به استرآباد کردند . فراشباشی و دو نفر دیگر از نایبهای سپهدار هم از این نمد کلاهی بردند و پنج شش تومان هم برای حق السکوت به یاور محترم قور خانه دادند . محض اطلاع اولیای ملت و دولت فقط از ما گفتن بود و از آنها تفاوت قیمت دو هزار دست لباس و چهار صد باب چادر را از گلوی خادمین جان نثارو فدویان دولتخواه بیرون آوردن والسلام

حسین بن خیام باشی

خلاصهٔ مکتوب کرمان

۲۰ ذیقعده ۱۳۲۵

نصرة الدوله بوساوس عدل السلطنه وحاج محمود خان بغدادی که در(بم) یکنفرغسال را یکصد تومان جریمه کرده بود ومحمد مهدیخان پسر مرتضی قلیخان وکیل الملك که وزیر و دبیر محرمانهٔ نصرة الدوله بود فریفته شد و محض اینکه شخص آقا محمد حسین ناظم التجار که جوان غیور نامداریست در روز جمعهٔ ۳ رمضان انتخاب بوکالت انجمن ایالتی کرمان نشود بتوسط مجیر دیوان بمجلس مقدس را پورتی داد که حاج ابراهیم نایب و بعضی اشرار در کرمان اسباب فسادند وشرارت میکنند آنها را باید تبعید کرد و در این مسئله با وکلای خمسه کرمان بساخت و بدستیاری آنها بطور اجمال تلگرافی از مجلس مقدس باشتباه حکمی صادر کرده که حاج ابراهیم نایب و سایر اشرار در کرمان نباشند و شب دوم ماه رمضان بیچاره ناظم را در ارگ گرفته بهفت فرسخی شهر کرمان به (بندر جترود) با سوارهای لر تبعید نمود وحاج ابراهیم که با خیلی ازمردم در تلگرافخانهٔ انگلیس متحصن بود بمحض اطلاع تلگرافاً بطهران را پورت داد ، فردای آن شب که مردم از این واقعه و ظلم باخبر شدند دکاکین را بستند و بحمایت ناظم التجار مشروطه طلب برخاستند آن روز را کاری ازپیش نه بردند ومقصود که اعادهٔ ناظم بود نرسیدند ، جمعه سوم بخانهٔ آقای آقا باقرمجتهد رفتند و ایشان را شفیع و واسطهٔ اعادهٔ ناظم قرار دادند ، میرزا داودخان فراشباشی که ازارازل موزیکچیان آذربایجان بود و قریب شش هزار تومان در مدت شش ماه که مصدر کار بود جرم وجریمه وتعارف از مردم کرمان گرفته بود مردم را از دخول بارگ ممانعت کرد پسر کوچك شش ساله ناظم رامردم میخواستندباقرآن برای

شفاعت بارک ببرند نگذاردو باین هم قناعت نکرده اول تفنگی که بجمعیت مردم که در میدان دم ارک بودند انداخت این مرد بود ، سایر نوکرها و بعضی لیس ماها که در برجها و باروهای ارک منتظر فرصت بودند یکدفعه شلیک کردند و محمد کالسکه چی عدل السلطنه عمداً مشهدی حسن بیچارهٔ قالی باف را با تفنگ کشت و مردم فرار کردند میدان که خالی شد و جز تماشاچی کسی نبود از برجها و باروهای ارک تماشاچی‌های بیچاره شلیک کردند ، چهار نفر را ناکار و شش نفر را زخمدار کردند ، این چهار نفر شهید و زخمدارها را به بیمار خانهٔ انگلیس بردند نصرةالدوله بچه‌هم از کرده پشیمان و سرگشته وحیران در منزل حیدر میرزای دکتر چند روزی اقامت گزید و عصر روز دیگر بر عزل عدل السلطنه از نیابت مجبور گردید او هم با اتومبیل خود به (جوبیار) چهار فرسخی شهر رفته مردم بیچاره هم شهدای خودرا دفن کردند ودر تلگرافخانهٔ انگلیس متحصن گردیده بطهران متظلم شدند ، نصرةالدوله معزولا بطهران آمد و عدل السلطنه مخذولا در جوبیار توقف گزید ، در جمعهٔ عید رمضان باحضور نظار و وکلای کرمان منتخب و مجلس وانجمن ایالتی تشکیل یافت بشکرانه زوال حکومت ظالمهٔ نصرةالدوله و انعقاد انجمن ایالتی نقارخانهٔ شادیانه زدند وشلیک عید کردند قیمت نان را ازقرار یکمن وچهاریك بوزن کرمان یکقران نمودند وبدهات وقصبات نزدیك کرمان بطور عدل ومواسات جنسی حواله دادند که بخباز خانه بدهند و ازقرار خرواری ده تومان قیمت بگیرند ، گوشت هم یکمن چهار هزار ومناسب وقت است ، عجب اینکه با اختلال معنوی عدل السلطنه که به بعضی بد خواهان ملت مثل آقامهدی آقا حسن وسادات عامی شورش طالب سید جعفری رشوت داده که درشهر فتنه وفساد کنند تمام مردم بادوستی و معقولیت و اخوت باهم راه میروند وابداً نزاع داخلی واقع نشده ،

بهاز لوهای فارس نیز بسمت (رود بار) بدزدی و چپاول آمدند وکاری از پیش نبرده فقط دست بردی زدند ، رود باریها (جریکی) تدارك کرده درصدد تلافی هستند ، باقطاع و افشار هم آمدند شکست خورده چند تن ازایشان کشته شد ودست خالی رفتند ، بسیرجان بعزم تاخت وتاراج آمدند ودر اطراف (زید آباد) شکست خورده چند نفرشان کشته شد فرار کردند ،

دیگر شهرتهای بیمعنی را کسان عدل السلطنه میدهند که اطراف کرمان ناامن است بلی عدل السلطان بهوا خواهی برادرش عدل السلطنه وباس خدمات محرمانه که شاهزاده باو کرده چند قبضه تفنگ وِرندل بافشارهای دزد داده بود و مثل قوام شیراز با آنها عهد کرده که هرچه غازیان اسلام از اموال مسلمانان به یغما برند دو قسمت نموده وقسمتی به عدل السلطان دهند لهذا بالاتفاق قافله رأسبی را غازیان اسلام زده بودند و انجمن حسینی (دلفارد) که مرکب از هزارسوار وپیاده وهم عهد در حفظ حدود خودشان بودند برایشان غفلتاً تاخته در وقتیکه دزدان بخواب بودند دو سه نفر آنهارا کشته وجمعی را دست بسته گرفته بکرمان میاورده اند که تحویل انجمن ایالتی دهند عدل السلطان خائن بهزار زحمت وتملق آنها را مستخلص نموده واز مستحفظین گرفته رهاکرده و تفنگهای ورندل را هم که به آنها داده بود دیده شد ،

کاشتکان متصد دیوان پنجاه قبضه تفنك تحویل تجار فارس میدادند با پنج هزار فشنك ورندل که حمل طهران نمایند در وقت نقل و تحویل بدست حاج ابراهیم نایب افتاده بانجمن راپورت داد یازده قبضه آنرا که ورندل بودضبط تلگرافخانه شد . کسان متصد مدعی هستند که فشنگها را از شاهزادهٔ ظفرالسلطنه خریده‌اند ،

چهل روز بود که صاحب اختیار نامزد حکومت کرمان بود ده روز است که گویا گفته‌اند معزول است و انجمن ایالتی بکارها رسیدگی مینماید و در حفظ شهر و حدود آن جد وافی دارد ،

از سه فوج کرمان که سالی پنجاه هزار تومان جیره و مواجب سرتیپ و سرهنك و سرباز از دولت و ملت برای حفظ مملکت میگیرند غیر از چهل پنجاه نفر حافظ خودشان زیاده در شهر نیست بلی بهجةالدوله این اوقات که پدر زنش عدل السلطنه دختر باو داده و سر تیپ معتبر فوج شوکت است بعروسی بجوبیار رفته بود و تازه بشهر برگشته اند ،

چند نفر قزاق بیکار هم در ارك منزل دارند ،

چهارده الاغ از هشت فرسخی کرمان دزدهای

(بچاقچی) برده بودند سربازهائی که برای حفظ نصرةالدوله تا یزد رفته در مراجعت الاغها را پس گرفته یك نفر سرباز هم کشته شده ! فعلا راهها امن است جز مابین یزد و کرمان که هنوز دزدان فارس دست بردی میزنند ، ده روز قبل‌هم قافله سنگینی که قالی بار داشت و از تجار آذربایجان است مدتی در (انار) لنك کرده بود بهیزد رفت و بسلامت وارد یزد شد .

تلگرافی جناب بحرالعلوم باسیم انکلیس در ۱۴ ذیقعده کرده بود که « مجلس مستقل مدعی مضمحل » این خبر اسباب وحشت مردم شده ناظم دکاکین و بازارها را بسته مردم باغیرتی شورش خیز و آتش ریز به تلگرافخانهٔ ایرانی رفتند و تلگرافات متعدده درهمراهی با مشروطیت و اطاعت مجلس مقدس مخابره کردند ابداً جوابی تاامروز عصر نرسیده . بازدیروز صبح تلگرافی از جناب بحرالعلوم رسید که مدعیها پراکنده شدند ، و تلگرافاتی از رشت و کاشان در اتحاد ملت باهم رسید جواب مساعد داده‌شد . تلگرافات انجمن ملی آذربایجان که صراحتاً خلع . . . . بود بکرمان رسید اهالی این مملکت هم سخت و صریح باآنها همراهی کرده بعلمای عتبات و مجلس مقدس و سفارتخانها و قونسولخانهای خارجه رسماً تلگراف کرده واعلام کردند آنکس که بر ضد مسلمانان بر خواسته ما او را دیگر به . . . ایران قبول نداریم دکان و بازارهابسته اخبار اراجیف یك مملکت را متزلزل ساخته و در کرمان و نواحی ولوله انداخته بود اهالی مملکت کرمان و بم و بلوچستان که حاضر شهر بودند متحداً متفقاً بیك صدا وآوا باغیرت و هیجانی فوق العاده . . . راخلع وبهمه جا حتی نجف‌اشرف وکربلا مستقیما تلگرافاً خبر دادند و بمجلس مقدس عریضهٔ تلگرافی که جاناً مالاً در فداکاری حتی اسیری اهل و عیال در راه مشروطیت دولت وخلع . . . واطاعت اوامر مقدسهٔ مجلس حاضریم نمودند .

شنبهٔ ۱۵ تا قریب بظهر سیم ایران کار می کرد و سپس مغشوش گردید این واقعه بیشتر اسباب وحشت و اضطراب اهالی شد تمام علماء و تجار آذربایجان وکرمان و یزد و رؤسای انجمنهای کرمان و وکلای انجمن ایالتی و صنفات اهالی سه روز متوالی در تلگرافخانه ایران متحصن و آتش هیجان و منتظر جواب و اخبار طهران‌بودند و عزیمت حرکت‌ومسافرت‌بپای‌تخت کردند و قورخانه و ذخیره و توپخانه را تصرف نمودند و تفنگ بسربازان ملی و فداکاران کرمان برای حفظ شهر و امنیت ملت و اهالی دادند و در این سه شبانه روز کمتر کسی ازشوق خلع . . و غم‌قتل پارهٔ مشروطه خواهان در طهران‌که‌شهرت گرفته بود و از اضطراب و هیجان بخواب رفت‌بعضی‌مفسدین استبدادخواه که خیال‌القاء فساد وعنادما بین‌عوام کرمان در روزجمعه داشتند دست از فساد اجباراً و الجاءاً برداشتند و با عامهٔ مردم بتلگرافخانه آمده با مشروطه خواهان همدست و همداستان شدند ؛ از سیم انگلیس استطلاعا ازجناب بحرالعلوم سؤال شد ومعلوم گردید که سیم در مابین قم و طهران مغشوش بوده وتلگرافخانهٔ طهران بدست دولتیان نیفتاده .

عصر یکشنبه ۱۶ جواب تلگرافات طهران از مجلس مقدس و جناب بحرالعلوم و وکلای کرمان رسید اندکی مایه تسلیت خاطر گردید ، شب سه شنبهٔ ۱۸ تلگرافی از مجلس‌مقدس وجناب بحرالعلوم وجناب نظام السلطنه درتعیین کابینه وزراء جدیدرسیدکه مابین دولت وملت صلح واقعشد ، سه شنبه را در کرمان عید رسمی گرفتند ونقاره‌خانه و توپ بشادیانه فتح وفیروزی واضمحلال مدعی انداختند و کوبیدند ، حمدخدارا امنیت شهر وطرق برحال خود باقی بود وهیچ غائلهٔ درکرمان روی ننمود نقداً انجمن ایالتی منظم و بمیل اهالی نصرةالممالك نمایندهٔ دولت است .

صورت تلگرام قم به طهران ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵

مدرسهٔ صدر ، جنابان آقا میرزا ابراهیم وآقا جمال‌الدین ، اخبار موحشهٔ این چند روز اسباب قوت استبداد متولی شده . بدون ملاحظه بهمدستی حاج سید صادق حکم بهدم وردم ماذوری رسول کرده که شما مشروطه هستید بصحن مبارك ریخته آقا سید عبدالله مجتهد و سایر علماء وهمراهان مشروطه راکه جمع بوده بهزاران خفت بیرون کرد ! واقلاً دوهزار تیر طپانچه وتفنگ درصحن مقدس و اطراف قبرستان بخانهای ما انداخته اگر بترحم مابیچاره ها وقدرت جناب آقای معتمد خاقان و سوارهای

او نبود دویست نفر کشته و خانهای ما غارت میشد ! برفرض که مجلس ومشروطه بهم خورد ما که مسلمانیم بهرطریق که میتوانید چارهٔ درد اینهمه ذراری رسول را بنمائید ، معتمد خاقان حکیم قطبی مجدد میخواهد ، (حاج موئیدالشریعه ، محمدرضوی ، لسان التولیه)

اعلام انجمن جنوبی طهران

صبح جمعهٔ ۷ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ اعضای انجمن جنوبی در مرکز انجمن بعدازگفتگوی راجع بمملکت فارس چون وجود جناب صدرالانام شیرازی‌را مضر انجمن میدانستند بجهة طرد و نفی مشارالیه اوراق رأی انتشار یافت و عموم آن هیئت باستثنای سه نفر بالاجماع ایشانرا از عضویت خارج کرده وتمام انجمن های طهران نیز کتباً اطلاع دادند .

چرند پرند

ای انسان چقدر تو در خواب غفلتی ، ای انسان چقدر کند وبلیدی ، چقدر ظلوم وجهولی ، ازهیچ لفظ بی بمعنی نمی بری ، ازهیچ منطوق درك مفهوم نمیکنی ، هیچ وقت از گفته های پیشینیان عبرت نمی گیری ، هیچ وقت در حکم و معارف گذشتگان دقت نمی کنی ، با اینهمه خودت را اشرف مخلوقات حساب میکنی ، با اینهمه سر تا پا از کبرو نخوت ، غرور وخود پسندی پری ، باری از مطلب دور افتادیم .

در ۹ هزار و ۹ صدو نود ۹ سال پیش یك روز یك نفر از عرفای دورهٔ کیان خرقهٔ ارشاد را بسر کشیده و با زور و قوت مراقبه یك ساعت بعد از آن بعالم مکاشفه داخل شد ، وقتی که در آن عالم مجرد شفاف پرده های ضخیم زمان و مکان از جلو چشمش مرتفع شد درآخرین نقطه‌های خط استقبال یعنی درنه هزار ونهصدو نود و نه سال بعد چشمش افتاد بیك غول بیابانی که درست قدش باندازهٔ عوج بن عنق بود درحالتیکه یك گلیم قشقائی را بوزن دویست و نود و هشت من‌سنگ شاه بجای ریش بخود آویخته ، وگنبد دوار بهم مرکب ازهشتصدو نودو دو پارچه عبا وقبا و ارخالق ازالبسهٔ شمار خانهای عباسی (یعنی سیاه) شل و شلانه‌ژولیده وگوریده بسر گذاشته ویکجفت پوست خربزه‌های چارجورا که بتصدیق اهل خبره هردو دانه اش بار یك شتر است بپا کشیده بود با قدمهای بلند از عالم غیب رو بعالم شهود می‌آمد .

مرشد مزبور که بمحض دیدن این هیئت هولناك چشمش را از ترس رویهم گذاشته بود محض اینکه برای دفعهٔ آخر این غول صحرای مکاشفه را درست ور انداز کند چشمش را باز کرد ، این دفعه دید یك نفر از ملا ئکه های غلاظ و شداد قدری از دوده های تنوره های جهنم در یك کاسهٔ تنباکو خمیر کرده و بایك قلم کتیبه نویسی از آن خمیر برداشته در پیشانی همین غول بیابانی چیزی مینویسد ، مرشد صبرکرد تاملائکه کارش رابانجام رسانید ، آنوقت مرشد در پیشانی همان غول باخط جلی این دو کلمه را خواند .

(سید علی را بپا)

از دیدن این منظر هولناك و عوالم مرموز ومجهول ترس برشیخ مزبور مستولی شده و تکانی بخود داده خرقه را بیکسو انداخته و بعبارة اخری از قوس صعود بقوس نزول و از عالم ملکوت بعالم ناسوت و از جهان حال بدنیای قال مراجعت کرد ، در حالتی که از کثرت غلبهٔ حال عرق از سر و ریشش میریخت و خود بخود می‌گفت (سید علی را بپا)

آن بنده های صاف و صادق خدا ، آن مرید های خاص الخاص مرشد ، یعنی آن ده های شش‌دانك شیخ هم که تاحال مراقب حال شیخ بودند این دو کله را از زبان او شنیده وآنرا از قبیل شطحیات (هذیان العرفا) فرض کرده و محض تشبه بکامل یکدفعه باشیخ هم آواز شده آنهاهم گفتند (سید علی را بپا)

این دفعه این کله را با شیخ گفتند ، اما بعد ها هم‌خودشان در هر محفل انس در هر مجلس سماع وباهر ذکر شبانه و با هر ورد سحر گاه باز این دو کله را گفتند .

اگر نوع انسان در خواب غفلت نبود ، اگر فرزند آدم بلید وکند نبود ، اگر نوع بشر درکلمات بزرگان غوروتأمل لازمه را بجا می آورد این‌وردرا ، باید این مریدها اقلا آنوقت بفهمند که مقصود ازاین سرجوشی

دیگر عرفان چیست . اما افسوس که ذرهٔ هم ازمعانی این‌دو کلمهٔ‌ساده نفهمیدند و مثل تمام معماهای عرفان لاینحل گذاشته و گذشتند .

پس از آنها هم در مدت نه هزارو نهصد و نود و نه سال تمام هر وقت یك دزد یك قلاش و باصطلاح یك دست شیرهٔ از یك راسته بازار عبور کرد ، باز همهٔ کاسبهای آن راسته بهم گفتندکه (سید علی را بپا)

هر ساعت هم یك مشتری ناخنکی رفت از در یك دکان بقالی ماست بگیرد فوراً استاد بقال به شاگردش رساندکه (سیدعلی را بپا)

در توی هر قهوه خانه ، در گود هر زور خانه و درسر هر پاتوق هم وقتی بچه های یك محله یك آدم ناباب میان خودشان دیدند باز بیکدیگر اشاره کردند که (سید علی را بپا)

درنه سال پیش از این هم وقتی که میرزا علی محمد خان پرورش در حالت تب دق هذیان می گفت در روز نامهٔ ثریا صریحاً در ذیل عنوان (مکتوب از تبریز) با الفاظ (این‌شخص تبریزی نیست‌وسیدی یزدی است) باز رساند که (سید علی را بپا)

روزنامه حکمت هم وقتی که در نمرهٔ چهارم سال ۱۳۱۷ در تحت عنوان (شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه میمانی بگو) از شرارت حاجی سید محمد یزدی برادر زادهٔ همین سیدعلی شرح میداد باز بکنایه بما حالی کرد که (سید علی را بپا)

درهمین رمضان گذشته‌هم در وقعهٔ سعیدالسلطنه‌جناب آقا سید جمال وجناب ملك المتکلمین در مسجد شاه ، مسجد صدر ، انجمن آذربایجان و مسجد سپهسالار درضمن‌هزاران نطق‌غراصریح بما گفتندکه (سیدعلی رابپا)

ما انسانهای ظلوم و جهول ، ما آدمهای کند و بلید ، ما مردمان احمق بی شعور نه از مکاشفه آن پیر روشن ضمیر و نه از اذکار و اوراد مرید های او و از مذاکرات کسبه بازار و نه از گفتار استاد بقال و نه از لغزهای بچه‌های طهران و از عبارات ثریا وحکمت و نه از بیانات آقا سید جمال و ملك‌المتکلمین بقدر یك ذره از مقصود و مفهوم و معنا و مفاد این مثل سایر چیزی نفهمیدیم ، بله چیزی نفهمیدیم .

ازتاریخ آن مکاشفه قرنها سالها ماهها روز ها ساعات و دقائق گذشت و همین الفاظ ملیون ها دفعه بر سر زبانهای خورد و بزرك و ضیع و شریف عارف و عامی مکرر شد و ما هیچ باهمیت تهدید و تنبیه مندرج در این دو کلمه بر نخوردیم تاکی ؟ — تا وقتی که همین سیدعلی را دوست بعد از نه هزارونهصد و نودونه سال بعداز تاریخ آن مکاشفه در میدان توپخانه دیدیم که :

دیگش سربار است ، برتوپ سوار است
نوحه‌ش شعار است ، اسلام مدار است .
بافرقهٔ الواط
همخو ابه و یار است
در پیش دوچشمش مسلم سردار است
که غرق شراب است
که گرم قمار است
با آن خر نوری ، با حسن دیوری
که عاشق دین است ، که طالب یار است
باز آن طوریکه دلم میخواست نشد (دخو)

مکتوب شهری

آن روزیکه آمدم شهاراً دیدم ازدست پاچگی وبیحواسی بعوض اسماً لطفعلیخان کنگرلوی ورامینی حاج محمدعلیخان کلانتر گفته‌ام باید بخشید زیرا که پیری‌است و هزار عیب شرعی ، ازاین‌هم‌گذشته خودتان بهترمیدانید من یکسرمو هزارسودا . آقا سید باقر روضه خوان را هم (علی نیزه) کول‌کرده بود نه (اکبر بلند) وتوی بازار از دست آنها فراراً بمسجد شاه گریخته و با فرزند ها وقوم وخویشهاش بالنجمن حسینی به بهارستان رفته اند ، وآخر اشرار نتوانستند ایشان را بمیدون توپخانه ببرند .

نخود همه آش

طهران ، در مطبعهٔ پارسیان بطابع رسید

﴿ سال اول ﴾

(شماره: ۲۲) (وَنُفِخَ فی الصُّورِ فاِذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

دبیرو نکارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی

دوشنبهٔ سلخ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضاپذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، یا کتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد ،

﴿وجه آبونه از هرکس و از هرجا مقدمتاً گرفته میشود﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ اعتذار ﴾

هرچند بواسطهٔ نبودن مصححین قابل در مطابع حالیهٔ طهران غالباً اغلاط درعموم مطبوعات ونیز در نمره های سالفهٔ همین روزنامه دیده میشود لیکن چون در شمارهٔ قبل صور اسرافیل پارهٔ غلط های فاحشه بود که بکلی معنی را تغییر داده و شاید بعضی از خوانندگان را دچار اشکال مینمود از اینرو پس از اینکه از مشترکین عظام عذر مافات میخواهیم اغلاط مزبوره را ذیلا تصحیح میکنیم ، تا آنها که بصفحات صور وقعی میگذارند ودر حفظ آن سعی دارند نمرهٔ خودشان را تصحیح فرموده و نگارنده را قرین امتنان فرمایند .

غلط	صحیح
صفحهٔ اول ستون (۱)	سطر (۸)
شما	تنها
صفحهٔ دوم ستون (۱)	سطر (٦)
هراهی	هم راهی
صفحهٔ دوم ستون (۱)	سطر (۱۸)
غنی‌تر نبودند	غنی‌تر نبوده
صفحهٔ دوم ستون (۲)	سطر (۲۹)
نقل انتقال	نقل وانتقال
صفحهٔ دوم ستون (۲)	سطر (۳۰)
بانك ، قدرت	بانك وقدرت

﴿ بقیهٔ شمارهٔ قبل ﴾

عالم اقتصادی مشهور انگلیس (آدم اسمیت) در یك قرن ونیم پیش ازاین چهار قاعدهٔ اصلیه برای اصلاح امورمالیهٔ دولت و آسایش عموم رعیت اظهار کرد ، و امروز همان چهارقاعده از (توکیو) گرفته تا (سان فرانسیسکو) واز دماغهٔ (چلیوسکین) تا (کاپ هرن) در میان هر قوم متمدن و هر ملت وحشی معمول و مجری است .

و از این کلیت استثنائی که هست تنها همان او ضاع سلطنت کیان و ترتیبات دولتی اقدم ملل دنیاست .

عالم مزبور میگوید تبعهٔ هردولت به تناسب واردات خود در تادیهٔ مالیات و بعبارة اخری در مساعدت مصارف دولتی مساوی خواهند بود ·

مالیات باید معین ومصرح و زمان اداء نیز همه ساله در وقت معلوم باشد ·

مالیات بایست در سهلتر و مساعد ترین وقتی بحال رعیت گرفته شود · باید فاصله میان خروج مالیات از کیسهٔ رعیت و وصول آن بخزانهٔ دولت در اقصر و اسرع ازمنهٔ ممکنه باشد ·

اگر آحاد رعایای یك مملکت در تادیهٔ مالیات نسبت بواردات خود برابر نباشند معین است معنی مساوات که روح زندگی عصر حاضر و پایهٔ محکم آسایش بشری است از میان خواهد رفت ·

اگر مالیات را معین و زمان تادیهٔ آنرا معلوم و مناسب باحال رعیت نکنند رعیت دستخوش هوا وهوس حرص وطمع عمال وضباط شده رفته رفته بی پا گردیده و مملکت رو بخرابی خواهد گذاشت · و اگر فاصلهٔ مابین ادای مالیات و تادیهٔ آن بدولت بسته بمیل حکام و عمال باشد باینمعنی نیز دولت را دوچار دست تنگی و بی نظمی و بی اعتباری خواهد کرد ·

قواعد مزبوره امروز در تمام دنیا مسلم و پایهٔ حکم معاملات مدنی هر دولت با رعیت خود میباشد ·

اما در ایران حد مالیاترا فقط حرص حاکم وطمع عامل اندازهٔ پیش کشی اول سال وقوت یا ضعف مبهات گذار تعیین مینماید ·

وزمان اداء نیز بسته بوجود ده ، صد ، یا یك نفر عامل وضابطی است که تقدیمی حاکمرا موافق دلخواه پرداخته باشند ویا باصطلاح حضرت والا فرمانفرما حکم از مقامات منیعه صادر شود — و مدت فاصل میان وصول مالیات وایصال آن بخزانه نیز حدش همان اندازهٔ لطف وهمراهی وزیر مالیهٔ وقت و مستوفی ولایت نسبت بحاکم محل میباشد ·

در این دوره های اخیره فقط مالیات ایران یکدفعه در ظل ارشاد حاجی میرزا آقاسی اسماً تعدیل شده و آنهم بشهادت حس و گواهی معمرین قوم اهداء یك بره برای خان معدل مالیات یك ده را قریب بمعاف کرده وعین این کسررا برقریهٔ خراب دیگرافزوده است · که اگر کسی یکسفر تفتیشی ده روزه اقلا در همین صفحات خوار وورامین نماید بخوبی بر حقیقت این ادعا بر میخورد ·

و بر فرض صحت این تعدیل امروز مقداری زیاد از قراء ایران بکلی خراب و از حیز انتفاع افتاده ، و بعضی بعکس آباد تر شده و یا یك‌باره جدید الاحداث است که ابداً نه آن نقصان و نه این زیادی هیچیك بخرج کتابچهٔ دولت نمیاید ·

وقت ادای مالیات نیز از زمان داریوش کبیر و دورهٔ (ساتراپها) تابحال گاهی دراول‌سال ، گاهی در وسط ، گاهی در آخر و بعضی اوقات ششماه از سال گذشته است

واما فاصلهٔ میان اخذ مال ازرعیت و تسلیم آن بدولت بعد از قلم داد لا وصولی و تخفیفهای جعلی ، و خرج جلو گیری از یاغیهای مصنوعی ، ترمیم خرابیهای ساختگی عمارات شاه‌عباسی ، سیورسات فلان مأمور ، سیورغال فلان سفیر یا فلان سیاح و هزاران خرج‌تراشی های دیگر در صورتیکه فاضل نداشته باشد باقی می‌آرد و آنهم بعلت افلاس دروغی حکمران محول بسال نو یا موکول به داشتن حکومت جدیدی میشود ·

کتابچه‌های‌دراز نویسان زمان ناصر الدین شاه تابحال برای بیان این مطلب با همهٔ بیفرنجی باز تاحدی گواهی و شاهد حاضر است ·

درینصورت آیا عایدی دولت کدام است ؟ پایهٔ اعتبار دولت بر روی چه محل معین و معلوم است ؟ و حال رعیت بد بخت یعنی کار فلاحت مملکت و اولین منبع ثروت ملك چه‌خواهد بود ؟ وزراء ما بهتر ازهمه کس میدانند که در تمام معاملات دولتی ما با خارجه تنها محلی که اعتبار مختصری بدولت ما میدهد همان محل گمرکاست که تا حدی منظم و موافق با اصول اداری امروزهٔ دنیا است ، و بقیهٔ عائدات ما در نظر اجانب در حکم صفر و برای تأمین صد هزار تومان معاملهٔ دولتی کفایت نمیکند ·

بقیه دارد　　ع ا · د

اولین مجازات دورهٔ مشروطیت

بعد از گرفتاری اشرار و محاربین همه روزه ناطقین عظام و عموم ملت در مجامع و انجمن ها مجازات و سیاست آن دسته را از مجلس مقدس و وزرا مطالبه مینمودند تا در چهار شنبهٔ ۲۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۵ که روز مجمع عمومی انجمن محترم اتحادیهٔ آذربایجان بود لایحهٔ جانگاه رقت انگیز زوجهٔ بیچارهٔ انوشه روان ارباب فریدون پارسی مقتول بیگناه راکه بانجمن نوشته بود خوانده شد و تمام اهل جامع را که قریب هزار نفر بودند بگریه در آورد ، و هیجان و قوهٔ انتقام خونهای پیر و برنای آن هیئت را بجوشانید و دو لایحه در قصاص قاتلین و کیفر اعمال مفسدین بوزارت‌عدلیه و حکومت طهران نوشته و بیست نفر از اعضای انجمن ها را برای رسانیدن آن دو ورقه و خواستن مکافات انتخاب کردند . و از آن روز تا آخر ماه آن اشخاص لیلا و نهاراً بامنتها درجهٔ جد و جهد در کار بودند تا از حجج اسلام کثر الله امثالهم فتوای جزای بخیر مقصر معلوم الحال را کتباً دریافت نمودند ، و در عصر دو شنبهٔ سلخ ذیحجه در وزارت عدلیه اشرار را حاضر کرده و در حضور آنها و ملت حکم جزای آنان را که برطبق فتوی شرع مطاع ازمحکمهٔ جزای عدلیه صادر شده بود خواندند . و پس از سلب ابدی شغل دیوانی صنیع حضرت و مقتدر نظام و اسمعیل‌خان تکمه‌های نظامی لباسهای هر سه نفررا قطع کرده و همگان را با سید کمال مشلق نموده و یکساعت قبل از غروب آفتاب همان روز ایشان را مغلولا تحت‌الحفظ بجهة حبس ده ساله به قلعهٔ کلات خراسان مأمورین نظامی حرکت دادند .

بدیهی‌است تا قاتلین مرحوم ارباب فریدون وسایر اشراررا هم بقصاص و جزا نرسانند مردم آرام نمیگیرند و ازپای نخواهند نشست .

صورت استفتاح ملت از حجج اسلام و فتوی آن ذوات مقدسه کثرالله امثالهم
که اصل آن دردفتر وزارت عدلیه ضبط‌است

بعد از تحقیقات و تدقیقات و مذاکره و مشاوره و ملاحظات لازمه بارعایت مقتضیات صلاح وقت آنچه بنظراولیای شرع مطاع لازم‌الاتباع در مجازات مفسدین یعنی اشخاص مفصلهٔ ذیل میرسد اینست .

(۱) خسروخان مقتدر نظام (۲) سید محمدخان صنیع حضرت (۳) اسمعیل خان سرهنگ
(٤) سید کمال (٥) حاج معصوم

که اولا تعذیب بضرب زاجر بوجهی که موجب عبرت هر مفسد و جلوگیری ازین قبیل مفاسد و اعمال نا مشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولا بکلات برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند .

اینست آنچه با رعایت مقتضیات وقت در خصوص اشخاص مفصلهٔ فوق عجالتاً بنظر این خدام شرع انور برای رفع ودفع فساد ومجازات اشرار فوق رسیده است و باید اجری شود ۲۸ ذیحجة الحرام ۱۳۲۵ .

الداعی عبدالله‌الموسوی البهبهانی . بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ، عجالتاً اشخاص‌مفصله معلوم شد از اشرارند و حکم آنها همان است که شرح داده شده ، بعدهم اگر شرارت کسی در مطالب معهوده معلوم شد حکمش را خواهیم کرد ، محمدبن صادق الطباطبائی . الداعی ابو القاسم الحسنی الحسینی . بسم‌الله تعالی . الاحقر الداعی عبدالنبی النوری ، و الحکم کما نظر و فصل . الاحقر محمد صادق .

بسم الله الرحمن الرحیم

علمای اعلام و حجج اسلام کثرالله امثالهم چه میفرمایند در خصوص صنیع حضرت و مقتدر نظام و اسمعیل خان و سید کمال و امثال ایشان ازکسانیکه در جلو خان مجلس مقدس ملی و میدان توپخانه اسلحهٔ کثیره و شلول خالی کرده اند ، و باعث سفك دماء و نهب اموال مسلمین شدند ؛ وهزار قسم فتنه و فساد وشرارت کردند بقسمیکه تمامی اهل مملکت و حجج اسلام مد ظلالهم العالی برای العین دیده و دانستند ؟ ! ! آیا حکم ایشان قتل است یا خیر ؟ در هرصورت عموم ملت‌استدعا دارند که حکم‌الله رادر صدر عریضه مرقوم و مزین فرمایند که بلاد مسلمین بیش از ین در

مخاطره و تزلزل نباشد ! و امنیت عمومی حاصل شود ، آیا تأخیر دو اجرای حدود جایز است یا خیر ؟ ! !
مسئله دیگر آنکه هرگاه جمعی بدون اذن صاحب خانه بقصد قتل وسلب اموال وارد خانهٔ کسی شوند صاحب خانه را بکشند آیا مفسد هستند یا خیر ؟ ! در صورت مفسد بودن حکم آنها قتل است یا خیر ؟ ایام عزت مستدام فی ۲۵ شهر ذیحجهٔ ۱۳۲۵

❁ صورت حکم وزارت عدلیهٔ اعظم دولت علیهٔ ایران که اصل آن در دفتر انجمن محترم اتحادیهٔ آذربایجان ضبط است ❁

الحکم لله



وزارت عدلیهٔ اعظم

بنام اعلیحضرت اقدس شاهنشاه کل ممالک محروسهٔ ایران خلد الله ملکه و سلطانه

تاریخ دو شنبهٔ ۲۹ ذیحجهٔ سنهٔ ۱۳۲۵
نمرهٔ ۲۸

چون در تاریخ ۹ شهر ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت اشهر حرم گفته ، و برخلاف میل اولیاً دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیك نمودند و از آنجا به میدان توپخانه رفته جماعتی از معممین شورش طلب به معاونت احتشاد و احتناد وعنوان استدعاب جهاد دعوت نموده ، درمقام عربده وحرکات وحشیانه برآمدند ، و (علی آقای صراف) و (اسمعیل خباط) را بیموجبی مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را در اسوأ احوال مقتول و آویزهٔ درخت نمودند ! ! و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئهٔ وتمهید و مجالس مواضعهٔ اشخاص مفصلهٔ ذیل منشأ مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت نمای خسروخان مقتدر نظام ، اسمعیل خان ، سید محمدخان صنیع حضرت ، سیدکمال ، خاص وعام ، و باعث وحشت و اضطراب ملت ، و اسباب انقلاب مملکت ، وبمفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند ، و از جانب . . . اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه . . . بحکم عدل ونصفت بموجب دستخط . . . ملوکانه مقررشد که در محکمهٔ جزا به محاکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور به مجازات آنها قدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها درحق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر بر محکمهٔ جزا ثابت و محقق گردید که مشار الیهم آمر وناهی اراذل و اوباش ، و پیشرو وقائد اجامر و الواط ، و مباشر امور ، و مهیج و محرك شورش طلبان و مفسدین ، و مصدر امور وحشیانه بوده ، خلاف نظم وامنیت و مخالفت قوانین مقدسهٔ مشروطیت را مرتکب ، و احداث فتنهٔ عظیمه را مدبر بوده اند ، و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین مقتدو الانام ذخائرالایام کهوف الارامل والایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه وآقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم درباب مجازات آنها مرقوم فرموده اند ، که اولا بضرب و تعذیب زاجر موجبی که موجب عبرت هر مفسد وجلوگیری ازین قبیل مفاسد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود ، و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولا به (کلات) برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند ، لهذا محکمهٔ جزا نیز تصدیقاً و امتثالا مقرر میدارد بنحویکه از محضر منورعلمأ اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها

صادر شده است عاجلا بموقع انفاذ و اجرا گذارده شود ، وعلاوه بر آن هریك ازین اشخاص که بشؤنات وامتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند از شؤنات و امتیازات انفکاك ابدی خواهند داشت ، فاعتبروا یا اولی الابصار .

محل مهر محکمهٔ جزا ، صدق الملك (رئیس محکمهٔ جزا)

شیخ علی‌قاضی ارداغی ، احمدبن محمد مهدی . معاون‌حضرت ، محسن مجد الممالك .

ایضاً

حکم مطاع آقایان حجج اسلام دامت افاضاتهم درحق بجزمر مستوجبین مجازات صادر شده بود یکنفر از آنها فراری است و هر وقت گرفتاربشود مجازات خواهدشد فی تاریخ الاول . صدق‌الملك ، شیخعلی قاضی اردغی .

. درظهر ورقه محل مهر وزارت‌عدلیهٔ اعظم . خروج حکم از وزارت عدلیه دوم محرم ۱۳۲۶ نمرهٔ ۱۸۹۷

﴿ ایران غیر منصرف است ﴾

روزگاری پیش ازاین خوش روزگاری داشتیم .

در سوابق ایام نگارنده را ذوقی مفرط تحصیل علوم عربیات و فنون ادبیات بود . وای نحوکان لیلا و نهاراً عمر عزیز صرف بیان معانی کلمه و کلام مینمودم .

هنوز از لوح خاطرم محو نشده که میخواندیم اسباب و علل منع صرف در عرف نحاة ۹ چیز است ، اگر چه باصطلاح اصل در اسماً دخول اعراب است . اما وقتی دو علت یا یك علت قوی از این علل ۹ گانه در اسمی موجود شود خواه و نا خواه آن اسم غیر منصرف و دخول جر و تنوین در آن ممنوع است .

امروزه مقایسه میکنیم چقدربفهم مثل من مبتدی بطی الانتقالی نزدیك است که این مبحث را شبیه کنیم بحال امروزی مملکت ایران وبگوئیم ایران غیر منصرف است ! بیچاره ایران ویران .! ! بیچاره ایران خراب ! !

زیرا عللی امروز در ایران تولید شده که قهراً با آنکه کریمهٔ (و شاورهم فی الامر) و (امرهم شوری بینهم) دال است براینکه مشروطیت سلطنت توام است با احکام شریعت غرای اسلامی . و همزاد است باترفیه احوال مسلمین . وهم عنان است با ارتقاً ملك و مملکت و مرمت احوال افراد این ملت

کم کم آن علل موجوده جداً امتناع دارد دخول اعراب ترقی وتمدن ! ! حریت وآزادی ! ! عدالت و مواسات ! ! فلاح ونجاح را بر رعایای فلك زدهٔ خانمان سوخته آن ! ! یعنی نجیب ترین ملل عالم . یعنی قدیم ترین سکان کرهٔ ارض .

حالا آیا این علل‌موجوده چرخ سیار تمدن رااز سرعت سیر باز میدارد ؟ و به نیل این آرزو موفق مینماید ؟

آنان که سیر اجمالی در تواریخ سایر ملل متمدنه نموده و برموز سیاست آشنا میباشند بخوبی واقفند .

این علل ناشی است از جهل ، فساد اخلاق و عدم قوه ممیزه که خمیرهٔ بوالهوس تخمیر آنان را بحکم (العادة کالطبیعة الثانویه) باین سوء مسلك سنخیت داده ، و به تیه جهل راه نمائی میکند

زیرا هنوز قوهٔ مدرکه شان فهم هررا از بر نمی‌کنند ! ! هنوز رفتار مصروعانه و حرکات مجنونانه را مسلك وآلت اجرای نیات شخصیه دانسته اند ! ! هنوز زندگی بشرف را براین حالت احتضار ترجیح میدهند ! !

﴿ خوی بد درطبیعتی که نشست ﴾
﴿ نرود تابوقت مرگ از دست ﴾

میخواهم علل ۹ گانه واسباب دخول جر و تنوین حریت و عدالت را دروطن عزیز برای شما توضیح کنم . قلم امتناع دارد زیرا ننگ این فرقه کاوان عصاری نه آنقدر است که خامه را تحمل تحریر آن باشد ، لیکن چون معلول را بیان نموده اگرازتوضیح علل اغماض نماید دلیل کمال عجز ازتطبیق و تشبیه است لهذا برحسب ایفای وظیفه بنحو اختصار بیان نمود .

یکی از علل ۹ گانه عدل است — وآن (نوری) است که از مقام ناریت عدول نموده از کثرت استعمال الف آن قلب بواو شده (و بمفاد کل شیئی یرجع الی اصله) جنس خود را همچه کاه و کهربا ست

﴿ و من لم یجعل الله له نوراً فماله من نور ﴾

دوم علمیت است — میتوانیم بگوئیم وجود سیدعلی یزدی ء شده است برای تخریب اساس زندگانی و سد

ابواب سعادت ایرانیان ! که بمنطوقهٔ (علماء السوء مصائد الشیطان) دام تذویر گسترده و مکاید سیئهٔ خویش را درود دین جلوه میدهد ! !

بقیه دارد

تلگرام قزوین بطهران (نمرهٔ ۹۶)
۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۲۵

حضور محترم اعضای انجمن‌های طهران و مدیران جرائد عرض بندگی مینمائیم ، چون وظیفهٔ مجاهدین در تمام بلاد برای اجرای احکام شورای ملی و رفع ظلم از مظلومین است لهذا عرض میکنیم ، در تعدیات فوق‌العادهٔ حکومت و اجزای او بر ملت بیچارهٔ قزوین زبان و بنان را یارای تقریر وتحریر نیست ! ده پانزده روز است که به مجلس مقدس و وزیر داخله عموم ملت وخصوص مجاهدین عرض کرده‌ایم که عمیدالملک جمعیت کثیری، بقریهٔ (اسفرورین) فرستاده و آنجا راچاپیده وخانها خراب کرده ! درهای خانه ها و (تابهٔ) یوحجهٔ آن بیچارها راسوزانیده ! مأمورین بی‌عصمتی هاکرده ! صدو پنجاه نفر مأمور که بیك ده بروند معلوم است چها خواهند کرد !

دیهات بیوکخان مظفرالسلطنه را چاپیده ! رعایارا متواری نموده ! حقوق فقرارا کسرمیکنند ، باهالی (فارسجین) نمیدانید چها کرده ! جناب حسام‌الاسلام وکیل رشت‌که بقزوین تشریف آوردند تمام اینکارهارا در خدمتشان حکومت اقرار کرد که این وقایع واقع شده !

در پشت دروازهٔ طهران بابیست فرسخ فاصلهٔ بمجلس مقدس حاکم این قسم سلوك نماید ولایات دور با سوء حال چه خواهد شد !

عموم مجاهدین از دست و زبان ملتزمیم که اگر این قضایا واقع نشده ما را مجازات نمایند ، اگر خودمان داد خودمان‌را بزنیم قبول نفرمائید ، آخر این‌رعایای بیچاره برادران ما و زنهای آنها خواهران‌ما هستند ! !

جواب عرایض ما داده نشده ! وزیر داخله به حکومت تلگرام کرده مأمور میفرستم ! شما را بخدا آیا جناب حسام‌الاسلام‌وکیل سی کرور نفوس بقدرمأمور وزیر داخله هم نیست ؟ ! مارا دیگرعرضی نیست .

(انجمن قزوین)

تلگرام کرمان نمرهٔ ۷۶ ۲۱ ذیحجهٔ ۱۳۲۵

بتوسط انجمن محترم کرمان مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه ، اولیاء دماء شهداء کرمان از عزیمت نواب . . . نصرةالدوله به تبریز وبودن عدل‌السلطنه بدون مسئولیت و موأخذه در (جوبیار) عموم اهالی‌بهیجان و انجمن ایالتی کرمان را بستوه آورده‌اند واگر حکم محکم در خون خواهی شهداء و مجروحین کرمان از قاتلین ومجازات مرتکبین شرف صدور نیابد فتنهٔ بزرگ در کرمان احداث میشود که تاچندی قوهٔ جلو گیری ندارند .

انجمن ایالتی

چرند پرند

مکتوب

آخر یك شب تنگ آمدم ، گفتم ننه ! گفت هان ، گفتم آخر مردم دیگر هم زن و شوهرند چرا هیچکدام مثل تو و بابام شب و روز مثل سگ وگربه بجان هم نمی افتند ؟ گفت مرده‌شور کال و معرفت‌را ببرد با این حرف زدنت که هیچ به پدر ذلیل شده‌ت نگفتی از اینجا پاشو آنجا به شین ، گفتم خوب حالا جواب حرف مرا بده ، گفت هیچی ، ستاره مان از اول مطابق نیامد ، گفتم چرا ستاره‌تان مطابق نیامد ؟ گفت محض اینکه بابات مرا بزور برد ، گفتم ننه بزور هم زن و شوهری می شد ؟ گفت آره ، وقتی که پدرم مرد من نامزد پسر عموم بودم پدرم دارائیش بد نبود ، الا من هم وارث نداشت ، شریك الملکش میخواست‌مرا بی‌حق کند ، من فرستادم پی همین نامرد از زن کمتر که آخوند محل و وکیل مرافعه بود که بیاد باشریك الملك بابام برد مرافعه ، نمیدانم ذلیل شده چطور از من وکالت نامه گرفت که بعد از یك هفته فهمید که من تورا برای خودم عقد کرده‌ام ، هر چه من خودم را زدم ، گریه کردم ، به‌آسمان رفتم ، زمین آمدم ، گفت‌الاولاکه‌توزن‌منی ، چی به کم‌مادر ، بعد ازیکسال‌عرض وعرض کشی مرا باین آتش انداخت ، که

الهی از آتش جهنم خلاصی نداشته باشد ! الهی پیش پیغمبر روش سیاه بشد ، الهی همیشه نان سواره باشد و او پیاده ! الهی روز خوش در عمرش نه بیند ! الهی که آنچشمهای مثل ارزق شامیش را میرغضب در آرد ! اینها را گفت و شروع کرد زار زار گریه کردن ، من راستی راستی از آن شب دلم بحال نه نم سوخت ، برای اینکه دختر عموی من هم نامزد من بود ، برای اینکه من هم میفهمیدم که عقد دختر عمو و پسر عمو را در آسمان بسته اند ، برای اینکه من هم ملتفت بودم که جدا کردن نامزد از نامزد چه ظلم عظیمی است ، من راستی راستی از آن شب دلم بحال نه نم سوخت ، از آن شب دیگر دلم با بابام صاف نشد ، از آن شب دیگر هر وقت چشمم بچشم بابام افتاد ترسیدم برای اینکه دیدم راستی راستی بقول نه نم گفتنی چشماش مثل ارزق شامی است ، نه تنها آنوقت از چشمهای بابام ترسیدم ، بعدها هم از چشمهای هر چه وکیل بود ترسیدم ، بعدها از اسم هر چه وکیل هم بود ترسیدم ، بله ترسیدم اما حالا مقصودم اینجا نبود ، آنها که مردند و رفتند بدنیای حق ، ما ماندیم در این دنیای ناحق ، خدا از سر تقصیر همه شان بگذرد ، مقصودم اینجا بود که اگر هیچکس نداند تو یك نفر میدانی که من از قدیم ازهمه مشروطه تر بودم ، من ازروز اول بسفارت رفتم ، بشاه عبدالعظیم رفتم ، پای پیاده همراه آقایان بقم رفتم ، برای اینکه من از روز اول فهمیده بودم که مشروطه یعنی عدالت ، مشروطه یعنی رفع ظلم ، مشروطه یعنی آسایش رعیت . مشروطه یعنی آبادی مملکت ، من اینها را فهمیده بودم ، یعنی آقایان وفرنگی مابها این مطالب را بمن حالی کرده بودند ، اما از همان روزیکه دستخط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم میگویند که حالا دیگر باید وکیل تعیین کرد ، یك دفعه انگار میکنی یك کاسه آب داغ ریختند بسر من ، یکدفعه سی و سه بندم بتکان افتاد ، یکدفعه چشمم سیاهی رفت ، یك دفعه سرم چرخ زد ، گفتم بابا نکنید ، جانم نکنید بدست خودتان برای خودتان مدعی نتراشید ، گفتند به ! از جاپن گرفته تا بهتل برت همهٔ مملکتها وکیل دارند ، گفتم بابا والله من مرده شماها زنده . شما از وکیل خیر نخواهید دید ، مگر جهان مشروطه خالی چطور است ؟

گفتند برو بی کارت ، سواد نداری حرف نزن ، مشروطه هم بی وکیل می شد ؟ دیدم راست میگویند ؟ گفتم بابا پس حالا که تعیین می کنید محض رضای خدا چشمهاتانرا واکنید که بچاله نیفتید ، وکیل خوب انتخاب کنید ، گفتند خیلی خوب ،

بله گفتند خیلی خوب ، چشمهاشانرا هم وا کردند ، درست هم دقت کردند ، اما در چه ؟ — در عظم بطن ، کلفتی گردن ، بزرگی عمامه ، بلندی ریش ، زیادی اسب و کالسکه ، بیچاره ها خیال میکردند که گویا این وکلا را میخواهند بی مهر ووعده به پلو خوری بفرستند که با این صفات قاپوچی از هیکل آنها حیا کند ومهر ورقهٔ دعوت مطالبه نکنند ،

باری حالا بعد از دوسال تازه سر حرف من افتاده اند ، حالا تازه می فهمند که هفتادو چهار رای مجلس علی یك گرگ چهل ساله را از برلن دوباره کشیده و بجان ملت می اندازد ، حالا تازه می فهمند که شصت رای چندین مجلس انجمن مخفی پدر وپشتیبان ملت را از پارلمانت متنفر مینماید ، حالا تازه میفهمند که مهر مجلس زینت زنجیر ساعت میشود ،

حالا تازه میفهمند که روی صندلیهای هیئت رئیسه را پهنای شکم مفاخرالدوله ، رحیم خان چلبیانلو و مؤیدالعلماء والاسلام والدین پر می کنندو چهارتا وکیل حسابی هم که دارم بیچاره ها از ناچاری چارچنگول روی قالی (رماتیسم) می گیرند ، حالا تازه میفهمند که وکیل باشی ها هم مثل دخو خلوت رفته در عدم تشکیل قشون ملی قول صریح میدهند ،

حالا تازه میفهمند که شان مقنن از آن بالاتراست که بقانون عمل کند و از اینجهت نظامنامهٔ داخلی مجلس از درجه اعتبار ساقط خواهد بود ، حالا تازه میفهمند که وکلا ازسه بغروب مانده مثل بچه مکتبیهای مدرسهٔ همت هی باید مگس بگیرند و مثل بیست و پنجهزار نفر اعضاء انجمن سنگ هی چرت و پینکی بزنند تاجخد یك ربع بغروب مانده تلفون صدا کند که « آقای وکیل باشی امروز مهمان



دارند و می فرمایند (فرداز ودیر رحاضر شوید که ایران از دست رفت . » اینها را مردم حالا تازه میفهمند . اما من ازقدیم میفهمیدم . برای اینکه من گریه های مادرم را دیده بودم . برای اینکه من میدانستم اسم وکیل حالا حالا ها خاصیت خودش را در ایران خواهد بخشید . برای اینکه من چشمهای مثل ارزق شامی بابام هنوز یادم بود .

اینها را من میفهمیدم و همهٔ مردم هم حالا اینها را میفهمند . اما باز من الان پارهٔ چیز ها میفهمم که تنها اعضاء آن انجمن شصت نفری میفهمند .

جواب از اداره

اولا من ابداً باعقاید شما یك قدم هم همراه نیستم . ثانیاً امروز سوء ادب نسبت بوکلاء مجلس خرق اجماع امت است . برای اینکه هر چند موافق شریعت ما و مطابق قوانین هیچ جای دنیا هم نباشد . اما امروز بقالهای ایران هم میدانند که وکیل مقدس است ؛ یعنی وقتی آدمیزاد وکیل شد مثل دوازده امام و چهارده معصوم پاك و بی گناه است .

ثالثاً چطور میشود آدمیزاد مسلمان باشد ، سید باشد ، آخوند باشد حاجی باشد . صاحب ریش و کوپال باشد . از همه بدتر بقرآن هم قسم خورده باشد ، آنوقت مثلا بقول بابا گفتنی محض حسادت یا حرص یا نعوذ بالله محض قولی که بوکیل باشی در انجمن شصت نفری داده باشد پاش را توی یك کفش بکنند که این دو نفر علمدار آزادی و پنج شش نفر وکیل بی غرض را از مجلس بتارانند . نه . من ابداً باخیالات شما همراه نیستم . و هیچ بقال ایرانی هم باخیالات شما همراه نیست . چرا ؟ برای اینکه من نمیتوانم دین صدو بیست نفر وکیل معصوم را گردن بگیرم ؛ برای اینکه من نمیتوانم گناه صدو بیست نفر بنده های مؤمن ، مقدس ، امین ، و بی گناه خدا را بشورم . همان گناه های خودم را مرد باشم جواب بدهم بهفتاد پشتم هم بس است .

بله ؛ عقیدهٔ من این جور چیز هاست . و عقیدهٔ تمام شیعیان پاك هم از همین جور چیزهاست .

اما من متحیرم در صورتیکه محمد ابن یعقوب کلینی در اصول کافی . و محمد ابن علی ابن موسی ابن بابویه قمی، در کمال الدین و تمام النعمه . و سید مرتضی در شافی . و محمد ابن الحسن الطوسی در کتاب الغیبه . و فضل ابن حسن طبرسی در اعلام الوری . و علی ابن عیسی ربلی در کشف الغمه . و ملا محمد باقر مجلسی در سیزدهم بحار . و حاجی میرزا حسین نوری در نجم ثاقب . و سایر علما در سایر کتب صریحاً مینویسند که « وقتی خداوند عالم سیصد وسیزده نفر بندهٔ مؤمن مقدس و شیعهٔ خالص امین در دنیا داشت حضرت حجة ظهور خواهد کرد » پس چرا ما شیعیان خلص . ما منتظرین ظهور فرج . و ما گویندگان (وعجل فرجنا وفرجهم) زودتر سعی نمیکنیم که یکصدو نود وسه نفر هم دعا نویس . عشرخوان . رمال . وجزوه کش بر این یکصدو بیست نفر وکیل حالیه که داریم بیفزائیم که بمحض ورود بمجلس همه معصوم و امین و بی گناه بشوند و عدد اصحاب بدر که سیصد و سیزده نفر است کامل بشود که بلکه ما هم درك زمان سلطنت حقه را بکنیم . بلکه ما هم چشمهان بجمال انور امام زمانمان روشن بشود . بلکه ما هم چهار روز معنی عدالت را گذشته از مطالعهٔ در کتاب در خارج هم به بینیم ؟ ! ! !

اما حالا که تازه گی ها میشنوم یك فصل هم بقانون اساسی زیاد میشود که وکالت از روی قانون قرآن دو سهم به پسری برسد و یك سهم هم بنابقاعدهٔ (الضرورات تبیح المحذورات) خرج مهمانی موکلین بشود . خدا کند که بشود . ما چه حرفی داریم . اما اضافه کردن آن یکصد ونودو سه نفر هم از همان جنس که گفتم لازم است .

﴿ دخو ﴾

﴿ طهران . در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

سال اول

(شمارهٔ ۲۳) (ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیك امامزاده یحیی

کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی

دبیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

پنجشنبهٔ ۱۷ محرم ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

با کتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد ،

وجه آبونه از هرکس و از هرجا مقدماً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده	(۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده	(۱۷) قران
ممالك خارجه دو	(۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار	(٤) شاهی
سایر بلاد ایران	(٥) شاهی

اعتذار

بااینکه کمال دقت در تصحیح شمارهٔ ۲۲ صور اسرا فیل شده بود باز چند کلمهٔ غلط درآن بطبع رسیده که ذیلا تصحیح یافت .

غلط	صحیح
صفحهٔ ۳ سطر ۱٤ ، مرحوم ارباب فریدون	ارباب فریدون مظلوم
ایضاً سطر ۱٦ ، استفتاح .	استفتاء
صفحهٔ ٥ سطر ۱۹ ، میدهند .	نمیدهند .
ایضاً سطر ۳٦ ، ع .	علم
صفحهٔ ۸ سطر ۳۰ ، سال .	سال نو .
ایضاً سطر ۳۳ باسم .	باسم انجمن ونام جناب

بقیه از نمرهٔ ۲۲

ترقی مملکت بسته بکثرت کار ، و کثرت کار منوط به تسهیل طرق آنست ، گذشته از او امر انبیا ، اصرار حکما ، و استحسانات شعرا ، بهمان دلیل واضح که اگر امروز تمام اهل این مملکت یکدفعه دست از کار بکشند مملکت خراب خواهد شد ، بهمان دلیل هم هر چه بر کار افزوده شود بر آبادی مملکت خواهد افزود .

نعمت بی تحمل زحمت ، و آسایش بی سعی ، موافق نظام مشهود این دنیا محال است ،

در زیر همان لقمه های چرب وشیرین فلان امیر ، فلان وزیر ، وفلان مجتهد هم که تحصیلش بی زحمت متصور میشود باز عرقهای گرم رنج بر ، و آههای سرد کارگران به تیرگی ابرهای طوفانی و ظلمت شبهای

مجبور دیده میشود ،

کار منبع ثروت ، منشأ لذائذ ، اولین اصل اصیل اخلاقی و کلید همهٔ سعادات دنیا و آخرت است ،

امروز تمام دول متمدن عالم با یکشتاب و عجلهٔ نگفتنی در تکثیر و ازدیاد کار روز و شب میکوشند ، (اتازونی) اراضی را مجاناً برعایا واگذار می کند ، برای ازدیاد کار انگلیس قانون تابعیت را تسهیل مینماید ، برای ازدیاد کار ، در روسیه مقصرین را به (سیبیر) می فرستند و (دوما) به تقسیم ارضی خالصه و کلیسا میان رعیت رای میدهد ، برای ازدیاد کار ، همهٔ دول با هم اتحاد پستی ، تلگرافی ، و حفظ صحه می کنند ، برای ازدیاد کار ، کلیهٔ حکمای ملل در تقلیل مالیات سعی مینمایند ، برای ازدیاد کار ،

بهترین مقیاسی برای بدست آوردن اندازهٔ غنا و فقر ، سعادت و ذلت ، قدرت و ضعف هر مملکت همان تعیین اندازهٔ کثرت و قلت کار است ،

اینکه نوع انسان خودرا بصفت مدنیت ممتاز کرده و هیئت و جمعیت های بشری تشکیل داده فقط محض کار است ،

آیا برای تمتع از این میوهٔ بهشتی و علت غائی مدنیت و تکثیر و ازدیاد آن چه باید کرد ؟

باید پیش از هر کار در تسهیل طرق آن سعی نمود ،

وسیلهٔ تسهیل طرق کار چیست ؟

اولین وسیلهٔ تسهیل طرق کار جلوه دادن احترام کار در انظار عامه است ،

میگویند در امریکا احترام یکنفر بنای ماهر کمتر ازیك (لورد) نیست ؟

همینطور است ، لیکن حالا ما بواسطهٔ نداشتن راه آهن از امریکا فرسخها دوریم ، برای ما درجلوه دادن احترام کار فقط مطمئن کردن کارگر از تمتع زحمات خود کافی است ،

احترام کار فقط در تمجید کارگر و تقبیح بطالین و تکرار حدیث (الکاسب حبیب الله) نیست ، با هزاران آفرین و مرحبا و دو هزار حدیث متواتر ، کارگر را در صورتیکه اطمینان با نتفاع شخصی خوداز کار نداشته باشد بقبول زحمت ومشقت نمیتوان وا داشت ، فقط درصورت اطمینان از تمتع ، تحسین عقلا ، واحادیث بزرگان دین ، و خطابات واستحسانات شعرا و خطبا هم مقوی (انرژی) و پشت کار میشود ،

امروز بهر درجه که ما بتوانیم از حقوق اربابی ، و منافع صاحبان سرمایه ، و مالیات بی نظم و ترتیب دولت ، کسر کرده و برعائدی رعایا وکارگران بیفزائیم ، بهمان درجه هم در احترام کار کوشیده ، و بر ازدیاد طبقهٔ کارگر سعی کرده ایم ،

فقط باید به کارگر حالی کرد که تو برای تحصیل و تربیت جماد و نبات خلق نشدهٔ ، جماد و نبات برای آسایش و راحتی تو موجود شده است ،

همین یك کله در صورتیکه باعمل واجرا مقرون باشد برای ازدیاد احترام کار در انظار افراد هیئت کافی است ،

فلاح ، نساج ، و هر کارگر و ارباب صنعت دیگر یکسال تمام در تحصیل گندم ، نسج حریر ، ساختن اسباب ، پرداختن عمارات رنج برده وششماه همین یکسال را بواسطهٔ کثرت حقوق اربابی ، زیادی و بی ترتیبی مالیات ، وطمع بی ساحل صاحبان سرمایه گرسنه و بی برگ مانده است ، پس این انسان برای تحصیل جماد و نبات خلق شده ، نه جماد ونبات برای زندگی او ،

درینصورت آنکه اندکی صاحب کبر ، غرور و بلکه مناعت و عزت نفس باشد تن بکار نداده ، کمر شرف وانسانیت خود را زیر ننگ پست بودن از نبات وجماد خم نکرده ، علوطبع ، بزرگی وبزرگواری را در بی کاری و تنبلی و خوردن از دست رنج دیگران خواهد دید ،

و درینوقت چه بواسطهٔ ندانستن قدر همان پولهای مفت وهنگفتی که از رعایا وکارگران باسم حقوق اربابی ، مالیات دولتی ، ومنافع سرمایه گرفته می شود ، وچه بواسطهٔ ابهت وجلال وطنطنهٔ ظاهری برای مطیع کردن طبقات پست ، وخوردن دست رنج آنها ، بازار تجمل وتعیش که اولین (میکرب)مضرمدنیت ، وآخرین یادگار ملل منتبهٔ دنیاست ، رواج خواهد گرفت ،

ونتیجه این خواهد شد که احترام ومیل بکار از میان رفته بلکه قبول کار وزحمت نوعی از رزالت و دنائت ونتگ شمرده میشود .

اینکه همه روزه می بینیم فلان شاهزاده انداختن تکمهٔ سرداری خودش را به نوکر حواله کرده . و فلان حاجی شستن دست و رویش را به فلان کنیز تحمیل می کند . علت همین است که کلمهٔ کار در مملکت ما مرادف باکلمات عار ، پستی ، بی شرفی و دنائت طبع شده است

در صورتیکه نتیجهٔ وجود عاطل همین شاهزاده ، همین حاجی ، همین امیر . وهمین ارباب هم این است که زندگی مدنی ده ، صد ، پانصد ، الی هزار نفر دستهای کارکن مملکت را باسم پیشخدمت ، آبدار ، مهتر ، جلودار ، فراش ، و مشتومال چی معطل گذاشته .

و بواسطهٔ همین بی اطمینانی رعیت وکارگر ازدست رنج خود . و بواسطهٔ این بی رغبتی مردم بفلاحت و صنعت ، و بواسطهٔ این میل مفت خورها به تجمل ، بازار فلاحت و صناعت داخله تنگ ، وعمدهٔ آحاد ملت بی کار ، و صنایع خارجه و عروسکهای ملل اجنبی در داخله رایج شده فقر و فلاکت سختی و بد بختی در طول و عرض مملکت جای هرنوع راحت ، تنعم ، و آسایش را پر میکنند .

در صورتیکه اگر کارگر و رنج بر را بتوان از نتیجهٔ زحمات خودش خاطر جمع کرد باینمعنی که ازحقوق مالکین و بی ترتیبی مالیات و زیادی منافع صاحبان سرمایه کاست ، آنوقت نه افرادملت از کار میگریزند ، و نه مالکین ، واولیای دولت وسرمایه‌داران تااینحد به ازدیاد تجمل و فرو رفتن در اسباب عیش و عشرت و تعطیل حیات خودوخدام قدرت پیدا میکنند .

و درینحال آنقسمت که امروز باسم نوکر از همهٔ تکالیف و مسؤلیت زندگی مدنی باز مانده اند از روی ناچاری مشغول زراعت یا صنعت شده بلکه خود اربابهانیز در ردیف آنها در آمده و واردات تجملی هم از خارجه در ده ۹ کسر کرده و باز ار دست بافی و صنایع ساده رواج گرفته هرکس مسؤل معیشت وگذران خود میشود . و بیک کله باید گفت که انتفاع کارگر موجب احترام کار . و احترام کار مایهٔ ازدیاد کارگر . و از دیاد کارگر اسباب قلت تجمل و تعیش های غیر لازم و رواج باز ار داخله و رهائی مملکت از فقر و فاقه و فنا و اضمحلال است . ع ۰ ۱ ۰ د

بقیه دارد

ایران غیر منصرف است از شمارهٔ ۲۲

سوم عجمه است — که وجود (بهادر جنگ) شهدالله بزرگ سدی برای بسط بساط عدل و انصاف است ! و مجدو جهد محل اساس جور واعتساف ! ! دجالی است فتنه جو و دیوی است آدمی رو .

چهارم ترکیب است — با آنکه اقبال‌الدوله بد ترکیب است (بر عکس نهند نام زنگی کافور)این وجود در دسته بندی و اشتعال نائرهٔ فساد و هتك شرافت و ناموس ایرانیان کمال سعی را نمود ، خداوند خود و اصحاب واعوانش را بمفاد (ولو اعلی اد بار هم نفورا) بجزای اعمال خود رسانید .

پنجم وصف است — که وجود سعدالدوله متصف است بصفات (کل حلاف مهین هماز مشاء له بنیم عتل بعد ذالك زنیم) این وجود مجسمهٔ شیطنت و هیولای ملعنت است .

ششم جمع است — ازاین علت جماعت محارم‌حضور مستفاد میشود که (منهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع) گویا این گروه را عداوتی خاص بایرانیان است .

هفتم تأنیث است — اگرچه دراین موقع ازصنیع حضرت باید امتنان نمود زیرا بحکم

آنکه وجودش نه بمردی محیین

به که شود ۰۰۰ چادر نشین

کاری بجا و تدبیری بسزا کرده است .

هشتم وزن فعل — یعنی اکبرشاه شاه موشان است وکل طویل احمق در شأن آیشان ، این وجود کلاشی است بی بدیل و اوباشی است بی عدیل ، و بمدلول (الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس) پیوسته مردم را مشق قهقرائی تعلیم میدهد وبوساوس‌شیطانی

از جادهٔ حقیقت باز میدارد .

نهم الفنون زائده — که فهم آن وجدانی است .

پس باید گفت ایرانیان از فرط تنبلی و تن آسائی گویا هیچ وقت صراط مستقیم نه پیمایند ! و ترقی و علومقام خویش را مایل نیستند ! !

ایران هم بهمین دلایل معنویه غیرمنصرفی است که تمام علل نه گانه در آن موجود است و از حیز انصراف افتاده و دخول (جر) و (تنوین) آسایش ورفاهیت و آزادی و حریت در آن ممنوع است ! !

﴿ محمد حسین بن عبدالوهاب طهرانی ﴾

﴿ تظلم علماء وسادات قصبهٔ زنوز آذربایجان ﴾

شرح گذارش جانکاه وبیچارگی ما اهالی (زنوز) طوریست که ستونهای جرائد گنجایش درج آنرا ندارد ! یعنی بدرجهٔ صدمه وذلت و زجر دیده ایم که اگر کما هو حقه نگاشته شود یك کتاب میشود ! ! ولی برای آگاهی برادران ایمانی و وطنی مختصری از مفصل را بیان مینمائیم تا طباع حساس عوالم بدبختی و مظلومیت این دسته بیچارگان را درك فرموده بلکه چارهٔ بدرد ما نمایند ! اولیای دولت هم بخلاف سوابق ایام باقتضای دورهٔ مشروطیت بداد مابرسند ، و مارا بعد از سالیان دراز از چنگال گرگان آدمی خوار خلاص نمایند . تا آنوقت بگوئیم ماهم دولت داریم ! ماهم وزارتخانهای منظم داریم ! ماهم مثل سایر ملل خوشبخت عالمیم ، ما هم آدم شده ایم ، ما هم دادرس دیده ایم ، ماهم رسماً یکی از دول مشروطهٔ کرهٔ ارضیم ، آه آه ! ! گمان میکنیم اینها آرزوست . باری از مقصود خارج نشویم جمع کثیری از ماها همه ساله از بیداد واجحاف عمال دیوان بدبختانه ناچار ترك اهل و دیار گفته بروسیه هجرت کرده به عملگی و حمالی و کارهای پست اشتغال داشته و در اوقاتیکه (پولتیك) مستبدین آنجا در بین برادران نوعی یعنی مسلمین و ارامنهٔ قفقاز خصومت انداخت و آتش فتنه‌را دامن زد شعله های آن آتش سوزان عدهٔ از مارا نیز سوزانید ! ! و باقی را هم لاشیئ محض نمود ! ! اینك هم قریب دو هزار نفر از اقوام و اقارب ما بسخت ترین وضعی بهمان‌عللی که ذکر شد در آنجا زندگی میکنند ! !

در ایامیکه دولت روس شروع بساختن راه (شوسهٔ) جلفا وتبریز نمود و بدبختانه دولت‌ایران امر به واگذار کردن اراضی واقع در جاده را بصاحب امتیاز کرد زمینهٔئی را که هزارها سال با خونهای پدران و نیاکان خود تاآنروز حفظ نموده بودیم مجبوراً بعوض مبلغ نه هزارتومان بتصرف اجانب دادیم ! ! اسامی ما ها که صاحبان آن اراضی هستیم در دفتر شاپشال خان که در آنوقت مهندس و مباشر راه بود ثبت است . ولی جناب سید مرتضوی چون از طرف حکومت آذربایجان در زنوز دارای علاقه‌شده بود بشخصه به شاپشال‌خان سند سپرد و آن مبلغ را دریافت کرد که بماها کار سازی نماید و اسناد جزء گرفته به مهندس داده سند خودرا بگیرد ، اما از درست کاری و ملت خواهی آن مبلغ را در مقابل قروض خود ببانك استقراضی روس داد و اسناد در دست ما ماند ! و این معاملهٔ اجباری بر فلاکت ما و تمول مرتضوی افزود !

در تبریز که تظلم و شکایت کردیم بواسطهٔ پنجهزار تومان رشوهٔکه تقدیم جناب نظام‌السلطنه کردبعوض‌داد خواهی مدتی در زیر زنجیر ماندیم ! و دوسال است که در طهران هم بتمام دوائر دولتی تظلم و تشکی کرده وهنوز داد رسی نشده ! در این اواخر که ازساحت قدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه بوزرای داخله وخارجه احکام بجهت تصفیهٔ اینکار صادرشد بعدازرسیدگی کامل‌برحقانیت و مظلومیت ما از مجلس مقدس و وزارتخانها بنواب والا فرمانفرما حکمران آذربایجان امر شد که طلب مارا وصول نماید ولی بواسطهٔ امین‌التجار و حاج میر محمد علی و . . . و . . . که در انجمن ایالتی تبریز عضویت دارند و از حامیان مرتضوی اند آن احکام کان لم یکن ماند ! درشورای ملی‌هم که‌جنابان مرتضوی و حاج محمد اسمعیل آقا و . . . وکالت دارند و هر حکمی از مجلس مقدس برای‌احقاق حقوق‌ماصادرشودفوراً تلگرافاً به تبریز راپورت آن‌مخابره میشودو نتیجهٔ بعکس میبخشد ! ! فرما نفرما هم بجهت اینکه بملت بفهماند معتقد بسوگند قرآن کریم است و همان طور که

قسم یاد کرده بملت و دولت و اساس مشروطیت خلاف نکنند و آن گریه هائیکه در مجلس شوری کرد از روی خلوص عقیدت بوده احکام مجلس مقدس و وزرا را محض رعایت دو نفر وکیل محترم شوری و وکلای انجمن ایالتی آنجا زیرزانو میگذارد ! و محمدخان پیشخدمت مخصوص خود را با پنجاه نفر سوار میفرستد به (زنوز) و بعوض سرکوبی عشایر یاغی بامنتها درجهٔ هتاکی و قساوت قلب ما را غارت می کنند !! و هستی مارا بباد فنا میدهند !! در کدام شریعت و قانون ، در کدام دولت و مملکت ، در کدام نقطهٔ دنیا بعارض و متظلم اینگونه رفتار میکنند ؟ ! چرا مدعی علیه مارا در یکی از محکمه هائی که محل اجرای عدل الهی است احضار نمی نمایند ؟ و کشف حقیقت را بچه علت بعهدهٔ تعویق می اندازند ؟ !

شما بیروتان که در دورهٔ استبداد فعال ما یشاء بودید ! دشمن مال و جان ملت بودید ! وزیر بودید ، حاکم بودید الحال هم که بازیبك قسم دروغی وابراز مشروطه خواهی باطایف الحیل وزیر ، حاکم و وکیل ملت شده اید و باز بر ما بیچارگان میتازید ! و آنچه میخواهید میکنید ! ! ماحمقاء ، ما نادان ها ، ما کودن ها ، ما از حقوق خود بیخبرها ، ما کور و کرها هم تصور کردیم که بقسم یاد کردن قلب ماهیت در شما شد ، و پاك و منزه شدید ، و از ظلم و خونخواری توبه کردید ، و هوا خواه مشروطیت هستید ، اما آنها که حس آدمیت و تعمق نظر دارند همان وقت میدانستند که در شماها تغییر حال محال است ، آنچه گفتید کذب و نیرنك است و حقیقت ندارد ، فقط محض گول زدن ملت است که درین دوره هم بیکار نمانید و اصلاح و ضعی را که دنیا در ایران انتظار آنرا دارد بتأخیر بیندازید و چند روز دیگر هم ما را خواب خرگوشی دهید و بار خودرا درین دم آخر باز نمائید .

برای مزید بصیرت واستحضار خاطر برادران و دشمنان ظلم و ظالمین بعضی تلگرامهای راجع بحقانیت خود را ذیلا مینگاریم وعجالتاً گذارش خود را تا همین درجه کافی میدانیم .

﴿ تلگرام مجلس مقدس به انجمن ایالتی تبریز ﴾

﴿ نمرهٔ ۹ ، رمضان ۱۳۲۵ ﴾

توسط اهالی زنوز ، انجمن ایالتی چون رعایای زنوز ابراز اسنادی بر حقانیت خود کرده اند و لازم است در کیفیت ملکیت زنوز تحقیقاتی دقیقه بعمل آید و طرفین آسوده شوند مأمور عجالتاً فرستاده نشود تا پنج نفر از اهالی زنوز را بوکالت ثابته روانهٔ طهران کنند و طی غائله شود . (مجلس شورای ملی)

این تلگرام با اینکه بتوسط اهالی زنوز بوده حکمران آذربایجان و حاج میر محمد علی و امین التجار به آنها ارائه نداده اند تا اینکه مجدداً از زنوز تلگرام ذیل رسید .

﴿ ازمرند به طهران ۹ شوال ۱۳۲۵ نمرهٔ ۵ ﴾

وکلای ما عازم ، از طرف حکومت مجدداً مأمور زیادی وارد ! عنقریب کار بقتل وغارت میکشد ! ! الامان الامان الامان ! ! استدعاداریم همین قدر مهلت داده شود تا وکلاء ما وارد طهران شوند .

(اهالی زنوز)

﴿ ایضاً از مرند به طهران شوال ۱۳۲۵ ﴾

﴿ نمرهٔ ۱۴۷ ﴾

حضور مبارك . . . منوی وطن و امنای محترم دارالشورای کبری مدظلا لهم ، ازتأخیر جواب تلگرام زن و اطفال مادراضطراب ! پنجاه نفر مأمور وتحمیلات فوق الطاقه مطالبه حضرت والاحکمران درصدد شورش وقتل وغارت است ! استدعای مابیچارگان اینکه ترك مأموریت تا وکلای ما درساحت قدس شورای کبرای ملی حاضر ، و احقاق نشده سوای حقوق دیوانی حبهٔ ظاهراً نداده و حقوق مسلمهٔ خودمان را نابود نخواهیم کرد ، الامان الامان الامان ! ! بالمره مستأصل ، تا جواب نیاید افراد مأمورین نخواهد شد .

(عموم علماً وسادات ورعایای قصبهٔ طیبهٔ زنوز)

﴿ ایضاً از زنوزیهای مهاجر روسیه که کار ﴾

﴿ گران معدن مس (گدابیك) اند ، ﴾

﴿ از (الیزبت پل) به طهران ﴾

حضور مبارك اعضای مجلس مقدس ملی ایران ، ما اهالی قصبهٔ زنوز از ظلم وتعدی بقدر هزار نفر فراری ! املاك ما را غصب نموده برضای الهی ظلم مرتضوی را از ما بیچارگان رفع فرمائید بلکه از غربت خلاص شده ، در شریعت نبوی رواست از ظلم یکنفر در غربت

بمانیم ! املاك ما از آفتاب روشن تر است بقبالهٔ جعلی غصب نموده روسی شده‌ایم ، الان ۰۰۰ سوار در خانهٔ ما گذاشته ۰ بقیه دارد

چرند پرند

ادبیات

شیخ الاسلام عزاسونده جناب ملا نصره‌دینه تعزیت فنقازده دایان گچن ده بر آز

دن دن یتور ای صبا به اعزاز
چوخلیجه سلام او بی قرینه
تفلیسده‌کی ملا نصره دینه
سونره‌دی که ای دوچار آلام
بو چرخ فلك کیمه‌ویروب کام ؟
انسان گیورور چه بنده‌چه شاه
قالماز بو جهانده جز بیر الله
بسدور! هپه‌مصلحت‌گوروررسن
بیر بیله غم ایلمه چوروررسن
گر ایتدی وفات شیخ الاسلام
ظن ایتمیه‌سن که اولدی گم نام
شکرایله که شیخ نوری زوار
سوگره ده حسن دبور یعزوار
دین دیره‌گی هیچوقت یاتماز
الله بیزی ملا سز بورا خماز
﴿ گر رفت پدر پسر بماناد ﴾
﴿ جای خر کره خر بماناد ﴾
اولوقت که‌شیخ‌سر خوش‌ایدی
طهرانده‌بتون برون بوش‌ایدی
تا دینون اولایدی لاپ تازه
رو حنده گلیدی اهتزازه
توپخانه ده بیرساعات دورایدون
گوز گوشه‌سیله‌باخوب‌گورایدون
مین لرجه عرق‌کوبی دوزولدی
یوز سوزله دن پلو سوز ولدی
بیر یانده اساس چرس و تریاك
بیر یانده بساط دختر تاك
وعظ ایتدیکی حالده‌شیخ نوری
چکدی عرقی حسن دبوری
هم دنبکی چالدی همده تاری
شام دن سحره کیمی خماری
القصه بطور محرمانه
جنت اوتور ولدی بو جهانه
بونلر هامی کچدی گیتدی اما
قالدی منه برجه سوز که آیا ؟
﴿ دین کیفلی ایله بیا اولور می ؟ ﴾
﴿ قوچی ایله (کودتا) (۱) اولورمی ! ! ﴾
هر چند که نچه باش کسیلدی
توپ لاره جنازه لر آسیلدی
مین لرجه داغلدی خانمانلر
چوخبلجه یخلدی دودمانلر
هم داره چکلدی نعش مسلم
هم جهله بولاشدی تام عالم
هم سید یزدی کیفلندی
که مبندی حماری که بیندی
ذیقعده ده آیی حلال لشدی
هم مشلهٔ مسلمانه یار اشدی
چیگینلر ده عبا لرا ولدی بابی
با اتقو شیخی بوتین و هابی
باقلاندی بیر آیه تك دکاکین
کاسب اولدی چوخی مساکین
بونلار هامی گچدی گیتدی اما
قالدی منه برجه سوز که آیا ؟
دین کیفلی ایله بیا او لورمی ؟
قوچی ایله کودتا او لورمی ؟
﴿ باشلار قار یشوخدی ایش آزلسه ﴾
﴿ ما بعد گنه او لور که اولسه ﴾

اما ملا عمو باغیشلا بیله گور و نور که شعر لرتر کیبه اوخشا مادی ! (دخو)

---

(۱) (کودتا) (Coup d'état) اقداماتی‌است که دول مستبده باقشون‌منظم‌وتوب و اسلحهٔ کامل خود علیه‌خیالات آزادی خواهان را می گیرند (مثلا قوشون توپخانه)

مکتوب از یزد

انجا جمعی از حاجی ها انجمن کرده گفتند حالا که الحمدلله مشیرالممالك هم مشروطه شده . خوبست ماهم بعد ازاین محض دل او هم باشد هفتهٔ یکروز جمع شده در اصلاحات مملکتی صحبت کنیم ، از جمله در همان مجلس قرارگذاشته اند که بعد ازاین شبی که فردش حمام میروند کمرشان را زفت و زرده تخم بیندازند که توی آب خزینه سست نشود .

همه باهم متعهد شده ریش داده ریش گرفتند . الا یك نفراز این حاجی ها که گفته این خرج زیادی با صرفهٔ تجارتی نمیسازد . بعد هم گفته است آب حمام کر است بااینجور چیزها نجس نمیشود . درهرصورت چه درد سر . بامقصودانجمن همراهی نکرده است . حالا همهٔ حاجی ها پاشانرا توی یك کفش کرده اند که او مستبد است . او هم سخت ایستاده که همهٔ اهل انجمن کافرند برای اینکه از حرفشان همچو برمی آید که آب کر بیش از تغییر لون و طعم و رایحه نجس خواهد شد . باری حالا که هر دو طرف محکم ایستاده اند . اینها بحاجی واتباعش میگویند مستبد . اوهم باینها میگوید بابی . اما علماً حق را بطرف حاجی داده اند . مخلص که کار ها خیلی شلوغ است . دیروزهم مشیرالممالك در انجمن گفته است که اگر بشنوم در طهران یك مو از سر قاتل فریدون باد برده امر میکنم همهٔ علمای یزد حکم جهاد بدهند که هرچه پروتزهست وهر چه حاجی محمد تقی مازارهست وهر چه هم زردشتی هست همه را مسلمانها در یك شب بکشند . باری نمیدانم دیگر چه بر سر داریم . خدا خودش خیر کند .

﴿ از سمنان ﴾

انجا ها الحمدلله ارزانی و فراوانی است . اگر مرگ و میر نباشد یك لقمه نان رعیتی داریم میخوریم می پلکیم . مستبد هم میانمان کم است . همه مان مشروطه ایم . راستی جناب دخو مشروطه گفتم یادم آمد . الان درست یکسال از کار است که ما عمید الحکما را بوکالت تعیین کرده ایم . در اینمدت هی روز نامهٔ مجلس آمد هی ما باز کردیم به بینیم وکیل ما چه نطق کرده . دیدیم هیچی . بازهم آمد باز هم تجسس کردیم دیدیم هیچی . نه یك دفعه نه دودفعه نه صد دفعه آخر چند نفر که طرفدار عمیدالحکما بودند واز اول هم آنها مردم را وادار کردند که ایشانرا ما ها وکیل کنیم سر یك جلوکباب شرط بستند که اینهفته نطق خواهد کرد . از قضا آن هفته هم نطق نکرد . هفته دیگر شرط بستند باز هم نطق نکرد

هفته دیگر بازهم همین طور . آن یکی هفته بازهمینطور

چه درد سر بدهم الان ششماه تمام است که هی اینها شرط می بندند هی باز می بازند . بیچاره‌ها چه کنند دیگر از مال بسند ازجان عاصی . بیچاره ها می ترسم آخر هرچه دارند سر این کار بگذارند و آخرش مثل رعیتهای لشته نشا بروی نان تاروز بمانند .

حالا آ کبلائی شمارا بخدا اگر در طهران با ایشان آشنائی دارید بهشان بگوئید محض رضای خدا برای خاطر این بیچاره ها هم باشد میشود دو کله مهمل‌هم که شده مثل بعضیها بغالب زد .

(استغفرالله گویا بازمخالف باعقاید بقالهای طهران شد) .

باری من والله ازبس دلم باین بیچاره هاسوخت میخواستم خودم بطهران بیایم و از ایشان ملاقاتی بکنم اما خدا یك انصافی بحاجی امین الضرب بدهد که نمیدانم چه‌دشمنی بابا بیچاره سمنانیها داشت که پنجاه هزار تومان ایضاً دو هزاری امین السلطانی بروسها ویونانیها پول داد که بیل و کلنگ برداشته بیایند راه مارا خراب کنند . والله بالله بیشتر ها اسب الاغ کاری درشکه کالسکه زمستان و تابستان از این راه میرفت ومی‌آمد اما حالا فیل هم نمیتواند از توی این باطلاقها در بیاید . باری‌زمستان که گذشت انشاالله در تابستان برای دیدن ریش سید علی هم شده بطهران می آیم . اما حالاکه‌زمستان‌است ، هرچند در تابستان هم دره وماهور وچاله و گودال خیلی هست . اما باز چرا . هرچه باشد تابستان چه دخلی دارد ! .

جواب از اداره

عزیز من از چانه زدن مفت چه درمی‌آید . بقول طهرانیها پر گفتن بقرآن خوش است . آدم که پرگفت از چشم ورو می افتد . بدهنها می افتد . سر شناس میشود . خدای نکرده خدای نکرده اگر یك اتفاقی بیفتد آن وقت هم بقول شاعر علیه

الرحمه ﴿ زبان سرخ سر سبز میدهد برباد ﴾ مگر حاجی علی شال فروش آقاشیخ حسینعلی مشهدی‌عباسقلی نانوا حاجی حسین‌علی وارباب جمشید اینها وکیل نیستند ، مگر اینها تا حالا یك کله حرف زده‌اند ، هروقت اینها که گفتم حرف زدند منهم شرط میکنم جناب عمید الحکما هم بزبان بیایند ، یکی هم آیا به بنیم از حرف زدن دیگران چه فائده برده‌اید که این یکی مانده فرضاً او هم حرف زد ، یکدفعه خدای نخواسته طرفدارقوام در آمد ، یکدفعه هوا خواه جهانشاه خان شد ، یکدفعه ولایت رشت را ایالت کرد خداخودش کارها را اصلاح کند ، خدا خودش مشکل خیری از کار همه بگشاید ، خدا خودش از خزانهٔ غیبش یك کمکی بکند ، اگر نه از سعی وکوشش بنده چه میشود ؟ ازحرف‌زدن‌ما بنده‌های‌ضعیف‌چه برمی آید ؟

﴿ از تبریز ﴾

بیست روزبود که‌مجاهدین ازدوطرف سنگر بسته‌وباهم مشغول زدو خورد بودند ، یعنی اولش اینطور شد که کلهٔ شتر قربانی‌را روز عید مجاهدین شیخ سلیم بردند برای شیخ سلیم ، میرهاشم با مجاهدینش ازاین مسئله متغیر شدند که چرا برای میرهاشم نبرده اند ، باری ده بیست روز بود که دکانها بسته بود ده بیست نفرهم از طرفین کشته شد امّا الحمدلله زود بخیر گذشت .

حالا قونسول گفته است که برای این‌کشته ها اگر در مملکت ما بود مجسمه‌ازطلا میریختند . حالا که شما ندارید از مفرق بریزید برای اینکه اینها شهید مشروطه اند ! ! ! مردم هم بعضی قبول کردند که برای‌اینکار دفتر اعانه باز کرده‌پول جمع کنند امّا بعضی زیربارنمیروند برای اینکه می ترسند این پولها هم برودپیش اساسیهٔ انجمن گلستان ، باری‌ازهرجهة امنیت‌است ، یکنفر هم مستبددرتبریز پیدا نمیشود ، الحمدلله همه مجاهدند .

﴿ از رشت ﴾

از حسن مراقبت حضرت مستطاب اشرف‌ارفع والا شاهزادهٔ حکمران بحمدالله کار و بارها خوب است . آب از آب تکان نمیخورد ، از همه جهت امنیت است . فقط این روزها اعضاء حکومت (گرو) کرده دست از کار کشیده اند وسخت ایستاده اند که ما لباسهای شب آخری صنیع حضرت را که در حین گرفتاری پوشیده بود جداً میخواهیم برای اینکه اینها وصلهٔ لوطی است ، ما نمیگذاریم این وصله‌ها دست نامرد بیفتد ، باری حالا که تاپای جان هم ایستاده اند تا بعد چه شود (وصله های مزبور از قراریکه قلمداد شده یك توپ یل مخمل گربه ویك چارقد گارس ویك توپ هم چادر نماز قوس و قزح است .)

امّا آنوکیلی که آمد طهران مشروطه را درست کرد . از آنجادوباره آمد برشت مشروطه راخراب‌کرد قول داده که همین دو سه روزه بطهران رفته باز مشروطه را درست میکنم ووصله های شما را هم حکماً از نظمیه میگیرم ، یا میدهم حاجی‌معصوم قبض‌رسیدش را میفرستم یاعین آنهارا باپست ارسال میکنم ، دیگر شما چکار دارید ، شما مستحق وصله هاتان باشید .

﴿ اعلام ﴾

پارسیان محترم طهران بتازگی داخل هیئت انجمن اتحادیهٔ آذربایجان شده وجزو اعضای آن مجمع قرار گرفتند . عموم اعضای انجمن ازین اتحاد ویگانگی برادران وطنی خود کمال تشکر وامتنان را دارند ، ودر همراهی و معاونت آنان تا همه مقام حتی باپثارجان حاضرند ؛ ونیز از تمام‌اخوان اسلامی خویش تمنا ودرخواست مینمایندکه بیشتراز بیشتردر اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیاکان ایرانیانند به منتها درجهٔ که‌وجدان وحس انسانیت حکم میکنند بکوشند ، ودرنیك‌وبدآنان‌خود را شریك‌و سهیم دانند . (انجمن اتحادیهٔ آذربایجان)

﴿ مسرت وتشکر ﴾

عموم اعضای انجمن اتحادیهٔ آذربایجان ازورد جناب مستطاب آقا سیدعلی برهان المحققین واعظ آذربایجانی دامت برکاته که (اعضای محترم انجمن و از مشروطه خواهان حقیقی اند) بتازگی از مشهد مقدس مراجعت فرموده اند کمال مسرت را داشته واز زحمات فوق‌الطاقهٔ که در تأسیس انجمنهای خراسان ، قوچان ، سبزوار ، سمنان و رشت که شعب انجمن اتحادیهٔ آذربایجان است متحمل شده اند تشکردارند ،

(انجمن اتحادیهٔ آذربایجان)

﴿ طهران ، در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

سال اول

(شمارهٔ ۲٤) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذَاهُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ) (صفحه ۱)



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیك امامزاده یحیی

کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی

دبیرو نگارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی

پنجشنبهٔ ۲٤ محرم ۱۳۲٦ هجری قمری

فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاَ اَنسابَ بَینَهُم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،

وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالیانه

طهران دوازده	(۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده	(۱۷) قران
ممالك خارجه دو	(۲) تومان

قیمت تك نمره

طهران چهار	(٤) شاهی
سایر بلاد ایران	(٥) شاهی

اعلام

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

۳) اگر تا انتشارشمارهٔ ۲٦ وجه اشتراك اوراق صور اسرافیل را وکلای عظام اداره نپردازند دیگر روز نامه بجهة آنان ارسال نخواهد شد و قیمت ۲٦ نمرهٔ را که بدهی ایشانست گرفته میشود .

٤) مشترکین کرام طهران که بدون اجبار طالب اشتراك این جریده شده اند امید است که پس از توزیع این نمره وجه آبونه را پرداخته و قبوض چاپی ممهور به مهر اداره را دریافت دارند زیرا که اگر سوای قبض مزبور را موزعین داده اند باطل است .

٥) وکلاء کرام (و مشترکین محترم ممالك خارجه که راساً از اداره قبول اشتراك نموده‌اند) وجوه آبونه را برات ارسال نمایند زیرا که مسکوکات و [اسکناس] را در پستخانهای سرحدی مملکت روسیه حجز میکنند تا قبوض امضا شدهٔ صاحبان وجوه را از بلاد داخله ادارهٔ پست ایران بدآنجا بفرستد وبعد ازچند ماه معطلی مبلغی صاحبان پول بدهند و آن وجوه را دریافت نمایند (این سخت گیری و رفتار غیر منصفانه هم مثل سایر مواد معاهدات ما با سایر دول است که ابواب سعادت و ترقی را بر روی ملت بیچاره بسته ! !)

٦) از مشترکین عظام بلاد داخله که راساً از اداره قبول آبونه نموده و تاکنون وجه اشتراك را نپرداخته‌اند متمنی است براتیا [تمبر] ارسال دارند .

۷) از شمارهٔ اول تا نمرهٔ اخیر صاحبان اشتراك طهران را اداره مرتباً بموزعین تحویل داده اگر بعضی نمرات را نرسانیده اند جداً از آنها مطالبه نمایند .

بقیه از نمرهٔ قبل

در تمام دنیا هر جا که طبقات رعایا و کارگر راحت ترند بهمان نسبت هم احترام کار در انظار بیشتر ، طبقهٔ کارگر زیاد تر ، اهالی به تحمل زحمت و رنج بری راغب تر ، ومملکت نیز آبادتر است ، و بعکس در آنجا ها که برای یك نفر ممکن است که ازمحصول زحمات دیگری زندگی کند و خود از مسئولیتهای حیات و تکالیف هیئتی شانه خالی نماید ، کار بی شرف ، عدهٔ کارگر کم ، مردم بقبول مشقت کار بی رغبت و مملکت نیز دچار فقر ، فاقه ، ذلت و مسکنت است .

البته مشترکین محترم میدانند که مقصودما ازین اطالهٔ کلام آن نیست که صاحبان املاك یکباره از حقوق مالکیت و قیمت اراضی خود بی بهره بمانند و رعیت بکلی از اداء حق اربابی معاف باشد چه اینمعنی اگر در سایرممالك امکان پذیر باشد در مملکت ما گذشته از آنکه بحالتاً مایهٔ اغتشاش موقتی خواهد شد ، قوانین محکم اسلام نیز باینمعنی بطور کلی اجازه نداده و محرومی صاحبان املاك را دفعتاً تصویب نمی کند .

اما چنانکه سابقاً هم گفته ایم قواعد همین دین مبین واصول فقاهتی همین مذهب قویم عمل مزارعه یعنی قرار داد ارباب و رعیت یا کارگر و صاحب سرمایه (مضاربه) را داخل درعنوان معاملات و در معامله نیز تراضی طرفین را شرط صحت عمل قرار داده است . و همین معنی بما آشکارمی نمایاند که بموجب احکام محکمهٔ اسلام رعایای ایران یك روزحق دارند که باصدای واحد در مقابل کرورها ملاك عدم رضایت خود را از این معامله و مواضعهٔ کنونی خود فریاد کنند ، و استرداد حقوق مغصوبهٔ طبیعی ترضیهٔ خاطر خویش ، و رفاه معیشت و بعبارهٔ اخری تخفیف حقوق اربابی را با نوك بیلهای خود مطالبه نمایند .

تا آسایش رعیت و کارگر درایران پیش نرود ترقی این مملکت بشهادت حس وتجربه و علم میسر نخواهد شد تمام اقدامات هوا خواهان ترقی ایران ، تمام سعی و کوشش طرفداران علو اسلام ، و کلیهٔ جد و جهد عاشقین اصلاحات جدیده با این وضع بد بحق حالیهٔ رعیت های ایران کلیهٔ بی اثر ، و عنقریب به یك یأس و نا امیدی محیر مبدل خواهد شد .

مبنای اولین اصل اصلاحات همان آسایش قسمت عمدهٔ اهالی مملکت و ترویج هرقسم قانون تازه بعد ازاطمینان هر صاحب حق از حق خود میباشد .

البته هیچوقت تدین ، انصاف ، و میانه روی یك نفر مسلمان محرومی ارباب را از کلیهٔ حقوق خود اجازه نمیدهد ، لیکن بهیچ نوع تعمیه و چشم پوشی نمیتوان انکار کرد که امروزکه روزاشاعهٔ عدل ، اجرای احکام اسلام و خواستهای ازلی الهی است ، اشك های خونین رعایا ، و شکمهای گرسنه وابدان عوررنج برهای مملکت در زیر آفتابهای سوزان هر مزرعه ، سورت سرمای هر کلبهٔ دهقانی ، و فقر و مسکنت هر آلاچیق بنـدای جان شکاف ، رحمت و شفقت هر حاکم دولتخواه ، هروزیر معدلت تخمیر ، هر مجتهد مسلمان دوست ، و هر وکیل نوع پرست را با هزاران تضرع و ابتهال برای تخفیف حقوق اربابی و تقویت حال رعیت مطالبه می کند .

احساس همین مظلومیت و درك همین اصل اصیل ترقی و اولین شاهکار بقا و توسعهٔ هیئت بود که وکلای [دوما] ی اول روس را با یك ولهٔ وعشق و شیفتگی بی ملاحظه وادار کرد که بموجب وضع قانونی جدید خالصه های دولتی و املاك کلیسا و ملاکین را برعایا تقسیم و واگذار نموده حق را بحقدار و نتیجه و حاصل زحمت را به رنج بران تقسیم نمایند .

تفصیل عقاید وکلای مجلس [دوما] و وقایع حادثهٔ پارسال روسیه هر چند مناسبت تامه باعقاید کنونی ماندارد لیکن شرح آن برای توسعهٔ افکار پارهٔ از مشترکین عظام خالی از فائده نیست .

پس از آنکه وکلای دومای روس را که اعقل و اعلم ملت بودند بعد از آنهمه فدا کاریهای مردم انتخاب نمودند در هر ایالات وولایت و ناحیهٔ روسیه هنگام حرکت آنهارا بحمایت ضعفا و فقرای مملکت و تحصیل آزادی وطرفداری رعایا و کارگر قسم داده و قول شرف گرفتند .

وکلای مزبور پس از وصول به [پطرزبورغ] و دخول در مجلس شوری نظر بمعلومات شخصی خود و نظر باطلاعات کامله از مقتضیات عصر ونظر به آن تضرع و ابتهالهای موکلین مظلوم و از دست رفته خود مسئلهٔ تقسیم اراضی را پیشنهاد کرده ودر این باب رای دادند

، امنای دولت که تمام شئونات و اعتبارات خود را به خوردن خون مظلومین یعنی حاصل زحمات رنجبران میدیدند بقبول اینمعنی تن نداده و دولت دفعهٔ اول این تکلیف [پارلمانت] را رد نمود ، ولی وکلای ملت پرست روس باین رد قناعت نکرده دفعهٔ ثانی اجرای رای خود را جداً از دولت خواستگارشدند ، دولت وقتی که اقدامات جدی وکلا را در پیشرفت این قانون ملاحظه نمود برای سد این اولین قانون آزادی رعیت دومارا منفصل نمود .

وکلا که دومارا منفصل دیدند محض اداء آخرین تکلیف مسئولیت ملی خود در ایالات [فنلاند] در شهر [ویبورگ] اجتماع نموده لایحهٔ ذیل را بموکلین خود اعلان نمودند :

ای اهالی کل روسیه ! برحسب حکم ۸ [ایول] دومای دولتی منفصل شده و بر هم خورد .

وقتی که شما ملت ما را بنمایندگی انتخاب مینمودید بما سفارش دادید که برای شما آزادی و زمین تحصیل کنیم ، ما نیز برای سفارشهای شما که موکلین ما می باشید وبرای قرض مقدس و مسئولیت وجدانی خودمان قوانین مخصوصه برای استحکام حریت ملت وضع کردیم و خواستیم که وزرای خود سری که بدون هیچ مجازات بر خلاف قانون حرکت مینمایند و فشار بر آزادی ملت می آورند از کار خلع شوند .

و پیش از آن قانونی وضع کردیم که بموجب آن زمینهای خالصه و کلیسا و ملاکین مجاناً برعایا واگذار شود .

لیکن دولت از اجرای آن استنکاف نمود ، ووقتی که دوما در دفعهٔ دوم جداً اجرای رأی خود را مطالبه کرد دولت انفصال دوما واخراج نمایندگان شما را اعلان داد .

بجای این دوما دولت وعده میدهد که بعد از هفت ماه دومای دومی انعقاد نماید ، یعنی دولت میگوید : در موقعیکه ملت نزدیک بانهدام است ، در موقعیکه تجارت و صنعت در مملکت قریب باضمحلال است ، در موقعیکه تمام مملکت در هیجان و منقلب است ، و در موقعیکه [کابینهٔ] وزرا عدم قابلیت خودرا دررفع احتیاجات ملت آشکار کرده اند باید مملکت روسیه درست هفت ماه تمام بی مجلس ، و ملت بی نماینده بماند .

بلی در مدت این هفت ماه دولت خود سر رفتار خواهد کرد و با هیجانهای ملی خواهد جنگید تا وقتی که دومای مطیع و منقادی برای خود تحصیل کند ، ویا اگر ممکنش شود بکلی از هیجان ملت جلوگیری نمو ، دوما را بطور همیشگی تعطیل نماید .

ای ملت روس در مقابل این اقدام جابرانه برای استرداد حق انتخاب خود محکم بایستید ، در برابر این انفصال برای انعقاد دومای خود جداً مقابلی نمائید .

دولت روسیه بااین وضع حالیه نباید یکروز بی مبعوثین ملت زندگی نماید .

خود شما راه رسیدن بامقصود را میدانید : در سلطنت مشروطه دولت بدون رضایت وتصویب وکلای ملت حق مطالبهٔ مالیات وسرباز ندارد ، حالا که دولت دومارا منفصل نموده شماهم حق دارید که سرباز وپول باو ندهید ، در صورتی هم که دولت برای رفع احتیاجات خود بخواهد قرض مجددی نماید این قرض هم که بدون رضایت و تصویب نمایندگان ملت میشود از امروز ناصحیح و غیرمشروع است ، و ملت روس هیچوقت آنرا قبول ننموده و یك دینار آنرا نیز ادا نخواهد کرد .

ملت روسیه تا انعقاد دومای دوم یك شاهی بخزانه ویك سرباز بنظام مقروض نیست ونخواهد داد .

در اجرای مقصود مشروع خویش محکم باشید ، ومانند نفس واحد باکلمهٔ مستقیمهٔ واحده در پیشرفت حقوق مسلمهٔ خود سعی نمائید ، همهٔ قدرتهای دنیا در مقابل قدرت اتفاق ملت هبا و بی اثر است .

ای هموطنان هرچند این جنگ اجباری است لیکن لازم وناگزیر است ، واز اینرو نمایندگان شماهم باشما خواهند بود .

با امضای قریب دویست نفر از وکلا

(بقیه دارد)

بشارت

جناب میرزا سید ابراهیم خان پسر آقا میرزا سید

جواد قرشی که سالها در طهران مشغول تحصیلات داخلی و خارجی بودند ، و دوره‌های صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت را در همین پای تخت کامل نموده مدت هشت سال بود که برای تحصیل حقوق و فلسفهٔ جدید به [بیروت] و [اکس آن پروانس] فرانسه سفر کرده در آنجا ها نیز باکمال جد و جهد تحصیلات خود را بر وفق دلخواه باخر رسانده و [دیپلوم]های صحیح تحصیل کرده اند ، اینك که چند روز است بطهران مراجعت کرده و دیدهٔ هموطنان را بورود مسعود خویش روشن نموده اند جای آنست که وزرای معظم و سران کاردان وجود این جوان عالم مهذب را مغتنم شمرده نگذارند که این وجود نفیس نیز مانند بسیاری از دانشمندان دورهٔ استبداد عاطل بماند ، و مجالتاً اعضای ادارهٔ صور اسرافیل باکمال شعف بورود ایشان تبریك میگویند و سعادت و توفیق خدمت ایشانرا از خدا میخواهند .

تشکر

ازقرار اطلاعات اخیرهٔ که از آذربایجان داریم بتازگی جناب دانش پژوه وطن پرست آقا میرزا محمدعلیخان آذربایجانی مؤسس کتابخانهٔ تربیت تبریز با کوششهای مجدانه انجمن های محترم بلدی واتحاد ومعارف را درآنجا برای تکمیل معنی مشروطیت و حفظ اساس مقدس شورای ملی وترویج علوم ومعارف که منبع ترقیات بشری است منعقد نموده‌اند .

امید است که عنقریب نتایج مفیدهٔ آن مجامع گوشزدَ خویش و بیگانه شود و امثال اینگونه هوا خواهان آزادی و دانش را در وطن ما زیاد نماید .

بقیهٔ تظلم علماً وسادات قصبهٔ زنوز آذربایجان

(جواب وزارت داخله بمجلس شوری ۱۰ رجب ۱۳۲۵) نمرهٔ ۲۶۳۰)

مراسله مورخهٔ غرهٔ رجب ۱۳۲۵ که متضمن ارسال سواد عریضهٔ سادات و اهالی زنوز آذربایجان در نمرهٔ ٤٥٦٣ و مشعر بر شکایت ازمرتضویها بود زیب وصول بخشید ، چون قبل ازوصول عریضهٔ آنها بتوسط مجلس محترم شورای ملی تلگراماً هم شکایت کرده اطلاعات وزارت امور خارجه وادیب السلطانرا برحقانیت خودشان در عریضهٔ تلگرافی درج نموده بودند ، مراتب از وزارت خارجه تحقیق شد ، وزارت امور خارجه حقانیت آنها را تصدیق کرده بایالت آذربایجان رجوع گردید که باطلاع کارگذاری و احکامی که در دست آنهاست احقاق فرمایند ، (وزارت داخله)

تلگرام از مرند بطهران نمرهٔ پنجم ۲۰ ذیحجهٔ ۱۳۲۵

مدرسهٔ صدر ، جناب آقا سید اسدالله باستان مقدس دارالشورای کبری ، وکلای آذربایجان ، تقی زاده ، مستشارالدوله ، آقامیرزافضلعلی آقا ، انجمن آذربایجان ، انجمن مجاهدین قزوین ، حبل المتین ، صوراسرافیل ، رهنما ، افسادات مرتضویهای طهران و تبریز ظاهر ، باحکم دارالشورای کبری وکلای ماچهارکان از هرمعبر عازم سوارهای سرحد مانع !! یکنفر وکیل ما برگشت به تبریز محبوس !! امان امان ایمسلمین ده‌هزار نفوس علماً وسادات شب و روز در خوف خطیر برای آمدن وکلای ما امداد . (موسی الحسینی ، غنی الحسینی)

ایضاً

(نمرهٔ ٦) ۲۸ ذیحجهٔ ۱۳۲۵

مدرسهٔ صدر ، توسط جناب آقا سید اسدالله باستان مقدس دارالشورای کبری ،

ما ملت مظلوم تصدق امنای ملت اما امنای ملت به آمدن وکلا مرتضوی در مرکز گرفتاری بلکه قتل وکلا معاونشان مدبرقتل وغارت !! اطفال ونسوان دروحشت !! بحق اسلام امداد .

(اهالی زنوزه ، ستار ، موسی ، خلیل)

اخبار خارجه

﴿ نقل از شمارهٔ ۸ سال دوم جریدهٔ شریفهٔ ارشاد ﴾

درهمین اوقات جمع کثیری زن ودختر شهر لندن برای مطالبهٔ حقوق سیاسی طبقهٔ نسوان در اطراف خانهٔ رئیس الوزرای دولت انگلیس ازدهام کرده و بزور میخواسته اند داخل خانهٔ او بشوند ولی اجزای نظمیه مانع شده اند ، در همان روز هشت وزرا در دربار در آن خصوص یعنی داخل شدن زنها دربار لمان و حق وکالت ووزارت داشتن آنان گفتگوی زیاد نموده اند و [مستر آسکیت] وزیرمالیه تصویب نموده

وقتیکه ازدربار خارج شده خانهای مزبور بکالسکه او حمله برده وتا توانسته اند داو رازده اند آخرالامر پولیسها نجاتش داده اند

﴿ ایضاً ﴾

اهالی (آناطولی – آسیای صغیر) وقسمت شرقی مملکت ترکی (عثمانی) بعلت کثرت اصل و عوارض مالیات واجحاف وفشارهای ظالمانهٔ مأمورین دیوان بتنگ آمده وبر آنها شوریده اند .

در بعضی نقاط دیگر آنجا برای آزادی وتغییر وضع جمع کثیری دم از مشروطیت زده بخصوص مردمان [و ن] از ادای مالیات و قبول بحکم عمال سلطنت بکلی میخواهند خودرا خارج کنند و تابحال زدوخورد های زیاد باقشون دولتی نموده اند ورشادتهای فوق العاده بروز داده وهشتصد نفر مقتول وصد و شصت و پنج باب خانه خراب شده ! !

﴿ تلگرام قزوین بطهران شمارهٔ ۲۳۶۷ ﴾
﴿ ۲۳ محرم ۱۳۲۶ ﴾

حضور امنای محترم انجمن‌های آذربایجان ، مظفری ، برادران امام زاده یحیی ، برادران دروازه قزوین ، شاه آباد ، لاریجانیها و مدیر روز نامهٔ مقدس صور از وقتی که ما بطهران آمدیم برای فدا شدن مجلس مقدس وآن برادران عزیز حکومت بنای تعدی را گذاشته ، بعد از مراجعت این فدائیان مطلع شده درحضور وکلای محترم گیلان استنطاق کردیم که تمام را حکومت اقرار نمود ، هر چه بطهران عرض میکنیم معزولش نمینمایند ، او هم با جمعی ازمستبدین همدست ولاینقطع به مجاهدین وکسان آنان تعدی و اذیت مینماید ! ! آخر ما هم برادران شما هستیم ! ! استدعا داریم شر این ظالم را از سر ما بیچارگان کم نمائید ؛

﴿ انجمن مجاهدین قزوین ﴾

﴿ بیمارستان همت ﴾

بیمارستان همت در خیابان ناصریه باتحاد و اتفاق این فدویان ملت حاج منصورالحکماء و دکتر ایوب خان و دکتر ارسطو خان نوادهٔ حکیم مسیح صاحب [دیپلم] از مریضخانهٔ آمریکائی که سه سال نیز در مریضخانهٔ روس مشغول طبابت بوده باتمام اسباب و لوازم جراحی و کحالی ووردادی و قابلگی تأسیس شده ، و تا پنج تخت ازمرضای فقیر رامجاناً نگاهداری ومعالجه وغذاودوا و پرستاری میشود ، درصورت کثرت مرضی ولزوم معالجهٔ فوری تا ده مریض نیز پذیرفته خواهد شد ، زائد براین بیست تخت دیگر هم داریم که هرکس مبتلا بمرض جراحی باشد درصورتیکه مخارجش را خودش متحمل شود نگاهداری میشود ، و نیز مریض هرگاه زن باشد باید یکنفر از اقوام آن زن همراهش باشد تا نگاهداری شود ، دیگر آنکه هرگاه یکی از اطبای محترم مریض جراحی داشته باشند میتوانند مریض خودرا به بیمارستان آورده در صورت ماهر بودن خودشان عمل مینمایند و ما نیز بقدر مقدور در خدمت وکمک حاضر میشویم وگرنه در صورتیکه اجازه فرمایند در حضور خودشان بعمل خواهیم پرداخت ، و علاوه بر این دکتر ایوب خان شخصاً همه‌روزه تاظهر در بیمارستان مزبور محکمه‌دارند وبرای معالجه اشخاص خارج مریضخانه نیز حاضر میباشند ..

﴿ خلاصهٔ مکتوب شهری ﴾

این مطلب از بدیهیات اولیه است که علت تامهٔ حرائمد اجرای قانون است که هر فردی از افراد انسان بتکالیفی که مکلف است ، و مقتضای حال و کار اوست رفتار نموده و هرگز پا از جادهٔ صداقت وراستی که وظیفهٔ انسانیت است بیرون ننهد .

پس برشماست که اگر یاردم سائیدهٔ پای جلادت بمیدان دزدی نهد و دست تعدی بتاراج و غارت اموال مسلمانان درازکند بیخبران را خبردار نمائید تا دچار خسارات فوق العاده نگردند ، بناً علی هذا چندین ماه قبل یك لنگه بارمتعلق به بنده‌را کربلائی احمد نام مکاری شیرازی معروف (برادر کربلائی باشی) بتوسط یکی از اعیان گرفت که به شیراز حمل نماید ولی دراین ایام معلوم شد که همان روزبعد از آنکه معادل ۲۵ تومان اشیأ آنرا برداشته در سرای امین السلطان نزد آقا حیدر علی نامی کاروانسرا دار آن بسته را به‌مبلغ بیست وپنجتومان گرو گذارده و رفته (بنده و شخص ضامن و سایرین چگونه در زحمت وصدمه افتاده ایم بماند) و ازقرار

مسموع این اول کار او نیست (لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام) نیست این شیشهٔ اول که در اسلام شکست . مقصود اینست که تجار محترم طهران و اصفهان و شیراز و بوشهرو غیره این شخص دزد دغل را بشناسند و امین اموال خویش ندانند ، حکم مجازاتش را نیز از وزارت تجارت خواهانیم ، اقل السادات فرصة الدولهٔ شیرازی

چرند پرند

﴿ ادبیات ﴾

رؤسا وملت

خاك بسرم بچه بهوش آمده !
بخواب نه نه یکسردو گوش آمده
گریه نکن لولو می آد میخوره !
گربه می آد بز بزی‌ره می بره
اهه اهه — آخرنه‌چته ؟ — گشنمه —
بتره‌کی اینهمه خوردی کمه ؟
چخ چخ سگه نازی پیشی پیش پیش
لالای جونم گلم باشی کیش کیش
از گشنگی نه نه دارم جون میدم —
گریه نکن فردا بهت نون میدم
ای وای نه نه جونم داره‌در میره —
گریه نکن دیزی داره سر میره
دستم آخش به بین چطو یخ شده —
تف تف جونم به بین مه اخ شده ! ! !
مرم چرا انقده چرخ می زنه ؟ —
توی سرت شی پیشه جا می کنه
خ خ خ خ . . . — جونم چت شد ؟ — هاق‌هاق . . .
وای‌خاله ! چشهاش‌چرا افتادبطاق ؟
آخ تنش م بیا به بین سرد شده
رنگش چرا خاك‌بسرم زرد شده
وای بچه‌م رفت ز کف‌رود رود !!!
ماند بمن آه واسف رود رود ! ! !

معانی بیان

امان از دوغ لیلی　ماستش کم بود آبش خیلی

خلاف عرض کنم ؟ شاید در مفتاح شاید در تلخیص شاید در مطول و شاید در حدائق‌السحر درست خاطرم نیست یك وقتی میخواندیم

ارسال‌المثل و ارسال المثلین

بعد پشت سر این دو کلمه صاحب کتاب مینوشت که ارسال‌المثل استعمال نظم یا نثری است که بواسطهٔ کمال فصاحت و بلاغت گوینده حکم مثل پیدا کرده و در السنهٔ خواص و عوام افتاده است ؛ من آنوقتها همین حرفها را میخواندم و بهمان اعتقاد قدیمیها که خیال میکردند هر چه توی کتاب نوشته صحیح است من هم‌گمان میکردم این حرف هم صحیح است ، اما حالا که کمی چشم و گوشم وا شده ، حالا که سر و گوشم قدری میجنبد وحالا که تازه‌سری‌توی سرها داخل کرده‌ام میبینم که بیشتر از آن حرفهائی هم که توی کتاب نوشته اند پر و پای قرصی ندارد ، بیشتر آن مطالب هم که ما قدیمیها محض همینکه توی کتاب نوشته شده ثابت و مدلل میدانستیم باش بجائی بند نیست .

از جمله همین ارسال‌المثل و ارسال‌المثلین که توی کتابها مینویسند استعمال نظم یا نثری است که از غایت فصاحت و بلاغت مطبوع طباع شده و سر زبانها افتاده ، مثلا بگیریم همین مثل معروف را که هرروز هزاردفعه میشنویم که میگویند :

امان از دوغ لیلی　ماستش کم بود آبش خیلی

وقتی آدم باین شعر نگاه میکند می بیند گذشته از اینکه نه وزن دارد و نه قافیه یك معنای تمامی هم ازش در نمی آید ، و از طرف دیگر می بینیم که در توی هر صحبت می گنجد در میان هر گفتگو جا پیدا می کند یعنی مثلا بقول ادبا مثل سایراست .

مثلا همچو فرض کنیم جناب امیر بهادر جنگ چهار ماه پیش می‌آید مجلس بعداز یکساعت نطق غرا قرآن را هم ازجیبش درمی‌آرد و در حضور دو هزار نفر در تقویت مجلس شوری بقرآن قسم میخورد وسه دفعه هم محض تأکید بزبان عربی فصیح میگوید عاهدت الله خاطر جمع ، عاهدت الله خاطر جمع ، عاهدت الله خاطر جمع ، و بعد یکماه بعداز این معاهده و قسم آدم همین امیر بهادر جنگ را می بیند در میدان

توپخانه که برای انهدام اساس شوری با غلامهای کشیک خانه ترکی بلغور میکنند و با ورا مینهسا فارسی آرد ، آنوقت وقتی آدم آن نطقهای غرای امیر درتقویت مجلس و آن قسمها و مغلظه ایشان در انجمن خدمت بیادش میافتد بی اختیار میخواند

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

یا مثلا بگیریم امیر اعظم سه ماه آزگار هر روز در عمارت بهارستان مردم را دورخودش جمع می کند و با حرارت [دمستن] خطیب [آطن] [میرابو] گویندهٔ فرانسه در حقیقت و منافع آزادی صحبت می نماید ، و بعد بفاصلهٔ دو ماه از رشت بطهران اینطور تلگراف می کند : (قربان خاك پای جواهر آسای مبارکت شوم . تلگرافات از طرف غلام و از جانب ملت هر چه میشود رسمانه است (یعنی قابل اعتنا نیست) گیلان در نهایت انتظام بازارها باز مردم آسوده بجای خود هستند (یعنی من در دیوانخانه نطق کرده ام که یا با دیگر مجلس بهم خورد هیچوقت هم بر پا نخواهد شد بروید سر کارهاتان بکاسبی تان بچسبید یك لقمه نان پیدا کنید ازاین مشروطه بازی چه در میآید) خاطر مهر مظاهر همایونی ارواحنا فداه از اینطرف بکلی آسوده باشد غلام خانه زاد تکالیف نوکری خود را میداند (یعنی از هر طرف که بادش می آید بادش میدهم) (امضا امیرسرباز .)

اینجا هم آدم وقتی آن جانبازیهای امیر اعظم در راه ملت بیادش می افتد می بیند فوراً بخاطرش میگذرد که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

یا مثلا حضرت والا فرمانفرما جلو اطاق شوری روبروی ملت می ایستد وباچشم های اشك آلود و گلوی بغض گرفته باواز حزین بملت خطاب میکند که (ای مردم من میخواهم بروم به ساوجبلاغ و جانم را فدای شماها بکنم) بعد در عرض بیست روز دیگر می بینددر قلمرو حکمرانی همین حضرت والا ارجمندی نصرة الدوله پسر خلف ایشان دوازده نفر لخت و عور و گدا وگرسنهٔ کرمان رابضرب گلوله بخاك هلاك می اندازد . اینجا هم آدم وقتی آن فرمایشات بی ریای حضرت والا فرمانفرما بنظرش می آید بی فاصله این شعرهم از خاطرش میگذرد که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

یا مثلا آدم یکروز حضرت اب الملة آقای سعد الدوله را در پارلمانت ایران مشاهده می کند که از روی کمال ملت پرستی می فرمایند (از اینکه سعد الدوله را بکشند چه ترسی دارم در صورتیکه از هر قطرهٔ خون من هزار سعدالدوله تولید می شود (خدا توفیق بدهد شیخ علی اکبر مسئله گو را میگفت شیطان هر وقت پاهاش را بهم می مالد هزارتا تخم شیطان ازش پس می افتد باری از مطلب دور نیفتیم .

بعدازآن آدم بفاصلهٔ چهار پنج ماه همین سعدالدوله‌را می بیند که به تغییر سلطنت مشروطه به مقننه رای میدهد آنوقت آدم وقتی که آن قطره های خون ساف یادش می آید خواهی نخواهی میگوید :

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

یا مثلا آدم یکوقت سید جلال شهر آشوب را می بیند که در لتهٔ نشای امین الدوله سنگ رعایای گرسنه‌را بسینه می زند و در محبس امیر اعظم چهل و پنجروز تمام بجرم مشروطه طلبی شپش قلپه می کند و ده روز بعد از خلاصی هم از ستونهای عمارت بهارستان بالا رفته جای غل جامعه را در پا و گردن بمردم نشان داده تمام مسلمانهای دنیا رابرای داد خواهی‌از امیر اعظم به کمك میخواهد آنوقت چند روز از اینمقدمه نمیگذرد که یك شب با همان امیر اعظم مثل دخو خلوت میرود . در اینوقت هم آدم باز و قتیکه آن فرمایشات دل شکاف آقا و آن حدت و حرارت انتقام بیادش می افتدبدون اراده این شعر بخاطرش می آید که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

همچنین یك وقت آدم صدرالانام شیرازی و میرزا جوادتبریزی رامی بیند که ازغم‌ملت آش ولاش شده‌اندودرسر هرکوچه‌ودرتوی هرمسجدومیان هر انجمن فریادوا امتاه میزنند آنوقت بعد از مدتی یکی با پانصد تومان مؤسس انجمن‌فتوت وترقی‌خواهان (یعنی بی‌دینها) میشوددیگری با ماهی شصت تومان بقچه کش پسر های قوام الملك را بگردن گرفته زینت افزای ایالت فارس می گردد اینجا هم وقتی آدم آن سوز و گداز های صدرالانام ومیرزا جواد یادش می‌افتد و آنهمه فداکاریهای صوری و لافهای

وطن پرستی و مات دوستی که بنظرش می آید یکدفعه بدلش خطور می کند که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آبش خیلی

مقصود در اینجاها نیست . مقصود در اینجاست که این مثل در اینهمه مواقع سائر است و دراینقدرازجاها که گفتیم و هزاران جای دیگر که همه بهتر از من مسبوقید استعمال میشود در صورتیکه نه فصاحت وبلاغت دارد و نه وزن و قافیه درست . درحالتیکه علمای فن میگویند که ارسال المثل و ارسال المثلین عبارت از استعمال عبارتی‌است که بواسطهٔ کمال فصاحت گوینده در حکم مثل سائر شده‌ودر السنهٔ عوام وخواص افتاده است .

﴿ دخو ﴾

﴿ مکتوب‌از پطروسکی‌داغستان ۲۰ ذیحجهٔ ۱۳۲۵ ﴾

بچسال قبل ازینکه دولتین ایران و روس بخلاف عهدنامهٔ (ترکمان چای) یك فصل جدیدی بجهت‌عدم دخول اسلحه و ادوات حربیه در ایرانا بر آن افزوده وجداً ورود آنگونه آلات را قدغن نموده اند همه روزه رؤسای گمرکخانهای داخله بدون استثنا (سوای اشخاصی را که سلطنت امتیاز میداد) تفنك وفشنك و (رولوه) و قمه‌های مسافرین را گرفته جریمه مینمایند . ولی از سایر نقاط دیگر سرحدات متصل (بیردانگه) شش لول و فشنگ وارد میکنند و شاهد مدعی دکاکین اسلحه فروشی شهرهای ایرانست که مملو از آن آلات ممنوعه است . و همه کس هم میداند که آنها رااز خارجه آورده اند . غرض اینستکه هر ایرانی بیچارهٔ بعد از سالها زحمات کربت و غربت بخشاهی اندوخته و در عودت بوطن برای حفظ جان و مال خود ازشر اشرار و دزدهای روسیه و ایران یك رولوه یا قمه کهنه و نوی همراه داشته باشد در گمرکخانهٔ ایران باید باجرمانهٔ نقدی تقدیم نموده و بعد در عرض راه دزدان خون خوار اورا لخت کرده و مجدداً لوت وعریان بروسیه هجرت نماید و مادام العمر بمذلت بگذراند و آرزوی‌اهل و دیار را بگور ببرد ! !

ای پیشوایان اسلام ؟ ای حافظین آئین احمدی (ص) ؟ ای حجتین آیتین ای آقای بهبهانی ؟ ای آقای طباطبائی ؟ ای امنای سی کرور نفوس ایرانی ؟ آیا اسلحهٔ دفاعیه برای مسلمانان حرمت دارد ؟ ! آیا باید با مسلمین اینگونه رفتار نمایند ؟ اگر داشتن سلاح بجهت متدینین دین خاتم النبین حرام است و مخالف با شریعت غراست صریحاً بیان فرمائید ؟

چارهٔ این بی اعتدالی را ما از آن ذوات مقدسه میخواهیم و آنچه را که صلاح فلاح دولت و ملت است آن را خواستکاریم .

﴿ محمد جعفرخامنهٔ پطروسکی‌داغستانی ﴾

﴿ اعلان از کرمان ﴾

خدمت ذیشرافت محرکین سارقین پست‌عرض‌میشود . مصالحه نامهٔ املاك و مستقلات (خانهٔ واقع‌در کرمان یکباب ، ده شیخ زرند سه دانك ، همت آبادحومهٔ کرمان یکدانك ، میاه بعلی آباد سر آسیاب سیزده دانك ، دکاکین کلانتری و بازاز شاه دماب) مرحومهٔ بی بی فاطمه صبیهٔ کلانتر کرمان به آقا سیدنصرالله خالوی خود ممهور بمهر علمای اعلام و حکم همایونی . بامصالحه نامهٔ حاج میرزا حسن خان طبیب بمی که تمام مطالبات خودرا (در۲۹جمادی الاولی۱۳۲۵) بجناب مستطاب شیخ محمود افضل الملك کرمانی به مبلغ هزار تومان واگذار نموده با احکام شرعیهٔ آن (مرسولهٔ ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵) که درین نائین و اصفهان از قرار سند پستخانه مفقوفه‌را شکافته و نوشتجات را برده (و پس از یکهفته باقی محتویات آنرا از پستخانهٔ طهران فرستاده اند) مستدعی است بجناب مستطاب بحر العلوم وکیل محترم علمای کرمان داده پنجاه تومان مشتلق دریافت نمایند و ابداً هم ایرادو بحثی بر آنها نیست ، سواد معتبر آنها نیز نزد جناب بحر العلو م‌ارسال شد .

﴿ اعلان ﴾

یك کیف جرمی قرمزرنك بدون اسکناس و برات که محتوی بعضی نوشتجات و اسناد بوده در هنگم محرم هر کس درتکیهٔ رضاقلیخان پیدا کرده‌است‌بیاورد درهمان تکیه‌وبه آقا محمد حسین عطار داده یکتومان مژدگانی بگیرد .

﴿ طهران ، در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید ﴾

سال اول

(شماره ۲۵)   (ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون)   (صفحه ۱)



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیک امامزاده یحیی

کوچهٔ مسجد فاضل حلمخالی

دبیرو نگارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی

پنجشنبهٔ ۹ صفر ۱۳۲۶ هجری قمری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هرگونه مقالات و لوایح سیاسی تاریخی اخلاقی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،

وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراک سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اعلام

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

۳) اگر تا انتشار شمارهٔ ۲۶ وجه اشتراک اوراق صور اسرافیل را وکلای عظام اداره نپردازند دیگر روز نامه بجهة آنان ارسال نخواهد شد و قیمت ۲۶ نمرهٔ را که بدهی ایشانست گرفته میشود .

٤) وکلاء کرام (و مشترکین محترم ممالک خارجه که راساً از اداره قبول اشتراک نموده‌اند) وجوه آبونه را برات ارسال نمایند زیرا که مسکوکات و [اسکناس] را در پستخانهای سرحدی مملکت روسیه محجر میکنند تا قبوض امضا شدهٔ صاحبان وجوه را از بلاد داخله ادارهٔ پست ایران بدانجا بفرستد و بعد ازچند ماه معطلی مبلغی صاحبان پول بدهند و آن وجوه را دریافت نمایند (این سخت گیری و رفتار غیر منصفانه هم مثل سایر مواد معاهدات ما با سایر دول است که ابواب سعادت و ترقی را بر روی ملت بیچاره بسته ! !)

۵) از مشترکین عظام بلاد داخله که راساً از اداره قبول آبونه نموده و تاکنون وجه اشتراک را نپرداخته‌اند متمنی است براتیا [تمبر] ارسال دارند .

بقیه ازنمرهٔ قبل

دولت پس از اعلان [ویبورگ] یعنی دستورالعمل وکلای روسیه بموکلین خود در عدم تأدیهٔ مالیات و سرباز ، وکلای مزبور را بقاعدهٔ [الحکم لمن غلب] برای همین توصیهٔ نوع پرستانه که دوعی مشروع از مهاجمین آزادی و آسایش بود بتهمت آشوب طلبی بدیوانخانه جلب نمود .

نقل قسمتی ازاستنطاقات اشخاص معظم برای فداکاری وکلای هرقوم و جان بازی نمایندگان هر ملت درراه ابناء

وطن بهترین نمونه و نیکوترین سر مشق است .

وقتی از [کوکوشکین] که یکی از نمایندگان شهر [مسکو] است دخول اورا در هیئت امضا کنندگان اعلان [ویبورگ] استفسار میکنند در جواب میگوید :

بلی من اعلان ویبورك را امضا کرده‌ام ، ولی این معنی مرا چگونه مقصر تواند کرد ؟

ای قضات مملکت و ای وکلای طبقات خوب است من بدواً قدری از آن مقدمات که مرا مجبور بامضای این اعلان کرد شرح دهم و پس از آنهم بگویم که بچه دلایل خود را مقصر نمیشمارم .

اعلان مزبور مسئله ایست از مبحثی بزرگ : یعنی مبحث روسیهٔ قدیم و روسیهٔ کنونی ، ماها هرجا که باشیم شرح این معما را قرض خود میشماریم و چه‌بهتر از اینکه بث این شکوی‌را در اینجا بنمائیم چه‌یقین‌میدانیم که دراینجا حرفهای مارا استماع خواهند نمود .

ما نمایندگان و مبعوثان ملت بودیم ، و علاوه بر این نمایندگان نخستین[پارلمان]وطن خود محسوب میشدیم ، ممکن است ملت روس بواسطهٔ کمی تجربه یاعدم‌اطلاع از[پلتیك]عصر حاضر ما را انتخاب کرده باشند ، لیکن دراین حرفی نیست که تمام امید واری ملت بما بود ، و اجرای کلیهٔ مقاصد خود را از ما میخواست ، ملت از ما همه چیز متوقع بود ، و پیش ازهمه‌تغییر ترتیبات دولتی پیش‌رابه اوضاع جدیده‌مطالبه‌مینمود ، درحقیقت توقع‌و در خواست‌این معنی مسئولیتی گران‌و تکلیفی‌سنگین بر ما تحمیل می کرد ، لیکن ما از ثقل‌این بار هراسی نداشتیم ، چه باحتیاجات ملت بدرستی آگاه و به طرق رفع آنها نیز بخوبی بصیر بودیم .

مامیخواستیم روسیه‌را درعداد ممالك آزادداخل کنیم : یعنی اوضاع را بنحوی ترتیب دهیم که در مملکت‌قدرت قانون و حقانیت از هر قدرتی بالاتر شده شخص اول سلطنت با پست ترین رعایا در متابعت آن مساوی باشند .

ما در صدد بودیم که وطن خود را خوشبخت و نائل به اوج سعادت و سیادت نمائیم و برای پیشرفت‌این مقصد اعلی تنها چارهٔ مؤثر و آخر الدوا آسوده کردن طبقات پست مملکت بود .

ما بر آن سر بودیم که روسیه را مملکتی مقتدر نموده و با همهٔ اختلاف نژاد و مسکن مملکت را در داخل و خارج صاحب وحدت پلتیك نمائیم .

در تمام این عقاید همهٔ ما با هم متحد و متفق بودیم ودر پیشرفت این مقاصد مقدسه هم آواز وهم قوه سعی مینمودیم ، اما افسوس که از سوء اتفاق اجرای همهٔ خیالات ما بسته بیك هیئتی دیگر بود که آنرا عادتاً دولت می نامیدند .

در مسئلهٔ تقسیم اراضی وزرا جواب دادند : ممکن نیست ، و سعی نمودند تا [دوما] منفصل شد ودرانفصال دو ما بر خلاف قانون اساسی رفتار کردند ، وچون این انفصال از روی ترتیبات موضوعه نشد در معنی حکم انفصال همان اعلان جنك بود ، ما هم در مقابل این اعلان جنك بتوسط اعلان[ویبورگ] بملت اجازهٔ دفاع دادیم (در اینجاوکیل معظم در ضمن نطق‌طویل مدلل می کند که در سلطنت شوروی در موقع تخطی به (کنستی توسیون) دفاع یکی از حقوق مسلمهٔ ملت و اس اساس سلطنت مشروطه است و صریحاً می گوید که اعلان ویبورگ را بهیچوجه دولت نمیتواند اقدام آشوب طلبانه و [آنارشیستی] بنامد چه این دفاعی بود مشروع در مقابل حملهٔ غاصبانه) بعد میگوید :

از این نقطهٔ نظراست که ما مقصر نیستیم و خودرا مقصر نمیدانیم ، ولی اینرا هم بدرستی مسبوقیم که همیشه مغلوب گناهکار است ، وای بر مغلوب ! ! و نیز مستحضریم که مارا مجازات خواهند داد ولی مامدتی است که خودرا برای آن مستعد وحاضر کرده‌ایم .

آیا صدماتی را که برما وارد خواهند کرد در مقابل آنهمه تعب ورنجی که ملت عزیز ما متحمل شد و آن سیلهای خون و قربانیهای بی حسابی را که داد چه اهمیت و چه لیاقت دارد ؟ ! !

بالاتر بگویم لطمات واردهٔ برما در برابر آن یأس و نا امیدی که در قضای حوائج ملت وترقی مملکت بما دست داد قطرهٔ از دریا و ذرهٔ از خورشید است .

باز میگوییم و تکرار میکنیم که مقصود ما آسایش‌و ترقی روسیه بود ولی‌چون عادت براین‌است که پیشرفت‌هر مقصودی عالی قربانی وخون میخواهد حالا که قرعهٔ این فال مبارك‌را بنام ما زده اند باتمام دل و شوق

مفرط حاضر و آماده‌ایم ۰
ملت عزیز ما هنگام فرستادن ما به مجلس جشنها گرفتند و اظهار مسرتهای فوق العاده نمودند ۰ و پس از آنکه ما اعلان ویبورک را امضا نموده باوطان‌خویش بر گشتیم و از طرف پلیس و دولت ما را تعاقب می کردند رعایا جلوگیری مینمودندو دردستگیر نشدن ما از تحمل هیچ زحمتی مضایقه نکرده در حراست ما میکوشیدند ۰ آیا این رضایت عمومی و فدا کاری ملت برای ما بهتر ازهر چیز نیست ؟ و آیا در مقابل این حق شناسی ملت و محبت خالص آنان نسبت بما باز از مجازات خواهیم ترسید ؟ — ابداً هیچوقت ما از مجازات ترسی نداریم ۰ از جان دادن در راه ملتی حق شناس بیمی نخود راه نمیدهیم ۰ اگر ما از مجازات هراسی داشتیم ناچار اعلان ویبورک را امضا نمی کردیم ۰ ملت این حرکات دولت را نسبت به مبعوثان خود فراموش نخواهد کردوبا سرعتی هر چه تمامتر بتمام مقاصد مشروعهٔ خویش خواهد رسید ۰ بلی حق و حقانیت همیشه پیش میرود وباطل ونابود و مضمحل خواهد شد ۰

﴿ بقیه‌دارد ﴾

﴿ تشکر ﴾

چندیست بسعی وهمت جوانان دانشمند وطن مجمعی‌موسوم به [انجمن فرهنگ] در طهران منعقد شده که میتوان گفت دارای اسمی بامسمی‌و آثار آن بروشنی آفتاب هویدا ست زیرا که سوای حفظ اساس مشروطیت و وطن‌پرستی که مسلک حقیقی این انجمن‌است ترویج معارف ونشرعلوم را نیز بعهده گرفته و اطاقهای درسی برای تدریس‌طبقهٔ اکابر تهیه‌کرده که‌هفتهٔ شش شب زبان‌فرانسه ۰ انگلیسی ۰ صرف ونحو عربی ۰ تاریخ ۰ جغرافی ۰ حساب ودفترداری مجاناً درس‌گفته‌میشود ۰ ولوازم تحریر متعلمین را نیز صندوق انجمن میدهد و تا کنون یکصد وهشتاد نفر شاگرد را این دبستان پذیرفته و منتی بر اهالی این شهرگذشته که ادای شکرانهٔ آن برهمه کس لازم وواجب است ۰

روزنامهٔ [کاسپی] منطبعهٔ بادکوبه هم ازراه قدر شناسی شرحی در تمجید این انجمن مقدس نگاشته است و خیال عالی اعضای معظم آنرا منظور داشته ۰

امید است که انجمن های محترم طهران و سایر بلاد نیز پیرو این مجمع شریف شده در توسعهٔ علم و دانش بکوشند وبرادران خویش‌راعالم و آگاه فرمایند ۰

﴿ وقعهٔ ناگوار ﴾

روز جمعهٔ ۲۵ صفر ۱۳۲۶ سه ساعت قبل ازغروب آفتاب اعلیحضرت اقدس همایونی هنگامی که‌بعزم فرح‌آباد از خیابان پشت تکیهٔ بربریها عبور میفرمودند در حالتیکه [اتومبیل] وکالسکهٔ مخصوص اعلیحضرت محیط به سوارهای کشیکخانه‌وذر دوطرف‌جاده پلیس و [ژاندرم] بقطار ایستاده بودند یک‌عدد [بمب] درنزدیک اتومبیل ترکیده عقب اتومبیل را سوراخ سوراخ و چند نفر را نیز مجروح و مقتول نموده ! ! درصورتیکه ازحسن‌اتفاق و نیک‌بختی ملت کالسکهٔ را که اعلیحضرت سوار بودند در صد قدمی اتومبیل حرکت میکرد و ازینرو از آسیب مصون مانده و عموم ملت‌را قرین شادی و انبساط‌نمود ۰ یک‌بمب‌دیگر نیزهمانوقت درکوچهٔ نزدیک‌تکیهٔ بربریها بلافاصله محترق‌شد (ازاتفاقات غریبه درروز جمعه در [بوانزرو] پای تخت [آرژانتین] از ممالک [ینگی‌دنیای‌جنوبی] هم بمبی بوزن بیست [پوند] (سه من و نیم تبریز) بطرف رئیس جمهور آنجا از عمارت‌فوقانی انداخته‌اند و در حینیکه جلو او می افتاده با پای خود بفاصلهٔ یکصد قدم‌آنرا برت میکندودروقت‌احتراق‌آسیبی بدونمیرساند !)

از اینرو بلافاصله بساط عیش و شادکامی درتمام شهر طهران منبسط شد و یک شب در بازارها و کاروانسراها و سه شب متوالی در سر در بعضی خانها و انجمن ها و خیابانها چراغان بود ۰ وتمام این اظهارات مسرت وسرور که فقط ناشی از حس محبت مخصوص ملت نسبت بذات ملوکانه و بدون حکم حاکم یا امر بلدیه بود بهترین دلیلی برحسن احساسات ملت بالنسبه بشخص اعلیحضرت همایونی میباشد ۰ وازطرف دیگر بیغامات مرحمت آمیز اعلیحضرت شهریاری نیز در جواب تبریک انجمن ها و فرمایشهای حضوری ملوکانه به وزرا و وکلا تمام حاکی از حسن نیت و اطمینان کامل ذات شاهانه نسبت بملت میباشد ۰

و راستی برای ایران چه خوشبختی ازین‌روابط‌محبت

ذات‌البین و مناسبات ودادیهٔ دولت و ملت بالاتر خواهد بود ؟ و آیا کدام دسیسهٔ ارباب غرض‌وحیله وتمامی‌دشمنان ایران بارکان این اتحاد واتفاق صمیمی خللی وارد خواهد نمود ؟

بلی چیزیکه ملت حق شناس ایران را بی‌اندازه درین وقعهٔ هائله دلتنگ نموده و بهیچوجه خود را نمیتوانند تسلی داد پیش آمدیست که درموقع وقوع‌این‌حادثه‌روی داد و آن اینست که

بمحض ترکیدن [بمب] تمام سوار های کشیکخانه که تا آن ساعت حافظ وحارس اعلیحضرت همایونی بشمار می آمدند و سادکی دروغی و شاه‌پرستی جعلی پاشا خان امیربهادر جنك آنرا تأمین مینمود تماماً از جلو و عقب شلیك کنان رو بفرار گذاشته جمی را مقتول و عموم عابرین بیچاره رالخت کرده !!! دواسب از کالسکهٔ مصدق السلطنه و دو اسب‌دیگر از [واگون] باز کرده‌بردند و سیمون آقانام ارمنی‌را در خیابان‌جلیل آباد از درشکه پائین کشیده ساعت و اشیأ جیب‌اورا خالی کردند ! ودرحسن آباد همین سوار ها دکانی را غارت نموده واز قرارمذکور یك نفررا بقتل رسانیدند !! و سربازهای فوج سیلاخور حافظ عمارت گلستان نیز عازم چاپیدن شهر شدند !! و این درست همان وقت بود که اعلیحضرت پادشاه ایران نیم ساعت تمام در خانهٔ مجلل‌الملك کالسکه چی‌باشی بکه‌و تنها از خود دفاع میفرمودند ٠

بلی احساسات عمومی ملت را هیچوقت نمیتوان تکذیب کرد این همان امیر بهادری بود که با غلام های‌کشیك‌خانه تمام اروپارا تسخیر مینمود ! و ارواح تمام اولیأو شهدأ را برای کمال شاه پرستی و جان نثاری و فـدا کاری غلامهای کشیك خانه‌شاهدمیگذرانید ! در موقع آسایش و سلامت فرد فرد اهل ایران ممکن است همین دعوبرا تکرار کنند و پای‌لاف و گزاف‌را بالاتر از آنچه امیربهادر اظهار می‌کند بگذارند ، لیکن در چنین وقتی به صحت پیش بینی های ملت میتوان معتقد شد و احساسات عمومی ملی‌را ممکن‌است تصدیق نمود ٠

و ما بواسطهٔ‌مذاکراتی که [مسیووارنهٔ] فرانسوی اتوموبولچی اعلیحضرت نموده بهیچوجه نمیتوانیم جلو سوء ظن خود را بگیریم و خدا بحقایق امور داناتر است ٠

مسیوی مزبوردر گمرك میگوید « وقتی‌که‌من اتوموبیل را بدرب اندرون بردم دیدم پرده های داخلی آنرا پائین انداختند ، گمان کردم که اعلیحضرت به‌اتوموبیل سوار خواهند شد بعد دیدم سوار ها و مستحفظین شاه اتومبیل را احاطه نموده به من امر حرکت دادند ٠ گفتم اگر اعلیحضرت باتوموبیل سوار نخواهند شدعلت انداختن پرده ها چیست ؟ گفتند اعلیحضرت‌سوار نخواهند شد من از این مذاکرات قدری بد گمان شده گفتم این کارصحیح نیست و اگر خطری متصوراست چرا مرا دچار آن مینمائید ٠ اعتنائی بگفتارمن نشد ! خواهی نخواهی اتوموبیل‌را راندم‌تا اینکه‌سرسه‌راهی تکیهٔ بربریها دو دست یکنفرچیزی‌دردستمال‌خانه شطرنجی دیدم که‌بطرف‌اتوموبیل انداخت من اتوموبیل را تند کردم ولی فوراً صدا بلند شد ، خرق هوا نزدیك بودمرا پرت کند اتوموبیل را نگاهداشته بکناری رفتم بعد از چند دقیقه که بر گشتم احدیرا ندیدم فقط یك نفر از راهگذر را دیدم که یکی از سوارهای کشیکخانه باگلوله بدهانش زده او را کشت ! ! »

بعداز احتراق بمب‌اعلیحضرت‌همایونی‌از کالسکه به‌سرعت پائین آمده خواستند داخل خانهٔ میرزا حسین خان کحال بشوند ولی چون در بسته بود بخانهٔ که‌نزدیك خانهٔ مزبور و متعلق به مجلل الملك است وارد شدند ٠ و پس از نیم ساعت که حافظین وفادار اعلیحضرت از سلامت ذات اقدس ملوکانه مطمئن گردیدند کم‌کم از چپاول و غارت دست کشیده از اطراف جمع شدند ٠ ولی چون جاده تنك بود و کالسکهٔ‌شش‌اسبه‌بآسانی بر نمی‌گشت‌اعلیحضرت همایونی با سی‌نفر سرباز [گارد] توپخانه پیاده‌تا عمارت گلستان مراجعت فرمودند ٠

فردای آنروز دوساعت ازروز گذشته‌دو نفر باغبان نطنزی که از درب اندرون وزیر مخصوص خاك روبه می برده اند بواسطهٔ فشاری که به‌دو بمب که زیر خاك روبه ها پنهان بوده وارد می آورند یکی از دوبمب ترکیده‌هر دو نفر را می کشد و بعد ازدوساعت بمب‌دوم‌را از زیر خاك بیرون آورده به نظمیه بردند ٠

اعضاء نظمیه مرکزی حکومت محلیه و حکمرانهای شهـرهـای نزدیك پایتخت بلا استثنأ از همان ساعت

در صدد گرفتاری مرتکب برآمده ومشغول تفتیش مجدانه شدند و از جمله چند نفری را در حضرت عبدالعظیم و قزوین عامل اینکار تصور نموده دستگیر کردند و پس از تحقیق واستنطاقات لازمه بی‌تقصیری آنها ثابت‌شده مرخص شدند ٠

ولی در خانهٔ بی سکنهٔ نزدیك تکیهٔ بربریها شش‌عدد [کپسول دینامیت] و دودانه بمب ویك ریش‌مصنوعی بدست آمده که هنوز اهالی خانه مفقود میباشند ٠

از قرار تقریر سید غلام رضا خان زرگر مرندی آذربایجانی که صاحبان آن دو خانه را میشناخته و در ۳ صفر ۱۳۲۶ دراداره نظمیه استنطاق‌شده‌دونفرازساکنین آن خانه با شاپشال خان خصوصیت‌داشته‌ومخ‌ته‌و میرفته‌اند ، و گوهای برنجی [بمب] را هم دو چند ماه قبل [شیداوف] آذربایجانی که از جملهٔ اشرار [شارلتان] و در حبس دولتی محبوس است بریخته گر خیابان چراغ گاز بلیم سر آبپاش دستورالعمل داده‌بوده است بریزد ٠

باتعقامات مزبوره پس از۹روز ازواقعهٔ حائله‌دستخطی ازطرف اعلیحضرت همایونی خطاب بمجلس مقدس شوری صادرشده‌که‌صورت آنرابلاتکرار نگاریم وعقاید ملت وخودمانرا درایستمی بعدازآن اظهار میداریم ٠ این است صورت دستخط

در قصر گلستان طهران

مجلس شورای ملی مکنون خاطر ما پیوسته چنین بوده و هست که در ضمن تمهید موجبات استحکام در مشروطیت بقسمی اسباب جمعیت حواس وزراء ووکلای خود را فراهم نمائیم که بتوانند بالاتفاق اسباب آسایش عامه را بطوری آماده نمایند که ریشهٔ فساد بالمره منقطع بوده و اقویا و ضعفای ملت ایران از نعمت صحت و امان طوری بهره مند باشند که عاجزترین رعایا در مهد امن و امان از هرگونه صدمه و آسیب مصون بوده بتوانند عوض دفاع هم خود را مصروف حفظ و آبادی وطن و تحصیل شرافت و ثروت و مکنت نمایند ، ولیکن ملاحظه نمائید در حالتیکه اساس امنیت برای شخص سلطنت تا اینقدرجه متزلزل باشد رعایای ممالك دور دست و اهـل ثغور و سرحد و فقرای ملت اسلام و مطلق رعایاچگونه میتوانند از جان و مال خود ایمن و راحت باشند ، میدانیم که از این سوء قصد که برای ما شده تا چه‌درجه خاطر وکلای صدیق و امین مشوش و پریشان‌است‌ولیکن انتظار داشته و داریم‌که از طرف مجلس بیشتر و زیادتر از شخص خود ما درتعیین محرکین و گرفتاری مرتکبین اولیای امور تأکید و تشدد بعمل آید ، تا کنون که ۹ روز است از این مقدمه گذشته اثری و حاصلی نشده است بیم آن داریم که مرور ایام ولیالی اهمیت این قضیه را در انظار و افکار منسی داشته اقدامات جدی را که میبایست خیلی بیشتر از اینها در اینموقع بمقام بروز آید سست و بالمآل بالمره مسکوت عنه بگذارد لهذا بالضروره خاطر وکلای ملت‌را آگاه میداریم ما نه محض محافظت و جود خودمان که نگهبان آن فضل خداوند متعال است بلکه برای استقرار امنیت و بجهت آسایش یك مملکت بزرگ اسلام ناگزیریم که اگر تاچندروز دیگر هم اثری در تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهرنشودباقتضای تکلیف شخصاً خودمان اقدامات مجدانه بعمل آوریم که خیانت مجرمین هویداً و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود ، وازمراتب شاه پرستی و صداقت وکلای خیر خواه انتظار داریم که در نیل این مقصود مشروع تامهمه جا با خیالات ما همراهی کرده دولتخواهی خود را بعالمیان واضح خواهند کرد ٠ صفر ۱۳۲۶

این بود صورت دستخط ٠

عوام ملت این دستخط را بمنزلهٔ تمام‌حجت [اولتیما توم] فرض کرده و هزاران خیال پریشان و موحش‌در ضمن آن مندرج می‌بینند ٠ یعنی تصور می‌کنند که اولیای دولت عابه این سوء قضا را دست آویز کرده و سلب شفقت از ودایع الهی یعنی‌ملت نموده و باین بهانه درصدد اقدامات جائرانه می باشند ٠

و حیرت‌خواص قوم نیز ازطبقهٔ اولی کمتر نیست ٠ چه این معنی مبرهن است که اقدامات ملل مختلفهٔ دنیا در ممالك متعددهٔ روی زمین برای برقراری اساس سلطنت حقه شوروی و اینهمه فدا کاریها و جان بازیها که در کرهٔ ارض برای پیشرفت‌این مقصد اولیهٔ عقلای دنیا شده است تمام برای این بوده که دوقوهٔ بزرك اساس سیاست که قوه مقننه و قوهٔ مجریه است از هم مجزی شده وبرای هر یك دستهٔ علیحده تعیین شده و دخالت‌درامور‌یکدیگر

بشناسند ·

از زمان میرزا تقی خان الی حال اصلاح طلبان ایران به صدای واحد تجزیهٔ این دو قوه راخواستگار وعدم اختلاط آن دو را بیکدیگر مطالبه می کنند ·

و نتیجهٔ قریب سه سال عام‌ودا کاری ملت ایران و اینهمه جانبازی مشروطه خواهان فقط یك فصل قانون اساسی بود که دولت علیه ایران و شخص شخیص اعلیحضرت همیونی آنرا تصدیق و امضا فرمود · و ما محض تذکر اولیای دولت علیهٔ ذیلا آنرا تکرار میکنیم ·

اصل بیست و هفتم · قوای مملکت بسه شعبه منشعب میشود ·

اول — قوهٔ مقننه · · · · ·

دوم — قوهٔ قضائیه · · · · ·

سیم — قوهٔ اجرائیه · · · ·

ودرذیل قوهٔ سوم که قوهٔ اجرائیه است صریحاً مندرج است که قوهٔ اجرائیه مخصوص پادشاه است · یعنی قوانین و احکام بتوسط وزراء ومأمورین دولت بنام نامی اعلیحضرت همایونی اجرا میشود به ترتیبی که قانون معین می کند ·

در مقابل این فصل اصلی و مادهٔ عمدهٔ قانون اساسی سلطنت مشروطهٔ حقهٔ ایران که موشح بامضای اعلیحضرت پادشاه ایران است صدور این دستخط حقاً موجب تحیر خواص وعوام ملت شده ! ! !

چه این دستخط قوهٔ اجرائیهٔ را نیز جداً و بطور [اولتیماتوم] به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانها واگذار مینماید · یعنی کار قوهٔ اجرائیه را که بموجب فصل مزبور قانون اساسی مخصوص پادشاه است از قوهٔ مقننه که مجلس شورای ملی است میخواهد ! ! !

در صورتیکه حق و وظیفهٔ مجلس شوری فقط ایجاد یعنی استخراج قوانین ازمنابع شریعت می‌باشد · واینهمه فریاد روزنامه نگاران و عقلای طبقات ملت تا بحال این است که چرا قوهٔ اجرائیه بامور راجعهٔ بخود رسیدگی ننموده و مجلس را مجبور و مشغول باعمال اجرائیه مینماید · وچرا وکلای ملت باتمام قوی اجرای تکالیف اجرائیه را از کارکنان دولت نخواسته ودر پارهٔ موارد بامور راجعهٔ بانها ازروی کمال اجبار دخالت میکنند ! ! !

در هرحال با کمال تضرع و ابتهال اینك ما و عموم ملت از پیشگاه اعلیحضرت همیونی استدعا میکنیم که این فصل قانون اساسی را از نظر حدید ملوکانه دور نداشته و اختلاط این دو قوه‌را که باهزاران بذل خون وملیون هاصرف مال‌تازه ازهم مجزیه میشود بهم مخلوط نفرمایند ·

و همان طور که در قانون اساسی مصرح است اجرای قوانین واحکام صادرهٔ ازمجلس مقدس‌را بوزراء ومأمورین دولت واگذار فرمایند که به ترتیبات قانونی معمول دارند · والاسلام علی من اتبع الهدی ·

چرند پرند

دروس الاشیاء

نه نه ! — هان — این زمین روی چیه ! — روی شاخ گاو · — گاو روی چیه ؟ — روی‌ماهی · — ماهی روی چیه ؟ — روی آب · — آب روی چیه ؟ — وای وای ! ! الهی رودت به بره · چقدر خرف‌مزنی حوصلم سر رفت ·

آفتابه لگن شش‌دست شام‌ونهار هیچی

آفتابه لگن شش دست شام و نهار هیچی ! گفت بخور · عسل و خربزه با هم نمیسازند · لتندید و خورد · یك ساعت دیگر یارورا دید مثل مار بخودش می پیچید · گفت نگفتم نخور این دوتا با هم نمیسازند گفت حالا که این دوتا خوب با هم ساخته‌اند که من یکی را از میان بردارند ! ! !

من میخواهم اولیای دولت را به عسل و رؤسای ملت را به خربزه تشبیه کنم · اگر وزارت علوم بگوید توهین‌است حاضرم دویست وپنجاه حدیث درفضیلت خربزه و یکصد و چهل و نه حدیث در فضیلت عسل شاهد بگذرانم ·

صاحبان این‌جور خیالات را فرنگی‌ها (آنارشیست) ومسلمانها خوارج میگویند · اما شما را بخدا حالادست خونی نچسبید یخهٔ من · خدا پدرتان را بیامرزد من هرچه باشم دیگر آنارشیست و خوارج نیستم ·

من هیچوقت نمیگویم برای‌ما بزرگتر لازم نیست · میان حیوانات بی زبان خدا هم شیر پادشاه درندگان است و بصریح عبارت شیخ سعدی سیاه گوش هم رئیس الوزر

است ، و بلکه دراز گوش هم رئیس کشیکخانه باشد · میان میوه ها هم گلابی شاه میوه است ، و کاه هم شاید یك چیزی باشد ، و اگر مشروطه هم به نباتات سرایت کرده باشد که سیب زمینی لابد · · · (چه عرض کنم که خدارا خوش بیاید) ، باری برویم سر مطلب :

من هیچوقت نمیگویم اشرف مخلوقات از حیوان و نبات هم پست تر باشند ، من هیچوقت نمیگویم خرو گاو رئیس و بزرگتر داشته باشند ، چغندرو زردك پیشوا و آقا و نماینده داشته باشند و ما اشرف مخلوقات را دهنه مانرا بزنند بسر خودمان ·

من درست آلان یادم هست که خدا بیامرز خاله فاطیم هر وقت که ما بچه ها بعد ازپدر خدابیامرزم شیطانی می کردیم ، خانه را سر می گرفتیم میگفت الهی هیچ خانهٔ بی بزرگتر نباشد ·

بزرگتر لازم است ، رئیس لازم است ، آقالازم است ، رئیس ملتی هم لازم است ، رئیس دولتی هم لازم است ، اتفاق و اتحاد این دو طبقه یعنی ساختنشان هم با هم لازم است ، اما تا وقتی که این دوتا با هم نسازند که ما یکی را از میان بردارند ·

این را هیچکس نمیتواند انکار کند که ما ملت ایران در میان بیست کرور جمعیت پنج کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار نفر وزیر ، امیر ، سپه سالار ، سردار ، امیر نویان ، امیر تومان ، سرهنك ، سرتیپ ، سلطان ، یاور ، میرپنجه ، سفیرکبیر ، شارژدافر ، کنسول ، یوزباشی ، دهباشی ، وپنجه باشی داریم · وگذشته ازینها بازما ملت ایران درمیان بیست کرور جمعیت (خدا برکت بدهد) شش کرور و چهار صدو پنجاه دو هزار و ششصد و چهل و دو نفر آیة الله ، حجة الاسلام ، مجتهد ، مجاز ، امام جمعه ، شیخ الاسلام ، سید ، سند ، شیخ ، ملا ، آخوند ، قطب ، مرشد ، خلیفه ، پیر دلیل و پیش نماز داریم ، علاوه بر اینها باز ما در میان بیست کرور جمعیت چهار کرور شاهزاده ، آقازاده ، ارباب ، خان ، ایلخانی ، ایل بیگی ، و ایه باشی داریم ، زیاده بر اینها اگر خدا بگذارد این آخریها هم قریب دو سه هزار نفر وکیل مجلس ، وکیل انجمن ، وکیل بلدیه ، منشی ودفترداروغیره داریم ·

همهٔ این طبقاتی که عرض شد دو قسم بیشتر نیستند یك دسته رؤسای ملت و یك دسته اولیای دولت ، ولی هر دو دسته یك مقصود بیشتر ندارند ، میگویند شما کار کنید زحمت بکشید آفتاب و سرما بخورید لخت و عور بگردید گرسنه و تشنه زندگی کنید بدهیدما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم ، ماچه حرفی داریم ، قبضشان قبول ، خدا بهشان توفیق بدهد ، راستی راستی هم اگر اینها نباشند سنك روی سنك بند نمی گیرد ، آدم آدم را میخورد ، تمدن و تربیت ، بزرگی و کوچکی از میان میرود ، البته وجود اینها کم یا زیاد برای ما لازم است ، اما تا کی ؟ بگمان من تا وقتی که این دوتا با هم نسازند که ما یکی را از میان بردارند ·

من نمیگویم ملت ایران یك روز اول ملت دنیا بود و امروز بواسطهٔ خدمات همین روسا ننك تمدن عصر حاضر است · من نمیگویم که سر حد ایران یك وقتی از پشت دیوار چین تا ساحل رود [دانوب] ممتد میشد و امروز بواسطهٔ زحمات همین رؤسا اگر در تمام طول و عرض ایران دوتا موش دعوا کنند سر یکی بدیوارخواهد خورد · من نمیگویم که با اینهمه رئیس و بزرگتر که همه حافظ و نگاهبان ما هستند پریروز هیجده شهر ما در قفقاز باجسبیل روسها شد ، وپس فرداهم بقیه مثل گوشت قربانی سه قسمت میشود · من نمیگویم که سالهای سال است فرنگستان رنك[وبا] و طاعون ندیده و ما چرا هر یك سال در میان باید یك کرور از دست های کار کن مملکت یعنی جوانمردها و جوانه زنهای خودمانرا بدست خودمان بگورکنیم ! ! !

من نمیگویم درین چند قرن آخری هر دولتی برای خودش دست و پائی کرد ، توسعهٔ بخاك خودش داد ، مستعمراتی ترتیب نمود و ما با اینهمه رئیس و بزرگتر و آقا بحفظ مملکت خودمان هم موفق نشدیم ·

بله اینها را نمیگویم ، برای اینکه میدانم برگشت همهٔ اینها بقضا و قدر است ، اینها همه سر نوشت ما ها بوده است ، اینها همه تقدیر ما ایرانیها ست ·

اما ای انصاف دارها ، والله نزدیك است بخهٔ خودم

پاره کنم ، نزدیك است کفرو کاربشوم ، نزدیك است چشمهام را بگذارم روبهم دهنم را باز کنم و بگویم اگر کارهای مارا باید همه اش را تقدیردرست کند ، امورات ما را باید باطن شریعت اصلاح کند ، اعمال ما را دست غیبی بنظام بیندازدپس شما ملیونها رئیس ، آقا ، بزرگتر از جان ما بیچارها چه میخواهید ؟ پس شما کرور ها سردار و سپه سالار و خان چرا مارا دم کورهٔ خورشید کباب می کنید ؟ ! پس شما چرا مثل زالو به تن ما چسبیده و خون مارا باین سمجی می مکید ؟

گیرم و سم شما پول ندارید سد اهواز را به بندید ، شما قوه ندارید قشون برای حفظ سرحدات بفرستید ، شما نمی توانیددواء در مملکت بکشید ، اما والله بالله به سی جزو کلام الله شما آنقدر قدرت دارید شیخ محمود اما زاده جعفریرا از ورامین بطهران نخواهید . شما آنقدر قوت دارید که صد نفر سرباز برای حفظ نظم یزد و خونخواهی قاتل سید رضای داروغه و پس گرفتن هفتصد تومان تاوان قمار اجزاء عدل الدوله از حجة الاسلام و ملاذالانام میرزاعلی رضای صدر العلمای یزدی اطال الله ایام افاداته به یزد بفرستید . شما میتوانید که با پانصد نفر سوار میر هاشم را از سلطنت مملکت آذربایجان خلع کنید .

حالا که نمی کنید من هم حق دارم بگویم شمادودسته مثل عسل و خربزه با هم ساخته اید که ما ملت بیچاره را از میان بر دارید . وزیر علوم هم ابداً میتواند بمن اعتراضی بکند .

من دویست و پنجاه حدیث در فضیلت خربزه و یکصدوچهل ونه حدیث در فضیلت عسل در خاطر دارم در هر وزارت خانهٔ شاهد میگذرانم ، میگوئید نه این گو و این میدان بگردید تا بگردیم .

معما

قربانون اولم ، قورخماسن ! قورخماسن ! اللهم صل اله محمد !! و علاء م ح مد ! !

ایضاً تلگرام شیراز بطهران

۲۶ محرم ۱۳۲۶ نمرهٔ ۱۱۶

بتوسط انجمن جنوب و انجمن معظم اصناف بساحت مقدس دارالشورای ملی شیدالله ارکانها مضارحمل پوست بره بخارجه بر آن ساحت مقدس پوشیده نیست مستدعی هستیم تلگراماً مقرر فرمایند که حکام و انجمن های ایالتی جداً در مقام منع برآیند .

(انجمن اسلامی ، انجمن انصار)

(*)

تلگرام شیراز بطهران با سیم انگلیس

۱۰ مارس ۱۹۰۸ میلادی

۷ صفر ۱۳۲۶

بتوسط انجمن های جنوب و بنی فاطمه و آذربایجان و اتحادیهٔ طلاب بساحت مقدس دار الشورای ملی شید الله ارکانها ، امروز صبح در حسینیهٔ قوام در موقع فاتحهٔ قوام الملك به تحریك نصر الدوله غلامهایشان (سوارها) شلیك نموده جناب آقا شیخ محمد باقر حجة السلام تیر خورده مشرف بموت است ! ! حاج سید احمد معین لاسلام را که معین مشروطیت و علم دارحریت ، و ازبدو طلوع نیز مشروطیت جان خود را سپر تیر بلای مستبدین نمود کشته بعد قدغن کرده بنفت و بوریا جسدش را آتش زدند ! ! ! جمعی ازمسلمین را هم کشتند ! ! درین هنگام گویا سالار السلطان هم بپایش تیر خورده .

ای سادات ، ای حمات مشروطه خون اولاد رسول را ریختند جسدش را آتش زدند ! ! ! مشروطه خواهان مختفی ، خانه ها بغارت اشرار ، گرت معاونی دست میدهد دریاب ، شیخ هم شهید شد ! ! !

انجمن اسلامی ، انجمن انصار

اعلان

کلیهٔ مراسلات و تلگرافات اتحادیهٔ طلاب باید بعنوان انجمن اتحادیهٔ طلاب نوشته شود ولی محل وصول درمدرسهٔ دارالشفا حجرهٔ جناب مستطاب آقای حاج شیخ محمد حسین خراسانی مدیر انجمن میباشد . (اتحادیهٔ طلاب)

طهران ، در مطبعهٔ پارسیان بطبع رسید



فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

﴿ عنوان مراسلات ﴾
میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾
﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾
دبیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
یا کتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،
﴿ وجه آبونه از هرکس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان
﴿ قیمت تك نمره ﴾
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

۳) موزعین صور اسرافیل سوای مطالبهٔ وجه آبونه حق هیچگونه اخذ وجهی از مشترکین عظام نداشته و ندارند .

﴿ اعلان از طرف اداره ﴾

خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم گذشته از اینکه نگارندهٔ محترم جناب آقا میرزا علی اکبر خان ناخوش سخت بودند نظر بپارهٔ از مصالح راجع به دوام جریده تعطیل موقتی نیز مقتضی بود انشاالله از همین هفته مرتباً توزیع خواهد شد و جبر کسرهای گذشته نیز بعمل می آید .

﴿ قاسم ﴾

﴿ بشارت ﴾

شبهای جمعه از نیم ساعت بعد از غروب آفتاب جناب مستطاب بهاء الواعظین دامت برکاته واعظ مخصوص مدرسه (درمدرسهٔ مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار) وعظ میفرمایند ومحاسن مشروطیت را باحادیث و اخبار شرعیه و براهین و دلائل عقلیه بیان مینمایند .

﴿ بقیه از نمرهٔ قبل ﴾

[رامی شولی] که یکی دیگر از وکلای دومای اولی روس است در استنطاق میگوید :

تصور اینکه دوما (مجلس شوری) را استنطاق می کنند خیلی دشوار است ، در صورتیکه فاصله این فرمان هفدهم [اکتبر] که بموجب آن ما برای تغییر امور دولتی انتخاب شدیم تا حالا که روی این صندلیها نشسته ایم بیش از یك سال و نیم نیست .

آیا چه اتفاق افتاده ؟ آیا چه پیش آمده ؟ آیا ما

تغییری درارادات ملت یعنی مواد مأموریت خودداده‌ایم ؟ آیا ما خواسته ایم فرمان هفدهم اکتبر را بر هم زده چرخ تاریخ را عقب بکشیم ؟ — نه ، هیچکدام اینها نیست و نسبت هیچیک از این تقصیرها را بما نمیتوان داد . تنها چیزیرا که ظاهراً برای تقصیر ما میتوان دست آویز کرد این است که چطور میشود اشخاصی که بر حسب اتفاق نادر ازطرف ملتی جوان انتخاب شده و تازه باور [پالتیکی] دست زده بودند دریك روز روشن درشهر [ویبورگ] اعلان کنند که ملت بدولت سرباز ومالیات ندهد ؟ آیا این اشخاص یکدفعه منکر مالیات و سرباز بوده اند ؟ نه ، پس چه امری ما را باین کار مجبور کرد ؟

من حالا شرح این معنی را میدهم ، و آشکار میکنم که انفصال دوما که از طرف دولت شاه تقصیر بوده نه اعلان [ویبورك] دربن موقع رئیس محکمه حرف اورابریده میگوید من اجازه نمیدهم که شما بی ادبانه رفتار دولت را انتقاد کنید ، خاصه که این انفصال بر حسب حکم اعلای امپراطور بوده ، خواهش دارم که من بعد اینطور حرف نزنید و گر نه حق تکلم را از شما می گیرم .) وکیل مزبور پس از آنکه جملهٔ چند با کمال هیجان میگوید رنگش متغیر شده حالش بهم میخورد و تافردای آنروز در مریضخانهٔ محبس مانده حالش بهترشده حاضراستنطاق میشود . و پس از آنکه مذاکراتی را که دیروز در غیاب او شده برایش میخوانند دو باره شروع به نطق کرده میگوید :

گفتگوی ما دیروز باینجا ختم شد که قوای تازه در ماه [اکتبر] بر قوای کهنه غالب آمدو نتیجهٔ این غلبه فرمان ۱۷ اکتبر شد که در معنی مصالحه نامهٔ جنگیان دو طرف بود ، و بموجب فرمان مزبور حقوق ملت شناخته شده و اهالی خوشوقت شدند ، ولی همه میدانند که این خوشوقتی پیش از موقع یعنی تنها امیدواری به آینده بود با اینهمه روز ۱۷ [اکتبر] بزرگترین روزی از تاریخ حیات ملت روس محسوب میشود ، دراین روز ملت بواسطه قوای خود حقوق مغصوبهٔ خویش را استرداد کرد ... (رئیس محکمه باز نطق او را قطع کرده میگوید چنین چیزی نبود) وکیل بازدنبالهٔ صحبت را گرفته میگوید عیبی که در کار پیدا شد تنها همین بود که ملت بدولت مطمئن شده قول را فعل تصور نموده و از نیرو فتوحات خود را کامل نکرده ترك اسلحه نمود ، بلی هیچکس تصور نمیکرد که دشمن ملت از حق او نمیگذرد ، طبقات پست رعیت که اولین مجاهدین و فدائیان حریت بودند عقیدهٔ دشمن خودرا درست فهمیده بودند که از ملت خواهش مینمودند که ترك اسلحه نکرده فریفتهٔ وعده های بی اصل دولت نشوند ، ولی افسوس که سایرین جنگ را کنار گذاشته و بنتیجه اول قناعت نموده برای استنشاق هوای تازهٔ حریت عجله کردند ، واینهمین سبب شد که دشمن مغلوب ، ملت را خواب خرگوشی داده و مشغول تجدید قوای خود شد ... (باز رئیس محاکمات حرف او را بریده میگوید این الفاظ را استعمال نکنید) معنی آزادی هنوز درمغز و دماغ ملت درست جانگرفته بود .. (بازرئیس محکمه میگوید این مطالب ربطی به تقصیر شما در امضای اعلان [ویبورك] ندارد خواهش دارم در این باب حرف نزنید) در موقع خاموشی هیجان ملت دولت ازحدود خود تجاوز کرده خواست که ازفرمانی که درهفدهم اکتبر از او گرفتند تخلف نماید . (باز رئیس میگوید این دفعه آخراست که میگویم این الفاظ را استعمال مکنید) پس در اینصورت حرف نمیتوان زد . حالا که نمیتوانم شرح آن وقائع وموانع را بدهم سعی میکنم که از آنها بگذرم ، دولت نخواست یك مرتبه فرمان ۱۷ [اکتبر] را که حاوی آزادی ملت بود انکار کند و بنا بر این از روی احتیاط و کم کم مشغول کارشد . (باز رئیس میگوید محکمه حاضر نیست خیالاتی را که شما بدولت نسبت میدهید بشنود) از اینقرار از آزادیهای سابق هیچ چیز برای ما باقی نمانده است و به یکبارگی بهمان اوضاع عبودیت پیش از ماه اکتبر بر گشته‌ایم (رئیس میگوید گفتم این مطالب ربطی بکار شما ندارد) در میان این سه دوما معلوم است که دومای اول برای حسن انتخاب بهتر از سایرین میتوانست فرمان هفدهم اکتبر را بموقع اجری گذارد ، لیکن با اولیای دولت وقت نتوانست کارکند ،

﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ مکتوب شهری ﴾

۱۴ صفر ۱۳۲۶

در نمرهٔ ۲۵ صور اسرافیل درمقاله [وقعهٔ ناگوار] مذاکراتی ازقول بنده نگارش یافته بود که درگمرک بیان نموده ام ، منتهای تشکر را دارم که شرح ذیل را که حقیقت واقع است در جریدهٔ خود درج نمائید ، بنده با [اتومبیل] در جمعهٔ ۲۵ محرم ۱۳۲۶ بدرب اندرون سلطنتی رفته و بر حسب معمول پردهٔ شیشه‌های اتومبیل را بالا کشیده ، فراشهای قصر سلطنتی نظم و ترتیب را بخوبی مجری داشته و ازطرفین میرفتند ، سواران کشیکخانه هیچوقت بمن تحکم نمینمایند و بانها طرف صحبت و تکلم نمیشوم ، و بهیچوجه بانان نگفته ام که احتمال خطر یاسوء قصدی برای ذات ملوکانه است ، ولی من [بمب] را در دستمال قرمز خانه شطرنجی در دست مرتکب دیدم که بطرف اتومبیل خواست بیندازد ، چون اتومبیل را بسرعت راندم نتوانستم اورا بشناسم ، و سوار کشیکخانه را هم ندیدم که کسی را بکشد ،

﴿ وارنه اتومبیل چی اعلیحضرت همایونی ﴾

﴿ وقعهٔ جانگداز فارس ﴾

کویا در تمام ممالک ایران کسی نیست که ناله و فریاد اهالی بیچارهٔ فارس را از سوء رفتار وبی اعتدالی قوام‌الملک و پسرهایش نشنیده باشد ! یا انقلاب و شورشهای سال گذشتهٔ آنجارا نداند که با خونریزیهای زیاد و خسارتهای فوق الطاقه و چند ماه تحصن هزارها دردمند درتلگراف خانهٔ شیراز و دارالشورای ملی آن سه نفر سلطان مستقل را از سلطنت آن مملکت عزل کرده بطهران آوردند ، هنوز انعکاس صدای ندبه و ضجهٔ زنان داغدیده و گریه وزاری اطفال پدر کشته درفضا محو نشده ! ! و ستمزدگان نفسی راحت ننموده ! ! و تألم صاحبان حس و وجدان رفع نگردیده مجدداً نصرالدوله و سالارالسلطان بجهت گرفتن آخرین رمق و حبوهٔ آن دسته مظلومین بیصاحب ! آن بیچارگان بیکس و آن بدبخت ترین ایرانیان بزور رشوه‌هائی که بارباب حل وعقد دادند به شیراز مراجعت کرده وازقتل نفس و چپاول وغارت قری ودهات واذیت وآزار مسلمانان فروگذار ننمودند ! ! و هرچه متظلمین باولیای دولت تشکی کردند کان لم یکن ماند بعوض دادخواهی واحقاق حقوق ملت مستمند قوام‌الملک راهم باسم وصول وایصال مالیات باعجا فرستادند و وقعی بشکایات آن فلکزدگان نگذاشته ! ! تا اینکه منتقم قهار نعمة‌الله نام بروجردی را برانگیخت و باچند گلولهٔ [رولور] قوام را کشت ویک مملکت را ازشر آن فرومایهٔ شقی خلاص کرد وآن پست فطرت را بکیفر اعمال خود رسانید ، پسران نابکارش بجای جلب قلوب منکسره وحسن سلوک بهموطنان خویش که سالها است آن بدبختان را انی آسوده نگذارده باکمال جسارت و تهور تلگرام ذیل را که مبنی بر تهدید است بمجلس مقدس عرض نمودند

« توسط . . . آقا سید جعفر . . . (وکیل فارس) حضور وکلای مجلس مقدس ، هر قدر شرارت معتمد دیوان و انجمن اسلامی و حاج سید عبد الحسین (مجتهد) راعرض کردیم فائدهٔ حاصل نشد و امروز که روز شنبه (٤ صفر ۱۳۲۶) است نعمة الله نام آدم معتمد دیوان بضرب گلولهٔ ششلول کار قوام‌الملک را ساخت ، هرگاه این اشخاص بسزای خود نرسند علاوه بر اینکه معتمد دیوان و غیره کشته خواهند شد فساد بزرگی در شیراز احداث میشود ، نعمة الله هم فعلا دستگیر و محبوس است . »

با وجودیکه مضمون تلگرام اقدام بقتل و فساد آنها را تصریح میکند امنای ملت و هیئت وزرا ساکت مانده و اعتراض وجلوگیری از جسارت آن دونفر شریر نفرموده تااینکه بخلاف دورهٔ مشروطیت قاتل را بدون استنطاق بمیل خود قطعه قطعه کردند ! و به منتها درجهٔ شقاوت جمعی بیگناه و حجة الاسلام آقا شیخ محمد باقر و آقا سید احمد معین الاسلام را ببدترین وضعی شهید نموده !! و جسد آن سید مظلوم را بعد از شهادت بدار زده و سوزانیدند !! وخانه های مشروطه خواهان راخراب کرده وآنچه راکه توانستندازقوه بفعل آوردند !!

عجالتاً ما درین نمره شرح وقایع جانگداز فارس را منحصر به تلگرافهائی که مخابره نموده اند ینمائیم تابطور مفصل در شمارهٔ آتیه خلاصهٔ مراسلاتی را که باداره رسیده محض استحضار خاطر مشترکین محترم نگاشته شود .

﴿ تلگرام شیراز بطهران با سیم انگلیس ﴾

﴿ ۱۰ مارس ۱۹۰۸ ۷ صفر ۱۳۲۶ ﴾

بتوسط انجمن های جنوب ، آذربایجان ، اتحادیهٔ طلاب ، انجمن اصفهان حضور مجلس مقدس ، امروز

در مجلس فاتحهٔ قوام پسران خونخوار او آقا شیخ محمد باقر حجة الاسلام و حاج سید احمد معین الاسلام را بضرب گلوله شهید کردند ! ! و جنازهٔ معین الاسلام رابدارزده بعد بانفت وبوریا آتش زده !!! درموقع شلیک پای سالارالسلطان تیر خورده ، خانهٔ مشروطه خواهان غارت وسلب اطمینان جانی و مالی از ملت شد ! آیا باز توقف آنهارا درفارس واجب میدانید ؟ !! امان امان !! دخیل دخیل !! اگر علاج فوری نشود عموم مشروطه خواهان کشته میشوند ! علاج فوری خروج آنها از شیراز است .

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً ۸ صفر ۱۳۲۶ نمرهٔ ۵۷ ﴾

توسط انجمن های جنوب ، آذربایجان ، اتحادیهٔ طلاب ، بنی فاطمه ، فرهنگ ، برادران دروازهٔ قزوین ، اصناف وسایر انجمن های مشروطه خواه ، جریدهٔ مجلس ، ندای وطن ، حبل المتین یومیه ، صبح صادق ، صور اسرافیل ، بساحت مقدس دارالشورای ملی شیدالله ارکانها ؛ روزشنبه ٤ صفر یکنفر مجهول در باغ دیوان خانهٔ قوام الملك در محضر عام قوام الملك را بضرب چهار تیر شئلول مقتول مینماید وبلا فاصله خودرا میکشد ! از جیب او کاغذی باین مضمون بیرون آمده « نعمةالله بروجردی نمرهٔ ۱۹ قاتل نصرالدوله پسر قوام الملك شیرازی » این ورقه اسباب هیجان پسران قوام و اتباع شریر آنها شده و تا دیروز عصر در باب خانهٔ مشروطه خواهان راغارت وچند نفر بی گناه را دستگیر مینمایند و در محبس خودشان حبس و زجر میکنند ! نائرهٔ غضب پسران قوام الملك مشتعل شده امروز صبح در بر خاستن از مجلس فاتحه در حسینیهٔ قوام الملك از پشت بام وفضای حسینیه حکم بشلیك می نمایند که شیخ محمدباقرحجة الاسلام وحاج سیداحمد معین الاسلام راتیرباران نمایند !!! آقاشیخ محمدباقر دوتیر میدارد گلوله خودهایشان بپای سالار السلطان میخورد ودو نفر مرد ویك نفرزن مقتول میشوند !! وحاج معین الاسلام فرار میکند در پانصد قدم دور از حسینیه آقا بیك سرکردهٔ اشرار رسیده بضرب گلوله کار اورا میسازد بعد تفنگچیها رسیده نعش اورا تیر باران نموده بعد به پای آن سید مظلوم بسته می آورند درب حسینیه بدار میزنند !!! بعد از یکساعت حکم میرسد که جنازه اشرا آتش بزنید!!! آن بیروتها اورا بانفت آتش زده خاکسترش را در خندق بباد میدهند !!! ای مسلمانان این مصیبت بالاتر از واقعهٔ میدان توپخانه است !!! این عالم نما های از خدا بی خبر و پسران قوام به اولاد رسول و پیشوای دین مبین اینقسم رفتار نمودند !! ما بدبختان فلکزده چه کنیم ؟!! نمیدانیم بچه زبان استغاثه کنیم که وکلای با شرف ما اجازهٔ دفع شر آنها را بدهند ، انا لله و انا الیه راجعون .

(انجمن اسلامی ، انجمن اصناف)

﴿ ایضاً باسیم انگلیس (۱۲ مارس ۱۹۰۸) ﴾

﴿ ۹ صفر ۱۳۲۶ ﴾

عموم مشروطه خواهان شهاها منتظرید که ماها را بکشند ومثله کنند و آتش بزنند عزاداری کنید و فاتحه بگذارید ؟ ! !

تشفی قلب داغ دیدهٔ ماها منحصر بقصاص پسران قوام است ، الدخیل الدخیل !! العجل العجل !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً باسیم انگلیس (۱۳ مارس ۱۹۰۸) ﴾

﴿ دهم صفر ۱۳۱۶ ﴾

شریعتمدار آقای اصفهانی ، شهادت شیخ شهید اصطهباناتی و سید احمد معین الاسلام و به دار کشیدن و آتش زدن جسدش عموم ملت اسلام در هیجان ، علما و مشروطه خواهان در خطر ! ! اشرار بحکم مستبدین مشغول قتل وغارت ! ! آیتین بهبهانی وطباطبائی از حال ملت اسلام غافل ! غفلت دولت ومجلس ازعلاج فوری باعث خرابی مملکت ! ! جمع ضدین محال است !

﴿ وکیل ، انجمن های اسلامی و انصار ،

احقر عبدالحسین الموسوی ﴾

﴿ ایضاً نمرهٔ ۷۲ سفارشی دهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

خدمت جناب حاج نایب الصدر ، در محاصرهٔ عظیم هستیم ! ! زن وبچه متزلزل نتیجهٔ اقدامات را بفرمائید .

﴿ انجمن اسلامی ﴾

﴿ ایضاً نمرهٔ ۸۱ دوازدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

خدمت انجمن محترم جنوب ، گماشتگان پسران قوام پست راه بوشهر را زدند ! سوار فرستاده اند پست طهران را هم بزنند که منفصلا اخبار نرسد ! !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً نمرهٔ ۸۰ دوازدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

توسط انجمن جنوبی ، خدمت حجج الاسلام و کهوف الانام بهبهانی و طباطبائی و امام جمعه و مجلس مقدس ملی ، آیا هنوز صبر دارید و ساکت می‌نشینید ؟ که پسران قوام باصرار زیاد آقای حجة لاسلام شهید را برای برچیدن ختم قوام دعوت کنند و دراً نمجلس امر بشلیك کنند و آن پیر مرد را بعد از هفتاد سال خدمت بشرع هیجده گلوله بزنند و لباسهای او را غارت نمایند ؟ ! ! حال رئیس اسلام که این باشد از دست دو پسران قوام حال مسلمین چگونه است ؟ ! [وعلی الاسلام السلام فلیبك الباکون] (الاحقر سراج الدین بن شهید ، الاقل علی بن الشهید ، الاقل جعفر بن الشهید)

﴿ ایضاً نمرهٔ ۸۷ سیزدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

توسط شریعتمدار آقا شیخ یوسف وکیل و انجمن محترم جنوب دامت برکاتهم ، خدمت حضرت ... وزیر داخله دامت شوکته ، پسران قوام بتطایر کتب ودفاتر استبداد بنای اغتشاش بیرونها را نهاده وتفنگچی از اطراف جمع میکنند گویا انتقال ده کرور مایهٔ قوام آنها را مغرور کرده که ساعت بساعت بر تمرد و عصیان بدولت و ملت می افزایند ! اما حال خودمان هر ساعت منتظر شهادت که از چه طرف بدست کدام شریر مبتلا شویم !!

﴿ انجمن اسلامی انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً نمرهٔ ۹۵ سیزدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

بتوسط انجمن های محترم جنوب ، آذربایجان ، بنی فاطمه ، اتحادیهٔ طلاب ، مظفری ، اصناف ، اصفهان ، الفت سمسار ، برادران دروازه قزوین ، مجاهدین وغیره وجریده های مجلس ، مساوات ، صور اسرافیل ، تمدن ، تدین ، صبح صادق ، ندای وطن ، محاکات ،حقوق وعموم جراید بمقام رفیع دارالشورای ملی شید الله ارکانها وحضرت ... وزیر داخله ، وزیر عدلیه دامت شوکتهم ، گویا آه سوز ناك و فریاد دردناك ما های بیچاره از ظلم خانمان سوخته وتیرهای دل دوز پسرهای قوام الملك در امنا مجلس مقدس و اولیای دولت وملت اثری نکرده وفایدهٔ بجهت ما های مصیبت زده ننموده ! بلکه بعکس نتیجه بخشیده ! در مقابل احکام احضاریه از دولت و ملت استبداد ورزیده تفنگچی ازدهات شخصی وایلات خود در شهر حاضر کرده شاه چراغ (سید میر محمد ع م) سید علاء الدین تلگرافخانه ، مدرسهٔ خان ، اماکن رفیعهٔ شهر را سنگر بسته تهیهٔ قتل عموم مشروطه طلبان را می بندند ! طرق و شوارع را مغشوش و نوکر های خود را براه زنی و غارت گری وا میدارند !! وا اسلاماه !! وا دیناه !! وا محمدا ! ! وا علیاه ! ! وا فاطمتاه ! ! وا حسناه !! وا حسیناه ! ! حجة اسلام نود ساله را بضرب هفده گلوله کشته ! ! حاج معین الاسلام جوان نام کام سی ساله را تیر باران میکنند وجنازهٔ او را بدار میزنند بعد قطعه قطعه میکنند ! ! یکی انگشت اورا بطمع انگشتری قطع میکنند ! یکی سینهٔ او را بطمع ساعت طلا و [نوتهای اسکناسهای] بغلش با کارد سوراخ سوراخ می‌کنند ! ! بعد با نفت وبوریا جسدش را آتش میزنند !! دولت بحکم ظاهری آنها را احضار کرده اطاعت نمی‌کنند ! تفنگچی جمع میکنند ! سنگر می بندند ! تهیهٔ قتل جمی مظلوم بیگناه را می بینند که چرا شما مطالبهٔ حقوق مغصوبهٔ مشروعهٔ خود را نمودید !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً جواب انجمن هـای محترم طهران ﴾

﴿ نمرهٔ هشتاد ۱۴ صفر ۱۳۲۶ ﴾

مستبدین و اشرار و اهل ذمه درکمال اقتدار و امنیت ! مشروطه خواهان و سادات در ذلت همگی در منازل متزلزل و منتظر قتل و غارتیم !!!

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً نمرهٔ ۱۰۳ چهاردهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

جواب تلگرام انگلیسی توسط انجمن جنوب ، جناب مستطاب ظهیر الاسلام مادامی که پسران قوام که قاتل شهیدین مظلومین حجة الاسلام و معین الاسلام اند و هر روزه مصدر شرارت جدید میشوند در فارس باشند و بقصاص نرسند آسایش و امنیت فارس محال است ، شمهٔ از شرارت آنها خدمت عموم انجمن ها عرض شده .

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ (ایضاً باسیم انگلیس ۱۷ مارس ۱۹۰۸) ﴾

﴿ ۱۴ صفر ۱۳۲۶ ﴾

حضور حجة الاسلام ایة الله آقای بهبهانی ، آقای امام جمعه

آقای صدرالعلماء ، انجمن اتحادیهٔ طلاب ، مجمع جنوب ، تا بحال پسران قوام اطاعت اوامر دولت و ملت را نکرده بلکه بر استبداد و شرارت افزوده ! شهر و بیرونها را مغشوش ! تفنگچی ازدهات خود آورده سنگر بندی می‌کنند ! بکلی امنیت مالی و جانی معدوم ! هر ساعت منتظر کشته شدن ترحم فرمائید ! الامان ! الامان ! الدخیل ! الدخیل !!

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ تظلم سادات و اهالی‌ورامین‌طهران ﴾

عرض جان نثاران سادات و رعایای ورامین بحضور مبارک بندگان اعضای انجمن اتحادیهٔ برادران و عامهٔ مسلمین و غیر متمدین‌دین‌مبین‌این‌است — بدیهی‌است‌که‌خدای‌متعال‌انجام امور عالم را بوسایل اسباب قرار داده ، و کار احدی بدون سبب انجام پذیر نخواهد بود ، مثل آنکه بتوجه نفوس قدسیه و حریت قلوب عامه و حمیت اهل غیرت دفع ظلم و استبداد فرموده و بحمد لله بساط بانشاط مشروطه گسترده چنانچه اگر هوا خواهان ملت نبودند هرگز ایران باین فیض عظمی و باین نعمت کبری نایل نمیشد لهذا بر هر مسلمی لازم و واجب است که از هوا خواهان و جان نثاران باغیرت کمال همراهی را نمایند تا ارکان این بساط روز بروز محکم تر و هوا خواهان آن بیشتر گردد ، لهذامکرمارعایای [ورامین] نه‌بهواخواهی مجلس مقدس و همراهی ملت از جان‌و مال دست کشیده و'سه ماهاست در این شهر با اقسام خسارت مبتلا هستیم وروی‌رفتن‌بوطن خودرا نداریم ! وتمام‌علاقه وهستی‌ما زیر دست دشمن ملت است ! ! مگر شیخ محمود و اطرافش برای فساد و شرارت و خرابی مجلس‌مقدس بمیدان توبخانه نیامدند ؟ و شما مردم مشروطه خواه آنها راندیدید ؟ مگر عیالات ما خواهران شما نیستند که بدست دشمن گرفتار شده اند ؟ ! ! هیچ مبدا نید بان بیچاره ها چه‌میگذرد ! و باموال و اغنام‌ما ستمدیده‌ها دست‌اندازی نموده هرچه توانسته‌اند بردند ! پس کجا رفت فتوت و غیرت و حمیت شما ها ؟ ! چه شد که باید مستبدین میدان مجازات برسند اما مستبدین دوازده فرسنگی طهران که محض فساد و شرارت و ریختن خون وبردن مال مسلمانان حاضرشدند مجازات نشوند ؟ اگر عرض کنم علت این است که بحال‌فدویهای‌دور ازنظر فتوت کنید و درحق ما بیچارگان فقیر و زحمت بی مقدار غیرت نمیفرمائید خلاف ادبست ؟ اگرعرض‌کنیم‌وزرای‌مسئول‌حامی‌ام‌الفسادوابوالاشراز ومخرب‌الملة یعنی اقبال‌الدوله‌را میفرمایند و ابداً ملاحظهٔ مظلوم و خدا را ندارند شاید قبول نفرمائید ! ! خدایا توگواه باش که ما بیچارگان تظلم و بیچارگی خود را خدمت رئیس اسلام وقاطبهٔ مسلمین مکرر عرض‌کردیم و داد خواهی نمودیم و مال و عیال واطفال وجان خود را در همراهی ملت فدا نمودیم ولی کسی بداد ما نمیرسد ! ! خدایا توگواه باش و تو بداد ما برس ! بازهم عرض میکنیم امان از ظلمهای اقبال‌الدوله ! ! امان از ظلم شیخ محمود و اطرافش ! محض اتمام حجت عرض شد .

اسماعیل ، محمد حسین ، محمد آقا ، حیدر ، محمد ، حسن طباطبائی ،

﴿ جواب مکتوب عشق آباد ﴾

م ؛ م ؛ مراسلهٔ غم انگیز مورخه ۹ صفر ۱۳۲٦ واصل‌گشت ، چنین نماند وچنین نیز هم نخواهدماند .

چرند پرند

﴿ سال نامه ﴾

در همهٔ دنیا رسم است سال که باخر رسید وقایع عمدهٔ آن سال را بعضی ها دریك کتاب نوشته انتشار می دهند . ما هم می خواستیم وقایع عمدهٔ سال گذشته را مفصلا بنویسیم انتشار بدهیم . اما نمی دانم دیگر چطورشد که ننوشتیم احتمال میرود که تقدیر نشده بود .

باری حالا همان وقایع را بطور اختصار می نویسیم اگر مخالف باقانون باشددیگر تقصیرمانیست . برای اینکه ماهم خیر وشر کردیم و هم صبر و جخد . اگر شر می آمد نمی نوشتیم اگر صبر هم میامد نمی نوشتیم پس حالا که هیچکدام نیامده معلوم میشود که باید بنویسیم .

خلاصه میرویم سر مطلب ، چون‌سال گذشته‌روی گوسفند

میگشت چنانکه همهٔ اولیای دربار و پارهٔ وکلا و هشت نفر از وزرا میدانند بگوسفند ها بد نگذشت ، خورد ، خوراك ، آغل ، وچرا گاه وسایر لوازم زندگیشان کوك بود (خدا کند که همیشه کوك باشد ما که حسود نیستیم) وهم دراین سال اتحاداسلامی ازبابعالی بتوسط فریق پاشا بتمام نواحی ساوجبلاغ و ارومیه و[میاندو آب] و سقز و بانه اعلان شده پادشاه کل مملکت آذربایجان اعلیحضرت میر هاشم آقا نیز آن را تصدیق نمود . ومارشال اویامای شرق جناب وزیر نظام شب ۲۱ رمضان در مسجد سپهسالار وقتی که میان دو نماز مشغول خوردن پرتقال بود صدای مهیبی شنیده گفت (ایوای گلوله کجام خورد؟ وغش کرد عمال واتباع چخدیکساعت بسحرمانده هوش آمد بعد معلوم شد کهدرب مسجد را باد بهم زده و صدای بشقاب چیزی نبوده (اماخدارحم کرد کهپرتقال ها ترش نبود اگر نه باین هول و تکان خدا نکرده آدم افلیج میشد)

و هم درین سال عهدنامهٔ روس و انگلیس در معنی برای حفظ استقلال مملکت ایران و صورتاً برای تقسیم آن بسته شده و درپارلمان دولت علیه نیز مذاکرات طولانی برای مالیات چرخ بستنی فروشی بعمل آمد .

و هم در این سال راه آهن حجاز خیلی پیشرفت کرده آلمانیها خودرا بهوا خواهی عالم اسلام معرفی نمودند و تکل گاری عباس گنجهٔ در [یوز باشی چای] شکسته عباس چوب را بر داشته بجان مسافر خود حاج محمد آقای تاجر افتاده تامی خورد زد . حاجی آقا پرسید آخر بی انصاف چرا میزنی گفت محض اینکه اگر مسافر من پاك باشد تکل گاری من چرا می شکند (آخر بیچاره حاجی با اینکه از خودش مطمئن بود دررودبار بحمام رفته مراسم غسل رابجا آورد)

و هم در این سال یك نفر شاگرد آشپز قونسولگری اسلامبول که بعد ها نفط فروشی میکرد وچند دفعه ور شکست شده باسلامبول رفته باز بطهران آمده باز باسلامبول مراجعت کرده باز بطهران برگشته وبازباسلامبول رجوع کرده آخرش ازتبریز سردر آورد (اما نفهمیدم بعد چطور شد)

و هم در اواخر همین سال میرزا آقای اصفهانی از تبریز انتخاب شده یا نشده (بعضی از تبریزی ها که می گویند نشده) مصمم شد که اگر آقا سید حسن تقی زاده بجای نطق در مجلس قرآن هم بخواند تکذیب کند (بزرگان گفته اند خالف تشهر - از اینراه نشد از آن راه)

وهم دراین سال یك روز ناصرالملك خیلی برای هم شاگردی خودش[لارد کرزن]فرمانفرمای هند دلش تنگ شده به دولت گفت مرخص کنید بروم لارد کرزن را ببینم . دولت هیچی نگفت . باز ناصرالملك گفت اگرمرخص کنید میروم بر میگردم . باز دولت هیچی نگفت . باز ناصرالملك گفت والله خیلی دلم براش تنگ شده دولت بازهیچی نگفت . ناصرالملك نوك ناخن شصتش را بسر انگشت سبابه اش گذاشته وجلوچشم دولت نگاهداشته گفت والله دلم برای لارد کرزن اینقده شده ، دولت دیگر حوصله اش تنگ شده گفت بابا دست از یخه ام بردار ده برو ده ! ! ! ! گفت میروم ، گفت یاالله برو ، گفت میروم گفت زود برو ، گفت میروم ، دولت یکدفعه از جادررفته زمین وزمان جلو چشمش تیره و تار شده دستش را به پشت کمر ناصرالملك گذاشته از ارسی هولش داد توی حیاط گفت یاالله برو دیگر هم جلوچشم من نیا ، ناصرالملك هم سرش را تکان داده گفت اگر پشت گوشت را دیدی بازمرا هم خواهی دید .

و هم در این سال زنهای انکلیس در باب تحصیل حقوق سیاسیهٔ خود اقدامات مجدانه بعمل آورده اجتماعات بزرك تشکیل داده قسمت عمده جرائد و نطق خطبا را مشغول خود کردند وبرای حقانیت خودمقالات وکتابهای متعدد نوشتند ، و زن ملا محمد روضه خوان یك شب در قزوین دید که ساعت دوشد بچه ها گریه میکنند شام میخواهند خودش هم خوابش می آید مردکهٔ مهمان شوهرش هم مثل قیر بزمین چسبیده نمیرود که نمیرود . از این جهت سر یکی از بچهاش را روی زانوش گذاشته یك شبش بقدر یك لپه پیدا کرده و با ورچین با ورچین آمد دم اوطاق مردانه وانداخت توی کفش مهمان ، مهمان مثل اسپندی که روی آتش بریزند هانوقت از جا جسته و هرچه ملا محمد اصرار کرد صبر کنید یك قلیان بکشید نشد ، مهمان رفت و ضعیفه بفاصلهٔ دودقیقه دیزی را خالی کرد ، و باز بیوك آقای نایب الحکومهٔ[آستارا]شب سوم

پسر دائیش بزنش گفته بود دکمهٔ پیراهن من افتاده بدوز . ضعیفه جواب داده بود که خوب نیست رك و ریشه بهم وصل میشود ، بیوك آقا گفته بود رك و ریشه چطور بهم وصل میشود . جواب گفته بود مرگ ومیر توی ما می‌افتد ، مرد که گفته بود که این حرفها چه چیز است بد از خدا نرسد بتو میگویم بدوز . چه درد سر از ضعیفه انکار از مردکه اصرار آخرش دوخته بود . از آنروز به بعد حالا هی آدمست که از شان میمیرد .

و هم در این سال حضرت اشرف پرنس سلح سفیر کبیر [دوکتر دو فیلو زوفی] و دوکتر [آن دروا] میرزارضاخان دانش ارفع الدوله (خدا برکت بدهد به هزارلای گوسفند هرچه میکشی می‌آد) بموجب قاعدهٔ کل امین شجاع در یکی از جزایر بحر سفید مخفی شده تمام مسافرین ایرانی اسلامبول را باسم اینکه اینها مأمور کشتن منند بضبطیهٔ عثمانی سپرد ، و میرزا علیمحمد خان غفاری قونسول بادکوبه که از جنس همین کاشی های بد لعاب است محض اینکه از قافلهٔ هم شهری ها عقب نماند خودش را بموش مردگی زده داخل انجمن مجاهدین ایرانی قفقاز گردید و چند نفر راشناخته به [گوبرناتور] راپرت داده همه را گیر داده (اما حیف که انجمن های سری آنجا چون هر یك مرکب از معدودی است و هر کس بیش از چند نفر را نمیتواند بشناسد هزاران شعبهٔ دیگر انجمن بجناب قونسول مجهول ماند)

وهم دراین سال یکصدو پنجاه هزار تومان از بودجهٔ سلطنتی خرج چیق بچه های میدان شد (اگر چه خود بچه هامیگویند ثلث این پول هم خرج ما نشد و بیشترش بکیسهٔ امیر بهادر و سید علی یزدی و مجلل و شیخ فضل الله رفت (حسابهاشان را بر نزنید بعد خبر صحیح را عرض میکنم)

وهم در این سال امیر بهادر وقوللر آقاسی باشی در سر یك مطلب کلاهشان بهم خورده و آبشان از یك جو نرفت ، اگرچه آب قوللر آقاسی هم با رفیقش کان لم یکن که از یك جو برود شاعر گوید

من پیرواوجوان وشتر گربه قصه‌ایست

سردو خنك منازلهٔ پیر باجوان

(دخو)

اعلان

تأتر خدعه وعشق ازتألیفات [شیللر] آلمانی که بغالب السنه نقل شده و از غایت اهمیت مؤلف شهیر فرانسه [آلکساندر دوما] بترجمهٔ آن پرداخته است اینك جناب ادیب کامل میرزا یوسف خان اعتصام الملك مترجم [ثورة الهند] و [تربیت نسوان] ومؤلف [قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب] وبسی مؤلفات فائقهٔ دیگر باعباراتی شیرین و ادائی بلیغ و دلنشین نقل آن از فرانسه بفارسی قیام فرموده ، و راستی قلمی بروانی قلم ادیب معظم باید تا دقایق و رموز تألیفات شیللر را در فارسی روشن نماید .

البته هموطنان دانشمند ما میدانند که تأتر آئینهٔ عیب نمای هر قوم و مصحح اخلاق و مهذب عادات هر ملت است خاصه وقتیکه نویسندهٔ بقدرت شیللر بتألیف آن اقدام نماید و ادیبی مانند اعتصام الملك مقاصد عالیهٔ آنرا بعبارات فارسی بیاراید .

در هر حال ترجمهٔ مزبوره اینك باقطعی خوش و حروفی دلکش در مطبعهٔ فاروس بطبع رسیده وبا آنکه تخمیناً قریب بیست ویك فرم است به پنجهزار دینار در ادارهٔ صور اسرافیل و کتابخانهٔ تربیت و در خود مطبعهٔ فاروس بفروش میرسد ، هوا خواهان ادب بمحل های مزبوره رجوع فرمایند .

اعلان

پرده های جدید تماشائی سینموتوگراف که عوالم خارجی را بطور حرکت و تجسم نشان می دهد بتازگی وارد شده و در خیابان ناصری در یکی از مغازهای جناب تاجر باشی تماشا داده میشود مقدم آقایان محترم از یکساعت بعد از ظهر تادو ساعت از شب گذشته در کمال احترام پذیرفته میشود

غلطنامه نمرهٔ قبل

غلط	صحیح
صفحهٔ ۳ ، سطر ۷ ، ۲۵ صفر .	۲۵ محرم .
ایضاً سطر ۱۸ ، و مضمحل .	مضمحل .
ایضاً سطر ۱۹ ، درروز جمعه .	درهمین .
ایضاً سطر ۲۳ ، انجمنی .	انجمن .
صفحهٔ ۶ سطر ۱۹ ، مدهٔ .	عمدهٔ .

مطبعهٔ « پارسیان » طهران

﴿ سال اول ﴾

شماره (۲۷)　(وَنفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون)　(صفحه ۱)



فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

دبیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری

هتکی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا نقد مقدماً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران	دوازده (۱۲)	قران
سایر بلاد ایران	هفده (۱۷)	قران
ممالك خارجه	دو (۲)	تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران	چهار (٤)	شاهی
سایر بلاد ایران	(٥)	شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

﴿ بقیه از نمرهٔ قبل ﴾

اولین خیال دوما استقرار وبرقراری بود ولی افسوس که منفصل شد ! ! دولت میل بکارکردن با دوما و تغییراتی که دوما پیش نهاد کرده بود خاصه مسئلهٔ تحصیل اجباری زمین برای رعیت نداشت ، و گرنه در دول مشروطه دومائی آرام تر از دومای اول ممکن نیست ، ولی هیچیك از اقدامات آنرا دولت نپذیرفت ، درینصورت برای وکلا چه باقی میماند ؟ - فقط بایستی کلاههای خودرا بسر گذاشته بشهرهای خود عودت کنند ، قبول این ننگ هم بعداز آنهمه امیدواریهای ملت بمبعوثان خود امکان نداشت .

زیست قدیم ملت عبارت از تحمل یك زنجیر گران وزن عبودیت و آههای بی اثر در مقابل مالیات گزاف دولت و تعدیات مالکین بود . وجواب مستدعیات ملت همیشه با گلوله ها داده میشد . مانند کوچه های پطرز بورغ که ... (رئیس محکمه باز در اینجا نطق قائل را قطع می کند) این ملت همه جا پی نجات می گشت ولی هیچ جا نمی یافت . گویا آسمان چشم از نوع انسان پوشیده بود . و ملائك رحمت نیز در زمین همدست اجحافات ظالمین شده بودند . مملکت مغمور درظلمت شبی دیجور بود که تنها صداهای ناله وافغان وجود ذیروح را در آن تصدیق مینمود ، یکدفعه شعاعی از اشعهٔ خورشید حقیقت این شب مظلم را روشن کرد ، و آن شعاع مجلس مبعوثان بود ، ملت خیلی محق بود که این مجلس را بآن گرمی چسبیده و در آن بچشم کوکب هدایت وسکان نجات مبدید ، ولی یکدفعه نمایندگان ملت را بیرون کردند ... (رئیس محکمه

میگوید بیرون نکردند مجلس منفصل شد) خیلی خوب منفصل شد ، ولی این انفصال در طباع ملت مثل رعد و برق مؤثر گردید ، هر کس از خود سؤال میکرد که « کی ؟ و چرا دوما را منفصل کرد ؟ چرا وکلا را بیرون کرد ؟ بگذارید ده دومای دیگر را منفصل کنند ، حالا دیگر ملت خوب میداند که وکلای خود را از میان چه اشخاص انتخاب کند ، آنها را باید از میان زندانیان و تبعید شدگان و از میان اشخاصی که به [سیبر] میفرستند انتخاب نماید ، ملت میداند هر دومائی که حافظ حقوق ملت باشد منفصل خواهد شد ، و آن دو ما منفصل نمیشود که نخواهد یك قدم کوچك هم در راه خدمت ملت بگذارد .

ما را اینجا نطلبیده اند برای اینکه چرا عقاید آشوب طلبانه داشته‌ایم ، بلکه برای آن خواسته اند که چرا در برابر دولت با این جرئت و جسارت مقابلی نموده‌ایم ، بلی ما گفتیم که در موقع هجوم دولت بر حقوق اهالی ملت آلت دفاعی دارد و آن بستن در کیسهٔ خود میباشد ، در هر حال برای ختم این گفتگوی اجباری خودم .... (رئیس محکمه میگوید کسی شما را مجبور نکرده) من گفتگوی خود را اجباری میدانم زیرا که شما نگذاشتید من مقاصد خودم را چنانکه باید ادا کنم ، این مبرهن است که شما بما مجازات خواهید داد و ما هم از تحمل آن ناگزیریم ، ولی باید بشما بگویم که یك محکمهٔ دیگری هم در عالم هست که اهمیت آن برای ما خیلی بیشتر از این محکمه میباشد ، و آن محکمهٔ وجدان ملل متمدنهٔ دنیاست که در همه جا محاکمهٔ ما را کرده اند . در اروپای غربی مجامع عدیده برای اظهار همدردی ما تشکیل شد و عجب تر آنکه اعضای این مجامع ازطبقات پستی که شما آنرا با آتش و شمشیر تعاقب میکنند نبودند بلکه از طبقات نجبا بشمار میامدند ، در انگلیس نمایندهٔ دولت گفت « دوما را کشتند ، زنده باد دوما » ، بلی حکم محکم محکمهٔ انسانیت با ماست ، و فقط شما قادرید که بما مجازات بدهید ، ولی همینکه ملت اشاله و مستدعیات خودرا عنوان کرد از آنها صرف نظر نخواهد نمود ، من بروشنی آفتاب می بینم و میگویم که چارهٔ دولت همراهی بملت است و در صورت امتناع بی هیچ تردید روزگار او را مجبور باین همراهی خواهد کرد .

﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ تجدید حیات ادبی ﴾

آگاهان قوم دانند که راهنمای سعادت ودلیل اخلاقی ملل دنیا تنها ادبیات هر ملت است ، و بهترین مقیاسی که برای علو و انحطاط هر مملکت میتوان بدست آورد همان ترقی تنزل وادبیات میباشد ، و مکان شعر درادبیات نیز همان مکان سر از تن و روح از بدن است ، چه گذشته از قافیه و وزن که موجب سهولت حفظ هر مقصودی عالی وسرعت انتشار هر مطلبی مفید است ، همان مغتفرات و مجوزات ضرورت وتنگی قالب با بسط مقصود بگستاخی گوینده بمراتب می افزاید ، و آنچه راکه سادگی نثر از تصریح آن آبابی کند دقت و لطافت شعر باظهار آن تجویز مینماید .

و هر چند که شعر و شاعری در دوره‌های اخیرهٔ تاریخ ما قبالهٔ تقاضا و اخاذی سفلهٔ قوم شده باشد ارباب خبرت مطلعند که همیشه علما و حکمای اولین طبقهٔ ملل دنیا شعرای نخستین درجهٔ هر مملکت بوده اند ، بلکه کمتر دانشمند وحکیمی بوده که قسمتی از عمر خود را صرف تفنن در این فن شریف نموده‌است .

علاوه بر خدمات شایان این قسمت ادبیات بعالم اخلاق هر طائفه‌و ادامه واشاعهٔ معلومات دقیقهٔ هر عصر فقط باز همین فن عالی بوده که گاهی از حدت و ثورت آتشهای عالم سوزخود سران و مستبدان کاسته و سلاطین مطلقه را به حد وحق خویش متنبه کرده است .

و راستی جززبان شعر که را یارای آن بوده‌است کپادشاهان مطلق و مغرور اعصارقدیمه رامشافهتهٔ بمرگ تهدیدنماید . وبا اینهمه از مقام ومنزلت خویش درنزد مخاطب نکاسته بلکه بیفزاید . و در همین مقام است‌که شیخ اجل فرماید

﴿ به نوبتند شهان اندرین سپنج سرای ﴾
﴿ کنونکه نوبت تست ایملك بعدل گرای ﴾
﴿ چه مایه بر سر این ملك سروران بودند ﴾
﴿ چو دور عمر بسر شد در آمدند از پای ﴾
﴿ درم بجور ستانان و زر بزینت ده ﴾
﴿ بنای خانه کنانند و بام قصر اندای ﴾

﴿ بعاقبت خبر آید که مرد ظالم مرد ﴾
﴿ به سیم سوختگان زر نگار کرده سرای ﴾
﴿ هرآنکست که به آزار خلق فرماید ﴾
﴿ عدوی مملکت است او به کشتنش فرمای ﴾
﴿ بکامهٔ دل دشمن نشنیـد آن مغرور ﴾
﴿ که بشنود سخن دشمنان دوست نمای ﴾

وین معنی نیز براحدی پوشیده نباشد که درین چهار پنج قرن اخیر تاریخ ما که ولترها ، وسوها ، ویدروها ، شیلرها ، بائرنها ، پوشکینها ، شاتوبریانها ، هوگوها و هزاران ادیب و شاعر دیگر عالم ادبیات ملل اروپ را نهایت غنی نموده ، وپایهٔ نظم ونثررا در مجسم افکاردقیقهٔ بشری وتصویر حقایق لطیفه وجود بحدنقاشی [رفائل] و حجاری [میکلانژ] ترقی‌دادند ، ادبیات ما عموماً وشعرو شاعری خصوصاً دردرجهٔ وقوف بلکه تنزل بود ، و ادبای ما جز تقلید بی‌تصرف قدما و جابجا کردن الفاظ شعرای [کلاسیك] پیش بکاری نپرداختند ،

واین وقوف یاتنزل که بدون یك استثناء عمده در تمام مدت پنج قرن درایران ممتد بود بصفای آئینه بهمان‌دلیل سابق خفتگی و افسردگی بلکه مرگ ادبی وموت اخلاقی ملت را آشکار مینمود ،

فقط درین ده بیست سال آخری رقاع موجزوپرمغز مرحوم میرزا علی‌خان‌امین‌الدوله ، ورسائل محکم‌ومایه‌دار جناب پرنس ملکم خان ، ولوایح دلچسب ومفرح مرحوم ذکاءالملك ، وپارهٔ از قطعات جانگداز میرزا علی محمدخان پرورش بیك نهضت ادبی‌نثری زبان‌فارسی وعده‌میداد ، و می نمود که ادبیات ایران به نسبت بیداری اهالی مملکت روبترقی وتغییر میرود وباصول ادبی عصر حاضر (اگر چه خیلی بطئی) نزدیك میشود ،

ولی فن شعربدون‌یك‌نقطه تغییردر همان مجرای اولیه خود سیر مینمود و سبکی تازه یا خیالی آزاد بهیچ نوع روی کارنمی آمد ، تا چند روز قبل که بر حسب اتفاق مساعد بتوسط یکی از دوستان نسخهٔ باداره رسید و وصول مقدمة الجیش نهضت منتظره را باعضاء اداره‌مژده داد و آن عبارت از قصیده ایست غرا که درین روز های نزدیك از طبع مقدس و قریحه اعلا و اقدس جناب مستطاب معظم محرر اجل و دانشمند اکرم کهف الله وملاذ الامة آقای حاج‌سید نصر الله وکیل مجلس‌شورای ملی دامت برکاته العالیه سر زده و از قرار مذکور در محضر اعلیحضرت همایونی نیز بوسیلهٔ قرائت شده‌است ،

و ما حالا عین آنرا تیمنـاً در ذیل می نگاریم ، و عجالهٔ کاری بعبارت یکی دو شعر قصیدهٔ غرا بامسلك روز نامه نداریم ، چه اینك اما در قصیدهٔ مزبوره از از نقطهٔ نظر ادبی می نگریم ، و کار اختلافات‌شعب مسائل سیاسی واجتماعی و طرفداران مسالك مختلفهٔ آن را بنمرات آتیهٔ صور وا میگذاریم ،

و البته دانشمندان مملکت پس از قرائت قصیده خواهند دانست که قدرت این طبع قاهر تا چه اندازه و پایهٔ توسعهٔ خیالات ادبی ناظم معظم آن بر چه حد است ،

و ما یقین داریم که اگر جناب معزی الیه تفنن‌شعر را بنا بر عادت اصحاب‌منافی شأن فقه و رتبهٔ علم نشمارند با این قریحهٔ سرشار ، و طبع بلند با اندکی صرف وقت باحیاء ادبیات نظمی زبان فارسی قادر و بلکه باصلاح و تجدید آن نیز مقتدر میباشند ،

چه همانطور که سابقاً گفتیم ، دراین چند قرن اخیره معنی شعر وشاعری تقلید شعرای‌پیش ، و تقدیم و تأخیر خیالات بلکه الفاظ و عبارات آنها بوده و این اول دفعهٔ ایست که شعرهای ما مسلك و طریقهٔ ادارا تغییر داده و بنا جدیدی بر بنیان اصولی تازه نهاده است ،

﴿ هو الله تعالی شانه ﴾

یارب چه بود مجلس شوری را　　کز غم فسرد خاطر شیدا را
چون شد که تیره گردبدین زودی　　این بوم عرصه مملکت داورا
از چیست تا بخطهٔ ایران در　　افروخته است آتش غوغارا
روزی که این نهال فرومیکشت　　دهقان سالخورده پدر ما را
بر سیرت پدر خلف رادش　　توشیح کرد صحت طغری را
ازبرج خسروی چودرخشان‌مهر　　پیدا نمود طامت زیبا را
آن کوکبی که نوربرافشاندی　　ازهر دو روی تودهٔ غبرارا
این نونهال‌را که بهر جا وست　　افکندسایه‌مؤمن‌و ترسارا
سوزان‌شراروی‌زهزاران‌سو　　بگرفته هرضعیف‌وتوانا را
میداد وعده تاکه کندآزاد　　از بند غصه خاطردانا را
بعد ازپدر چوشاه بتخت آمد　　تجدید کرد سنت امضا را
ازفر تارکش‌چو بسر بنهاد　　رونق‌فزودافسر کسری را

یمن مقدمش زبر او بلك
در رشك خواست چرخ معلا را
گفت از صمیم قلب مهم حامی
محکم اساس مجلس شوری را
سوگند یاد کرد و گواه آورد
بر عزم خویش خالق یکتا را
چون گشت این ثمر اشگفت آورد
در با ریان جملهٔ دنیا را
گرچه سبك ز خواب گران جستند
جستند نیك رتبهٔ احیا را
بی مغز مردمی تهی از دانش
درهم فتاده جنگ و مدارا را
قومی دگر زتندروی در فکر
کردند یاوه رسم مدارا را
هم قوم دیگری زقصور جهل
نا یافته حقیقت تقوی را
از زرق و احتمال بسنجیدند
ترویج این شریعت غرا را
زیرانکها بسی پی یکدیگر
بر ریختند گم شده کالا را
دست خدا نخواست فرو ماند
از سحر کاهنان ید بیضا را
داند خدا که غیرهوی در کا
چیزی نبود علت ضوضا را
دانا کسی بود که زبر خواند
ننوشته این خطوط معما را
عاقل چه گفت گفت زراه عقل
امروز دید باید فردا را
هر یك که هول تر بی دفع آن
باید کاشت همت والا را
بکراست نوز مملکت جم گرچند
بیگانه می سکالد افضا را
ورنه رقیب شوخ به طراری
بر باید آن نگار دلارا را
فرض است شاه راکه ز سر خواند
تاریخ انقلاب اروپا را
پس از قیاس قاعده بر گیرد
با ملك خویش مشرق اقصی را
تا خود چه مایه علم و هنر بوده است
اندر نهاد یك تن تنها را
این است آن دلیل مبارك پی
زی راه رشد جمله برایا را
در کارها چو تیره شود خرم است
پیك فلاح مرد شکیبا را
دارم امید تا که شه از فکرت
بر خواند این چکامه شیوا را
در بارگاه غیرکیان حیف است
دادن مجال جاهل رسوا را
اینست آن بساط که خرگاهش
میخواست زیب ایوان جوزا را
چون شد که دیو و غول بگستاخی
ره یافت تا درون زوایا را
بیگانهٔ اگر زدغا این گفت
مشنو نوید بیهده گویا را
لیکن چه سود گربی نفع خویش
بر دار میکشند مسیحا را
تاریخ روزگار نشان داده است
انجام هر ضعیف و توانا را
باطل کند به نیروی یکتائی
افسون آن دو جادوی رعنا را
تأیید کن چنانکه بپردازد
از لوث شرك بتکده آبا را
شاها بسی برنج سپردی عمر
زین پس بیاش عیش مهنا را

پس تا دهد بیاد حدیثی چند
ازهم گشود لعل شکرخا را
این است آن بنا که کجل آید
احیای ملك و ملت بیضا را
زین عزم خسروی و همایون عهد
بر کرد چو گنبد مینا را
گفتند زندگان که فراز آمد
روز حیوة امت موتی را
لیکن چه مایه سود پدید آید
بیدار مردمان حیارا را
قومی بنام حب وطن هرسو
گسترده اند دام تقاضا را
استاده اند تا که بر آشوبند
بر مالکان چیره رعایا را
گفتند کاین اساس مساعد نیست
شرع قویم سید بطحا را
افسانها دراز بر آوردند
در پردهای طرفه تماشا را
قوم لجوج اگرچه بکاویدند
تا رد کنند حجت موسی را
گوساله را بمنبر دین کردند
تا بر کشند بشنیده آوا را
شنعت زدند و هیچ ندانستند
تا چیست نقش خامهٔ اعدا را
از پیش دید مردم دانا باز
آن سهمناك خطب مفاجا را
سنجیده ام من ازره رای و دین
این گونه گون فساد هویدا را
مرد غیور هیچ نیارد دید
در دست غیر منزل و ماوی را
مردانه پایدار اگرت سودا
اندر سر است وصلت عذرا را
مردان درین مقام زکف دادند
سوداست یا زیان سر و سودا را
زان پیش تر که تیره تر آید کار
جوید طریق روشن و پیدا را
دیر آمدند گرچه ولیکن زود
نائل شدند غایت قصوی را
بر راست رفت و بر اثرش رفتند
قومی نرفته جز ره نکبا را
کم نیست شهریار ز [میکادو]
گر بسپرد طریق تماشا را
امروز رخنه سخت به بنگاه است
تا نشمری بسهل مداوا را
پس راند از حریم بهشیاری
دیوان جهلمند ستکاری را
این است آن بنا که زتقدیسش
نشو بر داده دیر و کلیسا را
آن خرگهی که محرم خاصانش
بنداشتی فرشته و حورا را
افتاده را امید زدشمن نیست
کاید پناه مانده در وا را
گر ملك را عقیم نگفتندی
بودی امید روی مواخا را
ویژه که باسیاست امروزی
بر ریو هشته اند تمنا را
با بندگان اگر ملك آید راست
یکجا بکار گیرد اعضا را
یارب تو یار باش و به پیری بر
این برد بار خسرو برنا را
اورا ز حادثات پناهی ده
کاید پناه بنده و مولی را
جاوید با سعادت و فیروزی
خرم سپار عمر دراز را

﴿ تظلم اهالی قوچان ﴾

نواب رکن الدوله به محض ورود بمقر فرمانفرمائی خویش مملکت خراسان را در بین پسر و برادران خود تقسیم کردند : یعنی هرکدام را پادشاه مستقل یك ولایت قرار دادند ، و ما بیچارگان در سهم فرزند ارجمندش حشمة السلطان واقع شدیم : واین طفل نابالغ هم از وقتیکه وارد قوچان شد باسباب

چیزی بجز ما یکمشت بیچاره های پریشان روزگار افتاده هر روز بیك طور باذیت و آزار ما اقدام کرده ! مثلا قرار داده است بعوض بره که ایلات و دهاتیها برای حکومت می آوردند یکی یك تومان نقد بدهند ! و انجمنی را که بعد از فروختن دخترهای خود از ناچاری بان دلخوش بودیم حکم کرد بهم زدند واز اول محرم بسته شد ! و بمعاونت علی اصغر قزوینی که وزیر اوست [جعفر آباد] را که در چهار فرسخی شهر واقع است تصرف کرده و مردم فلکزدهٔ آنجا از ضرب چوب متواری و پراکندهٔ به خراسان شدند !! و ابداً هم کسی در مقام سئوال و جواب بر نیامد !! وکیلی هم که در مجلس شورای ملی داریم دو سال است یك کلمه حرف در صلاح و صرفهٔ ما نزده ! در جریدهٔ خورشید هم که شرح حال خود را بیان نمودیم اثری نبخشید ! از میان هیئت وکلای ملت و اولیای دولت نیز تا بحال یکنفر نگفته است که یك سر حدی مثل قوچان حاکمش کیست !

آیا بچهٔ غیر مکلف لیاقت حکومت نمودن را دارد ؟!!

آیا طفل بدین سن میتواند حکمران یك همچو سر حدی باشد ؟!!

اگر بزودی وکلای عظام و وزرای کرام رفع شر اورا از ما ننمایند یا او را ... مینمائیم ، یا باهل و اعیال بخاك خارجه هجرت خواهیم کرد .

(ادیب العلماء ، تقی ، عبد الحسین الموسوی ، عبدالغفور الموسوی)

﴿ رحمت بکفن دزد اول ﴾

در قدیم الایام دزدی ضعیف النفس کفن اموات را میدزدید مسلمانان از کار او متنفر بوده بوی نفرین میکردند تا اینکه آه خسته دلان اثر کرده آن نابکار بجزای اعمال خود رسید و همه خوشحال شدند که مردکانشان در قبور آسوده خواهند خفت ، چندی نگذشت که دزد دیگری پیدا شد که هم کفن مردگان را میبرد و هم چوبی به ... میت میسوخت ناچار مردم گفتند : رحمت بکفن دزد اول . مصداق این ضرب المثل گذارش ایرانیان ساکن بصره است که متجاوز از پنج سال از کثرت فشار جور و تعدی میرزا تقی خان کار پرداز معذب و متظلم بوده و آنچه از مقامات عالیه داد خواهی و دفع اورا خواسته بواسطهٔ خویشی و بستگی با پرنس ارفع الدوله بی اثر ماند ! فریاد واستغاثهٔ آنان بجائی نرسید تا آنکه مجلس مقدس شورای ملی و انجمن های محترم تأسیس یافت واز تمام مملکت آزاده مردان بحمایت مظلومین و رفع ظلم و دفع ستمکاران را مصمم شده لهذا جمعی به شکایات متوالیه سفارت اسلامبول را مجبور بعزل میرزا تقی خان نمودند ، بواسطهٔ امیدواری از بعضی وکلای عظام دارالشورای ملی و بر حسب وعدهٔ وزارت امور خارجه که قول صریح بفرستادن مأمور درستکار ملت خواه با مواجب مکفی داده بود عموم ایرانیان را مسرت و تشکر رو میداد تا اینکه میرزا ابوالقاسم کار پرداز حالیه وارد شد و چندی نگذشت که بطوری گوهر خودرا بروز داد که بیچارگان حسرت زمان میرزا تقی خان را میخورند و رحمت بکفن دزد اول میفرستند ! و همکنان از بد رفتاری و ناسازکاری و فرط طمع وی آزرده خاطر وبستوه اند !! او نیز از ارتکاب هر گونه تعدی بیم و پروائی ندارد . محض آگاهی امنای محترم ملت و اولیای کرام دولت بعضی اجحافات او را ذیلا میگارد که بدانند در دورهٔ مشروطیت با ایرانیان بیچاره بیکس چه میگذرد و گرفتار چه اشخاص متعدی هستند .

۱) بموجب نظامنامه تذکرهٔ زوار یکقران است ولی او ۲۵ قران میگیرد ! در مقام مبالغه میشنیدیم که میگفتند [یك لادولا] اما یك لابیست پنج لا شنیده نشده بود !! با اینحال باز میشود به [متوکل خلیفهٔ عباسی] بد گفت ؟!

۲) در موسم خرما که فقرا و ضعفای بنادر ایران بعادت معمولی سنوات سابقه برای مزدوری و فعلکی ببصره آمدند از هر نفری دو تومان وسه تومان باسم تذکره گرفت و به هیچیك از آنان هم تذکره نداد !! این وجوه را معلوم نیست بچه قانون دریافت کرد . تذکرهٔ مخصوص اشخاص مقیم است نه فقرا و مساکینکه بکمال بد بختی و ذلت بروزی یکقران مزدورند وبیش از یکی دو ماه که موقع کار است توقف نمیکنند !!

۳) ضبط ترکه و اموال اموات ایرانی که یك چندی متروك بود تجدید یافته وهر کس از تبعهٔ دولت علیه بمیرد

اعم از اینکه بیکس بوده یا وارث داشته باشد دارائی اورا تصرف کرده و حقوق ارامل و ایتام را غصب مینماید ! چندی قبل حاج عباس نام کفش‌دوز که بضاعتش از حرفتش معلوم است فوت شد مبانی بدون جهت از ورثهٔ او گرفت ! سید رضا نام اصفهانی هم که درگذشت از نقد وجنس آنچه داشت مصادره کرد ! ! حاج کاظم بقال نیز که درهمین اوقات ارتحال کرد فوراً دکان اورا مهر نموده و خیال تصرف متروکاتش را دارد وبجناب . . . آقا سید محمد شبر که از علمای اعلام و وصی متوفا هستند توهین و تهدید نموده و حضرت معظم الیه را باید نفی بلد نمایم زیرا که علماء حق مداخلات در متروکات مرکادن ایرانی را ندارند چرا که این مداخل مخصوص ومتعلق بکارپرداز است ! ! ومأمورین وزارت خارجه وارث حقیقی ایرانیان ومالك اموال ارامل وایتام وعجزه اند ! !

امروز در جنگلهای وسط [افریقا] ودرمیان وحشیان آدم خوار هم ضبط متروکات اموات متداول نیست ! و این بدعت شوم را هیچ خونخوار بدوی هم تجویز نمینماید ! ! دراین مدت که مشروطیت در وطن ما ظاهر شده هنوز مأمورین خارجهٔ ما مسالك جابرانهٔ مستبدهٔ خودرا تغییر نداده ، و مثل سوابق ایام هر معمولی را جایز دانسته کیف مایشاء اموال و اعراض ایرانی را تصرف میکنند ! ! خاصه در بلاد ترك (عثمانی) که عدهٔ قطاع الطریق بانم [قونسل] و [کارپرداز] مانند دزدهای شوارع وطرق بلاد غیر متمدن مردم مسافر ومجاور را میچاپند ! !

متحیرم که دولت علیه در بصره قونسل برای چه میفرستد ، امور سیاسی و تجارتیکه مثل سایر دول در اینجا ندارد ؟ ! ! اگر مقصود حفظ حقوق وسرپرستی تبعه است مواجب درستی بجهت مأمورمعین نمایند تا آنها بهانه برای چپاول و یغمای مال بیچارگان نداشته باشند و اورا مسئول قرار بدهند که مثل گرگ گرسنه بجان مردم نیفتند وباقسام مختلفه کیسه و جیب ملت را خالی نکرده و دولت و ملت را بیشرف ننمایند .

از وزارت خارجه سؤال میکنم آیا وجود یکنفر مأمور در بصره بجهت دولت ایران لازم است یا نه ؟ اگر باید کارپرداز داشته باشید برای او مواجب مکفی قرار بدهید ومواظب اعمال وکردار او باشید که مثل سایر قونسولهای اجانب بشرف وتقوی که وظایف دولتخواهی و ملت پروری است رفتار کند ، اگرهم لزومی ندارد کسی را باینجا نفرستید و بگذارید این گوسفندان بیصاحب را فقط دولت ترك به تنهائی بدرد ! ! و الا یکنفر گرسنه را فرستادن وسلب راحت از یکمشت بدبخت کردن و آنان را دراین دوفشار سخت شدید گذاشتن از آئین وعقل ووجدان هر منصف ، هر نوع خواه ، هر صاحب حس و هر ملت پرست دور است ، تا کی باید مأمورین وزارت خارجه بطریقهٔ دورهٔ جاهلیت و عهد بدویت با تبعهٔ ایران سلوك کنند ؟ ! ! تا کی باید ایرانیان در داخله و خارجه ذلیل و مظلوم رؤسا بوده و صاحب حقوق خود نباشند ؟ ! ! تا کی باید در آرزوی عدل و داد باشیم ؟ ! ! تا کی مارا باین بدبختی و مسکنت میخواهید ؟ ! ! تا کی باید ما را از شرف آزادی و انسانیت محروم بدارید ؟ ! ! هرچه کردید و مارا باین روز سیاه نشانیدید بس است بیشتر ازین تاب و تأمل برای ما باقی نمانده ! پس مشروطیت چیست ؟ ! ! [کنستی توسیون] کدام است که هنوز درادارات دولتی سرایت نکرده ؟ ! ! درداخله وخارجه که تغییر وضعی نشده همان آش است و همان کاسه ! !

باری از مقصود خارج نشویم تا بحال آنچه ازین کارپرداز تشکی و تظلم شده اثری ظاهر نشده و نتیجهٔ نه بخشیده هر طوریست ای مسلمانان ، ای هموطنان ، ای مشروطه خواهان ، ای صاحبان رحم و مروت رفع شر این شخص را از ما مقیمین بصره بنمائید والا اگر اهالی در عزل او شود ناچار بوسایل دیگر متشبث خواهیم شد که منجر بوهن و بدنامی دولت است .

این نکته هم نگفته نماند ، باید دانست که مردم مثل سابق زیر بارتعدی نمیروند و تحمل نا ملایمات را نمیکنند چرا که پی بحقوق خود برده و چشم و گوششان بازشده است .

چرند پرند

بقیهٔ سال نامه

و هم دراین سال جناب عالم بما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی آقا سید ابوطالب زنجانی که

چند دفعه در زمانهای پیش شیخ فضل‌الله را تکفیر کرده بود دو باره بصحت عقاید شیخ معتقد شده و در لوطی بازی توپخانه بحکم [هذا ماافتی به‌المفتی و کل ما افتی به‌المفتی فهو حکم‌الله فی‌حقی] درست مثل میمونهای هند تقلید شیخ را بیرون آورد .

و هم درین سال بموجب قانون اساسی تمام حقوق بشری و امنیت جانی و مالی و مسکن و شرف بهمهٔ سکنهٔ مملکت داده شده دویست‌وبیست نفر در آذربایجان بدست پسر رحیم خان [چلبیانلو] ودو آنقدردر [گرگانه‌رود] بدست ارفع‌السلطنهٔ طالش . و دوازده‌نفردر کرمان بدست گل سر سبد ایل جلیل قاجارجوان هیجده سالهٔ فرمانفرما . و چند نفری از قبیل حاجی محمد تقی مازار وبرادرش و سید رضای داروغه در یزد بتحریك مشیرالممالك و صدرالعلما . و ده پانزده‌نفر درکرمانشاه بدست اعظم‌الدوله پسرظهیر الملك ، و دویست سیصد نفر از ایل قشقائی و سید و مجتهد وغیره بدست پسرهای خلد آشیان قوام شیرازی . و پانزده نفر در تبریز باعجاز آقامیرهاشم آقا بالنگه شتر قربانی ، و عنایت با چند نفر دیگر در غزوهٔ توپخانه بدست مجاهدین فی‌سبیل الچیق ، و هفده نفر در عروسی بلقیس تکیهٔ دولت ، و دوازده‌نفر در روز ترکیدن [شرا پنل] قورخانه بدست غلامهای (نوکرحیدر ، همقطار قنبر . ابوالفتح و ابن‌الظفر . عزادار بی‌ریای قبله گاهوم امام حسین (ع) و نور چشمی علی اکبر ، اعنی صاحب القلیج و مالك التفنگ . مولاناالقلدور امیر بهادر جنگ) باجل خدائی مردند . [الله یتوفی الانفس حین موتها]

وهم درابن سال بالونهای جنگی در اروپا تقریباً بحدّ کمال رسیده [درسن لوئی] جائزهٔ خطر برای مسابقه قرار داده بالون [بوماری] آلمانی [۸۸۰] میل در [۴۰] ساعت پیموده جائزه را برد ، و یکشب درانجمن فقرا جناب خروسعلی شاه یکدفعه بخود بخودی سرش گیج خورده جلو چشمش را دود سیاهی گرفته و کم کم همانزدود تمام عرصهٔ وجودش را فرا گرفت ، ثقل هواو خفت دود رفته رفته از زمین بلندش کرده مانند مرغی سبك روح بطرف آسمان صعود نمود ، همینکه ازکرهٔ هوا وآب بالا رفته بکرهٔ نار رسید گفت‌چه ضرردارد که ماتا اینجا که آمده‌ایم یك سری هم باسمانها زده باشیم اینرا گفت وازپیر همت طلبیده دریك طرفةالعین از آسمانها گذشته وارد بهشت‌شده . درهمینوقت دید که چشمهٔ آب صافی اززیر پاهایش روان‌است . دست برد که یك کف‌ازآب برداشته حرارت دل‌را بنشاند که یکدفعه رفیقش طاوسعلی فریاد زدکه . بی ادب‌چه میکنی مگرجابرت قحط‌شده که‌خانقاه را ... بیچاره چشمش را باز کرده دید کار خراب است یعنی مثلا عرق از پاچه های شلوارش مثل دو لولهٔ آفتابه‌جاری است . فوراً خودش را جمع کرده گفت فقیر عجب سیری پیش آمده بود . گفت درویش این چه جور سیر است ؟ . گفت هامجبور که شمس کتابهای مولانا را به آب ریخت و یك ورقش تر نشد . و از بول شیخ نجم‌الدین در باغ مرید مردود در خوزستان غرق گردید .

وهم در این سال آزادی اجتماعات از مجلس شوری گذشته و بصحهٔ همایونی رسیده انجمن اعضاً گمرك ازکیسهٔ پارهٔ پاژبکی‌ها و جناب منتظر السفاره مستشار السلطان و غیره سالی یکصد هزار تومان از محل جرایم در آورده بر عائدات دولت و ملت افزودند . (اما هر چه فکر میکنم نمیفهمم جناب موتمن‌الملك رئیس گمرکات هنوزچرا از لفظا انجمن انقدر بدشان می آید) باری برویم سرمطلب

قندرون

همه‌کس اینرا میداند که میان ما زن را باسم خودش صدا کردن عیب است ، نه همچو عیب کوچك ، خیلی‌هم عیب بزرگ ، واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد ؟ ! تا زن اولاد ندارد آدم میگوید : اهوی ! ! ! وقتی هم بچه‌دار شد اسم بچه‌اش را صدا میکند مثلا : ابول ، فاطی ، ابو ، رقی ، و غیره . زنهم میگوید : هان ! آنوقت آدم حرفش را میزند ، تمام شد ورفت ، وگرنه زنرا باسم صدا کردن محض‌غلط است .

در ماه قربان سال گذشته‌یك همچو شب جمعهٔ حاجی‌ملا عباس بعد از چندین شب نزدیك ظهرآمد خانه ، از دم‌در دو دفعه سرفه کرده یك دفعه یا الله گفته صدا زدصادق ! زنش‌شلنگ اندازاز پای کاك [وسمه] دویدطرف دالان ، زنهای همسایه ها هم که دو تاشان یك تای شلیته توی‌حیاط وسمه میکشیدند و یکی دیگر هم توی آفتاب رو سرش را شانه میکرد

و هم در این سال اگر هموطنان باور کنند [دکتر زرژ بو] در آمازونی ماشینی اختراع کرد که بتوسط آن حیات اشخاص غریق و سر مازده و مسمومین را بر میگرداند یعنی کسانیرا که بوسائط مزبوره مرده‌اند دو باره زنده می‌کند - ودر کاشان زن همسایهٔ دست راست از روی پشت بام داد زد :

نَه نَه حسنی ؟ نه حسن جوابداد چیَه ـ گفت عَمُو حوسای چه‌طونَه ؟ گفت خاك تو سرم کُنَن تَمُونه . گفت چه طو تُمُونَه ؟ ـ گفت . دندوناش کُلُوچه . چشاش به طاقه . گفت یه قدَه تربَتْ توحلقش کُنْ . گفت میگم تَمُونَه . گفت نَگُو . نَگُو !! . مگه جو دَستِ مَنْ و تَوَه ؟ جو دَستِ خسایِن مَظْلُومَه .

اعلان

تأثر خدعه و عشق از تألیفات [شیلر] آلمانی که بغالب السنه نقل شده و از غایت اهمیت مؤلف شهیر فرانسه [آلکساندر دوما] بترجمهٔ آن پرداخته است اینك جناب ادیب کامل میرزا یوسف خان اعتصام‌الملك مترجم [ثورة الهند] و [تربیت نسوان] ومؤلف [قلائد لادب فی شرح اطوق الذهب]و بسی مؤلفات فائقه دیگر با عبارتی شیرین واداتی بلیغ ودلنشین بنقل آن ازفرانسه بفارسی‌قیام فرموده ؛ و راستی قلمی بروانی قلم ادیب معظم باید تا دقایق و رموز تألیفات شیللر را در فارسی روشن نماید البته هموطنان دانشمند ما میدانند که تأتر آئینهٔ عیب نمای هر قوم و مصحح اخـلاق و مهذب عادات هر ملت است خاصه وقتیکه نویسندهٔ بقدرت شیللر بتألیف آن اقدام نماید و ادیبی مانند اعتصام‌الملك مقاصد عالیهٔ آنرا بعبارات فارسی بیاراید .

در هر حال ترجمهٔ مزبوره اینك با قطعی خوش و حروفی چاپ‌کش در مطبعهٔ فاروس بطبع رسیده وبا آنکه تخمیناً قریب بیست و یك [فرم است] به پنجهزار دینار در ادارهٔ صور اسرافیل و کتابخانهٔ تربیت و در خود مطبعهٔ فاروس بفروش میرسد ، هواخواهان ادب بمحل‌های مزبوره رجوع فرمایند .

اعلان

کتب ذیل که بتازگی بطبع رسیده درنقاط مختلفه که ذکر میشود برای فروش موجود است

۱) دبستان مازدیسنی مطبوعهٔ بمبئی (در عقاید مذهبی زردشتیان) سرای حاجب الدوله تیمچهٔ پارسیان حجرهٔ آقا مهربان جمشید خرم شاهی یزدی ، شش‌قران .

۲) فرامرزنامهٔ منظوم مطبوعهٔ بمبئی (افسانه) ایضاً یکتومان .

۳) بهمن نامهٔ منظوم مطبوعهٔ بمبئی (افسانه) ایضاً یکتومان .

۴) دروس الاشیا حروفی مصور مطبوعهٔ طهران (ترجمه از فرانسه مقدمهٔ علوم طبیعی) خیابان شمس‌العماره کتابخانهٔ مصور ۳ قران ونیم .

۵) تربیت البنیت حروفی مصور (ترجمهٔ وظایف خانه داری و امورتربیتهٔ دختران ونسوان) ایضاً ۶ قران .

اعلان

در مطبعهٔ پارسیان انواع کاغذ های اعلی بفرمهای مختلف وارد شده و بقیمت مناسب بفروش میرسد . طالبین رجوع فرمایند

دویدند توی اطاقهاشان ، منهایکی از آنها در حینیکه حاجی ملا عباس وارد حیاط شده بودپاش بهم‌پیچیده دمر افتاد زمین . و [پلاس] که درنشست و برخاست (چنانکه همهٔ مسلمانها دیده‌اند) بزوربشلیتهٔ کوتاش لب بلب میرسید تا نزدیکیهای حجامتش بالا رفته‌داد زد : « وای ! خاك بسرم کنن ، مردیکهٔ نا محرم همه جامو دید ، وای الهی روم سیا شه ، الهی بمیرم ! ! ! » و بسرعتی هرچه تمامتر مانند شده صورتش راسفت و سخت با گوشهٔ چارقدش گرفته جیید توی اطاق در حالتیکه زن حاجی غش غش میخندید و میگفت : « عیب نداره رقیه ، حاجی هم برادر دنیا و آخرت تو است » حاجی ملاعباس دو تا نانی‌را که روی بازوی راستش انداخته و بایك تکه لواارده که توی کاغذ آبی بدست چپش گرفته بود بضمیمهٔ دده هر دو وارد اطاق‌شدند ، در حالتیکه چشمهای حاجی ملاعباس هنوز معطوف طرف اطاق رقیه بود. (بقیه‌دارد)

مطبعهٔ « پارسیان » طهران



فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

عنوان مراسلات
میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
طهران نزدیك امامزاده یحیی
کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی
دبیر و نگارنده میرزا علی اکبرخان قزوینی
سه شنبهٔ ٤ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضاء پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ، وجه آبونه از هرکس و از هر جا مقدمتا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالیانه
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان
قیمت تك نمره
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران (٥) شاهی

نقل از روزنامهٔ شریفهٔ ارشاد

برادران مسلمان! در هر کار « خدا خودش اصلاح کند » گفتن و نشستن و منتظر بودن که ببینیم دیگران چه می کنند ما هم آخر کاری خواهیم کرد ، یا ما هم پیروی دیگران را خواهیم نمود ، وقتش گذشت . تا چه وقت ما مانند غربا یا ناپسری ها ترسان و لرزان از دور ایستاده بکارهای وطن نگاه خواهیم کرد ؟ آخر ما هم پسران این خاکیم . ما هم در انجا حق داریم ، این خاك وطن ما هم هست . از اعمال و مساعی دیگران آن روشنی و نجات و رستگاری که حاصل میشود بما نیز عاید خواهد شد .

چرا ما باید روشنائی و نجات و رستگاری را بی زحمت و مشقت یعنی رایگان و مفت مالك شویم . این صفت که با ترك بودن و غیرت مسلمانی و مردانگی نمی سازد .

مسلمان و ترك هیچوقت بمتمتع شدن از نجات و خوش بختی و فلاحی که از همت دیگران بعمل آید راضی نمیشود .

هر چند که این مساعی ، این کوشش ها ، این انقلابات ، و این خون ریزی ها برای کلیهٔ روسیه نوعی از بد بختی مایهٔ پریشانی و باعث اضمحلال این ملت است لیکن این ساکت نشستن و از دور در این اعمال تماشاچی شدن و به بلیات واردهٔ بر وطن بخون سردی نظر کردن بمراتب قبیح تر و بلکه بد بختی بزرگتر است . سال گذشته دومای موقتی منعقد شده و منهدم هم شد ، اما ابداً مسلمین از این واقعه مطلع نشدند . بلی مسلمین یعنی قسمت غالب از مسلمانها از این وقایع اطلاعی نیافتند . مطلع شدن پنج یا ده یا صد نفر از مسلمانهای خبیر و دانشمند مطلع شدن همهٔ مسلمانها نیست .

از این کار بایستی تمام مسلمانان خبر شوند . و معنی انتخاب هم همین است . انتخاب سال گذشتهٔ شهر شوشی را هیچوقت فراموش نمیکنم . یك روز یا دو روز پیش از انتخاب بمسجد جمع شده و منتظر کار انتخاب بودند . همه می دانستند در این روزها انتخاب خواهد شد اما

هیچکس نمیدانست که چطور انتخاب و برای چه کار ، و نمیدانستند که مسلمانان باید دارای چه مسلك باشند ، کدام روش برای مسلمانان نافع ، کدام طریقه مضر است . هر چند که بالاخره شخصی پیدا شده کم و بیش در اینباب بانها اطلاعات داد ، لیکن اهالی محض اینکه کار زودی بگذرد و زود تر پی کسب و کارخویش بروند یك دفعه گفتند « خیلی خوب فلانکس وکیل ما باشد » و متفرق شدند .

بعقیده من در تمام شهرهای دیگر مسلمین نیز همین معاملات رفت . ولی سال گذشته گذشت و نتیجه آن را نیز دیدیم .

و آن هائیرا که با ارامنه همراه شدند مشاهده کردیم ، حالا دیگر وقت از آن تنك تر است که ما بحالت پارسالی باشیم . حالا بیش از وقت برای ما لازم است حاضر کار شویم و بدقت به پشت و روی کار به بینیم . اقلا سال گذشته اهمیت وعلو مقام دومای دولت را تاحدی فهمیدیم ، ازینرو حالا برما واجب است که پیش ازوقت باتمام فرق موجوده (پارتی ها) روسیه آشنا شویم ، حالا آشنائی ما بمقاصد انها و بمسالك واعتقاداتشان ازاهم ضروریاتست در وقتی که بشارت حریت ۱۹۰۵ روسیه را بیك دار الحرب و میدان مبارزت مبدل کرد در روسیه فرقه های نوع و پارتی های جدید مانند هوای بارانی که قارچها را دقیقه بدقیقه تولید می کند تولید میشد . هریك از این فرقه ها دارای طرفداراهای مخصوص و نقطهٔ نظر معین میباشند بعضی کهنه پرست یعنی استبداد و اسارت دوست ، و برخی هوا خواه وضع جدید ، و جمعی شورشی و طائفهٔ پادشاه دوست و قانون پرست میباشند ، مستبدین یا (چرنوسوتینی) فرقه هستند که میگویند : بهتر از اصول ادارهٔ کهنهٔ روسیه تصور اصولی نمیتوان کرد ، مفسدین و اشخاصی را که مایهٔ انقلابند دفع کردن لازمست . این آشوب طلبان بیشتر از شاگردان دارالفنون و کارگران (نوکروعمله جات کارخانه) و یهودیها تشکیل میشوند . ارامنه و مسلمین وگرجی و [پلونی] ها و سایر مللی که غیر از ملت اصلی روسند نیز در آشوب طلبی پیروی اشخاص سابق الذکر می کنند ، این انقلابات بواسطهٔ پولهائیکه ازاجانب میرسد شعله ور می گردد ، باید حکومت و نظمیه و ملت روس طوایف مزبوره را بفشرد و دفع کند . پادشاه مالك الرقابست هر چه می خواهد بکند ، اختیار با اوست ، برای او مانعی نیست .

جمیع اختیارات باید دردست پلیس و حکومت باشد ، ملت نبایدبان کارها دخالت بکند ، مللی که اصلا روس نیستند و خصوصاً یهودی ها دشمنان روسیه میباشند . دست این طوایف را از کار کوتاه کردن واجب است . انتخاب لازم نیست . کارها را خود حکومت متکفل میشود ، دهاتی ها بایستی از زمین بی بهره باشند ، اینها خودشان میل ندارند که صاحب زمین باشند بانها یاد میدهند و بیچاره ها را از راه بیرون می کنند ، مفتنین را باید تنبیه کرد .

مسئلهٔ کارگران حرف پوچی است ، نباید اعتنا کرد آنهائیکه در میان ملت افکار متنوعه انتشار میدهند دشمن دولت وملت روس میباشند ، علت کم شدن کسب و کار یهودیها شده اند ، اگر اینطایفه دفع بشوند همان خیر و برکت قدیم بر می گردد .

تعلیم وتربیت بایدموافق کتاب مقدس انجیل باشد ، باید اشخاصیکه در مکاتب روس چیزهای دیگر سوای اینرا طالبند بقوهٔ جبریه دفع کرد ، در مواقعی که در امور عدلیه زور چوب و شلاق را لازم به بینند و بدون محاکمه آویختن وکشتن ضرورت پیدا کند البته بایدمعمول شود .

طرفداران عقیدهٔ مزبوره (کهنه پرستان) در هر نقطهٔ روسیهٔ موجود وبیشتر آنها ازفرقهٔ عوام میباشند ، و اشخاصی که به یهودیهاصدمه میزنند نیزهمین دسته اند .

ـ فرقهٔ دوم فرقهٔ اتحادروس (سویوز روسکاوونارودا) نامیده میشوند ، این فرقه میگویند پادشاه وملت روس باید برای اتحاد قوت روسیه بکوشند ، انتخاب مشروطه (پارلمانتری) لازم نیست در مواقعی که کارهای مشکل و بزرگ رودهد مجلسی موقتی دعوت میشود واعمال وامور لازمهٔ وقت را این مجلس بپادشاه عرضه میدهد ، خود این مجلس حکم نمیتواند نمود . در هر ولایت برای رسیدگی بامور محلی مجالس محلی یعنی مجالس مشورت تشکیل خواهد شد .

ادارهٔ مرکزیهٔ ولایات روس باید در دست خود روسها

باشد ، وسایر ملل باین کار دخالت نمیتوانند نمود ، فقط در مجلس فوقانی (زمسکی سوبور) تنها ازیهودیها سه نفر میتوانند حاضر شوند ، آن هم برای عرض حال نه برای دخالت در کارها .

حقوق و آزادیهائی که بموجب حکم (مانی فست) ۱۷ اکتبر داده شده است لازم نیست ، بروسیه این چیزها نمیبرازد .

دهاتی هارا باید بطرف شرق روس هجرت داد . در مدارس تعلیم و تدریس باید مطابق مذهب مسیح باشد .

- فرقهٔ سوم که باسم فرقهٔ ۱۷ اکتبر نامیده میشوند (سایوز ۱۷ اکتیابریا) میگویند اصول کهنهٔ اداری باعث ضعف روسیه شد ، بموجب قانون دوما و بنا بر حکم ۱۷ اکتبر در امور اداری باید اهالی با دولت شریك باشند بایست در مقابل کهنه پرستها و نیز شورشیان ایستادگی کرده در راه اتحاد و نظم وسلامت روسیه سعی نمود . ادارهٔ دولت بموجب حکم مزبور لازم است در عداد سلطنت های مشروطه در آید . در ولایات همه جا باید انجمن های محلی بر قرار شود ، روسیه کلیتاً یك مملکت است نمیتواند بولایاتی که دارای اختیارات مخصوصه اند منقسم گردد ، فقط ایالت [فنلاند] صاحب اختیارات اداری خواهد شد ، و چند ولایات دیگر نیز یکی شده بطور بلدیهٔ محلی در آنجا تشکیل ادارت ممکن است ، و بموجب نظامی که داده شده مجلس ملی لازم میباشد ، اهالی مستقیماً نمیتوانند وکیل انتخاب نمود ؛ فقط میتوانند منتخب انتخاب کنند و آنوقت منتخبین وکلا را انتخاب مینمایند . خاك برای رعیت لازم است باید اراضی خالصه و موقوفات میان رعیت تقسیم شود ، اگر اینها نیز کفایت نکنند از روی ناچاری مجبوریم که املاك را از ملاکین بقیمت عادله بخریم و برعیت واگذار نمائیم ازاشیأ و امتعه باید (تانغ) کم شود وبر واردات [داخود] افزوده شود .

تعلیم برای همه کس اجباریست مکاتب باید عمومی شود . در محکمه ها و حقوق همهٔ مردم مساویند . (عقیدهٔ این فرقه در امور دینیه و عسکریه معلوم نیست)

- فرقه چهارم که بفرقهٔ حریت مآبه موسومند [پارتیا نار سودنای اسوابودی] میگویند : امور راجعه به مساوات ملت و اعمال مشروطیت دولت باید اجری شود ، تمام ملت باید وکلا انتخاب کنند و بتوسط این وکلا کار های سلطنت از پیش برود ، برای بدست آوردن این نوع اداره هر قسم غیرت و تدبیر بطور صلح و آرامی باید بکار برد ، هرگاه حکومت بر ضد حقوق و آزادی ملت رفتار کرد مردم از پرداختن خراج و دادن سرباز امتناع کنند ، همچنین با تعطیل ها و ترك خدمت و امثال این نوع مقاومت ها مقاصد خود را از پیش ببرند ، بولایاتی که اهالی آن ازملت روس نیستند اختیارات اداری داده شود ، باید بمجلس ملی [پولونی]ها مساعدت نمود ، [سیاستوپول] جزو روسیه محسوب خواهد شد ، تمام اهالی چه زن و چه مرد صاحب هر دین واز هر نژاد که باشند حق انتخاب دارند ، انتخاب باید مستقیم و آراء انتخابیه نیز سری باشد ، اراضی خالصه وموقوفات وامپراطوری باید مجاناً برعیت قسمت شود ، درصورتیکه این اراضی نیز کفایت نکنند املاك ملاکین را بقیمت عادله جبراً باید گرفت و برنجبران تقسیم کرد ، ، عملجات باید فقط روزی هشت ساعت کار کنند ، و وقتیکه پیر شدند برای معاش آنها باید تدابیر صحیحه بکار برد ، خزانه نباید زیاد اسراف کنند .

تحصیل ابتدائی باید برای همه کس مجانی باشد ؛ حکومت باید باعمال کلیسیا ومسجد و دین دخالت نکنند ، ازنقطهٔ نظر عدلیه وحقوق باید نسبت بهمه کس مساوی دید (عقاید این فرقه نیز نسبت بامور عسکریه معلوم نیست)

- فرقهٔ پنجم که موسوم باجتماعیون انقلابیون میباشند (پارتیا سوتسیال روو لیوتسیا نیروف) میگویند فقرا کار میکنند ، متمولین و آقاها میخورند ؛ سلطنت نیز این حالت حاضره راحفظ میکند ، ازین جهة باید جمهوری تشکیل داد ، مال ، مملکت ، کسب وکار باید عمومی و اجتماعی شود ، هیچکس نمیتواند شخصاً صاحب مال وتجارت باشد ، همه چیز مال همه کس است ، همه آزاد برابر و برادرند ، دین ، نژاد ، شوهر ، زن ، تفاوتی ندارند ، باید فقرا وکارگران را از این معنی مطلع کرد وآنها را بعقابات حکومت واصول معیشت حالیه بر انگیخت ، بهیئت اجتماع یا تك تك باید هجوم کرد ، آشکارا و پنهانی باید استعمال اسلحه نمود ، اشخاصی را که باین

طایفه ضرر میرساند باید کشت ودفع کرد • مسالك ما به صلح و آرامی اجرا نخواهد شد ازینرو مجبوریم که قوهٔ جبریه بکار ببریم • بهر ملتی مختاریت اداره باید داد واز اجتماع این ادارات جمهوریت راتشکیل نمود • قاعدهٔ سلطنت را باید از میان برانداخت ، حق انتخاب بدون تفاوت مال همه‌است ، آزادی دین ، کلام ، واجتماعات راهیچ قانونی محدودنمیتواند کرد • زمین مال همه‌است • کار روزی بیش از هشت ساعت نمیتواند باشد ، زندگی و راحتی عملجات را باید در زمان پیری تأمین نمود ، باید قواعد ادارهٔ مالیه‌عوض شود • رسوم گمرکی‌نخیف‌یابد ، تنها از واردات مالیات بگیرند ، باید بشرکتهای عملجات کمك‌کرد • تحصیل ابتدائی برای‌همه‌کس فرض ومجانی است ، حکومت نباید بدین و عبادت دخالت کند ، عبادت کاری شخصی‌است ، در موقع خودش بطور همیشه کی قشون نباید نگاه داشت ، چونکه نگاهداشتن قشون اسراف و بر ملت بار سنگینی‌است •

پنج فرقه مزبوره که عرض کردم امروزه عمده‌وکاری ترین فرق روسیه میباشند علاوه بر اینها چهار پنج فرقهٔ دیگر هم هست که خیلی با اهمیت واز جهت مقاصدچون بافرقهٔ اخیره کم تفاوت‌دارند توضیحات عقاید آنهارابرای وقت دیگر میگذاریم و مجالاً درباب همان فرقه‌ها ئیکه عرض کرده‌ام مذاکره می کنیم •

فرقه های سابق الذکر در روسیه‌هریك صد هزارها بلکه ملیونها طرف دار دارند ، اما برای ما مسلمانان ، از میان فرق مزبوره‌جز همراهی و طرف داری‌بافرقهٔ حریت ملیه جایز نیست • و چون مقاصد این طایفه بامقاصد ملی ما مسلمانان خیلی کم اختلاف داردازپیروی آنان‌نا گزیریم • برای ما طرفداری فرق دیگردست نمیدهد • خاصه که بعضی از این فرق درحد افراط (اجتماعیون انقلابیون) وبعضی ها در درجهٔ تفریط (سیاه رویان اتحاد روس — مستبدین) میباشند ، درهر حال ما دراین مقاله مسلمین را بمقاصد و مسالك این پنج فرقه فی‌الجمله آشنا کرده و حق انتخاب و طرفداری هریك از آن فرقه هارا بخود مسلمانان واگذار میکنیم ، فقط تمنائیکه داریم این‌است که برادران دینی ، کسالت وتنبلی‌را کنار گذاشته ودراین باب افکار خودرا چنانکه باید جولان داده و در هنگام انتخابات عقل وفراست خودرا جمع نموده بعد از آن‌بصیر و آگاه نه بطور کور کورانه وکلای خودرا انتخاب‌نمایند • انتهی •

خلاصهٔ مکتوب اهالی قریهٔ تکمه‌داش آذربایجان

ما اهالی قریهٔ تکمه داش (ملکی مرحوم مشیرالدوله) تاکی باید گرفتار اجحاف و بی حسابی مستبدین باشیم ؟ ! ! گاهی دچار ظلم حاج محمد خان معز دیوان بودیم ! ! اکنون اسیر تعدی فاحش حاج اسمعیل تجار مباشر هستیم که رضاخانرا مأمور نموده وتا بحال ششصد تومان جریمه و روزی پنجتومان خرج سفره از ما گرفته ! ! دربن زمستان که غله بشهرحمل میماید خرواری سه تومان کرایه بخرج مالك مینویسد و اسماً بما خرواری پانزده قران وجه کرایه قول داده و وقت تحویل‌دادن غله‌هم مقداری کم تحویل‌مامیدهد و یك من دو قران قیمت آنرا از کرایه موضوع مینماید • دریك دفعه که شانزده خروار غله حمل نموده ایم فقط هشت قران بما داده ، یك آتشی روشن کرده که خانمان ما را تمام سوخته و هستی ما را بباد فنا داده ! !

اگر بخواهیم تمام شکایات خودرا ازین دو نفر و نایب کاظم شرح دهیم کتاب مفصلی خواهد شد ! آخر گناه ما چه بوده و تقصیر ما چیست که باید مادام‌العمردر دورهٔ استبداد و زمان مشروطیت اینطور بما سلوك نمایند و در اذیت پیر و برنای ما به منتهادرجهٔ شقاوت بکوشند ؟ ! شما را بعدالت الهی قسم میدهیم که گذارش‌ماارادر جریدهٔ خود درج نمائید بلکه مالك ملك که در طهران تشریف دارند تظلم ما رابخوانند و از اوضاع روزگار سیاه و بدبختی ما مستحضر شده بدانند که طریقهٔ رعیت داری اینطور نیست ! ! یا ما را رها کرده که باطراف پراکنده شویم یا چارهٔ دردمارا بنمایند •

امضای ۲۳ نفر

ایضاً از سبزوار

در اوقاتیکه ترکمان ها برای تاخت و تاز این صفحات مصمم شده بودند اهالی تلگرامهای عدیده بانجمن ایالتی خراسان نموده که قشونی بجهت جلوگیری و دفع آنها

سوق نمایند ولی بی بختانه از اهمال و غفلت اولیا ووالی آنجا اثری از سوار و سرباز ظاهر نشد تا شجاع الممالک دلاور بجنوردی ترکمانان‌را شکست‌داد ، بعداز آن با هزار و دویست نفرسوار تیموری خوافی و پیاده با یك عراده توپ واردسبزوار شدند ، رفعة‌الدوله (برادر نواب والا رکن الدوله‌والی‌خراسان) آنها را با خود بعنوان وصول‌مالیات به [جوین] برد ، مردم بیچارهٔ آنجا که از توپ و سوار مطلع شدند از ترس وواهمه‌بابن قلعه و آن قلعه فراری‌و متواری شده ! ! سوارها نیز هرکس را یافتند‌مشلق‌و لخت وجریمه نمودند ! ! حتی‌آنهائیکه در قنوات پنهان شده بودند‌کماشتکان شاهزادهٔ دادگر هیزم وبوته آتش‌زده درچاه‌ها‌ریخته و آن ستمزدگان که قریب بخفه شدن از قنات بیرون می آمدند بامر‌نواب والا گوشهای آنان رابریده‌و بعضی را مهار کرده زنها شان را حبس نموده مالیات میخواستند ! !

مردم [زور آباد]جوین که ازین رأفت رفعة الدوله مستحضر شدند برای حفظ جان‌ومال وعرض و ناموس خویش در حدود خاك خود اجتماع کرده که اگر آن قشون‌غارتگر بخواهد وارد آنجا شوند ممانعت کنند ، شاهزاده‌خیال دفاع آنانرا باسم یاغیگری به رکن الدوله تلگرام کرد و جواب رسید از اسلحه‌واستعداد‌کاقصوری نشده تعلل چیست او هم با‌کمال اطمینان قلعهٔ زور آباد را یك روز به گلوله بست و شبا هنگام گوسفند اهالی را چاپیده بطرف جوین حرکت کرد ! ! اهالی جوین به سبزوار آمده گفتند اگر چند نفر تا فردا تخوّد را به آنجا نرسانید تنور جدال مشتعل خواهد شد ، این بنده با حاج میرزا علی محمد رئیس انجمن به جوین رفته میان شاه زاده و مردم را صلح داده ، ولی سرکار والا آنچه خواست کرد و هر چه توانست گرفت ! ! و هنوز هم دست بر نداشته ! !

مالیات جوین اصلا سیزده هزار و پانصد تومان است اهالی آنجا برای دستور العمل خواستن فرع مالیات به خراسان رفته رکن‌الدوله و مجدالسلطنه و مجلس معدلت رضوی قرار دادند که سیزده هزارو پانصد تومان هم باسم فرع بپردازند و نوشتهٔ هم دریافت کرده مراجعت نمودند اما رفعة‌الدوله در جواب آنها گفت رکن الدوله بمن نوشته است که شما ها بزور این قرار‌داد را ازو گرفته اید و بی با کانه مبلغ سی و دو هزار تومان مالیات و ده هزار تومان جرمانه از آنها گرفت ! !

﴿ ایضاً از خوانین کلیائی کرمانشاه که ﴾
﴿ بایك ورق قرآن کریم به ﴾
﴿ اداره ارسال داشته آند ﴾

سابق برین یعنی دردورهٔ‌خوف و وحشت آنجه‌ظلم و اجحاف میشد بواسطهٔ عدم عدل وداد مردم بیچاره فقط شکایت بدرگاه منتقم قهار میبردند و از یأس و نا امیدی لاونعم نمیکردند ، تا اینکه فشارهای فوق‌الطبیعهٔ‌زبردستان کار را بجائی رسانید که سی کرور یا کمتر از فرزندان ایران از فنای مطلق و محکومیت صرف خود را داخل عالم آزادی نموده یعنی مملکت‌و دولت خویش رامشروطه کردند ومردم را اطمینان ورجائی دست داد ، وبرجان و مال و عرض و ناموس خود ایمن شدند ، ولی بد بختانه از بد و تغییر وضع تاکنون چندین هزار نفر ما بیچارگان به آرزوی عدل و داد بوده و هنوزهم‌بوی ازآن بمشام ما نرسیده ! ! گویا حجج اسلام و امنای ملت و اولیای دولت این قطعه خاك را جزوایران‌نمیدانند و انتظام و اصلاح امور این ناحیه را خارج از وظیفهٔ خویش تصور میفرمایند ، یاناله وفریادهای جانکاه ما را نمی شنوند که دارای جان و مال و عرض‌و ناموس‌وآب وخاك خود نیستیم ! !

ای حجج اسلام ، ای‌وکلای ملت ، ای وزرای‌عظام گذارش جگرخراش‌مارا اصغا فرمائید و درعالم‌اسلامیت ونوع خواهی فکری بحال ما بدبختان بنمائید ، آخر مگرما مسلمان وایرانی و برادران وطنی وایمانی شما نیستیم ؟ ! ! اینست شمهٔ از حال ما بیچارگان که ذیلا بعرض میرسد .

چند سال قبل که نواب والا فرمان‌فرما حکومت کرمانشاهان را داشت برای تصرف املاك ما با اشرار و دزدهای انجا بساخت و آنچه خواست کرد و دو دفعه که پست دولتی را زدند و خونهائی راکه بناحق ریختند پابی نشد ، تا آنکه جمی به دولت تشکی کرده و صولة‌الملك مأمورشد ، اونیز بعوض‌اینکه سارقین و قاتلین را دستگیر نموده بقصاص برساند مبلغ معتابهی به

جهت پاشاخان امیربهادر گرفت و مقصود فرمان فرما را بعمل آورد یعنی هر کس ملك خود را واگذار به شاه زاده نمیکرد خانه و لانهٔ اورا آتش میزد تاتسلیم شود ، سه‌هزارتومان هم‌خودنواب‌والا تقدیم‌مأمورمزبور کرد .

جناب امیر افخم همدانی نیز در ایام حکومت خود متصل رابورت‌شرارت اشرار [اسدآباد] را بطهران میداد تا آنکه احتشام الدوله برای گرفتاری آنها مأمور گردید وبه‌تدابیر ساعد همایون نایب‌الحکومهٔ اسدآباد بدون اینکه یك گلوله صدا کند اشرار دستگیر و درکرمانشاهان محبوس‌شدند . وچندی نگذشت که‌بزور رشوت‌مستخلص شده و بنای تلافی را گذاشته صدها بار مال‌التجاره و پست را بکرات غارت نمودند که‌هنوزهم‌آن‌اشیاء درآنجا موجود است ! !

محمد خان پسر عباس خان چناری شبانه مست طافح باسی‌نفرسوار بخیال‌دختر باکرهٔ‌فرخنده‌خانم (زوجهٔ میرزا سید حسین) که ازمحترمات‌است به‌قریهٔ [بلاغ] ملکی اورفته‌محمدعلیخان برادرآن‌دختر فرار کردوآن بیناموس‌شقی وهمراهانش هرچه خواستند کردند ! ! وآن ده‌رابکلی خراب و غارت نمودند ! ! آن‌خانم بیچاره‌هم‌الان در همدان بستری ومشغول معالجه است ! !

دختر یکنفراز رعایای قریهٔ [کمك] ملکی قاسم خان [چهار دولی] راهم که‌با پدرش ازکمك عازم دهی دیگر بوده بعنف و جبر برده و هنوز درخانهٔ اوست ! ! !

در وقتیکه از ملك اولاد مرحوم صاحب اختیار عبور میکرده دو نفر رعیت را باسم اینکه شما ها در جزو قشون امیرافخم بوده و عزم گرفتن اشرارا داشته اید بطوری زده که قربانعلی نام بعداز یکشب در گذشت و یکی دیگر قریب بمردن است ! !

خانی نام گماشتهٔ محمود خان رعیت محمد حسین خان نوادهٔ خانلرخان حسام‌الملك را هم بدون جهة دراسدآبادبقتل رسانید ! !

محمد ولیخان دزد معروف که سالهاست جز دزدی و راه زنی پیشهٔ ندارد و چندین دفعه در محبس دولتی حبس شده ودو سال قبل نیز در توپخانهٔ طهران محبوس بود وبواسطهٔ‌تقدیمی که‌به شیخ فضل الله البکائی گجوری (که بجهة بردن موقوفات نور خود را معروف سنوری کرده) باز برای جان ومال مردم بیچاره‌مراجعت کرد ودرین اوقات بازعدهٔ دزد و اشرارا دور خودجمع کرده و به چپاول و تاراج اموال مسلمانان پرداخته و اکنون در [طوبلان علیا] چهار نفر از خوانین [حیدر آباد] و [نادر آباد] و [جمشید قلی شاه] را کشته و مال و حشم آنهارا تصرف کرده ودرطوبلان علیاسا کن شده‌است‌ورعایای آنجارا که‌باطاعت خود خوانده و تمرد نموده‌اند آنهـا را از خانهای‌خویش خارج نموده و یکنفر زن جوان یکی از آنان‌را نگاه داشته و تمام در وتخته وتیر خانهای آنجارا به [طوبلان‌سفلی] ملکی خود (که ازسوء‌اعمال او مأمورین‌دیوان‌ویران کرده‌اند) حمل ونقل نموده است .

در ماه گذشته فتحعلی خان دزد معروف هم قریب هزار رأس گوسفند ملك محمد حسین خان سرتیپ را چاپیده .

﴿ امضای ۱۱ نفر ﴾

﴿ ایضاً از قم بطهران ﴾

توسط حبل المتین و صور اسرافیل به مجلس مقدس شورای کبری شیدالله ارکانها ، در وقعهٔ روز عاشورا که عابرین و سایر اجزای شرور متولی سابق در سر ما ضعفا ریخته یکنفر مقتول وقریب پنجاه نفررا مجروح نموده ! ! بحکم حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله و جناب مجتهدالزمان آقا میرزا ابوالحسن و تحقیقات‌حکومت و تصدیق انجمن ولایتی و سایر انجمنهـا بر مظلومیت ماها تکلیف چیست ؟ یکسال از مستبدین قم سؤال نشده ازین ببعد هیچکس امنیت مالی وجانی ندارد .

﴿ انجمن رعایای قم ﴾

انجمن اتحادیهٔ پست ایران .



مرکز طهران

نمرهٔ ۲٦٦ ، ۲۵ صفر ۱۳۲٦

متمنی است که این لایحـهٔ تشکر نامه‌را در روزنامهٔ ... درج فرمائید .

از آنجائیکه ادارهٔ پست درعداد ادارات مهمهٔ‌مملکت وانتظام آن موجب آسایش عامه ومستلزم نفع دولت و

ملت است ، ونظر باینکه محل توجه عامه و امنیت آن از هر حیث لازم میباشد ، لهذا برای رفع معایب این اداره عموم اجزاء از جناب . . . سردار منصور (رئیس ادارهٔ پست) تشکیل [کمسیونی] را که در زمان ریاست مرحوم حاج میرزا علیخان امین الدوله طاب ثراه دائر بود وبعد بواسطهٔ بعضی موانع متروك مانده درخواست نموده جناب معظم له هم از راه وطن پرستی و ملت خواهی اجازه دادند و مدیتست انجمن انعقاد یافته ، اوقات اجتماع در اصلاح اداره مذاکرات لازمه میشود وعنقریب خدمات این هیئت را ابنای وطن مشاهده میفرمایند ، عموم اعضاً از همراهی جناب رئیس تشکر داشته و هیچوقت تفقد خالصانهٔ راکه نسبت باجزاء فرموده اند فراموش نمیکنند •

(عموم اجزاء انجمن اتحادیهٔ پست)

﴿ صور اسرافیل ﴾

در تمام دوائر دول متمدنه نیز هیئت مشاوره (کنسی آد مینس ترایتیف) دائر است و هیچ امری بدون تصویب و آرای آن هیئت مجرا نمیشود ، برای ادارات ما هم وجود اینگونه کمسیونها از الزم امور است خاصه که باقتضای دورهٔ مشروطیت و بموجب اصل ۲۱ قانون مقدس اساسی مجامع و انجمن ها آزادند و هیچکس نمیتواند مردم را از تشکیل مجالسی که در صلاح و صرفهٔ دولت و ملت منعقد میشود منع نماید •

﴿ تلگرام شیراز بطهران ﴾

﴿ از شیراز بطهران نمره ۶۹ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۶ ﴾

خدمت انجمن ، اتحادیهٔ طلاب ، رابطه ، آذربایجان ، قدسیه ، برادران دروازه قزوین ، اصناف ، بنی فاطمه ، پسران قوام بنای دسته بندی نهاده الواط محلات را تحریك بشرارت و تشکیل جلسات کرده و جلسهٔ بیست تومان میدهند ، انجمن های قوامی بجبر ملاعماها و علمای جعلی بنای شکایت را از روزنامهٔ مساوات نهاده اند

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

چرند پرند

﴿ قندرون ﴾

این حاجی ملاعباس اصلا ازخوش نشین های [کند] است ، تا سال مشمشهٔ آخری ، با پدر خدا بیامرزش چارواداری میکرد ، یعنی دوراز رو باهمان چند تا الاغی که داشتند باهمان کرایه کشی دهاتی ها امرشان میگذشت ، وقتی که پدرش بمرض مشمشه مرد واقعاً آشیانهٔ اینها هم بر هم خورد ، خرهاش را فروخت آمد بطهران کاسبی کند ، چند روزی در طهران الك اسلامبولی و آتش سرخ کن و بند زیر جامه میفروخت و شب ها میامد در مسجد مدرسهٔ یونس خان میخوابید ، کاسبیش هم در طهران درست نگرفت یعنی که با این خرج گزاف طهران خودش هم کمی شکم باب زن بود ، مثلا هفتهٔ یکروز هر طور که شده بود باید چلو کباب بخورد روزهای دیگر هم دو تا سنگك و یك دیزی یك عباسی درست نمیدیدش • عاقبت یکروز جمعه بعد از ظهری آمدتوی آفتاب رویهٔ مدرسه چرتی بزند • آنجا بعضی چیز های ندیده دید که بیارهٔ خیالات افتاد ، از این جهة رفت پیش یکی از این آخوند ها از آخوند زیرپاکشی کرد که این زنی که اینجا آمده بود عیال شما بود ؟ آخوند گفت مؤمن ما عیال میخواهیم چکنیم این همه زن توی طهران ریخته دیگر عیال برای چه مان است ، عباس دیگر آنچه باید بفهمد فهمید و حالا بدون هیچ خجلت شروع بپرسش نرخ کرد ، آخوند گفت بخشاهی دهشاهی و اگر خیلی جوان باشد خانهٔ برش یکقران است ، عباس آهی کشیده گفت خوش بحال شما آخوندها ، آخوند پرسید چطور مگر شما منزل ندارید گفت نه گفت پول که داری گفت ایه ، گفت بسیار خوب چون تو غریب هستی حجرهٔ من مثل منزل خودت است روز های جمعه و پنجشنبه یوم التعطیل ماست یائسات و بلکه گاهی هم سیدات و ابکار هم میایند شما هم بیائید من در خدمت گذاری شما حاضرم • عباس باخوند دعا گفته بعد ها هم جور آخوند را کم و بیش میکشید ، کم کم پول الاغها رو به ته کشیدن گذاشت ، یك روز باخوند گفت چه میشد که من هم طلبه میشدم گفت کاری ندارد سواد که داری ؟ گفت چرا یك کوره سوادی در ده بزور پدرم پیدا کرده ام یاسین والرحمن ویسبح را خوب میخوانم گفت بسیار خوب کافی است و فوراً یك دست

لباس کهنه خودش را با یك عمامهٔ مندرس آورده گفت قیمهٔ اینهادو تومان است که به بیع نسیه بتو میفروشم هروقت پول داشتی بده ·

واقعاً عباس بعد از چند دقیقه آخوند درست حسابی بود که از نگاه کردن بقد و قوارهٔ خودش بسیار حظ میکرد عباس از فردا در درس شرح لمعهٔ مجتهد مدرسه حاضر شد یك نصفه حجره هم با ماهی یك تومان ماهانه و دو قران و پنجشاهی پول روغن چراغ در حقش بر قرار شد ·

آخوند ملا عباس ششماه بعد همه جا در دعوات عزا ، و لیمه ، سال ، چهله ، و روضه خوانیها حاضر بود · نماز و وحشت هم می خواند صوم و صلواة استیجاری و ختم قرآن هم قبول می کرد بعدها که بواسطهٔ معاشرت طلاب مخرجهای حروف را غلیظ کرده الف ها را عین و هاء هوز را حاء حطی و سین را صاد و ز را ضاد تلفظ می کرد در مجالس عزا قاری هم میشد ·

ولی عمدهٔ ترقی آقا شیخ از وقتی شروع شد که شنید مجتهد مدرسه نصف موقوفاترا بر خلاف وصیت واقف میخورد و عمل بمقتضیات تولیت نمیکند ، از این جهة کم کم بنای ریزه خوانی و بعد عربده را گذاشت و رفته رفته طلاب دیگر هم با شیخ همدست شدند · مجتهد دید که باید سر منشاء فتنه واراضی کند و او جناب آخوند ملا عباس بود ·

از اینجهة از ثلث یکی از اهل محل یك حجه سیصد تومانی باخوند داد و آخوند هم سیصد تومان را برداشته یاعلی گفت · اما این معلوم است که آخوند ملاعباس اینقدر ها بی عرضه نیست که اقلا دو ثلث و مخارج سفرشرا از حجاج بین راه تحصیل نکند ، وقتی آخوند از مکه برگشت درست با آن لیره هائیکه از روضه خوانیهای تجار ایرانی مقیم اسلامبول و مصر تحصیل کرده بود خرج در رفته دویست و بیست و پنجتومان مایهٔ توکل داشت ·

از راه یکسره آمد بمدرسه ، اما مجتهد نصفه حجرهٔ اورا درمعنی برای رفع شر حاجی ملا عباس و در ظاهر محض اجرای نیت وقف بکس دیگر داده بود · هرچند قدری داد وفریاد کرد و میتوانست هم بهر وسیلهٔ شده حجره را پس بگیرد ، لیکن دلش همراه نبود ، برای اینکه حالا حاجی ملا عباس پولدار است ، حالا لولهنگش آب می گیرد · حالا روزی است که حاجی آقا سرش بیك بالینی باشد ، خانهٔ داشته باشد ، زندگی داشته باشد ، تا کی میشود کنج مدرسه منتظر جمعه و پنجشنبه نشست ؟ باری حاجی آقا بخیال تأهل افتاد · بهمهٔ دوست و آشنا ها سپرد که اگر باکرهٔ جمیلهٔ متموله سراغ کردند بحاجی آقا خبر بدهند · یك روز بقال سرگذر بحاجی آقا خبر داد که دختر یتیمی دراین کوچه هست که پدرش تاجر بوده و هرچند که قدری سنش کم است لیکن چون خانوادهٔ نجیبی هستند گذشته از اینکه دختره از قراریکه شنیده است خوشگل است این وصلت بد نیست ، حاجی آقا دنبال مطلب را گرفت تاوقتیکه دختر یازده ساله را با پانصد تومان جهاز به خانه آورد · واین دختر همان صادق است که در دختری اسمش فاطمه بوده وحالا باسم پسری که از حاجی آقا دارد به صادق معروف است ·

ولی غرور جوانی حاجی شیخ و هفتصد هشتصد تومان پول شخصی و جهیز زن حاجی آقا را بحال خود نگذاشت · حاجی آقا بعد از ده بیست روز یك زن محرمانه صیغه کرد · بعد از چند ماه هم یك زن دیگر عقد نمود · سر سال باز یك زن دیگر را آب توبه سرش ریخته متعه نمود ·

آلان که حاجی آقا نان و حلوا ارده را بخانه آورده چهار زن حلال خدائی دارد گذشته از لفت ولیسهائی که در حجره های رفقا می کند ·

اما اینرا هم باید گفت که حاجی دماغ سابق را ندارد · بشنگولی قدیمها نیست · برای اینکه تقریباً پولهایش بالا آمده · جهاز دختره را هم کم کم آب کرده · و چهار پنج روز پیش هم که از خانه بیرون میرفت با یك الم صلواة و فحش و فحش کاری طاس حمام دختره را برده و سرش را زیر آب کرده · و هرچه دختره گفته است که آخر من پیش قوم خویشهای باباییم آب رو دارم · از تمام جیبهٔ دنیائی این یك طاس برای من باقی مانده حاجی آقا اعتنا نکرده که سهل است پدر و مادر دختر را هم تا میتوانسته جنبانده و حالا هم چنانکه گفتم چهار روز تمام است که از خانه زندگیش خبر ندارد ·

﴿ بقیه دارد ﴾

مطبعهٔ « پارسیان » طهران



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهان گیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

دبیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

چهارشنبهٔ ۱۲ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،

﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدماً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالك خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران (٥) شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

﴿ بقیه از شمارهٔ ۲۷ ﴾

یکی میگوید : این نغمه که شما امروز در مسئلهٔ اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین یاند کرده اید بسیار خوش آهنك و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همهٔ آدم دوستهای عالم با شما هم آوازند . اما این را هم نمی توان انکار کرد که این قبیل کارها از امور تدریجی الحصول و نتیجهٔ پانصد سال منازعات سیاسی ، دینی و بالاخره اجتماعی ملل روی زمین است . میخواهم بگویم بهمان ترتیب طبیعی که پلهٔ دوم را پیش از پلهٔ اول نمیتوان بالا رفت همان طور هم تا ملت از زد و خورد های سیاسی و روحانی آسوده نشده باشد نمیتواند داخل مسائل اجتماعی شود . اروپائیها هم بعد از قرنها آزادی حالا بتازگی با اشکالات زیاد دست باین مطالب میزنند ، و هنوز هم در همه جا بصد یك مقاصد خود نرسیده اند . —

این اعتراض در اولین نظر خیلی وارد و واقعاً هم تاریخ شاهد حی دعوی مزبور است . همهٔ ملل نیز در همه جای دنیای متمدن پس از پیمودن دو مرحلهٔ مذکوره داخل مسئلهٔ سوم شده اند . نه فرانسه ها ، نه آلمانها و نه آمریکائیها هیچیك مسائل اجتماعی را بر امور سیاسی و روحانی مقدم نداشته ، بلکه در یك زمان نیز جمع میان هر سه نکرده اند .

اما حرف در اینجاست که همان اروپائیها بتجارب حاصله از عملیات خود امروز بهزاران ادای مختلف بما میگویند که لزوم تصحیح و انتقاد امور اجتماعی اگر در رتبه بر دو مسئله دیگر مقدم نباشد مؤخر هم نیست .

در دنیا بهمان درجه که تمدن بوسیلهٔ آزادیهای سیاسی

و ملائمت امور روحانی پیش‌میرود بهمان درجه نیز قیود قوانین موضوعه عدهٔ سرمایه داران بزرگ وملا کین‌عمده را زیاد کرده و به سلطه و اقتدار اغنیا و محرومی فقرا کمك مینماید ·

در دورهای استبداد محض هما نطور که خود سری غالباً سبب مظلومی و بد بختی قسمت غالب‌قوم میشود ، گاهی هم وجود جنگ ها و منازعات داخلی و میل وارادهٔ دائم التغیر خود سران و هوا پرستی رؤسا و مدبرین امور بتوزیع ثروت معاونت مینماید · لیکن قانون در ضمن هزاران فوائد عام المنفعه بلاشك تسلط اغنیا ، عبودیت فقرا و اجتماع اموال‌هیئت را در مراکز معین محافظت کرده آقائی یك قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی میکند ·

قانون حقاً تصرف و اقتدار سرمایه داران کوچك را در امو ل‌خودداجازه میدهد · ودقائق فنون اقتصاد و مالیه ، وجود بانکها و کمپانیها و قلت صادر در مقابل کثرت وارد در توسعه و ازدیاد همان سرمایه های کوچك و جلب اموال وانفس‌فقرا به تمالك و عبودیت اغنیاسی مینماید ·

نتیجهٔ استدامهٔ این وضع تولید همان سرمایه داران و ملاکین خطر ناك هیئت است که یك نفر به خریداری هزاران قریه و صد ها شهر بلکه یك مملکت قادر شده و رقیت افراد اهالی آنرا بی هیچ عائقی مطالبه میکند ·

نه [نرن] تاریخ‌روم ، نه ضحاك افسانه‌های ایران و نه هیچ‌کشیش دوره های [انکیز یسیون] به این قدر ازتسلط سرمایه داران عصر حاضر اروپای متمدن مالك و باین‌درجه‌از آدم کشی مقتدر نبوده‌اند ·

[نرن] یکقسمت از شهر رومرا برای تفریح خودآتش میزند ، ضحاك یا فلان کشیش عدهٔ از مردمرا کشته یا میسوزانند ، همهٔ این اذیتها برای شخص معذب یامتحمل موقت و تقریباً محدود بهمان زمان کوتاه ایذا میباشد ·

اما شنیدن ناله های جانگداز اطفال گرسنه ، دیدن برهنگی و عوری عیال و بستگان ، عدم اطمینان از استقرار دریك مسکن ، خجلت و شرمساری ازرقبا وهم سران وبالاخره فروختن آزادی‌یك‌عمردر ازاءصفر بی هیچ تردید وشبهه‌سخت تربلکه‌اصل‌فساد وخرابی‌تمام دنیاست ، چه دنیای حقیقی تنها دورهٔ عمر هر فردوباقی برای او وجودی اعتباری است ·

مشاهدهٔ ملیاردها نظم در عرصهٔ حق باکمال‌بساطت بما ثابت می کند که ناظم کل انسان محتاج را بدون پیش بینی رفع حوایج او خلق نکرده وبلا شك برای جواب دادن تمام احتیاجات انسانی اسباب لازمه حاضروآماده‌است ·

درینصورت بی شبهه‌وجوداین همه درد های بی‌دوای قسمت غالب از نوع همان تخطی یك قسمت دیگر ازحدود احتیارات خود میباشد · و بلا شك یك روز باید بازوهای قوی هیئت یعنی قوای متفرقهٔ افراد بمساعدت یکدیگر این‌چرخ خارج از جاده‌را بمجرای خود اندا خته وگر بیان طبیعت را از بن پیش آمده‌ای قسری برهاند

اما درکدام روز میمون ؟ و چه ساعت سعد ؟ · —

بعقیدهٔ ما از همین دقیقهٔ حاضره · چه آزمایشهای پیش‌قدمان این راه صریح بما میگوید : که فرزندان ایران اگر بخواهند اصلاح امور اجتماعیهٔ خود را عقب تعدیهٔ مسائل سیاسی و روحانی خود بیندازند گذشته از اینکه موازنهٔ ملی‌خودرا در ترازوی دنیا مدتها کم‌می کنند ، بر زحمت و مشقت اخلاف خود نیز [میلونها] دفعه می افزایند ·

امروز برای پیش بردن این اولین مقصود بزرك دنیا و آخرین اصل اطمینان آزادی حقیقی بشر هیچ عایقی در کار ما نیست ·

مذهب مقدس اسلام اوفق همهٔ مذاهب عالم با اصول [سیو سیا لیزم] ، و قلت عدد سرمایه داران مائیز برای پیشرفت هر نوع اصلاح مقاصد اجتماعی مستعد میباشد ·

فقط چیزی که امروز برای ما لازم است همین است که بفهمیم و معتقد شویم که این کار شدنی و از مختومات تقدیر هیئت های بشری میباشد ، ولی پس از وجود [روچیلد ها] ، [مرگس ها] ، و [کارنجی ها] ، یعنی جمع شدن سرمایه های گزاف در مراکز معدود دست زدن بان بغایت صعب و نهایت دشوار است ·

اما امروز تنها پیش کشیدن اصول فقیر پرست و مسکین دوست مذهب مقدس اسلام برای رفع هر نوع تسلط های تمولی حال و سدهر قسم اقتدارهای ممکنی مستقبل کافی میباشد ·

رقبای ما بواسطهٔ پیش بردن مقاصد سیاسی خود یا بعلت عدم خبرت کامل از محتویات دیانت اسلامی هر نسبت سوئی هم که بما بدهند باز اوامر مقدسهٔ دین مبین در وجوب ادأ زکات و خمس و اصرار بر صدقات پیش قدمی خود را در مسلك مواسات و مساوات به بی غرضان دنیا بروشنی آفتاب ظاهر می کند .

و بی هیچ تردید همان روز که ما مسلمان حقیقی شدیم اصول همهٔ خیالات بزرگ دنیا نیز در میان ما موجود خواهد بود . ﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ وقعهٔ جگر خراش ﴾

از سلماس ۲۸ صفر ۱۳۲۶

توسط جریدهٔ صور اسرافیل حضور محترم وکلای ملت ووزارت داخله و تمام انجمن ها وصاحبان حس و وجدان . [حاج پیش نماز] سلماسی که رئیس انجمن بنکی هاست حاج عباسعلی ملك التجار را که پیر هفتاد ساله ٔ بود بعداوت سابقی با مجرم اینکه بر علیه اشرار داوران و محتکرین است مستبد نام نهادو ۹ ماه تمام بعد از آنکه اورا ازوطن خوددر تبریز و [ارونق] و [ارومیه] و اخیراً در بادکوبه (که بنا بقصد اختصار از شرح آن صرف نظر شد) آواره و مهجور گردانید ! ! دو نفر دیگر یحیی خان و حاج غلامرضا که ظاهراً شریك جرم او قرار داده بود چندروز بعد از خارج شدن محترماً باز گشتند ولی این پیر مرد تیره بخت معاودت از [بادکوبه] عزیمت خانهٔ خود داشت بخیال اینکه قانون اساسی این جور چیزها را لغو نموده و یك فرسخی [سلماس] که رسید پیشنماز چند نفر از اشرار دور خودرا فرستادکه نگذارند وارد شود وبیرون قلعه اسب وخرجین و هر چه داشت گرفتند بعداز الحاح زیاد بشرط اینکه هر گاه پیشنماز استدعای توقف یك شبهٔ اورا قبول نکرد باز گردد اجازه دادند که وارد شود ! ! پس از آنکه واردشد سی چهل نفر مسلح مأمور شدند که بدون دقیقهٔ توقف ازهمان راهی که آمده‌است اورا برگردانند ! حاج امین الاسلام (برادرزادهٔ حاج ملك التجار) کتباً ازحاج پیشنماز استدعا کرد که منتهای محبت خود را بروز دهد و لامحاله همین یکشب را مانع از توقف نشود کاغذ را فرستاده و مأمورین را بعد از صرف چای و غیره بانهایت احترام روانه داشتند با طمینان اینکه هر گاه آقا اجازه ندهند بی چون وچرا حاج مزبور مجدداً مهاجرت نماید . بعد ازرفتن مأمورین در آن شب در بین راه گلولهٔ تفنگی بیکی از آن ها میخورد و فوراً در میگذرد (عمداً به تحریك خود پیشنماز بود و قاتل هم معلوم است) مقتول را درخانهٔ حاج بیچاره انداختند و همانساعت به دهات و اقارب خود (یعنی محتکرین شوم) خبرداده ودو هزار نفر دهاتی و جماعت عوام را جمع کرده دورعمارت وپشت بام او گذاشت که یکی ازمجاهدین را کشته و فرار خواهد کرد ! ! درآن شب آنچه آن جماعت به نا وخانهٔ آن بیچاره کردند مجالتاً نماند ! ! صبح امر صادر شد آن بیچاره را بدارالحکومه ببرندکه محاکمه‌شود ! ! تا اورا بمنزل حاکم بردندچندزخم منکر باوزده وبااینکه‌درمحضر حکومت برائت ذمهٔ خود را ادا کرد . پیشنماز گفت باید بقرآن قسم بخوری قسم هم یاد کرد . ولی بابتری وسوگندباز گفت ببرند تیر بارانش‌کنند ! جوانی مشهدی اسمعیل نام‌خواست از تالی پسر [معویه] و ثانی [ابن‌ذی‌الجوشن] درخواست‌شفاعت‌اورا نماید کم مانده بود نوکر های شخصی او در توی اطاق شکمش را پاره کنند ! ! (با این حال تصورفرمائیدبه‌وجودبهای بیچارهٔ اهل سلماس بان ترسوبی چه باید بکنند !) زن و بچه مقتول شبانه گیسو کنان آمدند که اگراین‌بیچاره قاتل هم باشدما اولیای دم از خون خود گذشتیم ، ابداً اعتنائنشد ! ! ! خودپیر مرد بیچاره گفت که پنجاه‌هزار تومان دارائی‌ام را میدهم بی اینکه دیناری‌بمن وا گذار نمائید بگذاریدباهل وعیال خود را بر داشته‌هر کجا میگوئید بروم نپذیرفتند بیچاره مدتی جزع و فزع نمود (بر سنك خاره قطرهٔ باران اثر نکرد) دختر کوچکی داشت استدعا نمود که او را بیاورند و در آدم آخر ببیندش اعتنا ننمودند ! ! (من و قلم در نخست باهم عهد بسته ایم که مغلوب تألم و تأثر نشویم و این مقاله را به آخر برسانیم لذا از خوانندگان محترم نیزخواهشمندیم که قوت‌قلب بخرج داده و این فاجعهٔ عظیمه‌را که صفحهٔ ازصفحات خونین تاریخ وطن است تا به آخر بخوانند ! !) باری حاج پیش نماز امر نموده آن مظلوم را تیر باران کنند ! ! وپیرمرد را از

منزل حاکم بیرون کشیدند ! ! یکی جبهٔ خزش را از تنش میکند ! ! دیگری کلاهش رابر میداشت ! ! وآن خونخواران بیرحم تابیرون قصبه حق پیراهن هم در برش باقی نگذاشتند ! ! متحیرم باقی مطالب را چگونه بنویسم ! ! ! پروردگارا صبر و شکیبائی عطا فرما ! ای قلم همتی فرما ، ای قلب آرام باش ! ! آه آه تن عریان اورا بدرخت بید بستند ! ! جرعهٔ آبی خواست ندادندش وعوض آب گلولهٔ زیر پستانش زدند ! ! کی ها اقدام باین فعل شنیع نمودند ؟ پنج شش نفربی سرو پای شقی پروردهٔ خوان احسان آن مظلوم ! در کجا ؟ - در مملکت اسلام جلو چشم هزار نفر مسلمان ! ! در چه زمان ؟ دردورهٔ مشروطیت و حریت که مال و جان و مسکن هر کس باید در امان باشد ! ! گلولهٔ اول که بر بدن آن بیچاره رسید دست راست را بسوی آسمان بلند نموده و باواز بلند فریاد زد : که الهی توشاهدی که گناهکار نبودم وبدون تقصیر کشتندم ! ! الهی بداد خواهی بساحت کبریائیت می آیم اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد انّ محمداً رسول الله ، اشهد انّ علیاً ولی الله ، باری قریب پنجاه تیر گلوله بجسد بیروح آن مرد غیور و آن بیچارهٔ مظلوم زدند ! ! ویکشب و یکروز احدی را از ترس پیشنماز قدرت نبود که برود ومحضاً لله آن جسد مشبک را از درخت بگشاید و بخاکش بسپارد !! عاقبت یک نفر سید بسر زنان ولوحه کنان با چند نفر غسال وحمال رفت ومراسم تدفین آن شهید را بجا آورد !! بیچاره تشنهٔ خون خود بود هر چه آن بدذاتان شریر تهدید وتخویفش نمودند گفت این من و این تفنگهای شما هر چه میل دارید بر من روا دارید حاضرم !

در وقتیکه روح پر فتوح آن آزاده مرد میخواست بعالم قدس پرواز کند دیدم که باسرو پای مجروح که خون از جراحاتش فوران داشت بایک حالت مدهشی دستهای خویش را با غنچه های گشادهٔ خونین بجانب وطن دراز کرده بایک صدای دهشت زای در حالتیکه شعلهٔ غضب از چشمانش مثل برق میدرخشید و اشک خون آلود از دیدگانش مانند آتش قهر خدائی فرو میریخت بمقابر اموات یعنی بخاک ایران خطابهای متهورانه میکرد : که ای غنودگان خاک مذلت یکدم سر ازاین خواب مرگ بر دارید و رفتار ملا نمایان هادی ورهنمایان اسلامی که از فراعنهٔ مصر و قیاصرهٔ [رم] در گذشته اند و براعمال نارده خط بطلان کشیده بنگرید ! وسر بسوی آسمان بلند نموده گفت ای ارواح مقدسه وای ساکنین عوالم بالا از آن مقامات عالیه حال فرزندان ارجمند خویش را به بینید ، و در آن مکان قدس و جوار حق ازساحت کبریائی حضرت مالک الملک مطلق درخواست امدادی برای این ستمزدگان یعنی اخلاف خویش بنمائید تا منتقم قهار این گرگان آدمی خوار را بکیفر اعمال خود برساند و ترحمی بر این گلهٔ بی شبان فرماید .

(بقیه دارد)

(ترجمه ازروزنامهٔ [رول سکان] منطبعهٔ مسکو (نمرهٔ ۱۲ و ۱۴))

کارجویان مسکوی درایران

الیوم افکار عمومی تمام اهالی ایران متوجه است بعمل مهم ، پ ، پ ، [ورتمان] و شرکت عمومی ایران در طهران . این مسئله هنوز مطرح مذاکرهٔ کمسیون مخصوص مجلس وزارت عدلیه و محاکمات وزارت خارجهٔ ایران باحضور و دخالت نمایندگان سفارت روس و مؤسسین شرکت عمومی و وکلای [مسیو ورتمان] میباشد .

از قراریکه میرزا جعفر معلم زبان فارسی در مدرسهٔ السنهٔ شرقیهٔ [لازاروف] در مسکو میگوید نمایندهٔ شعبهٔ شرکت عمومی حاج حسن آقای ملکوف بموجب یک وکالت نامچهٔ که ازطرف شرکت [مذکوره] داشته راه شوسهٔ مظفری آستارا و اردبیل را که متعلق است بشرکت مزبوره بمسیو ورتمان اجاره داده است در صورتیکه هیچ حق اجاره دادن آن راه را نداشته است و خیلی هم کمتر از منافعی که آن راه برای شرکت مزبوره دارد اجاره داده است ، مجلس اجاره نامچه را باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط دانسته حکم بر بطلان آن داده است . و مسیو ورتمان راه مزبوررا بزور قزاقهای روس تصرف کرده است .

دولت ایران آن اجاره را رسماً بسفارت روس در طهران [پرتست] کرده است و بد بختانه آن اجاره اسباب عدم رضایت مجلس از کار گذاران دولت روسیه شده است .

حال مسیو ورثمان بتوسط وکلای خودش [مسیو راگا لینسکی] و مسیو [زیلبربوك] در طهران درصدد اثبات حقوق خودش برآمده است ، حقانیت و صحت اجاره نامچه را آنها مبنی بر معاهدهٔ [ترکمان چای] که هشتاد سال قبل فیمابین دولتین روس و ایران منعقد شده است میدانند باین معنی که چون اجاره نامه را جنرال قونسول ایران در مسکو امضا [لکالیزه] کرده است باید دولت ایران آنرا صحیح دانسته مجری دارد .

از طرف دیگر نمایندگان شرکت عمومی مدلل میدارند که اجاره نامچه دارای هیچگونه اعتبار نیست بدلیل اینکه اصل وکالت نامچه که بموجب آن حاج حسن آقای ملکوف آن راه را اجاره داده است صحیح نیست و شرکت هیچ مسئولیتی در آن ندارد چرا که آن وکالت نامچه از طرف شرکت نیست بلکه رئیس سابق شرکت عمومی حاج ملك التجار پدر حاج حسن آقای ملکوف که دو سال قبل برای بعضی اختلافکاری هایش از ریاست شرکت خلع شده است و حال در تحت محاکمه میباشد داده است همین مطلب را هم کمسیون مجلس و هم کمسیون وزارت عدلیهٔ ایران مدلل داشته اند .

من حال نمره های روزنامهٔ محاکمات که روزنامهٔ وزارت عدلیهٔ ایران است و شرح قرارداد های کمسیون مجلس و وزارت خارجهٔ ایران و اسناد راجع بر بطلان و عدم اعتبار اجاره نامهٔ که حاج حسن آقای ملکوف در مسکو بمسیو ورثمان داده است در دست دارم و عین عبارت بعضی مطالب آن روز نامهٔ فوق الذکر را که راجع باین عمل است مینگارم ولی قبل از آن لازم میدانم که اصل تفصیل اجاره دادن راه [شوسهٔ] شرکت عمومی را بمسیو ورثمان شرح بدهم :

این راه شوسه بمسیو ورثمان بمبلغ هشتاد هزار منات [چهل و پنجهزار تومان] اجاره داده شده است ولی بر حسب اظهارات میرزا جعفر این راه سالی قریب چهار صد هزار منات دخل دارد .

[ویس قونسول] ایران در [مسکو] میرزا نعمة الله هاشموف که چند روز قبل در این باب با او صحبت کردم میگوید که میرزا جعفر گویا دخل راه مزبوره را زیاد بقلم داده است چرا که تا ماه [مای سنهٔ ماضیهٔ ۱۹۰۷ میلادی] دخل راه سالی تا یکصد و چهل و چهار هزار تومان [دویست و هشتاد و هشت هزار منات] بوده است و از این مبلغ سالی اقلا از سی و شش تا چهل هزار منات مخارج متفرقهٔ راه شده است چون حال حق العبور راه تقریباً نصف شده است دخل هم نصف خواهد شد ، ویس قونسول هاشموف در کاغذ رسمی که در بقیهٔ مذاکرات شفاهی ما با هم بمن نوشته است می نویسد که دخل راه کلیتاً روزی دویست تومان [چهار صد منات] است و در سالی صد و چهل و چهار هزار تومان .

بموجب همین هم ویس قونسول میرزا هاشموف با حاج حسن آقای ملکوف که چندی قبل آمده بود منزل من برای اثبات حقانیت خود در اجاره دادن این راه بمسیو ورثمان صریحاً اظهار کردند که راه شوسهٔ مظفری تا ماه [مای] سال گذشته فقط صدهزار منات وچیزی دخل داشته است و حال بواسطهٔ کم کردن حق العبور فقط پنجاه هزار منات خواهد شد .

ویس قونسول چه شفاهاً و چه کتباً بمن اظهار نموده است که انتشار اینگونه اخبار نا صحیح که راه سالی چهار صد هزار منات دخل دارد نتایج و خیمه خواهد داشت و اسباب عدم رضایت و عداوت شرکت عمومی و ملت ایران از اتباع دولت روسیه خواهد شد ، ولی باید گفت که بر خلاف : عداوت و عدم رضایت بعد از انتشار خبر اجاره دادن راه بمسیو ورثمان بخصوص بعد تصرف آن بزور قزاقهای روس تولید شده است .

بعد ویس قونسول میرزا هاشموف شفاهاً بمن اظهار کرد که جنرال قونسول ایران در مسکو [مسیو پلیاکوف] از خدمت و شغل خود بواسطهٔ امضای [لکالیزاسیون] اجاره نامچه راه مظفری به مسیو ورثمان خلع شده است ، ولی من سواد این اجاره نامچه را که بامضای [نظر] هم رسیده است در دست دارم و از این سواد اجاره نامچه چنین معلوم میشود که جنرال قونسول سابق ایران ابداً خیال امضا کردن صحت آن اجاره نامه را نداشته است که مسیو ورثمان با وکلای خود دلیل بر صحت و حقانیت آن قرار میدادند و از آن سواد اجاره نامچه که جنرال قونسول سابق فقط صحت امضای [نظر] مسکو [سو

شنکوف] را امضا کرده است وبس ! واز امضای رسمی [سابکسیون] که میرزا هاشموف و حاج حسین آقای ملکوف بمن گفتند ابداً آثاری دیده نمیشود بلکه [نطر سوشنکوف] هم عقد اجاره را نبسته است فقط شهادت صحت امضای مسیو ورتمان وحاج حسن آقا را داده است و بواسطهٔ شهادت یك امضای (نطر) مسکو [سوشنکوف] جنرال قونسول ایران در مسکو از مقام منیع خود خلع شده است. مزه دارد که از سواد اجاره نامچه مطالب ذیل معلوم میشود ، که بمسیو ورتمان حقوق داده شده است که بمیل خود مدت این اجاره نامچه رافقط تا سنهٔ ۱۹۲۰ میلادی اقتدار بدهد زیاده حق ندارد یعنی سیزده سال دیگر میتواند امتداد بدهد !

درین خصوص میرزا هاشموف ویس قونسول ایران تبسم کنان بمن اظهار کرد که فقط سیزده سال دیگر است قابل مذاکره نیست !

پس چنین معلوم میشود که این مسئله بنظر ویس قونسول چندان اهمیتی ندارد و خیال نمیکنند که چطور مسیو ورتمان آن راه را در اجاره خود میتواند نگاه بدارد در صورتیکه اصل اجاره نامچه را وکلای ملت ایران یعنی مجلس دارالشوری بطلان آنرا ثابت کرده و از درجهٔ اعتبار ساقط دانسته است و بواسطهٔ همین مطلب بود که ملك التجار پدر حاج حسن آقای ملکوف که راه را بمسیو ورتمان اجاره داده است توقیف کرده بودند از جهت وکالت نامچهٔ ناصحیحی که بپسر خودش از طرف شرکت داده بوده و در عرض راه بحبس فرار کرده بسمتی شده بود .

مسیو ورتمان یقیناً نمیتواند در ایران بر اثبات صحت آن اجاره نامچه نائل شود و باو چنانکه پارسال تکلیف کردند تکلیف خواهند کرد که خسارت خود را از مقصرین این اجارهٔ نا صحیح مطالبه نماید یعنی از حاج حسن آقای ملکوف و ملك التجار .

﴿ بقیه در نمرهٔ آتیه ﴾

﴿ سواد کاغذ ارامنهٔ آمریك از شهر فیلادلفی ﴾
﴿ بمجلس مقدس شورای ملی ایران شید ﴾
﴿ الله ارکانه . مورخهٔ ۲۵ شهر فوریه ﴾
﴿ ۱۹۰۸ ﴾ .

بعرض حضور مبارك بندکان اجزاء محترم مجلس مقدس ملی و پارلمان مملکت ایران دامت شوکتهم میرساند .

که چنانکه از اخبارات تلگرافی معلوم می گردد وکمان سپاسیون این صفحات و کابهٔ مغرب زمین هم براین است تغییر و تبدیلات پلتیکی عالیهٔ دولت علیهٔ ایران با عثمانی و ترتیباتیکه آندولت درمسئلهٔ سرحدی پیش گرفته و بهانه کرده چون منافی خیالات و معاهدهٔ دول مجاوره میباشد آخر الامر منتهی بمحاربهٔ دولت علیهٔ ایران و عثمانی و روس و غیرهم خواهدشد . ازآنجائیکه ملت ارامنهٔ ایران را وطن ثانوی خود میشمارند خصوصاً ارامنهٔ تبعهٔ دولت علیهٔ ایران که پرورش یافتهٔ آن خوان نعمت اند درینموقع وظیفهٔ خود باید بشمارند که محض حفظ حقوق و شرف ایران و ایرانیان و شرف درفش کیانی آن وطن مقدس جان و مالرا نثار نمایند . لهذا باقتضای وطن پرستی و حبی که نسبت به آن خاك عزیز داریم امضا کنندگان این عریضه که سالهای سال مشغول خدمت گذاری دولت ابد مدت قاهره بوده درینموقع بمقام تصدیع برآمده جسارتاً بعرض میرسانیم که اگر مجلس مقدس صلاح بشمارند وملازمان اعلیحضرت شاهنشاهی امر ومقرر بفرمایند امکان دارد که بمیزان یك [رژیمان] یافوج تکمیل سرباز داو طلب از ارامنهٔ ساکن آمریك وغیره مع یك [باتری] توپ [مکسیم] در موقع محاربه درسرحد ویاهر نقطهٔ که وزارت عظمای جنك مقرر بدارند حاضر نمائیم که محض کوتاه کردن دست تطاول از روی رضا و رغبت سرو جان تسلیم نمایند باشرایط وترتیبات ذیل .

اولا تمام رژیمان ملبس بلباس رسمی خود بوده بجز بیدق شیر وخورشیدکه رسمی میباشندداری بیدق ملی خودهم باشند ، ثانیاً تمام سرکرده ها و فرمانده های هریك کمپانی ارامنه از خود رژیمان میباشند و در تحت فرمان وزارت عظمای جنك و سردار کل اردوی جنك ، ثالثاً رژیمان با مخارج خود بدون مطالبهٔ دیناری از دولت ایران وارد میدان جنك خواهدشد با [باتری] توپ با تمام اسلحهٔ خود و یکدسته طبیب از جهت مریضخانهٔ جنکی ویك قسمت آذوقه جهت خود ، ولی بعداز ورود فشنك و قورخانهٔ لازمه وچادر وملزومات مریضخانهٔ متحرك از اردو باید داده شود ، رابعاً نشان و امتیازات بهریك

از آنها بتصویب سرکرده ها و فرمانده کل آنها و اجازهٔ مخصوص وزارت جنگ داده خواهد شد ، خاصاً بعد از ختم محاربه اجازه و مخارج بهر یك باقی ماندکان سرباز ها داده شود که با امان مراجعت بمسکن خود نمایند ، حالا اگر این عرض و استدعای جان نثاران منافی با منافع پلتیکی مملکت نیست ویا خللی باموراث آن وطن عزیز وارد نخواهد آورد و این جزئی خدمت پسند نظر هموطنان افتد چاکرانرا با صدور جوابی سرافراز و مفتخر فرمایند آدرس در ذیل میباشد که درصورت لزوم جواب را بان آدرس مرحمت فرمائید ، عمروعزت مستدام باد منشی سابق حضرت . . . . . والا شاهزاده سالارالدوله ژنرال ملقب باسعدالسلطان مسروب خان .

سابقاً اجزاء وزارت جلیله امورخارجه ومنشی سفارت دولت علیه ایران در [واشنکتون] کولنل نفتون خان

چرند پرند

همهٔ ملل دنیا چه بواسطهٔ اخبار انبیا و چه بواسطهٔ پیش بینی حکمای خود منتظرند که یك روز دنیا نمونهٔ بهشت عدن بشود .

ما ایرانی ها هم در قدیم می گفتیم که نور بر ظلمت غلبه کند . وحالا میگوئیم زمین پر از عدل و داد شود پس از آنکه پر از ظلم و جور بود .

من هر چه که ایرانی ومسلمان بودم اما باز گاهی که محمداوف‌ها را در آذربایجان ومرتضوی ها را در[زنوز] ، و صدرالعلما ها را دریزد ، وشریعتمدار هارا در رشت ، و اقبال الدوله هارا درمحمد آباد ، و حاجی ملك‌التجار هارا در کود زورخانه ، ومجدالاسلام هـا را در سفارت خانها میدیدم یك چیزی مثل بل بعوضه بر خلاف عقیدهٔ مذهبی خودم بذهنم خطور می کرد ، و می گفتم بلکه استغفرالله استغفرالله این اخبار راجعهٔ باصلاح دنیا هم‌مثل خیلی از مطالب دیگر برای ارشاد عوام ومحمول بر حکمتی باشد ، امابعد زود ملتفت میشدم که این ازوساوس شیطان است که میخواهد عقاید مرا سست کند آنوقت زوددو دفعه استغفار می کردم ویك دفعه میان انگشت شصت وسبابه‌ام را گاز می گرفتم و دو سه دفعه هم تف تف می کردم و از گیر شیطان لعنتی خلاص می شدم .

اما حالا دیگر بدون یك ذرهٔ تردید میفهمم که راستی راستی دنیا رو بترقی میرود و بنی نوع انسان روز بروز به محبت و مودت نوعی وانتشار عدالت مطلقه در دنیامایل می کنند ، واز این معلوم میشود که قطعاً یك روز دنیا پر ازعشق ومحبت وتوبه وعدالت کلی شده [دورهٔ طلائی] شعرا بر می گردد .

برای اثبات این مدعا مجبورم که مثالی برای شما بیارم که قدری مطلب واضح تر بشود .

درزمانهای طفولیت در [برلن] یك روز تعطیل صنیع الدوله از مدرسه بیرون آمده بحوالی شهر بگردش رفت ، هوا خیلی سرد و بقدر یك وجب هم برف روی زمین نشسته بود خود صنیع الدوله هر چند لباسهاش کوك بود اما باز احساس سرما را بخوبی میکرد . یك دفعه دید کهصدای سوت [ماشین] بلندشد وپشت‌سرش سر وکلهٔ [لوکوموتیف] بادویست وپنجاه وپنج اطاق ، و هشت هزار و پانصد و نود و یکنفر مسافر نمودار گردید .

صنیع الدوله گذشته از اینکه از تماشای این منظرهٔ غریب خیلی خوشش آمد بفکر عمیقی هم فرورفت ، در آن عوالم بچکی بخودش میگفت که نه بینی این مسافرها از کجاها می آیند ؟ از چین ؟ از ماچین ؟ از جابلقا جابلسا ؟ نزدیکهـای کوه قاف ؟ خدا میداند . اما به بنبد که چطور دراین هوای سرد اطاقهاشان گرم ، نهارو شامشان حاضر ، اسباب شست و شوشان مهیا و کتاب و روزنامه شان آماده مثل اینکه درست توی خانهای شخصی خودشان هستند ! بعد ازین فکرها گفت : خدایا من نذر کردم که اگر این هفته یك کاغذ خوبی از طهران رسیدهمان‌طورکه استدعا کردم هفتهٔ [دومارك] بخرج جیبی من افزودند من هم‌وقتی بزرك شدم وبطهران برگشتم درایران از این راه آهنها درست کنم .

او این خیالهارا در خاطرجولان میداد و قطار راه آهن هم کم کم از او دورمیشدتاوقتی که بکلی از نظرش نا پدید شد و او هم برای پختن این فکر تازهٔ خودش بمدرسه برگشت .

این خیال عهد کودکی عادتاً بایستی چند دقیقه چند ساعت یا منتهادو سه روز دوام کرده و بعد فراموش شود ، اما بعکس هرچه صنیع الدوله بزرگتر شد این خیال هم با او بزرگ شد .

کم کم دیگر شبها نخوابید روزها آرام نگرفت . هی نوشت و انوشت حساب کرد نقشه کشید تا وقتی که بعد از سی چهل سال وزیر مالیهٔ ایران شد .

حالا دیگر وقتی بود که خیالات چهل سالهٔ خودش را بمحل اجرا گذارد . حالا موقعی بود که تمام شهرهای ایران را بواسطهٔ راه آهن بهم متصل نماید ، اما اینکار پول لازم داشت ، بخزانهٔ دولت نگاه کرد دید مثل مغز مکرین استقراض خالی است ، بدهنهٔ جیب قجار و شاهزادگان ایران تماشا کرد دید باقاطمه بخیه دورو زده اند عاقبت عقلش باینجا قد داد که یک مالیات غیر مستقیم به بعضی از واردات به بندد وبوسیلهٔ این مالیات کار خیال یک عمر خود را محکم کنند ، وراستی هم نزدیک بود کار تمام بشود ، که یک بیکدفعه برادر های روز بد ندیده در تمام انگلستان در تمام روسیه یک شوروغوغائی بر پا یک قیامت و لم سرانی راه افتاد که نگو و نپرس ، داد ، فریاد ، بگو ، واگو ، قشقرق همه دنیا را بر کرد :

این سورو غوغا از کجا بود ؟— از طرف انجمن های حامیان حیوانات (سوسیته پرو تکتوردانیمو) شاید بعضی از هموطنان ما اسم این جمعیت را نشنیده و از مقصود آنها اطلاعی نداشته باشند . بله ، اروپائیها عموماً و همسایهای ما خصوصاً همانطور که انبیا خبر داده اند و حکما پیش بینی کرده اند کار عدل و انصاف و مروت را بجائی رسانده اند که گذشته از اینکه هوادار تمام ملل مشرق زمین میباشند ، گذشته از اینکه عهدنامها برای حفظ استقلال و بقای دول ضعیف آسیائی می بندند ، گذشته از اینکه ملیاردها برای آزاد کردن سیاه پوست ها خرج می کنند حالا میگویند که ما حیوانات را هم نمیگذاریم بعد از این اذیت کنند ، بحشرات و سباع هم مانع میشویم که آزاری وارد نیارند ، ازین جهت انجمنها ، مجمعها ، جمعیتها و هیئتهای بزرگ برای اینکار تشکیل کرده اند .

حالا لابد خواهید پرسید که این انجمن ها چه ربطی براه آهن ایران دارد . — هان ! همین جاهاست که من میگویم شما از مرحله پرتید ! !

درست گوش بدهید به بینید اگر این دو مطلب من بهم ربط نداشت من هم اسم خودم را بر میگردانم و بجای دخو بعد از این بخودم وکیل خطاب میکنم

خوب ما گفتیم که انجمنهای زیاد در اروپا تأسیس شده که مقصودش حمایت حیوانات است ، بله ؟ جناب صنیع الدوله هم میخواهد در ایران راه آهن بکشد همچو نیست ؟ خیلی خوب ، نتیجه چه خواهد شد ؟ نتیجه این نخواهد شد که چل صد هزار هزار رأس الاغ یابو شتر و قاطر دستشان را بگذارند روی هم بنشینند ومثل انجمن شصت نفری بعد از تشریف فرمائی احتشام السلطنه ومیرزا آقای اصفهانی بربر بروی هم نگاه کنند ؟

خوب ، اینها زبان ندارند که مثل جناب سعدالدوله بردارند روزنامه چاپ کنند و بگویند بی انصافها چرا کار ما را از دست ما میگیرید ؟ چرا ما را خانه نشین میکنید ؟ اما انصاف و مروت اروپائیها که جائی نرفته ؟ فطرت پاک آن آسایش خواهای عمومی که سر جای خودش است .

این بود که آنها هم برداشتند تلگراف کردند بسفارت خانه های خودشان که باین ایرانیها وحتی بگوئید که اگر شما راه آهن کشیدید و حیوانات بار کش را بی کار و سلندر گذاشتید ما هم از روی قوانین حقوق بین الملل حقاً می آئیم وشمارا مثل [کپیول] [سانتال] و [کوبامو] دانه دانه قورت میدهیم .

حالا راستی راستی که نمی آمدند ما را قورت بدهند . اما از همین اقدامات ما ایرانیها بلکه تمام ملل مشرق زمین فهماندند که [عصر طلائی] بر گشته . زمان ظهور اخبار انبیا و حکما نزدیک شده ، و آسایش مطلقه تمام دنیا را از ماهی های دریا تا مرغهای هوا فرا گرفته است . منتها همسایه های نوع پرست ما در این راه پیش قدم شده اند .

باری مطالب خیلی داشتم و میخواستم پیش از این دردسر بدهم . اما نمیدانم چطور شد که حواسم رفت پیش عهد نامه هـای منعقدهٔ ما بین دولت علیهٔ ایران و دول متحابه و بعد هم این شعر عربی امرء القیس یادم آمد که میگوید

﴿ از چشم خود بپرس که ما را که می کشد ﴾
﴿ جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست ﴾

مطبعهٔ « پارسیان » طهران

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۳۰) (ونفخ فی الصور فاذاهم من لاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحه ۱)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیك امامزاده یحیی ﴾

﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾

دبیرو نگارنده میرزاعلی اکبر خان قزوینی

دوشنبهٔ ۲۴ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، باکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،

﴿ وجه آبونه از هرکس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالیانه ﴾

طهران دوازده	(۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده	(۱۷) قران
ممالك خارجه دو	(۲) تومان

﴿ قیمت تك نمره ﴾

طهران چهار	(٤) شاهی
سایر بلاد ایران	(٥) شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

﴿ بقیه از شمارهٔ قبل ﴾

دیگری میگوید : دخالت اوضاع طبیعی و آب وهوای اقالیم مختلفه را در عموم مسائل و خاصه امور اجتماعی نمیتوان انکار کرد ، همان اندازه که زمان در اینگونه مسائل مداخله دارد بهمان اندازه مکان نیز دخیل است .

شما اگر میشنوید در اروپا یا امریکا این صداهابلند وکم و بیش هم منتج نتیجه شده است ، اینراهم نباید فراموش کنید که زمین آن صفحات مستعدتر ، باران وافرتر ، ورود خانه ها زیادتر ، و بعبارة اخری محصولاتشان تقریباً دیمی است .

فرق است میان اراضی خشك وکویر ایران که یك رشته قنات را ارباب بیچاره با صرف مال و بذل یك عمر مشقت بصعوبت دائر نگاه میدارد ، و فرنگستان که تمام اراضی را آب باران و رود خانه های خدا داد مشروب میکند ، فرضاً که امروز مقاصد شما بتمامها اجرا شد باید دید که آن وقت رعیت با کدام سرمایه به حاصلخیز کردن زمین یا حفر و تنقیهٔ قنوات موفق خواهد شد .

این رأی اختراعی را که شما امروز در امور زراعی ما میدهید بعقیدهٔ من علناً حکم به تخریب ایران میکنید ، هرگز برای رعیت ممکن نمیشود که بتواند آن قدر از سرمایه را که برای احداث قنات یا اقلا تعمیر ومرمت آن کافی باشد پس انداز کند ، و فرضاً که مقتدر باشد این رعایا کجا حس عمومیت منافع کرده وکی برای کمك در این قبیل امور مشترکه حاضر خواهند شد . ؟ —

عقیدهٔ مزبوره یکی از آن اشتباهات است که شاید بذهن غالب دانشمندان قوم و بلکه هوا خواهان آسایش

نوعی نیز کافی خطور می کند ، اما کمی غور در همان اصول روابط اجتماعی دنیا برای حل این عقدهٔ مشکله کافی است .

هر چند که اجتماع سرمایه در پیش مالك درسرعت اقدام باحداث قنات یا تعمیر و مرمت مجاری دخالت داشته باشد ولی بی هیچ شبهه جای این نقیصه را مسئلهٔ اجبار ناشی از احتیاج رعایا ، واجبار حاصل از غنای ارباب پر می کند .

بلاشك آنکه برای رفع هوایج ضروری حیات دست بعمل میزند خیلی گرمتر ، چسبنده تر وحاضر تراست از کسی که برای مزید تجمل و تکثیر زواید زندگی کار می کند .

رعیت پول میدهد بکار می پردازد برای اینکه عیالش لخت ، اولادش گرسنه ، و خودش در مقابل مسئولیت های طبیعی خود شرمسار نماند . اما ارباب برای اینکه اسب های قرا باغیش را بروسی و شکل بیضی استخرش را بمار پیچ و گلهای [مینا] و [داودیش] رابه سنبل هلاندی و [کاملیا] تبدیل کند .

آیا کدام یك ازاین دو به آباد کردن زمین محتاج تر و به حاصلخیزی آن مجبورتر است .

همیشه ضعف و قوت احتیاج اصول و پایهٔ پشت کار و [انرژی] است . هر چه احتیاج بیشتر در صورت مساعدت اسباب قوت عمل زیادتر است .

سیمی اظهارمی کند : جنبهٔ نظری و [تیؤری] این خیال شما صحیح است اما یك قدم هم بعالم عمل و [پراتیك] داخل شوید ، امروز رعیت شما از همان تخمی که در حاصل آن شریك است میدزدد ، و در فکر این نیست که در آخر سال در حاصل این تخم با ارباب سهیم است شما چطور تصور می کنید که پس از پیشرفت این خیال در آبادی و حاصلخیزی زمین سعی کنند ؟ —

این حرف صحیح است و من ابداً در فساد اخلاق رعایای امروزی مملکت حرفی ندارم و بیشتر از هر کس معتقدم که رعیت ما امروز دروغ را بر راستی و تقلب را بر صداقت و بالاخره هر نوع رزالت را بر علو نفس ترجیح میدهد ، اما به بینیم که منبع این سیئات اخلاقی همان مظلومیت و محرومیت آنها و تسلط و اقتدار مالکین نیست ؟ و آیا برای رفع همین فساد اخلاق مجبور نیستیم که آنها را آسوده تر و غنی تر نگاهداریم ؟

عرفای ما بکلام معجز نظام [الفقر سواد الوجه فی الدارین] هر معنی بفرنجی که بدهند باز علمای اخلاق دنیا میدانند که منبع و منشاء تمام فسادهای اخلاقی بشر همان عدم اطمینان مظلومین از حاصل زحمات خود و مختصر تر بی اعتدالی درتقسیم ثروتهای دنیاست .

همان طور که کثرت و ازدیاد ثروت مایهٔ تنبلی ، تن پروری ، عیاشی وبکار نرفتن ثروت در موارد لازمه میباشد ، همان طور هم قلت آن موجب دنائت و پستی و کذب و تقلب است .

و اینکه معترض ما میگوید داخل عمل و [پراتیك] نمی شویم دخول ما بعالم عمل هم گمان نمیکنیم بصرفه و پیشرفت منکرین عقاید ما تمام شود ، چه عمده ترین ملاکهای ما امروزه دولت است و کسی که یك سفر دو ماهه درایران کرده میداند که خالصه را از دو فرسخ فاصله بواسطهٔ خرابی و بی حاصلی و خشکی میتوان شناخت در صورتیکه دهات و قری متعلقهٔ بخورده مالك غالباً آباد و حاصلخیزاست .

خرابی خالصه جات دولتی را بهرسو و رفتار مباشرین دولتی و تقلب و دزدی ضابط و عامل که منسوب کنند شخص بصیر میداند که علت آن همان اجتماع مقداری زیاد از اراضی واملاك درید شخص واحداست .

﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ تلگرام راجع بوقعهٔ [بیله سوار] جواب ﴾

﴿ نمرهٔ ۱۱٤ بیست و پنجم ربیع الاول ۱۳۲٦ ﴾

توسط .. امیر معزز حکمران [اردبیل] و مضافات . . حضور . . . آقای وزیر امور خارجه . . . روز چهار شنبه وارد [آستارا] بجهت کسب مطالب که . . . قونسل نیز در آستارا تشریف داشتند تا کنون آنجا هستم ، بموجب راپورت گمرك و مذاکرات یکنفر که از [بیله سوار] بعداز حدوث و وقوع نزاع یکسره به آستارا آمده بود چاکر بعرض میرساند : یك راس اسب قزاق فرار آبخاك ایران میگذرد [کماندر] همان ساعت بدون اینکه اسب را از سرحددار و غیر مطالبه بکند باحالت مستی باتفاق

هفت نفر قزاق میرود عقب اسب ! دو نفر از نوکرهای شاهسون ها اسب خودشان را میچرانیده‌اند اسب فراری میاید داخل اسبهای آن دو نفر میشود ، کاندر بمحض اینکه نزد آنها میرسد بدون هیچگونه سؤال و جواب یکی از آن دونفررا با گلوله زده میکشد ! ! آن دیگری که وضع کار را اینطور ملاحظه میکند فرار مینماید او را نیز تعاقب نموده تیرزده میکشند ! ! شش نفر از شاهسونها که نوکر های خود شان را از دور بدانحال می بینند چند تیر بطرف قزاقها خالی میکنند و کاندر و دو نفر قزاق را میکشند ، مرتکبین فرار نموده قزاق و [سالدات] هجوم آورده بیله سوار و گمرك را اول و بعد خانه های رعیت بیچاره را آتش زده میسوزانند !! و هرکس بجلوشان می آید تیرباران میکنند !! قریب پنجاه شصت خانه را باتمام بود و نبود سوخته ! ! چهل نفر هم در حریق و بضرب گلوله میمیرند !! باین هم اکتفا نکرده رفته قریهٔ [زرگیر] که دویست و پنجاه خانه وار سکنه دارد سوخته !! چهارده نفر نیز در آنجا میکشند !! از آنجا عبور کرده میروند به [شیرین سو] که در چهار فرسخی بیله سوار و عبورگاه تمام ایلات شاهسون است بطایفهٔ [سرخان بیکلو] بر میخورند و جلوشان را سد نموده بیست نفر هم آنجا میکشند ! !

این درجه بی اعتدالی و تعدیات قزاق و سالدات و تلفات مالی و جانی مسلمین طوایف شاهسون جمعیت وازدحام نموده در صدد برابری و دفاع بودند لدی الورود چاکر مسبوق و مستحضر شده سریعاً آدم فرستاده و قدغن نموده تا ورود چاکر ابداً در پی اقدامات نباشند ، توقف چاکر نیز در آستارا بدین جهت است که قونسل از وزیر مختار اجازه خواسته به همراهی چاکر به بیله سوار رفته زیرا که بودن او با چاکر مفید ولازم است ، مترصد بودم که اجازهٔ او هم صادر بشود باهم برویم چنانچه امروز هم در آستارا هستم اگر تا شب جواب نرسد فردا علی الصباح ان شا الله چاکر عازم خواهم بود .

عرض دیگر اینکه قرارشان بود پیش از ورود چاکر استعداد آماده و مهیا بوده باشد لیکن اکنون آثاری از آن معلوم نیست وجلوگیری شاهسون نیز اهمیت فراهم آورده ! بواسطهٔ عدم سیم تلگراف دربیله سوار اقدامات و راپورت را چاکر از اردبیل عرض خواهم نمود ولی تأخیر در عرض عرایض میشود . [سالار موقر]

تلگرام شیراز بطهران ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۶ نمرهٔ ۲۷

توسط انجمن محترم جنوب حضور باهرالنور حجج اسلام آیتین . . . بهبهانی و طباطبائی و آقای امام جمعه دامت برکاتهم ، حضرت . . . والا (ظل السلطان) نزول اجلال فرمودند ، چون این ملت دلسوخته منتظر این سیف انتقام بودند بمحض ورود موکب والا شیراز یکپارچه آه و ناله شد ! ! علاجی برای اسکات ملت جز تعجیل درقصاص قتلهٔ شهدا نیست ، استدعا آنکه تأکید اکید در مجازات قتله برحسب مواعید صادقه بفرمایند والا فاتحهٔ تمام اهالی فارس را بخوانید ! (از طرف عموم ملت وانجمن اسلامی وانجمن انصار)

ایضاً نمرهٔ ۲۸

بتوسط انجمن محترم جنوب خدمت عموم انجمنهای محترم مشروطه‌خواه دامت تائیداتهم دوماه است عموم ملت فارس در لباس سوکواری و عزا داری هستند ! ! امروز که جمعه است موکب مسعود حضرت والاظل السلطان دامت شوکته نزول اجلال فرمودند تأکید در تعجیل قصاص وانتقام دماء شهداء مظلوم برحسب وعده بسته بهمت غیورانهٔ آن ذوات شریفه است که جداً درمقام خونخواهی برآیند والا درصدد تهیهٔ فاتحهٔ برای ملت مأیوس باشید (از طرف عموم ملت وانجمن اسلامی و انجمن انصار)

ایضاً نمره ۲۹

توسط انجمن محترم جنوب و جناب ملاذالانام آقای آقا شیخ یوسف بساحت مجلس مقدس دارالشورای علی شیدالله ارکانه ، دو ماه است ملت مظلوم داغدیده بر حسب وعدهٔ صادقانهٔ مجلس مقدس شکیبا و صابر بوده خون جگر خورده تأمل نمودیم امروز دست انتقام الهی حضرت والاظل السلطان دامت شوکته نزول اجلال فرمودند تأکید در تعجیل قصاص وانتقام امر و مرتکبین قتل شهداء مظلوم بسته بهمت غیورانهٔ آن ذوات شریفه است که اکیداً امر ومقررشود جراحت قلوب ملت را مرهم

انتقام التیام دهند والا بیکباره ازفارس محو وملت مأیوس بر حسب تکلیف اسلامیت و انسانیت رفتار خواهند نمود (از طرف عموم ملت و انجمن اسلامی و انجمن نصار)

﴿ ایضاً نمرهٔ ۳۰ ﴾

توسط انجمن محترم جنوب حضور مبارك جناب نظام السلطنه وزیر داخله دامت شوکته برحسب وعدهٔ تلگرافی دوماه این ملت مظلوم آمرین و قتلهٔ شهید رابع حجة الاسلام هشتاد ساله وسید جوان ناکام علمدار مشروطه را در مقابل چشم خود دیده تأمل و صبر کردیم که دست انتقام الهی برسد ، اینك موکب حضرت والانزول اجلال فرمودند جنابعالی بواسطهٔ مصیبتی که دیدید از حالت نا امیدی و سوزش جگر ملت داغدیده آگاه ومستحضرید استدعا داریم اکیداً بحضرت والا سفارش فرمائید عاجلا قصاص و انتقام ملت را از آمرو مرتکب این قضیه فجیعه فرمایند والا بهیچ چیز از ملت مأیوس جلو گیری نمی توان نمود (از طرف عموم ملت و انجمن اسلامی و انجمن انصار)

﴿ تظلم یکی از هموطنان ﴾

خدمت مدیر ۰۰۰۰۰ صور اسرافیل دامت تائیداته ۰ آلان قریب دو سال است که صیت عدالت از هر ناحیهٔ ایران بلند و از هر ایرانی که بپرسند علت این انقلابات ؛ این خونریزیها و اینفدا کاریها چیست ؟ خواهد گفت اجرای عدالت ، ولی افسوس کهما ایرانیها همیشه از وسم باسم و از معنی بصورت قناعت کرده و فقط بهیا هو دلخوش و بظاهر از حقیقت قانعیم ! !

تقریباً هفارن یا قبل از تشکیل مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه از طرف دولت علیه بما وعدهٔ اصلاح عدلیه یعنی تغیر [ارکانی زاسیون] آن باصول جدیده داده شد ۰ و چندین وزیر معدلت تخمیر نیز دربسمت باختیارات تام و اجازهٔ کامل بسمت وزارت عدلیه معرفی شدند اما از تمام اصلاحات چیزی که برای ما ملت ایران حاصل شد فقط همان سر لوحه های اطاق محاکمات اجرا و تمیز و غیرها بود و سایر بی نظمی ها و اغراض و بی اثری احکام بر همان نهج هرج و مرج سابق بر قراراست ۰

از جمله این بنده مدت هشت ماه است که از مظفر الدولهٔ خمسهٔ عارض میباشم ۰ و تمام رؤسای عدلیه اسناد مرا دیده و بحقانیت دعوی من معترف شده اند ۰ لیکن نمیدانم بکدام شاهکار پلتیك قویم درصورتیکه صحت اسناد این بنده ثابت ومحکومیت طرف مدلل شده بود بقدری در اجرای حکم مماطله رفت که مظفر الدوله پس از انجام تمام کارهای خود درطهران مراجعت بخمسه نمود ، و این بنده باکمال پریشانی تا حالکه هشت ماه تمام از ابتدای توسل و عارض شدنم باین اساس محکم عدالت میگذرد هنوز ازحق معلوم خود محرومم ، از شخص شما انصاف میخواهم ۰ آیا مقصود ملت ایران از قبول اینهمه زحمت و تحمل اینهمه مصیبت و دادن اینقدر ازجان ومال جز بر قراری اساس عدالت چیزی بود ؟ و آیا اسم مشروطه مقید و لفظ استبداد مضر است یا در صورتیکه بمعانی این دوکلمه عمل شود آنوقت فایدهٔ یکی وضرر دیگری مشهود خواهد شد ؟ بحالتا از شما خواهشمندم که این عرایض مراچون یکنفر از ملت هستم در جریدهٔ ۰۰۰ درج فرمائید ، بلکه خدا کند در دل وزرا و رجال و قضات ما رحمی پیدا شده قدری بمسئلهٔ عدلیه اهمیت بدهند و ضمناً این بنده نیز بحق خود برسند ، اگرچه میدانم بقول شاعر

﴿ گوش اگر گوش تو و ناله اگر نالهٔ من ﴾
﴿ آنچه البته بجائی نرسد فریاد است ﴾

﴿ العبد علی اصغر طهرانی ﴾

﴿ ترجمهٔ نمرهٔ ۱۲ و ۱٤ روزنامهٔ [رول سکاس] از شمارهٔ ۲۸ ﴾

مجلس حال اقتدار و استطاعت آنرا دارد که بتواند حکم و قرارداد قطعی خود را در بطلان و اسقاط اعتبار این اجاره نافذ بموقع اجرا بگذارد و همچنین شرکت عمومی هم که دارای جهل و دوشعبه در ایران و [لندن] و [اسلامبول] و [وئین] و [بادکوبه] و بعضی جاهای دیگر بوده است میتواند حفظ حقوق قانونی خودرا بنماید

در مقالهٔ آتیه من مطالعه کنندگانرا از قرار داد مجلس و وزارت عدلیه و خارجهٔ ایران و همچنین از بیانات حاج

حسن آقای ملکوف و ویس قونسول میرزا هاشموف مطلع خواهم کرد . امضا (ن . پابوف)

﴿ بقیهٔ مقالهٔ روزنامهٔ [روول سکان] منطبعهٔ مسکو (نمرهٔ ۱۲ و ۱٤ ﴾

در نمرهٔ ۱۹ روزنامهٔ محاکمات (روزنامهٔ رسمی محاکمات وزارت عدلیهٔ ایران) ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۱۸ اوکست ۱۹۰۷) تفصیل ذیل مندرج است « نتیجهٔ تحقیقات اعضای کمسیون منتخبه از وکلای ملی برای مداقهٔ کامله در اجارهٔ راه [شوسهٔ] آستارای شرکت عمومی این است » که اجارهٔ راه شوسهٔ مظفری به [مسیو ورتمان] تبعهٔ دولت بهیهٔ روس بتصویب مؤسسین شرکت عمومی واقع نشده است و وکالتنامهٔ را که حاج حسن آقای ملکوف با مهر شرکت عمومی در دست دارد نمی توان صحیح و معتبر و ممضای شرکت عمومی دانست و از درجه اعتبار ساقط است » این قرار داد مجلس دارای مهر رسمی مجلس و مهر و امضای رئیس سابق مجلس [مرتضی قلی] میباشد .

در نمرهٔ دیگر روزنامهٔ محاکمات شرح اسنادو قرار دادهای وکلای ملی و محاکمات وزارت خارجه که دلیل بر تقلب ملک التجار نسبت بدولت وملت ایران است و وکالت نامهٔ جعلی که بپسر خود حاج حسن آقای ملکوف باسم شرکت عمومی داده مندرج است .

در مجلس محاکمات وزارت خارجهٔ ایران در حضور داشتن محتشم السلطنه رئیس وزارت خارجهٔ ایران و [مسیو باراموسکی] مترجم سفارت روس و میرزا احمد خان وکیل دعوای شرکت عمومی و مؤسسین شرکت عمومی و وکلای مسیو ورتمان مسیو [باراکالسکی] و مسیو [زیلبربرك] که از مسکو رفته اند چنین حکم قطعی صادر شد که : «مطابق فصل ۱٦ نظامنامهٔ شرکت تبعهٔ خارجه و جهاً من الوجوه حق اجاره و [کنطرات] راه مظفری را ندارند و وکالت نامه که بموجب آن این راه بمسیو ورتمان اجاره داده شده است قانونی نیست و ازدرجهٔ اعتبار ساقط است چرا که ملك التجار حق دادن وکالت به پسر خود باسم شرکت عمومی نداشته است » .

بعلاوهٔ آن در قرار داد وزارت خارجهٔ ایران مطالب و مقررات مهمهٔ ذیل مذکور است :

« اولا مسلم است که دولت علیهٔ ایران امتیاز راه آستارارا فقط بشرکت عمومی داده است واجاره واستجاره وحمل ونقل وراه خودراه را که یك قطعه از ملك مسلم ایران است ، وحقوق شرکت عمومی در راه مزبور مفصلا فصل بفصل درامتیاز نامهٔ آن راه که موشح است بدستخط اعلیحضرت پادشاه ایران مندرج است »

غیراز آن حقوق که درفصول امتیاز نامهٔ شرکت عمومی مندرج است برای شرکت مزبور قانوناً و حقاً حقی تعلق نمیگیرد و بصاحب امتیاز یامستأجر راه برحسب امتیاز نامه نمیرسدکه بدون اجازهٔ مخصوص دولت در راه دخل وتصرفی بکنند ، خاصه باوجود اظهار رسمی که از طرف وزارت خارجهٔ ایران در ماه [ابون ۱۹۰۷] جمادی الاولی ۱۳۲٤ بتمام سفارتخانه هاشده است که این گونه معاهدات باتبعهٔ خارجه بهیچ وجه من الوجوه معتبر ومصدق نشده کان لم یکن خواهدبود

در خصوص اجازه دادن راه بمسیو ورتمان حکم قضیهٔ کمسیون وزارت خارجه از قرار ذیل است :

« اجاره مسیو ورتمان که مبنی بر وکالت نامهٔ غیر صحیحی است کان لم یکن باید تصور شود و راه مظفری بشرکت عمومی باید متعلق باشد مسیو ورتمان اند راه مزبور را بشرکت منتقل نموده وآنچه خسارت براو وارد شده است بر عهدهٔ کسی است که آن راهرا باو اجاره داده است که باید غرامت خسارت واردهٔ بمسیو ورتمان را شخصاً از عهده برآید » .

برحسب عریضهٔ وکیل دعوای شرکت عمومی میرزا احمدخان بوزارت امور خارجهٔ ایران چنین معلوم میشود که شرکت عمومی بتوسط یکی از نظارهای شهرمسکو هم بمسیو ورتمان اعلام نموده که حاج حسن آقای ملکوف ابداً حق نداشته است که راه مظفری را بایشان اجاره بدهد و آن اجاره نامه در نظر شرکت بهیچوجه اعتبار قانونی نداشته است چرا که حاج حسن آقای ملکوف بهیچوجه وکیل شرعی آن شرکت نبوده است .

حال به بینیم که خود حاج حسن آقای ملکوف در خصوص اجارهٔ راه مظفری به مسیو ورتمان چه میگوید .

میگوید که پدرمن ملك التجار مبلغ چهارصد هزار تومان سهم ازین شرکت دارد در صورتیکه شرکاء دیگر فقط چهل و پنجهزار تومان سهم دارند ویك میلیون (دوکرور) دیگر اسهام راانیز بمتمولین روسیه وآلمان وفرانسه فروخته است . باین واسطه میندارم که پدر من حق داشته است وکالت اجاره دادن این راه را که برای ساختن آن از جیب خودش هم خیلی خرج کرده

است بمن بدهد . صحیح است که پدر من از ریاست شرکت عمومی خلع شده است و لی سبب آن صدراعظم سابق ایران عین الدوله بوده است چرا که پدرمن درباب ملك خودش [فریمان] واقع در خراسان از قدیم با او عداوت داشته و عین الدوله در صدارت خودش از شرکت عمومی ده هزار تومان رشوه گرفت که راه مظفری را از پدر من گرفته بشرکت عمومی تسلیم نماید و حکم کرد که راه متعلق است بشرکت عمومی . پدرم بخوبی میتوانست حقوق خودش را ثابت کند ولی تمام دفاتر او را بحکم شاه توقیف کرده بودند . پدرم چندین دفعه هم در روزنامه های ایران اعلان کرد که بر عهده میگیرد که بموجب دفاتر شرکت که توقیف کرده اند مدلل بدارد که آن راه بیشتر ش از پول شخصی او و صاحبان اسهام خارجه احداث شده است ، ولی شرکت تا بحال نمی خواهد آن اسناد را بدست او بدهد و تا میتواند کار را بتعویق میندازد . یکماه قبل وزیر عدلیهٔ ایران مخبرالسلطنه میخواست حکم کند که مؤسسین شرکت عمومی رجوع بدفاتر توقیف شده نموده صورت مخارج راه را ملاحظه و معین نمایند ولی اغتشاشات [رولیوسیون] اخیرهٔ ایران مانع شد و چه اهمیتی دارد که مجلس ایران اجاره نامه را نا صحیح میداند ، وزارت عدلیهٔ ایران هم اجاره را صحیح نمیداند و لی سفارت روس در طهران اجاره را صحیح ومعتبر میداند زیرا که [کنترات] راه را جنرال قونسول ایران در مسکو [مسیو بالیا کوف] امضا کرده است .

من در جواب این مسئله گفتم که جنرال قونسول فقط شهادت بر صحت امضای (نظر سوشنکوف) داده است نه بر صحت اجاره و سواد اجاره نامهٔ را که با امضای نظر بدست آورده بودم باو نشان دادم . مبهوت شد و گفت عجب ! و ملکوف متحیرانه نگاهی بسواد اجاره نامه کرده اظهار داشت که اینها هیچ اهمیتی ندارد ! بعد از تفکر ملکوف گفت : وزیر مختار روس در طهران این اجارهٔ را که بمسیو ورتمان داده شده است صحیح و قانونی میداند کافی است !!

حاج حسن آقا هیچ اهمیتی بر آن نمیدهد که [مسیو بالیا کوف] برای شهادت فقط صحت امضای (نظرسوشنکوف) از کار و شغل خود خلع شده است .

درباب دخل راه مظفری ملکوف اظهار داشت که گویا راه الحال فقط ضرر میاورد و پنجاه هزار منات هم از آن عاید نمیشود من نمیفهمم که از کجا میرزا جعفر گفته است چهار صد هزار منات دخل دارد .

من در جواب گفتم پس برای چه مسیو ورتمان در طهران باین اندازه جد و جهد در اثبات حقانیت اجاره نامه میکنند و بپول خود دو وکیل دعوا بطهران فرستاده است و متحمل این همه مخارج میشود ، ملکوف در جواب سر خود را پائین انداخته هیچ نگفت ، در موقع خدا حافظی بمن طشر زد که او با مسیو ورتمان میرزا جعفر را بمحاکمه خواهد کشید برای انتشار اینگونه اخبار نا صحیح در باب راه مظفری .

پرسیدم که آیا بعد از تمام آن اسناد و احکام کمسیون مجلس ووزارت خارجهٔ ایران ؟ ! گفت بلی ! چرا که اجاره نامه را جنرال قونسول ایران درمسکو امضا کرده است این مطلب را دوباره ملکوف صریحاً تکرار کرد که بر حسب معاهدهٔ [ترکمان چای] که هشتاد سال قبل فیما بین دولتین ایران و روس بر قرار شده است اجاره نامه صحیح وقانونی محسوب میشود .

ویس قونسول ایران میرزا هاشموف با حاج حسن آقای ملکوف در این مسئله همرای ومتفق است . و میگوید که شرکت عمومی میتواند فقط با ملك التجار که بپسر خود وکالتنامه داده است مرافعه کند و بمسیو ورتمان طبعهٔ روس هیچ دخلی ندارد ، و نمیتوان از او سلب حقوق اجاره آن راه را نمود در صورتیکه اجاره نامه را جنرال قونسول ایران که برای این مسئله از کار خلع شده امضا کرده است ، سفارت روس هم در طهران همین طور باین مسئله نگاه میکنند و نمایندهٔ سفارت مزبور هم در طهران [مسیو بارانوسکی] در موقع مجلس وزارت خارجهٔ ایران که این اجاره نامه را باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط دانست حضور داشت قبول نکرده است که صورت مجلس را امضا کند ، مرافعه هنوز تمام نشده است ، دولت ایران آن اجاره نامه را از درجهٔ اعتبار ساقط و نا صحیح میداند لیکن سفارت روس بر حسب معاهدهٔ [ترکمان چای] عقیدهٔ معکوس دارد .

در اختتام این مقاله لازم میدانم که یك مسئله که بخوبی پرده از روی این عمل اجارهٔ راه مظفری بر میدارد بنگارم در اواخر ماه [دکابر سنهٔ ۱۹۰٦ میلادی] نایب سفارت ایران در [پطرز بورغ] میرزا ابوالحسن خان بمسکو

مأمورشده بود که از طرف وزارت خارجهٔ ایران تمام اسناد و دفاتر شرکت عمومی را که نزد حاج حسن آقای ملسکوف بود توقیف کرده و بخود وکیل مجهولی اعلان نمود که شرکت بکلی ازو سلب وکالت نموده است و نایب سفارت مزبور ایران در این باب بتمام ایرانیان مقیمین مسکو اعلان کرد .

در خصوص اظهارات ویس قونسول میرزا هاشموف که جنرال قونسول سابق [مسیو پالیا کوف] بجهت این مسئله از خدمت خود خلع شده است (نمرهٔ ۱۲ روزنامهٔ رول) از من خواهش میکنند که اعلان نمایم که مسیو [پالیا کوف] بمیل و ارادهٔ خود بملاحظهٔ مرافعه و اشکالاتی که در خصوص اجازه دادن این را مسیو ورمان ازطرف حاج حسن آقای ملسکوف رخ نموده است استعفاداده است . انتهی امضا (ن . پاپوف)

چرند پرند

آی کبلائی ! دیشب دست بجوانهای تو و همهٔ مسلمانها باشد عروسی رفیق من بود . جوانها مطرب مردانه ، زنها هم برای خودشان رقاص زنانه داشتند . گاهی هم عوض دگش میکردیم ، یعنی مطرب های زنانه میامدند بیرون مطربهای مردانه را میفرستادیم اندرون . باری جات خالی بود . من پیر مردرا هم بزور و روکشیدند توی مجلس . اما روم بدیوار کبلائی . خدا نصیب هیچ خانهٔ نکند . شب ساعت چهار یك دفعه از خانهٔ همسایه ها صدای شیون وغوغا بلند شد . عیال مشهدی رضا علی رحمت خدا رفته بود . دلم براش خیلی سوخت برای اینکه هم جوان بود هم چندتا اولاد صغیر داشت . من هرچند محض اینکه زنها بد شگونی نکنند مطاب را پیچاندم و گفتم چیزی نیست مشهدی رضا علی زنش را کتك میزند و بچه هاش گریه میکنند . اما خودت میدانی که به خود آدم چقدر تلخ میگذرد . درست تماشا کن بعد خانهٔ آدم عروسی ، بزن بشکن . خانهٔ دیوار بدیوار ماتم و عزا . در هر حال من همین طور که توی مجلس نشسته بودم نمیدانم از عادت پیری یا محض اینکه شام دیر داده بودند یا برای اینکه خوابم دیر شده بود یا بلکه برای این هول و تکانی که خورده بودم . نمیدانم همین‌طور که نشسته‌بودم کم کمك ضعفی بمن دست داد مثل اینکه همهٔ اوضاعها را فراموش کرده ام وفکرم رفت توی نخ کار های دنیا . به بینید همهٔ کار های دنیا همین طور است . یك جا جراحت است یك جا مرهم . یك جا شادی است . یك جا عزا . یك طرف زهر است . یك طرف عسل . واقعاً شاعر خوب گفته

(نیش و نوش وگل و خار وغم و شادی بهمند .)

بعد گفتم چرا باید اینطور باشد ! خدا که قادر بود همهٔ دنیا را راحت خلق کند . همهٔ عالم را شیرین و دلچسب بیافریند . بجای‌این‌خارها . نیش‌ها . غم و غصه ها دنیا را پر از گل و نوش وشادی بکند . بعد یکمرتبه تو یکدفعه مثل اینکه این عبارت شیخ سعدی که میگوید « اگر همه شب قدر میشد شب قدرهم مثل شبهای دیگر میشد » بمن الهام شد . آنوقت چند تا استغفار کردم و گفتم خدایا بزرگی بتو میبرازد و بس . واقعاً اگر ظلمت نبود قدر نور راکی میدانست . اگر تلخی نبود لذت شیرینی راکی میفهمید . پس این کارها باید همین طور باشد . کبلائی من علم و سواد درستی ندارم اما حکما وعرفای ما در بن بابها لابد تحقیقات خوب دارند و گمان میکنم که آنها هم معتقدند که دنیا باید همین طور ها باشد . و پایهٔ نظام عالم هم بر همین است . باری همین طور که توی این فکر ها بودم کم کم در کارهای بزرگ تماشا کنی باریك شدم مثلا یادم افتاد ساعت چهار از شب رفته خانهٔ اعظم‌الدوله حکمران کرمانشاه که خودش در صدر طالار روی مخدهٔ مخمل خواب و بیدار نشسته و سه نفر پیشخدمت محرم کمر نقره در خدمتش ایستاده يك‌طرف دلبری طناز مشغول کرشمه و ناز . يك‌طرف شاهدی شعبده باز مشغول رقص وآواز . نور چراغهای نمرهٔ سی و چهل شب تیره را بروشنی روز جلوه داده . و بوی عطر بنفشه و گل سرخ هوا را بروح بخشی انفاس‌همان دلبران مسیح دم نموده . شرابهای [خلار] و [شورین] به سبکی روح بمغزها بالارفته . وبی‌ادبی میشود

نلبته ها به سنگینی دل و جگر مقدسین در کنار نهرهای جاری طهران بقدر یك وجب از زیر شکمها پائین آمده ، و خلاصه آنکه تمام اسباب عیش و طرب آماده و فراهم است ، وبقدر یك ذره هم منقصت درکار نیست ·

حالا اگر بنا بود همهٔ خانها اینطور باشد ، وبرای همهٔ مردم این اسباب عیش و نوش فراهم باشد آنوقت دیگر این بساط چه لذتی داشت · و چه طور انسان نعمت را از نقمت تمیز داده وشکر منعم حقیقی را بجا میاورد

این است که خداوند تبارك و تعالی در مقابل همین عیش و نوش باز یك چیز دیگری قرار داده که انسان از ذکر خدا غافل نشود ، قدر نعمت را بداند ، و بفهمد که خدا بهمه جورش قادر است ·

مثلا در همین کرمانشاه در مقابل همین عیش ونوش آدم یك جوان رعنائی را می بندند که در جلو دارالحکومه برای حفظ نظام مملکت بحکم جناب اعظم الدوله بجرم سه قران در وسط روز پیش چشم مادرش از این گوش تا آن گوش سر بریده اند ، آنوقت مادر این جوان گاهی طفلش را می بوسد ، گاهی می لیسد ، گاهی گیسوهاش رابخون پسرش خضاب میکند گاهی در آغوشش می کشد ، گاهی مادر مادر میگوید ؛ بعد یك دفعه حالش تغییر کرده مثل جن زده ها شهقه می کشد و سرش را بگلوی پسرش گذاشته مثل آدمهای خیلی تشنه خونهای پسرش را می خورد ، بعد سرش را بلند کرده مانند اشخاصی که هیچ این جوان را نمیشناسد با چشمهای ترس ناك خیره خیره بصورت طفلش نگاه کرده و آنوقت با کمال سکوت و آرامی مثل عروسی رام که در بغل دامادی محبوب استراحت می کند فرزندش را در آغوش کشیده در میان خاك وخون بخواب همیشگی میرود

اینها چیست اینها همه حکمت است ، اینها پایهٔ نظام دنیاست اینها لازم است که اینطور باشد ، حکمای ما هم معتقدند که اگر جز این باشد حس رقابت باقی نمی ماند ، انسان برای ترقی آماده نمیشود ، و تمیز خوب وبد را نمیدهد ،

بعد یك مثل دیگر یادم افتاد مثلا فکر کردم که این آب وهوای [شمران] چقدر مصفاست این باغها [پارکها] و باغچه های وزیر داخله ها وزیر خارجه ها وزیر جنگها چقدر باطراوت است ، یك طرف آبهای جاری مثل اشك چشم یك طرف گلهای رنگارنگ به تلون بوقلمون ، یك طرف چه چه بلبل هاو [قناریها] یك طرف مناظر کوهها وآبشارها ، واقعاً چه صفائی ! چه خضارتی ! چه طراوتی ! درست همانطور که خدا بهشت آن دنیا را در قرآن تعریف کرده وشداد نظیرش را در این دنیا ساخته است

بعد در مقابل یادم آمد که در [بیله سوار] چهار پنج قریه و قصبه در ضمن کمرکخانه آتش گرفته و شعله اش باسمان بلند است و در میان این آتشهای سوزان یك مشت زن بچه پیر مرد بی مهین و داد رس فریاد واغوثاه و امحمداه واعلیاهشان بفلك وسیده است ، ویك نفر هم نیست که یك قطره آب بخانمان سوختهٔ این بد بختها بفشاند ، یا یك لقمه نان باطفال گرسنهٔ آنها تصدق کند ·

اینها همه برای چیست ، برای اینستکه من وتو قدر عافیت را بدانیم ، برای اینستکه بی بحکمت ببریم ، برای اینست آگاه بشویم که اگر همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی ، و بفهمیم که شاعر بیچاره چیز می فهمیده که گفته است

﴿ روزی اگر غمی رسدت تنگدل مباش ﴾

﴿ رو شکر کن مباد که از بد بتر شود ﴾

بعد یکدفعه خیالم رفت توی اندرونهای علمای اعلام و حجج اسلام که مخدرات شان در پشت حجاب عصمت و عفت غنوده و در پس هفت پرده از چشم اجانب آسوده اند ، که شعاع آفتاب هم در ساحت قدسشان نا محرم و نور ماه نیز اجنبی است ، و بعد هم در خلخال یکصد و پنجاه نفر زن خاطرم افتاد که در یکشب گرفتار چهل هزار نفر ایل [فولادلو] و [شاطرانلو] بودند ، وصبح فقط برای چهار نفر از آنها تیه جائی مانده بود که لخت و عریان بسمت قریه های خود بر می گشتند ، اما افسوس که از آن قریه ها جز تل خاکستری باقی نبود ·

باری کبلائی توی همین فکر ها بودم و همینطور در حکمت کارهای خدا حیران ملاحظه میکردم که یکدفعه دیدم هرچند جسارت است مادر بچه ها داد میزند حیا کن مرد ! تو همیشه باید صدای خرت و پفت بلند باشد ، پاشو ، پاشو ، پاشو این دستمال را بگیر به بند کمر دختره ، من آنوقت چشمم را باز کرده دیدم آمده اند بی عروس و چون محرم مرد نداشته اند بستن نان وپنیر را بکمر عروس بمن واگذار کرده اند ·



فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
﴿ طهران نزدیک امامزاده یحیی ﴾
﴿ کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی ﴾
دبیرو نگارنده میرزا علی اکبرخان قزوینی
پنجشنبهٔ ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری

مقالات و لوایح فنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،
﴿ وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدما گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراک سالیانه ﴾

طهران	دوازده (۱۲)	قران
سایر بلاد ایران	هفده (۱۷)	قران
ممالک خارجه	دو (۲)	تومان

﴿ قیمت تک نمره ﴾

طهران	چهار (٤)	شاهی
سایر بلاد ایران	(٥)	شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله و خارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

﴿ اعلان یا بشارت ﴾

مشترکین عظام را بطلوع کوکبی سعد از افق آذربایجان بنام روزنامهٔ [حشرات الارض] مژده میدهیم ، و اقبال باین بخت مقبل را به همهٔ هوا داران صور باتمام دل توصیه مینمائیم چه این روزنامه که اینک هفتهٔ یکبار طبع میشود یکی از تحفه های دورهٔ جدید تاریخ ما و بهترین منبه و محرک صفات حسنه را خلاق نیک است .

کمتر روز نامهٔ تا بحال از حیث نظم و نثر دارای اینقدر ازعذوبت کلام و شیرینی ادا بوده . گذشته از اینکه روز نامهٔ مزبوره حاوی خیلی از دقائق و شامل بسی از حقایق است بصورت های رنگین مصور میباشد ، و در تصویر همین صور آن ذوق و سلیقه بکار میرود که در نظم و نثر آن بعمل می آید .. عجالتاً روز نامه حشرات الارض درخیابان ناصریه محل توزیع جریدهٔ صور اسرافیل تک نمره پنجشاهی و سالانهٔ شانزده قران بفروش میرسد . طالبین بمحل مزبوره رجوع فرمایند

﴿ اعلان ﴾

جریده صور اسرافیل از نمرهٔ ۳۱ درخیابان ناصریه محاذی شمس العماره جنب سقاخانه بفروش میرسد طالبین رجوع فرمایند

﴿ بلای ناگهان ﴾

چه انقلابی ! چه اختلاطی ! چه شوری ! چه غوغائی آیا قیامت قیام کرده است ؟ آیا صاعقه از آسمان نازل شده است ؟ آیا کوه دماوند تجدید آتش فشانی می کند ؟ آیا قشون دشمن ما راغافل گیر کرده است ؟ — هیچکس نمیفهمد ، هیچکس نمیداند ؛ همه کس در

حیرت است ، همه کس مات و مبهوت است ٠

چندین دسته سوار عصر چنگیز در دورهٔ تربیت تفنگ ها را بحالت حاضر باش سر دست گرفته بی محابا بهر طرف شهر میدوانند ، چندین فرقهٔ سرباز دورهٔ ساتراپها با پاچه‌های ورمالیده در عهد کنستی توسیون بی اراده بهر سمت شلیك می کنند ، یکطرف درشکه و کالسکه ها بسرعت برق در حرکت و اطفال صغیر و پیر مردان و زنان را زیر پا می گیرد ، یك طرف بچه های معصوم مانند صرعی از مدرسه های خود بیرون آمده ملجأ و ملاذ عادی یعنی دامان مادر خود را می طلبند ، یك سمت زنهای بد بخت به تجسس اولاد و برادر و شوهر های عزیز خود تقریباً عریان و برهنه از خانه ها بیرون آمده در کوچه‌های شهر ضجه می کشند ، دکاکین بسرعتی هرچه تمامتر بسته میشود ، همه جا ناله است ، همه جا فریاد است ، همه جا چپاول است ، همه جا غارت است ، همه جا پر از عربده ، نعره ، تهدید و تخویف است

حقیقت چیست ؟ واقع امر کدام است ؟

چهار ساعت بعد یك دستخط آفتاب نقط ملوکانه تقریباً باین مضمون جواب همهٔ این سؤالات را میدهد ٠

جناب اشرف مشیر السلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش برما سخت بود از اینرو بباغ شاه حرکت فرمودیم ، پنجشنبه ٤ جمادی الاولی عمارت باغ شاه ٠

یعنی یك پادشاه رعیت پرور در مهد تمدن دنیا در قرن بیستم به یکصد قدمی شهر حرکت می کند ٠

عجباً ! ! این چه پلتیکی است ؟ این چه حسن سیاستی است ؟! این چه رعیت نوازی و جذب قلوبی است ؟

آیا در موقع این نهضت ملوکانه بهتر نبود که صدای تحسین و هورای ملت از دو طرف خیابان باسمان بلند باشد ؟ آیا نیکوتر نبود که دستهای گل حاکی از شاه پرستی ایرانیان معبر اتومبیل پادشاه رعیت خواه را به تلون بوقلمون نماید ؟

آیا ملت ایران واقعاً از یك پادشاه مشروطه طلب خیر خواه ملت متنفر است ؟ آیا ایرانی با این قدمت تمدن و دقت اخلاق امروز مائل بهرج و مرج است ؟ آیا ملت میخواهد درین موقع باریك بواسطهٔ بی نظمی و بی ترتیبی و رمیدگی قلب پادشاه بدبختی وطن خود را ممهد و زبان اجانب را بروی خود دراز کند ؟ —

نه هیچیك اینها نیست ، پس چرا اعلیحضرت شاه برای نهضتی با این اختصار باین انقلاب و آشوب راضی میشود ؟

وچرا برای حرکتی باین ایجاز باین بیم و هراس عمومی تن میدهد ؟ — وجود دو سه نفر روسی نژاد در دربار پادشاه ایران و تصرف تام آنها در خیالات و افکار ملوکانه همهٔ این مطالب را بطور وضوح آشکار میکند ٠

همان طور که دولت روس گلوی مملکت مارا بدست گرفته و بافشار های غیر عادلانه از هر تنفسی که مایهٔ حیات ماباشد جلو گیری می‌کند و از هروسیلهٔ مشروعی که ضامن ثروت وبقا و حیات ایران باشد بطرق غیر مشروعه ممانعت مینماید همانطور هم بتوسط چند نفر از متنفذین ملت خود زمام اختیار دربار دولت ایرانرا در کف جور خود گرفته و از هر رائحهٔ مودت و دقیقهٔ وداد و وفاق بین دولت و ملت ایران جلو گیری می نماید ٠

تمام حواس این چند نفر درباری که دستور هائی مخصوص از مواقع خاص دارند و عدهٔ از خائنان مملکت ایرانرا هم برای کار چاقی تدابیر سوء خود زیر دست گرفته‌اند معطوف است به اینکه همه رفتار دوستانهٔ دولت را در نظر ملت در لباس ضدیت و معادات جلوه داده و همان طور حرکات شاه پرستانهٔ ملت را در چشم دولت بصورت دشمنی وعداوت تصویر کنند ٠

و البته در اینصورت که اعلیحضرت همایونی باب معاشرت را (که انهم ناشی از اشتباه کاری همان چند نفر است) بروی خود بسته و با همان چند نفر خائن و حامیان آنها پیوسته اند نفوذ هر خیالی بی اصل و تعبیر هر حقیقتی بمجاز در قلبشان کمال سهولت را دارد و بابقای حالت حاضره راه تمام امیدهای اصلاحی بروی ملت و دولت بسته است و هیچوقت نمیتوان امیدوار بود که این دو قوه باهم موافق شده و برای سد مخاطرات مملکت و جلو گیری از مفاسد و اصلاح خرابیها کوشش کنند

مقصود از اجتماع امراو سران قوم درین چند روزهٔ آخری در منزل حضرت اشرف عضد الملك وهجوم پنجاه هزار نفر جمعیت اصلاح طلب به معاونت و معاضدت ایشان همین تصفیهٔ دربار بود که بعدها شخص اعلیحضرت

با همان فطرت خدا داد و جبلت خالی از شوائب ریاب غرض در حرکات ملت مشاهده کرده و ملت نیز قلب صافی شاهنشاه خود را بی وساطت ابر های مظلم خیالات مغرضین به بیند ، و بی شبهه همان دستخط انجم نقط همایونی در طرد و تبعید شش نفر از خائنین درباری برای قطع و فصل این اختلافات و خاتمه گذاشتن به این منافرت های دولت و ملت کافی بود ، اگر بیك روز فاصله شاپشال یهودی که یك نفر از شش نفر تبعید شدگان مندرجهٔ در دستخط بود با شمشیر کشیده در آن غوغای غیر منتظر در رکاب اعلیحضرت حرکت نمینمود ، و اگر امیر بهادر جنگ که روز قبل بعد از طرد از دربار بسفارت روس پناهنده شده دعوی تابعیت روس می کرد دو مرتبه از سفارت به باغ شاه عودت نمی فرمود ، و اگر دو روز بعد بر خلاف تمام قوانین دنیا و بر خلاف قانون اساسی مملکت (که بامضای سلطنت حاضره موشح و به سه نوبت قسم اعلیحضرت مؤکد است) جلال الدوله و علاءالدوله و سردار منصور در باغ شاه توقیف نمیشدند با اینهمه در صورتیکه دولت زودتر باجرای دستخط چند روز پیش خود پرداخته و اطراف خود را ازدست نشاندهای روس خلوت کند میتوان بتوسط عقلای قوم و مصلحین ملت قلب ملت را بزودی نسبت بشخص اعلیحضرت مصفی تر از آب کوثر و راستگوتر از صبح نخست کرد ولی در صورت استدامهٔ بر اعمال مبالغه و مخالفت با عهود و دستخط ها نا چار هوای مملکت روز بروز مظلم تر و اسباب انقلابات حاضرتر و خرابی واضمحلال ملك نزدیکتر خواهد شد و در آنصورت نمیدانیم و هیچکس نمیتواند حدس زند که حال شخص معظم پادشاه چه خواهد بود و چگونه در این ملك بفراغبال سلطنت خواهد فرمود .

﴿ خلاصه اخبار عراق عرب ﴾

داخلهٔ عراق عرب از خط [بغداد] الی (بصره) در نهایت اغتشاش آتش بلوا بواسطهٔ اتفاق و اتحاد مشایخ اعراب [بنی لام] و [آل بو محمد] و غیر هم شعله ور ، عبور و مرور کشتیهای تجارتی انگلیس و عثمانی در شط و دجله ممنوع ، اعراب مزبوره باتفنگهای [مارزر] و [مکمنز] طرفین دجله را از [علی غربی] یك منزلی [عماره] و تا [قورنه] که یك منزلی بصره است گرفته عساکر ساحلو [عماره] که بتأدیب اعراب و مدافعه رفته اند یکی سلامت بر نگشته ! صدای هل من مبارز بلوائیان گوش فلك را کر نموده ، قشونیکه با کشتی ترکی بر حسب امر بابعالی بمدافعت آنها رفته در [علی غربی] متوقف و از ترس قدمی پیش نرفته اند ، هر چه تلگرامات از بابعالی صادر میشود هیچ سربازی . هیچ [میر لوائی] و هیچ [فریقی] جرأت حرکت نمیکند و اگر چنانچه برود دریك منزلی مساکن اعراب متوقف میشود ، عشایر [بنی اسد] و [بنی حسن] نیز با سایر مشایخ همدست و شورش باعلی درجه در گرفته است ،

با این حال هر روزه تلگرافهای [محمد فاضل پاشا فریق] از (وزنه) ببغداد میرسد که اکراد متمرد تماماً مطمئناً باردوی قرمانفرما ملحق شده (عدهٔ قشون ایران از نظامی و ایلات بیست هزار نفر است) خیال شبیخون دارند و امداد میخواهد نه یکنفر سرباز و نه یکنفر سواره نظام در تمام سربازخانه های بغداد دیده میشود که بفرستند . از یکطرف شورش و بلوای اعراب از سمتی واهمهٔ سرحد (ساو جبلاغ) خواب و آرام را از آنان گرفته ، و مسئله [مقدونیه] و اشتغالات یونانیان و انقلاب [یمن] و سایر نقاط دیگر چنان دولت ترك را مشغول و گرفتار نموده که حدی بر آن متصور نیست ، از اقدامات فدائیان ارامنه و قضیهٔ قتل دو نفر تبعهٔ انگلیس (که در کشتی کمپانی [لنچ] مسافر بغداد بوده اعراب آنان را کشته اند) و نفوذ دولت (آلمان) نه راه پس دارد نه پیش وقتی عدهٔ از عساکرش را در بین راه حجاز که بجهت محافظت حجاج میروند) اعراب بدوی میکشند و قورخانه اش را بغارت میبرند ! زمانی شورش و بلواهای داخله در ششدر حیرت گرفتارش میکند ! چندی بواسطه نقض معاهدهٔ بادولت [ایطالیا] و قتل یکنفر پاپ و عزیمت کشتیهای جنگی آندولت به اسلامبول در حالت سکرات است ! گاهی از ایالتهای صرب و (بلغار) و . . . . باید فروتنی نماید ! بعبارة اخری در پیشگاه دول (اروپ) . . . به منتها درجه خاضع و خاشع است و لی بدولت ایران که میرسد محض روابط مذهبی و عوالم اسلامی هر گونه تجاوز و تخطی را روا میداند (و غافل ازین معنی است که بیك

حکم و امر حضرات حجج اسلام و آیات الله فی الانام تمام ایلات لرستان و کرمانشاه و عربستان کل نقاط عراق عرب را که ملك طلق موروثی ایرانیان است متصرف خواهند شد) و عشایر تبعهٔ ایران را که باید امنیت و وطن خویش را بر جان و هستی خود رجحان دهند بفرستادن [محمد فاضل پاشا فریق] بسرحد [وزنه] بروی دولت وامیدارد ، و باعث طغیان و آن همه قتل و غارت میشود ! !

باری از مقصود خارج نشویم استعداد حربی آنها تا کنون در (خانقین) و (زرباطیه) و [مندلیج] حاضر و آمدن (برتو پاشا) با آن همه اشتهارات مثمر ثمری نشد ! هر چه ردیف جمع میکنند اغلب فرار کرده .

حال ایرانیها در بغداد در نهایت تزلزل و در نزد عثمانیان خوار و ذلیل ! ! و بیشتر عداوت و بغض آنها نسبت باین ملت از نیامدن زوار است که سالی چند کرور مداخل و انتفاع آنان را قطع کرده .

حیرت و تعجب در اینست که با این بدبختی و ذلت ایرانیان در انجا ارفع الدوله با چند خروار القاب و مناصب در گوشهٔ سفارتخانهٔ اسلامبول مشغول بعیش و عشرتست ! ! و انچه بجائی نرسد فریاد است .

و بعوض یکروز حکم به بستن [دبستان ایرانیان] در اسلامبول مینماید ! ! و یکوقت آلت کار [مابین همایونی] واقع میشود و بخلاف مأموریت و شغل خود که خدمت بایران است برای مراجعت و تسلیت یکنفر مشروطه خواه وطن پرست عثمانی با مبلغی پول بمصر مسافرت میکند ! و با اینهمه آلاف و الوف و تعریفی که جرائد متملق [اسکناس پرست ازو کرده و میکنند بقدر یکنفر [آتاشه ملبتر] سفارتخانهای دول متمدنه بوطن و دولت خود خدمت نکرده است و عرضه و دیانت بروز نداده ! ! و تمام ایران و ایرانیان را فدای یك کلمه برلسی مینماید ! و تعجب در اینستکه تاحال با اینهمه سوء اعمال و بی اعتدالی هائیکه در آن مملکت بایرانیان بیچاره شده و حقوق ملت از میان رفته مسئول واقع نشده ! وهمانطور که در دورهٔ استبداد فعال مایشاء بوده در کار خود مستقل است ! !

باز از مقصد دور افتادیم . وضع مملکت ترك بی اندازه مغشوش و برای تهیه و تدارك سیورسات قشون سر گردان ! خزانه تهی ! هرج و مرج شایع ! شورش و هیجان در کار ! وبتازگی عشایر [دیوانیه] و [منتفك] که در دو [متصرف] نشینند با عراب سمت [عماره] تأسی نموده حکومت را جواب داده و مشغول بشرارت و عصیان و سرکشی هستند ! و بعداز مجادله ومحاربهٔ عساکر باطوایف [دیوانیه] و [منتفك] برحسب امر بابعالی حکومت دست ازاقدامات جنگی بر داشته و منتظر دستورالعمل است .

چیزیکه بیشتر باعث اغتشاش داخلهٔ عثمانی شده اینست که ازقرار معلوم عدهٔ کثیری ازمشروطه خواهان ترکی دراطراف اسلامبول مشغول اقدامات مخفی شده و پس از اطلاع [مابین همایونی] درصدد جلو گیری و ممانعت برآمده و دربین عساکر و آندسته مختصر نزاعی رویداده و از طرفین معدودی کشته شده‌اند ! !

محمد فاضل پاشا فریق از [وزنه] متصل تلگرام میکند که امداد بفرستید (گویا نزاعی بین قشون واکراد شده) نه سرباز و سواریست که بفرستند و نه پولی موجود دارند که تهیهٔ قشون نمایند .

در کربلا اکبر شاه دو سه بار به منبر رفت و بر خلاف سیاست دولت ترك صحبت کرد حکومت آنجا با چند نفر عسکر او را به نجف اشرف روانه نمود .

این ایام در بین مردم اشتهار دارد که در نجف اشرف نزاع همه سالهٔ طوایف [شمرد] و [زگرد] شروع شده و حضرت آیة الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دامت برکاته در [کوفه] معتکف شده اند .

اصل مسئله اینست که میگویند مشهدی حسن برادر معین الرعایای کرمانشاهی بر ضد معتضد الدوله و جمع مشروطه خواه از شهر کرمانشاه به نجف اشرف عزیمت نموده و بتوسط [عطیهٔ] عرب که رئیس اشقیای آنجاست از محضر مبارك آخوند استفتاء مشروع بودن مشروطیت را نموده و از قرار معلوم جوابی کتباً صادر کرده ، بعد از حرکت او از نجف بعضی بستگان آقا مطلب را عرض نموده و نیرنك مشهدی حسن را بحضرت آخوند معلوم داشته اند و تلگراما از نایب کربلا استرداد استفتاء را از آن شیاد بدسیرت خواسته و پس از اخذ آن ورقه باعث ناخوشنودی [عطیه] مذکورشده

و اسباب و محرک نزاع [شمرد] و [زگرد] گردیده ! و در حینیکه اشرار به مدرس آقا حمله و هجوم آورده‌اند دو نفر از طلاب ... را کشته ! ؟ و به همین علت آیة الله در کوفه اعتکاف جسته اند ، حکومت ترک هم گویا درین واقعه باطناً بی میل نیست !

آقا سید کاظم مجتهد یزدی هم اگر چه در صورت ظاهر ساکتند ولی گویا باطناً درین قضیه ... داشته‌اند ، عقیدهٔ جمی بر اینستکه دست وپول مستبدین طهران در کار انجا بخوبی دخالت دارد ، و نیز معلوم است که اکبر شاه در نجف اشرف فتنه ها خواهد انگیخت ومصدر آشوب و انقلابات عظیمه میشود که الحال باید منتظر آن بود .

ایرانیهای بیچارهٔ مقیمین این صفحات همه روزه دسته دسته از ظلم و اجحاف یمین الممالک و مأمورین جزو دولت ایران قبول تبعیت دولت ترک را نموده و مثل گوسفند های بی شبان خود را تسلیم گرگ میکنند ! !

حضرات استرابادیها (که خانوادهٔ بزرگی هستند و شهرت دارد بواسطهٔ ادعای یحیی خان آصف الدولهٔ ترک تابعیت ایران را نموده اند) از تعدی و مطالبهٔ پولی که این خبرال قونسول ملت دوست از آنها مینمود بدبختانه تن به ننگ ترک تبعیت داده و اسامی آندسته مظلوم از دفتر [ژنرال قونسل گری] ایران محو و دفاتر حکومت مستبدهٔ عثمانی بعنوان بندگی ثبت شد ! !

تمام مطالب و کارهای ایرانیان در دوائر عثمانی معطل و معوق است !

گاهی در کربلا این دولت اسلامی محض همکیشی از کشتهٔ برادران ایمانی خویش یعنی ایرانیان بیصاحب بی معین پشته میسازد ! ! و زمانی اعلان [ویرگو] گرفتن ایرانیان ساکن عتبات عالیات را میدهد با اینکه با هیچ قواعد و قوانینی حق اینگونه تحکمات را نسبت باتباع خارجه ندارد .

احمد خان نایب [خانقین] در ازای تقدیمی که به [کار پرداز] ایران داده عرض و مال و ناموس ایرانیهای بد بخت آنجا را مباح دانسته و آنچه میخواهد میکند ! ! افسوس و دریغ که با اینهمه فشار فوق العاده که بر ایرانیان عراق عرب وارد می آید و آه و ناله میکنند فریاد رس‌ندارند و در دل اولیای امر به هیچوجه اثری نخواهد کرد ! ! و احقاق حقوق آنان را از دولت متعدی و مأمورین جابر ایرانی نمینمایند ! ولی ترجمان قونسل گری انگلیس بجهت جزئی مرافعهٔ یکی از تبعهٔ دولت متبوعهٔ خود در لمحه تمام دوائر حکومت عراق عربرا را متزلزل میکنند !

و از همه شگفت تر اینست که حکومت خیال داشت اعلان کند که بعد از سه ماه اگر تبعهٔ ایران از آنحدود خارج نشوند بسمت رعیت عثمانی شناخته شوند ! !

با حسن ظنی که عموم ایرانیان بجناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه دارند معلوم نیست چه باعث شده که از صدهزار نفوس ایرانی ساکنین عراق عرب چشم پوشیده اند و تابحال فکری برای اصلاح امور آن فلکزدگان نموده ! ! اگر مطلع اند چرا ساکتند اگر مستحضر نیستند کدام خیانت بالاتر ازینست که هنوز نمایندهٔ ایران نگذاشته از وضع رفتار و کردار خود و حکومت ترک اطلاع یابند .

گمان میکنم بازملاحظه در کار است و بواسطهٔ جناب محتشم السلطنه افعال واعمال اورا کان لم یکن دانسته و سیئات مأمورینش را بدین جهة اغماض و صرف نظر کرده اند ! !

تلگرام شیراز بطهران نمرهٔ ۱۴۶ بیست‌و هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

توسط انجمن جنوب دامت تأییداتهم بساحت مقدس مجلس شورای ملی‌شیدالله ارکانه ، شرح مفاسد حمایتهای سری و جهری میرزا ابوالحسن خان بر وکلای ملت ظاهر بوده و هست بطوریکه در وقوع این قضیهٔ هایله قتل شهیدین سعیدین شکست فاحش بر اسلام و اسلامیان وارد آورد ! ! با همهٔاین درد هاراضی شده ایم که اولیای‌امور مملکت را منظم نمایند بهر نحو که صلاح دانند ، میرزا ابوالحسن خان بتحریک منشأ فساد که پسران قواممندو‌حمایت سری و جهری از آنها و اخلال امر مملکت ساعی است خنانچه آثار آن روز بروز ظاهر میشود ، استدعا از حضور امنای ملت این

است که رفع شر این شخص خائن که مخل نظم مملکت و منافی آسایش عموم ملت فارس است بفرمائید .

(انجمن اسلامی ، انجمن انصار)

خلاصهٔ مکتوب شهری

در چندی قبل از ذخیرهٔ دولتی چهارصد قبضه تفنگ [ورندل [بلند قد خارج نموده و به ۰۰۰ تاجر پارسی فروخته اند ، صاحبان‌هوش و ذکاوت میدانند آن فروشندهٔ خائن کیست !

همچنین از اسلحه خانه دویست قبضه تفنگ پنج تیره و [مکنز] و غیره با یکصدو پنجاه هزار عدد فشنگ فخیم‌الممالك و افراز به مشهدی ۰۰۰ و ۰۰۰ فروخته اند !

مقاله ایست که از طرف انجمن محترم حقوق به‌قلم اولین‌نهال برومند ساحت‌وطن ودومین ثمرهٔ شجرهٔ ادب جناب میرزا ابوالحسن خان خلف مرحوم مغفور ذکاء‌الملك طاب ثراه باداره رسیده است‌ومااینك عین آنرا برای مزید بصیرت مشترکین عظام و خاصه جلب توجه انجمن های مقدس درج مینمائیم و غور و دقت در مندرجات آنرا به خوانندگان صور توصیه میکنیم ، چه مقالهٔ مزبوره گذشته ازینکه متضمن معاضدت وهمراهی با خیالی‌عالی است جلوی بسی‌از دقائق پلتیکی و اقتصادی میباشد که آگاهان قوم به صحت و استحکام آن دقایق تماما تصدیق دارند . و پیروی‌آنرا امروز از اهم‌فرائض وقت و اولین چارهٔ دوام حیات و استقلال مملکت میشمارند

این است صورت مقاله

البته دانایان با درایت مملکت میدانند که در ممالك آزاد تمام امور ازکلی وجزئی‌مفصل و مختصر منوط بمیل وارادهٔ ملت است زیرا که دولت خود نماینده و کارگذار ملت میباشد و کاری ندارد جز مصالح همان هیئت ملتی که نمایندهٔ آن گشته و بنا بر این باید در همه جا رأی آن هیئت و جمعیت را ملحوظ دارد مگر در طریق اجرای قوانین‌که آن‌بسته بکفایت و کار دانی مجری قانون‌یعنی‌وزیر مسئول است چه هر وزیری نا چار کفایتی خاص و استعدادی مخصوص دارد و در کار ها باید سبك وطریقهٔ موافق کفایت و استعدادخویش اختیار نمایدو درین‌مورد ملت همینقدر باید نگذارد که‌در اجرای قانون‌بیقانونی شود و باسم عدالت ظلمی واقع گردد واست است که در دول صاحب اساس حالیه میل و ارادهٔ ملت همان رائی را می شمارند که در پارلمان مملکت با کثریت حاصل گردیده و آن رأی‌را باین‌عنوان قانون میخوانند و قانون را لازم الاتباع و واجب الاطاعه میدانند و وکلا و نمایندگان یعنی اجزای‌پارلمان نیزباید در اظهار رأی خود بکلی آزاد باشند و مجبور باطاعت‌دستورالعمل احدی‌نباشند لکن یك چیز دیگر هم در مصالح مملکتی تاحدی مرعی است و آن عقیده و رأی عموم است که بزبان فرانسه (اپونیون پو بلیك) گویند ومیتوان‌گفت رأی عموم‌مبنای استحکام‌آرا پارلمان میباشد یعنی موافقت ومخالفت آن با رأی پارلمان در انظار خارج‌وداخل‌اسباب‌قوت‌وضعف هیئت مقننه میگرددو درمورد مخالفت‌رأی‌عموم باپارلمان است که رئیس دولت‌یعنی پادشاه حق انفصال مجلس ملی را پیدا میکند یعنی عنوان انفصال مجلس ملی آنست‌که درتجدید انتخاب‌بواسطهٔ انتخاب شدن یا نشدن وکلای سابق موافقت یا مخالفت رأی‌عموم با رأی مجلس معلوم گردد بنا برین مخالفت رأی عموم با مجلس ملی‌خالی از اثر نیست چه ممکن است منتهی‌بانفصال آن شود .

اما موافقت آن نیز با پارلمان و دولت‌بسیار مؤثراست و اثر های معنوی بزرگ دارد که از جمله یکی ابقای کابینهٔ وزرا و حتی ابقای هیئت نمایندگان است با وجود انفصال آن از جانب رئیس دولت چه ممکن است همان وکلا دوباره منتخب شوند و دیگر فهماندن آنکه پارلمان بغرض خود رأی نداده و وزرا بمیل شخصی کار نکرده اند بلکه در انجام امری میکوشند که در حقیقت ملت از آنها میخواهد و در مقابل این خواهش یا فرمان معنوی بیشتر موانع از میان بر داشته میشود چه در تمام عالم کمتر قوه ایست که با قوه ارادهٔ یك ملت مقاومت نماید و بدیهی‌است که این قوت فوق العادهٔ ملی تا زمانی است که ملت هم از مجرای قانونی امور خارج نشودو بقول معروف‌توی خشت‌هاندود پس بر ماست‌که‌در مواردی که‌دولت‌یعنی هیئت وزرا و پارلمان‌اقدام بامر بزرگی‌نمایند که

صرفه و صلاح ملت در آن باشد بطوری که از مجرای قانونی کار نیز خارج نشده باشیم موافقت و همراهی خود را اظهار کنیم و حاضر بودن خویش. را در هرگونه مساعدت مالی و جانی ظاهرسازیم بعد از ترتیب این مقدمه عرض میکنیم امروز موافقت و همراهی رای عموم با رای مجلس مقدس شورای ملی در تصدیق لایحهٔ قانونی جناب وزیر مالیه راجع بگمرك قند وچای و احداث راه آهن مسلم است بلکه یقین داریم که بیشتر دانشمندان و خیر خواهان مملکت مشتاق وقوع این امر میباشند و مع ذالك این میل و اشتیاق باندازهٔ اهمیت موقع و کاربروز و ظهور ندارد و علت عدم بروز وظهور آن همان متانت و ملایمت ایرانی است که درین اواخر بما خیلی خدمت کرده و نجابت ذاتی این ملت را ثابت نموده ولی بدبختانه درین موقع و مورد چندان مطلوب و مفید نباشد و مقصوداین انجمن از زحمت و تصدیع آقایان محترم عرض این مطلب بود که امروز برای این مملکت موقع بی اندازه باریك است و ما بیك قدم فاصله بین مرگ و حیات ایستاده ایم لهذا هیچ جای درنگ وتقاعد نیست ومجال تأمل وو قار نمانده جاه معلوم ، وراه بیدا ، در پیش گرداب فنا و از پس طوفان بلا درینصورت تکلیف چیست ؟ اختیار راهی که راه دان مینماید و شتاب بسوی دریکه دست قدرت میگشاید ، و ما بتحقیق صاحبان بصیرت هموطنان خودرا بشارت میدهیم که تاکنون کار ساز بنده نواز با هوا خواهان آزادی و استقلال ملت ایران همراه بوده و بسیار عقده های مشکل از کار ما گشوده و باز بکرمش هزارها امید است و با پیش آمدی که ما می بینیم چندان جای بیم نیست جز از توقف یا بیقاعده کاری خود ما ، پس وقت است که بدون آنکه دامن نجابت ملی خود را از دست دهیم تا میتوانیم بر جوش و خروش خود بیفزائیم تا بهیجان حکیمانه مرده را زنده نمائیم ولا محاله موافقت و همراهی خود را با کاریکه تنها وسیلهٔ نجات خویش میدانیم کاملا ظاهر کنیم و برای هرگونه تقویت حاضر شویم

توضیح این عرایض را بتشریح چند نکته میپردازیم که بیشك بر دانایان مملکت پوشیده نیست ولی تکرار آن مفید و لازم است پس از آن میرویم بر سر نتیجه

ما امروز محتاجیم باصلاح تمام امور مملکت و این کار بعهدهٔ دولت است و دولت برای این کار محتاج بپول میباشد و پول را نمیتواند بیدا کند مگر بتوسط مالیات و قرض وضامن قرض نیز مالیاتست و باید از محل مالیات پرداخته شود پس قرض نیز باینملاحظه درحکم مالیات مساعده است برای مخارج

﴿ بقیه دارد ﴾

چرند پرند

ناپلئون میگوید : برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم که مادرهای خوب تربیت کنیم . پیغمبر ما هم میفرماید (الجنة تحت اقدام الامهات) یعنی بهشت زیر قدم مادرهاست .

این حرف مسلم ، از بدیهیات اولیه است که اخلاق ، عادات ، و عقاید مادر در تمام طول عمر اولاد دخیل است یعنی هر خلق و عادت و عقیده که در طفولیت از مادر به طفل سرایت کرد در تمام مدت عمر اصل و مبنای تمام اعمال و افعال و حرکات اوست . شیخ سعدی هم همین معنی را در نظر گرفته و در بنمقام گفته است که

(خوی بد در طبیعتی که نشست)
(نرود تا بروز حشر از دست)

من مدتها بود میگفتم به بینی با اینهمه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه علت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده عریضه ها به مجلس شوری و هیئت وزرا عرض کرده و باکمال عجز و الحاح اجازهٔ تشکیل مدرسه بطرز جدید و ترتیب انجمن نسوان خواستند و هر دفعه وکلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند ؟

در این باب خیلی فکر ها کردم خیلی به دره کوه الهارفتم و در آمدم ، عاقبت فهمیدم همهٔ اینها برای این است که زنهای ایران یعنی مادر های ما اعتقاد کاملی به دیزی از کار در آمده دارند .

حالا خواهش میکنم بحرف من نخندید و شوخی و باردی تصور نکنید . در این سن پیری منتخرکی و شوخی نه به سن وسال من می برازد ، نه بریش قرمز دوره کردهٔ من .

من جداً میگویم که اگر همهٔ خانمهای علم دوست و آقایان ترقی طلب ایرانی هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زنها ذکر کنند من یك نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادر های ما بدیزی از کاردر آمده دارند .

من ابداً از هم شهریهای خود در اظهار این عقیدهٔ زنهای خودمان خجالت نکشیده صاف و پوست کنده گفتم و میل دارم آنها هم پیش من رو درواسی را کنار گذاشته مرد و مردانه بیایند میدان و اقرار کنند که مادر های ما ده تا دیزی نو و بی عیب را به یك دیزی از کار در آمده عوض نخواهند کرد .

چرا که اگر این اقرار را نکنند فرضاً که خودمانیها یعنی هموطن های ما بفهمند که دخو راست می گوید باز خارجی ها خواهند گفت که مقصود من شوخی است . و همان طورکه گفتم دراین سر پیری مسخرگی و شوخی نه به سن و سال من می برازد نه بریش قرمز دوره کردهٔ من .

ما همانطور که سابقاً گفتم عقیده و اخلاق و عادات ما درها در تمام عمر مبنای تمام اخلاق و عقاید وعادات پسر هاست . و از جمله همین اعتقاد مادر های ما به دیزی از کاردر آمده سبب شده که ما هم بلا استثنا در بزرگی اعتقاد کاملی به آدمهای با استخوان داریم .

این معلوم است که هیچ آدمی بی استخوان نیست . اما مقصود از این حرف آنست که آدم مثل همان دیزیها از کار در آمده باشد .

وکلا و وزرای ما خوب میدانند که اگر خانمهای ایران دور هم جمع شوند . مدرسه باز کنند . انجمن داشته باشند تعلیم و تربیت بشوند کم کم خواهندفهمید که دیزیهای پاك و پاکیزه بهتر از دیزیهائی است که دو انگشت دوده در پشت و یك وجب چربی سی و پنج ساله در در و دیوارش باشد . و بی شبهه وقتی که این عقیده از مادر ها سلب شد . پسر ها هم بعد ها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب .. تقی زاده باشان را توی یك کفش می کنند و میگویند : تا کی باید وزرا رجال و اولیای امور ما از میان یك عدهٔ معین محدود انتخاب شده و اگر هزار دفعه کابینه تغییر کند باز با شکم مشیر السلطنه . یا آواز حزین نظام السلطنه و یا جبهٔ آصف الدوله زینت افزای هیئت باشد . و البته میدانید که بقول ادیب کامل دانشمند فاضل وزیر علوم آتیهٔ ایران حاجی صدر السلطنه :

(این رشته سر درازهائی هم دارد .)

یعنی فردا که این خیال عمومی شد در موقع انتخابات دورهٔ دویم نوبت وکلا هم خواهد رسید .

حالا من صریح میگویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد میگیرم که اصل خرابی مملکت و بد بختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زنهای ما بدیزی از کار در آمده دارند . و بلا شك هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد همان روز هم ایران بصفای بهشت برین خواهد شد و اگر خانمها و آقایان مملکت ما واقعاً طالب اصلاحند باید بهر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش . جبه . قطر شکم . اروسی های دستك دار و هر چه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشدهمه را یك روز روشن بایك غیرت و فدا کاری فوق الطاقه باربك الاغ کرده از دروازه های شهر بیرون بیندازند . و بعد هم خانم ها هر چه دیزی از کار آمده در مطبخها دارند همه را بر داشته بیارند و پشت سر این مسافر محترم بشکنند .

اگر این کار را بکنند من قول صریح میدهم که در مدت کمی تمام خرابیها اصلاح بشود . و اگر خدای نکرده باین حرف اعتنا نکرده و مثل همهٔ حرفهای من پشت گوش بیندازند دیگر عقل من بجائی نمیرسد . بروند ختم عمن یجیب بگیرند بلکه خدا خودش اصلاح کند . این اولش . الیتهم آخرش . والسلام (دخو)

اعلان

سادات انجدانی که اوجاق و صاحب نفس میباشند و کراراً حاجی ها و کربلائی های ما هم به تجربه رسانیده اند در آبستن کردن زن های عقیم ید طولی دارند . اینروز ها از محله عربها برخواسته و نمیدانم کجا نشسته اند اشخاصی که اولاد شان نمیشود بمحل مزبور رجوع فرمایند که در صورت عدم شك و اعتقاد خالص مجرب است .



(عنوان مراسلات)
میرزا جهان گیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
(طهران نزدیك امامزاده یحیی)
(کوچهٔ مسجد فاضل خلخالی)
دبیرو نگارنده میرزاعلی اکبرخان قزوینی
شنبهٔ ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاق ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
پاکتهای بدون [تمبر] قبول نخواهد شد ،
(وجه آبونه ازهرکس وازهرجا مقدمتاً گرفته میشود)

(قیمت اشتراك سالیانه)
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالك خارجه دو (۲) تومان
(قیمت تك نمره)
طهران چهار (٤) شاهی
سایر بلاد ایران (٥) شاهی

(اعلام)

۱) ضامن وجوه آبونهٔ مشترکین صوراسرافیل در بلاد داخله وخارجه وکلای محترم اداره اند

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود ·

(ملت ودربار)

چند نفر درد پیالهٔ وجود و سفل ثمرات هستی یعنی معدودی از روسی نژادان که ملت آدم پرست روس نیز وجود آنهارا ننگ هیئت و لکهٔ دامن قومیت خود میشمارد چنان دور دربار دولت ایران را احاطه کرده‌اند که برای نفوذ کمترین رائحهٔ احساسات انسانیت سرسوزنی هم منفذ و مدخل باقی نمانده است ·

در صورتیکه ملت ایران پانصد سال از قافلهٔ دنیا عقب مانده ، درصورتیکه دولت ما موازنهٔ پلتیکی خودرا در میزان سیاست عالم گم کرده ؛ و در صورتیکه هریك دقیقهٔ وقت ما امروز با مرگ یا حیات ایران بازی می کند ، قریب دو سال است که همین چند نفرمنفور حوزهٔ انسانیت حواس تمام اولاد ایران را بمرمت خرابکاری ها و تصفیهٔ کثافت وجود خود مشغول کرده اند ·

هیچ راه نجاتی ملت ایران برای خود پیش بینی نمی کند جز اینکه دیواری ازرزالت این دسته جلو آن کشیده میشود ، هیچ نسیم روح بخش و دادی مابین دولت و ملت ایران نمی وزدجزاینکه تعفن وجود این چند نفرآنرا مسموم مینماید ·

سعایت های خائنانهٔ این چند نفر چنان قلب مقدس پادشاه را از فرزندان ایران مظنون کرده ودل ملت را از اشفاق پادشاهی جوان که مظان هرگونه خوشبختی ایران بود مأیوس نموده که امروز از روی کمال ناچاری ، هم کمسیون اصلاح مجلس شوری ، هم نطق و قلم هر خطیب بلیغ ، ونویسندهٔ زبردست ، وهم افکار دقیقهٔ هر دیپلومات عاشق اصلاح با کمال عجز به بی اثری اقدامات خود

معترف است ·

چرا اینطور شده است ؟ — جواب این چرارا هر طفل نا بالغ ایران بخوبی میدهد ·

برای اینکه سعی وجد وجهد دولتخواهانهٔ این چند نفر چاکر دولتخواه امضاء دولت را در انظار ملت از پول ادنی بقالی که حس شرف داشته باشد بی اعتبار تر کرده است ·

دیگر نه هیچ قسم مغلظه ، نه هیچ امضای مهر بیضا و نه هیچ دستخط آفتاب نقط نمیتواند قلب ملت را مطمئن و بقای صلح و استدامهٔ مجلس شوری و قانون اساسی را تأمین کند

ملت خوب میداند که تا این چند نفر لکهٔ شرف در دربار معدلت مدار مسلط و مظهر قوای دولت میباشند گذشته از اینکه هیئت دولت ادارهٔ حافظ بقا واستقلال ایران · و خادم با وفای ملت نیست ، دشمنی است مهیب که هر روز با کمال سعی و قدرتیکه دارد در اضمحلال این مملکت و محو نام ایران و ایرانی از صفحهٔ روزگار میکوشد ، و کیست که این نظر صائب و فکر ثاقب ملت را تردید کند ؟

چه در صورتیکه دولت قوهٔ جمع آوری ده هزار قشون منظم را ندارد ، و قزاقهای دشمنی قوی پنجه مانند روس سه فرسخ بخاك ایران تجاوز کرده ودرصورتیکه روز آخر اولتیماتوم روس است (یعنی هفت هشت ساعت بیشتر بشروع جنگ رسمی دولت ایران و روس نمانده است) و از ژاپون گرفته تا امریکا همهٔ ملل دنیا حواسشان معطوف به بلند شدن این پرده و آدم پرستهای عالم با عجلهٔ هر چه تمامتر چه بتوسط اوراق و چه بواسطهٔ جرائد و خطابات وچه بوسائل دیپلوماسی مظلومیت مارا در نظر گرفته و بما معاونت و کمك مینمایند · وتنها وسیلهٔ که برای رهائی و استخلاص ایران و ایرانی باقی مانده است همان مذاکرات پلتیکی وردو بدل ملائمات و نزاکتهای بین المللی میباشد ، آیا درسوقت دولتی که امر به بریدن سیم های تلگراف میکند معنیش این نیست که میخواهد رگ حیات ملت را قطع نماید ، ؟ و آیا ملت حق ندارد که بگوید من یك دشمنی خانگی دارم که با اعدأ خارجی همدست و همداستان شده و اسباب فنا و اضمحلال مرا تهیه و فراهم میکند ! ! ! ؟

ملت ایران اگر قصد بقا و دوام داشته باشد واگر نخواهد که اولاد خود را ریزه خوار خوان اجانب نکرده دخترهای خود را به کنیزی خانمهای روس و انگلیس ندهد به ترتیب طبیعی امروز از تصفیهٔ داخلهٔ خود نا گزیر است · و تصفیهٔ داخله نیز جز بپاك کردن در بار صورت نخواهد گرفت ·

ملت ایران از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب مملکت بصدای واحد همین استدعا را دارد ، وحق پرستی مال حق شناس عالم را نیز برای گواهی صحت دعاوی خود حاضر نموده است ·

یعنی بصدای تظلم امروز در عرصهٔ میدان افکار آزادی خواهان دنیا فریاد میکند که دوازده فصل از قانون اساسی مملکت ما که بقیمت خون ، مال ، عرض و ناموس ما تحصیل شده است امروز بواسطهٔ خیانت این چند نفر نقض شده · و ما حاضریم که با بقایای جان و مال و عرض و ناموس و بالاخره اثرات وجود خود این دوازده فصل قانون را مرمت کرده و سلطنت ایرانرا هم بعدها حقاً بایرانیها واگذاریم ، یعنی چند نفر لکهٔ دامن شرافت ملت آزادی خواه روس را که امروز زمام حریت ما را بدست گرفته و دربار دولت ایرانرا احاطه کرده اند از دربار دور کرده و بعد از این شاهنشاه عدالت خواه خود را بی هیچ حجاب و حائلی سلطان مستقل ایران شناخته کافهٔ موانع واسطهٔ بین اعلیحضرت شاه و ملت را جز آنمقدار که قانون تعیین میکند از میان برداریم ·

در مقابل این در خواست مشروع همان خائنین درباری · و همان چرك های تشریف اخلاق · و همان میکرب های مضر صحت اجتماعات بشری برادران قزاق و سرباز ما را جلو روی ما نگاهداشته و ما را بوجود آنها تهدید میکنند · یعنی نقشهٔ بی نتیجهٔ دولت روس را که در مقابل ملت روس کشیده بود میخواهند در ایران تجدید کنند ، ولی بگمان ما در اینقسمت از پلیتك خود اشتباه کرده و از جادهٔ نیل بمقصود منحرف شده اند ·

دولت روس آن دسته از قزاقها را که در جلو آزادی ملت خود سد قرار میداد در میان رختخوابهای فواحش روس تخم گیری کرده و از نطفه های

سر راه تربیت نموده بود .

قزاق روسی پدر خودرا نمی شناخت . قزاق روسی دین و آئین خودرا نمی دانست . قزاق روسی خدای آسمان و زمین امپراطور را تصور می کرد .

آیا عملهٔ در بار از شمال تا جنوب ایران یك نفر سرباز یا قزاق سراغ دارند که پدر خودرا نشناسد ؟ آیا یك نفر سرباز یا قزاق در این مملکت پیدا می کنند که در اعتقادات مذهبی خود راسخ و پایدار نباشد . ؟ آیا یك نفر قزاق یا سرباز سراغ دارند که اهل دیوان را ظلمه و سلطنت جائره را منافی با عقاید مذهبی خودش نداند ؟ آیا در میان مسلمانهای ایران یکنفر که هنوز اثری از اسلامیت و بوئی از پاکی نژاد در او هست میتوان پیدا نمود که به برادر کشی قیام کند .

خائنین در بار فراموش کرده اند که سرباز و قزاق ایران امروز با کمال پاکی فطرت و عقیدهٔ ثابت مذهبی در پای منبرهای عزا حاضر شده وبعد از سیزده قرن بر مظلومیت پیش قدمان اسلام گریه کرده و بر ظالمین نفرین و لعنت میکنند . و اینراهم خوب ملتفت شده اند که شیعیان آن اولیای دین نیز از فاضل طینت آنها خلق شده و امروز درهمان مسلك قدم میزنند که بزرگان شان جان خود رادر آن راه گذاشتند .

آیا ممکن است که قزاق یا سرباز سینهای شیعیان علی و سادات بنی فاطمه و علمای واجب الاطاعهٔ خود راهدف گلوله کرده و برای ماهی شش تومان بدبختی آن جهانی و آتش قهر و غضب الهی را برای خود آماده نماید .

برادران قزاق ما هرچند که بنظام روسی تربیت شده باشند ولی هیچوقت دین و ایمان خود را بروسها نفروخته و میدانند که خون و رگ و پوست و استخوانشان از نعمت همین ملت که امروز عدالت میخواهد و احیای قوانین قرآن را مطالبه مینماید روئیده است ، وهیچوقت صاحب منصب روس یا فلان خائن در باری این پولها را از مملکت خود بر نکرده و برای قسمت کردن بقزاقهای ما همراه نیاورده است . برادرهای قزاق ما درست فهمیده اند این مواجبی را که انها گرفته و خرج می کنند مال رعیت ایران است ، واین رعیت همان رعیتی است که تقریباً تمام سال را درزیر آفتابهای سوزان وسرماهای سخت گرسنه و عور زحمت می کشد و رنج می برد تا یکشاهی راصد دینار گرده مواجب و مخارج برادران نظامی خودرا فراهم کند وقصدشان از این فداکاری آن است که جان ومال وعرض و ناموس و وطنشان در زیرسایهٔ غیرت و جوانمردی همین سربازان و قزاقان آسوده بماند نه اینکه در صورتیکه وطنشان اسیر دست اجانب شده و دین و مذهبشان بدست کفار افتاده برادر های قزاق و سرباز به برادر کشی شروع کنند

با اینهمه ما حالا برادران قزاق و سرباز خود خطاب کرده میگوئیم که اگر شما در قلب خودتان اینقدر از بی رحمی و سنگدلی سراغ دارید که برای زخارف مختصر دنیا برادران دینی خود وذریهٔ رسول خدا و پسرهای فاطمه و پیشوایان دین را هدف گلوله کنید ما هم سینه های خود را در مقابل تیرهای شما گرفته و هیچ نوع دفاع نخواهیم کرد . اما اینرا بدانید که لعنت خدا ونفرین رسول و ائمهٔ دین شما را به بدترین حالات مثل اشقیأ کوفه و شام عنقریب دوچار انتقام مختارها ، مصعب ها ، وعبدالله زبیرها ، خواهد کرد . و گذشته از اینکه در دنیا از مال و عیال و اولاد و جان خودتان خیر نخواهید دید در آخرت نیز با مخالفین صحرای کربلا و شمر و یزید و سنان و خولی محشور خواهید شد .

و ما هم از این جان بازی و فدا کاری عاری نداریم وهیچوقت نمیگوئیم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی دینها شدیم زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند وعنقریب خواهند رسید . ما میخواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم ومفروش کرده و زمین طهران را برای تشریفات مقدم این مهمانهای تازه رسیده از خون گلوی خود زینت دهیم . و به آن برادر های مهربان بگوئیم و افتخار کنیم که مائیم پیش صفان شهدای راه آزادی ، مائیم اولین حامیان دین مبین اسلام ، ومائیم اشخاصی که بمقدم مهمانان گرامی خود جان قربان می کنیم ، وماحضر هستی را بر طبق اخلاص می نهیم .

بقیهٔ مقالهٔ جناب میرزا ابوالحسن خان

از نمرهٔ قبل

وچون دخل ما امروز اضافهٔ قابلی ندارد برای

دولت اضافهٔ خرج است باید چیزی بر مالیات بیفزائیم که عین آنرا بمصارف لازمه برسانیم یاباعتبار آن قرض کنیم

تا کنون ما یك لفظ مالیات و عوارض دیوانی داشتیم ومعنی آن چپاول وغارتگری بود ، اسم اخذ مالیات دیوان ، و رسم بردن مال و خوردن خون مسلمانان و با این حال یقین است که دلها از لفظ مالیات وحشتناك میشود ، وهیچ پشتی باختیار زیر این بار نا ملایم نمیرود اما دانشمندان قوم میدانند که در دول آزاد مالیات پول یا مالی نیست که یکنفر بهوای نفس خود بگیرد و بمصارف شخصی خویش برساند ، بلکه مالیات پولی است که هر یك از افراد ملت برای مخارج لازمی میدهد که خود ازعهدهٔ فراهم کردن آن بر نمیاید ، مانند پلیس و محکمهٔ عدلیه وقشون که هر یك باعتباری حافظ جان ومال افراداست و ادارات علمی و تجارتی و فلاحتی که اسباب ازدیاد علم و دارائی افراد ملت را فراهم میسازد پس مالیات دردولت مشروطه حکم سهام کمپانی خیلی معتبری را دارد ، که چندین برابر قیمت اصلی سهام منافع غیر مستقیم بشخص میرساند ، و بنای مالیات نیز نتیجهٔ لزوم بعضی مخارج است نه آنکه چون مالیات میگیرند مخارجی هم درمقابل آن میتراشند ، چنانکه دولت ابتدای هر سال مخارج لازمهٔ آن سال را باز دید مینماید و مطابق آن خرج دخلی هم از مالیاتهای مختلفه پیدا میکند و مجموع این خرج و دخل را بتصویب پارلمان میرساند و بعد از تصویب این صورت بود جه را چاپ و منتشر میکند و از اینجهت دولت درست درحکم شرکتی در میاید که شرکا را از دخل و خرج خود مطلع مینماید و پیداست که با این ترتیبات دادن مالیات ضرر نیست بلکه نفع کثیر است و بموجب قانون اساسی و لفظ مشروطیت اصول ترتیبات بودجهٔ ما نیز از همین قرار خواهد بود جز اینکه تا کنون گفتگوی طبع و نشر بودجه بمیان نیامده است .

اما کلیهٔ مالیات دو قسم است که یکی را باصطلاح علم ثروت و مالیه مالیات مستقیم و دیگری‌را غیر مستقیم گویند و مالیات مستقیم عبارت است از سرانه یاعوارضی که بر اشیأ متصرفی انسان از قبیل خانه و اثاث‌البیت و غیره می بندند و مستقیماً از هر فرد یا هر رئیس خانواده میگیرند و مالیات غیر مستقیم عوارضی است مانند گمرك که بر اجناس و امتعهٔ مختلفه که برای خرید و فروش است بسته میشود ، و این قسم مالیاترا از اینجهت غیر مستقیم میگویند که تاجر مبلغ مالیات را روی جنس میاندازد و باینواسطه خرندهٔ جنس در واقع مالیات دولت را میدهد بطور غیر مستقیم یعنی بتوسط تاجر در ضمن خرید جنس.

غرض ازین تعریف آنکه چون بخواهیم مالیاتی اضافه کنیم یا باید مستقیم باشد یا غیر مستقیم و این نکته نیز بدیهی است که مالیات مستقیم یعنی سرانه یا مالیات خانه و غیره دوای درد امروزی ما نیست ، وشاید دردی نیز بر دردها اضافه کند ، زیرا که درین حال بی پولی و فقر عمومی بسیاری از مردم قوهٔ دادن مبلغی سرانه و غیره ندارند ، و هر تحمیل محسوسی گران خواهد نمود و عیب بزرگتر آنست که ما تا کنون ادارهٔ مرتبی برای اخذ مالیات مستقیم نداشته ایم و اگر دست باینکار زدیم ناچار ادارات جدید باید دایر کرد ، و گذشته از مطلبی بسیار که ممکن است در ضمن آن مطلبها رشتهٔ امور بکلی گسسته شود معلوم نیست دخلی که امروز از مالیات مستقیم می توانیم برداریم بیشتر خواهد شد یا خرج آن ادارات ، اما حال مالیات غیرمستقیم بکلی بر خلاف اینست ، بایمعنی که اولا چون این قسم مالیات بر اجناس و امتعه وارد میاید و فقط مقدار مختصری بر قیمت آنها میافزاید این تحمیل بر کسی محسوس نخواهد شد بخصوص که این مالیات را بر اشیأ ضروری نمی بندند ، و اشیأ تفننی بر فرض که گران و صعب الوصول شود صرف نظر از آن ممکن است ، ثانیاً چون ما عجالتاً از مالیات غیر مستقیم گمرك را بنظر داریم و دارای ادارهٔ گمرك بالنسبه مرتبی هستیم ، هر روز که این مالیات غیر مستقیم یعنی اضافهٔ گمرکی مقرر گردد میتوانیم شروع باخذ آن نمائیم بدون آنکه خرجی ازینبابت اضافه شود زیراکه کار اجزای گمرك چه از هریك بار جنس یك تومان بگیرند چه ده تومان یکی خواهد بود.

چون با ملاحظهٔ این مقدمات بلایحهٔ قانونی جناب صنیع الدوله نظر اندازیم خواهیم دید که وزیر ما بهترین چارهٔ کار را پیدا کرده و مناسب ترین راهی که باید رفته ، زیرا که بتحمیل چیزی جزئی بر خرج چای وقند که برای اضعف ناس تحمل آن چندان دشوار نیست چهار

کرور تومان اضافهٔ دخل برای دولت درست میکند ، و این دخل را برای ادای قرض معتنا به محل قرار میدهد ، و پیدا کردن این دخل به تنهائی برای ملت ایران فوزی است عظیم وفوز عظیم تر آنکه گذشته از اصلاح ادارات مصرف مهمی که برای این قرض معین شده ایجاد یك خط راه آهن است ، وبدون اغراق راه آهن چشم و چراغ آبادی است و از توصیف وتمجید مستغنی ، ومیتوان گفت که بهمان سرعت حرکت خود یا بیشتر ترقی مملکت را سریع خواهد نمود . هر صاحب هوش با بصیرتی که رسالهٔ راه نجات را خوانده باشد دو چیز را بخوبی دانسته است یکی انکه راه آهن برای ایران و هر مملکت الزم چیزهاست ، ودیگر انکه وزیر مالیهٔ ما درکار کشیدن راه آهن بصیر و داناست . و این اتفاق با سابقهٔ درستی آن وزیر بصیر واطلاع او از امور مالیه منتهای خوشبختی و سعادت ما

یك نکتهٔ دیگر باقی است که گویا اختفای آن اسباب کدورت ذهن بعضی ازهموطنان عزیز ما باشد ، وآن اینستکه دول مجاور مارا بنابر خیال مملکت گیری جداً با این لایحهٔ قانونی وزیر مالیه مخالف دانند البته ما برای عدم تغافل ازوظیفهٔ غیرت و وطن پرستی خود باید در خیال خویش دیگران را برای دست اندازی بخاك و آب وطن خود حاضر تصور کنیم و مهیا باشیم که در زیر تیغ آبدار یا گلولهٔ آتشبار جان دهیم و بترك آزادی واستقلال خودنگوئیم ، لکن ترتیبات سیاسی عالم میگوید این امر یعنی خیال مملکت گیری همسایگان ما بزور صریح وجود خارجی ندارد واقدام باینکار نخواهند کرد مگر آنکه ما خود بفهمیده کاری آنهارا وادار کنیم ، درین عصر مقصود از مملکت گیری تجارت است ، ووقتی در صدد گرفتن مملکت بر میایند که درصورت استقلال آن نتوان فایدهٔ تجارتی از آن خالص برد ، وهر ملت که دانست نفع او در تجارت با دیگران است بیك اندازه از خطر محفوظ میباشد ، و نکتهٔ دیگر اینستکه مملکت گیری خرج وضرر دارد ووقتی میتوان اقدام باینکار نمود که نفع آن بیش از خرج وضرر آن باشد و همسایگان ما اینقدر میدانند که زحمت و مخارج مطیع کردن یك قوم تازه بیدارشده کم نیست ، باری بنا بر آنچه ما میفهمیم و از دانایان میشنویم بعلت اوضاع سیاسی حالیه دول مجاور ما نمیخواهند در مملکت ما دخالت مالکانه نمایند ، واگر کسی هم دخالت بموقع کنند و حقوق ملت را مرعی ندارد پیشرفت آن تا زمانی است که ملت حقوق خودرا نداند و از مداخلهٔ دیگران در کارهای او غافل باشد ، بنابرین اگر زمانی با اضافهٔ گمرك قند و چای مخالفتی اظهار شده صریحاً بقصد مملکت گیری نبوده و علت دیگر داشته درینصورت رفع آن بطور دوستانه سهل است و امیدواریم مذاکرات دولتی بزودی نتیجهٔ خوبی بما نشان دهد و ما باید به پیشرفت مذاکرات وزرای خود کمك نمائیم باینکه شوق و میل را که در قلب ماست ظاهر کنیم و یکی از فواید این کار آن است که همین میل و همراهی ظاهر میکند که برای این جزئی اضافهٔ گمرکی تفاوتی در قند و چای ظاهر نخواهد گردید و ضرری بتجارت دول همسایه نخواهد خورد چه ما خود بمیل قلبی خواسته ایم چیزی بر خرج خویش تحمیل نمائیم و بر خلاف شاید انجام نیافتن اینکار بیشتر ضرر وارد آورد

درینجا مناسب است که چند کلمه بطور جملهٔ معترضه برای آگاهی همسایگان خود اظهار داریم ملت ایران با هیچیك از دول اروپا بلکه تمام دنیا بنای دشمنی و مخاصمت ندارد ، بلکه نسبت ببعضی کمال دوستی و حق شناسی دارد لیکن چنین بنظر میاید که رد و قبول اضافهٔ گمرکی حکم فنا و بقای ملت ایران است ، چه ما امروز بترتیب معمولی دولتی نمیتوانیم مالیات مستقیم بگیریم و فعلا مالیات غیر مستقیم ما منحصر بگمرك است و اگر از اضافه کردن آن ممنوع شدیم ، دیگر بطریق رسمی معمولی کاری نمیتوانیم بکنیم ، و شاید ناچارشویم که بنحو جانفشانی و گذشت از مال و جان در حفظ وطن خود بکوشیم یعنی هر کدام هر چه میتوانیم و تا هر وقت میتوانیم بدولت خود کمك مالی کنیم و برای این مقصود مجبوریم حتی المقدور از خرج خود بکاهیم و اول ضرر اینکار بقند و چای و بعضی مال التجاره های دیگر خواهد خورد ، پس اگر ما وقتی چای نخوردیم وبعضی امتعهٔ دیگر نخریدیم برای دشمنی و لجاج با هیچ دولتی نیست ، بلکه از روی استیصال است درکار حفظ وطن خود ، یعنی اصلاح امور خویش و ناچاری از فراهم کردن پول بکاستن مخارج شخصی

و بازدر هر صورت روابط دوستانهٔ خودرا با سایر ملل نگاه خواهیم داشت

باز برویم بر سر اصل مطلب خود گذشته از لزوم اظهار همراهی کامل خویش با خیال دولت یا وزیر مالیه درین مورد که اهمیت آنرا دیدیم باید نگذاریم کار گذاران دولت ما ذرهٔ سست شوند و از شوق و ذوق نیفتند و خورده خورده تکاهل بورزند . پس باید مذاکرهٔ این مطلب یعنی اضافهٔ گمرك قند و چای و ترتیب کشیدن راه آهن را نگذاریم بهیچوجه خاموش شود و از هر وقت و از هر طرف که بتوانیم از راه صحیح قانونی اقدامی کنیم ، و فعلاً درین دفعه اقدام خودرا باین نحو قرار دهیم که عریضهٔ به پیشگاه مجلس مقدس شورای ملی معروض داریم حاکی از کمال اشتیاق ملت بانجام این مقصود مهم ، و ضمناً استدعا نمائیم که تا هر اندازهٔ که میتوانند مارا از نتیجهٔ اقدامات دولت مطلع سازند ، واز وزرای معظم ما خواهش کنند که از جانب کار گذاران دولت درینکار هیچگونه تکاهل نشود تا هرچه زودتر ممکن است این تشنگان را باب رسانند .

اخبار عراق عرب

از گفتنی وشنیدنی های عراق عرب دراین ازمنه ورود سید اکبر شاه روضه خوان شیرزای یا سردارتوپخانه ویاپهلوان وسرهنگ زورخانه ، ناشر استبداد ، و راه نمای طریق عناد ، ودامن زن آتش فتنــه و فساد کرمانشاه است که در پنجشنبهٔ ۲۳ صفر وارد کربلای معلا شده و شب جمعهٔ ۲٤ در صحن شریف حضرت خامس (ع) پشت حرم فردوس شیم منبر رفته و خدام حرمین شمع وار با دل سوخته و سینهٔ کباب و جگر برشته که از قلت مداخل و نیامدن زوار داشتند و عنوان مشروطه و تأسیس شورای کبرای اسلامی و اتفاق عدول مؤمنین و اجماع ثقات مسلمین را قرین زندقه و شقیق الحاد و توأم کفر میدانند ورود این پهلوان را علاج درد و شفای مرض و مرهم این جراحات بی پولی دانستـه بوی گرد آمدند ، همگی یك تن مجنون وار بوصال لیلی معشوقه خویش رسیده، دل دادندوقلوه گرفتند واز غایت شادی گوشها را پنبه چپانیده دهنهارا باز نمودند و بواسطهٔ قرب مخرج همهٔ حرفهای آبدار پهلوان‌را از راه دهن و بینی بلع نمایند هنوز شروع نکرده خرمگسان دورمعرکه را گرفتند . سیدناچون معرکه را گرم ومشتریان را نرم دیده آنزبان بسته هم بزبان آمده مهرنطق دان را شکسته وانبان ملاسلیمان باز شد بعد ازبسم الله نطق کردند : ای بابا ای مردم که خدمت امام نشسته اید بدانید من جکیدهٔ منبرم نه چسبیده . آن (یعنی آنچه که من یاد گرفته ام از کتاب نیست همه را در پای منبر هافرا گرفته ام از زبان بزبان و از سینه بسینه نه من تنها حامل این گنجینه ام بلکه همهٔ قبیله من بر این شیوه مرضیـه هستند علوم مالدنی است ، نه مکتب رفته ام و نه درس خوانده ام ، نه عربی میدانم نه خواندن فارسی را میتوانم امی هستم هرچه یاد دارم از شکم مادر آموخته ام احادیث من جملگی بجناب نقیب السادات عم اکرمم منتهی است ایشان نیز از شاگردهای نمرهٔ اول پامنبر خوان جد والاگهر یاد گرفته اند بحمدالله در خانه های طایفهٔ ما یك جلد کتاب حدیث یافت نمیشود مگر چند جلد [طوفان البکاء] و [جوهری] و [حمله حیدری] و [الف لیلا] و [خاور نامه] اگر چه حقیر تا حال یك کلمه از آنها را هم نخوانده ام لکن بحمدالله محتاج نیستم این سینه پر ازعلوم است) شروع کرد بوعظ وحکایت ، موسی و قارون و غرق شدن قارون بزمین و خطابات فارسی بموسای کلیم الله یعنی موسی خواستن زمین در اطاعت او باشد خداوند گفت تو نمی توانی الحاح کرد مستجاب شد حکم به بلع قارون کرد بعد پشیمان شد وحی وسید به به من بتو نگفتم که نمیتوانی ، عرض کرد خدایا توبه کردم خطـاب وسید [چوخ دانشما] بعد زنی پیداشد سبزه نام تا آخر حدیث بعدطعن بر علماء و حجج الاسلام و لعن بر مشروطه خواهان و آمین گفتن خدام در قدح مشروطه ، میگفت ، ای ملعون کفش پاریسی ، کلاه پاریسی اطاق و کالسکه پاریسی ، ای ملعون دین هم پاریسی ؟ ! مذهب هم پاریسی ؟ ! اعتقاد هم پاریسی ؟ ! باری شب اول ازدحام زیاد شد همهمه زیاد و قال وقیل پیدا شد جمعی بحمایت حجج اسلام بر آمده خدام مصمم شدند که هر که اسم مشروطه ببرد و حمایت از علماء نماید کتك بزنند برخی از ذوات شریفه از کیفیت مطلع و بنایب ایران اطلاع دادند نایب محض خوف از بروز فتنه و فساد بمتصرف پیغام داد که این سید بواسطه تجری بر علماء وسر منبررفتن وحمایت جمعی از علما قهراً موجب فساد خواهدشدباید

رسماً او را ازمنبر رفتن منع کنی متصرف فرستاد نزد کلیددار که سید در صحن منبر نرود چون از صحن شریف مأیوس شدند سید محمد مهدی به سید کاظم روضه‌خوان که در چکیدگی منبر با اکبرشاه سمت استادی دارد و هردو دارای علم لدنی و درجه امنیت دارند در خانهٔ خودش مجلس ترتیب داد سید هاشم سید فتح‌الله نیز مجلس دیگری سید ... نیز مجلس ثالثی اکبرشاه را هرروز سه مجلس سر منبر کرده دو روی حلقه میزدند و درضمن مشغول کاربودند . اکبرشاه با جمعیت خدام نزد متصرف کربلا رفته اظهار کرد که من از علمای طهران و مجتهدین هستم اینجا هم بعد از روضه سلطان را در دعا بشاه عجم مقدم داشتم از این جهت نایب بمن عداوت کرد و حال آنکه من در طهران حضور ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه بعد از روضه حضرت سلطان را بشاهان عجم تقدیم میداشتم متصرف سست شد خواست اذن بدهد لکن خدام خبط دیگری کردند (بقیه‌دارد)

﴿ قابل توجه اولیای دولت ﴾

چون دورهٔ حالیه مشروطیت که میتوان بدایت عهد عدالت شمرد در کمال حریت اظهار هر خیالی را بمراکز خود اجازه میدهد تا بتصفیه وجلوگیری آن پرداخته شود لذا دو فقره خیانت اشکاری را که این بنده مطلع ذیلا بعرض میرسانم (اول) چنانکه تیول و غصب حقوق از اولین شرایط دورهٔ استبداد بود و اینک بحکم قانون مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه رفع شده گمان میکنم که غالب مردم در حال اولیه خود باقی هستند من جمله ترتیب حقوق و وظایف طایفه قاجاریه است که محمد علی خان اعتماد قاجار بهمدستی رضاخان مجدالاشراف و چند نفر از رؤسای قاجار حقوق متوفیات قاجاریه را از سنه توشقان ئیل تا کنون چه در حق خودشان چه درباره اولاد و بستگان و گربهای خانه شان من غیر حق بر قرار کرده و دیناری بباقی ماندگان متوفیات ترحم نکرده‌اند دلیل بر صدق عرضحال دفتر دولت علیه ایران است اگر رجوع بشود معلوم خواهد شد که اعتماد قاجار در سنه ۱۳۰ شصت تومان مواجب داشته وامروز خود و اولادش دارای سه هزار تومان شده اند که آه و نالهٔ بیچاره صاحبان متوفیات بعرش اعلی میرسد و همکذا پس از چهار سال تحصن در منزل حضرت اشرف آقای عضدالملک بیست هزار تومان برای حقوق طایفه فصول شده و سه هزار تومان آن از میان رفت و اسم بیچاره عضدالملک را خائنین بدنام کردند البته وزارت مالیه دراسترداد حقوق مغصوبه صاحبان متوفیات بذل توجهی خواهند فرمود که کالسابق معمول نشود . (دوم) از زمان قدیم مرسوم این بوده است که هر رئیسی از ایل دو للو می مرد شغل ریاست او را به پسرش واگذار می کردند نمیدانم چطور شد که بعد از فوت حاجی محمد حسینخان این ارث بمحمد علی خان اعتماد قاجار رسیده و ریاست را بدون قانون معمول ضبط کرد و باز نمی دانم که این حق مشروع از مرحوم پدرشان بمقو بعلی خان یا از خالوی محترمشان نایب جواد قزوینی بمحمد علیخان عاید شد بدیهی است که رئیس محترم ایل قاجار ومخصوصاً اعلیحضرت اقدس همایونی قراری در کابینهٔ این ترتیبات مقرر خواهند فرمود که بیش از این باپیش آمد های قانونی ایران اقدام باین سرقت ها نشود وحقوق این ایل باقی بماند

امضا محفوظ

چرند پرند

ای بابا ! برو پی کارت ، برو عقلت را عوض کن مگر هر کسی هر چی گفت باید باور کرد ؟ پس این عقل را برای چی توی کلهٔ آدم گذاشته اند . آدمیزاد گفته‌اند که چیز بفهمد ، اگر نه میگفتند حیوان .

مرد حسابی روزی بیست من برنج آب میریزد ، روزی دست کم دست که دیگر از آن کمترش نباشد ده تومن دهشاهی و پنجشاهی مایه میرد . اینها برای چیه! برای هیچ و پوچ ؟ ! هی هی ! توگفتی و من هم باور کردم، این کله را می بینی ؟ این کله خیلی چیز ها توش هست ، اگر حالا سر پیری من هم عقلم را بدهم دست جاهل ماهل ها من هم مثل آنها میشم که .

مردیکه یك من ریش توی روش است به بین دیروز بمن چی میگوید میگوید : دولت میخواهد این قشون را جمع کند مجلس را توپ به بندد ، خدابك عقلی بتو بدهد یك پول زیادی بمن ، آدم برای یك عمارت پی و بلچین در رفته از پشت دروازهٔ طهران تا آن سر دنیا

اردو میزند ؟ آدم برای خراب کردن یك خانه پوسیدهٔ عهد سپهسالاری انقدر علی بلند ، علی نیزه ، لبوئی جگرکی ، مشتی ، فعله وحمال خبر میکنند ؟ به به ؟ احمق گفت و ابلهی باور کرد ، خدا پدر صاف صادق بچه های طهرانرا بیامرزد .

یکی دیگر میگوید شاه میخواهد اول با این قشون همهٔ باغ شاه را بگیرد ، بعد قشون بکشد برد مهر آباد را بگیرد ینگی امام را بگیرد و بالاخره همهٔ ایرانرا بگیرد ؛ من میگویم مرد ! آدم یك چیزیرا نمیداند ، خوب بگوید نمیدانم دیگر لازم نیست که از خودش حرف در بیارد . شما را بخدا این را هیچ بچهٔ باور میکنند که آدم پول خرج بکند ، قشون قشون کشی بکند لك ولك بیفتد توی عالم ودنیا ، که چه خبراست میروم مملکت خودمرا که از پدرم بمن ارث رسیده و قانون اساسی در خانوادهٔ من ارثی کرده از سر نو بگیرم ؟ این هم شد حرف ؟

و الله اینها نیست ، اینها پولتیك است که دولت میزند . این ها نقشه است ، این ها اسرار دولتی است . آخر بابا هر حرفیرا که نمیشد عالم و آشکار گفت . من حالا محض خاطردل قایمی بعضی وکیل هاهم شده باشدمیگویم ، اما خواهش میکنم . مرگ من . سبیل های دخورا تو خون دیدید این مطلب را بفرنگیها نگوئید که بر دارند زود بنویسند بمملکت هاشان و نقشهٔ دولت ما را بهم بزنند .

میدانید دولت میخواهد چه بکند ؟ دولت میخواهد این قشون را همچه یواشکی بطوریکه کسی نفهمد هانطوریکه عثمانی باسم مشروطه طلبهای وان قشون جمع کرد و یك دفعه کاشف بعمل آمد که میخواهد با روسیه جنگ کند . دولت ما هم میخواهد یواشکی این قشونها را باسم خراب کردن مجلس و گرفتن سید جمال و ملك و هر چه مشروطه طلب یعنی مفسد هست جمع کند . درست گوش بدهید به ببیند مطلب از کجا آب میخورد ها . آنوقت اینها را دو دسته کند یك دسته را باسم مطیع کردن ایل قشقائی و بختیاری بفرستد بطرف جنوب . یکدسته را هم باسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد بطرف شمال . آنوقت یکشب توی تاریکی آن دستهٔ اولی را درخلیج فارس یواشکی بریزد توی ده بیست تا کرجی و روانه کند طرف انگلیس و از انطرف این یکی دسته را هم همین طور آهسته و بی صدا باز دمدمه های صبح قلقلك و بار و بنه سفرهٔ نان و هر چه دارند بار کنند روی چهل پنجاه تا الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد بطرف روسیه . انوقت یك روز صبح زود ادوارد هفتم در لندن و نیکلای دویم در پطرز بورغ یکدفعه چشمهاشان را وا کنند به بینند که هر کدامشان افتاده اند گیر بیست تاغلام قره‌جه‌داغی . و الله خدا نعشش را برا کند . خدا دشمنش را فنا کند . اینهم نقشهٔ شاپشال است که کشیده اگر نه عقل ما ایرانیها کجا باین کار ها میرسید که .

شیطان میگوید هر چه داری و نداری بفروش بده این سرباز هادراین‌سفر مال فرنك برات بیسارند ، برای اینکه هم کرایه ندارد هم گمرك . صد تومنش سر میزند به پانصد تومن . خدا بدد برکت . یکدل هم میگویم خودم برم . اما باز میگم نکنند شاپشال بدش بیاد ؟ برای اینکه فکر بکند بگوید این بد ذات حالا پاش بفرنگستان نرسیده آنجا ها را هم مشروطه خواهد کرد . باری خدا سفر همه شمارا بی خطر کند . (دخو .)

طهران « مطبعهٔ پارسیان »

﴿ سال اول ﴾

(شماره ۱) (وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذاهُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُونَ) (صفحه ۱)



فاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنسابَ بَینَهُم

عنوان مراسلات وتلگرافات

ایوردون ـ سویس

ادارهٔ صوراسرافیل

Yverdon-Suisse

Soure-Esrafil

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی · مقالات . لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است . پاکتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد . (وجه آبونه از هرکس و از هر جا مقدما گرفته میشود)

قیمت اشتراک سالیانه

ایران	ـــ (۲۰) فرانک
شهر تبریز	ـــ (۱۵) فرانک
ممالک خارجه	ـــ (۲۵) فرانک

غرهٔ محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری مطابق ۲۳ ژانویه ۱۹۰۹ مسیحی

(از طرف اداره)

روزنامهٔ صور اسرافیل پس از وقایع ۲۳ جمادی الثانیه و قبایح اعمال چنگیز عصر جدید محمد علی وشهادت مدیر روشن ضمیر آن مرحوم میرزا جهانگیر خان طاب ثراه اینک با قلم دبیر سابق خود میرزا علی اکبرخان دهخدای قزوینی دنبالهٔ مسئولیت وطنی خویش را از نو گرفته و با قوتی ضعف قوای سابق برادران دینی و وطنی خود را از این گوشهٔ انزوای دنیا بانتقام خون پاک شهیدان راه حریت و ترمیم خرابیهای قلمرو داریوش واردشیر صلا میزند واعانت وکمک برادران ایمانی خود را (برخلاف سال اول) پس از آن همه خسارتهای جانی و مالی امروز از روی کمال ناچاری طلب میکند . و امیدوار است که عنقریب بهمت شیر مردان آذربایجان دورهٔ این دوری و مهجوری از وطن نیز بسر آید و بزودی چنانکه پیش آمدهای کار وعده میدهد کواکب معارف عموماً و این شب

تاب ضعیف نیز از افق طهران طلوع نماید. و از مزایای سال دوم روزنامه تزیین آنست در هر هفته بصورت یکی دو نفر از شهدای راه آزادی و پیش قدمان طریق حریت با شرح حال و درجهٔ خدماتشان تا حدی که در اینجا بدست آید و بعد مسافت و دوری از مرکز ما را بدان مجاز نماید والسلام.

(طبیعت سلطنت چیست)

در ممالکی که جهل جای علم ، زور جای حق ، و اوهام جای حقایق را گرفته است سلطنت موهبتی است الهی یعنی خداوند متعال حقوق. حدود و اختیارات هر قطعهٔ از زمین را بدست یك نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز باو در علم ازلی خدا گذشته است.

اهمیت این امر ما را وگمان میکنم پس از طرح آن هر متدین عاقلی را نیز برآن میدارد که با کمال دقت در حقانیت و بطلان آن غور کنیم و از فهم حقیقت کاری بدین عظمت که منشأ سعادت وشقاوت و منبع غی و رشد ماست تن نزنیم. چه اگر واقع سلطنت موهبت آسمانی و اطاعت ما بسلطان تقدیر بی‌تغییر است باید بدون یك لحظه تردید در این یك مسئله بخصوص تن بقضای مبرم داده و دنبالهٔ سایر مسائلیرا که در حیطهٔ اختیارات فاعلین مختار است گرفت. چه ضعف بشر اجازه نمیدهد که با خواست خدائی مقاومت کند و باساعد آهنین تقدیر پنجه افکند.

و اگر سلطنت نیز مثل سایر اعمال بین اثنینی نوع انسان از دائرهٔ اقتدار ماست باید بهر سرعت که ممکن است دست باعمال اختیارات زد و قوهٔ را که خداوند فیاض بهزاران حکمت در وجود ما گذاشته است از راه ادای شکر منعم عاطل نگذاشت.

اگر سلطنت موهبت الهی و اطاعت ما از سلطان برحسب امر آسمانی باشد اعلام آن به بندگان یا باید بواسطهٔ فرمانی سماوی باشد که قبل از جلوس هر سلطانی از آسمان نازل شود تا بندگان بر طبق آن تکلیف خودرا بجا آورند و یا میبایست همان تسلط سلطان را حاکی از ارادهٔ خدائی شمرده راه انقیاد بپیمایند.

وجود فرمانی منزل را هنوز تا امروز نه هیچ سلطانی ادعا کرده و نه خیال هیچ شاعر متملق و محدث جعالی پیرامون آن گشته است. و در صورت دوم که تسلط پادشاه را حاکی از اراده و رضای خدائی بدانیم بلا فاصله باید پادشاه را دارای همان علم و همان احاطه بلکه با کمی غور صاحب کلیهٔ همان صفات ثبوتیه و سلبیهٔ خدا تصور کنیم. چه معقول نیست خدای عادل تقدیر سعادت و شقاوت حیات و ممات و عز وذل قسمتی بزرگ از بندگان خود را بارادهٔ شخصی محول کند که مصیب را از مخطی. معصوم را از گناهکار و حق را از باطل نشناسد. و اعتقاد باینکه سلطان مستجمع این صفات باشد موافق اصول ادیان عمومی امروزهٔ دنیا و خاصه دین اسلام معنی شرك و در صورت تنزل اعتقاد بوجود عالم الغیب دیگری جز خدا در عرصهٔ وجود است.

و اگر دارای آندرجه از علم واحاطه و سایر صفات ثبوتیه و سلبیهٔ خدائی نباشد باید بواسطهٔ همین تسلط و اقتدار تامهٔ که بیك نفر جاهل و کور در کلیهٔ اعراض و اموال و دماء یك دستهٔ از مردم داده است بی تردید صفت عدالت خدا را انکار نمود.

شاید یك مسلمان جدلی بگوید چه ضرر دارد که بگوئیم تسلط سلطان حاکی از خواست خداست و سلطان نیز از صفات خدا و علم بغیب محروم است اما با اینهمه برحسب یك ارادهٔ دیگر الهی اعمال کور کورانهٔ همین سلطان جاهل همیشه مطابق با حاق واقع و موافق با عقل و عدل میشود؟

در صورتیکه این معترض مشهودات هر روزهٔ خودش را با شهادات ملیونها سوانح ظالمانهٔ تاریخ اعمال سلاطین کنار بگذارد لازم است که تمام اقوال انبیارا در توبیخ سلاطین جور رد نماید و پس از آنکه برخلاف صریح قرآن و سایر کتب آسمانی شداد و نمرود را پانزدهم و شانزدهم چهارده معصوم قرار داد

فاعل مختار بودن یك دسته از نوع بشر را که اسمشان سلاطین است نفی نماید.

پس بواسطهٔ همین مقدمه که فشردهٔ چندین باب راهین مسئلهٔ فلسفهٔ اسلام است دیانت آن دینداری که در پایهٔ سریر اعلی پشت عبادت دوتا میکند ویك نفر از نوع خود را ظلّ الله فی الارض میخواند موهبت بودن سلطنت یك نفر و وجوب اطاعت دیگران از او اجازه نمیدهد. و عقل نیز که به بداهت مرحلهها از این خرافات دور است و دست این اوهام همیشه از رسیدن بدامن مقدسش مهجور هیچوقت اسارت یك قوم را در تحت اقتدار یك نفر و تصرف مطلقهٔ یك نفر را در عرض و جان و مال یك قوم تصویب نمی نماید. خاصه که عقل خالص و شرع غیر مشوب همیشه عنان بر عنان میروند و لحظهٔ نیز اگر چه بفاصلهٔ سر موئی از هم جدا نمیشوند.

پس در صورتیکه عقل و شرع هردو از آسمانی بودن سلطنت سلطان ابا میکنند منشاء حدوث این خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کداماست؟

منشأ ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی‌اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی وقایعاست.

سیر در ترجمهٔ عمر نوعی انسان و دقایق مسائل علم النفس (Psychologie) بما ثابت میکند که عظمت کار همیشه مورث بی‌اثر ماندن عقل و خنثی شدن افکار اقوام جاهله بوده است. و راه استخلاص از تفکر در آن و چارهٔ منحصر استراحت از ایذای تعقل آن همیشه منتهی بانتساب آن بعاملی بالاتر از عالم انسانی میشده است. یعنی همان عقلهای رسا که در امور کوچك داد مردی میداده است در مقابل اعمال بزرگ با کمال خضوع پشت خم کرده و آنرا از ردیف اعمال عالمی بالاتر از عالم خود مینهاده است.

انسانهای اولی آب نهر را با بیل بمجاری دلخواه می‌انداختند اما در مقابل طغیان نیل دخترهای خویش را بر رسم قربانی ارباب انواع غرق میکردند.

سورت آتش را با آب می‌نشاندند اما (پیش از انکشاف برق گیر) دفاع از صاعقه را برای خدایان نذورات می‌نمودند. معالجهٔ تب و درد سر گاهی می‌پرداختند لیکن در ظهور وبا و طاعون تحف و هدایا بدرگاه خدایان نوعی تقدیم میکردند. یك طفل گربه را رفیق و همبازی خود قرار میدهد اما در دیدن شتر می‌هراسد و فریاد میکشد.

همین است منبع حدوث خیال موهبت بودن سلطنت و استثنای آن از سایر اعمال بشری در میان ملل نادان.

این طبیعت انسان است هرقدر ضعف جهالت بیشتر بر او غالب است بیشتر از اعمال این جهانی را از حوزهٔ اختیارات خود استثنا کرده و نسبتش را بعالمی دیگر میدهد و هرچه علم و تجربه بر قوت او افزود بهمان قدر دائرهٔ اختیارات خویش را توسعه داده انبساط اندازهٔ عطایای الهی را بخود درك میکند.

وقتی از آحاد بندگان یك مالك رقاب کل و افراد رعایای یك پادشاه ملایك سپاه بپرسند رابطهٔ تو با مستأجرخانه. فروشندهٔ مبل. نوکر اجیر و زن معقودهٔ تو چیست؟ ابداً داخل طول و تفصیل نشده و بدون توجه بعوالم غیبیه با همان زبان عامیانهٔ خود میگوید: رابطهٔ معامله یا قرارداد. و اگر قدری کنجکاوی کنیم با همان ادای عامیانهٔ خود حالی میکند که با تخلف یکی از دو طرف از شروط ملحوظه عمل باطل است.

خیال مشتری یك بقال در خریدن یك سیر پنیر ابداً مشغول نمیشود باینکه آیا خواست خدا در خریدن از این بقال هست یا نه. بلکه وقتی بعقل و دیانت سادهٔ خود رجوع کند میفهمد که فاعل مختار است اگر بخواهد از او میخرد و اگر نه صرف نظر کرده از دیگری ابتیاع میکند. برای اینکه با همان فطرت سلیمهٔ خود خوب درك میکند که اگر در تمام کارهای او خواست خدا ملتزم وقوع آن باشد فائدهٔ بعث رسل و ارسال کتب و نتیجهٔ خدمات علمای اخلاق منتفی خواهد شد

اما وقتی از همان آدم معتدل و عقل بی‌غش سؤال

کنند که رابطهٔ تو با شاه و رابطهٔ او با تو چیست ؟ ابداً در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی‌تواند باور کند که رابطهٔ اوهم با شاه همان رابطهٔ او با مستأجر ، بایع ، نوکر ، عیال ، بقال است و سلطنت او هم از جنس قرار دادهای بین اثنین و تخلف از شروط منتج خلع او از سلطنت میباشد . بلکه مجبور است که شاه را از جنسی بالاتر از جنس خود و مؤید از عالم غیب و سلطنتش را موهبت الهیه و اطاعت خودرا نسبت باو تکلیفی خدائی تصور نماید .

چنانکه گفتیم تا وقتی انسان اسیر جهالت است ضعف جهالت او را مجبور از اتکال به آسمانی بودن امور عظیمه میکند . اما وقتی جهل بار بست وعلم به تواریخ و سیر عمر نوعی بشر و فلسفهٔ حیات ملل و هزاران شعبه از علوم دیگر برانسان مکشوف شد آنوقت همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیهٔ خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان بعالم بالا ، تأیید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد .

فلسفهٔ تاریخ امروز بروشنی آفتاب ثابت میکند انسانهای اولی که برای حفظ حیات خود همیشه ناچار از جنگهای پی در پی بوده‌اند و از طرف دیگر بواسطهٔ نداشتن قوانین موضوعه در حل منازعات شخصی مجبور از توسل به داناتری میشده اند از اینرو در آنکه اشجع و اعقل بوده همواره بنظر سرکردگی و قضاوت می‌دیده‌اند . و بنا براین بدون اینکه مراسم معمولهٔ عصرهای بعد بعمل آید همان نظر احترام و جنبهٔ تبعیت قوم از او پایهٔ قرارداد حکومت و سرکردگی او میشده است . و آیهٔ قران هم در حکایت طالوت (و زاده بسطة فی العلم و الجسم) شاهد همین حقیقت فلسفی است . پس سلطان‌های اولی بواسطهٔ شجاعت و عقل منتخب شده و پایهٔ قرار داد هم در اولین دفعه همان مزید عقل و شجاعت بوده است . و طبیعی است که در این صورت بایستی پس از مرگ او باز سلطنت با شجع و اعقل قوم یعنی کسی که دارای همان صفات باشد واگذار شود . و در حیات نیز در صورت فقدان صفات مزبوره بالطبع از سلطنت خلع گردد . ولی بعدها تجمل و قوت و قدرتی که از مجموع اطاعت افراد همین قوم تشکیل یافته جرئت و عقل همان‌ها را ضعیف نموده و نتیجه ارثی شدن سلطنت (بدون استحقاق) و بالاخره موهبت بودن آن از جانب خدا گردیده است .

واقعاً اگر ما یك دقیقه پرده از روی تجمل ظاهری برداشته و یك سلطان را محروم از اموال خود و مهجور از اطاعت برادران خویش تصور کنیم چه شخصی در نظر شما مجسم خواهد شد ؟ یك نفر آدم عادی ضعیف بد بخت و محتاج به سؤال که خالی ازهرهنر وعاری از هر صنعت است . و بلکه بعلاوه مملو است از اخلاق رذیله و عادات قبیحه که لازمهٔ جمعیت اسباب و عدم مسئولیت وخوض در شهوات و لذات میباشد .

نادرشاه افشار ملتفت همین نکته بود شبی که در اردوی اصفهان دامن خیمهٔ شاه طهماسب دوم را در جلو چشم سرکردگان سپاه بالا زد و رذالت طبع و دنائت ذات آن آخرین موهبت الهی را بسران و زیردستان نشان داده . و باهل ایران ظاهر نمود که در پس پردهٔ تجمل و حشمت و اقتدار و ابهت چه انبارها از معایب صفات و چه مزبله‌ها ازکثافت اخلاق مستور است .

و همان وقت بود که لشکریان ایران که تاآنوقت پادشاه را مقدس و از جنسی فوق جنس خود و موهبتی الهی فرض می کردند او را باپست ترین ورذلترین صفاتی که در ارذل ناس‌هم سراغ نداشتند دیدند و درست دانستند که رابطهٔ مخصوص چنین جنسی قبیح باعالم غیب باور کردنی نیست . و خلع آن از سلطنت و انتخاب دیگری بجای او از کارهای شدنی است . آنوقت بانهایت اسف با آخرین ودیعه آسمانی خدا حافظ گفته و با کمال میل دست بیعت بیك نفر از شجاعترین و عاقلترین مدافعین وطن از

هم‌جنسان زمینی خود دادند .
وهمین اجماع مردم درخلع سلطنت طهماسب وبیعت با نادر شاه گذشته از هزاران امثلهٔ تاریخی دیگر نزدیکترین مثالی است برای تجسیم سلطنت بواسطهٔ قرار داد . و واضح می‌کند که سلطنت جز اجماع اختیاری مردم راطاعت یك تن چیزی دیگر نیست و هروقت باز بخواهند همان ارادهٔ آنها برای خلع او و نشاندن شخصی یا هیئتی که (همیشه برق حقیقت از تصادم افکارشان برمیخیزد) بجای اوکافی است .

حکم محکم قطعی ی مبارك حضرات حجج‌اسلام از نجف اشرف درحرمت اداي ماليات بگماشتگان محمد علی میرزا و خلع او از سلطنت ایران .

بعموم ایرانیان

(بسم‌الله الرحمن الرحیم)

بعموم ملت ایران حکم خدا را اعلان میداریم .
الیوم همت در دفع این سفاك جبار و دفاع از نفوس و اعراض واموال مسلیمن از اهمّ واجبات و دادن ماليات بگماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر موئی مخالفت و مسامحه بمنزلهٔ خذلان ومحاربه باآن حضرت صلوات‌الله وسلامه علیه است .
الاحقر عبدالله مازندرانی . الاحقر محمدکاظم الخراسانی . الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل

﴿ ایضا ﴾

فرمان واجب الاذعان حضرات آیات‌الله در وجوب خلع محمد علی میرزا از سلطنت ایران .
الیوم دفع این سفاك ظالم ودفاع از بقیهٔ مسلمین از اهم واجبات است . جناب حجة الاسلام تبریزی را باجماعتی از علما روانه و باهمت غیورانهٔ عموم ملت واقتضای تکلیف خودمان هم درحرکت حاضر و خونشان از سایر شهدا رنگین تر نیست . محمد حسین طهرانی . محمدکاظم الخراسانی . عبدالله المازندرانی .

﴿ ایضا ﴾

امر مطاع نواب امام و آیات‌الله فی‌الارضین .
در وجوب دفع محمد علی میرزا وتابعین وپیروان او .
از نجف اشرف . عموم ایرانیان ــ دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین و دفع چنین سفاك ظالم از اهم واجبات است .
نجل‌المرحوم میرزا خلیل . محمدکاظم الخراسانی . عبدالله المازندرانی .

﴿ ایضا ﴾

فرمان واجب الاطاعهٔ پیشوایان اسلام از نجف اشرف در وجوب و لزوم اعانه بمجاهدین تبریز .
عموم ایرانیان مقیمین ممالك محروسهٔ عثمانی وقاطنهٔ قفقازیه و کلیهٔ بلاد خارجه دامت تأییداتهم شدت گرفتاری برادران ایمانی تبریز و اهتمام ظلمهٔ مستبدین در استیصالشان برهمه مکشوف والیوم اعانت آن برادران غیور و مدد مالی و جانی و استمداد رسانیدن بایشان بمنزلهٔ اعانت مجاهدین در رکاب اقدس نبوی صلوات‌الله علیه است . همت کنید و غیرت دینی خود را ظاهر واسلام‌را نصرت نمائید انشاالله‌تعالی . عبدالله المازندرانی . محمد کاظم الخراسانی . محمد حسین نجل میرزا خلیل طهرانی .

﴿ ایضا ﴾

دستخط مبارك تلگرافی حجج اسلامیه مبنی و محتوی برنصیحت بعد از وقوع فاجعهٔ خانمان برانداز ٢٣ جمادی الاولی ١٣٢٦ .
از نجف اشرف . طهران حضرت اسعد والا آقای نایب‌السلطنه دام اقباله سبب آنکه تلگراف بادشاه‌توسط حضرت والا شد این است که چون میدانستیم نفوس مشئومهٔ بعضی ازارباب عمائم که برای تحصیل دنیاو پیشرفت غرض شخصی از اعدام ملت ودولت مضایقه ندارند محیط و متصرف در وجود شاه است و حضرت والا چون سمت قرب و بمنزلهٔ پیراهن تن سلطان هستید مطالب حقه را در موقع مخصوص که خالی از معاندین باشد

اظهار دارید. از تلگراف قصر و مضامین نا هنجار آن معلوم شد که مغرضین بجز پامال نمودن ملت و دولت غرضی ندارند اگر چه یقین است املاء آن تلگراف که مضمون آن منافی با اسلامیت است از همان اشخاص بی مبالات بلکه مظنون است از نظر ملوکانه هم نگذشته است بهر حال بازهم تأکیدا برای اتمام حجت میگوئیم صلاح دولت و ملت ایران وحفظ مملکت منوط است به تشکیل مجلس شوری که دافع ظلامهٔ مظلوم واغاثهٔ ملهوف و امر بمعروف و نهی از منکر شود قبل از آنکه رشتهٔ امور منفصم شده تدارک نمائید و الا تکلیف شرعی مقتضیاتی دارد که از اعمال آن ناچار و تعبیرات سوء هم مغیر تکلیف شرعی ما نخواهد شد لقد اعذر من انذر. عبدالله مازندرانی، محمد کاظم الخراسانی، نجل المرحوم میرزا خلیل محمد حسین.

﴿ ایضاً ﴾

تلگراف حضرات آیات الله بشاه بتوسط مشیرالسلطنه رئیس الوزرا بعد از ثلمهٔ ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦. تفاوت فیمابین اجتماع اسباب سعادت و نیکبختی و موجبات بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیهٔ عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت کائنا من کان بتخلف از اوامر شاهانه چون دانسته‌اند که امروز حفظ بیضهٔ اسلام وقوت وشوکت دین ودولت متوقف برمشروطیت است اعلان رسمی بمشروطیت فرموده اسلام ومسلمین راسر بلند ونتایج آن عما قریب مشهود خواهد شد لیکن سوء حظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد که با اینکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس سعادت را استوار فرموده بودند همینکه نوبهٔ تاجداری بذات شاهانه رسید بواسطهٔ احاطهٔ خائنین خود خواه و دشمنان دین و دولت حول اریکهٔ سلطنت یوماً فیوماً القأ فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین با تلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین تکرر نقض عهود مشهود نمودند وآنچه داعیان باقتضای وظیفه وتکلیفی که در حفظ دین ودولت و ملت در عهده داریم دولت خواهانه استحکام رشتهٔ اتحاد و عدم قطع روابط را استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت را اظهار و عملاً بضد حقیقت رفتار و بالاخره بازشدن لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجهٔ سوء تدابیر خائنین دفع فاسد را بافسد وتفرق کلمهٔ دولت و ملت در هدر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید اعاظم علماء و با آن همه هتا کی و هدم بیت الله بدست دشمن روس و استخفاف بکلام الله مجید الهی عز اسمه و سایر شعائر اسلامیه که دول کفر محترم می‌شمارند الی غیر ذلک هیچ فروگذار نکردند معلوم است که این دسته اعادی دین و دولت که خودرا چنین دولتخواه بخرج داده‌اند تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و مملکت را تسلیم اجانب نکنند مرامشان حاصل نخواهد شد سزاوار است شخص پادشاه قدری بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و ملت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامیه را وسیلهٔ هدم اساس دین مبین و اعدام مملکت و ملت فرموده‌اند آذربایجان که از دست رفت حال بقیه هم معلوم چنانچه بعد از این بنای نگاهداری باقی ماندگان را دارند بطرد مفسدین وخاصه ممزقین کتاب الله و هادمین بیت الله و عقد مجلس محترم ملی مبادرت فرموده زیاده براین بباد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را با آنچه مهما امکن از اعلام آن بقاطبهٔ مسلمین ایران و غیرهم تحذر داریم ناچار نفرمایند انشاءالله تعالی الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل، الاحقر عبدالله المازندرانی، الاحقر محمد کاظم خراسانی.

دستخط حضرت آیة الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مدظله العالی را که بصورت لایحه خطاب به محمد علی میرزا فرموده اند با سایر فتاوی و احکام حجج اسلام ادام الله ظلهم العالی بواسطهٔ ضیق مکان در نمرهٔ آتیه درج خواهیم نمود انشاءالله تعالی.

چرند پرند

﴿ کلام الملوک ملوک الکلام ﴾

کلام الملوک ملوک الکلام . یعنی حرف پادشاه پادشاه حرفهاست . من همیشه پیش خود میگفتم که ما آدمها پادشاه لازم داریم برای اینکه مثلاً اگر با روسیه جنگ کنیم هیجده شهر قفقاز را محافظت کند که روسها نبرند . اگر اولاد داشته باشیم مدارس عمومی مجانی تهیه نماید که بچه‌ها بی سواد و کور بار نیایند . اگر مجلس داشته باشیم سه دفعه با قرآن قسم بخورد و عصمت مادرش را هم مزید وثیقه کند که در حفظ مجلس بکوشد . بله ما پادشاه میخواهیم برای اینجور کارها . اما متحیر بودم که حرف پادشاه چه لازم دارد تا اینکه بگویند حرف پادشاه پادشاه حرفهاست .

الآن درست پنجماه و پنج روز و پنجساعت و پنجدقیقه بود که من ببعضی ملاحظات چرند پرند ننوشته بودم . یعنی این عادت یکسال و نیمهٔ خودم‌را ترک کرده بودم . و چنانکه همهٔ ایرانیها میدانند ترک عادت هم موجب مرض است . یعنی مثلاً همانطور که یکصد و هشتاد هزار نفر اهل رشت اگر همیشه زیر دست چهار ده پانزده نفر فراش و پیشخدمت ومشت و مال‌چی و آفتابه گاندان گذار حکومت نباشند ناخوش میشوند . همانطور که اهالی شیراز و اصفهان و بلوچستان و خوزستان و کرمانشاهان و لرستان و عراق و کردستان و یزد اگر سالی چندین صدها دختر باکره وهزارها طفل امرد برای اندرون و آبدار خانه‌های حکام ندهند ناخوش میشوند . و همانطور که خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار اگر روزی دو ساعت زیر سرسرهٔ عمارت نگارستان طاق واز نمیخوابید ناخوش میشد . و همانطور که ناصرالدین شاه اگر هرروز خواهرزن خودش را ملاقات نمیکرد ناخوش میشد . وهمانطور که اگر مهد علیا مادر ناصرالدین شاه شبها بلباس کلفت‌های اندرون با قراولها و سربازها صحبت نمیکرد ناخوش میشد و همانطور که ام الخاقان زن حاج نصیرالسلطنه اگر شبها با محمد علی خان ملاقات نمیکرد ناخوش میشد و همانطور که محمد علی میرزا اگر در سال اول سلطنت هرروزه عمهٔ خود تاج‌السلطنه‌را نمیدید ناخوش میشد . وهمانطور که مجلل‌السلطان رئیس عملهٔ خلوت اگر روزی چهل پنجاه زردهٔ تخم مرغ باکنیاك و کباب بره نمیخورد ناخوش میشد . و همانطور که اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌الله محمد علی شاه قاجار شبی چند ساعت با مجلل خلوت نمیکرد ناخوش میشد . وبالاخره همانطور که جناب مشیر السلطنه اگر هرروز جمعه مسهل نمیخورد ناخوش میشد . و همانطور که امیر بهادر جنگ اگر هر صبح شنبه ریشش‌را خضاب نمیکرد ناخوش‌میشد نزدیك بود من‌هم ناخوش بشوم . وهی کی‌ها کیم بود که روزنامه از نو طبع بشود و من بعد از پنج ماه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه انتظار داغ دلی از چرند پرند بگیرم . اما برادرهای عزیز وقتی که اسباب فراهم شد و من‌هم باکمال شوق برای ازسر گرفتن عادت‌خودم قلم در دست گرفتم . یك دفعه کاغذ یکی از رفقا محتوی به صورت دستخط آفتاب نقط اعلیحضرت ظل الله در جواب تلگرافات حجج‌اسلام نجف رسید و چهار دست و پا توی حال و خیال من دوید . از دیدن این دستخط من نه تنها در چرند و پرند نویسی بعجز خود اقرار کردم بلکه یك مسئلهٔ مهمی هم که در تمام عمر حلش برای من مشکل بود کشف شد . وآن این بود که حرف پادشاه پادشاه حرفهاست . خدا توفیق بدهد بحضرت مشیرالسلطنه صدر اعظم دولت قاهرهٔ ایران پارسال وقتی که همین روزها لقب وزیر داخله داشت یك روز در بالاخانهٔ باغ شخصی خودش باتمام رجال و ارکان دولت قوی‌شوکت نشسته بود در این بین یك گله گاو از جلو عمارت گذشت و از قضا گاوجناب مشیرالسلطنه-درجلو گاوهای دیگر افتاده بود . حضرت وزارت پناهی حضار را

مخاطب فرموده بزبان مبارك خودشان فرمودند حضرات گاو وزیر داخله هم وزیر داخلهٔ گاوهاست . باری مطلب از دست نرود . مطلب اینجا بود که همان طور که گاو وزیر داخله وزیر داخلهٔ گاوهاست و بلهجهٔ رشتی‌ها و مازندرانی‌ها شیخ فضل‌الله خر خر شیخ فضل‌اللههاست . همان طورهم حرف پادشاه پادشاه حرفهاست .

ای ادبای ایران الآن شما یك سال و نیم است بچرند و پرند نوشتن دخو عادت کرده‌اید و خوب میدانید چرند و پرند یعنی چه حالا این دستخط ملوکانه را بخوانید و به‌بینید من هرگز در تمام عمر باین چرند و پرندی نوشته‌ام یا شما در عمرتان خوانده‌اید و آنوقت شما هم مثل دخو باور کنید که کلام الملوك ملوك الکلام راست است . و حرف پادشاه پادشاه حرفهاست والسلام .

﴿ صورت لایحهٔ جوابیهٔ محمد علی شاه ﴾
(بحجج اسلام نجف)

جنابان حجج اسلامیهٔ ثلاثه سلمهم الله تعالی تلگراف شما بتوسط جناب وزیر اعظم از ملاحظهٔ ما گذشت و معلوم شد که از مساعی اصلیهٔ آن حادثه و سوء قصدی که فرق فاسده نسبت بدین و دولت داشته و با شواهد خطوط خودشان که حاضر است ومنکشف شده هنوز اطلاع تام ندارید واستحضارات شما عیاناً از طرق دسایس خارجه ومنافقین داخله است با اینکه طبقات مردم ایران از علماء ربانیین که حقیقةً غمخوار اسلام واسلامیان هستند تا سلسلهٔ تجار وکسبه واهالی قری و ایلات صحرا گرد بیابان نورد نوعاً بر خیالات خبیثهٔ آنها پی برده اند وعموم از این وضع مستحدث مشمئز واز اسم مشروطه بیزار ومتنفر شدند وسیرهٔ ما را در مساعدتی که میکردیم مورد اعتراض وانتقاد قرار داده آنقدر عرایض تظلم وشکوی بتوسط پست وتلگراف بدربار ما از اطراف ممالك محروسه ریخته که دیدیم در واقع مملکت ایران ضجه واحده شده است و اگر بیشتر از این با بدعت مزدکی مذهبان همراهی بکنیم واز استغاثات حجج اسلام تغافل ورزیم مظنهٔ این است که عصر ما تاریخ انقراض دین و دولت ایران هر دو واقع میشود قسم بذات پاك پروردگاریکه پادشاهی پادشاهان عالم بمشیت اوست و او ما را بر اریکهٔ پدران تاجداران انارالله برهانهم مستوی ومستولی فرموده است بواسطهٔ این اتفاقیکه واقع شد خودمان را درحضور صاحب شرع مستوجب اجرمجاهدین ومجددین دین مبین میدانیم وبحمدالله تعالی امروز مملکت ایران درکمال انتظام و رعایا در نهایت راحت ووجوه علما وحجج اسلام وعموم اعیان و معاریف تمام ایران همه روزه بتوسط برق و برید در مقام تشکر. رجال دربار قدر اقتدار هم همه اسلام پرست و دیندار خاصه وزیر اعظم که علاوه بر عالم کفایت ومسلمانی قدس و تقوای او بر آنجنابان معلومست ماهم بحمد الله تعالی بترویج شرع وتعظیم شعائر واجرای قانون اسلام وایجاد وسائل عدل عام بتمام قوای خودمان مشغول شده ایم وسابقا هم بهمین نیت مقدس بودیم اگر بیك آدمی که بموجب خط شریف مرحوم آیة‌الله شیرازی که مضبوط است خود را از سلسله خارج کرده و از حدود خود تخطی نموده سر دستهٔ مفسدین فی‌الارض شده باشد توهین وارد آید از خود اوست و هرکس از وظایف خاصهٔ خود خارج شود و از حدیکه دارد تجاوز نماید البته بهمان نتایج ناگوار دوچار خواهد شد کائناً من کان و ما از نیات مقدسهٔ خودمان جداً امیدواریم که در عهد همایون ما احترام علماء ایران و عمده سلسله مجتهدین نشر علوم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین از عهد سلاطین ماضیه بگذرد و استقلال دربار ایران بتوجهات خاصهٔ شاهنشاه دین امام عصر ارواحنا فداه بادول معظمهٔ عالم برابری وهمسری کند و انشاءالله امیدواریم که بتوجهات امام عصر عجل الله فرجه روز بروز توفیق خداوندی شامل شودکه در ترویج دین مبین دقیقهٔ کوتاهی نشود. والسلام علی من اتبع الهدی .

«سال دوم»

(شماره ۲) وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَاِذاهُم مِنَ الاَجداثِ اِلی رَبِّهِم یَنسِلُون (صفحهٔ ۱)



فاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنسابَ بَینَهُم

عنوان مراسلات و تلگرافات

ایوردون ــ سویس

ادارهٔ صوراسرافیل

Yvordon-Suisse

Souro-Esrafil

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات . لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضأ پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است . پاکتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد .
(وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدما گرفته میشود)

قیمت اشتراک سالیانه

ایران	(۲۰) فرانک
شهر تبریز	(۱۵) فرانک
ممالک خارجه	(۲۵) فرانک

پانزدهم محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری — مطابق ٦ فوریه ۱۹۰۹ مسیحی

دین مبین اسلام با کمال بداهت از لزوم وجود سلطان بی خبر است . بلکه با یك ذرّه غور و توجه در رویهٔ سیاست شریعت غرا منافات وانکار آن با این رویه منحوسه بروشنی روز محسوس میباشد .

کسی که امروز سلطنت را الهی و مشروع میداند یادگار اساطیر ملل قدیمه را با قوانین اسلام اشتباه می کند .

از چنین مسلمان تنها باید پرسید که سلطان مقنن است یا مجری ؟ اگر مقنن است برحسب عقاید ما مسلمین که قوانین را مرسل از جانب خدا میدانیم سلطان بعد از ختم رسل پیغمبر تازه ایست که باید بدعوت اعجاز وادلهٔ تازه ثبوت او را رد یا قبول نمود . و اگر مجری است دین حنیف اسلام از اجازهٔ خصوصی یك نفر عامی در اجرای کلیهٔ احکام بی هیچ مرجح معین خبر ندارد . و در چنین صورت باید بعد از انبیاء و ائمهٔ دین و مجتهدین جامع الشرایط بوجود رابعی قائل بود که در اجرای احکام الهی دارای خصوصیت و امتیازی است که دیگران از آن بی بهره اند . و اعتقاد بوجود این خصوصیت و امتیاز در یك فرد بخصوص بحکم شرع تشریع است .

در صورتیکه بعیان می‌بینیم که از بدو ایجاد سلطنت در اسلام تا بامروز هیچوقت هیچ سلطان احکام الهی را مجری نکرده بلکه به رای و سلیقهٔ عامیانهٔ خود و بلکه بمتابعت هواهای نفسانی برتق و فتق امور پرداخته است.

چنانکه در نمرهٔ قبل گفتیم لزوم قضات خود سر بر حسب ترتیب طبیعی تا وقتی بود که احکام موضوعه یاالهیه وجود نداشت. دراین صورت آنهم باشرط اعقلیت قضاوت بذوق یك نفر واگذار میشد، لیکن امروز که احکام ما را کتاب خدا و قوانین سایر ملل را قوهٔ مقننه بمقتضیات وقت تعیین میکنند لازم شمردن این وجود زاید مایهٔ تعجب عقلا وضحك اطفال است.

محافظت قوانین‌هم بعد از اطمینان صریح منزّل ذکر در حفظ آن و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر برقاطبهٔ مسلمین هیچ معنی نخواهد داشت خاصه که حفظ قانون چیزی دیگر نیست جزاجرای آن، و اعتقاد اجراء کلیهٔ قوانین نیز بدست یك نفر بخصوص خاصه غیر مجتهد جامع‌الشرایط چنانکه گفتیم شریعت تازه ایست.

هیچکس نمیتواند انکار کندکه معنی سلطان بطوریکه از بدو بروز آن در اسلام مفهوم شده است عبارت از کسی است که اقتدارات تامه نسبت به همه چیز دارد. و امروز یا فردا یا صد سال دیگر وقتی سلطان بگویند متبادر از این لفظ شخص دارای این قدرت خواهد بود. آنکس که اقتدار کلیهٔ نفوس و اعراض و اموال و اختیار کلیهٔ اجرای قوانین الهی یا تعطیل آنرا بدست یك نفر میدهد یا اورا معصوم میداند یا غیر معصوم. اگر قائل بعصمت اوست این آدم صاحب دیانت جدیدی است که نه معارف اسلام ونه عقل هیچ عاقل از مبنای آن اطلاع ندارد. واگر معترف است که در سلطان هم مثل سایر مردم احتمال عمل بهوای نفس و تمرد از احکام شرع میرود همین احتمال برای مسلمان کافی است که اقتدار تصرف درکلیهٔ احکام و تسلط در کلیهٔ نفوس و واعراض مسلمین را بیك نفر واگذار نکند.

آن مجتهد مسلمی که امروز از عالم تفقه تنزل کرده و بدون اندك اطلاعی از اوضاع سیاست امروزهٔ دنیا که حرف بحرف مطابق اصول شریعت غرای اسلام است خبری داشته باشد در سیاسیات رای میدهد ناچار انکار نمی‌کند که برحسب صریح قرآن رطب و یابس وصغیره و کبیره و برفرض تنزیل و تأویل آیات منزلهٔ در این باب اقلاً مهام امورکه مبتلی به عامه است درکتاب مبین مذکور است و نیز نمیتواند رد کند که امر سلطنت مهم ترین امور معاشی بلکه معادی است. از این عالم حامی اسلام می‌پرسیم که چرا کتاب خدا تصدیق خود او، و شریعت غرا بعد از وضع چند حدیث مجعول (که سیاق و ترکیب آن بر فارسی زبان بودن جاعل آن شاهدی عدل است. و برفرض عربی بودن خبر واحد ودر امری بدین عظمت حجت نیست) ساکت مانده؟ و چرا اکمل ادیان و شریعتی که ارش خدش را نیز معین کرده ازتصریح لزوم کاری بدین اهمیت که بقا و اضمحلال، اجرا و تعطیل کلیهٔ سایر احکام شرعیه منوط بدان است صرف نظر نموده؟ و بعد از همهٔ اینها این وجود مقدس از روی چه مصدری شرعی که هنوز برسایر مسلمین دنیا پوشیده است برلزوم امری بدین بزرگی جازم شده؟ در صورتیکه امروز غیبت امام وانسداد باب علم بهمین وجود سراپا جود اجازه نمیدهد که در کوچکترین مسئلهٔ طهارت رای آخری خود را بیدا کند. و همیشه مجبور است که باحوط واقوی خودرا مستخلص سازد. و باکلمهٔ (در این مسئله رجوع بغیر کنند) به تزیین حاشیهٔ رسالهٔ خود پردازد!

مالیاتی را که تا امروز بسلاطین پرداخته و بعدها هم بتصویب همین مجتهد مسلم باید بپردازند عنوانش چیست؟ اگر عنوان زکوة است پس چرا علمای شیعه باجماع تا امروز ادای مالیات را کافی از زکوة نشمرده و رعیتی را که مالیاتش را پرداخته باز مکلف بادای زکوة میدانند. و از قبول وجهی را که رعایا بعنوان زکوة میدهند در هیچ عصر امتناع نداشته‌اند

و اگر غیر زکوة است بحکم شرع تصرف غاصبانه است و آنکه لزوم چنین ترتیب منفوررا تصدیق میکند بی پرده حکم بجواز غصب میدهد .

آنکسی که دستش از ادله کوتاه و متوسل باستحسانات شده بشما میگوید : به‌بینید که یك قسمت عمدهٔ مسلمین که اهل سنت و جماعت باشند سلطان دارند . او شمارا اغفال میکند ، باید در جواب او گفت تو همان ما به‌الاختلاف ما و اهل سنت را حجت صحت دعوی خود قرار میدهی . امروز تنها اختلاف ما با عامه این است که آنها اولوالامر را خلیفه و واجب الاطاعه میشمارند . ولی دقت ولطافت مسلك شیعه جز به اولوالامر بودن معصوم اجازه نمیدهد . در صورتیکه خلافت صدر اسلام عامه نیز نبود مگر انتخاب یك نفر افقه در دین که احکام الهی را بموقع اجرا میگذاشت و بیت‌المال مسلمین را در موارد معینهٔ آن صرف مینمود . خلافت بارث نمیرسید . اقتدار همیشه مال قانون بود . هیچوقت خلیفه قدرت سر موئی تخلف از مقتضیات قانون را نداشت . مسلمین از غلام های حبشی تا سادات قرشی بحکم وجوب امر بمعروف و نهی از منکر ناظر جزئیات وکلیات اعمال او بودند و آنی از ادای این مسئولیت و اجرای این تکلیف مشروع خود غفلت نمینمودند . چنانکه قتل عثمان در سنهٔ سی و پنج هجرت شاهد قضیه میباشد . و چنین خلیفهٔ اشبه بود به یك رئیس جمهوری یا بعبارهٔ مشروع خودمان بیك مجتهد اعلم تا بیك سلطان مستبد خود سر یا یك اولوالامر دوره های بعد اهل سنت و جماعت .

ولی بعدها توسعهٔ قلمرو اسلام . اختلاط ملل مختلفهٔ متباین الاخلاق در تحت لواء دین مبین صورةً با عدم نفوذ واقعی حقایق اسلام در نفوس تازه مسلمانها . و تأثیر عقاید موروثهٔ این اقوام در حوزهٔ سیاست اسلام . و میل ملل مطیعه باحیاء اوضاع و مراسم قدیمهٔ خود ، و رقابت کورکورانهٔ خلفای بعد ، اقتدارات وتجمل و شکوه دربار قیاصرهٔ روم . و بالاخره ظهور گردنکشان در اطراف ممالك اسلامی فقط بقصد احیاء سلطنت های پیش . و ضعف خلفای اخیره از مطیع کردن آنها و مجبور بودن خلفا از قناعت کردن باسم اطاعت ایشان سبب شد که کم کم خلافت محدود مشروط انتخابی بر خلاف احکام دین مبین و با انکار بین حقایق اسلام از آن صورت سلطنت گرفت . و پس از انقراض خلافت بغداد در ششصد و پنجاه وشش اسم بی رسم آن نیز از قسمت عمدهٔ عالم اسلام یعنی آسیا مرتفع شده و سلطنت های جابرهٔ قدیمه بااسم و معنای سابق خود جای حکومت قانونی و سلطنت جمهور را پرکرد و اقتدار سلاطین بضمیمهٔ عادت این طوق رقیت را برای گردن‌های آن ملت ازاد که دین مبین‌شان معنی آزادی وحکومت قانونی و سلطنت ملی را بدنیا آموخته بود ابدی نمود .

اگر مسلمین امروز تمام حقایق محکمهٔ اسلام را زیر و رو و تمام کتب مقدسهٔ اسلامیه را ورق ورق کنند جهتی برای اختراع چنین نظام نحس بدست نمی‌آید . و جز علل سابق الذکر که عمدهٔ آن ناشی از نسیان یا عدم اعتنای بدستور های اسلامی است پیدا نخواهند کرد .

(بقیه دارد)

(دستخط حضرت آیة‌الله آقای آخوند ملا محمدکاظم خراسانی مدظله‌العالی بصورت لایحه بمحمد علی میرزا) .

سالها بود ناهنجاری اوضاع ممالك محروسه و تنزل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً موجب کمال اسف و حیرت بود از یکطرف تمام کارگذاران و متصدیان امور از وظایف مملکت داری و حفظ نوامیس دین و دولت بکلی بی خبر و غافل و همتشان بر اغتصاب هستی دولت و ملت مقصور و جز اندوختن ذخایر و ایداع در بانکهای خارجه مقصد دیگری تصور نکرده تعدیاتشان بر هیچ حدی واقف و محدود نبود و از طرف دیگر اعادی خارجه هم این غفلت و بی خبریها را مغتنم و همان حیل و تزویراتی که در استیلاء بر سایر ممالك اسلامیه بکار برده و

بمقصد نائل شدند اعمال و جهات استيلاء و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملت و تحکم اقتراحات بردولت بدرجهٔ که مشهود است منتهی نبوده تمام ثروت و نقود مملکت را ربودند صناعت و تجارت داخله را بکلی باطل و همه را بخود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و عامل خود نمودند عمال بینان مشهود بوده و هست که چنانچه علاج عاجلی باین امراض مهلکه نرسد انقراض و اضمحلال کلی شود و عماقریب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود علاج را هم بعد از تامل متوقف برچند امر دانستیم .

اول اصلاح کلی از کلیهٔ متصدیان و کارگذاران امور و تربیت آنها باغماض از آن وضع ناهنجار و همت گماشتن بمصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین و دولت بطوریکه از آحاد و مأمورین خارجه اعلی درجهٔ کفایت و درایت و امانت مشهود است وحق معاش مقررهٔ خود را وقتی برخود حلال و گوارا میدانند که در مقابل آن بدولت و ملت خود خدمتی کرده باشند حال متصدیان امور ما هم برهمین وجه ولااقل در این خط باشند تا تدریجاً تربیت و تکمیل شوند انشاءالله تعالی .

دوم حصول اتحاد کاملی فیمابین دولت وملت بطوریکه از روی واقع و حقیقت نه محض لفظ و صورت مقام پدری و فرزندی در میان باشد پادشاه تمام قوت بازو وظهر و زانوی خود را بملت داند و خود را حافظ نفوس و اعراض و اموالشان شناسد ، آحاد ملت همه حیات استقلالی ملی وحفظ شرف وهستی خود را در سایهٔ عدالت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از اهمّ نوامیس شمارند واردات دولت هم که مصرفش شرعاً و عقلاً اصلاحات ملکیه و مصالح عمومیه و تهیهٔ استعدادات حربیه و ترتیب قشون و عساکر داخلیه و سرحدیه الی غیر ذلك است کاملاً از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصیه مصون و آحاد ملت هم این معنی را کماینبغی بدانند تا در اداء مالیات و بذل هرگونه اعانهٔ مالیه که حاجت افتد بدون هیچ شائبهٔ کراهت حاضر باشند و از برای تمکن دفاع از حوزه وبیضهٔ اسلام که از اهمّ واجبات است بتعلم قوانین حربیه موافق مقتضیات عصر از روی غیرت و حمیت دینیه باکمال شوق مقدم باشند و در تحفظ برشبری از حدود مملکت و پاس ناموس دین و دولت بذل نفوس و اموال را دریغ ندارند .

سوم تهیهٔ اسباب استغناء از مصنوعات خارجه و احداث کارخانجات و افتتاح مکاتب و مدارس کامله بتعلیم و تعلم صنایع و علوم محتاج الیها باکمال مراقبت و تحفظ برعقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین نه مثل معلم خانهای سابقه و فعلیهٔ اجانب که جز فساد عقاید نتیجه ندارد . تا آنکه بوسیلهٔ تعلم این علوم و صنایع که هم خودش فی نفسه واجب کفائی و هم امروزه تحفظ حوزهٔ بیضهٔ اسلام برآن متوقف و لهذا از اهمّ واجباتست دین و دنیای مسلمانان محفوظ و از چنگال اعادی مستخلص شوند و در تهیهٔ اسباب این امور وترتیب مقدمات انجام آن متحیر بودیم که بچه وسیله ممکن تواند بود

در عهد شاهنشاه مبرور ماضی رضوان‌الله علیه مخصوصاً در سنهٔ هزار وسیصد وبیست ویك در این باب مذاکراتی شد و بمواعید اقناعیه گذشت تا آنکه مقدمات مشروطیت بمیان آمد عموم علما و قاطبهٔ ملت متفق برآن و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت فرمودند و از اغلب بلاد کتباً و تلگرافاً حتی کسانیکه فعلاً سالك سبیل خلافند از داعیان امضا خواستند و با آنکه اجمالاً تا درجهٔ فواید و محسناتش معلوم بود معهذا برعایت آنکه مبادا از جهتی متضمن محذور و مزاحم اهمی باشد در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم بعد از کمال تأمل دیدیم مبانی و اصول صحیحهٔ آن از شرع قویم اسلام مأخوذ و از برای تطبیق آنچه از فصول نظامنامه که راجع بشرعیات است برقوانین شرعیه و اقبال هیئت مجلس شورای ملی بوعدهٔ از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنقیح آراء چنانکه فصل دوم نظامنامه مشروحا متکفل است صحت و مشروعیت آن بی شبهه و اشکال و علاوه برآنکه موجب سد ابواب تعدیات و تجاوزات

است که بر هیچ حدی واقف نبود برهان مقاصد مهمه و اصلاحات لازمه که سالها بود در تحفظ دین و دولت و تخلیص از چنگال اعادی در نظر داشتیم هم کاملاً وافی. مجلس شورای ملی همان رابطهٔ اتحاد و اتصالی است که فیمابین دولت و ملت همیشه آرزومند آن بودیم و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که سایر ملل نائل و ما خود را محروم داشته بودیم و ازاین رو دانستیم که بالقاآت غیبیه بوده و با عدم سبق مبادی ومقدمات من حیث لایحتسب عنایت شده بلوازم شکر آن قیام ودر تشیید اساسش آنچه تکلیف شرعی مقتضی بود اقدام و این بنیان سعادت استوار شد لیکن چون بدیهی است هرچه نعمت قدرش بزرگ و فوائدش عظیم‌تر باشد خطراتش هم لامحاله عظیم خواهد بود خصوصاً چنین انقلاب عظیم‌که هم‌ ر‌اطباع مجبوله بر آن وضع ناهنجار استبداد و فعال مایشاء بودن و چپاول و تطاولات کذائیه فوق حد تحمل و طاقت و هم موجب هدر شدن تعب و زحماتی است که سالها همسایهٔ جنوبی و شمالی در قسمت نمودن مملکت فیمابین خود نقشه کشیده اند و تا میتوانند از هرتحریک و فسادی فروگذاری ندارند. این بودکه هرکس با هر سلاحی که داشت حمله‌ور شد یك دسته باسم دین داری و نسبت دادن اساس مشروطیت را بمزدك و باب و نحو ذلك که تماماً بی ربط و ضد حقیقی آن اساس قویمه و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست برسر و سینه زدند و مسلمانان پاك عقیده را بمحض هوای نفس تکفیر کرده بکشتن دادند. دستهٔ دیگر باسم دولت خواهی باریکهٔ سلطنت احاطه و چه خود کشی ها کردند. هرچند پس از مشاهدهٔ کمال عظمت و اقتداریکه سایر سلاطین مشروطهٔ عالم بوسیلهٔ این شیوهٔ سعادت نائلند تأثیر سموم وساوس و انفاس خائنین را هیچ مترقب نبود لیکن ارتکاز آن وضع ناهنجار استبداد در جبلت باعث تهیؤ و موجب قبول بود. تجاوزات ارباب جرائد و ناطقین و فساد های جماه از مفسدین که بعضویت مجلس منتخب و در باطن مغرض ومخرب بوده اند هم مدد و تصدیق نمود و بهانه بدست داد تا رفته رفته کار باینجاها منتهی شد و تجدید شنایع عصر ضحاك و چنگیز دین و دولت و ملت را از هم متفرق ساخت و پرا کنده نمود. اینجا حالا با اغماض از سرگذشت گذشته.

اولا محض حفظ احکام الهیه عزّ اسمه و عقاید اسلامیه از دسیسهٔ مغرضین و ملحدین لازم است این فصل را بلسان واضحی که هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت بعبارة اخری عبارتست از تحدید استیلاء و قصر تصرفات جابرانهٔ متصدیان امورات از ارتکابات دل بخواهانهٔ غیر مشروعه بقدر امکان. و وجوب اهتمام در تحدید استیلاء و تصرف مذکور بهر وجه که ممکن و بهر اسم وعنوانی که مقدور باشد از اظهر ضرورات دین اسلام ومنکر اصل اصولش کائناً من کان در عداد منکر سائر ضروریات دینیه محسوب و فعال مایشاء و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هم هرکس از احکام دین شمارد لا اقل مبتدع خواهد بود. و ثانیاً بعد از توضیح این واضح برای حفظ دین و دولت و تحفظ بر بقیهٔ نفوس و اعراض و اموال مسلمین بامید آنکه شاید این تفرق کلی دوباره باتصال و اتحاد مبدل شود معروض میداریم که بعد از این تنبیه عمومی و ارتکاز مشروطیت و فوائد ظاهرهٔ آن در اذهان عموم ملت عود بوضع ناهنجار استبداد سابق با اغماض از تمام مفاسد مشروحهٔ مترتبهٔ بر آن که دین و دولت و ملت را مشرف باستیصال کلی نمود از ممتنعات و محالات است چه فرضاً چنانچه ابطال رسمیت آن بپای مال قوهٔ جبریه وبواسطه قطع لسان ملت بالمجبوریه تصدیق استبداد گرفتن ممکن باشد اتخاذ آن از صدور نه بپامال قوهٔ جبریه و نه با تاویل و اباطیل چند نفر متسکین در زی اهل علم و نسبت بمذهب مزدکیه و بابیه دادن آن ابداً ممکن نخواهد بود. واگر کسی ابطال آنرا باین وسیله تعهد کرده عدم تمکنش از خروج از عهدهٔ این تعهد با این درجهٔ بداهت و وضوح مطلب از بد بهیاتست و استدامه قوهٔ جبریه هم بر فرض امکان مفاسدش بدیهی و جز دوام هرج ومرج بلاد و عدم امنیت

طرق وشوارع وبالاٴخره صرف تمام قوای دولت و ملت در اعدام همدیگر و تسلیم مملکت بدشمن بدون هیچ زحمت نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت . علیهذا وظیفهٔ حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در این است که چنانکه اعلیحضرت اقدس سلطان عثمانی مجدانه این اساس سعادت را استوار و چه عنایات محیرالعقولی در این زمان قلیل مبذول و تمام مسلمانان روی زمین‌را (چنانکه ماهم برای شاهنشاهمان آرزومند بودیم و جز حسرت بهره نبردیم) فدوی خود فرموده و رجال با کمال درایت و کفایت‌دولت و ملت هم بعفو عمومی طرفین و اجتماع تبعید شدگان سیاسی و سرگذشت گذشته نگفتن با کمال اتحاد و اتفاق باصلاحات لازمه و حفظ قانون اساسی قیام دارند و عما قریب ترقیات فوق‌العادهٔ آن بعون‌الله تعالی مشهود خواهد بود . آن اعلیحضرت هم همین شیوهٔ مرضیه را اعمال و صفحات جراید و تواریخ عالم را از فجایع شنیعهٔ این چند ماهه که از اعظم وقایع تاریخی عالم شمرده اند شست و شو و جراحات صدور قاطبهٔ مسلمانان روی زمین بلکه تمام اعضاء عالم انسانیت را بتدارک گذشته تعدیل و آراء صادره از مجلس را رأی خود دانسته وعدم تخطی از مواد قانون اساسی ومساعدت مجدانه‌و اعمال همان عفو عمومی طرفین این تفرق کلمه و موجبات دوام ذکر سوء‌را باتحاد کامل ونیك نامی ابدی تبدیل و تمام معاندین این اساس سعادت محض تحفظ از وساوس و سموم انفاسشان از ساحت سلطنت تبعید فرموده حقیقت سلطنت و لذت جهان بانی را به بسط بساط عدالت و جلب قلوب ملت ادراك نمایند انشاءالله تعالی .

شرحی است که بخط مبارك خود در صدر لایحه مرقوم فرموده اند

(بسم‌الله الرحمن الرحیم)

این لایحهٔ خیرخواهانه مجملی‌است از تفاصیل مکنونات خاطر این خدام شرع انور و امید است که چنانچه از روی‌واقع وحقیقت برستی از لحاظ ملوکانه بگذرد تریاق سموم وساوس و انفاس خائنین خواهد بود و بتدارك و جبران گذشته مبادرت خواهند فرمود انشاءالله‌تعالی حرّره الاحقر محمد کاظم الخراسانی .

سواد دستخط بندگان حضرت مستطاب آیةالله فی‌الاٴرضین حجةالاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ عبدالله آقا مازندرانی دامت برکاته که بجناب مستطاب شریعتمدار آقای آقا سید کاظم خلخالی مرقوم فرموده‌اند

معروض میدارد رقیمهٔ محترمه زیارت شد از اطلاع بر استقامت مزاج شریف عالی مسرور گشته مطالب مندرجه تمام معلوم شد که اهم آنها تردد شما در ترجیح مشروطیت و استبداد و صحبت شما با جناب . . . . در حضرت عبدالعظیم بابت اعتراض ایشان بر حقیر مدت دو ماه است ناخوشم حالت درستی ندارم این مطلب را مشروحاً و مفصلاً بنویسم تا هرکس اختیار کند هرطرف را از جهل و نادانی و فریب و گول زدن نباشد لیکن مختصراً اشاره مینمایم بدیهی است که عاقلی و متدینی نمی‌گوید شریعت حضرت ختمی مآب کلاً و یا بعضاً مشروط است بصلاح وصوابدید چند نفر از عقلای اهل ملت که اگر صلاح بدانند عمل شود و الا عمل نشود ولعنت خدا برچنین مشروطه خواه بلکه مراد دولت مشروطه و سلطنت مشروطه باین معنی که احکام دولتی وسیاستی صادر از اعلیحضرت شهریار و وزراء دربار وامراء و حکام بالنسبه بعموم رعیت وزیردستان باید بتصویب عقول منتخبهٔ خالی از اغراض شخصیه و مصلحت بین نوع اهل ملت و برطبق اساس و میزانی باشد تا بتوانند از عهده برآیند و ظلم هم میزان و حدّی داشته باشد نه بی‌اندازه و دل خواه باشد حاکم بلد یا وزیر عورت کسی را ببندند و آب هندوانه بدهند ادرار نتواند بکند که اینقدر باید بدهی دندان کسی را بکشند و باچکش برسرش فرو کنند زن سیدی را بیاورند در حضور او با او مواقعه کنند اگر سر برگرداند که نه بیند بصورت او بزنند که

درست نگاه بکن بجرم اینکه چرا رفتی طهران شکایت از حاکم کردی خلاصه این معنی مشروطیت که موصوف او احکام سلطنتی و دولتی باشد کدام احمق و نادان است بگوید راجح بلکه عقلاً و شرعاً واجب و لازم نیست علاوه بر ملاحظهٔ محذوریکه در استبداد این زمان مشاهد است که خواهیم ذکر نمود و بدیهی است که مشروطیت باین معنی که موصوف او احکام دولتی و سیاست سلطنتی باشد ممکن نیست در زمان غیبت و دولت باطله مشروعه باشد پس بفرمائید بآن احمق که میگوید ما مشروطهٔ مشروعه میخواهیم ای گاو مجسم مالیات گرفتن مشروعه است یا گمرك گرفتن مشروعه یا کارهای دیگر دولتی بلکه فایدهٔ مشروطیت تقلیل و تعدیل در ظلم است و اگر بگوئی قبول داریم که باتفاق عقول این معنی مشروطیت راجح و لازم است ولیکن تحصیل و و تحقق او در خارج مستلزم فساد از قتل نفوس و هتك اعراض و نهب اموال است میگوئیم .

اولاً این فسادها ناشی از اهل استبداد است باین معنی اگر همه از دولت و ملت عالی و دانی طالب این امر راجح باشند چه فسادی و چه غرضی است پس حقیقت شما که بامن طرفید مفسد هستید زیرا که میگوئی مشروطیت خوب است لیکن اگر بخواهد پا بگیرد من فساد میکنم این عیب مشروطیت میشود و اگر بگوئی من نیستم دیگری است سبب فساد میگوئیم اگر شما عمامه دارها بجهة حفظ شؤنات آقائی و مداخلات خود علم برنمیافراشتی و سنگ بسینه نمیزدی و نمیرفتید به آنجائیکه رفتید و عوام کالانعام را فریب نمیدادید وکاذب شما بر منبر نمیگفت معنی مشروطیت این است زن کسی اگر میل بدیگری کند شوهر سلطنت نداشته باشد منع اورا خداوند دهن او را از آتش پر کند اگر این نسبت باواصل داشته باشد کیفکان باین حرفها و نظیر اینها که نوشتن آن طولانی میشود جمعی از خلق را از جادهٔ استقامت باز داشته که نفور پیدا کنند از مشروطیت و اهل او و باین سبب بهانه بدست رأس رئیس اهل استبداد افتاد که من چه کنم عموم ملت اختلاف دارند و باین سبب مترتب شد و میشود آنچه هست پس تمام این فسادها بسبب همین اشخاص است .

ثانیاً سلمنا چند وقتی تا تحقق و انجام مشروطیت مستلزم این مفاسد است ولیکن اینها در پیش آن محذوری که در استبداد این زمان است سابقاً اشاره کرده بودم هیچ است و آن این است بقاء دولت ایران با این وضع و لخالخاقی که بود در قلیل از زمان سبب استیلاء خارجه بود بر تمام مملکت ایران هفتاد یا هشتاد کرور مقروض خارجه و هرسالی شش یا هفت کرور مداخل کمتر از مخارج و منافع اینها هرسال مقروض و چند کرور هم یغنملی خان و صدر و مدر باید بخورند به بهانهای زیاد عنقریب قرض مستوعب قیمت ایران میشود ببهانهٔ اینکه استیفاء طلب خود کنند ایران را تصرف میکنند و این مطلب بدیهی است که شیعه در هرجائی که هستند از «هند» و «روسیه» و «قفقازیه» ومملکت «عثمانی» احترامی که دارند و معززند بجهة دولت ایران که دولت شیعه است دارند اگر این دولت زائل شود و استیلاء خارجه بشود یقین شیعه در هرجائی که باشند اذلّ از سایر ملل خواهند شد حال سؤال میکنم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله چه قدر زحمت کشید چه قدر ازعشیره واقربا و اصحاب آن بزرگوار کشته شدند مثل عبیده و حمزه سیدالشهدا وغیرهم سلام‌الله علیهم اجمعین بجهة اعلاء کلمهٔ اسلام و ظهور دین و آئین اگر چند وقتی چند نفر کشته بشوند بجهة اعزاز شیعه وبقاء عزّ آنها چه میشود بااینکه همین قتال و نهب در زمان استبداد بوده و هست بهر حال مزاحم مساعدت ندارد زیاده از این زحمت بدهم این قدر را هم با کمال ناتوانی نوشته قدرت بر مراجعت هم نداشتم .

چرند پرند

﴿ اکونومی پلیتیک ﴾

ای آدام اسمیت ! که اسمت را پدر علم اکونومی گذاشتهٔ . یعنی که مثلاً در روی زمین کسی از تو بهتر علم اکونومی نمیداند . اگر تو واقعاً پدر اکونومی هستی پس چرا لوازم تولید ثروت را منحصر بطبیعت ، کار ، و سرمایه قرار دادهٔ . و در معنای این سه چیز هم دراز دراز مطالب نوشتهٔ از این حرف نو همچو در می‌آید که اگر انسان

کسل نشوید دست از همت مردانه و فتوت غیورانهٔ خود برندارید، اردوهای آزادی خودرا نگهداری کنید در زیادتی اتحادتان بکوشید باهمدیگر برادروار سلوک کنید.

(بقیه دارد)

چرند پرند

(سواد دستخط ملوکانه به پارلمنت سویس)

آنکه عالیجاه عزت همراه پارلمنت سویس بمراحم کاملهٔ همیونی مباهی و مفتخر بوده بداند.

از قراریکه بخاکپای جواهر آسای اعلیحضرت قدر قدرت همیونی ما معروض افتاده است جمعی از مفسدین مملکت و دشمنان دین و دولت که جز برباد دادن سلطنتی که خداوند متعال بحکمت بالغهٔ خود بما عطا فرموده هوائی در سر و جز اضمحلال اقتداریکه اجداد والانبار مابضرب شمشیر برای ما تحصیل فرموده‌اند خیالی در دل ندارند در قلمرو حکمرانی آن عالیجاه عزت همراه اجتماع نموده اند.

از آنجا که درجهٔ لیاقت وکاردانی و کفایت و دولتخواهی آن عالیجاه همواره مشهود نظر کیمیا اثر همیون ما بوده و میباشد و میدانیم که در اطاعت اوامر ملوکانه از هیچ چیز حتی از صرف مال و بذل جان دریغ ندارند. از اینرو آن عالیجاه عزت همراه را بموجب همین دستخط آفتاب نقط مأمور میفرمائیم که بمحض رؤیت فرمان قضاجریان ملوکانه مفسدین مزبور را که از حلیهٔ دولت خواهی عاری و از این رو در پیشگاه خداوندی نیز از دین و دیانت بری میباشند گرفته و در جلو دارالحکومهٔ دولتی بچوب بسته و تا وقتی که در فراشهای حکومتی تاب و توان و در بدن اشرار پوست واستخوان هست بزنند تا مایهٔ عبرت ناظرین و موجب تنبه سایر گردنکشان گردیده و بعد از این بدانند که سلطنت ودیعه ایست الهی که از جانب خدای متعال بما واگذار شده واحدی را حق آن نیست که سر از اطاعت اعلیحضرت همیونی ما بزند یاشانه از یاء اوتزوک سیاست ما خالی کند.

و چون بکریاس گردون اساس اعلیحضرت ما عرض شده بود که در آن صفحات چوب و فلك صحیح کمتر بدست میآید از اینرو بکارگذاران فراشخانهٔ مبارکه امر و مقرر فرمودیم که یك بغل ترکهٔ انار که مصداق من الشجر الاخضر نار است از باغ شاه طهران مرکز سلطنت و قلمرو حکمرانی ما چیده وبا یك اصله فلکهٔ ممتاز منقش بآن عالیجاه بفرستند.

از طرف گمرك و کرایهٔ اشیاء مرسوله خاطر آن عزت همراه آسوده باشد.

حضرت مستطاب......جنرال لیاخوف وعده کرده است که همین روزهای نزدیك بتوسط جناب دوست معظم هارتویك مبلغی معتدٌ از دولت متبوعهٔ خود برای ما گرفته ارسال دارد.

و اگر احیاناً از آنجا هم چیزی وصول نشد، امر و مقرر فرموده ایم که سرکار والا عین‌الدوله فرمانفرمای کل قشون ظفر نمون و رئیس اردوی کیوان شکوه برای پنجمین دفعه پست انگلیس را بزند وعایدات‌را بخزانهٔ مبارکه تحمیل کند. در هر حال خیال آن عزت همراه از این باب بکلی مرفه و فارغ باشد، چه اگر هیچیك از این دو صورت نگرفت باز حضرت اقدس والا فرزند اعز کامکار ولیعهد فلك عهد دولت گردون مدار را برای دفعهٔ دوم ختنه خواهیم کرد.

محض مزید دعاگوئی و دولتخواهی یك ثوب سرداری تن پوش مبارك ترمهٔ لاکی شمسه مرصع از صندوقخانهٔ مبارکه بآن عالیجاه عزت همراه مرحمت فرمودیم که زیب پیکر افتخار کرده بین الاقران مباهی و سرفراز باشد.

مقرر آنکه مستوفیان عظام وکتبهٔ کرام شرح فرمان قضا جریان را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. تحریرا فی چهارم ذیحجه پیچی ئیل خیریت دلیل ۱۳۲۶

﴿سال دوّم﴾

(شماره ۳) وَنفخَ فی الصّور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون (صفحه ۱)



﴿عنوان مراسلات وتلگرافات﴾

ایوردون ــ سویس

ادارهٔ صوراسرافیل

Yverdon-Suisse

Soure-Esrafil



فاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنسابَ بَینَهُم



هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات ، لوایحی که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضأ پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ، پاکتهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد .

(وجه آبونه از هر کس واز هر جا مقدما گرفته میشود)

﴿قیمت اشتراك سالیانه﴾

ایران	ــ (۲۰) فرانك
شهر تبریز	ــ (۱۵) فرانك
ممالك خارجه	ــ (۲۵) فرانك



پانزدهم صفر المظفر ۱۳۲۷ هجری — مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ مسیحی

﴿اعلان﴾

هر یك از مشترکین عظام وجه آبونهٔ سالیانهٔ هفتگی صور را پس از دریافت نمرهٔ سیم نپردازد دیگر روزنامه برای او فرستاده نخواهد شد .

(ایضاً)

بعلت آنکه اسباب و وسائل خلع روزنامه هنوز چنانکه باید کامل و مرتب نیست انتشار این نمره بندوی تأخیر افتاد انشاءالله بتدریج همه کارها اصلاح خواهد شد .

موافق قوانین حقوق بین‌الملل دول حاضرهٔ هر عصر وقتی میتوانند کسی را بسمت سلطنت بشناسند و با او معاملهٔ سلطان و نمایندهٔ دولت کنند که یا بقوت و غلبهٔ شخصی اختیارات قطعهٔ را متصرف شده عادلانه یا ظالمانه امور آنرا اداره کند . و یا اینکه قوهٔ ملیه یعنی قانون اساسی مملکت سلطنت او را تصدیق نماید . وچون استثنائی درکار نیست سلطنت محمد علی میرزا نیز در ایران باید مندرج درتحت یکی از این دو شقّ باشد تا دول حاضره بتوانند او را نمایندهٔ دولت ایران شناخته باو قرض بدهند قرارداد بگذارند ومعاهده کنند.

امروز کسی که یك نظر در نقشهٔ جغرافیائی ایران نگاه کرده و وقایع خارجیه را با آن تطبیق کند می‌بیند که از شمال تا جنوب ایران یك ایالت کوچك بلکه یك شهر ده هزار نفری نیست که در تحت تصرف و تسلط محمد علی میرزا باشد .

آذربایجان قریب نه ماه است که با سی هزار قشون حاضر السلاح امور خود را اداره کرده و در مقابل دزدهای اطراف و قبائل چپوچی میجنگد .

طوالش و گیلانات با قوای کامل آخرین قشون محمد علی میرزا را شکست داده آزادی خود را بعمل اعلان کردند .

ایالت کرمانشاه در تحت تصرف ایلات کلهر است .

ایالت اصفهان و بختیاری وکاشان و قم در تحت اقتدار صمصام‌السلطنه میباشد .

استراباد انجمن بلدی خود را دارا و بروفق اصول مشروطه اداره میشود .

ایالت خراسان در حالت شورش سخت و حاکم محمد علی میرزا بطهران فرار کرده است . بجنورد و سیستان نیز انجمن ولایتی خود را دارد . کرمان و بلوچستان در حالت شورش و حکام فراری هستند .

فارس و لارستان در تحت تصرف قشون سید عبدالحسین لاری است .

در بوشهر و بندر عباس و سایر نواحی خلیج فارس حکام مقتول و مطرود و حکومت در دست ملیهاست . امور همدان را نیز انجمن ایالتی اداره میکند . و حتی در طهران پایتخت مملکت دکاکین بسته و مردم در سفارتخانه‌ها مجتمع و در وسط روز مردم متفرقه و سوارهای بختیاری با صدای بلند پست باد محمد علی میرزا و زنده باد مشروطه میگویند و محمد علی میرزا اقتدار جلوگیری از آنها را ندارد .

و از طرف دیگر اولین مجتهد مقلد شیعه که در شهر مقدس نجف مسکن دارد و در میان مسلمین اقتدار پاپای قدیم مذهب کاتولیك را دارا میباشد محمد علی میرزا را تکفیر و خلع و حکم عمومی بتمام ولایات ایران صادر کرده که بگماشتگان او مالیات ندهند و از تمام این مقدمات وقتی که فقر محمد علی میرزا و تهی بودن خزانه ، و بی‌نظمی ادارات را بآن ضمیمه نمائید خوب واضح خواهد شد که اگر در این زمستان چند روز دیگری هم عمارت سلطنتی طهران بلوث وجود او ملوث باشد در اواخر ماه اول بهار که برف و سرما بار بست ورود پنجهزار نفر مسلح یا از طرف آذربایجان یا از سمت اصفهان و یا ازجهت طوالش بطهران برای برچیدن اساس این تقلید سلطنت کافی است .

پس شخص محمد علی میرزا امروز بواسطهٔ قدرت نمیتواند مدعی سلطنت باشد و دول حاضرهٔ عصر نیز از راه تسلط او را باین سمت نخواهند شناخت . و قرض دادن یا معاهده کردن یا قرارداد جدید بستن با شخص مسلط بیك قصر بنام نمایندگی دولت یك مملکت وسیع را هیچ عاقل و عادلی تصویب نمینماید .

اما قانون اساسی ما که ممضی بصحهٔ مظفرالدین شاه و خود محمد علی میرزا است و متمم آن که بخط پادشاه دروغی حالیه موشح است سلطنت محمد علی میرزا را سلطنت غاصبه میشمارد و ابداً او را بسمت سلطنت ایران و نمایندگی دولت نمیشناسد .

اصل پنجاه ویکم قانون اساسی ایران که موشح بامضای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا است میگوید . « مقرر آنکه سلاطین اعقاب واخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم وظیفهٔ سلطنت خود دانسته و در عهده شناسند »

در آخر متمم قانون اساسی خود محمد علی میرزا مینویسد . « متمم نظامنامهٔ اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همیون ما انشاءالله حافظ وناصر کلیهٔ آن خواهیم بود اعقاب و اولاد ماهم مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود »

اصل سی و نهم قانون اساسی این است .

« هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء قسم یاد نماید : « من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و بآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم و قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم »

ودر همین قانون اساسی که بسه دفعه قسم او موکد و به دوامضای یك دستخط علیحدهٔ او وتصدیق نمایندگان ملی تمام ایران موشح است در اصل هفتم مندرج است.
« اساس مشروطیت جزءً وکلاً تعطیل بردار نیست ».
و در اصل هشتم مضبوط است. « مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی برطبق نظامنامهٔ داخلی مجلس به تشخیص مجلس است ».

پس موافق قانون اساسی ایران سلطنت محمدعلی میرزا مشروط به برقراری اساس مشروطه است و به تخت سلطنتی نمی‌تواند جلوس کند مگر بعد از قسم خوردن به نگهبانی قانون اساسی ایران و همان قانون اساسی ایران نیز قوانین مشروطیت را کلاً و جزءً تعطیل بردار نمیداند. و از اینرو محمد علی میرزا در صورتیکه گذشته از عدم مساعدت ونگهبانی قانون اساسی و معطل گذاشتن قانون اساسی برضد محتویات خود قانون اساسی مجلس را تعطیل و وکلارا مقتول و انجمنهای ایالات را غارت میکند نمیتواند سلطان قانونی ایران باشد.

و قانون اساسی ایران بهزاد ادای عدالتخواهانه او را غاصب و سلطنتش را غیر مشروع میداند.

بلی امروز محمد علی میرزا نه بواسطهٔ قدرت و نه بتوسط قانون اساسی مملکت سلطان نیست. و هیچ دولت عادلهٔ که مراعات قوانین بین‌المللی را میکند نمیتواند بواسطهٔ جنبهٔ سلطنت او باو استقراض بدهد. معاهده کند، یا قرارداد به‌بندد. وبلکه دول‌متمدنه عصر حاضر که قاعدهٔعدم دخالت را تصدیق دارند و مخصوصاً دو دولت دوست و همسایهٔ ما روس و انگلیس که در این اواخر قول صریح رسمی در عدم دخالت بامور ایران داده‌اند بسمت یکنفر شخص عادی هم نمی‌توانند باو قرض بدهند چه‌پس از آنکه امروز نه قدرت محمد علی‌میرزا و نه قانون اساسی مملکت او را بسلطنت معرفی نمیکند و اقتدار مادی و معنوی در دست آزادی طلبان است دولتی که‌ولو بسمت شخصی باوقرض یا کمك قشونی بدهد بی‌شبهه برضد قاعدهٔ عدم دخالت رفتار کرده است چه‌این معنی درست بدین ماند که دولت بلژیك به‌یك رعیت دانمارکی قشون و پول بدهد که سلطنت دانمارك رابرای خودش تصرف نماید ومعنی چنین اقدامی جز دخالت در امور داخلهٔ یك مملکت نخواهد بود.

در اینجا برادران وطنی خود را مخاطب کرده میگوئیم با همهٔ اقدامات مجدّانهٔ وزیر امور خارجهٔ روس جناب موسیو ایسولسکی در عدم تخلف از مواد معاهدهٔ انگلیس و روس و با اطمینانیکه از حق پرستی و دوستی دولت بهیهٔ همسایهٔ شمالی خود داریم باز باید ملتفت بود که مبادا پارتی (هارتویك) وزیر مختار سابق دولت روس در طهران (که تا دیروز برای استقلال محمد علی میرزا و حفظ مملکت ایران در طهران اظهار جان فشانی میکرد و دولت احمق ما او را با همهٔ تنبیهات ملت دوست باوفا و صدیق امین خود تصور مینمود و امروز با صدای بلند در پطرزبورغ، آذربایجان. و خراسان. و گیلان. ومازندران. و استراباد. بلکهٔ تمام منطقهٔ نفوذ تجارتی معاهدهٔ اخیره را مال روس میشمارد. و دولت روس را بنقض معاهده تشویق نموده برای یك خیال احمقانه بی نتیجه امضای دولت خود را بی اعتبار میخواهد) پیش بیفتد. و دولت روس مقداری از قرض تازهٔ را که یکماه قبل ازفرانسه کرده است بمصرف ایران بزند. از امروز شما ملت ایران که تسلط صوری و اقتدار معنوی خود را بدست گرفته و نام مردانگی و جلادت خود را در حقوق طلبی گوشزد صغیر و کبیر عالم نموده اید باید بچشم‌ی باز در هرجا که هستید و از هرناحیه که میتوانید صدا برسانید تأسی بعلمای کرام خود کرده بتمام دنیا حالی کنید که قرضی را که امروز محمد علی میرزا بگیرد قرض دهنده مداخله در امور داخلهٔ ایران کرده و قرض گیرنده بموجب اقتداریکه امروز در دست ملت است و برحسب نصّ قانون اساسی نمایندهٔ دولت ایران نیست. و بعلاوه قانون اساسی ما در اصل بیست و پنجم تصریح میکند که (استقراض دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله و خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود) وشما ملت ایران ابداً خود را مسئول چنین استقراضی و نیز هیچ معاهده و قرار داد تازهٔ نخواهید شمرد و البته این معنی باید پیش از شروع بکار صورت گیرد و قبل از آنکه این خیال در مخیلهٔ صورت بندد صداهای رسای شما اولاد ایران از همه اطراف مملکت و بلاد خارجه بلند و این اعتراض مشروع را گوشزد تمام عالمیان نماید والسلام.



شهید راهِ حرّیت و صادق‌ترین مدافع حقوق وطن میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل. که در صبح ۲٤ جمادی الاُولی ۱۳۲٦ بسن سی و دوسالگی در باغ شاه طهران بدرجهٔ شهادت نائل گردید شرح زندگی و خدمات آن وجود مقدس را عنقریب بصورت کتابی طبع و محض تخلید آن نام فنا ناپذیر نشر خواهیم داد.

﴿ وصیت نامهٔ دوست یگانهٔ من هدیهٔ برادری بیوفا به پیشگاه آنروحِ اقدس و اعلی ﴾

• ایمرغ سحر چو این شب تار •
• بگذاشت ز سر سیاه کاری •
• وز نفحهٔ روح بخش اسحار •
• رفت از سر خفتگان خماری •
• بگشود گره ز زلف زر تار •
• محبوبهٔ نیلگون عماری •
• یزدان بکمال شد نمودار •
• واهریمن زشت خوحصاری •
• یاد آر زشمع مرده یاد آر •

• ای مونس یوسف اندرین بند •
• تعبیر عیان چو شد ترا خواب •
• دل پر زشعف لب از شکر خند •
• محسودِ عدو بکام اصحاب •
• رفتی برِ یار خویش و پیوند •
• آزاد تر از نسیم و مهتاب •
• زان کو همه شام با تو یك چند •
• در آرزوی وصالِ احباب •
• اختر بسحر شمرده یاد آر •

• چون باغ شود دو باره خرّم •
• ای بلبل مستمند مسکین •
• وز سنبل و سوری و سپرغم •
• آفاق نگار خانهٔ چین •
• گل سرخ و برخ عرق ز شبنم •
• تو داده ز کف قرار و تمکین •
• زآن نو گل پیش رس که در غم •
• نا داده بنارِ شوق تسکین •
• از سردی دی فسرده یاد آر •

• ای همرهِ تیهِ پورِ عمران •
• بگذشت چو این سنینِ معدود •
• وآن شاهدِ نغزِ بزمِ عرفان •
• بنمود چو وعدِ خویشِ مشهود •
• وز مذبحِ زر چو شد بکیوان •
• هر صبح شمیمِ عنبر و عود •
• زآن کو بگناهِ قومِ نادان •
• در حسرتِ روی ارض موعود •
• بر بادیه جان سپرده یاد آر •

• چون گشت ز نو زمانه آباد •
• ای کودک دورهٔ طلائی •
• وز طاعت بندگان خود شاد •
• بگرفت ز سر خدا خدائی •
• نه رسم ارم نه اسم شداد •
• گِل بست دهان ژاژ خائی •
• زان کس که ز نوک تیغ جلاد •
• مأخوذ بجرم حق ستائی •
• پیمانهٔ وصل خورده یاد آر •

(علی اکبر دهخدا)

پروتست رؤسای مذهب جعفری
حضرات آیات‌الله نجف اشرف بکنفرانس حکمیت لاهه رمضان ۱۳۲۶

دول متمدنه دانسته‌اند که سالهای دراز در خصوص استرداد حریت طبیعی و خدادادی ملت ایران از دولت مستبدهٔ خود کشاکشها بوده تا در آخر سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه ملت حقوق طبیعی خود را استنقاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد بمشروطیت تحویل یافت. قانون اساسی که اساس مشروطیت دولت است نوشته بامضاء مظفرالدین شاه رسید. ومحمدعلیشاه هم در ولیعهدی وابتداء جلوس دو مرتبه قانون مزبور را امضا نمود ودر عهده گرفت که او واخلاف او ابدالدهر از حدود مواد آن تخلف ننمایند و سه مرتبه رسم تحلیف بعمل آمد. معذلك که زمانی نکشید که علانیه خلف عهد و نقض یمین کرد و برخلاف غالب مواد قانون اساسی ارتکاب نمود. محل پارلمان را بتوپ بست. مبعوثان ملت را مقتول و منفی و محبوس ساخت. جرائد را بالتمام از انتشار ممنوع داشت و مدیران جرائد را سر برید و شکم درید. محاکم را دربست. تلگرافات که عروق مملکت و عمدهٔ سبب اتحاد ملت بود از مخابرات ممنوع داشت. پستخانهارا تعطیل. خطوط را تفتیش کرد. وراههارا بتحریك ایلات مغشوش. تجارت را که روح مملکت و سبب ثروت ملت است بکلی محو نمود و جمعیتها را از اجتماع منع ساخت. برصغیر وکبیر رحم نکرد. مستبدانه برجان و مال آنها تاختن کرد. عمارات عالیهٔ ملت را منهدم و ویران. اموال آنها را بنهب و غارت داد. هرکس اسم حریت بزبان آورد زبانش قطع کرد. سلاح ملت را از ایشان بغصب ضبط کرد. حال که ملت در آخرین نفس است چند حکم مستبدانه را اقدام کرده.

یکی آنکه در اینوقت که زبان ملت را بریده واز اظهار حقوق خود عاجز نمود از بعضی افراد ملت سند رفع ید از مشروطیت و امضاء استبداد بالمجبوریه واداشته است مهر کرده اند.

دوم آنکه میخواهد بعهدهٔ ملت از دول دیگر استقراض نموده و در راه سرکوبی ملت صرف نماید.

سوم آنکه میخواهد از جانب عموم امتیازات باجانب بدهد و تحصیل وجه نموده باشد.

از آنجائیکه این شاه خود پرست تمام حسیات ملت را باطل نموده و بدرجهٔ محو رسانیده که نه پارلمنت دارند نه جرائد و نه محافل و نه براعراض و نفوس و اموال از تطاولات دل بخواهانهٔ او ایمن. لهذا از جانب بقیة السیف ملت ماها که رؤسای روحانی ملت هستیم برحسب مکالمات شفاهانه و مراسلات کتبی وکیل بابلاغ هستیم که بتمام دول متمدنهٔ دنیا برسانیم که در محافل سیاسی و غیر سیاسی مذاکرهٔ این سه حکم مستبدانه را نموده بدانند که امضائیکه از افراد ملت باستبداد دولت گرفته شده جبری و از درجهٔ اعتبار ساقط و استقراضی که از تاریخ مشروطیت دولت بعهدهٔ ملت کرده باشد ملت ذمه دار ادای وجه آن استقراض نخواهد بود. و امتیازاتیکه در این زمان باجانب داده میشود و معاهداتی که واقع میشود وملت امضاء و اجازه ندارد لغو و باطل خواهد بود. این شاه با سایر قطاع الطریق یکسان است. این ورقه فعلاً ورقهٔ رسمی ملت ایران شمرده میشود که بتوسط سفیر دولت هولاند

مقیم بغداد بمجلس لاهای اعلام گردید . خدّام شریعت جعفریه رؤسای روحانی ملت ایران وقاطبهٔ شیعهٔ جعفری علمای نجف اشرف .

نجل الحاج میرزا خلیل طهرانی
الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی
الاحقر عبدالله المازندرانی

دستخط علمای اعلام آیات الله فی الانام خطاب رؤسای ایلات نقل از روزنامهٔ شریفهٔ نالهٔ ملت منطبعهٔ تبریز

(بسم الله الرحمن الرحیم)

عرض میشود گمان ما این بود در زمان دولت حقه وظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام رؤسای عشایر ایران خصوص آنجناب که بغیرت دین و تشیع مخصوصند جان فشانیها در رکاب آنحضرت نموده آن بزرگوار را در دفع اعدای دین مبین نصرت ویاری خواهید نمود حالا نقل میشود که با این همه صدمات که از ظالمین شریعت مطهره وارد و اینهمه ظلم و خونریزی برادران دین که دل حضرت حجة عجل الله فرجه را خون کرده باز بعضی از شما ساکت وبعضی نعوذ بالله در اعانت ظلم سوق سواره و پیاده برای کشتن برادران دینی خود که در میان آنها بسی از اولیای خدا هستند نموده اید اگر چه سابقاً بعموم عشایر ایران و خصوص آنجناب اعلام شد که اعانت ظالمین و اطاعت حکم بقتل مشروطه خواهان بمنزلهٔ اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است لیکن چون مظنون است که بآن برادران نرسانیده اند مجدداً محض تکلیف شرعی بشما زحمت میدهیم کما اینکه بسائر رؤسای عشایرهم اعلام نموده اند تا زود است تدارک این جرم نموده جراحتی که بر قلب خضرت امام زمان علیه السلام از معاونت ظلام رسیده مرهم گذارید متوقع از شما این بوده که در این موقع هیچ محتاج

باین گونه تذکرات نباشید آخر مگر این مسلمین برادران دینی شما نیستند مگر زنان آنها خواهران شما نیستند مگر حقوق برادری باهم ندارید چگونه باسیری خواهران و قتل برادران خود راضی میشوید چگونه چشم از ودایع الهی میپوشید البته مترقب از شما اینست که یك دل و یك جهة در متابعت علمای اعلام که نواب آنحضرتند خاصهٔ حضرت حجة الاسلام آقای حاجی سید علی آقا تبریزی که با هیئت علمیه از نجف اشرف حرکت فرموده اند کوشیده خواهران خود را و برادران خود را از قتل خلاص کنید که تا انشاالله عندالله از انصار دین و اعوان اسلام و مسلمین محسوب نه العیاذ بالله وقتیکه منادی رب العزة ندا کند این اعوان الظلمه ملائکهٔ عذاب شماهارا حاضر نموده در نزد خدا و رسول صلی الله علیه واله شرمنده و منفعل باشید ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار . عبدالله المازندرانی . محمد کاظم الخراسانی . نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل قدّس سرّه .

سواد خطابهٔ هیئت علمیّهٔ نجف اشرف باحرار آذربایجان

(بسم الله الرحمن الرحیم)

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیا والمرسلین وعلی آله و اصحابه افضل الشهدء والمجاهدین از آنجائیکه رشتهٔ بقاء هر مملکت و دوام هر ملت بسته باتفاق و در سایهٔ یکجهتی و اتحاد و اساس قوت وشوکت هر دولت وعظمت هر سلطنت متوقف برخلوص اهالی آن از شوب غرض و نفاق و منزه بودنشان از مرض جهل و شقاق است و اینجهات فراهم نیاید مگر بتدبیرات حسنهٔ عقلا و جانفشانیهای غیور فداکارانی که از بادهٔ محبت دین و وطن سر مست

و پا از سر نشناسند چنانکه در هر عصر واوان اعمال قائدین و بزرگان برهمین بوده خاصه در صدر اسلام که بواسطهٔ اتحاد کلمهٔ مسلمین و جمشان در تحت لوای حقیقهٔ واحده و پاك بودنشان از اغراض نفسانیه بابك عالم غیرت و شجاعت و یك دنیا فتوت و شهامت قطعهٔ کوچك جزیرة العرب را ثلث زمین قرار داده کلمهٔ مبارکهٔ اسلام را در شرق و غرب منتشر وبلند آواز ساختند تا اینکه بغلبهٔ سلاطین مستبد در ممالك اسلامیه و متروك شدن قانون منیف حضرت ختمی مرتبت دوباره بعد از آن همه ترقیات محیرالعقول بخاك سیاه نشسته (عاد الاسلام غریباً کما بدأ غریباً) رفته رفته کار بجائی رسید که ممالك اسلامی منحصر بدو سه مملکت ضعیف گردیده آنهم متأسفانه از اطراف و نقاعش بحسن کفایت سلاطین وامرا قطعه قطعه جدا وبسبب زیادتی ابتلاء و نزع ثروت که روح مملکت است بقیه در بدترین حالتی باقی وبصعب ترین بلائی مبتلا گردید خوشبختانه چندی قبل بهمم عالیهٔ شما عقلا وجان نثاران اذربایجان درخوشی برای یکی از این ممالك که وطن محترم ما ایران است باز وبساط قانون حرّیت مشروع که موجب حفظ بیضهٔ اسلام و شوکت دولت و ترقی ملت منبسط وآفتاب عدالت ازکران تا کران مملکتی را نور بخش گردیده ولی بدبختانه هنوز مرکب چاپ آن خشك نشده که باز بید نفس مرکز و تحریکات ظالمانهٔ مستبدین سحاب ظلمانی ظلم و فساد متراکم و اطراف این خاك پاك را تیره و تار نموده و نعوذبالله نزدیك بود که اساس این بنیان بزرگ از هم پاشیده و خاك مذلّت و خواری بر سر اسلامیان بیخته شود که ناگاه همت و غیرت شما برادران تبریز جلوه کرد بفداکاری جان و مال در صدد جلوگیری برآمده موجب افتخار و مباهات ایرانیان و باعث اعتبارشان نزد عالمیان گردید لذا در کمال جسارت عرضه میداریم . ای اهالی غیور آذربایجان . ای جان نثاران مملکت اسلامی . ای جان فشانان در راه ترقی مسلمانان! ای اجرا کنندگان احکام حجج الاسلام . ای اعضای محترم انجمن ایالتی . ای یگانه سردار ملت . ای فرزانه سالارامت . ای کسانیکه در تشیید ارکان دین مبین حضرت سیدالمرسلین صلی‌الله علیه وآله از جان و مال مضایقه نکردید . ای کسانیکه در نگهداری مملکت اسلامی از دست برد اجانب خودداری نفرمودید ای کسانیکه در ابقاء حرّیت مشروع و تتمیم قانون اساسی مسامحه نورزیدید . ای کسانیکه در راه تربیت ابناء ملت و قوت دولت کوتاهی نکردید . ای کسانیکه قلب جراحت رسیدهٔ حضرت حجت عجل‌الله فرجه از دست مستبدین و منافقین مرهم انداخته و خاطر مبارکش را از خود راضی ساختید . ای کسانیکه شیرازهٔ پاشیدهٔ مملکت را دوباره جمع آوری نمودید . ای کسانیکه ناموس وطن محترم خود را از بی عصمتی اغیار محفوظ داشتید . ای کسانیکه نام رفتهٔ ششهزار سالهٔ ایرانرا زنده نمودید . ای کسانیکه در حفظ ملت و شرف قومیّت از خود گذشتید . ای کسانیکه در میدان اخذ حقوق مشروعهٔ مغصوبهٔ خود چهار اسبه میتازید . ای کسانیکه تلگرافات و وعده‌های خود در قلع وقمع ریشهٔ استبداد و دفاع از وطن محترم خود وفا کرده و میکنید . ای کسانیکه حجج اسلام و آیات‌الله علی‌الانام در مصائب وارده برشما احرار ملت گریان و نالان و متصل در آستانهٔ مبارکهٔ حضرت امیرسلام‌الله علیه نصرت شما را خواهانند . ای کسانیکه اجساد شهداتان در میان کوی و برزن بی غسل و کفن و فقراتان از کثرت قحط و غلا بی جان و اطفال صغیرتان از شنیدن غرش توپ و تفنگ گریان و لرزانند بشارت میدهیم شمارا که هرچه در جان فشانی و فداکاری مجدتر باشید بیشتر اساس مشروطیت را مشید فرموده و هر قدر توحش اولیای استبداد زیدتر بشود حرّیت مشروع زودتر جلوه گردد افسرده و

از این سه چیز منفعت نبرد . باید دیگر از گرسنگی بمیرد . هی هی ! بارك الله بعقل و معرفت تو . بارك الله بفهم و کمال تو . حالا یك کمی نگاه کن بعلم اکونومی پادشاه ایران . و آنوقت پیش خودت اقلاً خجالت بکش ! و بعد از این خودت را اول عالم علم اکونومی حساب نکن . مرد عزیز توخودت میدانی که پادشاه ما کار نمیکند . برای اینکه او شاهنشاه است . یعنی در دنیا و عالم هرجا شاه هست او برهمه شان شاه است . پس بهمچو آدمی کارکردن نمیبرازد . آمدیم سر طبیعت آنرا هم البته شنیدهٔ که شاهنشاه ایران از آنوقت که بهشی یك حب تریاك عادت کرده طبیعتش آنقدر ها عمل نمیکند . و اما آنکه سرمایه است . آنرا هم لابد در روزنامه های پارسال خواندهٔ که در ماه ذیقعدهٔ گذشته آنقدر از سرمایهٔناك بودکه دار و ندار عیالش را برد گذاشت بانك روسی گرو که چهار روز چرچر بچهای میدان توبخانه را راه انداخت .

پس حالا بعقیدهٔ تو باید شاه دستش را بگذارد روی دستش و برو تماشا کند بامیربهادر وامیر بهادر هم نقول ترکهامال مال نگاه کند روی شاه . نه عزیزم آدم اسمیت ؟ تو اشتباه کردهٔ . علم تو هنوز ناقص است . تو هنوز نمیدانی که غیر از طبیعت وکار و سرمایه ثروت بچیزهای دیگر هم تولید میشود . بله . نه شاه برو نگاه میکند روی امیربهادر و نه امیربهادر مال مال نگاه میکند روی شاه . شاه وقتی دید دست و بالها تنگ است . ستار خان از یك طرف زور آورده . بچه های خلوت هم از یك طرف برای مواجب نق ونق میکنند . میدانی چه میکند ؟ میدهد در دربار کیوان مدار یك سفره پهن میکنند . تمام وزرا . امرا سردارها . سرتیبها ومجتهدها را جمع میکنند کنار سفره . ولیعهد را هم مینشانند میان همان سفره . دلاك را هم خبر میکنند . یك دفعه مثلاً از لای عمامهٔ شیخ فضل الله یا مثلاً از بر شال صدراعظم مشیرالسلطنه در میآید یك گنجشك ومیپرد میان اطاق . ولیعهد چشمش را میدوزد بطرف گنجشك . دلاك خرج عمل راتمام میکند . آنوقت یك دفعه میبینی که یکصد وسنجاه ودو هزاردست رفت توی جیبها . هی شاهی . سنجشاهی . سناه باد . وقران است که مثل باران میریزد توی سفره . وقتی پولها را میشمرند . خدا بدد برکت . شده است هفتصد و هفت تومان و دو هزار و یازده شاهی .

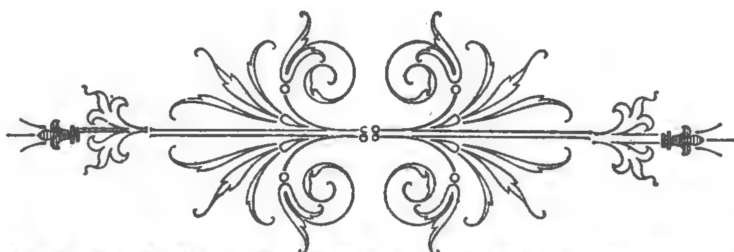
حالا یك بمن بگو به بینم این پولها از کجا پیدا شد ؟ طبیعت اینجا کمك کرد ؟ یا شاه دستش را از سیاه بسفید زد ؟ یا یك سرمایه برای اینکار گذاشته شد ؟

بعد از آن باز میبیند عین‌الدوله این پولها را ریخت توی یك جانخانی وبا چهل هزار قشون ظفر نمون رفت تبریز . و ستارخان هم نه گذاشت و نه ورداشت یکدفعه با دویست سوار آمد بمیدان . این طبیعی است که آدم از هول جان هفتصد تومان که سهل است هفت هزار تومان هم باشد میگذارد وفرار میکند. عین‌الدوله هم هرچه از این پولها مانده بود گذاشت وفرار کرد . و ستار خان آنهارا برداشته قسمت کرد میان فقرای گرسنه وتشنهٔ تبریز

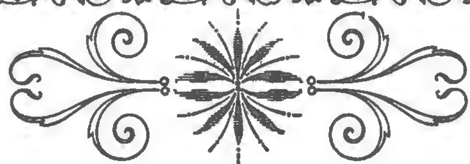
ای‌آدم اسمیت ! حالا باز با عتقاد تو باید دیگر شاه به‌نشیند بامان خدا . و پاهاش را مثلا بقول تو. گفتنی درازکند رو بقبله . هی هی آفرین باین عقیده آفرین باین عقل وهوش . خیر عزیزم شاه باز اسنطور نمیکند . شاه محرمانه میدهد تفنگ های دولت را میریزند توی میدان مال فروشها . یك چراغ حلبی هم روشن میکنند میگذارند روی تفنگها . های بـ شام شد و ارزان شد ! تفنگهای صد تومانی‌رامیفروشند پانزده تومان . شب وقتی حساب میکنند سیصد و چهل وپنجتومان تفنگ فروخته اند . آنوقت فردای همان روز شاه مینشیند سر تخت کیانی که خدا باو عطا فرموده است ! و سیف قاطع اسلام و ستون محکم دین مبین وحامی اسلام و مسلمین اعنی سیدنا جنرال لیاخوف را هم صدا میکند . و میفرماید از قراریکه بحضور اعلیحضرت اقدس ! همیون ما عرض شده است جمعی از مفسدین آشوب طلب که جز خرابی دین و دولت و هدم بنیان اسلام و سلطنت قصدی ندارند در خانه‌های خود برای اشتعال فتنه و فساد تفنگ ذخیره کرده‌اند البته تمام خانه‌هارا مخصوصا با قزاقهای روسی خودتان تفتیش کنید (برای اینکه قزاقهای مسلمان نامحرمند مبادا چشمشان بزن وبچهٔ مسلمانها بیفتد) هرکس تفنگ دارد تفنگش را ضبط و یکی پانزده تومان هم جریمه کنید . آنوقت از فردا جنرال لیاخوف هم باقزاقهای روسی خودش میافتند توی خانهای مردم یعنی میان زن و بچهٔ مسلمانان تفنگ‌ها را باضافهٔ پانزده تومان جریمه و ده تومان پول وتگا یعنی عرق برای مجاهدین اسلام پس میگیرد آنوقت آن سیصد وچهل وپنجتومان میشود ششصد و نودتومان . این هم مخارج یك اردوی دیگر .

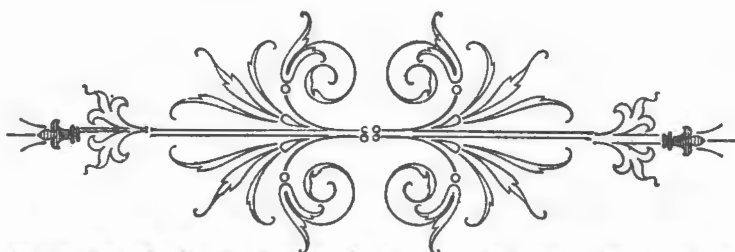
حالا ای آدام اسمیت . بمن حالی کن به‌بینم این پولهای حاضر از طبیعت تحصیل شده . یا ازکار یا از سرمایه

پس تو هنوز خامی . هنوزعلم تو کامل نیست . هنوز تولایق لقب پدر اکونومی پلیتیك نیستی . پدر اکونومی پلیتیك پادشاه جمجاه ملایك سپاه پدر والاگهر ما ایرانیان اعلیحضرت قدر قدرت فلك حشمت کیوان شوکت رستم صولت .... محمد علی شاه قاجار است والسلام .

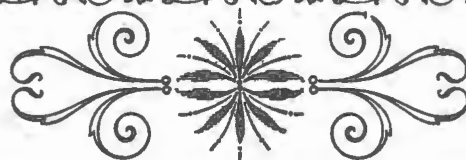


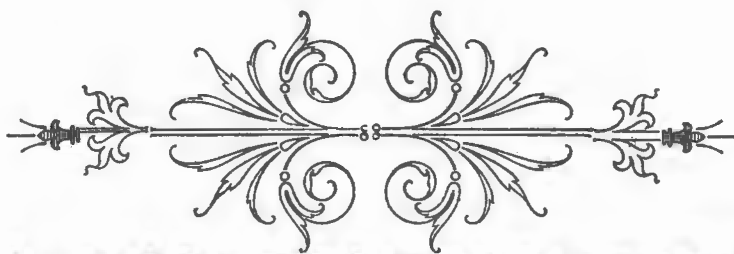
میرزا علی اکبر خان دخو

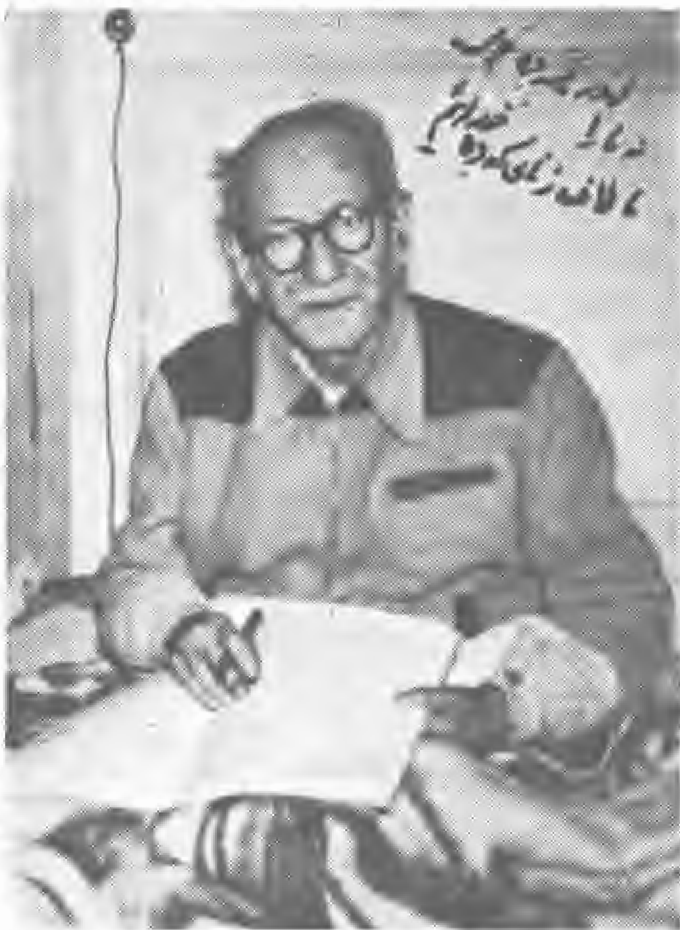




صوراسرافیل









دهخدا
علی اکبر
ابن خانبابا خان ابن
آقاخان ابن مهرعلی خان
ابن قلیچ خان ابن رستم خان.

۸ شهریور ماه ۱۳۳۴ هـ.ش.

